



مرکز تحقیقات اسلامی

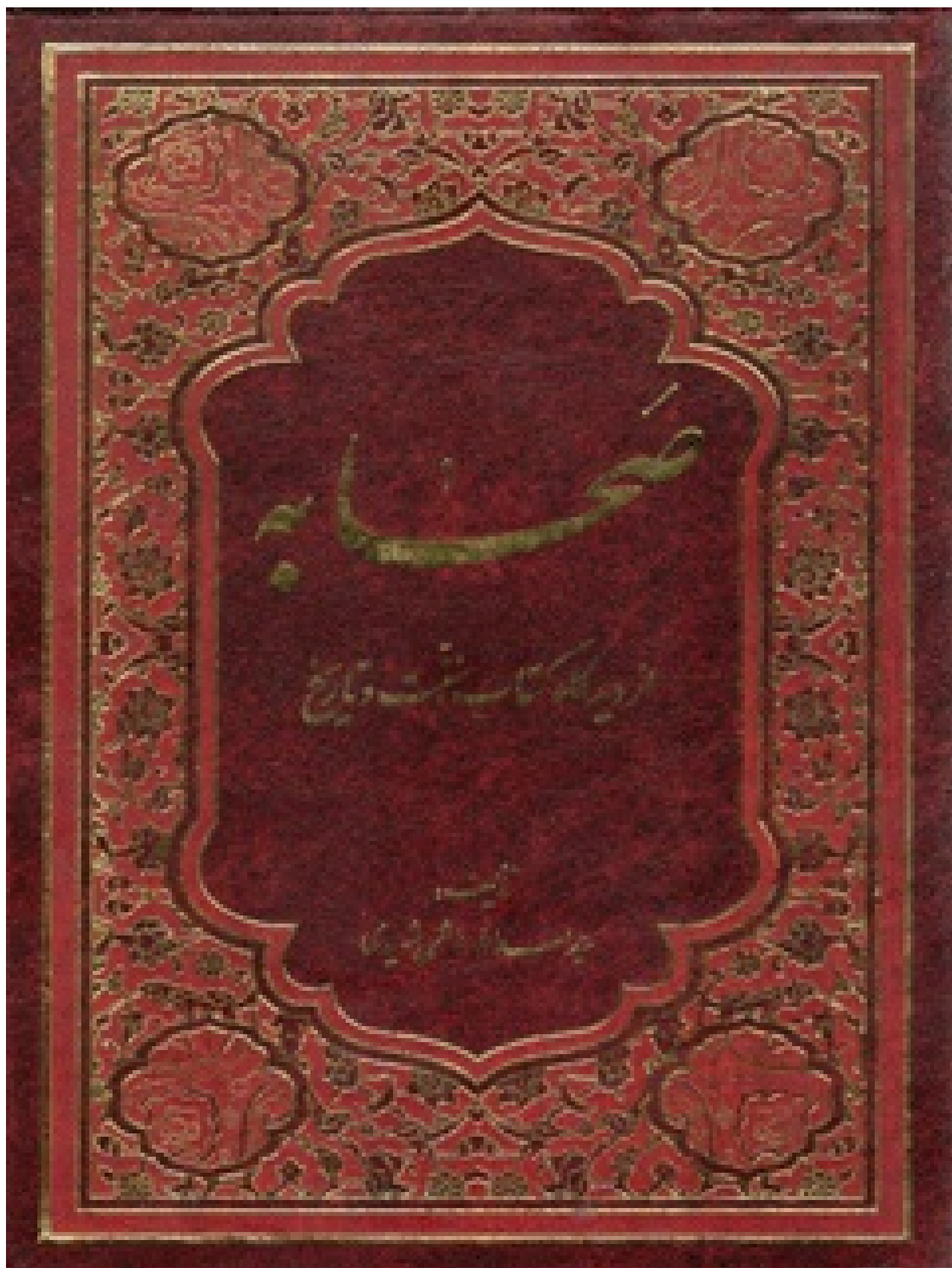
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحابه از دیدگاه کتاب، سنت و تاریخ

نویسنده:

سید اسدالله هاشمی شهیدی

ناشر چاپی:

سیب سبز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	صحابه از دیدگاه کتاب، سنت و تاریخ
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	تقدیم:
۲۳	فهرست مطالب
۳۹	پیشگفتار
۴۳	فصل اول: دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد تعریف صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عدالت اصحاب
۴۳	اشاره
۴۵	تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام
۴۵	۱- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء
۴۶	صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت
۴۶	اما لغت عرب
۴۷	اما قرآن کریم
۴۹	و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۵۰	۲- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام
۵۱	روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء
۵۲	بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء
۵۶	عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام
۵۶	۱- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء
۵۷	دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب
۵۷	اشاره
۶۰	۲- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام
۷۲	قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۷۶	بررسی نظریه عدالت اصحاب در مکتب خلفاء
۷۷	طبقات صحابه و تعداد آنان در نظر دانشمندان اهل سنت
۸۰	نمونه هایی از سخنان دانشمندان مکتب خلفاء درباره صحابه
۸۳	معنا و مفهوم عدالت همه اصحاب در مکتب خلفاء
۸۴	آثار و نتایج عدالت همه اصحاب در مکتب خلفاء
۸۵	قضاوت و داوری عقل و شرع
۸۸	نظریه عدالت همه اصحاب مخالف با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و واقعیت تاریخ است
۹۰	وجود نفاق در بین صحابه قابل انکار نیست
۹۷	حدیث ﴿ عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ ، وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ ﴾ در منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت
۱۰۱	دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام برای جنگ با «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقان»
۱۰۶	حدیث عبد الله بن مسعود
۱۰۷	حدیث ابو ایوب أنصاری
۱۰۹	دیدگاه برخی از علماء و نویسندگان مشهور اهل سنت درباره صحابه
۱۱۴	فصل دوم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه قرآن
۱۱۴	اشاره
۱۱۷	نخست - آیاتی در ستایش اصحاب
۱۱۷	۱- پیشگامان در ایمان
۱۱۸	دلیل اول:
۱۱۹	دلیل دوم:
۱۲۲	دلیل سوم:
۱۲۵	دلیل چهارم:
۱۲۶	دلیل پنجم
۱۲۷	پیشگامان پیشگام، و نخستین پیشگام در اسلام و ایمان
۱۲۸	احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام
۱۳۲	شهادت اصحاب به پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام و ایمان و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۳۲	اشاره

- سخنان امیر المؤمنین علیه السلام درباره پیشگامی خود به اسلام - ۱۴۰
- شواهد تاریخی در پیشگام بودن امیر المؤمنین علیه السلام - ۱۴۲
- اجماع دانشمندان بر پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام - ۱۴۴
- یک نکته مهم در رابطه با اسلام ابو بکر - ۱۴۶
- قرآن، فضیلت سبقت به ایمان را برای امیر المؤمنین علیه السلام اثبات و پیشگامی آن حضرت را تأیید می نماید - ۱۴۹
- ۲- مهاجران و انصار با ایمان و تابعان - ۱۵۳
- ۳- اصحاب بیعت شجره - ۱۵۷
- ۴- اصحاب صُفّه - ۱۶۰
- ۵- اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صفات ویژه - ۱۶۲
- سخن ابن عباس درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - ۱۶۴
- نشانه بارز ایمان راستین در قرآن کریم - ۱۶۵
- راستگویان در کتاب خدا - ۱۶۷
- مقصود از عدالت همه صحابه چیست؟ - ۱۶۸
- آیا احکام خدا در مورد صحابه نازل نشده است؟ - ۱۶۹
- سخن آخر درباره صحابه - ۱۷۷
- دوم - آیاتی در نکوهش اصحاب - ۱۷۹
- قرآن کریم و کشف حقیقت برخی از اصحاب - ۱۹۱
- اشاره - ۱۹۱
- ۱- بانیان مسجد ضرار - ۱۹۱
- ۲- فراریان از جنگ - ۱۹۳
- ۳- ثعلبه انصاری - ۲۰۴
- ۴- ولید بن عقبه - ۲۰۵
- علی علیه السلام و ولید بن عقبه - ۲۰۷
- ۵- عبد الله بن سعد بن ابی اسرح - ۲۱۱
- ۶- طلحه بن عبید الله - ۲۱۳
- ۷- ابو بکر و عمر - ۲۱۸

- ۸-عثمان بن عفان ۲۲۴
- فصل سوم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه احادیث ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- الف: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کشف حقیقت برخی از اصحاب ۲۳۲
- ب: پیشگویی پیامبر از ارتداد گروهی از اصحاب ۲۴۲
- ج: پیشگویی پیامبر از فتنه عایشه و هشدار به او ۲۵۲
- د: لعن و نفرین پیامبر به برخی از اصحاب ۲۷۵
- ۱-حکَم بن ابی العاص و لعن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او و فرزندانش ۲۷۵
- ۲-مروان بن حکَم ۲۷۸
- ۳-معاویه و لعن پیامبر بر او، و پدر و برادرش ۲۷۹
- افتراهای خنده آور و نشر احادیث دروغین و شاخ دار ۲۸۳
- و اینک برخی از آن روایات: ۲۸۳
- پاسخ از این روایات ۲۸۶
- الف: اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر قرآن ۲۸۹
- ب: اخلاق پیامبر از نظر روایات ۲۹۲
- ج: روایات وارده درباره سب و لعن ۲۹۵
- مسأله وحی و چگونگی آن از دیدگاه قرآن ۲۹۹
- وحی غیر قرآنی ۳۰۲
- شجره ملعونه در قرآن ۳۰۴
- آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوا و هوس سخن می گوید؟ ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- قضایات قاطع قرآن در این باره ۳۱۰
- د: هدف اساسی از نشر احادیث ساختگی ۳۱۴
- دلایل قطعی، احادیث «من لعنه النبی» را تکذیب می نماید ۳۱۸
- انگیزه تأویل و توجیه روایات لعن ۳۲۰
- روایات وارده در نکوهش بنی امیه و بنی العاص ۳۲۱

- الف: دربارهٔ بنی امیه به طور عموم ۳۲۱
- بنی امیه در خطبه‌های امیر المؤمنین علیه السلام ۳۲۵
- ب: دربارهٔ معاویه بن ابی سفیان ۳۲۶
- ج: دربارهٔ یزید بن معاویه ۳۳۱
- خطبهٔ «معاویه بن یزید» در نكوهش پدر و جدش ۳۳۵
- د: دربارهٔ بنی العاص و فرزندان حَکَم ۳۳۸
- اعتراف علامهٔ آلوسی به لعن بنی امیه در قرآن ۳۴۱
- بخش نامهٔ «معتضد عباسی» دربارهٔ معاویه و بنی امیه ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- سخنان پیری روشن ضمیر به هشام بن عبد الملک در توصیف بنی امیه ۳۵۰
- روش دیرینه مکتب خلفا در تحریف تاریخ و کتمان حقیقت ۳۵۳
- شیوه‌های تحریف ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
۱. کتمان حقایق تاریخی ۳۵۴
۲. جلوگیری از خواندن و نوشتن و بازگو کردن معایب صحابه ۳۵۵
۳. خودداری از شرح و تفسیر روایات مربوط به درگیری‌های صحابه ۳۵۵
۴. متهم ساختن راویان حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۵۶
۵. تأویل و توجیه روایات و رویداد های تاریخی ۳۵۶
۶. جعل و نشر روایات ساختگی در فضایل صحابه ۳۵۹
۷. تکذیب روایات وارده در نکوهش بنی امیه ۳۶۴
۸. ترور شخصیت پیشوایان حدیث ۳۶۴
- الف: حاکم نیشابوری ۳۶۴
- ب: حافظ نسائی ۳۶۷
- ج: محمد بن ادریس شافعی ۳۶۸
- فصل چهارم: صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه تاریخ ۳۷۲
- اشاره ۳۷۲

- ۳۷۴ صحابه پیامبر از دیدگاه تاریخ
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۴ ۱. خالد بن ولید
- ۳۷۹ ماجرای کشتن مالک
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۸۹ ۲. عبد الرحمن بن عمر
- ۳۹۰ ۳. قدامه بن مظعون
- ۳۹۲ ۴. طلحه و زبیر
- ۴۰۸ طلحه چگونه کشته می شود؟
- ۴۰۸ اشاره
- ۴۱۱ ۵. معاویه بن ابی سفیان
- ۴۱۴ نسب معاویه و ریشه خانوادگی بنی امیه
- ۴۱۵ امیه چه کسی بود؟
- ۴۱۹ ابو عمرو ذکوان
- ۴۲۴ حرب بن امیه
- ۴۲۷ ابو سفیان پدر معاویه
- ۴۲۸ ابو سفیان در جنگ بدر
- ۴۳۰ نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۴۳۰ فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کشتن ابو سفیان
- ۴۳۲ ابو سفیان در جنگ احد
- ۴۳۳ ابو سفیان در جنگ خندق
- ۴۳۷ ابو سفیان در فتح مکه
- ۴۳۹ ابو سفیان در جنگ حنین
- ۴۴۰ ابو سفیان در زمان عثمان
- ۴۴۲ «هند»، مادر معاویه
- ۴۵۲ اسلام معاویه

- ۴۵۵ ----- فضیلت تراشی برای معاویه -----
- ۴۵۷ ----- معاویه کاتب وحی نبوده است -----
- ۴۵۸ ----- عقیده و ایمان معاویه -----
- ۴۶۳ ----- نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان -----
- ۴۶۵ ----- دعوت علی علیه السلام از معاویه به بیعت و اطاعت و سرپیچی معاویه از آن -----
- ۴۶۸ ----- درخواست مکرر معاویه منظورش را بر ملا می سازد -----
- ۴۷۳ ----- جنایات و تبهکاری های معاویه -----
- ۴۷۳ ----- ۱. متهم ساختن امام به قتل عثمان -----
- ۴۷۸ ----- ۲. جنگیدن وی با امیر مؤمنان علی علیه السلام -----
- ۴۷۹ ----- عمار یاسر و فئنه باغیه -----
- ۴۷۹ ----- اشاره -----
- ۴۸۲ ----- بیعت و خلافت از دیدگاه سنت -----
- ۴۸۷ ----- ۳. بدعت وی در ست و لعن امام -----
- ۴۹۷ ----- ۴. مسموم ساختن امام حسن مجتبی علیه السلام -----
- ۵۰۰ ----- ۵. قتل حُجر بن عدی -----
- ۵۰۳ ----- ۶. قتل صحابی جلیل القدر عمرو بن حَمِق خزاعی -----
- ۵۰۵ ----- ۷. قتل مالک اشتر -----
- ۵۰۹ ----- ۸. الحاق زیاد بن أبیه به ابو سفیان -----
- ۵۱۲ ----- ۹. ولایت عهدی یزید -----
- ۵۱۴ ----- بیعت یزید در بصره -----
- ۵۱۶ ----- بیعت یزید در شام -----
- ۵۱۷ ----- بیعت یزید در مدینه -----
- ۵۱۸ ----- حرکت معاویه به سوی حجاز -----
- ۵۱۹ ----- گفتگوی معاویه با امام حسین علیه السلام -----
- ۵۲۰ ----- خطبه معاویه -----
- ۵۲۰ ----- سخنان حضرت سید الشهداء -----

- معایوه از نظر امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از شخصیت های علمی و سیاسی ۵۲۵
- اشاره ۵۲۵
- الف: سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معاویه ۵۲۵
- ب: سخنان برخی از صحابه و تابعین درباره معاویه ۵۳۱
۱. امام حسن مجتبی علیه السلام ۵۳۱
۲. حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام ۵۳۳
۳. عبد الله بن بدیل بن ورقاء خزاعی ۵۳۶
۴. عبد الله بن عباس ۵۳۸
۵. وائل بن حجر و معاویه ۵۳۸
۶. شعبه بن غریض و داوری او درباره معاویه ۵۳۹
۷. گفتار حسن بصری درباره معاویه ۵۴۱
۸. صعصعه بن صوحان و معاویه ۵۴۲
۹. جاریه بن قدامه سعدی ۵۴۴
۱۰. شریک ابن اعور حارثی ۵۴۶
۱۱. محمد بن ابی بکر ۵۴۷
- ج. گفتار برخی از دانشمندان و نویسندگان درباره معاویه ۵۴۹
۱. امام احمد حنبل ۵۴۹
۲. عبد الرزاق صنعانی ۵۵۰
۳. نویسنده تفسیر «المنار» ۵۵۰
۴. حامد حفنی داوود ۵۵۱
۵. محمد بن عقیل حضرمی شافعی ۵۵۱
- دفاع ابن حجر از معاویه ۵۵۹
- یاران معاویه ۵۶۸
- اشاره ۵۶۸
- الف: أبو هریره دوسی ۵۶۹
- ب: بسر بن أرطاة ۵۷۰

- ج: زیاد بن أبیه - ۵۷۵
- د: سمره بن جندب - ۵۸۱
- ه: سفیان بن عوف غامدی - ۵۸۶
- و: ضحاک بن قیس - ۵۸۸
- ز: عمرو بن عاص سهمی - ۵۸۹
- نَسَب عمروعاص - ۵۹۱
- مفاخر عمرو عاص - ۵۹۲
- اسلام عمروعاص - ۵۹۵
- اوصاف عمروعاص - ۵۹۵
- معاویه و عمروعاص - ۵۹۶
- رسوایی عمروعاص در جنگ صفین - ۶۰۰
- پایان زندگی عمروعاص - ۶۰۱
- اشاره - ۶۰۱
- ج: مروان بن حَکَم - ۶۰۲
- انتقاد شدید امام از مروان - ۶۰۴
- اشاره - ۶۰۴
- ط: مغیره بن شعبه - ۶۰۶
- ی: مسلم بن عقبه مزی - ۶۱۱
- ک: نعمان بن بشیر - ۶۱۶
- ل: ولید بن عقبه - ۶۱۷
- حمایت از ندیم شراب خوار - ۶۱۹
- مسجد و بساط شعبده بازی! - ۶۲۰
- اهل بهشت و جهنم از دیدگاه قرآن - ۶۲۴
- افسانه اجتهاد و مرجعیت صحابه - ۶۳۰
- معنای اجتهاد در فرهنگ لغت عرب - ۶۳۳
- اجتهاد در اصطلاح مسلمانان - ۶۳۳

۶۴۰	دلیل شرعی اهل سنت بر مرجعیت صحابه
۶۴۵	فهرست ها
۶۴۵	اشاره
۶۴۷	۱- فهرست آیات
۶۶۷	۲- فهرست انبیاء و معصومین
۶۷۰	۳- فهرست اشخاص
۷۲۲	۴- فهرست مکان ها
۷۲۸	۵- فهرست منابع
۷۴۱	درباره مرکز

صحابه از دیدگاه کتاب، سنت و تاریخ

مشخصات کتاب

پدید آورنده: هاشمی، شهیدی اسد الله 1321

عنوان: صحابه از دیدگاه کتاب سنت و تاریخ

تکرار نام پدید آور: تالیف سید اسد الله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: تهران، سیب سبز، 1391

مشخصات ظاهری: 660 ص.

بها: 150000 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

ISBN: 978-600-5839-53-1

یادداشت: کتاب نامه: ص. [651] - 660 هم چنین به صورت زیر نویس.

یادداشت: نمایه

موضوع: صحابه

موضوع: عدالت

موضوع: صحابه در قرآن

رده ی کنگره: 1391، 3 ص 2 BP/223/7

رده ی دیویی: 297/452

شماره ی مدرک: 2324669

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا جعفری

صحابه از دیدگاه کتاب، سنت و تاریخ

تألیف: سید اسد اللہ ہاشمی شہیدی

ثواب قرائت این کتاب ہدیہ بہ روح خادم الحسین علیہ السلام حاج کریم عطار

ص: 3

پدید آورنده: هاشمی، شهیدی اسد الله 1321

عنوان: صحابه از دیدگاه کتاب سنت و تاریخ

تکرار نام پدید آور: تالیف سید اسد الله هاشمی شهیدی

مشخصات نشر: تهران، سیب سبز، 1391

مشخصات ظاهری: 660 ص.

بها: 150000 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

ISBN: 978-600-5839-53-1

یادداشت: کتاب نامه: ص. [651] - 660 هم چنین به صورت زیر نویس.

یادداشت: نمایه

موضوع: صحابه

موضوع: عدالت

موضوع: صحابه در قرآن

رده ی کنگره: 1391، 3 ص 2 BP/223/7

رده ی دیویی: 297/452

شماره ی مدرک: 2324669

نام کتاب: صحابه از دیدگاه کتاب سنت و تاریخ

نویسنده: اسد الله هاشمی شهیدی

نشر: انتشارات سیب سبز

نوبت چاپ: اول بهار 91

شمارگان: 3000 نسخه

چاپ: قم - نگین

قیمت: 15000 تومان

شابک: 978-600-5839-53-1

مرکز پخش 1: دفتر مرکزی: قم، خیابان معلم، معلم 10، فرعی اول (دست راست)، پلاک 21 تلفن: 0251 - 7737792 - 7737102
همراه: 09121519929

مرکز پخش 2: فروشگاه، قم، خیابان صفاییه، کوی 24 (ممتاز)، پلاک 65

تلفن: 0251 - 77329693 - 7731263 صندوق پستی: 1149-37135

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا جعفری

ص: 4

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله العظيم في كتابه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحِحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) «سورة حجرات، آیه 6»

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه شخص فاسقی برای شما خبری بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و بعد از آن از کرده خود سخت پشیمان شوید

وقال عزوجل:

(... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) «سورة زمر، آیه 17 و 18».

به کسانی از بندگان من که گفتارها را می شنوند و از بهترین (و نیکوترین) آن ها پیروی می کنند، بشارت ده.

ص: 5

تقدیم:

این اثر ناچیز را به پیشگاه اقدس آخرین حجّت خدای عالمیان، واپسین جانشین خاتم پیامبران، تنها عدالت گستر موعود جهانیان، مهدی صاحب الزمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» تقدیم می نمایم.

به امید روزی روزی که حضرتش ظهور نموده با برافراشتن پرچم حقّ و آزادی، تشنگان عدالت و آزادی را از چشمه زلال حکومت الهی سیراب فرماید.

ص: 6

فصل اول: دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد تعریف صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عدالت اصحاب

تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام...21

1 - تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء...21

صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت...22

اما لغت عرب...22

اما قرآن کریم...23

و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...25

2 - تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام...26

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء...27

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء...28

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام...32

1 - عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء...32

دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب...33

2 - عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام...36

قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...48

بررسی نظریه عدالت اصحاب در مکتب خلفاء...52

طبقات صحابه و تعداد آنان در نظر دانشمندان اهل سنت...53

نمونه هایی از سخنان دانشمندان مکتب خلفاء درباره صحابه...55

معنا و مفهوم عدالت همهٔ اصحاب در مکتب خلفاء...58

آثار و نتایج عدالت همهٔ اصحاب در مکتب خلفاء...59

ص: 7

نظریه عدالت همه اصحاب مخالف با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و واقعیت تاریخ است...63

وجود نفاق در بین صحابه قابل انکار نیست...65

داستان عدالت صحابه برای دگرگون ساختن واقعیت و جلوگیری از درک حقیقت طراحی شده است...72

حدیث (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) در منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت...72

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام برای جنگ با «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقان»...76

حدیث عبد الله بن مسعود...81

حدیث ابو ایوب انصاری...82

دیدگاه برخی از علماء و نویسندگان مشهور اهل سنت درباره صحابه...84

فصل دوم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه قرآن

نخست - آیاتی در ستایش اصحاب...92

1- پیشگامان در ایمان...92

پیشگامان پیشگام، و نخستین پیشگام در اسلام و ایمان...102

احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام...103

شهادت اصحاب به پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام و ایمان و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...107

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام درباره پیشگامی خود به اسلام...115

شواهد تاریخی در پیشگام بودن امیر المؤمنین علیه السلام...117

اجماع دانشمندان بر پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام...119

یک نکته مهم در رابطه با اسلام ابو بکر...121

قرآن، فضیلت سبقت به ایمان را برای امیر المؤمنین علیه السلام اثبات و پیشگامی آن حضرت را تأیید می نماید...124

2- مهاجران و انصار با ایمان و تابعان...128

3 - اصحاب بیعت شجره...132

4- اصحاب صُفّه...135

5- اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صفات ویژه...137

سخن ابن عباس درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...139

نشانه بارز ایمان راستین در قرآن کریم...140

راست گویان در کتاب خدا...142

مقصود از عدالت همه صحابه چیست؟...143

آیا احکام خدا در مورد صحابه نازل نشده است؟...144

سخن آخر درباره صحابه...152

دوم - آیاتی در نکوهش اصحاب...154

قرآن کریم و کشف حقیقت برخی از اصحاب...166

1 - بانیان مسجد ضرار...166

2 - فراریان از جنگ...168

3 - ثعلبه انصاری...179

4 - ولید بن عُقبه...180

علی علیه السلام و ولید بن عقبه...182

5- عبد الله بن سعد بن ابی اسرح...186

6- طلحة بن عبید الله...188

7- ابوبکر و عمر...193

8- عثمان بن عفان...199

فصل سوم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه احادیث

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کشف حقیقت برخی از اصحاب...207

ب: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ارتداد گروهی از اصحاب...217

ج: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتنه عایشه و هشدار به او...227

د: لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برخی از اصحاب...250

1 - حَکَم بن ابی العاص و لعن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او و فرزندانش...250

2- مروان بن حَکَم...253

ص: 9

3 - معاویه و لعن پیامبر بر او، و پدر و برادرش...254

افترا های خنده آور و نشر احادیث دروغین و شاخ دار...258

و اینک برخی از آن روایات...258

پاسخ از این روایات...261

الف: اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر قرآن...264

ب: اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر روایات...267

ج: روایات وارده درباره سب و لعن...270

مسأله وحی و چگونگی آن از دیدگاه قرآن...274

وحی غیر قرآنی...277

شجره ملعونه در قرآن...279

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوا و هوس سخن می گوید؟...284

قضاوت قاطع قرآن در این باره...285

د: هدف اساسی از نشر احادیث ساختگی...289

دلایل قطعی، احادیث «من لعنه النبی» را تکذیب می نماید...293

انگیزه تأویل و توجیه روایات لعن...295

روایات وارده در نکوهش بنی امیه و بنی العاص...296

الف: درباره بنی امیه به طور عموم...296

بنی امیه در خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام...300

ب: درباره معاویه بن ابی سفیان...301

ج: درباره یزید بن معاویه...305

خطبه «معاویه بن یزید» در نکوهش پدر و جدش...309

د: درباره بنی العاص و فرزندان حکم...312

اعتراف علامه آلوسی به لعن بنی امیه در قرآن...315

بخش نامه «معتضد عباسی» درباره معاویه و بنی امیه...317

سخنان پیری روشن ضمیر به هشام بن عبد الملک در توصیف بنی امیه...324

روش دیرینه مکتب خلفا در تحریف تاریخ و کتمان حقیقت...327

شیوه های تحریف...328

1. کتمان حقایق تاریخی...328

2. جلوگیری از خواندن و نوشتن و بازگو کردن معایب صحابه...329

ص: 10

3. خودداری از شرح و تفسیر روایات مربوط به درگیری های صحابه...329

4. متهم ساختن راویان حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...330

5. تأویل و توجیه روایات و رویداد های تاریخی...330

6. جعل و نشر روایات ساختگی در فضایل صحابه...333

7. تکذیب روایات وارده در نکوهش بنی امیه...339

8. ترور شخصیت پیشوایان حدیث...339

الف: حاکم نیشابوری...339

ب: حافظ نسائی...342

ج: محمد بن ادريس شافعی...343

فصل چهارم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه تاریخ

1. خالد بن ولید...349

ماجرای کشتن مالک...354

2. عبد الرحمن بن عمر...363

3. قدامة بن مظعون...364

4. طلحه و زبیر...366

طلحه چگونه کشته می شود؟...382

5. معاویة بن أبي سفیان...385

نسب معاویة و ریشه خانوادگی بنی امیه...388

امیه چه کسی بود؟...389

ابو عمرو ذکوان...393

حرب بن امیه...397

ابو سفیان پدر معاویه...400

ابو سفیان در جنگ بدر...401

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...403

فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کشتن ابو سفیان...403

ابو سفیان در جنگ احد...405

أبو سفیان در جنگ خندق...406

ص: 11

ابو سفیان در فتح مکه...410

أبو سفیان در جنگ حنین...412

أبو سفیان در زمان عثمان...413

«هند»، مادر معاویه...415

اسلام معاویه...425

فضیلت تراشی برای معاویه...427

معاویه کاتب وحی نبوده است...429

عقیده و ایمان معاویه...430

نقش ماهرانۀ معاویه در قتل عثمان...435

دعوت علی علیه السلام از معاویه به بیعت و اطاعت و سرپیچی معاویه از آن...437

درخواست معاویه حکومت خود مختار شام را از امام علیه السلام و پاسخ حضرت...439

درخواست مکرر معاویه منظورش را بر ملا می سازد...440

جنایات و تبهکاری های معاویه...444

1. متهم ساختن امام به قتل عثمان...444

2. جنگیدن وی با امیر مؤمنان علی علیه السلام...449

عمّار یاسر و فئه باغیه...450

بیعت و خلافت از دیدگاه سنت...453

3. بدعت وی در سب و لعن امام...458

4. مسموم ساختن امام حسن مجتبی علیه السلام...468

5. قتل حجر بن عدی...471

6. قتل صحابی جلیل القدر عمرو بن حَمِق خزاعی...474

7. قتل مالک اشتر...476

8. الحاق زیاد بن ابيہ به ابو سفیان...480

9. ولایت عہدی یزید...483

بیعت یزید در بصرہ...485

بیعت یزید در شام...487

بیعت یزید در مدینہ...488

حرکت معاویہ به سوی حجاز...489

گفتگوی معاویہ با امام حسین علیہ السلام...490

ص: 12

سخنان حضرت سید الشهداء علیه السلام...491

معاویه از نظر امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...496

الف: سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معاویه...496

ب: سخنان برخی از صحابه و تابعین درباره معاویه...502

1. امام حسن مجتبی علیه السلام...502

2. حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام...504

3. عبد الله بن بديل بن ورقاء خزاعی...507

4. عبد الله بن عباس...509

5. وائل بن حجر و معاویه...509

6. شعبة بن غریض و داوری او درباره معاویه...510

7. گفتار حسن بصری درباره معاویه...512

8. صعصعة بن صوحان و معاویه...513

9. جاریة بن قدامة سعدی...515

10. شریک ابن اعور حارثی...517

11. محمّد بن ابی بکر...518

ج: گفتار برخی از دانشمندان و نویسندگان درباره معاویه...520

1. امام احمد حنبل...520

2. عبد الرزاق صنعانی...521

3. نویسنده تفسیر «المنار»...521

4. حامد حفنی داوود...522

5. محمّد بن عقيل حضر مي شافعي...522

دفاع ابن حجر از معاويه...529

ياران معاويه...537

الف: أبو هريرة دوسي...538

ب: بسر بن أرطاة...539

ج: زياد بن أبيه...544

د: سمرة بن جندب...550

ه: سفیان بن عوف غامدی...555

ص: 13

- و: ضحاک بن قیس... 557
- ز: عمرو بن عاص سہمی... 558
- نَسَب عمرو و عاص... 560
- مفاخر عمرو و عاص... 561
- اسلام عمرو و عاص... 564
- اوصاف عمرو و عاص... 564
- معاویہ و عمرو و عاص... 565
- رسوایی عمرو و عاص در جنگ صفین... 569
- پایان زندگی عمرو و عاص... 570
- ح: مروان بن حکم... 571
- انتقاد شدید امام از مروان... 573
- ط: مغیرة بن شعبہ... 575
- ی: مسلم بن عقبہ مری... 580
- ک: نعمان بن بشیر... 585
- ل: ولید بن عقبہ... 586
- حمایت از ندیم شراب خوار... 588
- مسجد و بساط شعبدہ بازی!... 589
- اہل بہشت و جہنم از دیدگاہ قرآن... 593
- افسانہ اجتہاد و مرجعیّت صحابہ... 598
- معنای اجتہاد در فرہنگ لغت عرب... 601
- اجتہاد در اصطلاح مسلمانان... 601

دلیل شرعی اهل سنت بر مرجعیت صحابه...608

فهرست ها

فهرست آیات...615

فهرست انبیاء و معصومین...626

فهرست اشخاص...628

فهرست مکان ها...648

فهرست منابع...651

ص: 14

سپاس و ستایش بی حد از آن خداوندی است که کارساز است و بنده نواز، و پروردگار عالمیان است و مالک روز جزا، و آسمان و زمین را بر اساس «عدل» استوار ساخته (1)، و به همهٔ بندگان خود به «عدالت و نیکی» فرمان داده و از همهٔ زشتی‌ها و ظلم و ستم‌ها نهی فرموده (2) و پاداش پاکان و نکوکاران را ساکن شدن در غرفه‌های بهشتی قرار داده است. (3)

و درود بی پایان بر اشرف کائنات پیامبر رحمت حضرت ختمی مرتب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل پاک و پاکیزه او که پیشوایان امت و راهنمایان بشریت اند، و به ویژه بر امید مستضعفان، جان تابناک جهان، مهدی صاحب الزمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» که رمز بقای هستی است درود فراوان باد.

پیش از آن که دربارهٔ کتاب حاضر سخنی بگویم بر خود لازم می بینم این نکته را خاطر نشان سازم که دانشمندان اسلامی - از شیعه و سنی - دیر زمانی است که با توجه به اهمیت نقش «صحابه» در نقل اخبار و آثار اسلامی، نظریات مختلفی را ابراز داشته،

ص: 15

1- حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که در تفسیر صافی، ذیل آیه هفتم از سوره «الرحمن» از آن حضرت نقل شده است.

2- اشاره به آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) ... آیه 90، از سوره «نحل» است.

3- در این زمینه آیات متعددی در سوره‌های مختلف «قرآن» آمده که خداوند پاکان و نکوکاران را اهل نجات و رستگاری دانسته و به آن‌ها و عدهٔ بهشت داده و خوانندگان گرامی برخی از آن آیات را در خلال صفحات آینده در جای خود ملاحظه خواهند فرمود.

و هر یک از آنان برای اثبات مدّعی خود بر «عدالت» و عدم عدالت همهٔ اصحاب دلائلی را از کتاب و سنت اقامه کرده اند.

عموم اهل سنت بر این باورند که: همگی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادل اند، و باید به پاکی و درستی همهٔ آن ها اعتقاد داشت زیرا (به نظر آنان) عدالت همهٔ اصحاب ثابت شده و عموماً اهل بهشت اند!!!

اما شیعیان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: بر اساس آیات حکیمانهٔ قرآن کریم و سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و واقعیت تاریخ، همگی اصحاب پیامبر از نظر عدالت و ایمان، با یک دیگر برابر و یک سان نیستند، بلکه در میان آنان منافقانی وجود داشته اند که وجود مقدّس آن حضرت را آزار می دادند و حضرتش را اندوهگین ساخته بودند و خدای تعالی نیز در آیات متعددی از آنان بدگویی نموده و به مذمت شان پرداخته است. (1)

با توجه به این دو نظریهٔ مختلف و متفاوت در صدد بر آمدیم تا برای کشف حقیقت دربارهٔ این موضوع، به کاوش و تحقیق علمی پرداخته و آن را از نظر آیات و روایات وارده و شرح زندگی برخی از «صحابه» مورد بررسی قرار دهیم، تا به وسیلهٔ برهان و دلیل قاطع، معلوم شود «نظریهٔ عدالت همهٔ صحابه» که از سوی برخی از علمای اهل سنت مطرح گردیده است، تا چه حد بی پایه و اساس و غیر قابل قبول است.

به هر حال، ما در این کتاب که موضوع اصلی بحث آن، همان «نظریهٔ عدالت همهٔ صحابه» می باشد، برای دستیابی به نتیجهٔ مطلوب، با استدلال به آیات و شأن نزول آن ها، هم چنین با نقل روایات وارده و توضیح و تفسیر آن ها، و نیز شرح زندگی برخی از صحابه و اعمال و رفتار نکوهیدهٔ بعضی از آنان پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به روشنی ثابت کرده ایم که «نظریهٔ عدالت همهٔ صحابه» نظریه ای باطل، و بطور آشکار و علنی، مخالف با کتاب خدا و سنت پیامبر و واقعیت تاریخ است.

ضمناً از آن جا که لفظ «صحابه» در نظر اهل سنت مفهوم مقدسی داشته و برای

ص: 16

1- در این رابطه در مباحث آینده با نقل آیات مربوطه و شأن نزول آن ها با تفصیل سخن گفته ایم.

آنان امتیاز خاصی قائل شده اند از این رو، مطالب آغازین بحث را به بیان «تعریف صحابه» و معنای لغوی و اصطلاحی آن از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت اختصاص داده و پس از آن، با بیان دلایل لازم به اصل مطلب پرداخته ایم و امیدواریم که مورد رضای خداوند قرار گرفته و مفید افتد.

بنده نیازمند توفیق و رحمت پروردگار

سید اسد الله هاشمی شهیدی

مورّخه 1389 / 12 / 21 هجری شمسی

برابر با چهارم ربیع الثانی 1432 هجری قمری

ص: 17

فصل اول: دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام در مورد تعریف صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عدالت اصحاب

اشاره

ص: 19

1- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

پیروان مکتب خلفاء کسی را «صحابی» می شناسند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و به او ایمان آورده باشد؛ اگر چه این دیدار بسیار کوتاه و حتی ساعتی در روز باشد.

ابن حجر عسقلانی در مقدمه فصل اول کتاب خود «الاصابه» در تعریف صحابی چنین می نویسد:

«صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را، در حالی که به او ایمان آورده، دیدار نموده و مسلمان از دنیا رفته باشد.

چنین کسی صحابی است؛ خواه با پیغمبر زمانی دراز نشست و برخاست کرده باشد یا مدتی کوتاه خواه از آن حضرت سخنی شنیده و روایت کرده باشد یا نه؛ خواه با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ مشرکین رفته باشد یا خیر. حتی یک بار دیدن آن حضرت هم کفایت می کند، اگر چه با او نشست و مجلس او را درک نکرده باشد، و یا این که به خدمت آن حضرت رسیده، ولی بنا به علتی مانند کوری یا عارضه ای دیگر، او را به چشم سر ندیده باشد». (1)

آری، مطابق تعریفی که ابن حجر در کتاب اصابه برای معرفی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، همه کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده اند اگر چه برای یک بار هم آن حضرت را دیدار کرده و حتی روایتی از او نقل نکرده باشند، صحابی شناخته می شوند. و این چیزی است که تمام پیروان مکتب خلفاء آن را پذیرفته و باور دارند.

ص: 21

در این باره «نوی» در مقدمه شرحی که بر صحیح مسلم نگاشته چنین می گوید:

«هر مسلمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را، هر چند برای یک لحظه دیده باشد صحابی شناخته می شود. و این در جای خود صحیح است، و بر همین عقیده است احمد بن حنبل، و بخاری در کتاب صحیح خود و تمام حدیث نگاران.» (1)

صحابی از دیدگاه لغت عرب و قرآن و سنت

اگر به کتاب خدا - قرآن - و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب هایی که در فرهنگ لغت عرب نوشته شده مراجعه شود، نتیجه این سهل انگاری که در تعریف و شناخت صحابی و زیان و ضرری که از این ره گذر بر تاریخ اسلام و مسلمانان و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته است، به خوبی درک می شود.

زیرا: کلمه صحابی چنان چه در لغت عرب آمده، به معنی هم دم و رفیق و معاشر و به کسی اطلاق می شود که مدت درازی با کسی هم صحبت و همراه بوده باشد، و از این رو، لفظ مزبور، به مسلمانانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و یا حتی جزء یاران آن حضرت بوده اند، اختصاص ندارد بلکه همه کسانی را که با حضرتش معاشر بوده و برخاست داشته اند - خواه مسلمان و خواه غیر مسلمان - همه را شامل می شود و این مطلبی است که در فرهنگ های لغت عرب بدان تصریح شده و شواهدی نیز از کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن گواهی می دهند.

أَمَّا لَفْتِ عَرَبٍ

در کتاب «قاموس المحيط» در معنای کلمه «صحبت» می نویسد:

«صَحِبَهُ صِحَابَةً وَ صُحْبَةً، عَاشَرَهُ: با او مصاحبت کرد و هم صحبت شد، یعنی با او معاشرت کرد». هم چنین در کتاب «لسان العرب» در معنای کلمه «صاحب» و «صحبت» می نویسد: «صَحِبَهُ يَصْحَبُهُ صُحْبَةً... وَ صَاحِبُهُ: عَاشَرَهُ: وَ الصَّاحِبُ: الْمُعَاشِرُ: با او مصاحبت کرد و هم صحبت گردید یعنی با او رفاقت و معاشرت کرد و «صاحب» به معنای معاشر است.» (2)

ص: 22

1- صحیح مسلم با شرح نوی، ج 1 ص 35 چاپ دار إحياء التراث العربي.

2- قاموس المحيط و لسان العرب مادة (صحب) و سایر کتب لغت

بنا بر این، لفظ صاحب و صحبت و صحابه چنان که در فرهنگ لغت عرب آمده، معنای رفیق و معاشر است و «صحابی» کسی است که با پیغمبر خدا محشور بوده و با حضرتش معاشرت و نشست و برخاست نموده باشد خواه چنین کسی مسلمان باشد یا کافر، نکو کار باشد یا بد کار، فاسق و فاجر باشد یا متقی و پرهیزگار.

اما قرآن کریم

خدای تعالی در سوره «نجم» در مورد نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مشرکین می فرماید:

(وَ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى.) (1)

هرگز هم نشین شما (محمد) از صراط مستقیم منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است.

در سوره «سبأ» که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد تا مردمان را به آیین حق دعوت کند و افکار خفته آنان را بیدار نماید تا از انکار حق و اتهام های ناروا نسبت به پیغمبر خدا دست بردارند و درباره وظیفه خطیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سابقه وی در میان خود شان و عاقبت کار خود بیندیشند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى، ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ...) (2)

ای پیامبر! - بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم و آن این که دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید سپس فکر خود را به کار گیرید و بیندیشید، این دوست و هم نشین شما (محمد هیچ گونه جنون ندارد) در سوره «اعراف» درباره کسانی که آیات خدا را تکذیب می نمودند می فرماید:

(وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ، أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ...) (3)

(به آن ها مهلت می دهم، زیرا نقشه من بسیار قوی (و حساب شده) است. آیا فکر نکردند که هم نشین ایشان [پیامبر] هیچ گونه اثری از جنون ندارد؟!...)».

ص: 23

1- سوره نجم، آیه 2.

2- سوره سبأ، آیه 46.

3- سوره اعراف، آیه 18.

در سوره «انعام» که خداوند به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد تا در برابر مشرکان که اصرار داشتند مسلمانان را به کفر و بت پرستی بازگردانند، با یک دلیل روشن و دندان شکن به آن ها پاسخ می دهد، می فرماید:

(قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسَّ تَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ اثْبَتْنَا...) (1)

«ای پیامبر! - بگو آیا غیر از خدا، چیزی را بخوانیم (و عبادت کنیم) که نه سودی به حال ما دارد، نه زیانی و (به این ترتیب،) به عقب برگردیم بعد از آن که خداوند ما را هدایت کرده است؟! همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیاطین در روی زمین راه را گم کرده و سرگردان مانده است؛ در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند (و می گویند) به سوی ما بیا!»

در سوره «کهف» درباره آن دو نفری که با هم دوست بودند و یکی از آن ها مؤمن و دیگری کافر بود و در مورد اعتقاد به خدا با به خدا با هم گفتگویی داشتند، می فرماید:

(فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا) (2)

«آن که کافر بود - به رفیقش، در حالی که با او گفتگو می کرد، گفت: من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت از تو نیرومندترم».

و در آیه دیگر در مورد پاسخ آن فرد مؤمن به رفیق کافرش، می فرماید:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا) (3).

«رفیق (با ایمان) وی، در حالی که با او گفتگو می کرد گفت: آیا به خدایی که تو را از

خاک، سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی؟!»

و در سوره «لقمان» در مورد حدود فرمان برداری از پدر و مادر و لزوم خوش رفتاری و نیکی به آنان می فرماید:

(وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)

ص: 24

1- سوره انعام، آیه 71.

2- سوره کهف، آیه 34.

3- سوره کهف، آیه 37.

هر گاه آن دو، پدر و مادر تلاش کنند تا این که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که به آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طور شایسته ای معاشرت کن»

در این آیات چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، کلمه «صاحب» و «اصحاب» به معنای هم نشین، دوست، رفیق، یار و هم دم و معاشر و هم صحبت آمده است و همان گونه که ملاحظه گردید، کلمه «صاحب» هم به پیغمبر بزرگ اسلام اطلاق شده و هم در مورد شخص مؤمن و کافری که با یک دیگر رفاقت و مصاحبت و معاشرت داشته اند استعمال گردیده است.

و اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در ضمن حدیثی که درباره عبد الله بن ابی سر دسته منافقان وارد شده آمده است: هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست نمودند تا فرمان قتل او را صادر کند، فرمود:

«نمی خواهم که مردم بگویند: محمد اصحابش را می کشد». (2)

و هم چنین در یک حدیث دیگر از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنایم جنگ حنین را در «جعرانه» (3) تقسیم می نمود، مردی گفت: یا رسول الله! به عدالت رفتار کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ناراحتی فرمود: وای بر تو، اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟ عمر گفت: ای رسول خدا، بگذار من این مرد منافق را بکشم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پناه می برم به خدا از این که مردم بگویند: من اصحابم را می کشم». (4)

پس طبق آیات و روایات یاد شده و هم چنین از نظر گاه لغت عرب لفظ صاحب و اصحاب و مشتقات آن ها به معنی هم صحبت، هم نشین و یار و معاشر است، و معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص به مسلمان و کافر ندارد بلکه همه کسانی که با آن حضرت

ص: 25

1- سوره لقمان، آیه 15.

2- تفسیر طبری، ج 28، ص 74.

3- جعرانه، نام جایی است بین مکه و طائف و به مکه نزدیک تر است.

4- کنز العمال، ج 11، ص 303، ح 31580، ط بیروت، مؤسسة الرساله.

نشست و برخاست داشته اند از مؤمن و منافق و کافر و فاسق و عادل و نکو کار و بد کار را نیز شامل می شود.

و اما این که پیروان مکتب خلفاء لفظ «صحابی» را به مسلمانانی که با رسول خدا معاشرت داشته اند، اختصاص داده و آن را در معنایی که خود برای آن ساخته اند استعمال نموده و آنان را بنام صحابی نام گذاری کرده اند، مطلبی است که در مباحث آینده درباره آن سخن خواهیم گفت.

2- تعریف صحابی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در تعریف صحابی همان مطلبی را می گویند که در فرهنگ های لغت عربی آمده است.

آنان می گویند: کلمه «صاحب» که جمع آن «صحاب»، «اصحاب»، «صحاب» و «صحابه» می باشد، در لغت عرب به معنی هم دم، همراه، رفیق، یار و معاشر است و زمانی آن را به کار می برند که دونفر زمان نسبتاً درازی را با هم و در کنار هم و به معاشرت با یک دیگر گذرانیده باشند و اصولاً مصاحبت با طول زمان معاشرت ملازمه دارد. (1)

و چون مصاحبت و معاشرت بین دو تن صورت می گیرد از این رو کلمه «صاحب» جمع آن «اصحاب» و «صحابه» است، همیشه در کلام عرب به کلمه بعد از خود به صورت اضافه به کار برده می شود چنان که در قرآن کریم در داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده است که وی به رفقای زندانی خود گفت: (يَا صَاحِبِي السِّجْنِ) . (ای یاران زندانی من) و مانند «اصحاب موسی» (یاران حضرت موسی) که کلمه «صاحب» و «اصحاب» بر کلمه «السِّجْنِ» و «موسی» اضافه شده است.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: همین قاعده در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رعایت می شد، و به کسانی که با آن حضرت نشست و برخاست و معاشرت داشتند «صاحب رسول الله» (هم صحبت رسول خدا) و «اصحاب رسول خدا» (یاران رسول خدا) می گفتند و کلمه «صاحب» و «اصحاب» را بر کلمه «رسول خدا» اضافه می کردند.

ص: 26

1- مفردات راغب مجمع البحرين لسان العرب، مادة «صحاب».

هم چنان که در مورد مؤمنانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «بیعت رضوان» یا «بیعت شجره» در زیر درختی بیعت نمودند (اصحاب بیعت شجره) و به تهی دستانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به لحاظ نداشتن مسکن به طور موقت در مسجد جای داده بود «اصحاب صُفّه» (هم نشینان صُفّه) می گفتند و کلمه «اصحاب» را به «بیعت «شجره» و «صفه» اضافه می نمودند.

بنا بر این لفظ «صاحب» و «اصحاب» و «صحابه» نام خاصی برای یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است، بلکه بعد ها به صورت اسم خاصی در آمده و مسلمانان پیرو مکتب خلفاء یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان «صحابی و اصحاب» نام گذاری نموده و این کلمه را بدون مضاف الیه به کار برده و از آن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اراده می کردند. پس کلمه «صحابی» و «صحابه» اصطلاح شرعی نیست بلکه از نام گذاری های مسلمانان و مانند یکی از واژه های لغت عربی است.

روش شناخت صحابی از دیدگاه مکتب خلفاء

نویسندگان شرح حال صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای معرفی اصحاب و شناخت صحابه، قاعده و روش خاصی وضع کرده اند که از آن طریق می توان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از دیگران بازشناخت از آن جمله ابن حجر در کتاب «اصابه» تحت عنوان «قاعده ای که در پرتو آن، عدّه زیادی صحابی شناخته می شوند» چنین می نویسد:

«در فتوحات و جنگ ها پیشینیان را چنین رسم بوده است که به جز شخص صحابی، کسی دیگر را به فرماندهی سپاه بر نمی گزیدند... در سال دهم هجرت، حتی یک نفر هم در مکه و طائف یافت نمی شد که اسلام نیاورده و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع شرکت نکرده باشد. در اواخر زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مدینه، و از افراد قبائل اوس و خزرج کسی پیدا نمی شد که مسلمان نشده باشد. تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات بود هیچ یک از کسانی که نام بردیم آشکارا اظهار کفر نکرده و کافر نشده بودند».⁽¹⁾

ابن حجر در جای دیگر از همان کتاب می نویسد:

ص: 27

از جمله سخنان سر بسته پیشوایان درباره نشانه و علامتی که بوسیله آن شخص صحابی شناخته می شود، روایتی است که ابن ابی شیبہ در کتاب مُصَنَّف خود از طریقی که بر آن باکی نیست آورده است که پیشینیان را رسم بر این بوده است که در جنگ ها به جز شخص صحابی را به فرماندهی سپاه نمی گماشتند». (1)

این روایت، که به گفته ابن حجر از طریقی رسیده که بر آن باکی نیست، روایتی است که طبری و ابن عساکر به اسناد خود از سیف بن عمر، از ابو عثمان از خالد عباده آورده اند که در آن می گوید:

«فرماندهان، از صحابه انتخاب می شدند مگر آن موقعی که یک فرد صحابی را که بتواند از عهده چنین کار مهمی بر آید نمی یافتند» (2).

طبری در یک روایت دیگر در همین باره از قول سیف می نویسد:

«اگر عمر در میان اصحاب کسی را می یافت که از عهده اداره جنگ بر آید از انتخابش به فرماندهی سپاه فرو گذاری نمی کرد اما اگر به چنین کسی در میان اصحاب دست نمی یافت، یکی از تابعین خوش نام را با همان ویژگی ها بر می گزید. ولی کسانی که در جنگ های ارتداد با مسلمانان شرکت کرده بودند چنین امیدی را نداشتند» (3).

بررسی ضابطه شناخت صحابی در مکتب خلفاء

در مورد دو روایت یاد شده که ابن حجر آن را «ضابطه شناخت صحابی» قرار داده است باید دانست: علاوه بر آن که راوی دو روایت مزبور، سیف بن عمر تمیمی است که به دروغ سازی و زندقه متهم است (4)، با حقایق مسلم تاریخی نیز که در منابع پیروان مکتب خلفاء و حتی اصابه خود ابن حجر آمده است، تناقض آشکار دارد که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود.

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی می نویسد:

امرؤ القیس به دست عمر اسلام آورد و خلیفه نیز او را در همان مجلس و پیش از آن که

ص: 28

1- الاصابه، ج 1 ص 8.

2- تاریخ طبری، ج 1، ص 2151 چاپ اروپا.

3- تاریخ طبری، ج 1 ص 2457-2458 چاپ اروپا.

4- به کتب رجال و به ویژه کتاب «عبد الله بن سبأ» نوشته علامه سیّد مرتضی عسکری مراجعه فرمایید.

حتی رکعتی نماز گزارده باشد، ولایت و حکومت داد. (1)

اصفهانی تفصیل این داستان را از زبان عوف بن خارجه مری چنین آورده است:

روزی در زمان خلافت عمر بن خطاب نزد او نشسته بودم، در آن حال مردی از در آمد که موی اندکی در دو طرف سرش به چشم می خورد. آن مرد پا های کجی داشت؛ به طوری که انگشت های هر دو پای او روبروی هم و پاشنه هایش تقریباً در امتداد شانه هایش قرار داشت. او در حالی که مردم نشسته در مجلس را پس و پیش می کرد و از روی سر آن ها قدم بر می داشت خود را به جلو کشید تا این که روبروی عمر قرار گرفت و او را به رسم خلافت درود گفت. عمر از او پرسید: کیستی؟ آن مرد جواب داد: من مردی مسیحی هستم و نامم امرؤ القیس بن عدی کلبی است. عمر او را شناخت، پس پرسید: بسیار خوب، چه می خواهی؟ امرؤ القیس پاسخ داد که می خواهم مسلمان شوم. عمر اسلام را بر او عرضه کرد و او هم پذیرفت. سپس عمر فرمان داد تا نیزه ای برایش حاضر کردند. پس پرچی بر آن بست و به دستش داد و او را مسلمانان قضاعه (2) شام حکومت داد.

امرؤ القیس در حالی که پرچم را در دست خود می فشرد و باد آن را بالای سرش به اهتزاز در آورده بود بازگشت و به سوی محل مأموریتش روان گردید. (3)

داستان حکومت یافتن علقمة بن علاثة کلبی بر حوران (4) توسط عمر پس از قضیه ارتدادش نیز با چنان ادعایی آشکارا متناقض است در اغانی اصفهانی ضمن شرح حال علقمه، آمده است:

«علقمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد و از مصاحبت حضرتش برخوردار شد.

ص: 29

1- اغانی، ج 14، ص 158 ط ساسی. و ج، 16، ص 103-104 چاپ بیروت، اعلمی.

2- قضاعه مجموعه قبائل بزرگی است شامل حیدان، بهراء، بلی، جهینه و غیره که ابن حزم در کتاب انساب خود، ص 440-460 به شرح آن ها پرداخته است. مرکز قضاعه نخست در شحر و بعد در نجران و سپس در شام بوده است. محل سکونت افراد این قبائل سرزمینی بسیار وسیع و پهناور بین شام و حجاز تا عراق بوده است. ر. ک: معجم قبائل، عرب، واژه قضاعه، ج 3، ص 957.

3- الاغانی، ج 14، ص 157 ط ساسی. ابن حزم آن را به طور فشرده در جمهرة، ص 457، آورده است.

4- حوران منطقه ایست وسیع از استان دمشق، که قراء و قصبات و مزارع فراوانی دارد. معجم البلدان، ج 2، ص 358.

اما در زمان خلافت ابو بکر از اسلام روی برگردانید و مرتد شد. ابو بکر، خالد بن ولید را به دستگیری او مأمور کرد، ولی علقمه از چنگش گریخت. می گویند بعد ها علقمه عذر خواهانه بازگشت و از نو اسلام آورد. (1)

و در اصابه ابن حجر آمده است:

علقمه در زمان خلافت عمر شراب خورد و عمر نیز او را حد زد. علقمه پس از خوردن این حد مرتد شد و رو به دیار روم نهاد. امپراتور روم او را به گرمی پذیرفت، از او پرسید:

تو پسر عموی عامر بن طفیل نیستی؟! علقمه به شخصیتش برخورد و در پاسخ امپراتور گفت: مثل این که تو جز به وجود عامر مرا نمی شناسی؟

پس سر خورده و ناراحت از روم به مدینه بازگشت و از نو اسلام آورد. (2)

اما داستان حکومت یافتن او را اصفهانی و ابن حجر هر دو آورده اند. اصفهانی می نویسد:

علقمه - که از دوستان خالد بن ولید بود - پس از ارتدادش به مدینه بازگشت و شبان گاه دور از چشم دیگران خود را به مسجد رساند و در گوشه ای پنهان شد. ساعتی بعد عمر بن خطاب به مسجد قدم نهاد و علقمه را سلام گفت. خلیفه که با خالد بن ولید شباهتی تمام داشت، در تاریکی شب علقمه را به اشتباه انداخت و علقمه چنین پنداشت که این تازه وارد خالد بن ولید است. پس سر صحبت را با او باز کرد و در ضمن آن از وی پرسید بالا-خره تو را از کار بر کنار کرد؟ عمر که متوجه اشتباه علقمه شده بود برای این که چیزی دستگیرش بشود، زیرکانه به جای خالد جواب داد آری همین طور است! علقمه با لحنی متأثر گفت معلوم است این به سبب رقابت و حسادت است که با تو داشته اند عمر موقع را مناسب دانست و موزیانه از علقمه پرسید: از تو چه کمکی بر می آید تا انتقام بگیرم؟ علقمه شتاب زده پاسخ داد: پناه می برم به خدا، عمر بر ما حق

ص: 30

1- الاغانی، ج 15، ص 156 ط ساسی و ج 16، ص 226 چاپ بیروت اعلمی.

2- الاصابه، ج 2، ص 504. گفتنی است بین علقمه و پسر عمویش عامر مسأله ای پیش آمد و سخنانی دور از عفت کلام رد و بدل شد که ما از ترجمه آن شرم داریم ولی وقایع نگاران، از جمله اصفهانی در اغانی، ج 15، ص 50-55 و ابن حزم در جمهرة ص 284، آن را آورده اند. طالبان به آن مدارک مراجعه کنند. رنجیدن علقمه از امپراتور روم هم به سبب اشاره او به ماجرای میان علقمه و عامر بوده است.

فرمان برداری دارد و ما مجاز نیستیم که علیه او کاری انجام دهیم و به مخالفتش برخیزیم پس از این گفتگو: عمر (یا به گمان علقمه، خالد) از جای برخاست و از مسجد بیرون رفت.

روز بعد، عمر آماده پذیرایی از مردم گردید. خالد بن ولید نیز به همراه علقمه وارد شد و در کنجی آرام گرفتند ساعتی گذشت و در فرصتی مناسب عمر رو به علقمه کرد و پرسید خوب علقمه آن حرف ها را تو با خالد در میان گذاشتی؟! علقمه نگران و ناراحت به یاد حرف های دیشبش با خالد افتاد پس شتاب زده از خالد پرسید: ابو سلیمان تو چیزی به او گفته ای؟ خالد پاسخ داد: وای بر تو، قسم به خدا پیش از آن که تو او را ببینی، من او را دیدار نکرده ام و پس از اندکی مکث به سخن خود چنین ادامه داد نکند تو پیش از من او را دیده و به جای من گرفته باشی؟! علقمه - که کاملاً موضوع را دریافته بود - گفت: آری به خدا همین طور است. آن وقت به طرف عمر برگشت و از خلیفه پرسید: ای امیر المؤمنین! تو که چیزی به جز خیر و خوبی از من نشنیده ای، این طور نیست؟ عمر گفت: آری همین طور است. بگو بینم دوست داری تا حکومت «حوران» را به تو بدهم؟ علقمه گفت: آری. آن وقت خلیفه حکومت و فرمان روایی حوران را به علقمه واگذار کرد و او تا پایان عمر بر آن جا فرمان راند و در آن جا هم درگذشت. (1)

ابن حجر در پایان این داستان می نویسد که عمر گفت: اگر من هوا دارانی واقعی مثل تو به دنبال داشتم که همه رأی تو را داشتند، از هر چیز دنیا نزد من محبوب تر بود. (2)

حال از پیروان مکتب خلفاء می پرسیم: آیا «امرؤ القیس» که در زمان عمر و به دست وی اسلام آورد و خلیفه در همان مجلس و حتی پیش از آن که رکعتی نماز گزارده باشد به او حکومت و فرمان روایی داد، از صحابه پیامبر بوده است؟

آیا «علقمه» که در زمان ابوبکر مرتد شد و از اسلام روی گردانید و در زمان عمر شراب خورد و خلیفه هم حد شراب خواری را بر او جاری نمود، از افراد خوش نام بوده است که خلیفه فرمان حکومت حوران را به نام وی صادر نمود؟ ما قضاوت را به عهده خواننده می گذاریم تا خود به داوری بنشیند و منصفانه قضاوت کند.

ص: 31

1- الاغانی، ج 16، ص 228 ط بیروت، اعلمی.

2- الاصابه، ج 2، ص 505 در شرح حال علقمه.

به هر حال، آن چه تا بدین جا آوردیم، عین وقایع تاریخی بود که با ضابطه شناخت صحابی تناقض آشکار دارد ولی با وجود این، دانشمندان پیرو مکتب خلفاء به آن چه «سیف بن عمر تمیمی» روایت کرده است استناد جسته، و از آن روایات، ضابطه ای برای شناخت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشف نموده و به دنبال آن بسیاری از افراد ساخته و پرداخته «سیف بن عمر» متهم به زندقه را که اصلاً وجود خارجی نداشته اند در صف یاران واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جای داده و آن ها را در شمار صحابه به حساب آورده و از آن ها روایت کرده اند.

عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت علیهم السلام

1- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب خلفاء

پیروان مکتب خلفاء همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عادل می دانند و در اخذ احکام و معارف اسلامی به ایشان مراجعه می کنند و احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنند صحیح می شمارند و بر صحت روایات آن ها سر تسلیم فرود می آورند و خود را متعهد می دانند که به هر چه اصحاب روایت کرده اند عمل نمایند، و اجازه نمی دهند که هیچ یک از آن ها مورد ایراد و انتقاد قرار گیرد. و اگر کسی یک نفر آن ها را مورد خرده گیری قرار دهد، کافر و زندیق شمرده می شود!!!

حافظ حدیث، ابن حجر عسقلانی در فصل سوم از مقدمه کتاب خود «الاصابه فی تمییز الصحابه» در مورد عدالت اصحاب چنین می نویسد:

«اهل سنت بر این امر اتفاق دارند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همگی عادل اند و کسی با آن ها مخالفتی ندارد، مگر افراد بی اهمیت از اهل بدعت...» (1)

ابن اثیر نیز در مقدمه کتاب خود «اسد الغابه» چنین می نویسد:

«سنن، که محور شرح و تفصیل احکام و آشنایی با حلال و حرام و دیگر امور مربوط به دین و آیین ما می باشد، هنگامی قابل قبول است که رجال اسانید و راویان آن ها قبلاً شناسایی شده باشند که پیشاپیش و مقدم بر آن ها، شناخت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 32

1- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 9.

قرار دارد، و اگر کسی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نشناسد، دیگران برای او مجهول تر و ناشناخته تر باقی خواهند ماند. پس شایسته است اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لحاظ نَسَب و شرح حال شان شناخته شوند...

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دیگر راویان حدیث و سنت در همه موارد یک سان و برابرند، مگر در جرح و تعدیل و خرده گیری و ایراد، زیرا همه آن ها عادل اند و راهی برای عیب جویی و خرده گیری از ایشان وجود ندارد». (1)

از امام اهل حدیث، ابوزرعه نیز نقل شده است:

«اگر دیدی کسی در مقام عیب جویی و خرده گیری بر یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، بدان که او زندیق است» (2)، زیرا می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و آن چه در قرآن آمده، همه حق و درست می باشند، و تمامی آن ها را هم همان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسانیده اند.

بنا بر این کسانی که به عیب جویی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می پردازند، در صدد این هستند که گواهان ما را بر همه این مدارک و مطالب از اعتبار و اهمیت بیندازند تا در پی آن به راحتی بتوانند قرآن و سنت را باطل و بی اعتبار اعلام کنند. در صورتی که زندیقان از هر کسی دیگر سزاوارترند تا پرده شان دریده شود و مورد انتقاد و خرده گیری قرار بگیرند». (3)

دلیل پیروان مکتب خلفاء بر عدالت اصحاب

اشاره

امام جرح و تعدیل، حافظ ابو حاتم رازی (4)، از دانشمندان گران قدر علم درایه و حدیث در مکتب خلفاء، در مقدمه کتابش در مورد عدالت اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین می نویسد:

اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی هستند که شاهد نزول وحی و قرآن بوده، چگونگی

ص: 33

1- اسد الغابه، ج 1، ص 3.

2- ای کاش می دانستیم امام اهل حدیث و فقیه مشهور، ابوزرعه درباره منافقینی که جزء اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، چه نظری داشته است؟!

3- اصابه ابن حجر، ج 1، ص 10.

4- ابو محمد، عبد الرحمن بن ابی حاتم رازی، متوفای 327 هجری قمری، کتاب معروفش (تقدمة المعرفة لکتاب الجرح و التعدیل) است و در سال 1371 قمری در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

تفسیر و تأویل آن را آموخته اند، خداوند ایشان را به هم دمی پیامبرش و یاری دادن به او، و برپا داشتن دین و نمودن آئینش برگزیده و آنان را برای مصاحبت با پیامبرش پسندیده و رهبران ما قرار داده است.

آن چه را که پیامبر اسلام از جانب خداوند تعالی به آنان ابلاغ کرده است (از سنت هایی که نهاده، و مقرراتی که وضع فرموده و احکامی که صادر کرده و داوری هایی که نموده، آن چه را که روا شمرده و به آن فرمان داده یا مانع شده و از آن نهی فرموده است) همه و همه را با تمام وجود فرا گرفته و به خاطر سپرده و در دین، فقیه و دانشمند شده اند.

آنان به امر و نهی خدا و مراد و مقصود از آن، در پرتو دیداری که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نظارتی که بر نحوه تفسیر قرآن و تأویل آن به وسیله حضرتش داشته اند، آگاهی یافته و طرز استفاده و چگونگی برداشت از قرآن را به خوبی و روشنی دریافته اند.

خدای تعالی از این که آنان را بزرگ شمرده و امتیاز پیشوایی امت را به ایشان ارزانی داشته است، بر آنان منت گذارده شک و تردید و دروغ و اشتباه و خود پسندی و عیب جویی را از ایشان برداشته و عدول امت شان نامیده و درباره ایشان فرموده است:

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (1)، «و بدین سان شما را امتی میانه قرار دادیم تا گواهانی بر مردم باشید»

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز از سوی خداوند، «وسطاً» را «عدلاً» تفسیر فرموده است.

بنا بر این، اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عادلان این امت، و پیشوایان ما به راه راست، و حجت های خدا در امر دین، و حاملان قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. خدای تعالی فرمان داده است تا به ایشان تمسک جست، راه و روش آنان در پیش گرفته شود. و مقرر فرموده است تا ما ایشان را الگوی خویش قرار دهیم و در راه آن ها قدم برداریم (2). و در

ص: 34

1- سوره بقره، آیه 143 .

2- باید توجه داشت که بر اساس آیات و روایات وارده عادلان امت، و پیشوایان دین و حجت های خدا در زمین، و حاملان قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی فرمان داده است تا امت اسلامی بدان ها تمسک جویند و راه و روش آنان را در پیش بگیرند، فقط امامان معصوم از اهل بیت پیامبرند، نه کسان دیگر. زیرا: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که مورد قبول شیعه و سنی است، تنها آنان را هم ردیف قرآن قرار داده و امت اسلامی و همه اصحاب را موظف ساخته است تا از آنان پیروی کنند و راه و روش آنان را در پیش بگیرند.

این رابطه فرموده است:

(وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ... وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى) (1)، هر کس که با رسول خدا مخالفت کند... و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را در این مسیر به خودش وا می گذاریم».

و در احادیث متعددی می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بر آن می دارد که در تبلیغ سخنانش بکوشند و اصحاب خود را مخاطب ساخته، ضمن دعا درباره ایشان می فرماید: (نَصَّرَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَحَفَظَهَا وَعَاَهَا، حَتَّى يُبَلِّغَهَا غَيْرَهُ) : خداوند خرم و شاداب بدارد کسی که سخنان مرا بشنود و آن را به خاطر بسپارد تا آن را به دیگران برساند».

و نیز طی سخنانی خطاب به اصحابش فرموده است: (فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ مِنْكُمْ الْغَائِبَ) : کسانی که حاضرند این سخنان مرا به دیگران که غایب اند برسانند. و نیز به آنان فرموده است: (بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَ حَدِّثُوا عَنِّي وَ لَا حَرَجَ) : از قول من، حتی یک آیه هم که شده، به دیگران برسانید، و هیچ پروایی نداشته باشید».

پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - که خداوند از آنان خشنود باد - در همه شهرها و مرزها پراکنده شده، در جنگها و نبردها و پیروزیها شرکت جسته، مقامات حکومتی و قضاوت و داوری در دعاوی را به عهده گرفتند، و در شهرهای خویش و یا هر جا فرود می آمدند و یا اقامت می گزیدند، آن چه را که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفته بودند و به خاطر داشتند، به دیگران رساندند و منتشر ساختند. (2)

و آن چه را که مردم از ایشان می پرسیدند، با توجه به پاسخی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در

ص: 35

1- سوره نساء، آیه 115. لازم به تذکر است که پیروان مکتب اهل بیت، با اتکاء به آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقیده دارند که مقصود از «مؤمنین» در آیه مزبور مؤمنین صحابه می باشند، همان گونه که در خود آیه به آن تصریح شده است، و توضیح شده است، و توضیح آن در مباحث آینده با ذکر ادله کافی، خواهد آمد.

2- بر خلاف گفته این دانشمند، بر اهل علم و اطلاع پوشیده نیست که مکتب خلفا پیوسته از انتشار احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به ویژه نوشتن آن تا سده اول هجری به شدت جلوگیری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب معالم المدرستین، ج 1 ص 254 ط 2 تحت عنوان: النهی عن كتابة سنة الرسول صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه فرمائید.

حضور ایشان به آن و یا نظائر آن داده و در خاطر شان مانده بود، پاسخ می دادند و نظریه و فتوای خود را بیان می کردند و با نیتی پاک و قصد تقرب به خدای بزرگ خود را آماده ساخته بودند تا واجبات و احکام و سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از حلال و حرام، به مردم بیاموزند. اینان چنین بودند تا آن گاه که خدای عزوجل ایشان را به سوی خود فرا خواند که خشنودی خدا و بخشایش و رحمت او بر همه آنان باد. (1)

ابن عبد البر قرطبی نیز در مقدمه کتاب «استیعاب» می نویسد:

عدالت همه اصحاب ثابت شده است.

سپس آیات و احادیثی را که بخصوص درباره مؤمنین صحابه وارد شده، همانند آن چه را که از ابو حاتم رازی نقل کردیم، در مورد عدالت اصحاب آورده است. (2)

خطیب بغدادی نیز در کتاب «الکفایه» در مورد عدالت صحابه، می گوید:

عدالت همه اصحاب ثابت و واضح است، زیرا: خدای تعالی آنان را به صفت «عدالت» توصیف نموده و از پاکی و درستی آنان خبر داده و ایشان را برای مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اختیار فرموده است.

آن گاه این دانشمند نیز مانند دو دانشمند دیگر از هم مسلکان خود، به آیاتی از قرآن که درباره مؤمنین صحابه وارد شده، استدلال نموده و آن ها را برای اثبات عدالت همه اصحاب، به عنوان شاهد ذکر می نماید. (3)

آن چه تا بدین جا آوردیم، نظر پیروان مکتب خلفاء درباره عدالت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، اینک بینیم نظر مکتب اهل بیت و پیروان آن ها درباره عدالت اصحاب از چه قرار است.

2- عدالت اصحاب از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از قرآن کریم عقیده دارند که در میان

ص: 36

1- معالم المدرستین، ج 1، ص 124 ط 3 به نقل از جرح و تعدیل ابو حاتم رازی، ص 7 و 9.

2- ابو عمر یوسف بن عبد الله، از نوادگان محمد بن عبد البر النمری القرطبی المالکی است، و کتاب معروفش «الاستیعاب فی اسماء الاصحاب» می باشد. برای دیدن اظهارات وی درباره اصحاب، به مقدمه کتاب استیعاب مراجعه فرمایید.

3- الاصابه، ج 1، ص 910 فصل 3 در بیان حال صحابه.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مؤمنان پاک نیتی وجود داشتند که خداوند در قرآن کریم به ستایش ایشان پرداخته و از آن ها به نیکی یاد کرده است چنان چه در مورد بیعت شجره می فرماید:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا) (1)

«بی گمان خداوند از مؤمنانی که پای درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود گردید و از راز درون شان آگاه گردید و بر آن ها آرامش فرود آورد و پیروزی نزدیکی به ایشان مرحمت فرمود».

در این آیه خداوند ستایش خود را ویژه افراد مؤمنی از صحابه قرار داده که در بیعت شجره شرکت کردند (2) و هرگز شامل حال منافقان ایشان مانند عبد الله ابن ابی و اوس بن خولی و جد بن قیس و مغیره بن شعبه که آنان نیز در آن جا حضور داشته اند، نمی شود.

پس این آیه هرگز شامل همه افرادی که در بیعت شجره شرکت نکردند و با پیامبر خدا بیعت نمودند نمی شود، و بر نیک فرجامی تمام مؤمنانی که با آن حضرت بیعت نمودند، نیز دلالت ندارد، زیرا: آیه بیش از این دلالت نمی کند که خدای تعالی از ایشان راضی و خشنود گردیده و بیعت شان را پذیرفت و بر آن پاداش شان خواهد داد ولی هیچ گاه رضایت خداوند از این بیعت کنندگان مستلزم این نیست که تا به ابد و برای همیشه از آنان راضی باشد دلیل این گفتار این است که خداوند در همان سوره می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (3) .

«مؤمنانی که (در حدیبیه) با تو بیعت کردند، در حقیقت با خدا پیمان بسته اند، و دست خدا روی دست آن هاست، پس از این، هر کس که آن را بشکند، خودش را شکسته است و هر کس به پیمانی که با خدا بسته است و فادار بماند، به زودی خداوند به او پاداش بزرگ

ص: 37

1- سوره فتح، آیه 18.

2- داستان بیعت شجره در مغازی واقدی، ص 604 و در خطط مقریزی، ص 291 آمده است.

3- سوره فتح، آیه 10.

پس اگر رضایت خداوند برای همیشه شامل حال آن ها می شد و در میان بیعت کنندگان به حقیقت کسی پیدا نمی شد که پیمان خداوند را بشکند، این قسمت از آیه که می فرماید:

(فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ) (هر کس که آن پیمان را بشکند، خودش را شکسته است)، معنایی نداشت. (1)

آری پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بر این باورند که در میان همان اصحاب منافقانی وجود داشته اند که خدای تعالی در آیات متعددی از آنان بدگویی نموده و به مذمت شان پرداخته و از جمله، درباره آنان فرموده است:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْبَيْتِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ). (2)

«و از بادیه نشینان دور و بر تان منافقانی وجود دارند، و از اهالی مدینه نیز کسانی کار کشته و بس ماهر در دورویی و نفاق می باشند که شما ایشان را نمی شناسید و فقط ما آن ها را می شناسیم. ما - به زودی و در آینده - آنان را دوبار عذاب خواهیم کرد، سپس آن ها را به عذابی دردناک مبتلا خواهیم ساخت».

بنا بر این، طبق این آیه شریفه، کسانی در میان آن ها بوده اند که خداوند از وجود آن ها و نفاق شان خبر داده است.

و نیز در میان آن ها کسانی بوده اند که خداوند فرموده است:

(وَإِذَا زَأُوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا). (3)

«و چون داد و ستدی و یا سرگرمی را به ببینند، به سوی آن روی آورند و تو را ایستاده - در حال اداء نماز جمعه - رها سازند».

این واقعه زمانی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ایستاده و به خواندن خطبه

1- اقتباس از کتاب مع الخطیب فی خطوطه العریضه» نوشته آیه الله، لطف الله صافی ص 120.

2- سوره توبه، آیه 101.

3- سوره جمعه، آیه 11.

نماز جمعه مشغول بود.

جابر بن عبد الله انصاری در این باره گوید:

«قافله ای در روز جمعه وارد مدینه شد، ما با پیامبر خدا بودیم، همه مردم متفرق و پراکنده شدند جز دوازده نفر که باقی ماندند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود» (1).

و در روایت دیگری آمده است:

«همان گونه که ما مشغول نماز خواندن با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، کاروانی که حامل مواد خوراکی بود وارد شد. پس مردم به طرف کاروان روی آوردند تا جایی که فقط دوازده مرد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماندند. سپس این آیه نازل شد: (وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا ...) (2)

و نیز در میان آن ها کسانی بوده اند که خداوند از تهمت زدن شان به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرده برداشته، آن گاه که حرم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به انحراف اخلاقی متهم کرده بودند که از چنین سخن ناروایی به خدا پناه می بریم. (3)

هم چنین در میان آن ها کسانی بوده اند که در گردنه «هرشی» و هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک (4)، یا بنا به قولی از حجة الوداع (5)، قصد جان شریفش را کرده بودند و می خواستند آن حضرت را ترور نمایند که داستانش از این قرار است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک باز می گشت چون به عقبه هرشی رسید که بر سر راه شام و مکه و مدینه قرار دارد و در دامنه آن دره ای است که مسیر کاروانیان است دستور داد تا سپاه از میان درّه عبور کند و خود شبانه از طریق گردنه هرشی روانه

ص: 39

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 534 کتاب التفسیر، در تفسیر سوره جمعه.

2- صحیح بخاری، ج 2، ص 428 کتاب الجمعة، طبع بیروت دار القلم.

3- به تفسیر آیات 11-17 سوره نور در رابطه با جریان افک، که درباره اعلام پاک دامنی عایشه، بنا به روایت اهل سنت، یا پاکی ماریه، بنا به روایت شیعه، نازل شده است، به کتب تفسیر مراجعه فرمایید.

4- امتاع الاسماع مقریزی، ص 477، سیره حلبی ج 3 ص 120 چاپ بیروت، دار المعرفه، مجمع الزوائد ج 1 ص 110 و ج 6 ص 195، در المنثور، ج 3 ص 258 مسند احمد حنبل ج 5 ص 390 و 453 صحیح مسلم ج 8 ص 122 باب صفات المنافقین.

5- پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام این توطئه را به سبب مراسم غدیر خم در جحفه و در بازگشت آن حضرت از حجة الوداع می دانند ر.ک. بحار الانوار، ج 28، ص 97.

مدینه شد برخی از منافقان فرصت را غنیمت شمرده قرار گذاشتند تا همان شب شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر فراز گردنه رم دهند و او را به درّه پرتاب نموده از میان بردارند که توطئه آن ها بوسیلهٔ عمار یاسر و حذیفه و دو تن از اصحاب آن حضرت که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، خنثی گردید».

تازه از همهٔ این ها گذشته، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند تشرّف به هم صحبتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در مقام مقایسه از همسری با آن حضرت که بالا تر نیست. زیرا همسری با حضرتش در بالا ترین سطح از مصاحبت و صحابی بودن قرار دارد. ولی با این همه خداوند خطاب به همسرانش می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ) . (1)

«ای زنان پیامبر! هر کدام از شما اگر کار ناشایسته ای را عمداً مرتکب شود، دو برابر عذاب و تنبیه می شود».

و خطاب به دو تن از ایشان می فرماید:

(إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ) (2)

«اگر شما دوزن به درگاه خداوند توبه کنید، رواست زیرا دل های شما [بر خلاف رضای پیامبر] میل کرده است. و چنان چه بر آزار او هم داستان شوید، همانا خداوند خود، یار و نگهبان اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان [علی علیه السلام] و فرشتگان، همگی یاور و پشتیبان او خواهند بود».

تا آن جا که می فرماید (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَ امْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ، وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ...) (3)

ص: 40

1- سوره احزاب، آیه 30 .

2- سوره تحریم، آیه 4 .

3- سوره تحریم آیات 10-11 .

«خداوند برای کسانی که کفر ورزیده اند زن نوح و زن لوط را مثل آورده است که آن دو زن در خانه دو تن از پیامبران و بندگان نیکو کار و صالح ما بودند که به ایشان خیانت کردند [و همسر پیغمبر بودن] آن دو را از عذاب الهی مانع نگردید و [در روز قیامت] به آن و گفته می شود که همراه با دیگر دوزخیان به جهنم در آید. و خداوند برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل آورده است که گفت: پروردگارا نزد خودت در بهشت خانه ای برای من بنا کن...».

پس همراهی و مجالست و مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دلیل بر بالا بودن مقام و درجه ایمان همراهان و هم صحبتان نمی شود، زیرا خداوند از راز درونی دو تن از زنان

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرده برداشته و فرموده است: «اگر شما دو زن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به درگاه خدا توبه کنید، شایسته است. چه آن که دل های شما بر خلاف رضای پیامبر میل کرده است»، و سر انجام خداوند آن ها را به عذاب الهی تهدید نموده و زن نوح و لوط را به عنوان مثال آورده است که با این که آن دو همسر دو پیامبر الهی بودند، چون به آن ها خیانت کردند، در روز قیامت به آن ها گفته می شود که همراه با سایر دوزخیان وارد جهنم شوند و هرگز همسر پیغمبر بودن آن دو را از عذاب الهی مانع نمی شود.

و از این جا معلوم می شود که آن دو زن از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این که افتخار همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقام هم صحبتی با آن حضرت را داشته اند، با این همه، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت و آزار می داده اند و موجبات نارضایتی آن حضرت را فراهم می نموده تا جایی که خداوند آن ها را به عذاب الهی تهدید نموده است.

در این رابطه، بخاری در کتاب صحیح خود در حدیثی از ابن عباس آورده است:

«یک سال گذشت و من دنبال فرصتی بودم که از عمر درباره آن دوزنی که علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم داستان شدند و نقشه کشیدند، سؤال کنم ولی از او وحشت داشتم تا این که روزی وارد منزلی شد و زیر درخت بزرگی رفت و هنگامی که از آن جا خارج شد، از او پرسیدم پاسخ داد آن دوزن عایشه و حفصه بودند. سپس گفت: ما در زمان جاهلیت ارزشی برای زنان قائل نبودیم ولی وقتی اسلام آمد و خداوند از آنان سخن به میان آورد، دیدیم که آنان بر ما حقوقی دارند بی آن که در کار هایمان از آن ها استفاده کنیم. به هر حال، روزی بین من و همسرم گفتگویی رخ داد و او با من به درستی سخن گفت،

من به او گفتم: تو اصل و نسب خوبی نداری! گفت: تو این سخن را به من می گویی در حالی که دختری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دهد! پس من به سوی حفصه آمدم و به او گفتم: هشدارت می دهم، مبادا که خدا و رسولش را نافرمانی کنی.....» (1).

هم چنین «بخاری» در حدیث دیگری از خود عایشه روایت کرده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد زینب دختر جحش - دختر عمه پیغمبر و یکی از همسران حضرت - غسل می نوشید، و مدتی در نزد او می ماند، من و حفصه (دختر عمر) با هم توطئه کردیم که هر کدام از ما زود تر بر او وارد شدیم به پیغمبر بگوییم تو «مغفیر» (2) خورده ای و من بوی مغفیر از دهانت استشمام می کنم.

حضرت فرمود: نه چنین نیست، ولی من غسل می نوشیدم...» (3).

و نیز حافظان اخبار با سلسله سند از «حمزة بن ابی اسید عامری» نقل کرده اند که وی از پدرش که در جنگ «بدر» شرکت داشت روایت نموده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسماء دختر نعمان جونیه را به همسری خود در آورد. مرا فرستاد که او را بیاورم. حفصه به عایشه گفت: تو برای او حنا ببند!! من او را آرایش می کنم!! و همین کار را هم کردند. سپس یکی از آن ها به وی گفت: پیغمبر خوشحال می شود که وقتی زن بر او وارد گردد، بگوید: از تو به خدا پناه می برم!! موقعی که اسماء بر پیغمبر وارد گردید و در اطاق بسته شد، و حضرت پرده کشید و دست به طرف او برد، اسماء گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ» از تو به خدا پناه می برم! پیغمبر هم آستین خود را جلو صورت گرفت و آن را پوشاند و سه بار فرمود: به خدا پناه بردم! سپس از اطاق بیرون آمد و به ابو اسید فرمود: ای ابو اسید او را به کسانش برگردان و دو پیراهن کرباسی به او تسلیم کن و طلاقش بده. اسماء بعد از این ماجرا پیوسته می گفت: این زن سنگ دل مرا فریب داد. عبد الله بن عمر گوید: هشام بن محمد می گفت: زهیر بن معاویه جعفی روایت کرد که

ص: 42

1- صحیح بخاری، ج 7 ص 281 ح 735، کتاب اللباس، باب ما كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتجوز من اللباس والبسط، چاپ بیروت دار القلم، سال 1407 هجری.

2- مغفیر: شیره درخت مخصوصی است که از آن می چکد و می بندد شیرین و خوش مزه و بوی تند و زننده ای دارد. (المعجم الوسيط و نهاية ابن اثیر مادة «غفر»)

3- صحیح بخاری، ج 6، ص 540، ح 1336، کتاب التفسیر در تفسیر سوره تحریم، چاپ بیروت، دار القلم.

پس وقتی که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مدتی طولانی با آن حضرت همراه و هم دم و هم صحبت بوده اند این گونه با پیامبر خدا رفتار کنند و حضرتش را بیازارند و علیه او با یک دیگر هم دست و هم داستان شونند، و راه خطا و انحراف را در پیش گیرند و بر خلاف رضای خدا و پیامبر عمل نمایند تا بدان جا که خداوند درباره عایشه و حفصه تصریح نماید که گنه کارند، و بر آن ها لازم است که به سوی خدا توبه نمایند چون دل های آن ها از حق منحرف شده است، آیا می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادلند و هیچ گونه و گناه و لغزشی ندارند و همه در اوج قله پاکی و پاکیزگی قرار دارند؟!!!!

سبحان الله چگونه می توان همه اصحاب پیغمبر را عادل شمرد و حال آن که در میان آن ها افراد منافقی بودند که وعده های خدا و پیامبر را دروغ و فریب می پنداشتند چنان که خدای متعال فرموده است:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) (2)

منافقان و کسانی که در دل های شان بیماری است، می گویند: خدا و پیامبرش به ما جز وعده فریب ندادند».

چگونه می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادلند، و حال آن که خدای تعالی فرموده است:

(... وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...) (3)

بعضی از اهل مدینه نیز در نفاق فرو رفته اند، تو آن ها را نمی شناسی، ما آن ها را می شناسیم».

و فرموده است:

(لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ

ص: 43

-
- 1- مستدرک حاکم، ج 4، ص 37، طبقات ابن سعد، ج 8 ص 145 چاپ بیروت، تاریخ طبری، ج 3، ص 167، تحقیق ابو الفضل ابراهیم و اصابه ابن حجر، ج 4، ص 233 .
 - 2- سوره احزاب، آیه 12.
 - 3- سوره توبه، آیه 101 .

آن‌ها پیش از این هم فتنه جو بودند، کارها را بر تو دگرگون می‌ساختند، تا این که حق آمد و فرمان خدا آشکار شد و آن‌ها کراحت داشتند».

و فرموده است:

(وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) (2)

«آن‌ها چیزی را قصد کردند که به آن نرسیدند، و گله ای نداشتند جز این که خدا و پیامبرش از لطف و کرم خود آن‌ها را بی‌نیاز کرده است».

چگونه می‌توان گفت همه اصحاب پیغمبر عادلند، و حال آن که در میان آن‌ها کسانی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می‌دادند و خداوند در قرآن کریم آنان را چنین توصیف نموده است:

(وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (3)

«و برخی از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او گوش (آدم خوش باوری) است، بگو خوش باوری او به نفع شماست، ولی بدانید او به خدا ایمان دارد و تنها مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و آن‌ها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند».

و در همین زمینه در یک آیه دیگر فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (4)

«آن‌ها کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند خداوند آن‌ها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آن‌ها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است».

اگر همه اصحاب پیغمبر عادل و مبرای از خطا و گناه بودند، و از خدا و پیامبرش

1- سوره توبه، آیه 48.

2- سوره توبه، آیه 73.

3- سوره توبه، آیه 61.

4- سوره احزاب، آیه 57.

اطاعت می کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزار نمی دادند که خداوند از رفتار ناهنجار آنان خبر نمی داد، و آزار دهندگان را مورد لعن و نفرین قرار نمی داد و آن ها را به عذاب دردناک و خوار کننده تهدید نمی فرمود. پس اگر رفتار برخی از صحابه در حال حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت چنین بوده است، چگونه می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادل اند؟

ای کاش می دانستیم منافقانی که در آیات شریفه قرآنی از آن ها سخن رفته است بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا رفتند؟ آن ها که در تمام مدت حیات پیامبر، حضرتش را اذیت و آزار داده و اندوهگین ساخته بودند کجا رفتند؟ آن ها که در شب «عقبه» در گردنه «هرشی» غلتک هایی رها ساختند تا شتر پیغمبر را رم دهند و حضرتش را به درون دره پرتاب کنند و پیامبر خدا اسامی آنان را به حدیفه آموخت و نقشه آنان نقش بر آب شد، کجا رفتند؟

چگونه بعد از انقطاع نزول وحی، با آن همه نفاق و دورویی یک باره متحوّل شدند و دگرگونی عمیقی در آن ها به وجود آمد که همگی به صفات تقوا و پرهیزگاری، ورع و پاک دامنی و عدالت و دادگری آراسته گردیدند؟!

آیا حیات پیامبر باعث نفاق منافقین بود؟ یا مرگ آن حضرت موجب ایمان و عدالت آن ها گردید و ایشان را بعد از انبیاء بهترین بندگان خدا نمود؟ چگونه تلاوت آیات الهی در حال حیات پیامبر در آن ها تأثیری نبخشید ولی واقعیت آن ها با وفات پیغمبر دگرگون شد و بعد از آن همه نفاق و اذیت و آزار پیامبر، چنان طهارت و قدسیّتی پیدا کردند که همگی جامه عدالت و تقوا پوشیدند؟! چه چیز اقتضا دارد که ما به این معتقدات خلاف عقل و وجدان ملتزم باشیم و همه صحابه را به اعتبار صحابی بودن عادل بدانیم؟

خلاصه مطلب آن که: پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: طبق گواهی قرآن و حدیث و تاریخ، جای هیچ تردیدی نیست که در میان اصحاب پیغمبر منافقان زیادی وجود داشتند که تا آخرین لحظه حیات پیامبر بر نفاق خود باقی ماندند.

اما قرآن کریم: در یکی از آیات محکمات سوره آل عمران این مطلب را با بهترین و رسا ترین و محکم ترین عبارت بیان داشته و بطور کلی عموم صحابه را مورد خطاب قرار داده و فرموده است:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً، وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (1)

«محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست مگر پیامبری که قبل از او هم پیامبران دیگری آمدند و درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟! هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند، و خدا به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

این آیه در کمال صراحت اعلام می دارد که عدّه زیادی از اصحاب پیغمبر با مرگ آن حضرت تغییر می کنند و مرتد می شوند، و به دوران جاهلیت باز می گردند و در این میان، تنها اقلیتی که با حضرتش عهد و پیمان بسته بودند، در ایمان خود ثابت قدم می مانند که خداوند در آیه مزبور آنان را «شاکران» نامیده است.

و اما احادیث معتبر صحیح: که درباره ارتداد عدّه ای از صحابه در مهم ترین منابع حدیثی اهل سنت وارد شده، فراوان است (2)، و قسمت اعظم این روایات را «ابن اثیر جزری» در کتاب «جامع الاصول» از صحیح بخاری و مسلم (که از صحاح شش گانه اهل سنت، و مقدم بر چهار کتاب صحیح دیگر است) گردآوری نموده و از جمله در حدیثی از دو کتاب مذکور از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود:

«در روز قیامت، گروهی از یاران من بر من وارد می شوند ولی از بهره گیری حوض - کوثر - منع می شوند، من می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من هستند، خطاب می رسد تو نمی دانی آنان بعد از تو چه بدعت هایی گذاردند آنان مرتد شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند» (3)

و در همین رابطه، بیهقی به سند خود از عبد الله اشعری از ابو درداء نقل کرده است که گفت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم:

«یا رسول الله! به من رسیده است که شما فرموده اید گروهی بعد از ایمان آوردن مرتد

ص: 46

1- سوره آل عمران، آیه 144 .

2- برای دیدن این روایات به مبحث بعدی تحت عنوان: پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره برخی از اصحاب مراجعه فرمایید.

3- جامع الاصول، ج 11، ص 120، ح 7273. صحیح بخاری، ج 6، ص 390، باب 317 .

می شوند؟ فرمود: آری ولی [بدان که] تو از آن ها نیستی». (1).

و اما تاریخ: عموم مورّخان در کتاب های تاریخی خود نوشته اند که پیغمبر با هزار نفر از اصحاب به «أحد» رفت ولی پیش از رسیدن به احد سیصد نفر از منافقان - به تصریح همه سیره نویسان - برگشتند و تنی چند از منافقان از ترس این که مبدا شناخته مشهور شوند، باقی ماندند.

بنا بر این، اگر در بین هزار نفر از صحابه پیامبر، جز همین سیصد نفر منافق بیشتر نبود، برای پی بردن به این حقیقت کافی بود که بدانیم: در میان صحابه عدّه زیادی از افراد منافق و غیر معلوم الحال وجود داشته است.

علاوه بر این اگر کسی کتاب های تاریخی و حدیثی اهل سنت را مورد مطالعه قرار دهد، به شگفتی هایی خواهد رسید که چگونه گفتار خدای تعالی درباره انقلاب برخی از اصحاب تحقق یافت، و چگونه پرده های شان بالا رفت، و حقیقت شان آشکار گردید و هم زمان با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فوراً منقلب شدند و تغییر کردند و به دوران جاهلیت باز گشتند و جسد مبارکش را در بین خاندانش رها ساختند و در سقیفه بنی ساعده و بر سر خلافت و جانشینی حضرتش به نزاع و کشمکش پرداختند و صاحب شرعی و قانونی و واقعی آن را کنار زدند، و به اهل بیت پیغمبر شان ظلم و ستم روا داشتند و مرتکب گناهان کبیره شدند و بدعت های تازه در دین گذاردند و حوادثی به وجود آوردند که قلم از نوشتن آن شرم دارد (2).

آری خواننده گرامی! پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می گویند: گر چه مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای افراد مسلمان شرف و افتخار بزرگی است که هیچ مقام بلندی به آن نمی رسد، ولی صرف مصاحبت با آن حضرت عدالت ساز نمی باشد، بلکه باید با ثبات و استقامت در دین و ایمان، و انجام عمل صالح، و مخالفت هوای نفس، و دوری از گناه و فرمان برداری از خدا و رسول، و متّصف شدن به صفات نیک و اخلاق الهی، عدالت را کسب نمود و مراتب و درجات عدالت هم بستگی به اعمال و کردار انسان دارد.

ص: 47

1- تاریخ ابن کثیر، ج 6، ص 213، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه

2- در این زمینه در کتاب امامت و خلافت از دیدگاه مکتب خلفا و مکتب اهل بیت علیهم السلام به تفصیل سخن گفته ایم. برای اطلاع بیشتر به کتاب مذکور مراجعه فرمائید.

بنا بر این صحابه پیامبر از لحاظ مصون بودن از خطا و گناه مانند سایر مردمند که هم افراد موثق و عادل، مؤمن و متقی و منزّه از معصیت خداوند در میان آن‌ها زیاد و هم گنه کار و نافرمان و افراد مجهول الحال و منافق در بین آن‌ها به فراوانی یافت می‌شوند.

به همین دلیل، و از آن جا که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - طبق گواهی قرآن حدیث و تاریخ - افراد منافقی وجود داشتند که به جز خداوند کس دیگری آن‌ها را نمی‌شناخته است از این رو پیغمبر خدا محک شناسایی مؤمن و منافق را دوستی و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داده و آن را به همگان خاطر نشان ساخته است.

و اینک به روایاتی که در این زمینه، تحت عنوان: «قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» می‌آوریم توجه فرمایید.

قاعده شناخت مؤمن از منافق در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بر اساس روایت مشهور و متواتری که عدّه زیادی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در منابع حدیثی و تاریخی خود، از افرادی سرشناس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون: امیر المؤمنین علی علیه السلام، و امّ سلمه (همسر پیامبر) و عبد الله ابن عباس و ابو ذر غفّاری و ابو سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک، و عمران بن حصین، و عده ای دیگر نقل کرده اند، آن حضرت قاعده شناخت مؤمن از منافق را، دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام اعلام نموده و فرموده است: «علی را جز مؤمن دوست نمی‌دارد، و کسی جز منافق، او را دشمن نمی‌شمارد.» (1)

این حدیث در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمانان شایع، و زبان زد همه مردم و ضابطه ای در دست افراد برای شناختن مؤمن از منافق بوده است که بدین وسیله آن‌ها

ص: 48

1- این حدیث در مهم ترین منابع معتبر اهل سنت از راویان مختلفی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که برخی از آن‌ها از این قرار است: مسند احمد حنبل، ج 1، ص 84 سنن نسایی، ج 8 ص 17، سنن ترمذی، ج 5، ص 299 باب مناقب علی علیه السلام بن ابی طالب، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42، ح 114، صحیح مسلم، ج 1، ص 55 مستدرک حاکم، ج 3، ص 129، کنز العمال، ج 13، ص 120، در المنثور، ج 66، کفایه، ج 6، ص الطالب، ص 68 باب 3، تذکره الخواص، ص 28، تاریخ بغداد، ج 2، ص 255 و ج 14، ص 426، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 170 و بسیاری از منابع دیگر.

را از یک دیگر باز می شناختند.

در این زمینه ابو ذر غفاری می گوید:

«ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِتَكْذِيبِهِمُ اللَّهُ وَرَسُولِهِ وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلَاةِ وَالبُغْضِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (1)

«ما منافقان را جز از راه تکذیب شان به خدا و پیامبر، و روی گرداندن شان از نماز، و دشمنی شان با علی بن ابی طالب نمی شناختیم».

ابو سعید خدری نیز می گوید:

«ما گروه انصار، منافقان را از راه دشمنی آن ها با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم» (2).

جابر بن عبد الله انصاری نیز می گوید:

«ما گروه انصار، منافقانمان را جز از راه دشمنی آن ها با علی بن ابی طالب علیه السلام نمی شناختیم» (3).

در مستدرک حاکم در روایتی آمده است:

«مردی به سلمان فارسی گفت: تو چه قدر علی را دوست می داری؟! سلمان گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود:

هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است» (4).

از عمّار یاسر نیز روایت شده است که گفت:

شنیدم پیغمبر به علی علیه السلام می فرمود: یا علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و راست گو بداند، و بدآ به حال کسی که تو

را دشمن بدارد و دروغ گویت شمارد» (5).

عمرو بن شاس اسلمی هم که در «حدیثیه» با پیغمبر بوده است، می گوید:

ص: 49

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 129، کنز العمال، ج 15، ص 91.

2- صحیح ترمذی ج 5، ص 635 و حلیة الاولیاء، ج 6، ص 284.

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 133، استیعاب، ج 2، ص 464 ریاض النضرة، ج 2، ص 284 و تاریخ ذهبی، ج 2، ص 198 و بسیاری از منابع دیگر.

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 130.

5- مستدرک حاکم، ج 3، ص 135، کنز العمال، ج 11، ص 622، ح 33030.

من با علی به یمن رفتیم. در آن جا علی علیه السلام بر من سخت گرفت، من هم ناراحت شدم. وقتی به مدینه آمدم در مسجد پیغمبر از او به همه کس شکایت نمودم تا این که خبر به پیغمبر رسید. روزی وارد مسجد شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحابش نشسته بود. همین که مرا دید نگاهش را به من دوخت تا این که آمدم و نشستم. آن گاه رو به من نمود و فرمود: ای عمرو! به خدا قسم مرا آزردی. عرض کردم یا رسول الله! به خدا پناه می برم از این که شما را بیزارم، فرمود: بلی، هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است. (1)

در همین رابطه ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» در شرح حال علی علیه السلام آورده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس علی علیه السلام را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس علی را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. (2)

در روایت دیگری از «ابو سعید خدری» آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست هیچ کس ما اهل بیت را دشمن نمی دارد مگر این که خداوند او را در آتش دوزخ در آورد. (3)

محبّ الدین طبری نیز در «ریاض النضره» در حدیثی از «ابو بکر» آورده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که خیمه ای بر افراشته و خود بر کمان عربی تکیه داده بود و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن خیمه قرار داشتند و آن حضرت فرمود:

ای گروه مسلمانان! من در صلح و سازش با هر کس که با اهل این خیمه در صلح و سازش باشد. و در جنگ و نبرد با هر کس که با اینان در جنگ و نبرد باشد. و دوست می دارم هر کس که آنان را دوست بدارد. اینان را دوست نمی دارد مگر کسی که خوشبخت و سعادت مند بوده و بستر ولادتش پاک باشد [یعنی از زنا متولد نشده باشد] و

ص: 50

1- مجمع الزوائد، ج 9، ص 129 و مسند احمد حنبل، ج 3، ص 483.

2- استیعاب، ج 3، ص 204، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 150.

دشمن نمی دارد ایشان را مگر کسی که بدبخت و شقی بوده و ثمره بستری ناپاک و آلوده باشد. (1)

از عبد الله بن عباس هم روایت شده که گفته است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظری به علی علیه السلام افکند و فرمود: تو را دوست نمی دارد مگر مؤمن، و دشمن نمی شمارد مگر منافق هر کس که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن شمرده است. دوست من دوست خدا و دشمن من دشمن خداست، وای به حال کسی که بعد از من با تو دشمنی کند.» (2)

مسلم نیز در کتاب صحیح خود از عدی بن ثابت از «زر» از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«سوگند به پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید این پیمانی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من بسته است که به جز مؤمن مرا دوست ندارد و به جز منافق مرا دشمن نشمارد.» (3)

مرحوم شریف رضی رحمه الله علیه نیز در نهج البلاغه از علی علیه السلام آورده که فرموده است:

«اگر من با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت. و اگر همه دنیا را به کام منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت! و این به خاطر آنست که - این نشانه - مقدر شده و بر زبان پیامبر امی - درس نخوانده - گذشته است که فرمود:

ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد، و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت.» (4)

نگارنده گوید: روایاتی که در مورد دوستی و دشمنی با علی بن ابی طالب در منابع معتبر اهل سنت وارد شده، فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم و

ص: 51

-
- 1- ریاض النضره، ج 3، ص 132، ح 1417 چاپ بیروت، دار المعرفه مناقب خوارزمی، ص 297، ح چاپ قم، مقتل الحسین، ج 1، ص 4 چاپ، نجف، فرائد السمطین، ج 2، ص 40، ح 373، سمط النجوم، ج 2، ص 488 ح 62.
 - 2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 133.
 - 3- صحیح مسلم، ج 1، ص 55 باب الدلیل علی أن حب الانصار و علی من الایمان.
 - 4- نهج البلاغه، ص 1109 کلمات قصار، شماره 42 و صبحی صالح، ص 477 شماره 45.

خوانندگان عزیز را به کتاب های مربوطه ارجاع می دهیم. (1)

اینک با توجه به روایاتی که متذکر شدیم، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: (اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَاةٍ وَّعَادٍ مِّنْ عَادَاةٍ) : خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست بدارد، و دشمن بدار آن کس که او را دشمن بدارد» (2)، پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با سخت احتیاط می کنند که مبدا احکام و مقررات دین را از صحابه ای بگیرند که دوست دار علی علیه السلام نبوده و بلکه دشمن او بوده است. و به عبارت دیگر: نکند آن صحابی از منافقانی بوده باشد که به جز خداوند کسی دیگر آن ها را نمی شناسد.

به همین دلیل، بر خود لازم می دانند که: اوضاع و احوال راوی حدیث را مورد بررسی قرار دهند تا ایمان و عدالت او ثابت شود. اگر طبق ادله شرعی عدالت وی ثابت گردید روایتش را می پذیرند و اگر از کسانی بود که با امیر مؤمنان و یا یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام جنگیده و با وی دشمنی کرده است حدیث او را نمی پذیرند و می گویند بر اساس ادله قطعی از کتاب و سنت حدیث کسانی که از دشمنان اهل بیت علیهم السلام باشند، در امور دینی از درجه اعتبار ساقط است.

حال، که مسأله «عدالت اصحاب» از دیدگاه مکتب خلفاء و مکتب اهل بیت روشن گردید به نظریه عدالت اصحاب در مکتب خلفاء می پردازیم، و این موضوع را با تفصیل و توضیح بیشتر از دیدگاه کتاب و سنت و تاریخ مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی نظریه عدالت اصحاب در مکتب خلفاء

چنان چه پیشتر اشاره کردیم عموم اهل سنت بر این باورند که اصحاب

ص: 52

-
- 1- برای دیدن بخشی از اسناد و مدارک حدیث مذکور به کتاب پر ارج فضائل الخمسه، ج 2، ص 258-220، مراجعه فرمایید.
 - 2- مسند احمد، ج 1، ص 119 سنن ابن ماجه، ج 1، ص 43، ح 116، مجمع الزوائد، ج 9، ص 104 و 108 کنز العمال، ج 1، ص 188، ح 957 و 958 و ج 11، ح 31662 و 32946 و ج 13، ح 36417 و 36420 و 36485 و 36486 و 36487 و 36515 صواعق المحرقة ص 43، فصول المهمه، ص 41، سیره حلبی، ج 3، ص 336 چاپ بیروت، دار المعرفه، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 169، ریاض النضره، ج 3، ص 109 و 110 ح 1338 و 1341 ط بیروت، دار المعرفه تاریخ بغداد، ج 7، ص 377، بحار الانوار، ج 37، ص 185 و بسیاری از منابع و مصادر دیگر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همگی عادلند و - بنا به تعبیر ابن حجر - باید به پاکی و درستی همه آن ها اعتقاد داشت زیرا عدالت همه اصحاب ثابت شده و عموماً اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود. (1)

و مقصود از «صحابه» تمام صحابه است، زیرا در تعریف صحابه گفته اند:

«هر کسی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را دیده در حالی که به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته باشد «صحابی» شناخته می شود اگر چه این دیدار بسیار کوتاه و حتی در ساعتی از روز باشد». (2)

بر اساس چنین برداشتی از معنی صحابی، تمام کسانی که در دوران بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت هم زمان بوده یا در زمان او به دنیا آمده و حضرتش را دیده اند همگی صحابی هستند زیرا به گفته «ابن حجر»، در سال دهم هجرت در مکه طائف حتی یک نفر هم پیدا نمی شد که مسلمان نشده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «حجّة الوداع» شرکت نکرده باشد، و از آن جا که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در میان قبائل اوس و خزرج، که در مدینه سکونت داشتند، حتی یک نفر هم وجود نداشت که مسلمان نشده باشد از این رو همه آن ها صحابی پیغمبر به شمار می آیند! (3)

طبقات صحابه و تعداد آنان در نظر دانشمندان اهل سنت

دانشمندان اهل سنت درباره طبقات صحابه و تعداد آنان نظریاتی ابراز داشته اند که برای روشن شدن بحثی که در پیش رو داریم، به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

ابن سعد، مشهور به کاتب واقدی در کتاب معروف خود به نام «الطبقات الکبری»، صحابه پیغمبر را به پنج طبقه تقسیم نموده و درباره آنان به تفصیل سخن می گوید. (4)

حاکم نیشابوری صاحب کتاب «المستدرک» آن ها را به دوازده طبقه تقسیم نموده و بدین ترتیب آن ها را معرفی می کند:

طبقه اول: کسانی که پیش از هجرت در مکه مسلمان شدند، مانند خلفای

ص: 53

1- الاصابه، ج 1، ص 9 و 10 فصل سوم در بیان حال صحابه

2- همان، ج 1، ص 7 فصل اول در تعریف صحابی.

3- همان مدرک، ج 1، ص 9.

4- برای اطلاع بیشتر به کتاب طبقات ابن سعد مراجعه فرمایید.

چهار گانه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام).

طبقه دوم: کسانی که در «دار الندوه» (1) حاضر می شدند.

طبقه سوم: کسانی که به «حیثه» مهاجرت کردند.

طبقه چهارم: کسانی که در عقبه اول حاضر بودند.

طبقه پنجم: کسانی که در عقبه دوم گرد آمدند.

طبقه ششم: کسانی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند.

طبقه هفتم: کسانی که در جنگ بدر حاضر بودند.

طبقه هشتم: کسانی که بعد از جنگ بدر و پیش از صلح حدیبیه مهاجرت کردند.

طبقه نهم: کسانی که در بیعت رضوان (و بیعت شجره) حضور داشتند.

طبقه دهم: کسانی که پس از صلح حدیبیه و پیش از فتح مکه هجرت کردند، مانند خالد بن ولید و عمرو بن عاص.

طبقه یازدهم: کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را «طلقا» (آزاد شدگان) نامید مانند ابو سفیان و معاویه).

طبقه دوازدهم: کودکان و فرزندان صحابه که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده و آن حضرت را دیده اند. (2)

بنا بر این تعداد صحابه زیاد است و تمام کسانی که پیغمبر را در حال اسلام دیدار کرده و به او ایمان آورده و مسلمان از دنیا رفته اند، و یا تظاهر به اسلام نموده و از آن حضرت خبری شنیده، یا با او به نوعی معاشرت داشته و یا حضرتش را دیده اند، همگی جزء صحابه به شمار می روند زیرا: ابن حجر، از علی بن زرعه نقل کرده که گفته است: «پیامبر وفات کرد و کسی که او را دیده و از وی حدیث شنیده بود بیش از صد

ص: 54

1- یاقوت حموی در «معجم البلدان» می نویسد: دار الندوه بنایی بود که قصی بن کلاب بن مرّه هنگامی که والی مکه بود آن را بنا کرد تا مردم در آن جا به مشورت در امور پردازند. لفظ «ندوه» از ندی و نادى و منتدی گرفته شده، و این لغت به معنای مجلسی است که مردم برای مشورت در آن جا فراهم می آمدند. ابن کلبی می گوید: این بنا نخستین بنایی است که قریش در مکه ساخت و بعد از مرگ قصی بن کلاب به پسر او عبد الدار رسید و پیوسته از آن فرزندان او بود تا معاویه بن ابی سفیان آن را از عکرمه بن عامر خرید و دار الاماره کرد. معجم البلدان، ج 2، ص 423 چاپ بیروت، دار صادر.

2- الاستیعاب، ج 1، ص 93 مقدمه تحقیق، به نقل از قواعد اصول الحدیث: د. احمد عمر هاشم ص 288 و المواهب اللدنیة، ج 2، ص

اهل سنت و جماعت همه این ها را که یاد آور شدیم عادل می دانند و همگی بر عدالت همه صحابه هم داستانند، و چهار مذهب فقهی اهل سنت بی چون و چرا روایات همه اصحاب را می پذیرند و اجازه نقد و خرده گیری بر آن ها را نمی دهند!

و از همه بالا تر این که: همه صحابه را «مجتهد عادل» می دانند و به مرجعیت همه آن ها قائلند و هر کدام از صحابه را مرجعی مستقل و قائم به ذات می شناسند و به عقیده آن ها احکام و مسائل شرع از هر کدام پذیرفته است زیرا در نظر ایشان صحابه بهترین و شایسته ترین افراد امت اند، تمام شیوه ها و راه و روش های آنان حق است، و اگر اختلافی هم با یک دیگر داشته اند با حجت و دلیل بوده است!!! به همین جهت بر صحت روایات آن ها سر تسلیم فرود می آورند و به آن احتجاج می نمایند و به مقتضای آن عمل می کنند! و علت این که خود را مکلف می دانند به حدیث صحابه احتجاج نمایند، همان جنبه صحابی بودن آن هاست که عقیده دارند همه آن ها عادل می باشند و از این رو اگر ببینند کسی از آن ها انتقاد می کند یا عدالت آنان را نمی پذیرد یا برخی از آنان را فاسق و فاجر می داند بی مهابا بر او می تازند و او را کافر و زندیق می شمارند و می گویند صحابه را نمی توان مورد انتقاد قرار داد و همه آن ها عادلند!!!

و اینک برای این که در این باره سخنی به گزاف نگفته باشیم، نمونه هایی از سخنان برخی از دانشمندان معروف ایشان را به عنوان شاهد در این جا می آوریم.

نمونه هایی از سخنان دانشمندان مکتب خلفاء درباره صحابه

1 - یحیی بن معین می گوید:

«هر کس «عثمان» یا «طلحه» یا یکی از اصحاب پیغمبر را دشنام دهد، دجال (و دروغ گو) است و حدیث او را نمی توان نوشت! و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد.» (2)

2 - «ذهبی» یکی دیگر از دانشمندان مکتب خلفاء می گوید:

«یکی از گناهان کبیره دشنام دادن به یکی از صحابه است، هر کس بر آن ها خرده

ص: 55

1- اصابة ابن حجر، ج 1، ص 3.

2- تهذیب التهذیب، ج 1، ص 509.

بگیرد یا آنان را دشنام دهد، از دین خارج شده و از آیین مسلمانان بریده است!»!

و نیز می گوید: «کسی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عیب جوئی کند یا به آنان توهین نماید، با چنین شخصی هم غذا نشوید، از ظرفی که او آب می نوشد شما آب ننوشید و در صورتی که از دنیا رفت بر جنازه او نماز نخوانید». (1)

3- خطیب بغدادی می گوید:

«اگر کسی را دیدی که از یکی از صحابه عیب جوئی و انتقاد می کند، بدان که او «زندیق» است، برای این که رسول خدا و قرآن حق است و قرآن و سنت را اصحاب رسول خدا به ما رسانده اند. کسانی که از صحابه انتقاد می کنند، در حقیقت می خواهند شهود ما را از اعتبار بیندازند تا کتاب و سنت را باطل کنند، در حالی که خود آن ها به عیب جوئی سزاوار ترند چرا که آن ها زندیق و کافرند!» (2)

4- ابن خلدون در کتاب معروف و مشهور «مقدمه» خود که ما خلاصه گفتار او را درباره صحابه در این جا می آوریم در توجیه جنگ هایی که در صدر اسلام میان صحابه و تابعین روی داده است، چنین می گوید:

باید دانست که: اختلاف آنان درباره امور دینی است و از اجتهاد در ادله صحیح و مدارک معتبر ناشی شده است... و اختلافاتی که در این باره مسأله اجتهاد در اسلام روی داده است عبارت است از: واقعه علی با معاویه، و هم واقعه آن حضرت با طلحه زبیر و عائشه، و واقعه حسین علیه السلام با یزید، و واقعه ابن زبیر با عبد الملک.

بنا بر این، نباید به هیچ رو در عدالت هیچ یک از صحابه آن عصر شبهه کرد و آنان را در هیچ یک از این مسائل مورد نکوهش قرار داد، چه ایشان همان کسانی هستند که آن ها را به خوبی شناخته ایم و گفتار ها و کردار های ایشان مورد استناد می باشد و عدالت ایشان ثمره آن هاست در نزد اهل سنت... و اگر به دیده انصاف بنگریم باید همه مردم را در موضوع اختلافی که درباره عثمان پدید آمده، و هم اختلاف نظری که پس از وی روی داده است، معذور بدانیم.

بنا بر این، مبادا کسی اندیشه یا زبان خود را به خرده گیری نسبت به یکی از آنان

ص: 56

1- کتاب الکبائر، ذهبی، ص 236 و 238.

2- الکفایه، خطیب بغدادی ص 49 و اصابة ابن حجر، ج 1، ص 10.

عادت دهد... چرا که آنان شایسته ترین مردمند و به هیچ رو اختلاف نکردند مگر با حجت و دلیل، و نجنگیدند و کشته نشدند جز در راه جهاد، یا پایدار ساختن حق و حقیقت... و باید معتقد بود که اختلاف ایشان مهربانی و تفصّلی برای آیندگان بوده است تا هر کس به یکی از آنان که او را می پسندد اقتدا کند (1) و وی را امام و رهبر و دلیل خود سازد. (2)

5- دکتر حامد حفنی داوود، گزیده سخنان اهل سنت را در کتاب خود آورده و ضمن اقوال آن ها درباره عدالت صحابه چنین می گوید:

اهل سنت همه صحابه را عادل می دانند و می گویند: همه آن ها در عدالت یک سان و مشترکند اگر چه در درجه عدالت با هم اختلاف دارند و به نظر آن ها اگر کسی یکی از صحابه را کافر بدانند، خود او کافر است و اگر فاسق شمارد، خود او فاسق است و اگر کسی بر یکی از صحابه خرده بگیرد و از او انتقاد کند، در حقیقت بر پیامبر خدا خرده گرفته است و اصولاً جایز نیست کسی درباره آن چه میان علی علیه السلام و معاویه در تاریخ رخ داده است سخنی بگوید.

برخی از صحابه اجتهاد کردند و به حق رسیدند که همان علی علیه السلام و پیروان او بودند و برخی اجتهاد کردند و به خطا رفتند مانند معاویه و عائشه و کسانی که از آن دو پیروی کردند. به نظر اهل سنت سزاوار است که از قضاوت درباره آن ها خودداری نمود و کسی حق ندارد بدی ها و عیب های آن ها را بازگو کند و از دشنام دادن به معاویه، به دلیل

ص: 57

1- نگارنده گوید: گر چه ما، در آینده دلایل قاطع و روشنی ارائه خواهیم داد که: توجیه خلافتکاری های طلحه و زبیر و معاویه از طریق اجتهاد بسیار سست و بی پایه است، و اختلافات آنان با علی علیه السلام هرگز درباره امور دینی نبوده است، بلکه همگی خواهان منصب و مقامی بودند که علی علیه السلام آنان را از دستیابی به آن، محروم ساخته بود، ولی بسیار شگفت آور است که گویی فیلسوف شرق و مورخ بزرگ اسلامی جناب «ابن خلدون» با قرآن سر و کاری نداشته، و این آیه را در قرآن ندیده و یا به گوش او نخورده است که خداوند خطاب به همان اصحاب فرموده است: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (آیه 105 از سوره آل عمران) اگر او، این آیه و مابعد آن را دیده بود و در آیاتی که درباره اصحاب نازل شده تدبّر می نمود هرگز به حربه اجتهاد توسل نمی جست. ولی چه می توان کرد که با کمال تأسف، عادت اهل سنت و روش آن ها پیوسته چنین بوده است که صحابه پیغمبر را عادل بدانند و از راه و روش آنان گر چه - خلاف حق باشد - دفاع نمایند.

2- مقدمه ابن خلدون، ص 209-205 فصل 30 و ترجمه آن، ج 1، ص 409419، ترجمه محمد پروین گنابادی.

صحابی بودن او جلوگیری می کنند و کسی را که به عائشه دشنام دهد به دلیل این که «امّ المؤمنین» است به شدت محکوم و منع می نمایند. (1)

این بود فشرده نظر اهل سنت درباره عدالت صحابه که اکثریت قاطع آن ها بدان اعتقاد دارند و تا به امروز به شدت از آن دفاع می نمایند.

معنا و مفهوم عدالت همه اصحاب در مکتب خلفاء

معنا و مفهوم عدالت همه اصحاب در مکتب خلفاء این است که: هر کس که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم زمان بوده و یا در زمان آن حضرت به دنیا آمده و او را دیده است، دروغ نمی گوید در کارها و اعمال خود مکر و حيله ندارد، خدعه و نیرنگ به کار نمی برد، کارهای زشت و ناپسند و خلاف شرع و منافی با عدالت را انجام نمی دهد. بنا بر این انتقاد و خرده گیری از او جایز نیست و روایاتی که از او نقل شده همه صحیح است، زیرا همه صحابه عادلند، و همگی اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود!

بر این اساس، تمام افراد طبقه اول از «امویان» مانند ابوسفیان و فرزندان او و تمام «مروانیان» مانند مروان بن حکم (که تبعید شده رسول خداست) و فرزندان وی، و مغیره بن شعبه و فرزندش عبد الله که هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود ده سال داشته است، همگی جزء صحابه هستند و همه آن ها عادلند و روایات شان هر چند در توهین به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و در مدح عبد الرحمن بن ملجم باشد، صحیح است.

و کسانی که در طی سی سال حکومت معاویه از او پیروی کردند از قبیل: عمرو عاص، بسر بن اریطاه، سفیان بن عوف، و زیاد بن ابیه، همه این ها از صحابه و عادلند، حتی آنان که حسن بن علی علیهما السلام را مسموم کرده و حسین بن علی علیه السلام و یاران او را در کربلا کشته و در کوفه و جاهای دیگر جرائم و رسوایی بی شماری را مرتکب شدند، همه آن ها عادلند همه حقند و همه به بهشت می روند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود، زیرا به گمان ایشان - چنان که در روایات شان آمده است - پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (أَصْحَابِي كَالْتُّجُومِ بَأْيِهِمْ إِقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ) : یاران من بسان ستارگانند، به

ص: 58

1- الصّحابة في نظر الشيعة الامامية، ص 8 و 9 .

هر کدام از آن‌ها که اقتدا کنید هدایت یافته اید» (1).

آثار و نتایج عدالت همه اصحاب در مکتب خلفاء

پیروان مکتب خلفاء می‌گویند: «همه اصحاب پیغمبر عادل اند و همگی آن‌ها در عدالت با هم مشترک هستند اگر چه در درجه عدالت با یک دیگر اختلاف دارند».

بنا بر این، طبق نظر اهل سنت همه اصحاب پیغمبر از نظر عدالت با هم یک سان و برابرند، پس همه آن‌ها عادلند و بر این اساس عالم با جاهل برابر است، و کسی که از شرکت در میدان جهاد خودداری نموده مانند مجاهد فی سبیل الله است و کسی که بدون اکراه و اجبار و با میل و رغبت اسلام و ایمان آورده است، با کسی که از روی ترس و برای نجات جان خود مسلمان شده بطور کامل یک سان و برابر است و پیشگام در اسلام مانند کسی است که در آخرین مرحله به اسلام گرویده است و کسی که مال خود را در راه خدا انفاق کرده مانند کسی است که از انفاق خودداری ورزیده است، و شخص گنهکار مانند مطیع و کسی است که خدا را اطاعت کرده است، و کودک نابالغ مانند بالغ و مکلف است و کسی که در تمام جنگ‌های مشرکین بر ضد پیامبر خدا جنگیده است مانند کسی است که در تمام جنگ‌های پیامبر در میدان جهاد و در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشته است.

پس، علی علیه السلام که پرچم دار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در تمام جنگ‌های پیامبر علیه کفار قریش جنگیده است - العیاذ بالله - مانند ابو سفیان و معاویه است، و حضرت حمزه علیه السلام - عموی پیامبر - که در جنگ احد در میدان جهاد علیه کفار قریش به شهادت رسید و به «سید الشهداء» ملقب گردید مانند قاتل او «وحشی» است و حکم بن ابی العاص، پدر خلفای بنی امیه، که تبعید شده رسول خدا و تبعید شده ابو بکر و عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او و فرزندش «مروان» را لعن فرموده است (2) و هم چنین عبد الله بن ابی سرح که بر خدای تعالی افتراء و دروغ بست و از اسلام برگشت و مرتد گردید و

ص: 59

1- این حدیث، چنان که بعداً درباره آن توضیح خواهیم داد، از احادیث جعلی علیه السلام و ساختگی است و سندیت ندارد و برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز آن را نپذیرفته اند، و ما در این باره در جای خود تحت عنوان: افسانه اجتهاد و مرجعیت صحابه، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

2- الاصابه، ج 1، ص 345، اسد الغابه، ج 2، ص 37، ط بیروت، کنز العمال، ج 11، ص 361-357.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خون او را مباح گردانید اگر چه خود را به پرده کعبه آویخته باشد (1)، همه این ها عادلند و همگی در عدالت بطور یک نواخت یک سان هستند (2)، و بطور خلاصه، ظالم و مظلوم، قاتل و مقتول و مؤمن و منافق همه و همه با هم برابرند و هیچ فرقی با یک دیگر ندارند!!!

چرا چنین نباشد؟ و حال آن که - به عقیده اهل سنت - همه آن ها از صحابه اند، و همگی عادلند، و همه از اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود!

قضاوت و داوری عقل و شرع

اینک با توجه به آن چه گذشت، از افراد عاقل و خردمند می پرسیم: آیا معقول و ممکن است که از نظر عقل و خرد عالم و جاهل، مؤمن و منافق پرهیزگار و تبهکار، مجاهد فی سبیل الله و شهید جان باخته در راه حق همه با هم برابر باشند؟ و در یک ردیف قرار گیرند؟ و به دلیل این که همه از اصحاب پیغمبرند در بهشت جاودان سکنا گیرند و با یک دیگر ملاقات و دیدار کنند؟

آیا می توان گفت که: قاتل و مقتول، ظالم و مظلوم، مطیع و گنهکار، شایسته و بد کار، و زاهد و عابد و فرمان بردار همه و همه در پیشگاه خدا یک سانند و چون پیغمبر خدا را دیده اند همگی استحقاق رفتن به بهشت را پیدا کرده اند؟

آیا می توان گفت: معاویه بن ابی سفیان، جرثومه فساد و تباهی، سر دسته «فئه باغیه»، قاتل پاکان و نیکان و برگزیدگان صحابه و هزاران نفس محترمه دیگر، که برای دستیابی به ریاست چند روزه دنیا مرتکب آن همه فجایع گردید، با علی بن ابی طالب علیه السلام که نخستین پیشگام در اسلام و ایمان و پرچم دار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ ها، پسر عم و داماد پیغمبر، و برادر آن حضرت، و پدر سبطین، و اهل آیه تطهیر و مباحله، و ذوی القربی و سوره «هل اتی» و دارای فضائل و مناقب بی شمار است این دو، با هم مساوی و برابرند؟

ص: 60

1- الاستیعاب، ج 3، ص 50 شماره 1571، ط بیروت، الاصابه، ج 2، ص 317، اسد الغابه، ج 2، ص 259، مستدرک حاکم، ج 3، ص 100 و سیره حلبی، ج 3، ص 36 ط بیروت، دار المعرفه .

2- به اصابه ابن حجر، ج 1 ص 11 مراجعه فرمایید.

اگر جواب همه این‌ها منفی است - که بدون تردید چنین است - پس چگونه می‌توان گفت که همه اصحاب پیغمبر بدون استثناء عادلند و همه آن‌ها با هم برابرند؟!

چگونه می‌توان گفت که شخص عالم با جاهل برابر است، و حال آن‌که خدای تعالی در قرآن کریم خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (1)

بگو: [ای پیامبر!] آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند با هم برابرند؟

چگونه می‌توان گفت: کسی که با ایمان است با آن‌کس که فاسق است، با هم برابرند و حال آن‌که خداوند در مقایسه بین این دو، فرموده است:

(أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) (2)

آیا کسی که با ایمان باشد، همچون کسی است که فاسق باشد؟ - نه، هرگز - این دو با هم برابر نیستند.

چگونه می‌توان گفت: نخستین کسی که به اسلام گرویده و به خدا و پیامبرش ایمان آورده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در نبوتش تصدیق نموده، مانند آخرین کسی است که اسلام آورده است و حال آن‌که خداوند فرموده است:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (3)

پیشگامان که در [اسلام و ایمان] پیشگامند، آن‌ها در نزد خدا مقربند.

چگونه می‌توان گفت: مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کرده و ایثار نموده و جان بر کف با دشمنان خدا جنگیده‌اند، با کسانی که دارای چنین اوصافی نبوده‌اند با هم برابر و یک‌سانند و حال آن‌که خداوند در کتاب فرقانش فرموده است:

(لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً) (4)

افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد در راه خدا باز نشستند، با

ص: 61

1- سوره زمر، آیه 9 .

2- سوره سجده، آیه 18 .

3- سوره واقعه آیه 10-11 .

4- سوره نساء، آیه 95 .

مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند، [هرگز] مساوی نیستند. خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، برتری بخشیده و درجه ایشان را بالا تر قرار داده است.

چگونه می توان گفت: مؤمنان و صالحان و پرهیزگاران با فاسقان و فاجران و تبهکاران با هم برابرند، و حال آن که خداوند فرموده است:

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ) (1)

آیا ما کسانی را که ایمان آورده و کار های شایسته انجام داده اند، همچون تبهکاران، یا پرهیزگاران را همچون گنهکاران قرار می دهیم؟!

چگونه می توان گفت: انسان های مؤمن و شایسته با افراد گنهکار و نافرمان با هم برابرند، و حال آن که خداوند به مؤمنان وعده بهشت داده و گنهکاران را به آتش دوزخ تهدید نموده و درباره آن ها فرموده است:

(أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ) (2)

اما کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته انجام دادند جایگاه شان باغ های بهشت جاودان خواهد بود و این پذیرایی پاداش کار هایی است که انجام می دادند. و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا بیرون رفتند) جایگاه همیشگی آن ها آتش است و هر گاه بخواهند از آن خارج شوند دوباره به آن جا بازگردانده می شوند و به آنان گفته می شود رنج آتشی را که دروغ می پنداشتید، بچشید.

چگونه می توان گفت: قاتل و مقتول با هم برابرند و هر دو در یک درجه قرار دارند و حال آن که خداوند در رابطه با قتل نفس و کشتن افراد بی گناه و نتیجه این کار زشت و عمل شیطانی، فرموده است:

(وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ)

ص: 62

1- سوره، ص، آیه 28 .

2- سوره سجده، آیه 19-20 .

وَلَعْنَةُ وَاعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (1)

و هر کس، فرد با ایمانی را عمداً به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او خشمگین است؛ و او را لعنت می کند (و از رحمت خود دور می سازد) و عذاب بزرگی را برای او آماده ساخته است.

چگونه می توان گفت ظالم و مظلوم با هم برابرند و حال آن که خداوند فرموده است:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (2)

کسانی که ایمان آورده اند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، آن ها از عذاب خدا [در امان خواهند بود و آن ها هدایت یافتگانند.

چگونه می توان گفت نکو کار و بد کار با هم برابرند و حال آن که خداوند فرموده است:

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (3)

آیا کسانی که مرتکب بدی ها شدند، گمان کرده اند که ما آنان را همچون کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم و زندگی و مرگ شان یک سان و مساوی است؟ چه بد داوری می کنند.

آری خواننده گرامی این مساواتی را که برخی از دانشمندان اهل سنت برای همه صحابه قائلند، چیزی است که نه مورد پسند عقل و منطق است، و نه هم شرع آن را می پذیرد، بلکه ظلمی آشکار و ترفند رسوایی است که عقل آدمی از آن بی زار، و فطرت پاک انسانی از آن متنفر است.

نظریه عدالت همه اصحاب مخالف با قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و واقعیت تاریخ است

در این جا لازم است این نکته را یاد آور شویم که: گر چه مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضیلت بزرگی است که موجب افتخار هر انسان مسلمان است و تردیدی هم نیست که تمام احکام تشریعی و عقاید اسلامی که به دست ما رسیده از طریق اصحاب بوده ولی باید توجه داشت که:

ص: 63

1- سوره نساء آیه 93 .

2- سوره انعام، آیه 82 .

3- سوره جاثیه، آیه 21 .

همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، افرادی پاک و درست کار، صالح و شایسته و مؤمن و با تقوا نبودند که همگی آنان را به طور «عادل» قلمداد نمود، زیرا: بر اساس آیات و روایات وارده - و به ویژه روایات حوض - و هم چنین شهادت تاریخ، جمع کثیری از افراد فاسق و فاجر و ناصالح، و به خصوص منافقان شناخته شده و ناشناخته ای در میان آنان بودند که وقتی مسأله نفاق آنان از حد گذشت و خطری برای اسلام و مسلمانان به شمار آمدند، خدای تعالی آیاتی را درباره آن ها فرو فرستاد و برخی از آنان را به پیامبرش معرفی فرمود.

(1)

و با این همه، جای بسی تعجب و شگفتی است که با وجود آن همه آیات فراوان درباره منافقان، علمای اهل سنت برای اثبات مدعای خود بر «عدالت صحابه»، به آیات و روایاتی که درباره مؤمنین صحابه وارد شده استدلال می کنند (2) و از آیات و روایات فراوانی که درباره منافقین همان صحابه رسیده است هیچ سخنی نمی گویند، در حالی که قرآن پر از ذکر منافقین است.

و اگر انسان پژوهشگر، و کسی که به راستی به خدا و روز جزا ایمان آورده است آیات آغازین سوره بقره و برخی از آیات سوره آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، فتح، حدید، مجادله، حشر، و به ویژه سوره «منافقون» آیات دیگری که در سوره های مختلف قرآن به مناسبت های گوناگون درباره صحابه

ص: 64

1- به خواست خدا، بخشی از آن آیات را در مباحث آینده، تحت عنوان: «صحابه پیامبر از دیدگاه قرآن» خواهیم آورد.

2- مانند این آیه که می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) ... پیشگامان نخستین در اسلام و ایمان از مهاجران و انصار، و کسانی که به نکویی از آنان پیروی کردند خداوند از آن ها خشنود و آن ها [نیز] از او خشنود شدند آیه 100 از سوره توبه. و مانند این آیه (وَ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) ... خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود گردید آیه 18 از سوره فتح. و مانند این آیه: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) ... محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و در میان خود شان با یک دیگر مهربانند». آیه 29 از سوره فتح. و آیات دیگری از این قبیل که همه آن ها در رابطه با مؤمنان صحابه است و ما در خلال صفحات آینده درباره برخی از آن ها به تفصیل سخن خواهیم گفت.

نازل شده است، به دقت مورد مطالعه قرار دهد هیچ گاه نمی تواند - با ملاحظه آن همه توبیخ ها و سرزنش ها و لغزش ها - همه اصحاب را عادل بداند، بلکه چاره ای جز این ندارد که بگوید: همان گونه که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افراد مؤمن و پرهیزگار، مطیع و فرمان بردار، عادل و دادگر وجود داشته است، افراد فاسق و فاجر، گنه کار و خائن، دو چهره و منافق نیز به فراوانی یافت می شده است.

اگر علمای اهل سنت که خدا آن ها و ما را به راه راست و صراط مستقیم حق هدایت کند - در آیات محکم قرآنی تدبّر می کردند، آن را پر از ذکر «منافقین» و آزار دیدن پیامبر از گفتار و رفتار و کردار آنان می دیدند. و اگر به سنت شریف نبوی و کتب سیره و رجال و حدیث و تفسیر و تاریخ مراجعه می کردند به خوبی در می یافتند که در زمان نزول وحی، مسأله نفاق در بین صحابه شایع بوده است.

این مطلبی است که نیاز چندانی به دلیل ندارد، زیرا بیش از صد و پنجاه آیه، تنها در سوره «توبه» و «منافقون» درباره آن ها نازل شده و به علاوه خدای تعالی به مناسبت های گوناگون در بسیاری از آیات قرآن کریم از راز درونی عده زیادی از آن ها پرده برداشته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در سنت جاوید خود، از ارتداد گروهی از ایشان پس از درگذشت خودش، به مسلمانان خبر داده و برخی از آنان را به عنوان «ناکثین» (گروه پیمان شکن) و برخی را به عنوان «قاسطین» گروه ستمکار و برخی دیگر را هم به عنوان «مارقین» (گروه خوارج) معرفی فرموده و تاریخ هم ماهیت واقعی گروهی از آنان را - چه در زمان حیات پیامبر و چه بعد از رحلت آن بزرگوار - بر همگان روشن ساخته است.

وجود نفاق در بین صحابه قابل انکار نیست

آن چه برای همه روشن است و در آن جای هیچ درنگ نیست این که: اگر به قرآن کریم مراجعه شود و آیات حکیمانه آن - بدون تعصب و احساسات و تأویل و توجیه غیر منطقی - به دقت مورد مطالعه قرار گیرد هیچ گونه شک و تردید برای کسی باقی نمی ماند که بعضی از آیات قرآن درباره رفتار ناپسند گروهی از اصحاب نازل شده، و بعضی دیگر نیز اشاره به وجود منافقان در بین آن ها دارد و گاهی هم به کافر شدن

برخی از آنان تصریح می نمایند چنان که در این باره در کمال صراحت فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَدَّوْا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا) (1)

«آن کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند و دیگر بار کافر شدند و بر کفر خود افزودند، خداوند آن ها را نخواهد بخشید و آن ها را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد. (2)

بنا بر این، اگر ما بخواهیم از مطالبی که مناسب شأن برخی از صحابه پیغمبر نیست، چشم پوشی کنیم، می بایست تعداد زیادی از آیات قرآن را کنار بگذاریم و از قرائت و تفسیر و تدبر و تفکر در آن ها سخنی به میان نیاوریم.

آیا این گونه نیست که برخی از آیه های قرآن در مذمت و توییح منافقان نازل شده است؟ و یا آن که به اشاره و یا به صراحت رفتار زشت برخی از صحابه را یاد آوری نموده است؟

مگر برخی از صحابه - العیاذ باللّه - نسبت دزدی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندادند و رسول مکرم الهی را به خیانت در غنایم جنگ «بدر» متهم نساختند؟!

در این زمینه ابن کثیر شامی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: در روز «بدر» قطیفه ای که از جمله غنایم بود ناگهان مفقود گردید، برخی گفتند: شاید پیامبر آن را برداشته است. پس خدای تعالی این آیه را فرستاد:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغْلُ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (3)

ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند، و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آن چه را که در آن خیانت کرده است، با خود به صحنه محشر می آورد. (4)

و در روایت دیگری آمده است که آیه مزبور درباره قطیفه ای سرخ رنگ که در روز بدر مفقود گردید، نازل شده است که بعضی از مردم گفتند: شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را برداشته است و در این مورد سخنان بسیاری گفتند و خدای تعالی این آیه را نازل نمود:

ص: 66

1- سوره نساء، آیه 137.

2- جهت اطلاع از تفسیر این آیه، به تفسیر در المثور سیوطی و تفسیر طبری، و تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره نساء ذیل آیه مزبور مراجعه فرمایید.

3- سوره آل عمران آیه 161 .

4- به تفسیر ابن کثیر ذیل همین آیه مراجعه فرمائید.

(وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ) (1)

و طبری از ابن عباس روایت کرده که آن ها گفتند: «قطعاً رسول خدا آن را برداشته است» (2)

و در تفسیر ابن کثیر از مجاهد از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «منافقان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد چیزی که مفقود گردیده بود، متهم نمودند» (3).

و در مغازی «واقدی» آمده است:

مسلمانان در جنگ بدر یکصد و پنجاه شتر به همراه مقدار زیادی پوست و چرم دباغی شده که کاروان قریش آن را برای بازرگانی با خود آورده بودند به غنیمت گرفتند که از جمله غنایم آن روز قطفه ای سرخ رنگ بود. کسی پرسید آن قطفه سرخ کجاست که آن را نمی بینم؟ لابد پیامبر آن را برداشته است! در این هنگام خداوند این آیه را نازل فرمود: (وَ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ)؛ ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند...».

در همان حال مردی به حضور پیامبر آمد و گفت:

ای رسول خدا فلان کس آن قطفه را برداشته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن مرد پرسید او گفت چنین کاری نکرده ام. آن کس که خبر آورده بود گفت: ای رسول خدا، دستور فرمای تا این نقطه از زمین را حفر کنند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود زمین را کنند و قطفه بیرون آورده شد. گوینده ای دو یا چند بار گفت: ای رسول خدا برای فلان کس - همان که قطفه را برداشته بود - طلب آمرزش فرمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: درباره مجرمان چنین چیزی نخواهید. (4)

از این مطلب که بگذریم مگر نزول آیاتی از سوره مبارکه «توبه» موجب نشده بود تا بعضی از اصحاب مانند «عمر بن خطاب» از سوره توبه بهراسند؟ سیوطی از ابن عباس نقل می کند؛

عمر می گفت سوره توبه به عذاب نزدیک تر است؛ این سوره مردم را رها نکرد تا

ص: 67

1- تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه 161 از سوره آل عمران .

2- تفسیر طبری، ج 4، ص 155 در تفسیر همان آیه از سوره آل عمران.

3- تفسیر ابن کثیر در تفسیر همان آیه.

4- مغازی واقدی، ج 1، ص 102 تحقیق مارسدن جونس شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 168 که البته عبارت آن مخدوش است.

آن که نزدیک بود کسی را بی عیب نگذارد. (1)

هم چنین او نقل می کند که عمر گفت:

قبل از آن که نزول سوره توبه به پایان برسد گمان داشتیم که کسی از ما باقی نخواهد ماند، مگر آن که در مذمت او چیزی نازل خواهد شد؛ کار به جایی رسید که این سوره را فاضحه «رسوا کننده» نامیدند (2).

علاوه بر این، مگر خدای تعالی به مسلمانان هشدار نداده و برای بیداری آنان از تفرقه و اختلاف و نزاع و کشمکش و درگیری با یک دیگر نفرموده است:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَّ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ) (3)

ما بعضی از آن رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم... و اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آن ها آمدند، پس از آن که آن همه نشانه های روشن برای آن ها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی کردند ولی امت ها پس از آن ها، با هم اختلاف نمودند، بعضی ایمان آوردند و بعضی دیگر کافر شدند.

آیا این آیه به روشنی نمی رساند که پس از درگذشت پیامبران بین یاران شان اختلاف افتاده و گروهی کافر شده اند؟

هم چنین، مگر خدای تعالی به مسلمانان گوش زد ننموده است که بسیاری از آنان پس از نائل شدن به ایمان بار دیگر به گذشته زشت خود و دوران جاهلیت باز می گردند چنان که قرآن کریم در این باره در کمال صراحت فرموده است:

(وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ) (4)

محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط فرستاده خداست، و پیش از او نیز فرستادگان دیگری بودند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟!

آیا از این آیه نیز معلوم نمی شود که برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رحلت حضرتش راه انحراف پیموده و به پیشینه زشت و تاریک و دوران کفر و جاهلیت باز می گردند؟

ص: 68

1- جامع الأحادیث، ج 14، ص 147 ح 2012 و 2013.

2- همان مدرک

3- سوره بقره / آیه 253.

4- سوره آل عمران، آیه 144 .

حال اگر این دو آیه را با روایات متواتری که شیعه و سنی در رابطه با نفاق و ارتداد گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب های معتبر حدیثی و تاریخی خود نقل کرده اند، همراه کنیم، نتیجه جز این خواهد شد که جمعی از یاران پیامبر اسلام نیز پس از رحلت آن بزرگوار از دین خارج شده و گمراه می شوند؟

بخاری در کتاب صحیح خود، در «کتاب الایمان» باب ترس مؤمن از نابود شدن اعمالش، می گوید:

«ابراهیم تمیمی گوید: من گفتار خود را بر عملم عرضه نداشتم جز این که ترسیدم دروغ گو باشم. ابن ابی ملیکه گوید: من سسی نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کردم که همگی آنان از نفاق بر خویشتن می هراسیدند، و هیچ یک از آن ها نبود که ادعا کند بر ایمان جبرئیل و میکائیل است...» (1)

اگر ابن ابی ملیکه سسی نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است که همگی آنان از نفاق بر خویشتن می هراسیدند و واهمه داشتند که جزء منافقین باشند و هیچ یک از آن ها ادعای ایمان صحیح برای خود نداشته، پس چه شده است که اهل سنت و جماعت آنان را تا درجه انبیاء و پیامبران الهی بالا می برند و هیچ انتقادی را درباره شان نمی پذیرند؟

هم چنین، بخاری در یک حدیث دیگر از ابراهیم (نخعی) از اسود بن یزید روایت کرده که گفت:

«ما در مجلس عبد الله - ابن عمر در مسجد - نشسته بودیم که حذیفه آمد و بالای سر ما ایستاد و سلام کرد، سپس گفت: کسانی که بهتر از شما بودند نیز گرفتار نفاق بودند! راوی گوید: من گفتم: سبحان الله، خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (2): منافقان در پائین ترین درجه دوزخ قرار دارند»، عبد الله خندید و حذیفه رفت در گوشه مسجد نشست. پس عبد الله برخاست و یاران او متفرق شدند. در این هنگام، حذیفه سنگ ریزه به سوی من انداخت و من نزد او حاضر شدم. حذیفه گفت: من از خندیدن او تعجب کردم او مقصود مرا دانست و فهمید که من چه

ص: 69

1- صحیح بخاری، ج 1، ص 87، باب 37، کتاب الایمان، چاپ بیروت، دار القلم.

2- سوره نساء، آیه 145.

و نیز بخاری در کتاب «فتن» از اُبی وائل روایت کرده که حدیث می گفت:

«انَّ الْمُنَافِقِينَ الْيَوْمَ شَرٌّ مِنْهُمْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانُوا يَوْمئِذٍ يَسْتَرُونَ وَ الْيَوْمَ يَجْهَرُونَ» (2)

منافقان امروز از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بد ترند، زیرا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کار های خود را پنهانی انجام می دادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده اند.»

علاوه بر این روایات، بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت این قسمت از خطبه غدیر را با عبارت های گوناگون از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که در حجة الوداع فرمود:

(لَا أَلْفَيْتَكُمْ تُرْجَعُونَ بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) (3)

شما را این چنین نیابم که بعد از من از دین روی تافته و گمراه شوید و یک دیگر را به قتل رسانید.

و در همین زمینه «مسلم» نیز در کتاب صحیح خود در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که خطاب به اصحاب فرمود:

«پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود؟ عبد الرحمن بن عوف گفت: آن گونه که خداوند فرمان داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا بر خلاف آن! بر یک دیگر فخر فروشی کرده و حسادت ورزیده و با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه ورزی و عداوت خواهید کرد...» (4)

ص: 70

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 381 باب 301 کتاب التفسیر قوله: ان المنافقين في الدرك الأسفل... چاپ بیروت، دار القلم.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 690 کتاب الفتن، باب 1089 ح 1933 چاپ بیروت، دار القلم.

3- این جمله، قسمتی از خطبه غدیر است که در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت به صورت جدا گانه آمده است، بلکه بخاری، ترمذی، ابن ماجه در کتاب فتن، و مسلم در کتاب «ایمان» برای آن باب مستقلاً را تشکیل داده اند. ر.ک: سنن نسائی، ج 7، ص 126 - 128 سنن ترمذی، ج 4، ص 486 ح 2193، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1300، سنن دارمی ج 2 ص 69، سنن بیهقی، ج 12، ص 366، ط بیروت، دار الفکر 2، صحیح بخاری، ج 9، ص 680 کتاب الفتن باب 1075، صحیح مسلم، ج 1، ص 53 کتاب الایمان، مسند أحمد، ج 1، ص 230 و 402 و ج 2 ص 1048785 و ج 4، ص 351، 358، 366 و ج 5، ص 39، 44، 45، 49، 68، 73؛ و مستدرک حاکم، ج 1، ص 191.

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 695 کتاب الزهد و الرقائق، ح 7، چاپ بیروت، دار الفکر و با شرح نووی، ج 18 ص 96.

حال، با وجود این همه روایات صحیح و معتبر که دانشمندان و بزرگان و محدثان نامی أهل سنت آن ها را در کتب صحاح، سنن، مسانید و جوامع حدیثی خود نقل کرده اند، چگونه ما می توانیم به ایمان همه صحابه یقین پیدا کنیم و به عدالت همه آن ها معتقد گردیم؟

و چگونه می توانیم بگوئیم که همه صحابه بدون استثنا افرادی پاک و درست کار و صالح و صادق بودند و همگی در هاله ای از قدس و ورع و تقوا قرار داشتند در حالی که أهل سنت در کتاب های خود نقل کرده اند که عمر بن خطاب از حدیثه سؤال می کرد «آیا من نیز از منافقانم؟» (1)

چگونه می توانیم به ایمان و عدالت همه صحابه یقین پیدا کنیم در حالی که برخی از آنان همچون عمر بن خطاب - به نقل خود شان - خود در آن تردید داشتند؟

و چگونه می توانیم به عدالت همه صحابه معتقد گردیم در حالی که می بینیم امیر مؤمنان علیه السلام در «نهج البلاغه» در کمال صراحت فرموده است:

(حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَتَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ...) (2)

... آن هنگام که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود، گروهی به قهقرا (و عصر جاهلیت خود) بازگشتند و راه های انحراف و گمراهی را در پیش گرفتند و بر غیر خدا تکیه کردند.

و با غیر خویشاوندان (و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند برقرار نمودند و از وسیله ای که فرمان داشتند به آن مودت ورزند دوری گزیدند و بناء و اساس (خلافت و ولایت) را از محل اصلی خویش برداشته در غیر جایگاهش نصب نمودند».

پس این گونه نیست که هر کس روزگاری با پیامبر خدا همراه شد تا ابد راه خیر و صلاح خواهد پیمود و هرگز رفتار زشت و ناپسند از او دیده نخواهد شد و ایمان و تقوای او قطعی و عدالت وی ثابت و مسلم است و نمی توان به هیچ یک از اصحاب پیغمبر

ص: 71

1- جامع الأحادیث، ج 13، ص 409 و 19/14 و 36/15.

2- نهج البلاغه، فیض، ص 460، خطبه 150 و صبحی صالح، ص 209.

داستان عدالت صحابه برای دگرگون ساختن واقعیت و جلوگیری از درک حقیقت، طراحی شده است

شگفت آور است که علمای اهل سنت با وجود آن همه آیاتی که درباره رفتار های ناپسند (صحابه) نازل شده و هم چنین روایات صحیح و معتبر و متواتری که مفسران و محدثان و مورخان و بزرگان خود شان در رابطه با اعمال زشت و نابخردانه گروهی از یاران پیامبر در کتاب های خود نقل کرده اند باز هم می گویند همه اصحاب پیغمبر عادل اند، و همه بر حق اند و همه اهل بهشت اند!!!

ما از این بزرگواران می پرسیم: اگر در میان اصحاب پیامبر حق و باطل وجود و همه آن ها بدون استثنا بر حق بودند، پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطور مکرر و در موارد متعدد فرموده است: حق با علی و علی با حق است؟

شاهد بر این مطلب، روایات فراوانی است که علمای بزرگ اهل سنت آن ها را با همین تعبیر، یعنی: (عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) و یا مشابه آن مانند (عَلِيُّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ)، در منابع حدیثی و تاریخی خود از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که هم اکنون برای روشن شدن این موضوع به نقل و بررسی برخی از آن ها می پردازیم.

حدیث (عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ، وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ) در منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت

از آن جا که این حدیث شریف از احادیث مشهور و متواتر است و از نظر حدیث شناسی در عالی ترین درجه اعتبار قرار دارد، و تواتر و قطعیت آن امری مسلم و انکار ناپذیر و مورد قبول محدثان شیعه و اهل سنت واقع شده و دلیل قاطعی بر حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پیوند ناگسستنی و همه جانبه آن حضرت را با «حق و قرآن» به اثبات می رساند، از این رو برای روشن شدن حقیقت، برخی از آن احادیث را که علمای اهل سنت در کتاب های خود آورده اند، در این جا نقل می کنیم تا از این ره گذر، هم مسأله عدالت مسأله عدالت و بر حق بودن همه اصحاب - که اهل سنت بدان عقیده

دارند و هم انحراف فکری و بی راهه رفتن کسانی که کور کورانه از «باطل» به عنوان «حق» پیروی می کنند بر همگان واضح و روشن شود. و اینک این شما خواننده عزیز و این هم بخشی از روایات وارده که در این باره در مصادر و مدارک حدیثی و تاریخی اهل سنت آمده است:

1- أبو بکر، احمد بن موسی بن مردویه؛ از بزرگان محدثان اهل سنت در کتاب «مناقب» خود از چند طریق و از جمله به سند خود از محمد بن ابی بکر روایت کرده که گفت: عائشه برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.) (1)

حق با علی است و علی پیوسته با حق است و این دو از یک دیگر جدا نمی شوند تا زمانی که بر سر حوض کوثر - بر من وارد شوند.

2- علامه ابن قتیبه دینوری، محدث و تاریخ نگار نام دار اهل سنت در کتاب «الامامة و السياسة» می نویسد:

هنگامی که علی علیه السلام در جنگ جمل پیروز گردید و عایشه شکست خورد، برادر وی محمد بن ابی بکر که یکی از همراهان علی علیه السلام بود به دیدن او رفت و به وی گفت: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدی که فرمود: (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، ثُمَّ خَرَجَتْ تَقَاتِلِيْنِهِ بِدَمِ عُثْمَانَ) . (2)

علی با حق است و حق با علی است، و تو اکنون به عنوان خون خواهی عثمان خروج نموده و با او به پیکار پرداخته ای؟!»

3- ابو جعفر اسکافی، علامه محقق و متکلم معتزلی از عمّار یاسر روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که فرمود: «علی با حق است و حق با علی است. هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز رستخیز در کنار حوض کوثر - بر من وارد شوند.

(3)

ص: 73

1- طرائف، ج 1، ص 147 چاپ بیروت، اعلمی، نهج الحق، ص 225 چاپ قم. و مناقب ابن مردویه، ص 115 چاپ قم دار الحدیث. برای آگاهی بیشتر از اسناد و مدارک حدیث مزبور از منابع اهل سنت به کتاب: الغدیر، ج 3، ص 177 به بعد و احقاق الحق، ج 5، ص 623 - 638 و ترجمة الامام علي بن أبي طالب عليه السلام از تاریخ دمشق، ج 3، ص 151 - 158 و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.

2- الامامة و السياسة، ج 1، ص 78 چاپ مصطفی بایی حلبی مصر، و در چاپ مؤسسه حلبی، ج 1 ص 73.

3- المعیار و الموازنه، ص 119 .

4- حافظ قندوزی در حدیثی از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: علی با حق است و حق با اوست و هرگز از هم جدا نخواهند شد. (1)

5- علامه محدث، سید علی همدانی شافعی، از ابن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به من فرمود: ای پسر عباس! همواره همراه علی باش که بدون تردید «حق» بر زبان و قلب او جریان دارد. (2)

6- محدث شهیر، شیخ الاسلام جوینی شافعی، از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حق همواره با علی بن ابی طالب است در هر جهتی که او حرکت کند (حق به همراه اوست). (3)

7- محدث فقیه، ابن مغزلی شافعی از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: با گروهی از صحابه مهاجر و انصار در کنار خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که آن حضرت به طرف ما آمد و فرمود: آیا از نیکان تان به شما خبر ندهم؟

گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: بهترین افراد شما انسان های وفادار و پاکیزه اند و بدون تردید خداوند افراد سبک بار پرهیزکار را دوست می دارد.

در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - با اشاره به او - فرمود: (الْحَقُّ مَعَ ذَا، الْحَقُّ مَعَ ذَا) : حق به همراه این است، حق به همراه این است. (4)

8- حافظ ابو بکر بغدادی در «تاریخ بغداد» از ابی ثابت «غلام آزاد شده ابو ذر» روایت کرده که گفت:

بر ام سلمه وارد شدم، دیدم گریه می کند و از علی علیه السلام یاد می نماید و شنیدم که می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: (عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) : علی با حق است و حق با علی است، و از

ص: 74

1- ینابیع المودّه، ج 1، ص 62 باب 7 چاپ نجف .

2- مودة القربى، مودت نهم، و نیز ینابیع الموده، ج 1، ص 306 باب 56 بخش مودة القربى .

3- فرائد السمطين، ج 1، ص 176، ح 139 و نیز در ینابیع الموده، ج 1، ص 104، باب 20.

4- مناقب ابن مغزلی، ص 244، ح 291 و نیز تاریخ ابن عساکر ترجمة الامام علي بن ابي طالب، ج 3، ص 153 و کنز العمال، ج 11، ص 621 ح 33018 به نقل از ابو یعلی علیه السلام و سعید بن منصور، مجمع الزوائد، ج 7 ص 234 و بسیاری از منابع دیگر.

یک دیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت بر سر حوض - کوثر - بر من وارد شوند» (1).

9- حاکم نیشابوری در «مستدرک» از ابو سعید تیمی از ابو ثابت، مولای ابو ذر روایت کرده است که گفت: در جنگ جمل در لشکر علی علیه السلام بودم همین که عایشه را در لشکر مقابل دیدم شکی در دلم افتاد که در هنگام نماز ظهر برطرف گردید و تا آخر به همراه علی علیه السلام در قتال با دشمن شرکت نمودم. هنگامی که جنگ پایان یافت رهسپار مدینه شدم و نزد ام سلمه رفتم و گفتم من برای آب و نان به این جا نیامده ام، و لکن من مولای ابو ذر هستم.

وقتی مرا شناخت، خوش آمد گفت و افزود هنگامی که دل ها هر کدام به سویی پرواز می کرد، تو کجا بودی؟ گفتم آن جا که خدا به هنگام ظهر آن را برایم آشکار ساخت، گفت: احسنت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: (عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ) : علی با قرآن است و قرآن با علی است و آن دو، تا آن زمان که در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند از هم جدا نمی شوند» (2).

10- و در حدیث دیگری از ام سلمه نقل شده است که به «ابو ثابت» گفت: رستگار شدی. سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: (عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ الْقُرْآنِ وَالْحَقُّ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ) علی با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز با علی است و این دو هرگز از هم جدایی ندارند تا زمانی که بر سر حوض - کوثر - بر من وارد شوند» (3).

این ها بخشی از روایات فراوانی است که محدثان و مورخان نامی اهل سنت آن ها را در رابطه با حقانیت علی در کتاب های وزین و معتبر خود نقل کرده اند و آن چه از همه این روایات فهمیده می شود و هیچ ابهامی در آن وجود ندارد، این که، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را ملازم با حق و قرآن، حق گو، حق بین، میزان و معیار حق شناسی، نشانه تشخیص حق از باطل و شناخت مؤمن از منافق معرفی فرموده است.

ص: 75

- 1- تاریخ بغداد، ج 14 ص 321 ارجح المطالب، ص 598، ترجمة الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، ج 3، ص 153 شماره 1172، احقاق الحق، ج 5، ص 623 و ج 16 ص 390.
- 2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 124.
- 3- ربیع الأبرار، ج 1، ص 828 باب 23، فرائد السمطين، ج 1، ص 177 شماره 140.

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام برای جنگ با «ناکثان» و «قاسطان» و «مارقین»

یکی دیگر از دلایل محکمی که بطلان نظریه عدالت صحابه را به صراحت اعلام می کند و در کمال روشنی حقانیت امیر مؤمنان علی علیه السلام و راه و روش آن حضرت را به اثبات می رساند، احادیث قتال با مخالفان و آشوبگران و ستم پیشگان است.

اگر طبق نظریه طرفداران «عدالت صحابه» همه آن ها بر حق بودند، و به اوامر و نواهی الهی و وظیفه اسلامی و ایمانی خود - آن گونه که بدان مأمور شده بودند - عمل می کردند، چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داده بود تا با سه گروه «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» جنگ کند؟ (1)

در این رابطه، ابن ابی الحدید در حدیث مفصلی آورده است: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود:

خداوند جهاد با اشخاصی را که به فتنه افتاده اند بر تو مقرر فرموده همان گونه که جهاد با مشرکان را بر من مقرر فرموده است. علی علیه السلام گوید:

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عرضه داشتم ای رسول خدا، این فتنه که در آن جهاد بر من مقرر شده است چیست؟ فرمود: گروهی هستند که گواهی و شهادت می دهند که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست و من رسول خدایم ولی با سنت مخالف هستند.

گفتم: ای رسول خدا، به چه سبب باید با آنان جنگ کنم و حال آن که آنان همانند من گواهی می دهند؟ فرمود: به سبب بدعت هایی که در دین پدید می آورند و با امر حکومت مخالفت می کنند گفتم: ای رسول خدا شما پیش از این به من وعده

ص: 76

1- منظور از «ناکثین» کسانی هستند که بیعت و عهد و پیمان خود را که با علی علیه السلام بسته بودند، شکستند، و جنگ «جمل» را به رهبری عایشه به راه انداختند؛ «قاسطین» کسانی هستند که ظلم و ستم را پیشه خود ساخته و جنگ صفین را به سرکردگی «معاویه» برپا ساختند، «مارقین» هم کسانی بودند که بعد از جنگ صفین از علی علیه السلام جدا گردیده و از دین خارج شدند و جنگ «نهروان» به وسیله همین خوارج شکل گرفت. در این جنگ، طبق پیشگویی علی علیه السلام، از یاران آن جناب جز نه نفر، کسی به شهادت نرسید، و از گروه خوارج نیز جز نه نفر کسی باقی نماند و قاتل امیر المؤمنین علی علیه السلام هم که آن حضرت را به شهادت رسانید از همین گروه خوارج بود. ر.ک: مجمع البحرین، ماده «نکث» و «قسط» و «مرق» و نور الأبصار، ص 102 و کشف الغمه، ج 1، ص 267 و 269 و مطالب السؤل، ج 1، ص 161 ط بیروت، مؤسسه ام القری، و نهج البلاغه، خطبه 58 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 227 در مورد رهبری عایشه.

شهادت می دادی، اینک از خداوند مسئلت کن که در مورد شهادت من در پیشگاه تو شتاب فرماید.

فرمود: در آن صورت چه کسی باید با «پیمان گسلان» و «تبهکاران» و «بیرون شدگان از دین» جنگ کند؟ همانا که من به تو وعده شهادت داده ام و به زودی شهید خواهی شد، بر سرت ضربه زده می شود و محاسنت از آن، به خون سرت خضاب خواهد شد، اینک بگو: صبر تو در آن هنگام چگونه خواهد بود؟ گفتم: ای رسول خدا آن که جای صبر نیست بلکه جای شکر است.

فرمود: آری درست گفتی. اینک برای ستیز آماده شو که با تو ستیز می شود. گفتم: ای رسول خدا کاش اندکی برای من روشن فرمایی. فرمود: امت پس از من به زودی گرفتار فتنه و آزمون می شود؛ قرآن را تأویل و به رأی خود عمل خواهند کرد، شراب را به نام نبیذ و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع حلال می شمردند و معانی قرآن را تحریف می کنند و کلمه گمراهی غلبه می یابد (آن گاه که چنین شد) نخست در خانه ات بنشین تا زمانی که عهده دار حکومت شوی و چون حکومت را بر عهده بگیری سینه ها بر تو خواهد شورید و کارها برای تو واژگونه می شود؛ در آن هنگام تو در مورد تأویل قرآن جنگ خواهی کرد همان گونه که درباره تنزیل آن جنگ کردی و این حالت دوّم آنان کم تر از حالت نخست ایشان نیست...» (1)

حافظ نسائی در کتاب «خصائص» خود، از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت:

در مسجد نشسته و در انتظار آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که آن حضرت بر ما وارد شد. در آن هنگام یکی از دو لنگه کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هم گسیخته و نیاز به اصلاح داشت. آن را به علی علیه السلام داد تا اصلاحش کند، در همین حال رو به اصحاب نموده و فرمود: در میان شما کسی هست که بعد از من، برای تأویل قرآن با مخالفان می جنگد همان گونه که من برای تنزیل قرآن با آن ها جنگیدم. ابو بکر گفت: آیا آن شخص من هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه عُمَر گفت: آیا منم؟ فرمود: نه، اما او، همان کسی

ص: 77

1- شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 206 شرح خطبه 157 و برای اطلاع بیشتر در این باره به کنز العمال، ج 16، ص 183 - ح 44216 و فضائل الخمسه، ج 2، ص 349 - 363 مراجعه فرمائید.

است که هم اکنون کفش مرا اصلاح می کند. (1)

حافظ شام ابن عساکر دمشقی در «تاریخ مدینه دمشق» از «أبو سعید خدری» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمان داد تا با ناکشان و قاسطان و مارقان جنگ کنیم. عرضه داشتیم: یا رسول الله! شما که می فرمائید با این گروه ها به مبارزه برخیزیم به همراه چه کسی با آن ها پیکار کنیم؟ فرمود: به همراه علی بن ابی طالب، عمار یاسر هم (با حمایتی که از او به عمل می آورد) کشته می شود.

و از زید بن علی بن الحسین بن علی از پدرش از جدش و او هم از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده است تا با ناکشان و قاسطان و مارقان جنگ کنم.

و از علی بن ربیعہ روایت کرده است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد و پیمان بسته است که با ناکتان و قاسطان و مارقان جنگ کنم.

و از عمار یاسر روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: (سَتَقَاتِلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَأَنْتَ عَلَى الْحَقِّ، فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي) : ای علی! گروه سرکش و ستمکار با تو می جنگد و تو بر حقی، هر کس در آن روز به یاری تو بر نخیزد از من نیست». و از خلید قسری روایت کرده که گفت: در روز «نهروان» از علی علیه السلام شنیدم که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده است تا با ناکشان و قاسطان و مارقان جنگ کنم. و از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: (مَا وَجَدْتُ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ، هیچ راهی نیافتم جز این که جنگ کنم و یا به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است کافر شوم».

و از مارق عابدی نیز روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام بن ابی طالب فرمود: (مَا وَجَدْتُ مِنْ قِتَالِ الْقَوْمِ بَدَا أَوْ الْكُفْرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ، چاره ای جز این ندیدم مگر

ص: 78

1- خصائص نسائی، ص 40 چاپ مصر. و نیز ر.ک: مستدرک حاکم، ج 3 ص 122 و مسند أحمد، ج 3، ص 33 و 82 و حلیة الأولیاء، ج 1 ص 67 و اصابۀ ابن حجر، ج 1، قسم 1 ص 22 و ج 4 قسم 1، ص 152 و مجمع الزوائد، ج 5، ص 165.

این که با این قوم وارد جنگ شوم و یا به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است کافر گردم».

و از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من مأمورم با سه گروه از مخالفان، ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ کنم. اما قاسطان مردم شام اند، و اما ناکثان را هم ذکر فرمود - که أصحاب جمل، طلحه و زبیر و عائشه می باشند - و مارقان هم خوارج نهروان اند - که آن ها را «حروریّه» (1) هم می گویند. (2)

حسام الدین متقی در «کنز العمال» تحت عنوان «وقعة جمل» از علی بن ربیعہ روایت کرده که گفت: در یکی از روزها که علی علیه السلام بر فراز منبر سخن می گفت؛ مردی وارد شد و گفت:

یا امیر المؤمنین! چرا مردم را برای جنگ تحریک می کنی همان گونه که ساربان شترانش را برای حرکت آماده می کنی؟ آیا این کار را به خاطر عهد و پیمانی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عهده داری انجام می دهی و یا این که با رأی و نظر خود به چنین عملی اقدام می کنی؟ فرمود: به خدا سوگند! تا حال دروغ نگفته ام و به من هم هرگز دروغ نگفته اند، گمراه نشده ام و کسی هم از ناحیه من گمراه نشده است، آن چه انجام می دهم، پیمانی است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به من واگذار شده است و تهمت می هم به آن حضرت وارد نمی آورم چرا که می دانم کسی که از راه افتراء وارد شود زیان کار است. آری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من پیمان بسته است که با ناکثان و قاسطان و مارقان به مبارزه برخیزم». (3)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب صفین نصر بن مزاحم نقل می کند

ص: 79

1- در مجمع البحرین ذیل لغت «مرق» و «حرر» می نویسد: مارقان کسانی بودند که از دین خدا خارج شدند و با خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگیدند و آن ها «عبد الله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی معروف به «ذو الثدیة» بودند و جنگ آنان را «جنگ نهروان» گویند که در چهار فرسخی بغداد واقع شده است و «حروریّه» منسوب به «حروری» است که قریه ای نزدیک به کوفه است که خوارج در آغاز کار در آن جا اجتماع کرده بودند و آن ها را به همین مناسبت حروریّه می گویند. جهت آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب لسان العرب و سایر فرهنگ های لغت عرب مراجعه فرمائید.

2- تاریخ مدینه دمشق، ج 42، ص 468 - 474 و ترجمه الامام علی بن ابی طالب الله من تاریخ دمشق، ص 200 - 220 و نیز، ر.ک: الغدیر، ج 3، ص 192 - 195.

3- کنز العمال، ج 11، ص 327 ح 31649.

که در جنگ صفین مردی از شامیان از لشکر شام بیرون آمد و میان دو صف ایستاد و فریاد بر آورد: ای ابو الحسن، ای علی، پیش من بیا! علی علیه السلام پیش او رفت و چنان به او نزدیک شد که گردن اسب های شان کنار یک دیگر قرار گرفت؛ آن مرد گفت: ای علی، تو را حق قدمت و پیشگامی در مسلمان شدن و هجرت است! آیا حاضری کاری را که پیشنهاد می کنم بپذیری که در آن جلوگیری از ریختن این خون ها و به تأخیر انداختن این جنگ است تا بتوانی با رأی درست تصمیم بگیری و در آن بیندیشی؟ علی پرسید چه پیشنهادی است؟ گفت: تو به عراق خود برگرد و ما تو و عراق را آزاد می گذاریم و ما هم به شام خود بر می گردیم، تو هم ما و شام ما را آزاد بگذار.

علی علیه السلام فرمود: آن چه را که گفتم شناختم و دانستم که از روی خیر خواهی و شفقت است؛ این کار مرا به خود مشغول ساخته و شب زنده دار داشته است و همه جوانب آن بررسی کرده ام چاره ای نیافتم جز این که جنگ کنم و یا به آن چه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده است کافر شوم. خداوند تبارک و تعالی از اولیای خود راضی نخواهد شد که روی زمین معصیت و گناه شود و آنان خاموش بمانند و به آن رضایت دهند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند، این است که جنگ را بر خویشان آسان تر از آن یافتیم که در سلسله زنجیر های دوزخ در افتیم (1).

حافظ طبرانی و حاکم نیشابوری و محب الدین طبری و برخی دیگر از اعلام اهل سنت در حدیثی از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: علی علیه السلام در حال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: خدای تعالی می فرماید: (أَفَايِن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ) (2) آیا اگر او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟»، به خدا سوگند! پس از آن که خداوند ما را به وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هدایت فرموده است، هرگز به آئین گذشتگان خویش باز نمی گردیم، به خدا سوگند! هر گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد یا کشته شود و به شهادت برسد راه او را ادامه می دهیم و تا جان در بدن دارم در همان راهی که او می جنگید با مخالفان می جنگم تا این که عمرم به سر آید به خدا سوگند من برادر رسول خدا یار و یاور پسر عم و وارث علم پیغمبرم، پس چه کسی نسبت به

ص: 80

1- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 208، وقعة صفین، ص 474.

2- سوره آل عمران، آیه 144.

حدیث عبد الله بن مسعود

خطیب خوارزمی و شیخ الاسلام حموینی و ابن عساکر دمشقی در حدیث مفصّلی از عبد الله بن مسعود نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه زینب بنت جحش، خارج شد و به خانه ام سلمه آمد، در آن حال کسی کوبه در را به صدا در آورد و دقّ الباب نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ام سلمه برخیز و در را باز کن ام سلمه گوید: گفتم: یا رسول الله کوبنده در کیست و تا چه حدّی قدر و منزلت او بالاست که بدون حجاب او را استقبال کنم، با این که روز گذشته آیاتی از قرآن درباره من نازل شده (و اکیداً دستور داده است که زنان با نامحرمان مواجه نشوند؟) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دستور مرا اطاعت کن، چرا که اطاعت از من اطاعت از خدا و نافرمانی از من تمرد از فرمان خداوند است، و آن کس که در پشت در اجازه ورود می خواهد، مردی سست اراده و بی پروا نیست و به خانه ای وارد نمی شود مگر این که بداند در مسیر راه او هیچ کس نیست او خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

ام سلمه گوید: در را گشودم، او دو لنگه در را گرفت و متوقف شد تا من به درون اطاق رسیده و در پشت پرده رفتم و چون مطمئن شد که صدایی و حرکتی در مسیر راهش نیست به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گردید و سلام کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام سلمه! آیا او را شناختی؟ گفتم: آری او علی بن ابی طالب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتمی. او کسی است که سرشت او سرشت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من و تمام ابعاد وجود او از وجود من نشأت یافته است، او کسی است که به وعده های، من پس از من عمل خواهد کرد این سخن را بشنو و بر آن گواه باش ای ام سلمه او مخزن علم من و ولی مؤمنان پس از من می باشد، باز سخن خود را تکرار نمود و فرمود:

ص: 81

1- المعجم الكبير، ج 1 ص 107، ح 176، مستدرک حاکم، ج 3 ص 126، ذخائر العقبی، ص 99 - 100، مجمع الزوائد، ج 9، ص 134 و خصائص نسائی، ص 18 چاپ مصر.

بشنو و گواه باش (هُوَ قَاتِلُ النَّكِيثِينَ وَالْقَاسِيَةِ طَيْنَ وَالْمَارِقِينَ مِنْ بَعْدِي) : او بعد از من با ناکثان (أصحاب جمل) و قاسطان (معاویه و پیروانش) و مارقان (خوارج نهروان) می جنگد.

به خدا سوگند، او سنت مرا زنده نگه می دارد باز هم بشنو و گواه باش، سپس فرمود: اگر بنده ای خدای را هزار سال بعد از هزار سال، در بین رکن و مقام عبادت کند و از آن پس خدا را ملاقات کند و در حالی از دنیا برود که با علی دشمن باشد، خداوند او را به دوزخ افکنده و در ژرفای جهنم جای خواهد داد. (1)

حدیث ابو ایوب انصاری

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» به سند خود از «عقاب بن ثعلبه» روایت کرده که گفت: أبو ایوب انصاری در دوران خلافت «عمر بن خطاب» به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد تا پس از رحلت حضرتش، با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ کند. (2)

هم چنین، حاکم در روایت دیگری از «أصبع بن نباته» از ابو ایوب انصاری نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به علی علیه السلام فرمود: تو با ناکثان (طلحه و زبیر) و قاسطان (معاویه و یارانش) و مارقان (بیرون شدگان از دین) در راه ها و کنار نهر ها و نخلستان ها جنگ خواهی کرد ابو ایوب گوید: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: این مردم با چه کسی می جنگند؟ فرمود: با علی بن ابی طالب (3).

هم چنین ابن ابی الحدید و ابن عساکر و دیگران از ابو صادق روایت کرده اند: هنگامی که ابو ایوب انصاری وارد عراق شد... به او گفتم: ای با ایوب! خداوند تو را گرامی داشته و به مصاحبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و میزبانی آن حضرت مفتخر فرموده است، اکنون می بینم که با مردم درگیر شده ای گاهی با این دسته و زمانی با آن دسته جنگ می کنی؟!

ص: 82

1- مناقب خوارزمی فصل هفتم ص 86 ح 77، چاپ قم، مؤسسة النشر الاسلامی، فرائد السمطین، ج 1، 331 باب 61 ح 257 تاریخ مدینه دمشق، ج 42 ص 470 471 ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 3، ص 207 ح 1215، کفایة الطالب باب 86 ص 312 و احقاق الحق، ج 4، ص 244.

2- مستدرک حاکم، ج 3 ص 139.

3- همان مدرک

أبو أيوب در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما پیمان گرفته است که در رکاب علی علیه السلام با ناکثین - أصحاب جمل - جنگ کنیم که با آن ها جنگیدیم و از ما پیمان گرفته است که با قاسطان جنگ کنیم و اینان همین گروهی هستند که هم اکنون با آن ها رو برو هستیم - یعنی معاویه و یارانش - و از ما پیمان گرفته است که با مارقان نیز جنگ کنیم که تا کنون با آن ها رویاروی نشده ام (1).

حافظ طبرانی از «مخنف بن سلیم روایت کرده که به دیدار أبو ایوب انصاری رفتیم، و این در حالی بود که وی اسبان خود را علف می داد. به او گفتیم: ای ابا ایوب! همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نبرد با مشرکان پرداختی، اینک چه شده که تغییر رویه داده ای و با مسلمانان می جنگی؟ أبو ایوب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده است تا با سه گروه ناکتان و قاسطان و مارقان، جنگ کنم. بنا به فرمان آن حضرت با ناکتان و قاسطان جنگیدم، و اگر خدا بخواهد با مارقان هم که در کنار نخلستان ها و نهر ها به سر می برند خواهیم جنگید ولی اکنون نمی دانم که آن ها در کجا هستند. (2)

بیهقی در «محاسن و مساوی» روایت کرده که مردی شامی از ابن عباس پرسید: ناکثین کیانند؟ گفت: کسانی هستند که با علی علیه السلام در مدینه بیعت کردند و پس از آن عهد خود را شکستند و در بصره با او جنگیدند قاسطین معاویه و اصحاب او می باشند، و مارقین هم افرادی هستند که در نهروان با وی جنگ نمودند، مرد شامی گفت ای ابن عباس دل مرا روشن نمودی و به من حکمت آموختی و عقده دلم را گشودی خداوند دلت را روشن کند، اکنون گواهی می دهم که علی علیه السلام مولای من و مولای همه مؤمنان است. (3)

ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» در شرح حال علی علیه السلام می نویسد:

«و در روایت آمده است از علال و ابن مسعود و أبو ایوب انصاری که علی علیه السلام

ص: 83

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 207 در شرح خطبه 48، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، تاریخ مدینه دمشق، ج 6، ص 16، ص 53، کنز العمال، ج 11، ص 352 ح 31720 سیر أعلام النبلاء، ج 2 ص 410 و در چاپ بیروت، دار الفکر، ج 4، ص 63.
 - 2- المعجم الكبير، ج 4، ص 173 ترجمة الامام علي بن أبي طالب، ج 3، ص 217، کنز العمال، ج 11، ص 352 ح 31722، كفاية الطالب، ص 169، باب 37 و مجمع الزوائد، ج 6، ص 235.
 - 3- المحاسن و المساوی، ص 43 چاپ، بیروت، دار صادر 1390 هجری.

مأمور بوده است که با پیمان شکنان (اصحاب جنگ جمل، طلحه و زبیر و عائشه) و ستمکاران (فته باغیه معاویه و یاراناش) و خوارج نهروان (که پس از جریان «حکمت» از دین خارج شدند) جنگ کند، و از خود آن حضرت نیز روایت رسیده که گفته است: راهی نیافتم جز این که جنگ کنم و یا به آن چه خدا نازل کرده است کافر شوم.» (1)

حال، از طرفداران عدالت صحابه می پرسیم اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مأمور تبلیغ اوامر و نواهی الهی است به علی علیه السلام دستور داده است به علی علیه السلام دستور داده بود تا با «ناکشان» و «قاسطان» و «مارقان» جنگ کند، و علی علیه السلام نیز فرموده است: «چاره ای ندیدم جز این که پیکار کنم و یا به آن چه خدا نازل فرموده است کافر شوم» چگونه می توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادل اند و همه بر حقاند و همه اهل بهشت اند؟!

پس معلوم می شود بر خلاف پندار طرفداران عدالت صحابه، اختلاف علی علیه السلام با دیگران، اختلاف حق با باطل بوده است و کسانی که در جنگ «جمل» و «صفین» و «نهروان» به روی آن حضرت شمشیر کشیدند در ضلالت و گمراهی بودند و اگر کسی اندکی انصاف و ایمان و آگاهی داشته باشد هرگز نمی تواند به «عدالت» و حقانیت همه آن ها قائل شود.

دیدگاه برخی از علماء و نویسندگان مشهور اهل سنت درباره صحابه

با توجه به آن چه گذشت، این مطلب به خوبی روشن می شود که طرفداران عدالت صحابه، دلیل قانع کننده ای بر گفتار خود ندارند و سخنان آن ها بر خلاف صریح بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات وارده و مخالف تاریخ اسلام است.

و از این روست که برخی از علماء و نویسندگان مشهور اهل سنت، به ویژه برخی از متأخرین - که گویا با مراجعه به تفسیر آیات و روایات وارده و دقت و تأمل در رویداد های تاریخی صدر اسلام به حقیقت پی برده اند - با نظریه عدالت صحابه مخالفند، و به اعمال و رفتار برخی از آن ها با دیده انتقاد می نگرند و آنان را مصون از و گناه نمی دانند و حتی برخی از آنان به انحراف و گمراهی و کج روی بعضی از صحابه صریحاً اعتراف دارند که به عنوان نمونه سخنان برخی از ایشان را در این جا نقل

ص: 84

1- الاستیعاب، ج 3، ص 214 چاپ، بیروت منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه.

از آن جمله مازری - یکی از علمای بزرگ اهل سنت - در «شرح برهان» می گوید: «در میان افراد صحابه، هم اشخاص عادل و هم غیر عادل وجود دارند و ما درباره

کسانی که ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از آن حضرت پیروی کردند و گفتار او را مورد عمل قرار دادند «عدالت» را ثابت می دانیم، ولی افرادی که فقط محضر آن جناب را درک کرده باشند، یا برای غرض مخصوصی او را ملاقات کرده اند، عدالت این گونه افراد ثابت نیست بلکه دو احتمال دارد ممکن است عادل باشند و ممکن است واجد صفت عدالت نباشند.» (1)

علامه حضر می، محمد بن عقیل علوی شافعی در کتاب «نصایح الکافیة» گوید: «ما اهل سنت به «شیعه» اعتراض می کنیم که چرا آن ها برای همه ائمه «اثنا عشر» مقام «عصمت» قائلند و در این باره با شیعیان نزاع و جدال داریم و ادله آن ها را رد می کنیم، آیا پس از اعتراضی که بر شیعه داریم باز هم جایز است که ما یکصد و بیست هزار صحابه پیغمبر را که بعضی عالم و گروهی جاهل و جماعتی شهر نشین و عده ای از اهل بادیه و بیابان بودند معصوم بدانیم و برای همه آن ها معتقد به عدالت گردیم و بگوئیم: هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است از لغزش و خطا مصون و محفوظ و به طور مسلم عادل است و نباید او را فاسق شمرد، و اخبار و روایاتش را باید بدون تحقیق قبول کرد.

(آیا چگونه رواست که انسان از گروهی به عنوان این که محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده اند و چند صباحی در خدمت او نشسته اند، احترام کند و از افعال و اقوال آنان تحقیق ننماید) در صورتی که بطور متواتر نقل شده است که بعضی از آن ها مرتکب مفاسد و قبایح و قتل و جنایت و دروغ و بهتان و شرب خمر گردیده که هر یک از این گناهان موجب فسق و خروج از عدالت است؛ من در این موضوع متحیرم و نمی دانم گره این مشکل را چگونه باید گشود.» (2)

علامه تفتازانی (متوفای سال 793 هجری) یکی از دانشمندان بزرگ و بلند آوازه

1- الاصابه، ج 1، ص 10 و 11. التّصایح الکافیة، ص 217 چاپ بیروت، مؤسسة الفجر.

2- النصایح الکافیة، ص 224 چاپ بیروت، مؤسسة الفجر.

أهل سنت، در مورد جنگ هائی که در صدر اسلام بین صحابه و تابعین روی «شرح مقاصد» می گوید:

«آن چه در بین صحابه اتفاق افتاد از جنگ ها و اختلافات و کشمکش ها و درگیری هایی که در کتب تاریخ ذکر شده و از زبان افراد موثق نقل گردیده است، ثابت می کند که بعضی از آن ها گمراه و ستمکار و أهل فسق و فجور بودند و حقد و حسادت و کینه توزی و جاه طلبی و ریاست خواهی و میل به لذات و شهوات آن ها را وادار به اعمال زشت نموده و از طریق حق منحرف گردیده بودند.

دلیل بر این امر آن است که هر فرد صحابی معصوم نیست و هر کس که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده است تا ابد راه خیر و صلاح را نخواهد پیمود. ولی از آن جا که دانشمندان حُسن ظنّ به صحابه داشته اند بدی های اعمال آنان را نادیده گرفته و کار های آنان را حمل بر صحت نموده و به گونه ای که مناسب شأن صحابه باشد به تأویل و توجیه آن ها پرداخته و گفتند که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از فساد و گمراهی مصون و محفوظ اند...» (1)

و بالأخره، محمّد فرید وجدی، در کتاب معروف دائرة المعارف خود، می نویسد:

«پیشگامان در تاریخ و حدیث اسلامی در برابر رخداد هایی که برای نخستین گروه این امت روی داد سکوت نموده و ادب و احترام ظاهری را حفظ می کنند و از اظهار نظر در این باره خودداری می نمایند؛ آن هم درباره حوادث و حشتناکی که بزرگ ترین دگر گونی را در این امت بر جای نهاد با این دلیل که در این رویداد ها أصرار و رموز تقدّم و تأخر نهفته است از این روست که تاریخ آن دوران برای ما تاریک و پیچیده و مبهم گردیده است.

بیشتر مسلمانان بر این باورند اگر شخصی نسبت به یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انتقادی داشت و یا بر خلاف نظر او سخنی، گفت مرتکب گناهی شده است.

این گمان آنان را به وسوسه انداخته تا وقایع و حوادث آن دوران را از پس پرده وارونه ببینند؛ از این رو هر چیزی را نیک پنداشته و هر کاری را درست و متقن تصوّر کرده اند. برخی از آنان در این رابطه آن چنان زیاده روی کرده و تا بدان جا پیش رفته اند که

ص: 86

می گویند: قاتل و مقتول - هر دو - در بهشت جای دارند (!).

حقیقت امر آن است که آنان هم بشری مانند ما بودند؛ و گر چه از نظر ایمان و تقوا و دوست داشتن حق بر ما برتری داشتند و نور نبوت محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم را از نزدیک مشاهده کردند، لکن هیچ کس نمی تواند بگوید که همه آن ها پاک و درست کار و مصون از لغزش و خطا بودند و تمامی اعمال آنان (هر چند خلاف حق باشد) نیک و پسندیده است.

زیرا برای ما ثابت شده است که آن ها با هم اختلاف و دشمنی نمودند، و به جنگ با یک دیگر برخاستند و به هم دیگر ناسزا گفتند، و بروی یک دیگر شمشیر کشیدند، و برخی از آنان برخی دیگر را به قتل رسانیدند، و روزگاری بر آنان گذشت که کشت و کشتار در میان ایشان بیشتر از دو ملت متخاصم که با یک دیگر خصومت دیرینه داشتند، انجام گرفت.

چه کسی می تواند جنگ خونین «صقین» که بین علی - بن ابی طالب علیه السلام - و معاویه بن ابی سفیان - روی داد و در آن جنگ صد هزار نفر کشته شدند، به دست فراموشی بسپارد؟ و چه کسی می تواند حادثه هولناک جنگ جمل که بین علی علیه السلام و طلحه و عائشه رخ داد و به همان مقدار از افراد مسلمان نیز در آن جنگ کشته شدند، از خاطر بزداید؟ و چه کسی است که می تواند واقعه «نهروان» و کسانی که بر ضد علی علیه السلام خروج نمودند از یاد ببرد؟

این ها همه حوادث و وقایع خون باری هستند که مسلمانان رو در روی یک دیگر قرار گرفته و بروی هم دیگر شمشیر کشیدند و سر ها از بدن ها جدا گردید و نیزه ها در قلب ها جای گرفت و شمشیر ها بر چهره ها نواخته شد و سینه ها و شکم ها شکافته گردید.

بنا بر این اگر ما با آزادی کامل به بحث و بررسی این رویداد ها نپردازیم و خیلی ساده و آسان از آن ها چشم پوشی کنیم و بدون این که حقیقت را دریابیم تنها به وقوع چنین حوادث مرگ باری در گذشته تاریخ، بنگریم، و از روی ترس و واهمه راه تحقیق را بر خود ببندیم، مانند کسی خواهیم بود که خود را فریب می دهد و خداوند باطل گرایان را هدایت نخواهد فرمود.» (1)

آری خواننده گرامی! سخن آن دسته از علمای اهل سنت که می گویند: عدالت همه

ص: 87

1- دائرة المعارف القرن الرابع عشر (العشرین) 752/3 - 753، مادة (خلف).

صحابه ثابت شده و هر کس از آنان عیب جوئی کند و انتقاد نماید، زندیق و کافر است، سخن ناجوان مردانه ای است که می خواهند راه تحقیق را به روی اهل تحقیق ببندند و بدین وسیله حقیقت خواهان و حقیقت جویان را از شناخت واقعیت های تاریخ - و آن چه در دوران خلافت خلفا و زمام داران اموی بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشته است - باز داشته و با تهمت «زندیق و کافر» مردم را برای همیشه در جهل و بی خبری نگه دارند.

به هر حال کسانی که به بررسی این موضوع پرداخته اند می گویند قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین بررسی زندگی صحابه و شهادت تاریخ، صحابه پیغمبر را به دو گروه مختلف تقسیم می کند گروهی را صالح، و گروه دیگر را طالح و غیر صالح معرفی می نماید و از آن جا که آیین پیامبر از طریق صحابه به ما رسیده و اصحاب آن جناب هم پس از رحلت آن بزرگوار با یک دیگر به منازعه برخاستند، و متفرق شدند و به هم دیگر ناسزا گفتند و حتی با هم پیکار نموده و به روی یک دیگر شمشیر کشیده و هم دیگر را کشتند، پس نمی توان همه آن ها را عادل و صالح شمرد و احکام خدا را از آنان گرفت، جز این که درباره یکا یک آنان تحقیق کنیم و اوضاع و احوال و تاریخ زندگی آنان را - چه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چه بعد از رحلت حضرتش - از نظر قرآن و حدیث و تاریخ مورد بررسی قرار دهیم تا افراد امین و درست کار، صالح و پرهیزگار و مؤمن و منافق را از یک دیگر باز شناخته، معالم دین خود را از صالحان و پرهیزگاران بگیریم نه از افراد فاسق و منافق و دور از تقوا.

اینک برای روشن شدن مطلب، ما این موضوع را با واقع بینی و دور از هر گونه تعصب و احساسات از دیدگاه قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زندگی صحابه مورد بررسی

عل قرار می دهیم و خاطر نشان می سازیم که: بررسی زندگی صحابه و تقسیم آنان به دو گروه صالح و غیر صالح نه برای آن است که شهود و گواهان دین را از حجیت بیندازیم بلکه برای این است که آیین خود را از صالحان و پرهیزگاران بگیریم.

و اکنون به مطالبی که در این باره تحت چند عنوان می آوریم، توجه فرمایید.

فصل دوم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه قرآن

اشاره

ص: 89

از بررسی آیات مربوط به صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک نتیجه قطعی به دست می آید و آن این که: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هرگز از نظر عدالت و پارسایی، با یک دیگر مساوی نیستند، بلکه به دو گروه "کاملاً مختلف و متباین تقسیم می شوند.

گروه اول: کسانی هستند که به راستی به خدا و رسولش ایمان آورده، رهبری پیامبر خدا را با دل و جان پذیرفته، پیوسته مطیع فرمان حضرتش بوده، گفتار او را بی چون و چرا مورد عمل قرار داده، در راه خدا و رسول ایثار و فداکاری نموده، بر ایمان خود ثابت استوار مانده و هیچ شک و تردیدی به دل راه نداده اند، و لذا رستگارانند، و اینان مؤمنانی هستند که خداوند در آیات زیادی از قرآن کریم از آنان ستایش نموده و اقلیتی هستند که قرآن در آیه انقلاب (آیه 144 از سوره آل عمران) آن ها را شاکران نامیده است.

و گروه دوم: کسانی هستند که به صورت ظاهر، به خدا و رسول ایمان آورده، ولی دل های شان پر از شک و تردید است و در نفاق و دو رویی فرو رفته و در باطن ایمان ندارند، و تنها به دنبال منافع شخصی و دنیوی خویش هستند و در تمام احکام و اوامر پیامبر، با آن حضرت مخالفت می کنند و وعده های خدا و رسولش را دروغ می پندارند و در برابر حکم خدا و پیامبرش سرپیچی می نمایند، و این ها از زیان کاران اند، که متأسفانه اکثریت اصحاب پیغمبر را تشکیل می دهند و قرآن کریم هم در عبارتی کوتاه آنان را چنین توصیف نموده است:

(لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (1)، (ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما از حق کراهت دارید).

ص: 91

انسان پژوهشگر به خوبی در می یابد که این اکثریت که به تعبیر قرآن از «آمدن حق کراهت داشتند»، متأسفانه کسانی بودند که به صورت ظاهر اسلام آورده و شهادتین بر زبان جاری نموده و مانند دیگر مسلمانان و مؤمنان (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ) می گفتند، و با آن حضرت مصاحبت و معاشرت داشتند و پشت سر حضرتش نماز می خواندند، و در راه خدا به صورت ظاهر - انفاق می نمودند، و برخی از آن ها در جنگ های پیغمبر علیه کفار به همراه آن حضرت شرکت می جستند و برخی دیگر از وی اجازه معاف شدن از جهاد می خواستند، و به گونه ای عمل می کردند که راز درونی آن ها بر مؤمنان مستور بماند، و حقیقت شان کشف نگردد.

اینک برای روشن شدن مطلب، نخست برخی از آیاتی را که در مدح و ستایش برخی از صحابه نازل شده ذکر می کنیم و درباره آن ها توضیح می دهیم، تا جلالت و عظمت و بزرگی گروهی از اصحاب و مقام و منزلت آن ها در نزد خداوند، روشن شود، و سپس به نقل آیات دیگری که در نکوهش برخی از اصحاب نازل گردیده است می پردازیم، تا گفتار کسانی که می گویند همه اصحاب پیغمبر عادلند، و همه به بهشت می روند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود، بر همگان معلوم گردد.

نخست - آیاتی در ستایش اصحاب

قرآن کریم، درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت های گوناگون سخن گفته، گروهی از یاران با وفای آن حضرت را مورد تحسین و تمجید قرار داده، و رضایت و خوشنودی خداوند را نسبت به آن ها اعلام داشته و به آنان وعده بهشت و نجات و رستگاری داده است.

این عدّه که به خاطر ایمان راستین، و عمل صالح و نصرت آیین پیامبر، و هجرت به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روش نیک و اعتقاد درست شان، به عناوین مختلف مورد ستایش قرآن قرار گرفته اند، از این قرارند.

1- پیشگامان در ایمان

قرآن کریم، در یکی از آیات سوره «توبه» گروهی از اصحاب پیغمبر را تحت عنوان

«پیشگامان نخستین در ایمان و اسلام» یاد نموده، و آن‌ها را مورد ستایش قرار داده درباره آنان چنین فرموده است:

(وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا فِيهَا أَيْدًا بِدَلٍّ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (1)

پیشگامان نخستین در اسلام و ایمان از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خداوند از آن‌ها خوشنود است، و آن‌ها نیز از او خوشنودند و خداوند باغ‌هایی را برای آنان در بهشت فراهم ساخته، که از زیر درختانش نهرها جاری می‌شود و آنان جاودانه در آن خواهند ماند این است رستگاری بزرگ.

پیش از آن که درباره این آیه شریفه و مدلول آن سخن بگوییم، لازم است این نکته را یاد آور شویم که: طرفداران عدالت صحابه غالباً با این آیه، بر عدالت پیشگامان و کسانی که بعد از آنان به اسلام گرویده اند استدلال می‌کنند و می‌گویند: همه صحابه عادلند و همه آن‌ها نیکو کار و گنهکارشان - در بهشتند! زیرا خدای تعالی از آن‌ها اظهار رضایت نموده و به آن‌ها وعده بهشت و رستگاری داده است.

ولی باید توجه داشت که، گرچه آیه مذکور، گروهی از اصحاب پیغمبر را تحت عنوان (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ) (پیشگامان نخستین) می‌ستاید و به آن‌ها وعده بهشت و رستگاری می‌دهد، اما این ستایش و وعده به دلایل چندی که در این جا می‌آوریم، شامل حال همه اصحاب نمی‌شود و اینک بیان دلایل.

دلیل اول:

دلیل اول این است که: آیه مزبور از پیشگامان در ایمان، و مهاجران و انصار نخستین، و تابعان به احسان، که از راه و روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه‌های آنان به نیکی پیروی کردند، سخن می‌گوید و تردیدی وجود ندارد - که طبق آیات و روایات وارده - مراد از «تبعیت به احسان» پیروی کردن از پیشگامان و مهاجران و انصار نخستین، از نظر فکر و عقیده و عمل یعنی پذیرفتن اسلام و ایمان، و انجام عمل

ص: 93

صالح، و هجرت و نصرت آیین پیامبرست.

و شکی نیست که همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نبودند تا رضایت خداوند شامل حال همه آن ها گردیده و مستوجب بهشت و رستگاری گردند، زیرا: در میان آنان کسانی بودند که «مرتد» شدند و از آیین اسلام برگشتند، و کسانی بودند که پیغمبر خدا را آزار می دادند، و با اوامر خدا و پیامبرش مخالفت می ورزیدند و نیز بسیار کسان بودند که روزی در صف مهاجرین و انصار قرار داشتند و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب خدا و پیامبر قرار گرفتند و آیاتی درباره آنان نازل گردید که نشان می دهد همه آن ها صالح و شایسته و پاک و درست کار نبودند. (1)

دلیل دوم:

دلیل دوم این که باید دانست: رضایت خداوند و وعده به بهشت و رستگاری، مشروط به ایمان و عمل صالح، و ثبات و استقامت در ایمان، و حسن عاقبت است و در غیر این صورت آیه مزبور، گواه بر نجات و رستگاری هیچ کس - نه صحابه و نه غیر صحابه - نخواهد بود.

زیرا خدای تعالی، تنها مؤمنان و صالحان و پرهیزکاران را اهل نجات و رستگاری دانسته، و به آن ها وعده بهشت داده و در کتاب آسمانی خود این حقیقت را بطور مکرر یاد آور شده و در سوره های مختلف قرآن در آیات متعددی فرموده است:

(وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (2)

خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغ هایی از بهشت را وعده داده است که نهر ها از زیر درخت هایش جاری می شود جاودانه در آن خواهند ماند؛ و مسکن های پاکیزه ای در بهشت جاودان را نصیب آنان ساخته و خشنودی و رضای خدا [از همه این ها] بزرگ تر است، و رستگاری بزرگ همین است.

ص: 94

-
- 1- در این باره در بحث های آینده، تحت عنوان: «قرآن کریم و کشف حقیقت برخی از اصحاب» و «صحابه پیامبر از دیدگاه احادیث و تاریخ به تفصیل سخن خواهیم گفت
 - 2- سوره توبه، آیه 72.

و فرموده است:

(وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (1)

به کسانی که ایمان آورده، و کار های شایسته انجام داده اند، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آنان است که نهر ها از زیر درختانش جاری است.

و فرموده است:

(وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ) (2)

و کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته انجام دادند، ما آن ها را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهر ها در زیر آن جریان دارد، جاودانه در آن خواهند ماند، و چه خوب است پاداش عمل کنندگان.

و فرموده است:

(وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ، ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) (3)

و کسانی که ایمان آورده و کار های شایسته انجام داده اند در باغ های بهشتند، و هر چه بخواهند در نزد پروردگار شان برای آن ها آماده و مهیا است، این است فضل [و بخشش] بزرگ. و این، همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند به آن بشارت می دهد.

و فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) (4)

به طور یقین، کسانی که گفتند پروردگار ما خدای یگانه است، سپس استقامت کردند،

ص: 95

1- سوره بقره، آیه 25.

2- سوره عنکبوت، آیه 58.

3- سوره شوری، آیه 22 و 23.

4- سوره فصلت، آیه 30.

فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند که: نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد شما را به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

بنا بر این، ستایش و رضایت خداوند در صورتی می‌تواند گواه بر نجات و رستگاری و عدالت همه اصحاب باشد که تا لحظه مرگ و پایان زندگی، بر همان حالت پیشین باقی بمانند، و اگر به دلایل روشن، ثابت شد که برخی از آنان از راه راست منحرف شده، مرتد گردیده و از اسلام روی گردانیده، و با خدا و رسولش دشمنی آغاز نموده، و با فرمان خدا و رسول از در مخالفت درآمده، و مرتکب گناه و معصیت و قتل نفس گردیده و راهی غیر از راه خدا و پیامبرش را در پیش گرفته است، در این صورت نمی‌توان بر عدالت و رستگاری آنان استدلال نمود، چرا که خدای تعالی همه گنهکاران و منحرفان را تهدید به عذاب و زیان کاری نموده، و در این باره در آیاتی از قرآن کریم فرموده است:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (1)

و هر کس با خدا دشمنی کند باید بداند که خداوند مجازات بسیار سختی دارد.

و فرموده است:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (2)

و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی ورزد، [کیفر سختی در پیش دارد] و کیفر خداوند بسیار سخت است.

و فرموده است:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا) (3)

و هر کس بعد از آشکار شدن حق، با رسول خدا مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را در همان مسیر به خودش وا می‌گذاریم، و به دوزخش می‌فرستیم و آن، بد جایگاهی است.

ص: 96

1- سوره حشر، آیه 4.

2- سوره انفال آیه 13.

3- سوره نساء، آیه 115.

دلیل سوّم این که خدای تعالی در قرآن کریم، از وقوع فتنه و انقلاب - پس از رحلت پیامبر - خبر داده، و اصحاب پیغمبر را از واقع شدن در آن، بر حذر داشته و فتنه جویان و آشوب گران را به عذاب و زیان کاری تهدید نموده و در این رابطه در آیاتی از قرآن کریم فرموده است:

(مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ) (1)

این چنین نیست که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید وا گذارد؛ مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد. و نیز این چنین نیست که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند [تا از این راه مؤمنان و منافقان را از یک دیگر بشناسید] ولی خداوند از میان فرستادگان خود، هر کسی را که بخواهد بر می گزیند.

و در سوره «انفال» به مناسبت جنگ بدر که در اوائل هجرت به وقوع پیوست، عموم مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَاتَّقُوا فَتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می خواند که شما را حیات می بخشد و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و (همه شما در قیامت) نزد او گرد آوری می شوید. و از فتنه ای که نه تنها ستمکاران شما را در بر می گیرد؛ بلکه همه را فرا خواهد گرفت بپرهیزید، و بدانید که کیفر خداوند بسیار سخت و شدید است.

در همین رابطه، حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» به سند خود از «زبیر بن عوام» روایت کرده که گفت:

ص: 97

1- سوره آل عمران، آیه 179.

2- سوره انفال آیه 24 و 25.

«چون آیه نازل شد و تعداد ما [اصحاب پیغمبر] در آن روز زیاد بود، از این آیه در شگفت بودیم که این فتنه ای که اختصاص به ستم گران ندارد [و دامن همه را می گیرد] و به ما می رسد چه فتنه ای است؟ تا آن که [پس از وفات پیامبر] آن را به چشم خود دیدیم».

هم چنین حاکم حسکانی به طرق دیگر از «زبیر» روایت کرده که گفت: «ما مدت مدیدی این آیه را می خواندیم و نمی پنداشتیم که ما خود از اهل این آیه باشیم! ولی ناگهان متوجه شدیم که مقصود از آیه ما هستیم.»

و نیز به طرق دیگر از حسن بصری از زبیر روایت کرده که گفت: «ما از فتنه بر حذر داشته شدیم ولی نمی دانستیم که چه کسی از آن تخلف می نماید یکی از حاضران گفت: سبحان الله! پس چه شد شما را که [در به پا کردن جنگ جمل] متخلف شدید؟ در جواب گفت: وای بر تو ما فتنه را دیدیم، ولی صبر نکردیم»

و باز، حسکانی از غیلان بن جریر، از مطرف روایت کرده که گفت: «ما به زبیر گفتیم: یا ابا عبد الله شما خلیفه (عثمان) را ضایع نمودید و رهایش ساختید تا این که کشته شد و اکنون آمده اید ادعای خون خواهی او را می کنید؟ او در جواب گفت: ما در روزگار رسول خدا، و زمان ابوبکر و عمر و عثمان آیه (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً) را می خواندیم ولی نمی پنداشتیم که ما خود مان هم به این فتنه گرفتار خواهیم شد تا آن که [در اثر جهل خودمان] واقع شد آن چه از ما به وقوع پیوست. (1)

و در حدیث دیگری از عون بن قتاده روایت شده که گفت: زبیر بن عوام برای من نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را از فتنه ای بر حذر می داشت که گمان نمی کردیم ما برای آن آفریده شده ایم، سپس آیه (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً ...) را قرائت کرد و گفت ما مدت زمانی این آیه را می خواندیم و ناگهان متوجه شدیم که مقصود از آیه، ما هستیم. راوی گفت: پس اگر حقیقت امر چنین است پس چه شد که شما [در واقعه جنگ جمل] خروج کردید؟! در جواب گفت وای بر تو ما دانستیم ولی صبر نکردیم. (2)

ص: 98

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 208-207، ح 270، 271، 275 و 276.

2- السنن الواردة في الفتن، ج 1، ص 204 باب قول الله عزوجل (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً ...) و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 300 در تفسیر آیه مزبور.

به هر حال خدای تعالی در سوره آل عمران نیز به مناسبت فرار اصحاب از جنگ اُحد، عموم مسلمانان را مورد عتاب قرار داده و خطاب به آنان فرموده است:

(وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (1)

محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط رسول خداست، و پیش از او هم پیامبران دیگری آمدند و درگذشتند، پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟! و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند، و خدا به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

و در جای دیگر از همان سوره، اصحاب پیغمبر و عموم مسلمانان را از تفرقه و اختلاف بر حذر داشته و آنان را تهدید به عذاب نموده و خطاب به آنان فرموده است:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (2)

و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید، و آن ها عذاب بزرگی دارند. روزی فرامی رسد که چهره هایی سفید (و نورانی) و چهره هایی سیاه (و تاریک) می گردد: اما آن ها که صورت های شان سیاه گردیده (به آن ها گفته می شود) آیا پس از ایمان آوردن (و از اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس اکنون بچشید عذاب را، به سبب آن چه کفر می ورزیدید و اما آن ها که صورت های شان سفید و نورانی شده در رحمت خداوند خواهند بود، و جاودانه در آن می مانند.

و در یک آیه دیگر به تمام افراد با ایمان هشدار داده است که مواظب اعمال و رفتار خود باشند، و از مخالفت با خدا و رسول پرهیز نمایند و اعمال نیک خود را با سرپیچی

ص: 99

1- سوره آل عمران آیه 144.

2- سوره آل عمران آیه 107-105.

از فرمان خدا و رسول باطل نسازند و در این رابطه خطاب به آنان فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ) (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید، و از رسول خدا اطاعت نمائید، و اعمال خود را باطل مسازید.

بنا بر این با توجه به مجموعه آیاتی که متذکر شدیم، جای هیچ شک و تردید باقی نمی ماند که رضایت خداوند و وعده به بهشت و رستگاری مشروط به ایمان و حسن عاقبت است و در غیر این صورت چگونه می توان گفت که خدای تعالی از بهشتی بودن هزاران نفر که با غرائز و تمایلات مرز شناس بشری همراه و هم گامند، خبر داده و از همه آن ها اظهار رضایت و خشنودی نموده است تا برخی از آنان با تمسک و اعتماد به آن وعده، خود را از وجود هر قید و شرطی آزاد بدانند و هر عمل خلافی را مرتکب شوند، و هر چه دل شان بخواهد انجام دهند و اوامر و نواهی خدا را به هیچ انگارند و بگویند که خداوند به ما وعده بهشت و رستگاری داده و ما هر گناهی که انجام دهیم مؤاخذه نخواهیم شد!!!

پس باید گفت که: خداوند از رستگاری گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر خبر داده است ولی شرط کرده است که تا لحظه مرگ به همان حالت قبلی باقی بمانند و اما اگر منحرف شدند رضایت خداوند شامل حال آن ها نخواهد گردید.

دلیل چهارم:

دلیل چهارم که توجه به آن لازم است و تاریخ نیز به آن اشاره دارد این است که: در میان پیشگامان نخستین، کسانی بودند که از اسلام برگشتند و «مرتد» شدند مانند: عبید الله بن جحش که به حبشه مهاجرت کرد و در آن جا به آیین نصرانیت در آمد و در همان جا هم درگذشت. (2)

ص: 100

1- سوره محمد، آیه 33 .

2- مستدرک حاکم، ج 4، ص 20، کتاب معرفة الصحابه، در شرح حال امّ حبیبه دختر ابو سفیان، تهذیب التهذیب، ج 12، ص 360 در شرح حال حبیبه دختر عبید الله بن جحش، استیعاب، ج 3، ص 14، شماره 1502 در شرح حال عبد الله بن جحش و ج 4، ص 370 شماره 3324 در شرح حال حبیبه دختر ابی سفیان 400 شماره 3378 در شرح حال رمله دختر ابی سفیان و اصابه ابن حجر، ج 4، ص 305 در شرح حال رمله دختر ابی سفیان.

و تردیدی نیست که زیان کار و معاقب است، و آیه شریفه شامل حال او نمی شود و دلیل آن اینست که طبق صریح آیاتی که گذشت نجات و رستگاری، مشروط به ثبات و استقامت در ایمان، و انجام عمل صالح، و حسن عاقبت است.

و هم چنین است حال نضیر بن حارث عبدری، برادر نضر بن حارث که در جنگ بدر اسیر گردید و پس از واقعه بدر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد تا او را بکشد.

و در شرح حال «نضیر» آورده اند که: وی از پیشگامان نخستین بود و به حبشه مهاجرت کرد سپس به مکه بازگشت و مرتد گردید و بعد از آن در سال فتح مکه از نو اسلام آورد و از جمله «مؤلفه قلوبهم» (1) بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ «حنین» صد شتر به او بخشید تا بدین وسیله دلش را بدست آورد، و سر انجام در جنگ «یرموک» کشته شد. (2)

دلیل پنجم

دلیل پنجم این که پیشگامان نخستین که آیه مورد بحث درباره آن ها نازل شده خداوند از ایشان ستایش نموده است، تعدادی معدود و انگشت شمار از اصحاب پیغمبر بودند که مدت ها پیش از همه اصحاب به آن حضرت گرویده و اسلام و ایمان آورده و حضرتش را در نبوت و رسالتش تصدیق نموده بودند، که طبق روایات وارده، و گواهی

ص: 101

1- از نظر قرآن، بخشی از زکات به عنوان «المؤلفه قلوبهم» (هوا داران اسلام) اختصاص دارد و این فرمان خداوند است که فرموده است: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ) : زکات ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع آوری آن زحمت می کشند و کسانی که برای جلب محبت شان اقدام می شود» (سوره توبه، آیه 60). این عنوان، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آن نیز وجود داشته است و مقصود از آن، کافرانی هستند که به خاطر کمک های مالی به آنان از اسلام دفاع می کنند. و یا از عداوت و دشمنی ایشان نسبت به اسلام کاسته می شود و یا این که مقصود، کسانی هستند که به ایمان و اسلام تظاهر می کنند و در واقع منافق اند - و ایمان آنان ریشه ای ندارد ولی با کمک های مالی جذب می شوند و در آیین اسلام ثابت و استوار می مانند (تفسیر قرطبی، ج 8، ص 178 و مغنی ابن قدامه، ج 2، ص 456).

2- الاصابه، ج 4، ص 555 در شرح حال نضر بن حارث و ص 557 در شرح حال نضیر بن حارث، اسد الغابه، ج 5، ص 323 شماره 5222 چاپ بیروت، استیعاب، ج 4، ص 87 شماره 2687 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، انساب الاشراف، ج 1، ص 232 چاپ بیروت، دار الفکر.

اصحاب، و شواهد تاریخی امیر مؤمنان علیه نخستین پیشگام در اسلام و ایمان، و نخستین فرد مهاجر است که گوی سبقت را در میدان فضیلت از همگان ربوده و این فضیلت بزرگ و تاریخی را نصیب خود ساخته و هیچ کس بر او پیشی نگرفته است هیچ انسان با ایمان و منصفی هم نمی تواند آن را انکار کند.

زیرا: روایات وارده در این موضوع که از شخص پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان صحابه، و خود امیر المؤمنین علیه السلام در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده است، در حدّ «تواتر» و بلکه فوق تواتر است که جای هیچ گونه شک و ابهام را برای احدی از آحاد مسلمین باقی نگذارده است.

و اینک برای اثبات مطلب، این موضوع را از دیدگاه روایات، و شهادت اصحاب، و شواهد تاریخی، تحت عنوان: «پیشگامان پیشگام» مورد بررسی قرار می دهیم.

پیشگامان پیشگام، و نخستین پیشگام در اسلام و ایمان

بر اساس روایات بسیار زیاد و فراوانی که در منابع معتبر اهل سنت - از تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره و رجال و غیر از این ها - از پیغمبر گرامی اسلام و عدّه زیادی از اصحاب آن حضرت درباره «پیشگامان پیشگام، و نخستین پیشگام در اسلام و ایمان» نقل گردیده است، جای هیچ گونه شک و تردید نیست که نخستین کسی که به آن حضرت گرویده و ایمان آورده و با حضرتش نماز گزارده است، علی بن ابی طالب علیه السلام و اینک به بخشی از آن روایات که دانشمندان سر شناس اهل سنت آن ها را در کتاب های خود آورده اند توجه فرمائید:

1 - حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که درباره این آیه شریفه: (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) : پیشگامان نخستین» گفت: پیشگامان نخستین [در اسلام و ایمان] شش نفر از قریش اند که نخستین کسی که اسلام آورد علی بن ابی طالب علیه السلام است.

2 - هم چنین حسکانی در روایت دیگری از ضحاک آورده است که گفت: پیشگامان نخستین، علی بن ابی طالب علیه السلام، حمزه، عمار، ابو ذر، سلمان و مقداد می باشند.

3 - و نیز از سبط بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که درباره

(وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ...) فرمود: همچنان که پیشگامان نخستین بر کسانی که پس از آنان ایمان آورده اند، برتری داشتند، پدر من بر همه پیشگامان در ایمان برتری دارد، زیرا او در اسلام و ایمان بر همه آنان پیشی گرفته و سبقت داشته است.

4- و باز، حسکانی در روایت دیگری از ابن عباس نقل کرده است که گفت: آیه شریفه (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) درباره علی [ابن ابی طالب علیه السلام] نازل گردیده است، زیرا او از همه مردم در ایمان به خدا و رسولش سبقت گرفت، و به سوی دو قبله نماز گزارد، و دوبار با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمود، و دو هجرت برای اسلام داشت، و بدین جهت این آیه درباره او نازل گردید. (1)

5- جلال الدین سیوطی در تفسیر «دَرِّ الْمُنْتَوَرِ» در مورد آیه کریمه (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) در سوره واقعه، از ابن عباس روایت نموده که گفت: این آیه شریفه درباره «حزقیل» مؤمن آل فرعون و «حیب نجار» که در سوره یس به آن اشاره شده و درباره «علی بن ابی طالب علیه السلام» نازل شده است. و هر یک از آنان در ایمان به خدا بر مردم زمان خود پیشی گرفته اند، و علی علیه السلام در پیشی گرفتن در ایمان به خدا، از آن دو تن برتر و والا تر است. (2)

احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام

احادیثی که درباره پیشگام بودن امیر مؤمنان علیه السلام در ایمان به خدا و تصدیق رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از شخص پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده و در منابع مختلف اهل سنت ثبت و ضبط گردیده فراوان است و گرچه نقل همه آن ها در این جا ممکن و مقدور نیست. اما در عین حال:

از آن جا که این موضوع از فضایل مختصه به امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می رود، و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز - طبق روایات وارد - این فضیلت بزرگ تاریخی را ویژه آن حضرت قرار داده و در موارد متعدد فرصت های مختلف آن را به صورت مکرر در حضور اصحاب یاد آور شده و آشکارا بدان افتخار می نموده تا آن جا که علی علیه السلام را به عنوان

ص: 103

1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 254-256، ح 342، 343، 345 و 346.

2- تفسیر دَرِّ الْمُنْتَوَرِ، ج 8 ص 8 در تفسیر سوره واقعه چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

پیشگام ترین افراد پیروان خود معرفی فرموده است، از این رو برای اثبات این فضیلت بزرگ، و اتمام حجت با اهل عناد و لجاج برخی از آن روایات را که در منابع مهم و معتبر اهل سنت آمده است، در این جا به عنوان شاهد می آوریم (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) (1)

و اینک، این شما خواننده گرامی و این هم روایات وارده:

1 - جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، در ذیل آیه کریمه (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) (2)، در سوره یس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن حضرت فرمود:

پیشگامان امت ها در ایمان به خدا سه نفرند که حتی یک چشم به هم زدن هم به خدا کافر نشدند، علی بن ابی طالب علیه السلام، و صاحب یس، و مؤمن آل فرعون. (3)

2 - فقیه دانشمند، ابن مغازلی شافعی، و خطیب خوارزمی، و نور الدین هیشمی و برخی دیگر از دانشمندان بزرگ اهل سنت، از ابن عباس و عائشه - همسر پیامبر - روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیشگامان در ایمان به خدای تعالی سه نفرند: یوشع بن نون که در ایمان به موسی علیه السلام سبقت گرفت، و صاحب آل یس که در ایمان به عیسی علیه السلام پیشگامی نمود، و علی بن ابی طالب علیه السلام که پیش از همگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. (4)

3 - ابن عساکر دمشقی در تاریخ معروف خود در حدیثی از «لیلای غفاریه» از امّ المؤمنین عائشه - همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده که گفته است:

در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من بود و بر بستر من نشسته قطیفه ای بر دوش داشت و من در کنار او نشسته بودم علی علیه السلام به منزل وارد شد و در بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و من نشست، من به او گفتم جایی بهتر و وسیع تر از این جا پیدا نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عائشه برادرم را واگذار (و به او پرخاش مکن) چرا که او نخستین

ص: 104

1- سوره انفال آیه 42 .

2- سوره یس آیه 20.

3- تفسیر کشاف، ج 3، ص 319 چاپ دار الفکر.

4- مناقب ابن مغازلی، ص 320 ح 365، مناقب خوارزمی، ص 55، ح 20 مجمع الزوائد، ج 9، ص 102 البداية و النهایة، ج 1، ص 216 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه میزان الاعتدال، ج 1، ص 536 و صواعق المحرقة، ص 125 ط مکتبة القاهرة و کنز العمال، ج 11، ص 601.

کسی است که به نبوت من تسلیم گردیده و اسلام آورد، و آخرین کسی است که به هنگام مرگ، با وی تجدید عهد می نمایم، و نخستین کسی است که در روز قیامت با او ملاقات خواهم نمود. (1)

4 - حسام الدین متقی در «کنز العمال» از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نخستین کسی که همراه با من نماز گزارد علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. (2)

5 - محبّ الدین طبری در ریاض النضره از ابو ذر غفاری روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و مرا در نبوتم تصدیق نمودی. (3)

6 - حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» و حسام الدین متقی در «کنز العمال» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که آن حضرت فرمود فرشتگان به مدت هفت سال پیش از آن که بشری اسلام بیاورد، بر من و علی علیه السلام درود می فرستادند. (4)

در تاریخ ابن عساکر از ابن عباس آمده است که گفتند: چرا یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای این که مردی جز او با من همراه نبود. (5) و در مناقب خوارزمی با این عبارت آمده است که فرمود: برای این که مرد مسلمانی جز او، کس دیگری با من وجود نداشت که اسلام آورده باشد! (6)

7- امام احمد حنبل در کتاب مسند خود در حدیثی از «معقل بن یسار» (7) روایت کرده که گفت:

ص: 105

1- ترجمه امام امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 95 ضمن ح 132، اصابه ابن حجر، ج 402، شماره 973، میزان الاعتدال، ج 4، ص 217، لسان المیزان، ج 6، ص 127، شماره 441 و احقاق الحق، ج 4، ص 157 و 361 و برخی منابع دیگر.

2- کنز العمال، ج 11 ص 616، ح 32992.

3- ریاض النضره، ج 3، ص 95، ح 1263.

4- شواهد التنزیل، ج 2، ص 125 چاپ بیروت، کنز العمال، ج 11، ص 616 ح 32989 و لآلی المصنوعه، ج 1، ص 321 ط مصر و ص 194 ط هند.

5-

6- مناقب خوارزمی، ص 53، ح 17 فصل 4 چاپ قم.

7- شرح حالش در اسد الغابه، ج 5، ص 232 به شماره 5031 چاپ بیروت، و اصابه ابن حجر، ج 3 ص 447 به شماره 8142 آمده است.

در یکی از روزها که برای وضو گرفتن پیغمبر آب می آوردم، فرمود: آیا موافقی از «فاطمه» دیدار کنیم؟ گفتم: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و در حالی که به من تکیه داده بود و راه می رفت فرمود: سنگینی بدن مرا کسی غیر از تو - فرشتگان - بر دوش می کشند و پاداش آن برای تو خواهد بود. معقل می گوید به خدا سوگند که گوئی از سنگینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بر من نبود. با این حال به حضور فاطمه علیهما السلام رسیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود چگونه ای و خود را چگونه می یابی؟ گفت: اندوهم بسیار و بی نوائیم از حد گذشته و دردمندیم زیاد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود آیا خشنود نیستی از این که تو را به همسری کسی در آورده ام که اسلامش از همه افراد پیروانم پیشتر، و علم و دانشش از همه بیشتر، و حلم و بردباریش از همگان افزون تر است؟ (1)

8- خطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود، ضمن حدیث مفصّلی درباره ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام آورده است که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از گذشت سه روز از ازدواج، به دیدار دخترش رفت و به او فرمود چگونه ای و شوهرت را چگونه می یابی؟ عرضه داشت: او بهترین همسر است، ولی زنان قریش بر من وارد شدند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به همسری مرد فقیری در آورد که مالی ندارد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ او فرمود: ... دخترم! من درباره خیر خواهی نسبت به تو کوتاهی نکرده ام من تو را به کسی تزویج نمودم که در پذیرش اسلام از همه پیشگام تر و علم و دانشش از همه بیشتر و حلم و بردباریش از همگان افزون تر است. (2)

9- ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سخت بیمار شد و دخترش فاطمه علیها السلام به عیادتش آمد و چون ضعف و ناتوانی او را مشاهده کرد به حدی گریست که اشک از دیدگانش جاری شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود:

(يَا فَاطِمَةُ أَنْ لِكِرَامَةِ اللَّهِ إِيَّاكَ زَوْجَكَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَقْدَمَهُمْ سِلْمًا وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا)

ص: 106

1- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 26، مجمع الزوائد، ج 9، ص 101 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 327.

2- مناقب خوارزمی، ص 353 چاپ قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

ای فاطمه! از نعمت های بزرگ خداوند نسبت به تو این است که: تو را به همسری مردی در آورد که حلم و برد باریش از همه فزون تر و در پذیرش اسلام از همه پیشگام تر، و در این علم و دانش از همگان دانا تر است. (1)

10- ابن ابی الحدید معتزلی از رساله ابو جعفر اسکافی، و او از عثمان بن سعید، از حکم بن ظهیر، از (سُدی) نقل کرده که گفته است: ابو بکر و عمر، از فاطمه علیها السلام

خواستگاری کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هر دو پاسخ منفی داد و فرمود: به این کار فرمان داده نشده ام و چون علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام خواستگاری نمود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به ازدواج وی در آورد و به دخترش فرمود: من تو را به همسری کسی در آوردم که اسلامش از همه افراد پیروانم پیشتر است، سپس دنباله حدیث را نقل کرده و گفته است: این خبر را جماعتی از صحابه، از جمله اسماء بنت عمیس، و ام ایمن، و ابن عباس و جابر بن عبد الله [انصاری] نقل کرده اند. (2)

شهادت اصحاب به پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام و ایمان و تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

در منابع معتبر اهل سنت روایات زیادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام گواهی داده اند و مشهور ترین و معروف ترین و سرشناس ترین آنان از این قرارند:

ابو بکر، عمر، ابو عبیده، جراح، سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، ابو ایوب انصاری، عباس بن عبد المطلب، عبد الله بن عباس، معاذ بن جبل، ابو سعید خدری، بریده اسلمی، ابن مسعود، انس بن مالک، جابر بن عبد الله انصاری، زید بن ارقم، ابو رافع - غلام آزاد شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - حذیفه بن یمان، خباب بن ارت و عبد الله بن عمر.

همه این ها طبق روایات وارده، از کسانی هستند که گواهی داده اند نخستین کسی که از مردان - بعد از خدیجه - اسلام آورده است علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

ص: 107

1- مناقب ابن مغزلی، ص 101، ح 144 چاپ اسلامیه طهران مناقب خوارزمی، ص 112 ح 122 چاپ قم، مؤسسه النشر الاسلامی، و فصول المهمه ص 296 با اختلاف در لفظ.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

اینک برای اثبات این موضوع، به برخی از احادیثی که در این زمینه از اشخاص نام برده از طرق اهل سنت رسیده است اشاره می‌کنیم:

1 - گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت از عمر بن خطاب روایت کرده اند که گفت: من و ابو بکر و ابو عبیده و گروهی از اصحاب محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب

بودیم که آن حضرت با دست خود به شانه علی زد و فرمود: یا علی! تو نخستین کسی هستی که اسلام آوردی، و نخستین کسی هستی که ایمان آوردی، و مقام و منزلت نسبت به من، همان مقام و منزلت هارون نسبت به موسی است.» (1)

2 - ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» در شرح حال علی علیه السلام گوید: «از سلمان، و ابی ذر، و مقداد، و خباب، و جابر، و ابی سعید خدری، و زید بن ارقم روایت شده است که علی بن ابی طالب نخستین کسی است که اسلام اختیار کرده است. و خود آن‌ها که راوی حدیث اند، علی علیه السلام را بر دیگران برتری داده اند» (2)

3 - نور الدین هیشمی در «مجمع الزوائد» از سلمان فارسی روایت کرده که گفته است: نخستین کسی که از این امت در کنار حوض - کوثر - بر پیامبرش وارد می‌شود، نخستین کسی است که اسلام آورده است، و او علی بن ابی طالب علیه السلام است. (3)

4 - ابن عساکر دمشقی، و شیخ الاسلام حموی، و ابن ابی الحدید معتزلی از محمد بن عبید الله بن ابی رافع، از پدرش، از جدش ابی رافع، از ابو ذر روایت کرده اند که می‌گفته است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آورده ای و نخستین کسی هستی که روز قیامت با من مصافحه خواهی کرد، تو صدیق اکبر و فاروق این امت هستی که میان حق و باطل جدایی می‌افکنی، تو سالار مؤمنانی و مال سالار کافران است. (4)

ص: 108

1- کنز العمال، ج 13، ص 122، ح 36392 و ص 36395 124، مناقب خوارزمی، فصل 4، ص 54-55، ح 19، ترجمه امام علی علیه السلام بن ابی طالب را از تاریخ دمشق، ج 1، ص 361 ریاض النضره، ج 3، ص 95، ح 1259، چاپ بیروت، دار المعرفه.

2- الاستیعاب، ج 3، ص 197 شماره 1875 چاپ بیروت دار الکتب العلمیه.

3- مجمع الزوائد، ج 9، ص 105 استیعاب، ج 3، ص 198 لآلی المصنوعه، ج 1، ص 169.

4- ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 88 ح 121-120 ط 2، فرائد السمطین، ج 1، ص 139 باب 24 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228.

5 - خطیب خوارزمی، و ابن مغزلی شافعی، و حاکم حسکانی، و ابن عساکر دمشقی از انس بن مالک - خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کرده اند که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان بر من و علی علیه السلام به مدت هفت سال در آسمان ها، درود فرستادند، چرا که در این مدت جز صدای من و علی به «لا اله الا الله» بلند نگردید و به آسمان ها نمی رسید. (1)

6 - ابن عساکر دمشقی و ابن مغزلی شافعی، و ابن اثیر جزری و برخی دیگر از دانشمندان بزرگ اهل سنت، از ابو ایوب انصاری روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان بر من و علی علیه السلام به مدت هفت سال [در آسمان ها] درود فرستادند، زیرا ما دو نفر نماز می گزاریم و کس دیگری نبود که همراه ما نماز گزارد. (2)

7 - ابن جریر طبری، و ابن اثیر جزری، و ابن ابی الحدید معتزلی و برخی دیگر از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده اند که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز دوشنبه به پیامبری مبعوث گردید و علی علیه السلام در روز سه شنبه نماز گزارد. (3)

8 - حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الاولیاء» از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک خود به شانه علی علیه السلام زد و به او فرمود: ای علی! تو دارای هفت صفت ویژه می باشی که در روز قیامت هیچ کس نمی تواند - با داشتن آن صفات - با تو احتجاج نماید. تو نخستین کسی هستی که به خدای تعالی ایمان آورده ای، از همه مردم به پیمان خدا وفادار تری، فرمان خدا را بهتر از دیگران انجام می دهی، از همه کس نسبت به رعیت مهربان تری، در تقسیم [اموال و غنائم] به طور مساوی از بهترین کسانی، در امر قضاوت از همگان دانا تری و امتیاز تو در روز قیامت در پیشگاه خدا از همه بیشتر است. (4)

ص: 109

-
- 1- مناقب خوارزمی، ص 53-54 ح 18، مناقب ابن مغزلی، ص 14، ح 19 شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج 2، ص 125-126، ح 819 ترجمه امام امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 82 ح 114.
 - 2- ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 1، ص 80 ح 112 و 113، اسد الغابه، ج 4، ص 94 در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام چاپ بیروت، مناقب ابن مغزلی، ص 14 ح 17، لآلی المصنوعه، ج 1، ص 166 ط 1.
 - 3- تاریخ طبری، ج 2، ص 310 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 57، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 229.
 - 4- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 65-66.

9 - هم چنین، ابو نعیم در روایت دیگری از معاذ بن جبل نقل کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من در امتیاز نبوت در مقابل تو قرار گرفته ام، و پس از من پیامبری نخواهد بود، و تو با هفت امتیاز در مقابل مردم قرار گرفته ای و احدی از قریش نمی تواند آن ها را انکار کند. تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده ای، تو از همه مردم به عهد و پیمان خدا وفادار تری، و تو در امر خدا از همه آنان استوارتری... (1)

10 - حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» از «بریده اسلمی» روایت کرده که در ضمن حدیثی گفت روز دوشنبه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی گردید (و آن حضرت به پیامبری مبعوث شد) و روز سه شنبه علی علیه السلام همراه با آن حضرت نماز گزارد. (2)

11 - ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه، از رساله ابو جعفر اسکافی در پاسخ به کتاب «عثمانیه جاحظ» نقل کرده است که ابو قتاده حرانی از ابو حازم اعرج روایت کرده که حذیفه یمانی می گفته است: در حالی که ما سنگ می پرستیدیم و باده نوشی می کردیم، علی علیه السلام از نوجوانان چهارده ساله بود که شب و روز در خدمت پیامبر ایستاده بود و نماز می گزارد و در آن هنگام، قریش پیامبر را آزار می دادند و نسبت به وی گستاخی می کردند و هیچ کس جز علی علیه السلام از او دفاع نمی نمود. (3)

12 - هم چنین ابن ابی الحدید، از کتاب نقض العثمانیه ابو جعفر اسکافی، از شداد بن اوس، نقل کرده که گفته است: از «خبّاب بن ارت» در مورد اسلام علی علیه السلام پرسیدم، گفت: علی علیه السلام در پانزده سالگی اسلام آورد و من خود او را دیدم که پیش از همگان، در حالی که در بلوغ خود استوار بود با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گزارد. (4)

13 - حاکم حسکانی، و شیخ الاسلام حموینی، و نور الدین هیثمی از «ابورافع» روایت کرده اند که وی گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخستین نمازی که به جای آورد نماز صبح روز دوشنبه بود، و خدیجه آخر همان روز نماز گزارد و علی علیه السلام فردای آن روز که روز سه شنبه بود نماز گزارد. و این روش همچنان ادامه داشت و علی علیه السلام به مدت

ص: 110

1- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 65-66.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 112.

3- شرح نهج البلاغه، ج 13، ص 234.

4- همان مدرک

هفت سال و چند ماه پیش از آن که احدی نماز گزارد به صورت پنهانی نماز می گزارد. (1)

14 - حافظ نسائی، و حاکم نیشابوری، و ابن جریر طبری، و ابن اثیر جزری، و محب الدین طبری و عده ای دیگر از بزرگان اهل سنت، از «عقیف کنندی» روایت کرده اند که در مورد نماز گزاردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: عباس بن عبد المطلب - پس از معرفی آنان به من - گفت:

این برادر زاده ام به من اطلاع داده است که پروردگار او که پروردگار آسمان و زمین است به وی دستور داده است تا دینی را که به آن عمل می کند مردم را به آن دعوت نماید. و به خدا سوگند! در تمام روی زمین به غیر از این سه تن، کس دیگری وجود ندارد که از این آیین پیروی کند. (2)

15 - ابن حجر عسقلانی در «اصابه» و «تهذیب التهذیب» و ابن عبد البر در «استیعاب» در پایان حدیث «عقیف کنندی» آورده اند که وی پس از آن که بعد از مدتی اسلام آورد، از روی تأسف می گفت: اگر در آن روز [که نماز گزاردن پیامبر و خدیجه و علی علیه السلام را مشاهده کردم] خداوند نعمت تشرف به اسلام را نصیب من فرموده بود، دوّمین نفری از مردان به شمار می آمدم که اسلام آورده و به همراه علی علیه السلام از فضیلت سبقت به اسلام بهره مند می شدم. (3)

مؤلف گوید: حدیث عقیف کنندی را «احمد حنبلی» نیز در کتاب مسند خود آورده و در پایان آن آمده است: «عقیف» که پسر عموی «اشعث بن بن قیس» است، پس از آن که

ص: 111

1- شواهد التنزیل، ج 2، ص 128، ح 820 فرائد السمطین، ج 1، ص 243، ح 188، مجمع الزوائد، ج 9، ص 103، مناقب خوارزمی، ص 57، ح 24 فصل 4 تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 48، ح 71.

2- خصائص نسائی، ص 3 چاپ مصر، مطبوعه تقدم علمیه، و ص 20 چاپ قم، تحقیق سید جعفر حسینی، مستدرک حاکم، ج 3، ص 183، تاریخ طبری، ج 2، ص 311 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 57، ریاض النضره، ج 3، ص 96، چاپ بیروت دار المعرفه، کنز العمال، ج 13، ص 110، چاپ بیروت، مؤسسه الرساله سیره حلبی، ج 1، ص 436 چاپ بیروت دار المعرفه، مسند احمد، ج 1، ص 1، اسد 209، طبقات ابن سعد، ج 8 ص 17، چاپ بیروت اصابه ابن حجر، ج 2، ص 487، حرف ع، قسم الغابه، ج 4، ص 48، شماره 3696، چاپ بیروت، شواهد التنزیل، ج 1، ص 86 ح 125، الاستیعاب، ج 3، ص 201 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، تاریخ ابن عساکر، ج 1 ص 70-67 شماره 93 و برخی از منابع دیگر.

3- الاصابه، ج 2، ص 487 حرف ع، قسم 1، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 204، شماره 4793، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و در چاپ دیگر، ج 7، ص 236.

اسلام آورد و به خوبی از عهده دستورات آن بر آمد، گفته است: اگر خداوند در آن روز، نعمت اسلام را به من ارزانی فرموده بود، من سوّمین نفری بودم که همراه علی علیه السلام و خدیجه، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز می ایستادم. (1)

هم چنین، حاکم نیشابوری نیز در کتاب «المستدرک» حدیث عقیف کندی را نقل نموده و در پایان آن گوید: عقیف کندی که اسلام را اختیار کرد و به آن کمال علاقه مندی را داشت گفته است: چقدر دوست می داشتم که در آن روز اسلام آورده بودم تا چهارمین فرد مسلمان به شمار می آمدم. (2)

و ابن سعد واقدی نیز تمام حدیث مزبور را در کتاب طبقات خود آورده و در پایان آن گوید: عقیف گفته است: آرزو داشتم که ای کاش من چهارمین نفر آن ها در اسلام بودم. (3)

و البته ناگفته پیداست که نتیجه همه این روایات یکی است. زیرا: همان گونه که در روایت خود عقیف آمده است، جز خدیجه و علی علیهما السلام کس دیگری با آن ها نبوده است تا همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد. و تنها کسانی که در آن موقع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متابعت نموده و با آن حضرت نماز می گزاردند، خدیجه و علی علیهما السلام بوده اند بنا بر این از زنان تنها خدیجه علیها السلام و از مردان تنها علی علیه السلام بوده است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نماز ایستاده به عبادت خدا می پرداختند.

بر این اساس، اگر «عقیف کندی» در آن موقع مسلمان می شد و در کنار علی علیه السلام به نماز می ایستاد، دومین نفری از مردان به شمار می رفت که اسلام آورده است، و اگر مسلمان می شد و همراه خدیجه و علی علیهما السلام به جماعت می ایستاد، سوّمین نفر به حساب می آمد، و اگر با پیغمبر و خدیجه و علی علیهما السلام همراه می شد و با آنان به نماز می ایستاد، چهارمین نفر آن ها در اسلام و فرد نماز گزار به شمار می آمد.

بنا بر این، به دلیل التزام، از حدیث عقیف کندی استفاده می شود که بی چون و چرا، علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام اختیار نموده و به خدا و پیامبر خدا ایمان آورده و نخستین کسی است که همراه با پیامبر خدا به نماز گزاردن پرداخته است.

16 - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» و نور الدین هیشمی در «مجمع الزوائد»

ص: 112

1- مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 209.

2- مستدرک حاکم، ج 3، ص 183.

3- طبقات ابن سعد، ج 8 ص 18، چاپ بیروت.

و ابن عبد البر در «استیعاب» از ابن عباس روایت کرده اند که گفته است علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است. (1)

در همین رابطه، ابن عبد البر در کتاب معروف خود «استیعاب» می گوید: ابو داوود طیالسی، از ابو عوانه از ابی بلج، از عمرو بن میمون، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: نخستین کسی که پس از خدیجه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد، علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز می گوید: عبد الوارث بن سفیان، از قاسم بن اصبح، از احمد بن زهیر بن حرب، از حسن بن حماد، از ابو عوانه، از ابی بلج، از عمرو بن میمون، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: علی [بن ابی طالب علیه السلام] پس از خدیجه نخستین کسی است که ایمان آورده است.

سپس می گوید: در این اسناد برای هیچ کس جای هیچ گونه ایراد و خدشه ای باقی نمی ماند. زیرا حدیث مزبور صحیح و همه ناقلان آن موثق و مورد اعتماد می باشند. (2)

17 - ابو عیسیٰ ترمذی، و حافظ نسائی، و حاکم نیشابوری، و برخی دیگر از دانشمندان بزرگ اهل سنت، از ابو حمزه انصاری روایت کرده اند که گفته است: از زید بن ارقم شنیدم که می گفت: نخستین کسی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدا ایمان آورد علی بن ابی طالب علیه السلام است. (3)

و ابن عبد البر نیز پس از نقل حدیث گوید: این حدیث از «زید بن ارقم» به چند طریق نقل شده است، از جمله: نسائی و اسد بن موسی و کسان دیگری غیر از آن دو نفر، آن را از قول عبد الوارث، از قاسم، از احمد بن زهیر، از علی بن جعد، از شعبه، از عمرو بن مره، از ابو حمزه انصاری نقل می کنند که زید بن ارقم می گفت: نخستین کسی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد علی بن ابی طالب علیه السلام بود. (4)

ص: 113

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 465 مجمع الزوائد، ج 9، ص 102، استیعاب، ج 3، ص 200، حرف ع، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

2- الاستیعاب، ج 3، ص 198 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

3- صحیح ترمذی، ج 5، ص 642، ح 3735، باب 21، خصائص نسائی، ص 2 و در چاپ اخیر تحقیق سید جعفر حسینی، ص 17، مستدرک حاکم، ج 3، ص 136، مسند احمد حنبل، ج 4، ص 368371، طبقات ابن سعد، ج 3، ص 21 چاپ بیروت، اسد الغابه، ج 4، ص 93 چاپ، بیروت، کنز العمال، ج 13، ص 144، ح 36451 چاپ، بیروت، مؤسسه الرساله و تاریخ طبری، ج 2، ص 310، چاپ ابو الفضل ابراهیم.

4- استیعاب، ج 3، ص 200، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

18 - ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» گوید: ابو زید عمر بن شبه، از شریح بن نعمان، از فرات بن سائب، از میمون بن مهران، از ابن عمر روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام در سیزده سالگی اسلام را اختیار کرد و در شصت و سه سالگی درگذشت. و این روایت به نظر من [در مورد سنّ علی علیه السلام به هنگامی که اسلام آورده است] صحیح ترین روایتی است که در این مورد گفته شده و خدا دانا تر است. (1)

مؤلف گوید: علت این که ابن «عبد البر» روایت «ابن عمر» را در مورد سنّ علی علیه السلام از صحیح ترین روایات دانسته این است که: درباره سنّ آن حضرت در روایات، به اختلاف سخن رفته است. در پاره ای از روایات گفته شده است: سیزده، دوازده، پانزده یا شانزده بوده است، و در بعضی از روایات هم، ده سال و هشت سال و کم تر گفته شده است. و البته این اختلاف در سن هیچ گونه زیان و ضرری به پیشگامی آن حضرت در اسلام و ایمان و تصدیق رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی رساند.

19 - ابن عبد البر، به سند خود از «عمرو» آزاده شده «عفره» نقل می کند که گفته است از محمد بن کعب قرظی پرسیدند: نخستین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام است یا ابو بکر؟ گفت: سبحان الله! از سؤال شما در شگفتم، علی علیه السلام نخستین کس از آن دو نفر است که اسلام آورده است، ولی از آن جا که علی علیه السلام خود را از پدرش ابو طالب پوشیده می داشت این امر بر مردم پوشیده ماند؛ اما ابو بکر اسلام آورد و اسلام خود را آشکار ساخت، ولی ما هیچ تردیدی نداریم که علی نخستین کسی است که اسلام آورده است. (2)

20 - ابن حجر عسقلانی در «الاصابه» از طریق ابو احمد و ابن منده و دیگران، از «ابو لیلی غفاری» روایت کرده که گفته است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: پس از من طولی نمی کشد که فتنه و آشوبی بر پا می شود، در آن هنگام ملازم علی بن ابی طالب باشید و از او دست برندارید. زیرا او نخستین کسی است که به من ایمان آورده است و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند، و او صدیق

ص: 114

1- استیعاب، ج 3، ص 200.

2- استیعاب، ج 3، ص 199 چاپ بیروت، اسد الغابه، ج 4، ص 94، چاپ بیروت، تاریخ ابن عساکر، ج 1 ص 94-95، ح 130 ط 2.

اکبر و فاروق این امت است که میان حق و باطل جدایی می افکنند، و او سالار مؤمنان، و مال و ثروت سالار منافقان است. (1)

مانند این حدیث از «ابن عباس» و ابو ذر غفاری نیز روایت شده است. (2)

و آن چه تا بدین جا آوردیم، اخبار و روایاتی است که در مهم ترین منابع معتبر اهل سنت - از تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره و رجال - از اصحاب معروف و مشهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، و همه کسانی که نام بردیم آشکارا و بدون پرده پوشی گواهی داده اند که: نخستین کسی که از مردان، بعد از خدیجه علیها السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده، و آن حضرت را در نبوت و رسالتش تصدیق نموده، و به صورت پنهان و آشکار با آن حضرت نماز گزارده، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است... و اما روایاتی که از خود آن حضرت نقل شده، و بزرگان اهل سنت نیز آن ها را در کتاب های خود آورده اند، روایات فراوانی است که ما برخی از آن ها را در این جا به عنوان شاهد نقل می کنیم.

سخنان امیر المؤمنین علیه السلام درباره پیشگامی خود به اسلام

1 - ابو جعفر اسکافی از «حَبَّه بن جَوین عُرَنی» روایت کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: من نخستین مردی هستم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورده است. (3)

2 - امام احمد حنبل، و حافظ هیشمی، و ابن عبد البر از سلمة بن کهیل از حَبَّه عُرَنی روایت کرده اند که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: من نخستین کسی هستم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارده است. (4)

3 - ابن ابی الحدید معتزلی از رساله ابو جعفر اسکافی، از عثمان بن سعید... از حکیم وابسته «زاذان» روایت کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: من به مدت هفت سال پیش از همه مردم نماز گزاردم در آن هنگام ما سجده می کردیم و در

ص: 115

1- الاصابه، ج 4، ص 171، در شرح حال ابو لیلی غفاری.

2- کفایة الطالب، ص 188 - 187 باب 44 و تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 88 ح 120 ط 2.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228 تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 58، ح 85 ط 2.

4- مسند احمد، ج 1، ص 141، مجمع الزوائد، ج 9، ص 102، استیعاب، ج 3، ص 200 و انساب الاشراف، ج 2، ص 346.

نمازها رکوع نمی کردیم و نخستین نمازی که در آن رکوع کردیم نماز عصر بود، من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم: ای رسول خدا این چیست؟ فرمود به انجام آن فرمان داده شده ام. (1)

4- ابن قتیبه دینوری و محب الدین طبری، و ابن ابی الحدید معتزلی و برخی دیگر از علمای اهل سنت، از «معاذة عدویة» روایت کرده اند که گفته است: هنگامی که علی علیه السلام در بصره به منبر رفته بود از آن حضرت شنیدم که می فرمود: من صدیق اکبرم، پیش از آن که ابو بکر ایمان بیاورد، ایمان آوردم و پیش از آن که او مسلمان شود، من اسلام را اختیار کردم. (2)

5- حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود در حدیثی از «حبة بن جوین عرنی» روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام در یکی از سخنان خود فرمود: من به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عبادت خدا پرداخته ام، و مدت هفت سال پیش از آن که احدی از این امت خدا را پرستش کند او را پرستش کرده ام. (3)

6- ابن عبد البر در حدیثی در کتاب «استیعاب» از آن حضرت روایت کرده که فرموده است: من همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین و چنان (یعنی فلان مقدار) نماز گزاردم، در حالی که جز من و «خدیجه» کس دیگری با آن حضرت نماز نمی گزارد. (4)

7- حافظ نسائی و حاکم نیشابوری، و ابن ماجه قزوینی، و ابن جریر طبری و برخی دیگر از اصحاب حدیث و تاریخ، از «عباد بن عبد الله اسدی» روایت کرده اند که گفته است: علی علیه السلام در یکی از سخنان خود فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، و من صدیق اکبرم. این سخن را کسی بعد از من (یا غیر از من) نمی گوید، مگر این که دروغ گو باشد، و من مدت هفت سال پیش از همه مردم نماز گزاردم. (5)

ص: 116

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 229.

2- معارف ابن قتیبه، ص 74، و در چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب الاسلامیه، ص 99، تحت عنوان «اسلام ابی بکر» ریاض النضره، ج 3، ص 95 ح 1262 که گفته است: این حدیث را ابن قتیبه در کتاب «معارف» آورده است ذخایر العقبی ص 58، انساب الاشراف، ج 2، ص 379 چاپ بیروت دار الفکر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 112.

4- استیعاب، ج 3، ص 201، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

5- خصائص نسائی، ص 3 و در چاپ قم، دار الثقلین، ص 22، مستدرک حاکم، ج 3، ص 112، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44، 120، تاریخ طبری، ج 2، ص 310 تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 57، میزان الاعتدال، ج 3، ص 102، ریاض النضره، ج 3، ص 96 ح 1275، چاپ بیروت دار المعرفه، ذخائر العقبی، ص 60، لآلی المصنوعه، ج 1، ص 321، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228، عمده ابن بطریق، ص 220، ح 346، و ص 221، ح 350، فضائل الصحابه، ج 2، ص 586، ح 993، فضائل الخمسه، ج 1، ص 365 و ج 2، ص 96 و تذکره الخواص، ص 108.

روایاتی که در این زمینه در کتب اهل سنت از خود آن حضرت رسیده است فراوان است و ما در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم.
[\(1\)](#)

شواهد تاریخی در پیشگام بودن امیر المؤمنین علیه السلام

1 - ابن جریر طبری در تاریخ معروف خود «تاریخ الامم و الملوک» از ابن اسحاق نقل کرده که گفته است:

«نخستین مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و با آن حضرت نماز گزارد، و دستور هایی را که از جانب خدا آورده بود تصدیق نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در آن هنگام ده ساله بود. و از نعمت هایی که خداوند به علی علیه السلام ارزانی داشته بود، این بود که آن حضرت پیش از ظهور اسلام در دامن پر مهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافته بود» [\(2\)](#)

2 - خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خود از جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«سه نفر از بندگان خاص خدا هستند که حتی یک چشم به هم زدن هم به وحی الهی، کفر نورزیده اند مؤمن آل یاسین، و علی بن ابی طالب علیه السلام، و آسیه (زن فرعون)» [\(3\)](#)

3 - در تاریخ ابی الفداء، فصل پنجم، در ذکر نخستین کسی که اسلام آورده، چنین آمده است:

«هیچ اختلافی نیست در این که «خدیجه» نخستین کسی است که اسلام آورده است. و درباره کسی که بعد از او به اسلام گرویده به اختلاف سخن رفته است. صاحب «سیره» و بسیاری از اهل علم گفته اند: نخستین کسی که بعد از حضرت خدیجه [علیها السلام] اسلام آورده، علی بن ابی طالب علیه السلام - رضی الله عنه - است که در آن روز 9 سال داشته است، و گفته

ص: 117

1- برای اطلاع بیشتر به کتاب شریف «الغدیر، ج 3، ص 220 به بعد مراجعه فرمائید.

2- تاریخ طبری، ج 2 ص 312 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

3- تاریخ بغداد، ج 14، ص 155.

شده: ده سال و یا این که یازده ساله بوده است، و آن حضرت پیش از ظهور اسلام در دامن پر مهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافته بود... و پیوسته همراه پیامبر خدا بود تا این که خداوند حضرتش را به پیامبری مبعوث نمود، و علی علیه السلام آن حضرت را در نبوتش تصدیق نموده و به او ایمان آورد و این شعر از اوست که درباره سبقت خود به اسلام گفته است:

سبقتکم إلى الاسلام طراً*** غلاماً ما بلغت أوان حُلْمی (1)

4- ابن ابی الحدید معتزلی نیز در شرح نهج البلاغه به نقل از کتاب «سیره و مغازی» از محمد بن اسحاق یسار، درباره نخستین کسی که به اسلام گرویده و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق نموده و با آن حضرت نماز گزارده، چنین آورده است:

«محمد بن اسحاق که خدایش رحمت کند می گوید: هیچ کس از مردم در ایمان آوردن به خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر علی علیه السلام پیشی نگرفته است، فقط ممکن است خدیجه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد بر او پیشی گرفته باشد؛ ابن اسحاق می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که فقط «علی» همراه او بود، بطور پنهان و پوشیده از چشم مردم - از شهر - خارج می شدند و نمازها را در یکی از درّه های مکه می خواندند و چون روز را به شب می رساندند بر می گشتند. مدت ها همین گونه رفتار می کردند و شخص سومی با آنان نبود...» (2)

5- مقریزی در «إمتاع الأسماع» در رابطه با ایمان آوردن علی علیه السلام و نماز گزاردن او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین اظهار داشته است:

«و اما علی بن ابی طالب [علیه السلام] هرگز شرک به خدا نیاورد و این به خاطر آن بود که خدای تعالی نسبت به او اراده خیر داشت، و لذا وی را تحت کفالت پسر عمّس سید المرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و آن گاه که از جانب خدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی رسید و آن حضرت خدیجه را از این امر با خبر ساخت و او حضرتش را در این باره تصدیق نمود، خدیجه و علی بن ابی طالب علیه السلام و زید بن حارثه از کسانی بودند که با آن حضرت نماز می گزاردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ظهر به سوی کعبه می رفت و در

ص: 118

1- المختصر في اخبار البشر، ج 1، ص 174 ط بیروت، دار الکتب العلمیّه.

2- شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 52.

مقریزی به سخن خود ادامه داده تا آن جا که گوید:

«... پس علی - رضی الله عنه - هرگز نیازی نداشت تا دعوت شود و مشرک نبود تا موحد و خدا پرست گردد و بگویند: او اسلام آورد. زیرا وقتی خدای تعالی به پیامبرش وحی فرستاد و هشت سال از عمر او می گذشت، و گفته شده: هفت سال، و برخی هم گفته اند: یازده سال داشته است، او همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در خانه آن حضرت در میان خانواده اش مانند یکی از فرزندان او بود و در تمام امور زندگی خود از آن حضرت پیروی می نمود.» (1)

اجماع دانشمندان بر پیشگامی امیر المؤمنین علیه السلام در پذیرش اسلام

آری خواننده گرامی! اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان بزرگ اهل سنت در منابع مهم و معتبر حدیثی و تاریخی، و کتب سیره و رجال و تفسیر و غیر از آن ها، روایات زیادی را از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که: نخستین کسی که به خدا پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده و با آن حضرت نماز گزارده، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و هیچ کس از مردم بر او پیشی نگرفته است، و حتی برخی از آنان در این موضوع ادعای «اجماع» کرده اند که از آن جمله می توان این چند نفر را از ایشان بر شمرد:

1 - ابو عبد الله، حاکم نیشابوری صاحب کتاب «المستدرک علی الصحیحین» در کتاب «معرفة علوم الحدیث» گوید: «لا اعلم خلافاً بین أصحاب التواریخ انّ علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - اولهم اسلاماً، و انما اختلفوا فی بلوغه: در مورد این که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده است، در میان ارباب تواریخ هیچ اختلافی را سراغ ندارم، جز این که درباره بالغ بودن او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند» (2)

ص: 119

1- امتاع الاسماع / 16-17 و در چاپ دیگر، ص 42 چاپ قاهره، دار العلوم العربیّه.

2- معرفة علوم الحدیث، ص 22 به نقل الغدیر، ج 3، ص 238 و تفسیر قرطبی، ج 8 ص 236، و مستدرک حاکم، ج 3، ص 137.

2 - ابن عبد البر قرطبی در کتاب معروف خود «استیعاب» می گوید: «اتَّقُوا عَلِيَّ أَنْ خَدِيجَةَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَصَدَّقَهُ فِيمَا جَاءَ بِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ بَعْدَهَا: دانشمندان اتفاق دارند بر این که: نخستین کسی که به خدا و پیامبرش ایمان آورد و آن حضرت را در آن چه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرد، حضرت خدیجه بود و سپس بعد از او علی علیه السلام نیز همین کار را انجام داد» (1)

3 - أبو جعفر اسکافی معتزلی می گوید:

«عموم مردم افتخار کردن علی علیه السلام را به پیشی گرفتن از همگان به مسلمان شدن نقل کرده و گفته اند:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه به پیامبری مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، و خود علی علیه السلام همواره می فرمود: من مدت هفت سال پیش از همه مردم نماز گزاردم، و من نخستین کسی هستم که اسلام آورده است. و علی علیه السلام خود به این موضوع افتخار می کرد و دوستان و مادحان و شیعیان علی علیه السلام نیز در زمان خودش و بعد از وفات او این افتخار را پیوسته برای او بر شمرده اند و این موضوع از هر شهرتی مشهور تر است» (2)

4 - ابن حجر هیتمی مکی در «صواعق المحرقة» می گوید:

«علی علیه السلام ده سال داشت که اسلام آورد. و گفته شده 9 سال و یا هشت سال داشته است و کم تر از این هم گفته اند. (3) و ابن عباس، و انس، و زید بن ارقم، و سلمان فارسی و گروهی گفته اند که: او نخستین کسی است که اسلام آورده است، و برخی از دانشمندان بر این موضوع ادّعی «اجماع» کرده اند... و ابویعلی علیه السلام از خود آن حضرت روایت کرده که فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه به پیامبری مبعوث گردید و من روز سه شنبه اسلام آوردم و ابو سعید از حسن بن زید روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام به خاطر کم سن و سالی هرگز به بت پرستی آلوده نگردید، و به همین دلیل

ص: 120

1- الاستیعاب، ج 3، ص 198 در شرح حال علی علیه السلام بن ابی طالب، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 244.

3- این که گفته اند: ده سال و یا هشت سال و یا کم تر و بیشتر داشته است، از نظر گاه تاریخ است و گرنه کی و چه وقت علی علیه السلام مسلمان نبوده است تا این که بگویند: اسلام آورده است، حال آن که خود آن حضرت فرموده است: (إِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ...) . (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة 57).

است که درباره او گفته می شود: «کرم الله وجهه» (1)

با توجه به آن چه گذشت روشن می شود که مقصود از پیشگامان، و مهاجران و انصار نخستین، تعدادی محدود از اصحاب پیغمبرند که قبل از همه مردم به پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده و نبوت حضرتش را تصدیق نموده بودند که پیشاپیش همه آن ها و نخستین کسی که به آن حضرت ایمان آورده است، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بنا بر این، تردیدی نیست که آیه مزبور، شامل حال همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست و به پیشگامان و مهاجران و و انصار نخستین اختصاص دارد که فرد اکمل آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروی از او مایه نجات و رستگاری و رسیدن به بهشت است، چنان که در روایات زیادی که از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است آن حضرت بدین موضوع تصریح فرموده است. (2)

یک نکته مهم در رابطه با اسلام ابو بکر

در این جا لازم است نکته مهمی را در رابطه با نخستین پیشگام در اسلام و ایمان یاد آور شویم و آن این که:

برخی از کسانی که نتوانسته اند سبقت و پیشگام بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام را انکار کنند به عللی که ناگفته پیداست کوشش دارند آن را به صورت دیگری مورد انکار قرار داده و یا کم رنگ و بی اهمیت جلوه دهند، و برخی دیگر نیز در طول تاریخ اسلام کوشیده و می کوشند تا به جای او ابو بکر را بگذارند که وی اولین مسلمان و نخستین پیشگام در اسلام است!!!

از این رو، گاهی می گویند: علی علیه السلام در آن هنگام ده ساله بود و نابالغ که طبعاً اسلام یک کودک نابالغ ارزشی ندارد و گاهی می گویند که «خدیجه» نخستین فرد مسلمان از زنان، و ابو بکر نخستین فرد مسلمان از مردان، و علی علیه السلام نخستین پیشگام در اسلام از کودکان بوده است و این در حالی است که:

ص: 121

1- صواعق المحرقة، ص 120 ط مکتبة القاهرة.

2- برای دیدن برخی از آن روایات که در منابع حدیثی اهل سنت آمده است، به کتاب دیگر مؤلف: «امامت و خلافت» تحت عنوان: «سابقه تاریخی شیعه» برای پیروان اهل بیت» مراجعه فرمائید.

اولاً - طبق گواهی حدیث و تاریخ نه تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین روز دعوت از بنی هاشم که عشیره و فامیل خود را به اسلام دعوت نمود و هیچ کس دعوت آن حضرت را نپذیرفت و تنها علی علیه السلام بود که از جا برخاست و اعلام اسلام نمود - اسلام را پذیرفت، بلکه در همان روز به صورت علنی و آشکار او را به عنوان خلیفه جانشین خود معرفی فرمود. (1)

ثانیاً - همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، کم سن و سال بودن علی علیه السلام در آن روز به هیچ وجه از فضیلت سبقت او به ایمان و اسلام نمی کاهد بلکه بر عکس بر اهمیت این موضوع می افزاید و نشان دهنده این واقعیت است که او در همان سن و سال که برخی از خفاش صفتان وی را کودکی بیش نمی دانستند، از استعداد ذاتی خدا دادی و امتیازات فوق العاده ای از درک و فهم و شعور برخوردار بوده است که او را در صف اولیاء و برگزیدگان خدا قرار داده است.

زیرا، خدای تعالی درباره یحیی بن زکریا می فرماید: (وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (2) : ما فرمان (نبوت و عقل کافی) را در حال کودکی به او دادیم، و آیه قرآن درباره حضرت عیسی علیه السلام که در همان نخستین روز های تولدش، به امر خداوند در گهواره لب به سخن گشود می فرماید: (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا) : [عیسی علیه السلام به کسانی که درباره او گرفتار شک و تردید شده بودند] گفت: من بنده خدا هستم، به من کتاب [آسمانی] داده و مرا پیامبر قرار داده است. (3)

و ثالثاً - آن چه از کتب تاریخ و حدیث و سیره و رجال استفاده می شود این است که: ابوبکر نه تنها نخستین فرد پیشگام در اسلام و ایمان نبوده است بلکه او پس از مسلمان شدن عده ای از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آورده است.

در این رابطه، ابن جریر طبری در تاریخ معروف خود با ذکر سند، از محمد بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گفته است: من از پدرم پرسیدم: آیا ابوبکر نخستین کسی است که اسلام آورده است؟ پدرم گفت: نه پیش از او بیش از پنجاه نفر مسلمان شده

ص: 122

1- در این زمینه در کتاب امامت و خلافت... در بخش یازدهم، ذیل آیه دوّم، تحت عنوان: اخطار به نزدیکان و معرفی علی علیه السلام به عنوان وصی و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی به تفصیل سخن گفته ایم، برای اطلاع بیشتر به آن جا مراجعه فرمائید.

2- سوره مریم، آیه 12.

3- سوره مریم، آیه 30.

بودند، و لکن او از نظر مسلمانی بر ما برتری داشت. (1)

هم چنین، ابو جعفر اسکافی (شیخ معتزله) که خود از اهل سنت است در ردّ یاوه سرانی های ابو عثمان جاحظ می گوید:

اما آن چه را که جاحظ در مورد امامت ابو بکر به آن استناد کرده و گفته است: که او نخستین کسی است که اسلام آورده است، اگر این خبر صحیح و استدلال به آن درست می بود، خود ابو بکر در روز سقیفه به آن استناد می کرد، و حال آن که ما نمی بینیم او چنان کرده باشد، زیرا در آن روز ابو بکر دست عمر و ابو عبیده جراح را گرفت و به مردم گفت: من برای شما به خلافت یکی از این دو تن رضایت دارم و شما با هر یک از این دو نفر که مایلید بیعت نمایید. و اگر این احتجاج جاحظ درست می بود هرگز «عمر» نمی گفت: بیعت ابو بکر کاری حساب نشده و بدون فکر و اندیشه بود که خداوند شرّ آن را حفظ فرمود.

و اگر احتجاج جاحظ صحیح می بود، لازم بود که یکی از مردم چه در دوره امامت و پیشوائی ابو بکر و چه بعد از آن، همین ادعا را می کرد که او به سبب این که نخستین پیشگام در اسلام است باید پیشوا باشد و ما هیچ کس را نمی شناسیم که درباره ابو بکر چنین ادعائی کرده باشد، علاوه بر این که جمهور محدّثان چیزی جز این ننوشته اند که ابو بکر پس از چند مرد اسلام آورده است که از جمله ایشان: علی بن ابی طالب، و برادرش جعفر، و زید بن حارثه، و ابو ذر غفاری، و عمرو بن عبسّه سلمی، و خالد بن سعید بن عاص و خباب بن ارت هستند و چون در روایات صحیح و اسانید مورد اعتماد و استوار تأمل کنیم، همه آن ها را چنین می یابیم که گویای این مطلب است که علی علیه السلام نخستین فرد مسلمان است که اسلام آورده است. (2)

به هر حال «ابن ابی الحدید» پس از آن که روایات متعددی را در مورد پیشگام بودن علی علیه السلام در اسلام و ایمان از کتاب «استیعاب» نقل می کند، در پایان آن چنین می گوید:

بدان که امیر المؤمنین علیه السلام خودش هم همواره مدّعی این موضوع بوده و پیوسته بدان افتخار و مباهات می کرده و آن را از جمله دلایل افضل بودن خودش بر دیگران

ص: 123

1- تاریخ طبری، ج 2، ص 316، چاپ بیروت، تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 224.

قرار می داده و به آن تصریح نموده و به طور مکرر در سخنان خود فرموده است: که من صدیق اکبر و فاروق اول هستم. پیش از آن که ابو بکر مسلمان شود من اسلام را اختیار کرده ام و پیش از نماز گزاردن او نماز گزارده ام. و همین سخن او را ابو محمد ابن قتیبه، بدون هیچ گونه تغییری در کتاب «المعارف» خود آورده است در حالی که او در کار خود متهم نیست.

سپس در دنباله سخنان خود می گوید:

و از جمله اشعاری که در این معنا [یعنی: در پیشگامی آن حضرت در اسلام و ایمان] نقل و روایت شده است، ابیاتی است که آغاز آن چنین است:

محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برادر و پدر همسر من می باشد و حمزه سید الشهداء عموی من است.

و ضمن آن چنین می گوید:

من از همه شما زود تر به اسلام گرویدم، در حالی که هنوز نوجوانی نزدیک و در حد بلوغ بودم. (1)

قرآن، فضیلت سبقت به ایمان را برای امیر المؤمنین علیه السلام اثبات و پیشگامی آن حضرت را تأیید می نماید

بر خلاف پندار و تصور گروهی اندک از اهل سنت که بر اثر روایات دروغین - از راویان شیاد و طرفداران بنی امیه و حامیان حزب «شجره ملعونه» - پنداشته اند که «ابو بکر» نخستین پیشگام در اسلام و ایمان است، قرآن کریم که کلام الهی و سخن است و هیچ باطلی در آن راه ندارد، سبقت ایمان به خدا را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام اثبات و پیشگامی آن حضرت را مورد تأیید قرار داده و در این رابطه در یکی از آیات محکمات سوره «توبه» در کمال صراحت فرموده است:

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

ص: 124

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 122 و ضمنا ناگفته نماند: از این ابیات که در پاسخ نامه معاویه نوشته شده، هشت بیت آن در تذکره الخواص سبط ابن جوزی، در ص 107_108 چاپ نجف آمده است.

آیا رتبه آب دادن به حاجیان، و آباد ساختن مسجد الحرام را، با مقام آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است، یک سان می شمارید؟ هرگز [این دو] در نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ستمکاران را (به راه بهشت) هدایت نخواهد کرد.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «دّر المنثور» ذیل این آیه شریفه آورده است: ابو نعیم در کتاب «فضائل الصحابه» و ابن عساکر از «انس» روایت کرده اند که در یکی از روزها «عباس» و «شیبیه» که امور خانه کعبه را به عهده داشت با یک دیگر گفتگو می کردند و بر خود می بالیدند.

عبّاس به «شیبیه» گفت: شرافت من از تو بیشتر است، زیرا من عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی پدرش هستم، و امور آب رسانی حاجیان را به عهده دارم. شیبیه گفت: شرافت و موقعیت من از تو بیشتر است، زیرا من امانت دار خانه خدا و خزینه دار آن هستم، اگر شرافت و موقعیت تو از من بیشتر بود، باید تو را امین خانه خود قرار می داد.

در این حال، علی علیه السلام بر آن ها وارد شد و آن دو از گفتگویی که با خبر ساختند علی علیه السلام گفت: شرافت و موقعیت من از هر دوی شما بیشتر است، به دلیل این که من نخستین کسی هستم که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده ام، و در هجرت با آن حضرت شرکت داشته ام. - سخن که به این جا رسید مقرر داشتند تا هر سه نفر به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده و جریان گفتگورا به اطلاع آن حضرت برسانند - پس هر سه نفر محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز به آن ها پاسخی نداد و آن سه نفر از حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرخص شدند، پس از چند روز بر پیغمبر خدا وحی نازل گردید و آن حضرت آن ها را به حضور طلبیدند، و آیه: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ ...) را تا آخر آیات ده گانه، بر آن ها تلاوت فرمود. (2)

ص: 125

1- سوره براءت (توبه) آیه 19.

2- تفسیر دّر المنثور، ج 3، ص 219 و در چاپ بیروت، ج 4، ص 135 شواهد التنزیل، ج 1، ص 248، ح 337، فرائد السمطین، ج 1، ص 203، کفایة الطالب، ص 238، باب 62.

در همین رابطه ابن جریر طبری در تفسیر خود، ذیل آیه مزبور، از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفته است: طلحة بن شیبہ از بنی عبد الدار و عباس بن عبد المطلب و علی ابن ابی طالب علیه السلام با یک دیگر به مفاخره پرداختند: طلحة گفت: خانه خدا در اختیار من است و کلید آن در دست من است، عباس گفت: آب رسانی به حاجیان در دست من است و من به این امر مهم می پردازم، و علی علیه السلام گفت: من نمی دانم شما چه می گوئید ولی من مدت شش ماه پیش از همه مردم با پیغمبر خدا نماز گزاردم، و من کسی هستم که با دشمنان خدا جهاد کرده ام، در آن حال خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...) (1)

هم چنین، واحدی نیز در کتاب «اسباب النزول» از حسن و شعبی و محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: که این آیه شریفه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب، و طلحة بن شیبہ نازل شده است و سبب نزول آیه در این رابطه این است که آنان نسبت به یک دیگر ابراز فخر و مباهات می کردند و بر خود می بالیدند. طلحة گفت: خانه خدا در اختیار من و کلید آن در دست من است و پرده داری خانه کعبه به من واگذار شده است. «عباس» گفت: آب رسانی حاجیان در دست من است من عهده دار این امر مهم می باشم. علی علیه السلام فرمود: من نمی دانم شما ها چه می گوئید،

ولی می دانم که مدت شش ماه قبل از همه مردم [با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] نماز گزاردم، و من کسی هستم که با دشمنان خدا جهاد کرده ام پس خدای تعالی این آیه را فرستاد: (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...) (2)

نگارنده گوید: قرظی نیز در تفسیر خود، ذیل آیه شریفه (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...) از «سُدی» روایت کرده است

ص: 126

1- تفسیر طبری، ج 10، ص 68 چاپ بیروت، دار الجیل، لباب النقول فی اسباب النزول، ص 115 چاپ مصر، در المنثور، ج 4، ص 134 چاپ بیروت، تفسیر فخر رازی، ج 4، ص 422 ذیل آیه، تفسیر خازن، ج 2، ص 221 و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 341 ذیل آیه ینابیع الموده، ج 1، ص 106 باب 22 ط نجف، فصول المهمه، ص 124 چاپ نجف و بسیاری از منابع دیگر.

2- اسباب النزول واحدی، ص 164، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

که: «عباس» به آب رسانی حاجیان، و «شیبیه» به آباد ساختن مسجد الحرام، و علی علیه السلام به اسلام و جهاد با یک دیگر به مفاخره پرداختند، و خدای تعالی با نزول این آیه، علی علیه السلام را در گفتار و ادعایش مورد تصدیق قرار داد. (1)

پس با توجه به این آیه شریفه و روایات فراوانی که مفسران و محدثان در شأن نزول آن آورده اند، وقتی که خدای تعالی علی علیه السلام را در گفتار و ادعایش تصدیق کند و اسلام و ایمان و جهاد او را مورد ستایش قرار دهد و فضیلت سبقت به ایمان را برای او اثبات و پیشگامی آن حضرت را در ایمان و جهاد در راه خدا تأیید نماید تردیدی نیست که سخن کسانی که گفته اند: ابو بکر نخستین فرد مسلمان است، دروغ آشکار و کذب محض است.

هم چنین، گفتار کسانی که از روی عناد و دشمنی و کینه توزی با امیر المؤمنین علیه السلام اظهار داشته اند که ایمان علی علیه السلام در حال کودکی بوده و با گول و فریب و نیرنگ، و اغفال افراد بی خبر، و تأویل و توجیه روایات وارده در پیشگامی امیر المؤمنین علی علیه السلام در ایمان به خدا و رسول، خواسته اند از عظمت و اهمیت این موضوع بکاهند، همه آن ها سخنان یاوه و باطلی است که پایه و اساسی ندارد، و متکی به هیچ دلیل عقلی و نقلی و به علاوه ردّ سخن حق، و انکار حقیقت، و اعتراض به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پذیرفتن ایمان علی علیه السلام است.

زیرا: خدا و پیامبرش اسلام و ایمان علی علیه السلام را در هر حال پذیرفته، و به مدح و ستایش او پرداخته، و مقام و موقعیت او را برتر و بالاتر از دیگران قرار داده اند.

و از این جا معلوم می شود که اسلام و ایمان او، برخاسته از امتیازات ذاتی و کمالات معنوی و رشد فکری او بوده است که از روی بصیرت و آگاهی، و معرفت حق و تشخیص حقیقت و راستی صورت گرفته است.

و از این روست که می بینیم خدای تعالی او را در گفتارش تصدیق می نماید، و ایمانش را می ستاید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در سخنان خود نه یک بار، بلکه بارها و بارها به پیشگامی آن حضرت در ایمان به خدا افتخار می کند و به دخترش فاطمه اطهر علیها السلام

ص: 127

می فرماید: «من تورا به نخستین کسی که اسلام آورده است تزویج نموده ام». (1)

و از همین روست که خود آن حضرت نیز - بدین لحاظ که ایمان حضرتش مورد قبول خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته - در سخنان بسیاری که از وی نقل شده است، به پیشگامی خود فخر و مباحات می نماید.

2- مهاجران و انصار با ایمان و تابعان

قرآن کریم، گروهی از اصحاب پیغمبر را به عنوان «مهاجر» و «انصار» و «تابعان» به دلیل «اخلاص» و «جهاد» و «راستی» و صفات برجسته هر کدام، مورد ستایش قرار داده، و با بر شمردن برخی از ویژگی ها و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان در ضمن سه آیه از آیات مبارکات سوره «حشر» درباره آن ها، چنین فرموده است:

(لِلْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ لِلْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (2)

«[اموال غنیمت] برای فقرای مهاجری است که [از مکه مهاجرت کرده] از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضایت و خشنودی او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آن ها راست گویانند.

و برای کسانی است که در دار الهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان، قبل از مهاجران، مسکن گزیدند، آن ها کسانی را که به سوی شان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آن چه که به مهاجران داده شده است احساس نمی کنند، و آنان را بر خود مقدم می دارند هر چند خود شان شدیداً به آن نیازمند باشند، و کسانی که خداوند

ص: 128

1- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 56، کنز العمال، ج 11، ص 605، ح 32924 و 32925 و 32927.

2- سوره حشر، آیه 8 و 9 و 10.

آن‌ها را از بخل و حرصِ نفسِ خویش نگه داشته، از رستگارانند.

و کسانی که بعد از مهاجران آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌های مان هیچ حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

در این آیات - چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه می‌کنند - خداوند سه گروه مشخص به عنوان «مهاجر» و «انصار» و «تابعان» را مورد ستایش قرار داده و برای هر کدام از آن‌ها صفات ویژه‌ای را بر شمرده است که بطور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1 - در «مهاجران» اخلاص و جهاد، و راستگویی را بر می‌شمارد که می‌فرماید: «آن‌ها فضل الهی و رضای او را می‌طلبند، و خدا و رسولش را یاری می‌کنند و آنان راستگویانند».

2 - در «انصار» محبت و دوستی نسبت به مهاجران، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می‌کند که می‌فرماید: آن‌ها مهاجرانی را که به سوی‌شان هجرت کنند، دوست می‌دارند، و آنان را بر خود مقدم می‌دارند، و کسانی که خداوند آن‌ها را از بخل و حرص نگه داشته است، رستگارانند».

3 - در «تابعان» خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان و طلب مغفرت برای آنان، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می‌دارد که از زبان آنان بازگو می‌نماید که می‌گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌های مان کینه و حسدی نسبت به مؤمنان قرار مده».

ابن ابی‌الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» در رابطه با آیهٔ اخیر، در حدیثی از ابن عباس نقل کرده که گفته است:

«خداوند متعال استغفار برای علی علیه السلام را در قرآن بر هر فرد مسلمانی واجب نموده، در آن جا که فرموده است پروردگارا! برای ما و برادران ما که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، آمرزش خود را عنایت فرمای» (1) بنا بر این، تمام کسانی که پس از علی علیه السلام اسلام آورده‌اند، باید برای علی علیه السلام طلب استغفار کنند».

ص: 129

حال باید دید آیا همه صحابه تا پایان عمر بر ایمان و صداقت خود باقی ماندند کسانی که پس از علی علیه السلام اسلام آوردند برای علی علیه السلام طلب آمرزش و مغفرت نمودند؟

خدا و ملائکه و همه اهل ایمان و پژوهشگران تاریخ می دانند که عده ای از صحابه پیغمبر نه تنها برای علی علیه السلام طلب آمرزش نمودند، بلکه در اسلام و ایمان خود نیز راستگو نبودند، و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فوراً منقلب شدند و به دوران جاهلیت بازگشتند.

و برخی دیگر نیز مانند طلحه و زبیر پس از مدتی تغییر مسیر دادند و خود را از افتخار بزرگ آیه یاد شده محروم ساختند و آتش جنگ «جمل» را در بصره روشن ساختند و در برابر جانشین واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به اتفاق مسلمانان واجب الطاعه بود قیام کردند، و خون های هزاران نفر مسلمان را بی جهت و بدون دلیل به زمین ریختند.

و بعضی دیگر نیز مانند معاویه و پیروانش، نخستین پیشگام در اسلام و ایمان و مهاجر به سوی رسول خدا، و پسر عم و دامادش را سب و لعن نمودند و از او بی زاری جستند و با وی دشمنی کردند و به جنگ و نبرد با او پرداختند و غائله «صفین» را به وجود آوردند و به علاوه نیکان صحابه را کشتند و موجبات هتک حرمت و اذیت و آزار اهل بیت علیهم السلام پیامبر و قتل و کشتار آن ها را فراهم نمودند، و خود را مورد خشم و غضب خدا و مصداق این آیه قرار دادند که می فرماید:

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (1)

«چه کسی گمراه تر است از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است، مسلماً خداوند گروه ستمکاران را [که از هوای نفس خویش پیروی کنند هرگز] هدایت نخواهد کرد».

بنا بر این چگونه می توان گفت: که همه اصحاب پیغمبر عادلند، و همه رستگارند، و همه به بهشت می روند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود؟!!!!

و چگونه می توان کسانی را که در جنگ «جمل» و «صفین» حضور یافتند و به

ص: 130

روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، نه سینه های خود را از حسد و کینه و دشمنی پاک ساختند و نه به پیشگامی امیر المؤمنین علی علیه السلام احترام گذاشتند، پاک و درست کار دانست و همه آن ها را محترم شمرد و هر گونه انتقاد خرده گیری از آنان را گناه به حساب آورد و آیات کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پشت سر انداخت و چشم بسته در برابر سخنان پوچ و بی دلیل، و خلاف عقل و وجدان، که از این و آن و مغرضان و متعصبان صادر شده تسلیم گردید؟!!!!

چه کسی می تواند «طلحه» و «زبیر» که در آغاز اسلام از یاران خاص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، و هم چنین «عائشه» همسر پیامبر را از خون هفده هزار مسلمان که خون شان در میدان جنگ به زمین ریخته شد، تبرئه کند و آن ها را مبرای از خطا و گناه بداند؟

چه کسی می تواند معاویه عنود و لجوج و دشمن سر سخت خدا و پیامبر و مؤمنان را که از «طلقا و فرزند طلقا» بود و او و پدرش در «فتح مکه» از روی ترس و ناچاری مسلمان شدند، و در دوران زمامداری امیر مؤمنان علی علیه السلام با امام منصوب از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مخالفت برخاست و مدعی خلافت گردید، و در دوران چند ساله حکومت ننگینش آن همه ظلم و جنایت و خیانت به بار آورد، و تا آن جا پیش رفت که می خواست نام پیغمبر خدا را دفن کند (1)، و خیانت او نسبت به اسلام و مسلمین، از شعله آتش بر فراز مناره هم آشکار تر و مشهور تر است او را اهل نجات و رستگاری بداند و از جمله بهشتیان معرفی نماید؟ (2)

مگر خداوند عادل حکیم، بهشت را برای خائنان و جباران و جنایت کاران و آدم کشان و سرکشان ستمکار آفریده است؟

مگر ذات اقدس احدیت در کتاب عزیزش نفرموده است:

ص: 131

-
- 1- به روایت «مطرف بن مغیره» که در بحث صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه تاریخ که تحت عنوان: «عقیده و ایمان معاویه» آمده است، مراجعه فرمائید تا از خباثت ذاتی و سوء نیت و دشمنی معاویه با پیامبر خدا به خوبی آگاه شوید.
 - 2- برای آگاهی کامل از دشمنی معاویه و پدرش ابو سفیان، با خدا و پیامبر و مؤمنان، از منابع اهل سنت به تاریخ طبری، ج 10، ص 61-57 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 171-180 و نامه محمد بن ابی بکر در کتاب وقعه صفین، ص 118، مروج الذهب، ج 3، ص 20، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 188، جمهرة رسائل العرب، ج 1، ص 477، انساب الاشراف بلاذری، ج 3، ص 165 ط بیروت، دار الفکر و سایر مدارک مربوطه، مراجعه فرمائید.

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (1)

«ما سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را نداشته باشند و سر انجام نیک از آن پرهیزکاران است».

پس چه شده است که برخی از مفسران از دانشمندان اهل سنت، بدون توجه به اوصافی که در آیات سه گانه گذشته برای هر یک از «مهاجران» و «انصار» و «تابعان» ذکر گردیده است اصرار دارند که همه صحابه را بدون استثناء عادل بدانند، و همه را پاک و منزه شمارند، و کارهای خلافی را که احیاناً در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از آن حضرت، از آنان سر زده است با دیده اغماص بنگرند، و هر کس که در صف مهاجران و انصار و تابعان قرار گرفته، چشم بسته تقدیس و تعدیل نمایند؟

مگر اصحاب پیغمبر، تافته جدا بافته ای از سایر مردمند؟ مگر خدای تعالی همه آنان را همچون پیامبران پاک و معصوم آفریده است؟ مگر آن ها بشر نبودند و غرایز و تمایلات بشری نداشتند؟ مگر آنان مافوق قانونند و قوانین خدا درباره آن ها نازل نشده است؟

به راستی که چقدر نادان و جاهل، و یا لجوج و معاندند کسانی که تمام مفاسد قبایح برخی از اصحاب را نادیده می گیرند و فقط به حرمت صحابی بودن توجه می کنند و گمان دارند که هر کس از صحابه شمرده شود باید تمام فضایح و زشتی ها و گناهان کبیره او را فراموش کرد و برای این که وی از اصحاب شمرده می شود باید او را تقدیس و تعدیل نمود و اهل نجات و رستگاری دانست!!!!

3-اصحاب بیعت شجره

قرآن کریم، گروه دیگری از اصحاب پیغمبر را نیز به عنوان «بیعت کنندگان زیر درخت» ستایش نموده، و در سوره «فتح» در رابطه با بیعت آنان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي

ص: 132

«خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تویبیت کردند، راضی و خشنود شد، و از آن چه در دل های آنان از صداقت و ایمان نهفته بود آگاه گردید، از این رو، آرامش خود را بر آنان فرود آورد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن ها فرمود».

این آیه شریفه درباره «صلح حدیبیه» و افراد با ایمانی که در «بیعت شجره» و در زیر درخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمودند، نازل شده و به طور مسلم شامل حال منافقانی چون: عبد الله بن اُبی و اوس بن خولی و جد بن قیس و مغیره بن شعبه و ابو الغادیه قاتل عمّار یاسر که در آن جا حضور داشتند (2)، و هم چنین شامل حال همه اصحاب پیغمبر نمی شود. زیرا:

اولاً - در خود آیه تصریح شده که: خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمودند، راضی و خشنود گردید و کسانی که نام بردیم مؤمن نبودند تا مورد مدح و ستایش و رضایت خدای تعالی قرار گیرند.

ثانیاً - آیه شریفه متضمن رضایت خداوند تا لحظه مرگ نیست و بر استمرار رضایت خداوند تا پایان عمر دلالت ندارد، بلکه آیه مزبور، علت رضای خدا را به هنگام بیعت بیان می کند که چون صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن لحظات حسّاس به درخواست آن حضرت پاسخ مثبت دادند و دعوت حضرتش را پذیرفتند و با وی بیعت نمودند، از این رو خدای تعالی از بیعت کنندگان زیر درخت اظهار رضایت و خشنودی نمود.

ثالثاً - محدثان و مورّخان در کتب حدیث و تاریخ آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان بیعت نمود تا آن جا که جان در بدن دارند با مشرکان قریش جنگ کنند (3)، و از میدان جنگ نگریزند (4)، و ظاهر این شرط این است که آن ها باید در تمام جنگ های پیغمبر بر

ص: 133

1- سوره فتح، آیه 18.

2- برای پی بردن به حضور نام بردگان در «بیعت شجره» به مغازی واقدی، ج 1، ص 605 و امتاع الاسماع مقریزی، ص 605 در داستان بیعت شجره، و سیره ابن هشام، ج 3، ص 327 و الفصل فی الملل و النحل، ج 4، ص 125 چاپ قاهره و الغدیر، ج 1، ص 328 در رابطه با «ابو الغادیه» قاتل عمّار، و دیگر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

3- صحیح بخاری، ج 5، ص 234، ح 644 کتاب المغازی، باب 152، غزوة الحدیبیه، ط بیروت، دار القلم.

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 202، کتاب الاماره، باب استحباب مبايعه الامام الجيش....، ط بیروت، دار الفكر. سنن ترمذی، ج 4، ص 149، کتاب السیر، باب ما جاء في بيعة النبي صلی الله علیه و آله و سلم، سنن بیهقی، ج 8 ص 148، کتاب قتال اهل البغی باب کیفیت البیعه، مسند احمد حنبل، ج 3، ص 355 فی مسند جابر، تفسیر طبری، ج 26 86 تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 187 سیره ابن هشام، ج 3، ص 330 در بیعت رضوان چاپ مصر.

عهد و پیمان خود ثابت بمانند و از جنگ روی بر نتابند، نه این که تنها در غزوه حدیبیه فرار نکنند، زیرا در غزوه حدیبیه جنگی روی نداد و سوره «فتح» هم بعد از صلح حدیبیه نازل شده است.

رابعا - قرآن کریم در یک آیه دیگر در همان سوره، به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر به عهد و پیمان خود وفادار بمانند، رستگار خواهند بود و پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر پیمان خود را بشکنند زیان و ضررش متوجه خود آن ها خواهد گردید، چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (1)

«کسانی که با تو بیعت می کنند [در حقیقت] با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آن هاست، پس هر کس بیعت شکنی کند، به زیان و ضرر خود پیمان شکسته است، و آن کس که نسبت به پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند، به زودی خداوند پاداش بزرگی به او عطا خواهد فرمود».

خامسا - این که اکثر اصحاب در جنگ حنین که بعد از «صلح حدیبیه» به وقوع پیوست، بیعت خود را شکستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میدان جنگ و در میان دشمن تنها گذاردند، و به جز علی بن ابی طالب علیه السلام، و عباس بن عبدالمطلب

و ابو سفیان بن حارث و پسرش، و فضل بن عباس و برخی دیگر از خویشاوندان آن حضرت و تنی چند از مهاجر و انصار که در کنار وی باقی ماندند و از حضرتش دفاع می نمودند، بقیه اصحاب فرار را بر قرار ترجیح دادند و حتی به قول برخی از تاریخ نگاران، پشت سر خود را هم نگاه نمی کردند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را صدا می زد که ای مردم به کجا می روید؟ منم رسول خدا، منم محمد بن عبد الله، به سوی من آئید؛ و در همین حال به عمویش «عباس» که صدای بلندی داشت،

ص: 134

دستور داد که آن‌ها را صدا بزنند: یا اصحاب السَّمُرَةِ یوم الحدیبیہ، و یا اصحاب سورۃ البقرہ، و طبق روایتی، خود آن حضرت از مرکب پیاده شده و صدا می زد: «یا اهل سورۃ البقرہ و یا اهل بیعة الشجرہ انا رسول اللہ و نبیہ». (1)

بنا بر این اکثر اصحاب با فرار از جنگ، بیعت خود را شکستند و رضایت خدای تعالی را از بین بردند. پس چگونه می توان گفت که همه اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، رستگارند و همه اهل بهشتند و خدای تعالی همه آنان را ستوده و به آن‌ها وعده نجات و رستگاری داده است؟!

4-اصحاب صُفَّہ

قرآن کریم، گروهی از اصحاب پیغمبر را به عنوان «خدا پرستان و ذاکران» که در هر صبح و شام به عبادت و بندگی خدا پرداخته و تنها رضای خدای تعالی را می طلبند ستایش نموده، و وظیفه پیامبر را نسبت به معاشرت و مصاحبت با آن‌ها بیان داشته، درباره ارزش ایمان و اخلاص و خداجویی آنان چنین فرموده است:

(وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ) (2)

«خود را شکیبا دار استقامت پیشه کن و با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند.

این آیه شریفه به اجماع اهل حدیث و تفسیر درباره اهل صُفَّہ و یا «اصحاب صُفَّہ» نازل شده و تردیدی نیست که شامل حال همه اصحاب پیغمبر نمی شود، زیرا: آن‌ها تعداد معدود، و گروه مشخصی از صحابه پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، از مهاجر و انصار تهی دست و غیر از ایشان بودند که چون خانه و کاشانه ای نداشتند، در گوشه مسجد پیغمبر سکنا

ص: 135

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به سیره ابن هشام، ج 4، ص 8587 چاپ مصر، و سیره حلبی، ج 3، ص 65 و 66 چاپ بیروت، دار المعرفه و تاریخ طبری، ج 3، ص 75 تحقیق ابو الفضل ابراهیم و کامل ابن اثیر، ج 2، ص 264، چاپ بیروت، دار صادر و مصنف ابن ابی شیبہ، ج 8 ص 552، کتاب المغازی، غزوة حنین، چاپ بیروت، دار الفکر، و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.

2- سوره کهف، آیه 28.

بیهقی در «شعب الایمان» و ابن مردویه و ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» از سلمان روایت کرده اند که گفت:

«عینة بن بدر، و اقرع بن حابس که از «مؤلفه قلوبهم» (2) بودند، محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند و عرض کردند: یا رسول الله! اگر شما در صدر مجلس نشستید و خود را از این مردم که با لباس های کثیف و چرکین در حضور تو نشسته اند دور می کردید ما هم با تو می نشستیم و از سخنان بهره می گرفتیم - مقصود آنان از صاحبان لباس های چرکین، سلمان، ابو ذر و فقرای مسلمین بودند - در این هنگام این آیه شریفه نازل شد: (وَ اَنْلُ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ ... اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا اَحَاطَ بِهَمَّ سُرَادِقُهَا) (3)، آن چه به تو از کتاب پروردگارت وحی گردیده است، تلاوت کن... ما برای ستم کاران آتشی آماده کرده ایم که سرا پرده اش آن ها را از هر سو احاطه کرده

ص: 136

1- اصحاب صفه که آنان را اهل صفه نیز می خوانند، دسته ای از یاران پیغمبر علی علیه السلام بودند، که بعد از مهاجرت آن حضرت به مدینه آن ها نیز از مکه به مدینه هجرت کردند، و دسته ای دیگر نیز بودند که به مدینه آمده و اسلام را پذیرفتند و چون اکثر ایشان از فقراء و مردمان تهی دست بودند، و جا و مکانی نداشتند، در ایوان مسقفی در قسمت شمالی مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مسکن گزیدند و غالباً اهل مدینه خوراک و لباس ایشان را تأمین می کردند. چون شب فرا می رسید، در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که همسایه مسجد النبی بود، ظرفی پر از جوی آمیخته با نخود قرار می دادند و ایشان از آن ارتزاق می کردند از این جهت آنان را «ضیوف الاسلام» یعنی مهمانان اسلام می خواندند. راویان در شمار ایشان اختلاف کرده اند، بعضی ایشان را ده یا سی و یا نود و دو و یا نود و سه و برخی عدد شان را به چهارصد تن رسانیده اند. گویند: ابو ذر غفاری، حذیفه عسبی، واثله لیشی، ابی مویهبه، عمّار، یاسر، بلال حبشی، خباب بن ارت، سلمان فارسی، و صهیب بن سنان رومی از ایشان بودند. برای اطلاع بیشتر در این باره، به کتاب حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی، ج 1، ص 337 تا 347 تحت عنوان «ذکر اهل الصفه» و هم چنین «لغت نامه دهخدا» و فرهنگ فرق اسلامی تألیف دکتر محمد جواد مشکور، و سایر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

2- مؤلفه قلوبهم، کسانی بودند که پیغمبر اکرم علی علیه السلام الله به خاطر مصالح اسلام و مسلمین، برای تألیف قلوب و جلب محبت آنان، سهمی از زکات و غنائم جنگی را به دستور خدا به آن ها می داد، تا بدین وسیله از آنان به نفع اسلام و مسلمین و پیش برد اهداف اسلامی خود، بهره برداری نماید. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه، به کتاب شریف اصول کافی، ج 1، ص 410 ح 1 و 2 و مرآت العقول، ج 11، ص 222 مراجعه فرمائید.

3- سوره کهف، آیه 27 و 28 و 29.

است»، خداوند در این آیات آن دو نفر را برای این سخن شان تهدید به دوزخ فرمود. (1)

در همین زمینه، ابن جریر طبری و طبرانی و ابن مردویه از عبد الرحمن بن سهل بن حنیف روایت کرده اند که گفت:

آیه شریفه: (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ)، در یکی از خانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن حضرت نازل شد، بعد از نزول آیه آن جناب از خانه خارج شد و برای یافتن این افراد به راه افتاد و سر انجام آن ها را در گوشه ای از آخر مسجد یافت که در پیرامون یک دیگر جمع شده و به ذکر خدا مشغولند در میان آن ها کسانی بودند که یک تکه لباس بیشتر نداشتند و رنگ و روی آن ها پریده گرد و غبار سر و صورت شان را فر گرفته و پوست و استخوان شده اند، پس در میان حلقه ذکر آن ها نشست و فرمود: ستایش می کنم خدای را که در میان ائمتم افرادی را مورد توجه قرار داده و به من هم فرمان داده است که با امثال آن ها همراه باشم. (2)

پس این آیه شریفه نیز، گروه خاصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد ستایش قرار داده و شامل همه اصحاب نمی شود.

5- اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با صفات ویژه

قرآن کریم، گروه دیگری از اصحاب پیغمبر را به عنوان «همراهان پیامبر» مورد ستایش قرار داده و آنان را با صفات ویژه ای که مایه رستگاری ایشان خواهد بود، یاد نموده و در رابطه با استواری ایمان و عمل آنان چنین فرموده است:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ... وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) . (3)

ص: 137

1- تفسیر درّ المنثور، ج 4، ص 216 و چاپ بیروت، ج 5، ص 334 و حلیة الاولیاء، ج 1، ص 345.

2- تفسیر طبری، ج 15، ص 235 طبع الحبابی، مکتبه الخانجی، سال 1351/1932 ذیل آیه 28 از سوره کهف، تفسیر درّ المنثور

سیوطی، ج 4، ص 216 و چاپ بیروت، ج 5، ص 334 و تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 337 چاپ بیروت، با اختلاف در الفاظ.

3- سوره فتح، آیه 29.

محمّد رسول خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود [با یک دیگر] مهربانند، پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که فضل و رضای خدا را می طلبند، نشانه آن ها در چهره های شان از اثر سجده آشکار است، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است... خداوند به کسانی از ایشان که ایمان آورده و کار های شایسته انجام داده اند، آمرزش و پاداش بزرگ را وعده داده است.

این آیه شریفه نیز از آیاتی است که پیروان مکتب خلفا بر «عدالت همه اصحاب» به آن استدلال نموده و آن را دلیلی بر مدّعی خود دانسته اند! و این در حالی است که نصّ صریح آیه، با صفاتی که برای همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن ذکر گردیده است با صدای بلند فریاد می زند که شامل حال همه اصحاب نمی شود. زیرا:

اولاً- تعبیر «وَالَّذِينَ مَعَهُ» (کسانی که با او هستند) که در ابتداء آیه آمده است، از کسانی سخن می گوید که در تمام حالات و خصوصیات زندگی خود، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، با پیامبر همراه بوده و از آن حضرت پیروی می نمودند، نه این که تنها با آن حضرت هم زمان بوده هر چند خط فکری و راه و روش آنان با پیامبر متفاوت باشد.

ثانیاً- در پایان آیه آمده است: «(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)»: خداوند به کسانی از آن ها که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند و وعده آمرزش و پاداش بزرگ داده است». و بدیهی است که: اوصافی که در آغاز آیه آمده است، ایمان و عمل صالح در آن جمع است.

بنا بر این تکرار این دو صفت در آغاز و پایان آیه، اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن دسته از یاران پیغمبر داده است که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تا پایان عمر تداوم بخشند، و گر نه کسانی که یک روز در صف یاران و همراهان او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی را بر خلاف راه آن حضرت در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نخواهند بود.

تعبیر به «مِنْهُمْ» که در آیه آمده است، دلیل بر این است که یاران پیغمبر به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه خواهند داد و مشمول رحمت و واسعۀ الهی و اجر عظیم می شوند، و گروهی دیگر از صف یاران با ایمان آن حضرت

جدا گردیده، از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

چه کسی می تواند بگوید که همه یاران پیغمبر پاک و معصوم بودند و مرتکب هیچ گونه خلاف و خطایی نگردیدند و حال آن که قرآن پر از ذکر منافقین و خطا های بی شماری است که از برخی از اصحاب پیغمبر در زمان خود آن حضرت صادر شده و کتاب و سنت و تاریخ هم همه آن ها را به خوبی ثبت کرده است. و با این حال چگونه می توان گفت که خداوند بدون قید و شرط، به همه آن ها وعده مغفرت و اجر عظیم داده است، خواه این که راه ایمان و عمل صالح را ادامه دهند و یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند؟

بنا بر این چگونه می توان از آیه مزبور، یک حکم کلی را درباره همه معاصران و هم نشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده کرد و همه آنان را پاک و درست کار و رستگار و اهل بهشت دانست؟

سخن ابن عباس درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

علامه مسعودی در «مروج الذهب» آورده است که: «عبد الله بن عباس» به نزد معاویه رفت و سران قریش در مجلس او حضور داشتند. چون سلام کرد و نشست معاویه به او گفت: می خواهم چیز هایی را از تو بپرسم، گفت: هر چه می خواهی بپرس. [پس معاویه از او پرسش هایی نمود و ابن عباس جواب داد] سپس ابن عباس در پایان سخنش درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به معاویه چنین گفت:

«ای معاویه! خداوند - تبارک و تعالی - پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به اصحابی اختصاص داد که جان و مال خویش را در اختیار او گذاردند و در همه جا در راه وی جانبازی کردند، و خداوند در کتاب خویش به توصیف آن ها پرداخته و فرموده است: (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) با یک دیگر مهربانند، آن ها به ترویج دین قیام کردند و خیر خواه مسلمانان بودند، تا آن که راه آن روشن و اساس آن استوار شد و نعمت خدا آشکار گشت و دین خدا پا بر جا گردیده و رواج یافت، و خداوند به وسیله ایشان شرک را خوار کرد، و سران مشرکین را از میان برداشت و آثار شرک را نابود ساخت و گفتار خداوند برتری یافت و گفتار کافران پستی گرفت. پس صلوات و رحمت و برکات خدا بر آن جان های پاک و

روح های پاکیزه والا باد که در زندگی دوست داران خدا بودند و بعد از مرگ زنده اند که خیر خواه بندگان خدا بودند و پیش از آن که بمیرند به آخرت رفتند، و هنوز در دنیا بودند که از آن بیرون شده بودند».

معاویه سخن او را قطع کرد و گفت: بسیار خوب ای ابن عباس سخن دیگر بگوی. (1) آن چه در گفتار ابن عباس آمده است همان صفات ویژه ای است که در آیه مورد بحث برای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است.

در این گفتار کوتاه «ابن عباس» خطاب به معاویه می گوید: اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارای صفات ویژه ای بودند که بدان ها شناخته می شدند... سپس بعد از تلاوت آیه - به صورت کنایه - به معاویه گوشزد می نماید که اینک روزگار دگرگون گردیده و برخی از اصحاب از مسیر حق منحرف شده اند، نه رحم و عطوفتی دارند، نه رضای خدا را می طلبند و نه هم آثار ایمان و عمل صالح در آن ها دیده می شود. و از این رو معاویه که می بیند سخنان ابن عباس نیش دار و همه اش خطاب به اوست و برایش ناخوشایند است، سخن او را قطع می کند و می گوید بسیار خوب، ای ابن عباس سخن دیگر بگوی!!!

حال، با توجه به سخن ابن عباس و صفات ویژه ای که در قرآن کریم درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، باید دید صحابی واقعی پیامبر کیست، و نشانه صدق ایمان آن ها در گفتار و عمل کدام است؟

نشانه بارز ایمان راستین در قرآن کریم

از آن جا که «ایمان» یک امر باطنی و جایگاه آن قلب آدمی است و دست یافتن بر

آن، کار ساده و آسانی نیست از این رو، خداوند متعال برای شناسایی «مؤمنان راستین» از «مدعیان دروغین» نشانه گویا و روشنی را در قرآن کریم بیان داشته و در یکی از آیات محکمات سوره «حجرات»، مؤمنان راستین به خدا و رسول را این گونه توصیف و معرفی نموده است:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا

ص: 140

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلِيكَ هُمْ الصَّادِقُونَ (1)

مؤمنان حقیقی، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، آن ها راستگویانند.

آری، اینان صحابه راستین پیغمبرند، و اینان همان مؤمنانی هستند که خدای تعالی آنان را به عنوان «همراهان پیامبر» ستایش نموده، و از سوئی ایشان را به صفات ویژه ای ممتاز ساخته، و از سوی دیگر، برای این که بتوانند راه پر پیچ و خم تقوی را بدون اشتباه بپیمایند و از راه مستقیم حق منحرف نشوند، به آنان فرمان داده است تا در تمام دوران زندگی، در همه جا و همه وقت و در تمام گفتار و رفتار و کردار خود با «صادقان» باشند و در این رابطه خطاب به آنان فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید [تقوای الهی پیشه کنید و از مخالفت با فرمان خدا بپرهیزید] و همواره با راستگویان باشید.

پس صحابه واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افراد با ایمانی هستند که به خدا و رسول خدا ایمان آورده، و ایمان به خدا و پیامبر در اعماق دل و جان شان نفوذ کرده، پیوسته در ایمان خود ثابت و استوارند، دچار شک و تردید و دودلی نمی شوند، از راه خدا و صراط مستقیم حق و اطاعت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منحرف نمی گردند و در تمام شئون زندگی و اعمال و رفتار خود، دستورات خدا و رسول را به کار می بندند، و راستگویان را راهبر و راهنمای خود قرار می دهند و به آنان اقتدا می نمایند. و اینانند که در ایمان خود راستگویند و به دلیل اطاعت از حق عادلند و در سرای دیگر رستگارانند و خداوند به ایشان وعده مغفرت و پاداش بزرگ داده است.

حال، با توجه به تمام شرایط ایمان و به ویژه دو آیه اخیر و شناخت مؤمن واقعی و این که خداوند به افراد با ایمان فرمان داده است تا همواره با «صادقان» همراه و همگام و هم راز بوده و از آنان پیروی نمایند، باید ببینیم این «صادقان» چه کسانی هستند که

ص: 141

1- سوره حجرات، آیه 15.

2- سوره توبه، آیه 119.

خدای تعالی از مؤمنان خواسته است تا از راه و روش آنان پیروی نموده و آنان را «اسوه» و الگو قرار دهند تا در مسیر حق قرار گرفته و راه خطا و اشتباه نپیمایند.

راستگویان در کتاب خدا

حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل» از ابن عباس روایت کرده که گفت (... وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) با راستگویان باشید»، یعنی: با علی علیه السلام و یارانش همراه باشید

هم چنین از «عبد الله بن عمر» روایت کرده که گفت: خداوند در مرحله اول به تمام اصحاب پیغمبر دستور داد که از خدا بترسند و تقوی را پیشه کنند، سپس فرمود: (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ، یعنی با محمد و اهل بیتش باشید.

و نیز از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر روایت کرده که فرمود: (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) یعنی: با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. (1)

جلال الدین سیوطی نیز در تفسیر «در المنثور» از ابن عباس روایت کرده که گفت: (اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) : از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید»، یعنی: با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید.

و نیز سیوطی در یک روایت دیگر از حضرت ابی جعفر [امام محمد باقر علیه السلام] آورده است که فرمود: (وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ، یعنی: با علی علیه السلام بن ابی طالب باشید. (2)

شیخ الاسلام جوینی حموی نیز به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ، یعنی: با علی علیه السلام و یارانش همراه باشید.

هم چنین از حضرت ابی جعفر [امام محمد باقر علیه السلام] روایت کرده که فرمود: (... وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) یعنی: با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشید. (3)

ابن عساکر نیز در تاریخ معروف خود روایت مزبور را با عبارت «ای مع علی ابن ابی طالب ذکر کرده است. (4)

ص: 142

- 1- شواهد التنزیل، ج 1، ص 262 - 260، ح 352 و 355 و 357.
- 2- تفسیر در المنثور، ج 3، ص 290 و در چاپ بیروت، ج 4، ص 286.
- 3- فرائد السمطین، ج 1، ص 370، ح 299 و 300.
- 4- تاریخ دمشق، ج 2، ص 420-419، ح 930 ط بیروت، چاپ دوم.

در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز در حدیث مناشده امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان، آمده است که آن حضرت خطاب به جمعیت حاضر فرمود:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خداوند آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) را نازل نمود سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مأمورین به این دستود همه مؤمنانند، و اما عنوان «صادقین» مخصوص برادر «علی علیه السلام» و اوصیاء پس از او تا روز قیامت است. همه حاضران گفتند: آری، ما این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم». (1)

از مجموع این روایات به خوبی روشن می‌شود که علی علیه السلام و یاران وفادار آن حضرت، سر سلسله راستگویانند و تردیدی هم وجود ندارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفان حضرتش را به عنوان ناکثین قاسطین و مارقین معرفی فرموده است.

بنا بر این، هیچ شکی نیست که اصحاب جنگ «جمل» یعنی «ناکثان» و معاویه و یارانش یعنی «قاسطان» و خوارج نهروان یعنی «مارقان» که از دین خارج شده و به روی آن حضرت شمشیر کشیدند، در اسلام و ایمان خود راستگو نبودند و در پیکار خود با علی علیه السلام در بصره، و صفین و نهروان با آیه شریفه (... وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) و فرمان خداوند، مخالفت نمودند و نه تنها فرمان خدا را پشت سر انداختند و به آن عمل نکردند و با «راستگویان» همراه نشدند، بلکه از روی ظلم و ستم و سرکشی با علی علیه السلام و یاران باوفای او جنگیدند و عده ای از یاران راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند و....

و با این وصف چگونه می‌توان گفت که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادل اند و همه رستگارانند، و همه آن‌ها به بهشت می‌روند!!!

مقصود از عدالت همه صحابه چیست؟

اگر منظور آقایان از «عدالت همه اصحاب» این است که صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عموماً پاک و معصوم اند، و هیچ گناهی را مرتکب نشدند، که این از قبیل انکار بدیهیات است و همه مردم می‌دانند که برخی از اصحاب مرتکب خلاف و خطا شده اند و تاریخ هم شاهد و گواه عادلانه است که این مطلب را برای همه روشن ساخته است.

ص: 143

1- بحار الأنوار، ج 33 ص 149 کمال الدین صدوق، ص 264 و کتاب سلیم بن قیس، ص 201، چاپ قم.

و اگر منظور آن است که آن‌ها مرتکب خلاف شدند و گناه کردند و کارهای ناروا و ناشایسته‌ای انجام دادند ولی با این همه باز هم خداوند از آن‌ها راضی و خشنود است، مفهومش این است که خداوند - العیاذ باللّٰه - رضایت به گناه داده است!!!

آیا مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام خلیفه و جانشین و وصی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم - که اگر بر فرض، آقایان خلافت منصوص او را نپذیرند، حداقل به اجماع امت برگزیده شده بود - و شمشیر کشیدن به روی او و یارانش، چیزی است که خداوند عالم از آن راضی و خشنود باشد؟

آیا احکام خدا در مورد صحابه نازل نشده است؟

در این جا از طرفداران عدالت صحابه می پرسیم: آیا همه صحابه پیامبر معصوم آفریده شده بودند؟ آیا خداوند به آن‌ها امتیاز خاصی داده بود؟ آیا آن‌ها با سایر مسلمانان تفاوت دارند، آیا احکام خدا در باره آن‌ها نازل نشده است؟

آیا می توان گفت: خدائی که برای ارشاد و هدایت بندگانش، به وسیله نزول وحی آسمانی بر پیامبرش، در سراسر کتاب عزیزش به جامعه بشری و امت اسلامی هشدار داده، و انسان‌ها را از ارتکاب ظلم و فساد و گناه بر حذر داشته و در آیات متعددی فرموده است:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (1)

گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگار ترین شماست.

و فرموده است:

(وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (2)

سر انجام نیک از آن پرهیزکاران است.

و فرموده است:

(وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (3)

و هر کس هم وزن ذره‌ای بدی کند آن را می بیند.

ص: 144

1- سوره حجرات آیه 13.

2- سوره قصص، آیه 83.

3- سوره زلزله، آیه 8.

و فرموده است:

(وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (1)

هر کس در گرو اعمال خویشتن است.

و فرموده است:

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (2)

او خدائی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.

و فرموده است:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى، وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى) (3)

اما آن کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را مقدم داشته، دوزخ جایگاه اوست. و اما آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و خود را از هوای نفس بازداشته جایگاه او بهشت است.

آیا می توان گفت: این آیات را برای عده خاصی از بندگان خود نازل نموده و صحابه پیغمبر را به دلیل «صحابه بودن» استثناء فرموده است؟!

چگونه می توان گفت: خدای عادل حکیم طاغیان و یاغیان و سرکشانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آینده آن ها خبر داده و آنان هم پس از رحلت آن بزرگوار، علیه امام زمان خود خروج کردند و هزاران نفر مسلمان را به خاک و خون کشیدند و عده زیادی از مؤمنان به خدا و رسول را کشتند به لحاظ این که همه از اصحاب پیغمبر بودند عادلند و اهل نجاتند و خدا از آن ها راضی و خشنود است؟

مگر خدای تعالی به آن ها فرمان نداده بود که با راستگویان باشند؟

و مگر نفرموده بود:

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ

ص: 145

1- سوره مدثر، آیه 38.

2- سوره ملک آیه 2.

3- سوره نازعات، آیه 37-41.

کسانی که با فرمان خدا مخالفت می کنند، باید بترسند از این که فتنه ای دامن شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن ها برسد!

پس چرا آن ها با فرمان خدا مخالفت نمودند و به میل و دل خواه خود فتنه بوجود

آوردند و با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از حوادث آینده با خبر ساخته و آنان را به عنوان: ناکثین، قاسطین و مارقین معرفی فرموده بود، در عین حال، به جنگ با امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداختند، و مرتکب گناه کبیره شدند و توجهی به فرمان خدا و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ننمودند؟

مگر خدای تعالی به آن ها نفرموده بود:

(وَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (2)

کسانی که پیمان الهی را پس از محکم کردن می شکنند و پیوند هایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده، قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آن هاست و بدی [مجازات] سرای آخرت خواهند داشت.

پس چرا پیمان خود را شکستند و در روی زمین فتنه و فساد به پا کردند و با امام زمان خویش در افتادند و تخم کینه و دشمنی را در دل های مسلمانان کاشتند و خود را مورد خشم و غضب الهی قرار دادند؟

مگر خدای تعالی به آن ها نفرموده بود:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ، أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) (3)

اگر از فرمان خدا روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی را قطع نمایید، آن ها کسانی هستند که خداوند ایشان را مورد لعنت قرار داده [و از رحمت خود دور ساخته]، گوش های شان را کر و چشم های شان را کور نموده است.

1- سوره نور، آیه 63.

2- سوره رعد، آیه 25.

3- سوره محمد، آیه 22.

پس چرا از فرمان خدا روی بر تافتند و از روی هوا و هوس دست به فساد و خون ریزی زدند و پیوند خویشاوندی را بریدند و خود را گرفتار خشم و غضب الهی نموده و از رحمت خدا دور خدا دور ساختند؟

پس اگر خدای تعالی به همه اصحاب فرمان داده بود تا همراه راستگویان باشند و از راستگویان پیروی کنند و آنان را از فتنه و انقلاب و انحراف بر حذر داشته بود تا گرفتار هوا و هوس خود و خشم و غضب خدا نگردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز علی علیه السلام را به عنوان «صدیق اکبر» معرفی فرموده، و دوستی و دشمنی با او را نشانه ایمان و نفاق قرار داده، و اطاعت و فرمان برداری از او را چون اطاعت خود و خدا بر همگان واجب دانسته بود، و در عین حال برخی از اصحاب به مخالفت آن جناب برخاستند و از فرمان خدا و رسول سرپیچی کردند و از راه حق منحرف شدند و به سوی و به سوی فتنه و فساد روی آوردند، چگونه کسانی از دانشمندان اهل سنت می گویند: همه اصحاب رسول خدا عادلند و همه به بهشت می روند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود؟

آیا کسانی که به گراف می گویند همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رستگارانند، این آیه را در قرآن نخوانده و ندیده اند که خدای تعالی فرموده است:

(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ الْمُفْلِحُونَ) (1)

هیچ قومی را نمی یابی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشند و در عین حال با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل های شان نگاشته و با عنایت خاص خویش آنان را تأیید نموده و ایشان را وارد باغ هایی در بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و جاودانه در آن می مانند خداوند از آنان راضی و خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند، آنان «حزب الله» هستند، آگاه باشید و بدانید که «حزب

ص: 147

خدا پیروز و رستگار است.

آیا کسانی که می گویند: همهٔ صحابه رستگارند و همه در بهشت اند، و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود، و به هیچ روی نباید در عدالت هیچ یک از صحابه آن عصر شبهه کرد؛ این آیه را در کتاب خدا ندیده اند که فرموده است

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (1)

آیا مردم چنین گمان کردند همین اندازه که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و دیگر آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم [و این ها را نیز امتحان می کنیم] باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد. (2)

آیا خود «صحابه» که شاهد نزول وحی بر پیغمبر خدا بوده و پیوسته با آن حضرت مجالست و معاشرت داشتند، این آیه را از دلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده و یا خود شان آن را در کتاب خدا ندیده و نخوانده بودند؟

تردیدی نیست که به طور قطع آن را شنیده، و دیده و خوانده بودند ولی بر اثر هوا و هوس و عشق به جاه و مقام و توجه به دنیا آن را پشت سر انداختند و از یاد بردند و فراموش کردند و سر انجام جنگیدند و کشتند و خود را نیز به کشتن دادند و دین و دنیا و آخرت خود را تباه ساختند.

به هر حال، بر اساس آیاتی که پیش از این متذکر شدیم، تردیدی نیست که رضایت خداوند مشروط به ایمان و عمل صالح و حُسن عاقبت است، و بر این اساس اگر کسی در نیمهٔ اول عمر خود مؤمن بود و به همان حال باقی ماند، و فسادی بر نیانگیخت و از راه حق و حقیقت منحرف نگردید، ولی در نیمه عمر خود به انحراف گرائید و از جادهٔ حق و حقیقت بیرون رفت و با خدا و پیامبر دشمنی کرد و دستور خدا و پیامبر را پشت

ص: 148

1- سوره عنکبوت، آیه 2.

2- خوانندگان عزیز توجه دارند که: طبق صریح آیه فوق «امتحان و آزمایش بندگان» یکی از سنت های جاری و همیشگی خداوند است که ملت ها و امت های پیشین نیز امتحان شده اند، و این آزمایش برای این است که راستگویان مؤمن و دروغ گویان مدعی ایمان، مشخص گردند. برای توضیح بیشتر به کتاب های تفسیر ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

سر انداخت در این صورت مشمول رضایت خداوند نخواهد بود.

زیرا: قرآن کریم درباره «قارون» که خاله پسر حضرت موسی (1) و یا پسر عموی او بود (2)، می گوید: (إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ) (3): قارون از قوم موسی [و از بنی اسرائیل] بود، ولی بر آنان طغیان کرد و مصاحبت با موسی مایه نجات او نگردید و سر انجام او این شد که خداوند در باره اش فرمود: (فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) (4): سپس ما، او و خانه اش را به زمین فرو بردیم».

هم چنین قرآن کریم درباره بلعم باعورا که نخست در مسیر حق بود و مقام والائی داشت و از علمای مشهور بنی اسرائیل به شمار می رفت و مستجاب الدعوه بود و سر انجام بر اثر هوا پرستی از راه حق منحرف گردید، می گوید:

(وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (5)

بر آن ها بخوان، سر گذشت آن کس را که ما آیات خود را به او دادیم، ولی او (سر انجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر ما می خواستیم، (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش ها) بالا می بردیم، ولی او به پستی گرائید، و از هوای نفس خود پیروی کرد مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او

حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری باز هم همین کار را می کند، (گوئی چنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستان ها را (برای آن ها) باز گو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

بنا بر این، با آن همه آیات وعد و وعید، انذار و ارشاد و اخطار و هشدار که در قرآن کریم آمده، و در همه جا میزان ارزش و شخصیت اشخاص را «ایمان و عمل صالح»

ص: 149

1- مجمع البیان، ج 7، ص 459 چاپ بیروت از امام صادق علیه السلام و ابن عباس.

2- تفسیر قرطبی 13: 310، تفسیر طبری، 20: 105، تفسیر ابن کثیر 3: 400.

3- سوره قصص، آیه 76.

4- سوره قصص، آیه 81.

5- سوره اعراف، آیه 175-176.

قرار داده است، چگونه کسانی از اهل سنت می گویند: «همه صحابه پیغمبر عادلند، همه آن ها نکو کار و بد کار شان در بهشتند، آیا خدای سبحان - العیاذ باللّه - با آن ها پیمان دوستی و برادری و همکاری بسته و به آن ها تعهد کتبی داده و دیگران را از رحمت الهی خود محروم ساخته است؟»

خدائی که پیامبر خاتمش را با آن مقام رفیع و بلند هشدار می دهد و خطاب به وی می فرماید:

(وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (1)

به تو و همه پیامبران پیش از تو وحی گردیده است که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت نابود می شود و از زیان کاران خواهی بود.

و می فرماید:

(وَ لَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً، إِذَا لَأَذُقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً) (2)

اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبود)، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل کنی. اگر چنین می کردی، ما دوبرابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات آنان) را بعد از مرگ، به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما، هیچ یآوری را برای خود نمی یافتی.

و می فرماید:

(وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ، فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) (3)

اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما با قدرت او را می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود.

با این وصف، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟ خدائی که در سراسر قرآن، ظالمان و فاسقان و پیمان شکنان و تبهکاران را مورد لعن قرار داده و آن ها را

ص: 150

1- سوره زمر، آیه 65.

2- سوره اسراء، آیه 75-74.

3- سوره الحاقه، آیه 47-44.

مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه این مصونیت غیر عقلانی را - که از ترشحات مغز هوا پرستان و باطل گرایان و مخالفان دین حنیف است - می پذیرد؟ آیا این همه لعن ها و تهدید ها و اخطار ها و انذار ها و هشدار ها که در قرآن آمده است ویژه مستضعفان و بندگان ضعیف است و مستکبران و زور مداران و زورمندان و زور گویان و طاغیان سرکش، از آن رو که روزی جزء صحابه پیغمبر بوده اند از آن خارجند؟

چگونه می توان گفت همه اصحاب پیغمبر رستگارانند و همه اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود، هر چند ظالم و فاسق و تبهکار باشند!!! و حال آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین خطبه ای که در روزهای آخر عمرش ایراد نموده اصحاب را مورد خطاب قرار داده و به آن ها فرموده است:

«... ای مردم! بدانید که میان خدا و کسی هیچ گونه پیوند خویشاوندی و نسبی نیست که بدان وسیله خیری را بهره او قرار دهد و یا شری را از او منصرف گرداند فقط عمل است که می تواند مایه نجات آدمی باشد، مبدا کسی بر خلاف این ادعا کند و آرزو داشته باشد. سوگند به کسی که مرا به حق برانگیخته است هیچ چیز جز عمل همراه با رحمت خداوند رستگاری نمی بخشد و اگر خود من هم نافرمانی کنم، با سر به دوزخ افکنده می شوم» (1).

راستی شگفت آور نیست که خدای بزرگ و مٔان، پیامبری را برای ارشاد و هدایت بندگان بفرستد تا آیات خدا را بر آن ها بخواند، و آن ها را از پلیدی کفر و شرک و عقائد خرافی و باطل، و عادات و خوی های زشت، پاک گرداند، و کتاب و حکمت (و علم و دانش) را به آن ها بیاموزد (2) و آنان را از آلودگی های ظلم و ستم، کج روی و گمراهی و و تباهی نجات بخشد، و از خطا و گناه و نافرمانی خدا باز شان دارد، و به سوی توحید و خدا پرستی و «ایمان و عمل صالح» دعوت شان نماید، و پیامبر خود را «رحمة للعالمین» (3) معرفی کند، و خود پیامبر هم در آخرین خطبه خویش به اصحاب خود

ص: 151

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 10، ص 183.

2- اشاره به آیه 164 از سوره آل عمران است که می فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

3- سوره انبیاء، آیه 107.

هشدار دهد و آنان را از گناه و معصیت و نافرمانی خداوند بر حذر دارد و خطاب به آنان بفرماید: «اگر شخص من هم نافرمانی کنم، با سر به دوزخ افکنده می شوم»، ولی با این همه:

پس از رحلت حضرتش کسانی بیایند و به عنوان مفسّر و محدّث و مورّخ، آیات محکّمات کتاب خدا را با میل و دل خواه خود، تفسیر و تأویل و توجیه کنند، و بر خلاف تمام موازین علمی و عقلی و وجدانی و ایمانی و اخلاق اسلامی بگویند: همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب و بدشان، نکو کار و گنه کارشان، همه و همه بدون استثناء عادلند همه آن ها در بهشتند، و ظالم و مظلوم، قاتل و مقتول، عادل و فاسق و عالم و جاهل در آن جا به هم دیگر می رسند، و با یک دیگر ملاقات می کنند!!! آیا هیچ دیوانه ای چنین سخنی را می پذیرد؟ (كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا) (1)

سخن آخر درباره صحابه

سخن آخر درباره صحابه پیغمبر این است که: آنان هم مانند دیگران از جنس بشر بودند و فرشته خلق نشده بودند تا در برابر خطا و گناه و گناه معصوم باشند. هر چه بر دیگران حلال بود بر آن ها هم حلال بود، و هر چه بر دیگران حرام بود بر آن ها هم حرام بود و هر چه بر دیگران واجب بود بر آن ها هم واجب بود و هر حقی که دیگران داشتند آن ها همان حق را داشتند.

تنها یک فضیلت داشتند، آن هم مصاحبت و هم نشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که اگر پاس آن را می داشتند و حرمت آن را رعایت می کردند برای آنان ارزش داشت. زیرا: مقصود حقیقی از مصاحبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که: صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احترام آن حضرت را نگه داشته و شئون و حیثیت حضرتش را حفظ کند و از او امر و نواهی او سرپیچی ننماید و پیوسته تابع او باشد. و اما مصاحبتی که از روی مکر و فریب و خدعه و نیرنگ و نفاق باشد جز زیان و ضرر برای آن مصاحب دروغین در بر نخواهد داشت.

بنا بر این اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند دیگران در ثواب و عقاب شرکت دارند اگر اهل خیر و صلاح و تقوا و فضیلت بودند به اجر و پاداش خود خواهند رسید، و اگر به

ص: 152

طرف فسق و فجور و ظلم و خیانت رفتند به کیفر اعمال خود می رسند، و تفاوتی که آنان با دیگران دارند اینست که: چون آن ها نور وحی و نبوت را مشاهده کردند و افتخار مصاحبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را داشتند و در میدان مناظره، معجزات آن حضرت را با دیدگان خود دیده و تلاوت آیات خدا را با گوش های خود از زبان مبارک پیامبر خدا شنیده بودند، از این لحاظ مسئولیت بزرگی را در پیشگاه خدا و پیامبر به عهده داشتند، که از این جهت، لغزش و نافرمانی آنان، مانند لغزش دیگران نیست، همان گونه که پاداش اطاعت و فرمان برداری آنان نیز برتر و بالا تر از دیگران است.

شاهد این گفتار، قول خدای تعالی است که در قرآن کریم درباره همسران پیامبر که بالا ترین مصاحبت با آن حضرت را داشته اند، فرموده است:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، وَ مَنْ يَفْعَلْ مِثْلَ مَا كُنَّا لَكُمْ لَوْلَا رِزْقًا كَرِيمًا) (1)

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و قبیحی را مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت، و روزی پر ارزشی را برای او آماده کرده ایم.

با توجه به آیات و روایاتی که ذکر نمودیم، روشن می شود که مدح و ستایشی که در قرآن کریم و احادیث شریف نبوی از اصحاب پیغمبر به عمل آمده، تنها متوجه همان مؤمنان صحابه است و هرگز شامل حال منافقان و منحرفان و خطا کاران نمی شود.

بنا بر این، کسانی که می گویند: همه اصحاب پیغمبر عادل اند، و همه اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود و به آیات و روایاتی که در ستایش برخی از اصحاب نازل شده استدلال می کنند، چنین پنداشته اند که این آیات و روایات درباره همه صحابه صدق می کند، و اصحاب هم به طور کلی به پیغمبر ایمان آورده و همه با ایمان صحیح از دنیا رفته اند، در صورتی که چنین نیست، زیرا:

در برابر آیاتی که در ستایش برخی از اصحاب نازل شده، آیات فراوان دیگری وجود

ص: 153

دارد که در آن‌ها از بعضی از اصحاب پیغمبر مذمت گردیده است که هم اکنون برخی از آن‌ها را که بر وجود منافقان و افراد غیر معلوم الحال در میان صحابه دلالت دارد، می‌آوریم و به شرح و بیان آن‌ها می‌پردازیم تا حق و حقیقت همان‌گونه که هست بر حق جویان حقیقت خواه بطور مستدل و برهانی روشن و آشکار گردد.

دوم - آیاتی در نکوهش اصحاب

پیش از این اشاره کردیم که بر اساس آیات هدایت گر قرآن یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دو گروه مختلف و متباین تقسیم می‌شوند، گروه اول: کسانی هستند که بواسطه ایمان و استقامت و اعتقاد صحیح شان رستگارند، و گروه دوم: کسانی هستند که به خاطر بی‌اعتقادی و عدم ایمان درست و دروغ گفتن به خدا و پیامبر زیان کارند.

با گروه اول، و بخشی از آیات قرآنی که به مناسبت‌های گوناگون آنان را می‌ستود آشنا شدیم و به اندازه لازم سخن گفتیم. و اینک می‌خواهیم با بخش دیگری از آیات که به مذمت و نکوهش برخی از اصحاب پرداخته است، آشنا شویم، تا در پرتو نور آیات قرآن، حقیقت و واقعیت را دریابیم و از هرگونه افراط و تفریط در امان باشیم.

قرآن کریم که کلام الهی است و هیچ‌گونه باطلی در آن راه ندارد، در آیات فراوانی به مذمت و نکوهش برخی از اصحاب پیامبر پرداخته، و از عدم ایمان و نفاق و دورویی بسیاری از آنان پرده برداشته و آشکارا به امت اسلامی فهمانده است که در میان اصحاب پیغمبر کسانی بودند که در نفاق و دورویی فرو رفته و تظاهر به اسلام می‌نمودند و رسول خدا را اذیت و آزار می‌دادند و فتنه به پا می‌کردند و کارها را بر رسول خدا دگرگون می‌ساختند.

بنا بر این، اگر ما افراد مؤمن و مخلص را از آن‌ها جدا کنیم، کسانی که می‌مانند قرآن کریم آن‌ها را در آیات متعددی بطور صریح و روشن، چنین توصیف نموده است:

منافق‌اند، ایمان ندارند، با خدای خود از راه مکر و فریب وارد می‌شوند، نماز را به سستی و تبلی به جا می‌آورند، داوری خدا و رسول را قبول ندارند، از جنگ و جهاد در راه خدا گریزانند، از پیامبر اجازه معافی از جنگ را می‌طلبند، دیگران را از جهاد در راه خدا باز می‌دارند، درباره عدالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تردید دارند، به خاطر اسلام شان بر

پیامبر منت می گذارند، به دورغ سوگند به خدا یاد می کنند، برای ایجاد تفرقه و جدایی در بین مسلمانان مسجد می سازند، برخی از آن ها فاسق برخی ستمکار، و برخی پیامبر را آزار می دهند و برخی دیگر هم، بر خلاف ادب اسلامی صدای شان را از صدای پیامبر بالا تر می برند. (1)

ما به همین مقدار از آیاتی که در نکوهش برخی از اصحاب وارد شده، بسنده می کنیم و از بیان آیات بی شمار دیگر که در این مورد آمده است خودداری می نمایم، و برای این که جای هیچ گونه ابهام و اعتراضی را باقی نگذاریم، عین آیاتی را که در سوره های مختلف قرآن در نکوهش بعضی از اصحاب آمده است، یاد آور می شویم:

1 - در سوره «بقره» در مورد نفاق و دورویی برخی از اصحاب چنین می فرماید:

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشَاءُ عُرُونَ، فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) (2)

«برخی از مردمان می گویند: ما به خدا و روز جزا ایمان آورده ایم، در حالی که ایمان نیاورده اند، آن ها می خواهند خدا و کسانی را که ایمان آورده اند فریب دهند در حالی که جز خود شان را فریب نمی دهند ولی نمی فهمند در دل های آنان (یک نوع) بیماری است خداوند بر بیماری آنان افزوده، و به خاطر دروغ هایی که می گفتند عذاب دردناکی خواهند داشت».

2 - در همان سوره در یک آیه دیگر در ترسیم حال منافقان، چنین می فرماید:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ) (3)

«هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند، می گویند: ما ایمان آورده ایم و (اما) هنگامی که با شیاطین و رفقای خود خلوت می نمایند، می گویند: ما با شما ایم، ما فقط آن ها را مسخره می کنیم».

ص: 155

1- باید توجه داشت: آیاتی که در سوره های مختلف قرآن درباره صحابه پیامبر وارد شده و بسیاری از آنان را مورد نکوهش قرار داده، فراوان است و ما به جهت اختصار، تنها به بخشی از آن ها اشاره کردیم.

2- سوره بقره آیات 79.

3- سوره بقره آیه 14.

3- در سوره «نساء» در مورد فریب کاری و نیرنگ بازی و بی اعتقادی منافقان و دور بودن آن ها از خداوند چنین می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) (1)

«منافقان می خواهند با مکر و حيله خدا را فریب دهند در حالی که خداوند آن ها را فریب می دهد و نیرنگ شان را باطل می سازد و هنگامی که به نماز بر می خیزند، از روی کسالت [با سستی و تبلی] ابر می خیزند و در برابر مردم ریا کاری می کنند و خدا را جز اندکی [آن هم به قصد ریا] یاد نمی نمایند».

4- در همان سوره در یک آیه دیگر، در مورد ایمان دروغین منافقان و عدم رضایت برخی از آنان به داوری پیامبر، و تسلیم بودن در برابر حکم طاغوت چنین می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا، وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا، فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا لِلَّهِ إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا) (2)

«آیا نمی بینی کسانی را که گمان می کنند به آن چه بر تو و پیامبران پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند، ولی باز هم می خواهند برای داوری نزد طاغوت، و حکام باطل بروند؟! با این که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. و شیطان می خواهد

آن ها را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بيفکند و اگر به آن ها گفته شود بیائید و به حکم خدا و رسول تن در دهید، منافقان را می بینی که از [قبول دعوت] تو سخت اعراض می کنند. پس چگونه وقتی به خاطر اعمال شان، گرفتار مصیبتی می شوند، و به نزد تو می آیند، سوگند به خدا یاد می کنند که منظور ما [از داوری نزد دیگران] جز خیر و خوبی و توافق [میان طرفین نزاع] نبوده است».

ص: 156

1- سوره نساء، آیه 142.

2- سوره نساء، آیه 60-62.

یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا گذاشتند یک نفر را به عنوان «داور» در میان خود انتخاب کنند، مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اطمینان داشت، گفت: من به داوری پیامبر شما راضی هستم ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود بنام «کعب بن اشرف» را انتخاب کرد، زیرا می دانست با دادن رشوه و هدیه می تواند نظر او را به سوی خود جلب کند، و بدین ترتیب با داوری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد، که آیات مزبور نازل گردید و چنین افرادی را به شدت مورد نکوهش قرار داد. (1)

5- در سوره «آل عمران» در مورد این که عده ای از یاران پیغمبر در جنگ «أُحُد» از میدان جنگ فرار نموده، و تا لبه پرتگاه «ارتداد» به پیش تاخته، و درباره خداوند اندیشه های باطل جاهلیت را به خود راه دادند، چنین می فرماید:

(وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا) (2)

«گروهی [در آن میان] تنها به فکر جان خویش بودند، آن ها گمان های نادرستی - همچون گمان های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند و می گفتند: آیا از پیروزی چیزی نصیب ما می شود؟ بگو: همه کار ها به دست خداست، آن ها در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند، می گویند: اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم [و این همه کشته نمی دادیم]».

در این رابطه در تفسیر در المنثور آمده است:

احمد حنبل بخاری، مسلم، نسائی، ابن جریر، ابن منذر و بیهقی در دلائل، از «براء بن عازب» روایت کرده اند که گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبد الله بن جبیر را در جنگ احد بر پیاده نظام - که تعداد شان پنجاه

ص: 157

-
- 1- تفسیر قرطبی، ج 5 ص 263 تفسیر ابن کثیر، ج 2 ص 327 ذیل آیات یاد شده به طور خلاصه، تفسیر در المنثور سیوطی، ج 2 ص 543 ط بیروت، ذیل آیات، و تفسیر مجمع البیان، ج 3 ص 116 چاپ بیروت، اعلمی.
 - 2- سوره آل عمران، بخشی از آیه 154.

نفر بود - قرار داد و فرمود: اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (و کشته شده ایم) شما هرگز از جای خود حرکت نکنید تا این که خودم به شما دستور دهم. و به هر حال دشمن مغلوب شد و شکست خورد. راوی گوید: من به خدا سوگند، دیدم که خلخال ها در پای زنان پدید آمده بود. اصحاب عبد الله بن جبیر گفتند: غنیمت! ای قوم غنیمت! دیگر منتظر چه هستید؟ عبد الله بن جبیر به آنان گفت: مگر فراموش کردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شما چه دستور داد؟ گفتند: به خدا سوگند می رویم و برای خود غنیمت جمع می کنیم. وقتی صحنه را رها کردند شکست خوردند. آن جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را صدا می زد و از آخر جمعیت آن ها را فرا می خواند و به جز دوازده نفر کسی با آن حضرت باقی نماند، و سر انجام هفتاد نفر ما را کشتند... (1)

و به همین مطلب اشاره دارد قول خدای تعالی که فرموده است:

(وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ) (2)

«و خداوند وعده خود را به شما (که در جنگ احد شما را بر دشمنان پیروز می گرداند) تحقق بخشید، در آن هنگام (که در آغاز جنگ) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید، و این پیروزی ادامه داشت تا این که در کار جنگ سستی کردید و به نزاع پرداختید و سنگر ها را رها ساختید و بعد از آن که آن چه را که دوست می داشتید (از غلبه و پیروزی) به شما نشان داد از دستور پیامبر خود) نافرمانی کردید. برخی از شما خواهان دنیا بودند و برخی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از غلبه بر آن ها بازداشت (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را بیازماید...».

و در همین رابطه از ابن مسعود روایت شده که گفته است: «من فکر نمی کردم که احدی از اصحاب پیامبر خواهان دنیا باشد تا این که در جنگ احد این آیه درباره ما نازل

ص: 158

1- تفسیر درّ المنثور، ج 2 ص 325 چاپ بیروت، تفسیر طبری، ج 4 ص 82، چاپ بیروت، دار الجیل مسند احمد، ج 4 ص 293، صحیح بخاری، ج 4 ص 484، کتاب الجهاد و السیر، باب: ما یکره من التنازع و الاختلاف فی الحرب، چاپ بیروت، دار القلم.

2- سوره آل عمران، آیه 152، برای اطلاع کامل از نزول این آیه به مناسبت حادثه مزبور، به تفسیر قرطبی و طبری و سایر تفاسیر در ذیل همین آیه مراجعه فرمائید.

گردید که: «برخی از شما خواهان دنیا و برخی خواهان آخرت بودند». (1)

6- در سوره «توبه» در مورد این که برخی از منافقان برای عدم حضور در میدان نبرد

عذر و بهانه می تراشیدند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه معافی از جنگ را می خواستند، و بدین وسیله از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کردند چنین می فرماید:

(وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِدَنْ لِي وَلَا تَغْتَبِيْ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنْ جَهْتُمْ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ) (2)

«برخی از آن ها می گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه و فتنه گرفتار مساز، آگاه باش که اینان [هم اکنون با مخالفت خود] به فتنه در افتاده اند و جهتم کافران را احاطه کرده است».

این آیه درباره یکی از صحابه منافق بنام «جد بن قیس» نازل شده و او همان مرد منافقی است که در صلح حدیبیه حضور داشت و در بیعت شجره» و یا «بیعت رضوان با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نکرد.

در «سیره ابن هشام» از جابر بن عبد الله و در «سیره حلبی» از سلمة بن اکوع آمده است که: وقتی ما با پیغمبر خدا در زیر آن درخت بیعت کردیم، فقط «جد بن قیس» بود که از بیعت کردن امتناع ورزید، گوئی هم اکنون او را می بینم که به شتر خود چسبیده است تا خود را از نظر مردم پنهان کند. (3)

7- در یک آیه دیگر در همان سوره، در مورد گروهی از منافقان که از شرکت در میدان جهاد تخلف ورزیده و با وسوسه های شیطانی کوشش می نمودند که دیگران را نیز از حضور در میدان جهاد دل سرد نموده و یا آن ها را از این کار بازداشته و منصرف نمایند و در این باره سخنانی به هم دیگر و مؤمنان می گفتند چنین می فرماید:

(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا

ص: 159

1- تفسیر در المنثور، ج 2 ص 327، تفسیر طبری، ج 4 ص 85 تفسیر قرطبی، ج 4 ص 237، تفسیر ابن کثیر، ج 2 ص 130، در تفسیر آیه مزبور، مجمع الزوائد، ج 6 ص 327 و 328.

2- سوره توبه آیه 49 برای اطلاع از شأن نزول آیه به تفاسیر مراجعه فرمائید.

3- سیره ابن هشام، ج 3 ص 330 زیر عنوان بیعت رضوان چاپ مصر و سیره حلبی، ج 2 ص 701 سطر آخر، چاپ بیروت، دار المعرفة.

بَأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (1)

بازماندگان از جنگ تبوک از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شدند و خوش نداشتند که با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کنند؛ و به یک دیگر و مؤمنان گفتند: در این گرما به سوی میدان حرکت نکنید به آنان بگو آتش دوزخ از این هم گرم تر است، اگر می دانستند». 8 - در آیه دیگری در همان سوره در مورد این که منافقان هیچ گاه آماده همکاری با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نبودند بلکه با آن روح نفاق و بی ایمانی و انحراف اخلاقی که داشتند پیوسته به دنبال فرصتی بودند تا با ایجاد تفرقه و اختلاف میان صفوف مؤمنان وحدت و یک پارچگی آنان را به هم بریزند و در بین مؤمنان نیز افراد سست عقیده و ضعیف الایمانی وجود داشتند که زود تحت تأثیر سخنان آنان قرار می گرفتند و به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به برخی از آن ها اجازه داد تا در شهر بمانند چنین می فرماید:

(وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ، لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ) (2)

«اگر آن ها [راست می گفتند، و] اراده داشتند که [به سوی میدان جهاد] خارج شوند وسیله ای برای آن فراهم می ساختند؛ ولی خداوند از حرکت آن ها کراهت داشت از این رو توفیقش را از آنان سلب کرد و آن ها را از جهاد باز داشت؛ و به آنان گفته شد: با قاعدین و کودکان و پیران و بیماران بنشینید».

اگر آن ها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند، جز اضطراب و تردید چیزی بر شما نمی افزودند، و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه و نفاق می پرداختند و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان

ص: 160

1- سوره توبه آیه 81.

2- سوره توبه آیه 48-46.

آن‌ها کاملاً گوش می‌دهند و خداوند ظالمان را می‌شناسد.

آن‌ها پیش از این (نیز) فتنه‌جو بودند و کارها را بر تو دگرگون ساختند، تا آن‌که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار شد، و آن‌ها کراهت داشتند.

9- در همان سوره در مورد این‌که منافقان در عدالت پیامبر تردید داشتند و حتی برخی از آنان در تقسیم اموال و یا غنیمت بر آن حضرت ایراد و خرده می‌گرفتند و به حضرتش اهانت می‌نمودند، چنین می‌فرماید:

(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ) (1)

«و برخی از آنان در (تقسیم) غنایم بر تو خرده می‌گیرند، اگر از آن (غنایم، سهمی) به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود، خشمگین می‌گردند».

در تفسیر در المنثور سیوطی در این باره آمده است که: بخاری، نسائی، ابن جریر، ابن منذر ابن ابی حاتم، ابو الشیخ و ابن مردویه از ابی سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت:

در یکی از روزها که پیغمبر مشغول تقسیم اموال بود ناگهان «ذو الخویصره» (2) که از طایفه بنی تمیم بود از راه رسید و گفت: یا رسول الله! با عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نداشته باشم، پس چه کسی به عدالت رفتار می‌کند؟

عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله! اجازه بده تا گردنش را بزنم، حضرت فرمود: رهایش کن او یاورانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنان ناچیز می‌شمارید، از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود... از ایشان مرد سیاهی است که یکی از دو پستانش مانند پستان زنان، و یا یکی از دو بازویش مانند یک تکه گوشت آویزان است، وقتی مسلمانان دچار اختلاف می‌شوند،

ص: 161

1- سوره توبه، آیه 58.

2- ذو الخویصره، یا «ذو الثدیه» لقب مردی از طایفه بنی تمیم بنام «حرقوص بن زهیر» است که بعد از جنگ صفین موقعی که مردم دو دسته شدند، رئیس خوارج گردید و هنگامی که او و یارانش بر ضد امیر المؤمنین علیه السلام قیام کردند، آن حضرت نیز در جایی بنام «نهروان» با آن‌ها جنگید و همه آن‌ها را تار و مار کرد و بیش از نه نفر آن‌ها که از آن جمله عبد الرحمن بن ملجم بود، جان به سلامت نبردند.

اینان سر به شورش بر می دارند و خروج می کنند. راوی گوید: آیه (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ...) درباره این شخص و یارانش که همان خوارج باشند نازل شده است.

ابو سعید گوید: من شهادت می دهم که این سخنان را خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم، و شهادت می دهم که در جنگ «نهروان» بعد از آن که علی علیه السلام الخوارج را از دم شمشیر گذراند و به کشتگان سرکشی می کرد و من همراه آن حضرت بودم مردی را به همان صفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود با چشم خود دیدم. (1)

10 - در همان سوره در مورد این که منافقان برای سر پوش گذاشتن بر اسرار دورنی خود به قسم های دروغ متوسل می شدند تا ایمان دروغین خود را به اثبات رسانده و بدین وسیله افراد با ایمان را فریب دهند، چنین می فرماید:

(وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَإِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ، لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ) (2)

آن ها به خدا سوگند می خورند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند، ولی آن ها گروهی هستند که می ترسند (و به خاطر ترس از فاش شدن اسرار شان دروغ می گویند) اگر پناهگاه یا غار ها یا راهی در زیر زمین بیابند، به سوی آن حرکت می کنند، و با سرعت و شتاب فرار می کنند».

11 - در سوره «احزاب» در مورد این که در میان اصحاب پیغمبر، افراد منافقی وجود داشتند که در کار مسلمانان کار شکنی می کردند و مردمان را از جنگ و جهاد باز می داشتند، و جز عده کمی از آن ها - آن هم از روی ریا و اکراه - در جنگ شرکت نمی نمودند و از هر نوع کمک مادی و معنوی دریغ می ورزیدند و پس از پایان جنگ و برطرف شدن ترس و خوف مانند یک طلب کار با زبان های تند و خشن سهم خود را از غنائم جنگی مطالبه می نمودند، چنین می فرماید:

ص: 162

1- تفسیر درّ المنثور، ج 4 ص 200 ذیل آیه، چاپ بیروت، تفسیر طبری، ج 10 ص 109 ذیل آیه، صحیح بخاری، ج 5 ص 47، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الاسلام، ج 137 چاپ بیروت، دار القلم صحیح مسلم، ج 1 ص 471، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، ج 148 چاپ بیروت، دار الفکر، مسند احمد حنبل، ج 3 ص 56.

2- سوره توبه، آیه 57 - 56.

(قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَلْسَ إِلَّا فُلِيًّا، أَشِدَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغَسِّدُ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِاللِّسِنَةِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (1)

«خداوند آن کسانی از شما که مردم را از جنگ باز می داشتند، و به برادران خویش می گفتند: به سوی ما بیایید (و خود را از معرکه بیرون کشید) به خوبی می شناسد، و آن ها (مردمی ضعیفند و) جز اندکی از ایشان پیکار نمی کنند. آن ها در همه چیز نسبت به شما بخل می روزند؛ و هنگامی که (لحظات) ترس و خطر پیش می آید، می بینی آن چنان وحشت زده به تو نگاه می کنند و چشم های شان در حدقه می چرخد، که گوئی می خواهند قالب تهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرونشست، با زبانی تند و خشن، در کمال حرص و آز، سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند! آن ها (هرگز) ایمان نیاورده اند، از این رو خداوند اعمال شان را نابود می کند، و این کار بر خدا آسان است.

12 - در سوره «محمد» در مورد این که در میان اصحاب پیغمبر، بیمار دلانی بودند که نسبت به اسلام و مسلمانان و پیامبر خدا دشمنی می ورزیدند و کینه درونی خود را در دل نگه می داشتند و از تعبیراتی که گاه و بیگاه در سخنان خود به کار می بردند این دشمنی به خوبی آشکار بوده و در عین حال تلاش می کردند که راز شان فاش نگردد، با تعبیری رسا و روشن چنین می فرماید:

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَصْدَاعَهُمْ، وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيَمَاهُمْ وَ لَتَعَرَفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ) (2)

«آیا کسانی که در دل های شان مرض دارند، گمان کرده اند که خداوند کینه های درونی شان را آشکار نمی سازد؟! و اگر ما بخواهیم آن ها را به تو (ای پیامبر) نشان می دهیم تا آنان را به وسیله چهره های شان بشناسی و بی گمان تو آن ها را از طرز سخنان شان می شناسی و

ص: 163

1- سوره احزاب، آیه 19 - 18.

2- سوره محمد، آیه 29 و 30.

13 - در سوره «حجرات» در مورد این که برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان واقعی نداشتند بلکه به خاطر منافع مادی و کمک های مالی تظاهر به اسلام می نمودند، چنین می فرماید:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسَدْنَا لَمَنَّا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (1)

«عرب های بادیه نشین گفتند: ما ایمان آورده ایم، بگو (ای پیامبر!) شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید: ما اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان در دل های شما وارد نشده است؛ و اگر از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کار های شما را کم نمی کند، خداوند آمرزنده و مهربان است.»

14 - نیز در همان سوره، در مورد این که برخی از اصحاب به خاطر مسلمان شدن خود بر پیامبر منت می گذاشتند و اسلام خود را به رخ آن حضرت می کشیدند، چنین می فرماید:

(يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (2)

بر تو (ای پیامبر!) منت می گذارند که اسلام آورده اند، بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر شما در ادعای ایمان تان راست می گوئید.»

15 - برخلاف تصور برخی از بیمار دلان که عقیده دارند همه صحابه پیامبر عادل اند، و چنین می پندارند که صحابه ربطی به منافقین ندارند، و یا این که می گویند: منافقین جزء صحابه نیستند، در قرآن کریم که معجزه جاوید پیامبر اسلام است، یک سوره بنام سوره «منافقون» اختصاص یافته، که در این سوره، از گروهی از یاران رسول

1- سوره حجرات آیه 14.

2- سوره حجرات، آیه 17.

خدا که نفاق آنان آشکار بوده به همین عنوان سخن به میان آمده، و خدای تعالی آنان را از دشمنان سر سخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده، و در رابطه با ویژگی ها و نشانه های نفاق آنان در آیاتی از قرآن مجید، چنین فرموده است:

(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشَاءُ هُدًى لَكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ، وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) (1)

«هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند). آن ها سوگند های شان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا باز دارند و کار های بسیار بدی انجام می دهند. این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند و سپس کافر شدند، از این رو بر دل های آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند. هنگامی که آن ها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد، و اگر سخن بگویند به سخنان شان گوش فرا می دهی، اما گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند، آن ها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آن ها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!»

این ها همه آیاتی روشن از قرآن کریم است که بر وجود تعداد زیادی از افراد منافق در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد و هیچ کس هم نمی تواند آن را رد یا انکار نماید، و همین مقدار از آیات کافی است که پژوهشگران را قانع کند به این که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دو گروه متمایز تقسیم می شوند گروهی که واقعاً به رسول خدا ایمان آورده و پیوسته مطیع فرمان آن حضرت بوده و تا پایان زندگی بر ایمان خود ثابت و استوار مانده و رستگارانند و گروه دیگری که به صورت ظاهر، ایمان آورده و منافق اند و

ص: 165

تا پایان عمر بر همان نفاق خود باقی مانده و از اسلام و ایمان راستین بهره ای نبرده و در نتیجه بر اثر عدم ایمان و اعتقاد درست، زیانکارند.

به هر حال، ما در این جا به همین مقدار از آیاتی که در نکوهش برخی از اصحاب وارد شده، بسنده می کنیم و به نقل آیات دیگری که ماهیت برخی از اصحاب را به وضوح روشن ساخته است می پردازیم، تا به خوبی معلوم شود که همه اصحاب

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - آن گونه که برخی از افراد ساده لوح و یا انسان های مغرض و متعصب می پندارند - از نظر پاکی و پاک دامنی و درست کاری یک سان نبوده و بلکه در میان آنان کسانی بوده اند که خداوند عالمیان برای شناساندن حقیقت آن ها، آیاتی از قرآن را نازل فرموده است.

و اینک به مبحث بعدی که در همین زمینه آورده ایم، توجه فرمائید.

قرآن کریم و کشف حقیقت برخی از اصحاب

اشاره

علاوه بر آیاتی که پیش از این متذکر شدیم، خدای تعالی در آیات متعدد دیگری نیز اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با عناوین مختلفی یاد نموده و از اسرار درونی آن ها پرده برداشته و برخی از آنان را به پیامبر خود معرفی فرموده است که برای نمونه و کشف حقیقت و ماهیت برخی از آن ها بعضی از آن آیات را تحت چند عنوان یاد آور می شویم.

1- بانیان مسجد ضرار

خدای تعالی در سوره «توبه» در معرفی دوازده نفر از اصحاب پیغمبر که جزء منافقین بودند و با یک نقشه ماهرانه مسجدی ساختند، تا از این راه بتوانند هدف های شوم خود را در زیر نقاب مسجد عملی ساخته، و اسلام و مسلمانان را در هم بکوبند و اگر توفیق یابند پیامبر خدا را از بین ببرند و نام اسلام و مسلمانی را از صفحه گیتی بر انداخته و مردم را به حالت کفر و وضع قبل از اسلام برگردانند، چنین فرموده است:

(وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ

«گروهی دیگر از منافقان کسانی هستند که برای زیان رسانیدن، و کفر ورزیدن و جدائی انداختن بین مؤمنان و کمین گاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش جنگیده است مسجدی پدید آوردند و سوگند یاد می کنند که ما جز نیکی هدفی نداشتیم، اما خداوند گواهی می دهد که آنان دروغ گویند.»

بسیاری از مفسران و محدثان و مورخان اسلامی در شأن نزول این آیه آورده اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عازم سفر تبوک بود، گروهی از منافقان به نزد آن حضرت آمده، گفتند:

یا رسول الله! ما برای شب های سرد زمستان و اوقات بارانی و کسانی که مبتلا و معذورند و نمی توانند به مسجد شما حاضر شوند، مسجدی بنا کرده ایم و میل داریم که شما بدان مسجد بیائی و نمازی در آن، بخوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اکنون من در حال حرکت و آماده سفر هستیم و اگر انشاء الله از این سفر بازگشتیم بدان جا خواهیم آمد.

موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر «تبوک» باز می گشت و به «ذی اوان» که فاصله اش با مدینه یک ساعت از روز بود رسید، خبر بنای مسجد مزبور و اجتماع منافقین در آن جا به اطلاع آن حضرت رسید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک بن دخشم و معن بن عدی یا برادرش عاصم بن عدی را خواست و به آن ها فرمود بسوی این مسجدی که اهلش ستمکارند بروید و آن را ویران کرده و بسوزانید آن دو نفر شتابان به دنبال این کار رفته و هم چنان که منافقان در آن بودند آن را آتش زده و ویران کردند و منافقین نیز که چنان دیدند از آن جا متفرق شدند و خدای تعالی نیز آیه مزبور را در این باره نازل فرمود. (2)

بانیان این مسجد - که بعد ها بنام مسجد ضرار معروف گردید - دوازده نفر از

ص: 167

1- سوره توبه (برائت)، آیه 107.

2- تفسیر طبری، ج 11 ص 18، تفسیر در المنثور، ج 4 ص 259-257 چاپ بیروت، تفسیر مجمع البیان، ج 5 ص 126-125، تفسیر ابو الفتوح، و تفسیر المنار، و تفسیر المیزان، و سایر تفاسیر در ذیل آیه مزبور، و سیره ابن هشام، ج 4 ص 173 تحت عنوان امر مسجد الضرار، چاپ مصر.

اصحاب پیغمبر به نام های خدام بن خالد، ثعلبه بن حاطب، معتب بن قشیر، ابو حیبه بن ازعر، عبّاد بن حنیف جاریه بن عامر و دو پسرش: مجمع وزید، و نبتل بن حارث،

و بخرج، و بجاد بن عثمان، و ودیعه بن ثابت بودند، که می خواستند در زیر نقاب مسجد، از این پایگاه نفاق، و در یک لباس ظاهر و فریبنده، برنامه های شوم و منافقانه خود را عملی سازند، ولی خدای سبحان غیب دان که از اسرار درونی همه انسان ها آگاه و خیانت چشم ها و راز دل ها می داند پیامبرش را به وسیله وحی آسمانی با خبر از روی کار آن ها پرده برداشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همان گونه که متذکر شدیم، دستور داد تا مسجد مزبور را بسوزانند و آن را ویران کنند و سر انجام محل آن را مرکزی برای ریختن زباله ها قرار دادند. (1)

2- فراریان از جنگ

فرار از میدان جنگ و پشت کردن به دشمن، از گناهان کبیره است که قرآن کریم برای آن، وعده عذاب داده است. برای افراد مسلمان در نکوهش فرار از جنگ کافی است که بدانند خدای تعالی خطاب به مؤمنان فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُلُوهُمُ الْأُدْبَارَ، وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ) (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه رو شوید، به آن ها پشت نکنید و فرار ننمائید و هر کس در آن روز به آن ها پشت کند و هدفش از کناره گیری جز به خاطر حمله مجدد و یا پیوستن به گروهی (از مجاهدان) باشد، به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنّم است، و چه بد سر انجامی است».

این آیه، نصّ صریح مطلق است که نه مقید به زمان خاصّی است و نه هم اختصاصی به یک جنگ خاص دارد بلکه خطابی عمومی است که همه مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و فرار از جنگ را حرام و موجب عذاب و عقاب الهی دانسته است ولی در عین حال: می بینیم که برخی از یاران پیامبر، به ویژه همان هایی که بعد ها

ص: 168

1- به مدارک پیشین مراجعه فرمائید.

2- سوره انفال آیه 16-15.

در میان مسلمانان مقام و منصبی پیدا کردند، در مواردی صحنه جنگ را رها کرده و فرار را بر قرار ترجیح داده و از برابر دشمن گریختند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میدان جنگ در برابر دشمن تنها گذاشتند.

از آن جمله: در روز «جنگ احد» بود که ابن قمنه به مصعب بن عمیر (رضوان الله علیه) حمله کرد و او را کشت و پنداشت که پیغمبر است، از این رو برگشت نزد قریش و مژده داد که پیغمبر را کشته است. مشرکان نیز به یک دیگر مژده می دادند و می گفتند: محمد کشته شد، محمد کشته شد، ابن قمنه او را کشت. (1)

با این خبر دل های مسلمانان از جا کنده شد، و به طور کلی پراکنده شدند و با بی نظمی پا به فرار گذاردند که خداوند وضعیت اسف بار فرار آنان را در قرآن کریم چنین توصیف می کند:

(إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلُؤُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ) (2)

(به یاد آورید، هنگامی که از کوه بالا می رفتید و به کسی توجه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا می زد و خداوند [به خاطر بی ثباتی شما] سزای تان را به غمی روی غمی داد).

در آن روز پیغمبر آن ها را صدا می زد و می فرمود: بندگان خدا، بندگان خدا به سوی من آئید. ولی آن ها طوری فرار می کردند که به کسی توجه نداشتند.

در سیره حلبیه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و پا بر جا و استوار ایستاده بود و هنگامی که یارانش متفرق شدند آن ها را صدا می زد و می فرمود: ای فلان به سوی من آی، وای فلان به سوی من آی، من رسول خدا هستم و هیچ یک از آن دو هم برنگشتند و تیر ها همچنان به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آمد و خداوند آن ها را از او بر می گرداند. (3)

طبری و ابن اثیر و دیگران می نویسند فرار به وسیله گروهی از مسلمانان به پایان

ص: 169

1- تاریخ طبری، ج 2 ص 516 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، سیره ابن هشام، ج 3 ص 77 چاپ مصر و کامل ابن اثیر، ج 2 ص 155 ط بیروت، دار صادر.

2- سوره آل عمران، آیه 153.

3- سیره حلبی، ج 2 ص 505 چاپ بیروت، دار المعرفه مغازی واقدی، ج 1 ص 237_238.

رسید که عثمان و دیگران در میان ایشان بودند، آن‌ها تا جایی به نام «اعوص» رفتند و سه روز در آن جا ماندند، سپس به نزد پیامبر بازگشتند، و وقتی پیامبر آن‌ها را دید فرمود: شما، عجب گسترده از میدان جنگ گریخته اید! (1)

و نیز طبری و ابن اثیر در تاریخ‌های خود آورده اند که: انس بن نضر - عموی انس بن مالک - به عمر و طلحه و گروهی از مردان مهاجر برخورد و دید که دست از جنگ کشیده اند، انس پرسید، چرا نمی جنگید؟ در جواب گفتند: رسول خدا که کشته شده (دیگر جنگ فایده ندارد!) انس گفت: اگر رسول خدا کشته شده پس زندگی پس از مرگ او به چه درد می خورد؟ برخیزید و به میدان جنگ بروید و همان گونه که پیغمبر مرد شما هم [بزرگوارانه] بمیرید.

سپس به دنبال این سخن به دشمن حمله کرد و چندان جنگید تا کشته شد. پس از کشته شدنش هفتاد جای زخم در بدن وی یافتند و جز خواهرش کسی او را نشناخت او را به وسیله انگشتان زیبایش شناخت. (2)

هم چنین طبری در تفسیر خود از «سدی» روایت کرده که گفته است:

در روز احد هنگامی که در بین مسلمانان شایع شد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد، یکی از آن عده که [در پشت صخره کوه پناه گرفته و عمر و طلحه نیز در میان ایشان بودند] گفت: ای کاش در این جا کسی می داشتیم که او را نزد «عبد الله بن ابی» (رئیس منافقین که از این جنگ روی تافته بود) می فرستادیم، و او از ابو سفیان برای ما امان نامه ای می گرفت!! آن گاه فریاد زد: هان ای مردم مهاجر! چرا معطل هستید؟ محمد کشته شد! به سوی قوم مکی خود برگردید و گرنه می آیند و شما را می کشند.

انس بن نضر که این سخن ناهنجار را شنید فریاد زد: ای مردم! اگر راست باشد که محمد کشته شده خدای محمد که کشته نشده، پس برخیزید و در همان راهی که محمد می جنگید و جهاد می کرد شما هم جنگ کنید و سپس ادامه داد بار خدایا من از آن چه این مردم می گویند از تو پوزش می طلبم و از پیشنهادی که می کنند بی زاری

ص: 170

1- تاریخ طبری، ج 2 ص 522 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، کامل ابن اثیر، ج 2 ص 158 چاپ بیروت، دار صادر، و سیره حلبی، ج 2 ص 504، چاپ بیروت، دار المعرفه.

2- تاریخ طبری، ج 2 ص 517 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، تاریخ کامل ابن اثیر، ج 2 ص 156 و سیره ابن هشام، ج 3 ص 88 چاپ مصر.

می جویم. آن گاه شمشیرش را محکم به دست گرفت و حمله کرد تا کشته شد، و خدای تعالی آیه: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...) (1) را در این باره نازل نمود. (2)

آری خواننده گرامی، فرار اصحاب از میدان جنگ را نمی توان انکار کرد و صحابی بودن آن ها و این که برخی از همان فراریان میدان نبرد بعد ها با غضب مقام خلافت در میان مسلمانان منصب و موقعیتی پیدا کردند و نام و آوازه ای به هم رساندند، مانع بیان حقیقت و کشف ماهیت واقعی آنان نخواهد بود. زیرا خدای تعالی آن ها را مورد عتاب و خطاب قرار داده و در آیاتی از قرآن کریم به نکوهش آنان پرداخته و از جمله درباره آنان فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا) (3)

«آن کسانی از شما که در روز روبه رو شدن دو جمعیت (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آن ها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت.»

در این زمینه، حسام الدین متقی در «کنز العمال» از عائشه دختر ابی بکر روایت کرده که می گفته است: «هر گاه ابو بکر واقعه احد را به یاد می آورد گریه می کرد و می گفت: من نخستین کسی بودم که در آن روز بازگشت نمودم.» (4)

و در تفسیر فخر رازی آمده است: «از جمله کسانی که از میدان جنگ فرار کرد عمر بن خطاب بود» (5)

و سیوطی در تفسیر در المنثور آورده است که: «عمر در روز جمعه خطبه ای خواند و در آن خطبه سوره آل عمران را قرائت کرد و هر گاه عمر خطبه می خواند دوست می داشت که این سوره را بخواند، و چون به این آیه رسید: (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ

ص: 171

1- محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط رسول خداست، و پیش از او نیز پیامبران دیگری آمده و در گذشتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟!... سوره آل عمران، آیه 144.

2- تفسیر طبری، ج 4 ص 73، تفسیر در المنثور، ج 2 ص 10 و چاپ بیروت، ج 2 ص 316، تاریخ طبری، ج 2 ص 520 چاپ ابو الفضل ابراهیم کامل ابن اثیر، ج 2 ص 156 چاپ بیروت، دار صادر.

3- سوره آل عمران، آیه 155.

4- کنز العمال، ج 10 ص 425 چاپ مؤسسة الرساله.

5- تفسیر فخر رازی، ج 9 ص 50.

التَّقَى الْجَمْعَانِ...) گفت: ما در جنگ احد شکست خوردیم، و من پا به فرار گذاردم و تا بالای کوه رفتم و آن چنان به سرعت می گریختم که گوئی بز کوهی بودم و مردم می گفتند: محمد کشته شد... و چون اجتماع کردیم این آیه نازل شد». (1)

و ابن ابی الحدید گوید: «در زمان حکومت «عمر» زنی آمد و یکی از بُرد هایی (2) را که در نزد عمر بود مطالبه کرد. همراه او یکی از دختران عمر هم آمد و بردی مطالبه کرد، عمر «برد» را به آن زن بخشید و دختر خود را از آن محروم ساخت. چون در این باره از او پرسیدند، گفت: پدر آن زن در روز احد پایداری کرد و پدر این یکی یعنی خود (عمر) در روز جنگ احد گریخت و پایداری نکرد». (3)

و نیز ابن ابی الحدید از کتاب مغازی واقدی روایت کرده که خود عمر می گفته است: همین که شیطان فریاد بر آورد که محمد کشته شد، با خود گفتم باید به کوه پناه ببرم و از آن بالا روم و گوئی همچون بز کوهی بودم... و سر انجام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و آن حضرت این آیه را تلاوت می نمود: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...) (4) و محمد نیست جز پیامبری که پیش از او پیامبرانی آمدند و در گذشتند». (5)

هم چنین ابن ابی الحدید گوید:

در سال ششصد و هشت در دروازه دواب بغداد، به خانه و حضور محمد بن معدّ علوی موسوی، فقیه معروف شیعه، که خدایش رحمت کند، رفتم. کسی پیش او مغازی واقدی را می خواند و چون این عبارت را خواند که «واقدی از قول ابن ابی سبره از خالد بن ریاح... نقل می کرد که از محمد بن مسلمه شنیدم که می گفت: همین دو گوشم شنید و همین دو چشمم دید که روز جنگ احد مردم به سوی کوه می گریختند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را فرا می خواند و توجهی نمی نمودند و شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: ای فلانی به سوی من آی، و ای فلانی به سوی من آی، من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ولی هیچ یک از آن

ص: 172

1- تفسیر درّ المنثور، ج 2 ص 332 چاپ بیروت.

2- بُرد: پارچه کتانی راهراه و برد یمانی: پارچه کتانی منسوب به یمن است که بهترین انواع برد بوده و در یمن بافته می شده است.

3- شرح نهج البلاغه، ج 15 ص 22.

4- سوره آل عمران، بخشی از آیه 144.

5- شرح نهج البلاغه، ج 15 ص 22 و 27.

دو نفر هم اعتنائی نکردند و گریختند و رفتند»، در این هنگام «ابن معدّ» به من اشاره کرد که گوش بده، گفتم: مگر از این عبارت چه فهمیده می شود؟ گفت: این فلان و بهمان کنایه از ابو بکر و عمر است. گفتم: و ممکن است کنایه از آن دو نفر نباشد بلکه کنایه از دو نفر دیگر غیر از آن ها باشد؟ گفت: در میان صحابه کسی جز آن دو نفر نیست که در مورد فرار و دیگر کار های نکوهیده نام برده نشوند و گوینده ناچار از به کار بردن کنایه باشد، فقط همان دو نفرند که این گونه اند. گفتم: این گمانی بیش نیست، گفت از این ستیز و جدل خود رهایمان کن. ابن معد سپس سوگند یاد کرد که بی تردید منظور واقدی از فلان و فلان ابو بکر و عمر بوده است و اگر منظورش کس دیگری غیر از آن دو نفر بود بطور صریح نام می برد... (1)

در همین رابطه، واقدی در کتاب مغازی خود، از ضمیره بن سعید، از قول مادر بزرگ خود، که برای آب دادن به مجروحان در «احد» شرکت داشته است، نقل می کند که گفته است: خودم شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز می فرمود: مقام نسیبه دختر کعب (2) در امروز بهتر از مقام فلان و فلان است. (3)

ابن ابی الحدید همین روایت را در «شرح نهج البلاغه» از «مغازی واقدی» نقل کرده و سپس می گوید:

ص: 173

-
- 1- شرح نهج البلاغه، ج 15 ص 23 و حدیث محمد بن مسلمه در مغازی واقدی، ج 1 ص 237 موجود است.
 - 2- نسیبه: دختر کعب بن عمرو، مکتا به ام عماره، یکی از زنان با ایمان و با شهامت و فداکار و شجاع صدر اسلام است. او در ابتدای اسلام در بیعت «عقبه» حضور داشت و در جنگ احد که برای آب رسانی به سربازان اسلام و مداوای زخمیان و مجروحان شرکت کرده بود، وقتی که دید یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از اطراف آن حضرت پراکنده شده و فرار کردند، همچون مردان دلاور جنگی قدم به عرصه میدان نهاد و به جهاد و پیکار پرداخت و سر سخته از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می نمود و آن چنان از خود فداکاری و ایثار و گذشت نشان داد که سیزده زخم بر بدن او وارد شد و یکی از آن ها چنان کاری و مهلک بود که تا یک سال مداوا و معالجه می کرد. وی در بیعت رضوان یا بیعت شجره نیز حضور داشته و بعد ها با پسر خود در فتنه مسیلمه کذاب و جنگ یمامه هم شرکت نمود که یک دست خود را در آن جنگ از دست داد. شرح حالش در اصابه ابن حجر، و اسد الغابه و طبقات ابن سعد، ج 8 ص 416-412 ط بیروت، مغازی واقدی، ج 1 ص 268-273، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14 ص 269-265، انساب الاشراف بلاذری، ج 1 ص 397 چاپ بیروت، دار الفکر، قاموس الرجال تستری، ج 12 ص 347 و سایر کتاب های سیره و رجال به تفصیل و اجمال آمده است.
 - 3- مغازی واقدی، ج 1 ص 269 تحقیق مارسدن جونس.

«ای کاش راوی این روایت با کنایه سخن نمی گفت و نام آن دو تن را با صراحت بیان می کرد تا گمان ها به این طرف و آن طرف و امور مختلف و متشابه نرود! و از امانت محدث آن است که حدیث را همان گونه که گفته شده است نقل کند و چیزی از آن را پوشیده ندارد، پس چرا راوی این حدیث نام این دو مرد را پوشیده داشته است؟» (1)

پاسخ ابن ابی الحدید همان است که خود وی از «ابن معدّ» نقل کرده و ما نیز اندکی پیش از این به آن اشاره نمودیم و دیگر بار آن را تکرار نمی کنیم و فقط یاد آور می شویم که: اگر راوی حدیث در تصریح کردن به نام های آن دو تن آزاد می بود و مصوئیت جانی داشت و مشکلی برای او به وجود نمی آمد، قطعاً اسامی آن دو را به صراحت بیان می کرد و تردیدی نیست که خود ابن ابی الحدید نیز وجداناً از این موضوع آگاه بوده است.

به هر حال، واقدی در کتاب مغازی خود در روایت دیگری نیز از عبد الله بن زید بن عاصم (پسر نسیبه) روایت کرده که می گفته است:

در جنگ احد حضور داشتم، همین که مردم از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پراکنده شدند، من به آن حضرت نزدیک شدم، مادرم هم مشغول دفاع از پیامبر بود. رسول خدا به من فرمود: ای پسر ام عماره! گفتم: بله، فرمود: تیر بینداز، من در حضور آن حضرت سنگی به یکی از سواران قریش انداختم که به چشم اسب او خورد، اسب رم کرد و سر انجام خود و سوارش به خاک افتادند.

من چندان سنگ بر او زدم که تلی از سنگ بر جسد او جمع شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه

می کرد و لبخند می زد که ناگاه متوجه زخمی سخت بر کتف مادرم شده و فرمود: مادرت

را دریاب و زخم او را ببند، خداوند به خانواده شما خیر و برکت دهد! مقام مادرت بهتر از مقام فلان و بهمان مقام ناپدریت - یعنی شوهر مادرش - بهتر از فلان و بهمان و مقام خودت هم بهتر از مقام فلان و فلان است، خداوند خانواده شما را رحمت کند! مادرم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه که ما را در بهشت دوستان تو قرار دهد. آن حضرت گفت: پروردگارا ایشان را در بهشت دوستان من قرار بده. مادرم گفت: از این پس هر چه در دنیا به سرم بیاید برایم مهم نیست. (2)

ص: 174

1- شرح نهج البلاغه، ج 14 ص 266.

2- مغازی واقدی، ج 1 ص 272 273 تحقیق مارسدن جونس.

آن چه تا بدین جا آوردیم، مسأله فرار برخی از اصحاب سرشناس پیامبر از میدان جنگ در روز «احد» بود که بطور فشرده آن را بازگو نمودیم. و اما مسأله فرار آن ها در جنگ های دیگر:

از آن جمله در جنگ «حنین» است که مطابق آیه 25 سوره توبه (إِذَا أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...) و تفسیر آن، که تعداد لشکر اسلام دوازده هزار نفر بود، با آن همه جمعیت انبوه در آغاز کار شکست خوردند و پا به فرار گذاردند و در میان کسانی که فرار کردند و پشت به جنگ نمودند به گفته «بخاری» و «واقدی» عمر بن خطاب بود.

سیوطی در تفسیر «درّ المنثور» از ابو الشیخ، از محمد بن عبد الله لیثی نقل کرده که گفت: در آن روز از انصار چهار هزار نفر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از «جهینه» هزار نفر، و از مزینه هزار نفر، و از اسلم هزار نفر، و از غفار هزار نفر، و از اشجع هزار نفر، و از مهاجرین و طوایف دیگر هزار، نفر و مجموعاً ده هزار؛ ولی وقتی از مکه برای جنگ بیرون می آمد دوازده هزار نفر با آن حضرت بودند... (1)

واقدی نیز در کتاب مغازی خود گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه دوازده هزار نفر از مسلمانان از مکه بیرون آمدند، ده هزار نفر از اهالی مدینه و دو هزار نفر از اهل مکه. (2)

انبوه جمعیت به قدری چشمگیر بود که مردی از اصحاب گفت: «اگر ما با بنی شیبان هم برخورد کنیم مهم نخواهد بود! و دیگر کسی به واسطه کمی نیرو بر ما پیروز نخواهد شد» و ابو بکر نیز مغرورانه گفت: ای رسول خدا! ما امروز به واسطه کمی و اندکی، هرگز شکست نخواهیم خورد. (3) ولی برخلاف تصور ابو بکر و مسلمانان دیگری که همچون او فکر می کردند، در همان آغاز شکست خوردند و پا به فرار گذاردند و فراریان آن چنان می گریختند که وقتی از جلو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور می کردند اصلاً به آن جناب توجهی نمی نمودند.

همه مفسران و مورخان یادآور شده اند که همه اصحاب فرار کردند و تنها علی علیه السلام بن ابی طالب و عده قلیلی باقی ماندند که تا آخر پایداری کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع

ص: 175

-
- 1- تفسیر درّ المنثور، ج 3 ص 225 و چاپ بیروت، ج 4 ص 148.
 - 2- مغازی واقدی، ج 2 ص 889، و سیره حلبیه، ج 3 ص 63 چاپ بیروت، دار المعرفه.
 - 3- مغازی واقدی، ج 2 ص 889 و 890 و سیره حلبیه، ج 3 ص 69 چاپ بیروت، دار المعرفه.

ابن قتیبه در کتاب معارف خود گوید:

کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز «حنین» ثابت قدم ماندند و پس از فرار مردم تا آخر پایداری نمودند عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب - که زمام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دست گرفته بود - و ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب و پسرش، و فضل بن عباس بن عبد المطلب، و ایمن (پسر ام ایمن، آزاد شده رسول خدا که در همان روز کشته شد) و ربیعه بن حارث بن عبد المطلب، و اسامة بن زید که این ها در پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشتند. و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این ابیات را درباره آن روز سروده است:

نصرنا رسول الله في الحرب سبعة *** وقد فرّ من فرّ منهم فاقشعوا

و ثامننا لاقى الحمام بسيفه *** بما مسّه في الله لا يتوجّع

در آن جنگ ما هفت نفر بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردیم، به طوری که دشمنان پا به فرار گذاشتند و متواری شدند. و هشتمی از ما با جان خود به پیشواز مرگ رفت. و چون در راه خدا زخم می دید آخ نمی گفت. (2)

به هر حال، خدای تعالی در قرآن کریم، در کمال روشنی، وضعیت ذلت بار اصحاب و فرار شان را از میدان جنگ در روز «حنین» این گونه توصیف نموده است:

(وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ) (3)

(و در روز جنگ حنین که از بسیاری جمعیت تان مغرور شده بودید، (فزونی جمعیت) هرگز به درد شما نخورده و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ گردید، سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید.)

ص: 176

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب های تفسیری و تاریخی و به ویژه تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه 25 از سوره توبه مراجعه فرمائید که جریان جنگ حنین را بطور فشرده و جامع نقل کرده است.

2- معارف ابن قتیبه، ص 96، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة، ضمناً برای کسب اطلاع بیشتر به تفسیر مجمع البیان، ج 5 ص 33-35، چاپ بیروت، اعلمی هم مراجعه فرمائید.

3- سوره توبه، آیه 25.

بخاری در کتاب صحیح خود؛ در کتاب «مغازی» و تفسیر آیه (وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...) از ابو قتاده روایت کرده که گفت:

«در روز «حنین» به یک نفر مسلمان که با یک مشرک مشغول نبرد بود می نگریستم که دیدم یکی دیگر از مشرکین آهسته از پشت سر مسلمان آمد که او را به قتل رساند، من به سرعت خود را به او رساندم، او دستش را بلند کرد تا مرا بزند، من فوراً دستش را قطع کردم، و او به شدت مرا در بر گرفت تا جایی که وحشت کردم، آن گاه مرا رها کرد و من هم او را به قتل رساندم. به هر حال، مسلمانان پا به فرار گذاشتند، من هم با آن ها فرار کردم، ناگهان عمر بن خطاب را در میان مردم دیدم. به او گفتم: این مردم را چه شده است؟ گفت این امر خداست! (1)

«واقدی» نیز در کتاب مغازی خود یاد آور شده که «امّ الحارث»، عمر بن خطاب را دید که در حال فرار است! به او گفت: این چه حال است؟ گفت: قضا و قدر الهی است. (2)

واقعاً کار عمر بن خطاب عجیب است که در جنگ احد فرار می کند و به قول خودش به کوه پناه می برد در حالی که طبق دستور خدا وظیفه دارد در برابر دشمن ایستادگی کند، و در جنگ حنین نیز می گریزد و چون از او می پرسند که این چه وضعی است؟ جواب می گوید: قضا و قدر الهی است.

آیا خداوند به عمر بن خطاب فرمان داده بود که از جنگ و جهاد بگریزد و پیامبر خدا را در میان مشرکین و دشمنان اسلام تنها بگذارد و یا این که به او فرمان داده تا پایداری کند و صبر و استقامت داشته باشد؟

مگر خداوند به او و سایر اصحاب پیغمبر نفرموده بود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ) (3)

«ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان جنگ روبرو می شوید هرگز به آن ها پشت نکنید (و فرار ننمائید)».

ص: 177

1- صحیح بخاری ج 5 ص 273، ح 771 کتاب المغازی باب قول الله تعالی: (وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ)، چاپ بیروت، دار القلم.

2- مغازی واقدی، ج 2 ص 904 تحقیق مارسون جونس.

3- سوره انفال آیه 15.

و مگر خداوند از او و سایر اصحاب بر این امر پیمان نگرفته بود و نفرموده بود:

(وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) (1)

«آنان پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت به جنگ (و دشمن) نکنند، و پیمان الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند).

پس چگونه «عمر» از جنگ و جهاد می‌گریزد و به دشمن پشت می‌کند و ادعا می‌کند که این امر الهی است؟!!

توجیه فرار از میدان نبرد از طریق قضا و قدر بسان گفتار مشرکان است که بت پرستی خود را از این طریق توجیه می‌کردند. چنان که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) (2)

«مشرکان می‌گویند اگر خدا می‌خواست، نه ما مشرک می‌شدیم، و نه پدران ما، و نه چیزی را حرام می‌شمردیم».

آیا عمر بن خطاب این آیات را در کتاب خدا ندیده و نشنیده بود یا این که او در اندیشه دیگری بود...

به هر حال ما هم اکنون نمی‌خواهیم در این باره سخن بگوئیم و پرده از کار او برداریم ولی: روایت بخاری از ابوقتاده انصاری بسیار جالب است که وی در کمال صراحت اعتراف می‌کند به این که اصحاب پیغمبر علی رغم عده و عده و کثرت عدد و سلاح جنگی، در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند و پشت به دشمن کردند و هیچ اعتنایی به ساحت مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و آن حضرت را در میان کفار و مشرکان رها ساختند، و عمر بن خطاب نیز از جمله کسانی بود که در آن روز پا به فرار گذارده و از میدان جنگ گریخته و به صفوف فراریان پیوسته بود.

ص: 178

1- سوره احزاب، آیه 15.

2- سوره انعام بخشی از آیه 148.

خدای تعالی در سوره «توبه» درباره یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آیاتی از قرآن نازل نموده و او را از جمله افراد منافق، پیمان شکن و نافرمان به حساب آورده و در رابطه با مخالفت و سرپیچی او از فرمان خداوند، چنین فرموده است:

(وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ، فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ ، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) (1)

«و برخی از آنان، کسانی هستند که با خدا پیمان بستند که اگر خداوند ما را از فضل و کرم خود بفرماید سازد، قطعاً زکات آن را می دهیم و از نیکو کاران خواهیم بود. اما هنگامی که خداوند از فضل خود به آن ها بخشید، بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند و روی برگردانیدند. این عمل [روح] نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل های شان برقرار ساخت و این به خاطر آن است که: از پیمان الهی تخلف جستند، و در عهد و پیمان خود [به خدا] دروغ گفتند».

در بین مفسران اسلامی معروف است که آیات یاد شده درباره یکی از انصار به نام «ثعلبه بن حاطب» نازل شده است و داستان او - چنان که در تفاسیر شیعه و اهل سنت آمده - بطور خلاصه چنین است:

«ثعلبه انصاری» مرد فقیری از اهالی مدینه بود که مرتب به مسجد پیغمبر می آمد.

روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرضه داشت: یا رسول الله! برای من دعا کن و از خداوند بخواه تا مال فراوانی را به من مرحمت فرماید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو ای ثعلبه! مقدار کمی که بتوانی شکرش را به جای آوری و حقش را ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانائی اداء حقش را نداشته باشی...

ولی ثعلبه دست بردار نبود و سر انجام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می کنم، که اگر خداوند مال و ثروتی به من عنایت

ص: 179

کند تمام حقوق آن را می پردازم، چون پیغمبر خدا ملاحظه نمود که ثعلبه دست بردار نیست و در این باره اصرار دارد برای او دعا کرد و عرضه داشت: خدایا مال و ثروتی را به او عنایت فرما.

چیزی نگذشت که ثعلبه گوسفندی خرید و بر اثر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به برکت یافت و پیوسته بر تعداد گوسفندانش افزوده می گشت تا بدان جا که نگهداری آن ها در مدینه برایش ممکن نبود و ناچار به آبادی های اطراف مدینه روی آورد. مدتی گذشت، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ثعلبه کجاست و کارش به کجا کشید؟ عرضه داشتند: یا رسول الله! به قدری گوسفندانش زیاد شده است که به بیابان دور دستی رفته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این سخن سه بار فرمود: وای بر ثعلبه!

هنگامی که آیه زکات نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأموران جمع آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموال او را بگیرند، از پرداخت حق الهی - که قبلاً با خدای خود پیمان بسته بود - خودداری نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است.

مأموران هم برگشتند و جریان را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساندند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن او را شنید فرمود: وای بر ثعلبه! در این هنگام بود که آیات سه گانه یاد شده درباره سرپیچی ثعلبه از پرداخت زکات نازل گردید...
(1)

4- ولید بن عقبه

خدای تعالی، برخی از اصحاب پیغمبر را به عنوان «فاسق» معرفی نموده، و به افراد با ایمان فرمان داده است تا در مورد خبری که افراد فاسق برای آن ها می آورند، تحقیق کنند و در این باره خطاب به مؤمنان فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ) (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن

ص: 180

1- تفسیر فتح القدیر، ج 2، ص 560 در المنثور، ج 4، ص 223 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، مجمع البیان، ج 5 ص 93، تفسیر ابو الفتوح رازی و سایر تفاسیر ذیل آیه و من عاهد الله ...
2- سوره حجرات، آیه 6.

تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و سپس از کرده خود پشیمان شوید».

ابن جریر طبری و برخی از مفسران دیگر در تفاسیر خود از «ابن عباس» روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولید بن عقبه را به سوی قبیله «بنی مصطلق» اعزام داشت تا زکات و صدقات آن ها را بگیرد، هنگامی که اهل قبیله شنیدند که نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف آن ها می آید خوشحال شدند و به استقبال او شتافتند، ولید بن عقبه وقتی از حرکت بنی مصطلق مطلع گردید [بدون این که با ایشان روبرو شود و سخنی بگوید و علت حرکت آن ها را جویا شود] فوراً به طرف مدینه برگشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گزارش داد که بنی مصطلق از پرداخت زکات خودداری نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جریان سخت خشمگین گردید و تصمیم گرفت با آن ها پیکار کند. در این هنگام گروهی از طرف بنی مصطلق رسیدند و عرضه داشتند: یا رسول الله! به ما اطلاع دادند که فرستاده شما از نیمه راه برگشت و ما خیال کردیم که شما او را برگردانیده و بر ما غضب نموده اید و ما از غضب خدا ما از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می بریم. در این هنگام بود که خداوند هم برای صدق گفتار آنان آیه مزبور را نازل نمود. (1)

ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» در شرح حال ولید بن عقبه گوید: هیچ خلافتی در بین اهل علم و مفسران نیست که آیه شریفه (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ...) درباره «ولید» نازل شده است. (2)

ابن ابی الحدید معتزلی نیز در «شرح نهج البلاغه» از قول «شیخ ابو القاسم بلخی» بازگو نموده که گفته است:

سبب نزول این آیه مشهور است که ولید بن عقبه بر «بنی مصطلق» دروغ بست و ادعا کرد که آنان از پرداخت زکات خودداری نموده و شمشیر کشیده اند و کار به جایی رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد برای رفتن به جنگ آنان لشکر مجهز شود و خدای

ص: 181

1- تفسیر طبری، ج 26، ص 78 تفسیر در المنثور، ج 7، ص 482 ذیل آیه، چاپ بیروت، اسباب النزول واحدی، ص 261 چاپ بیروت و بسیاری از تفاسیر دیگر مانند تفسیر قرطبی و شوکانی و ابن کثیر و دیگران که در این باره روایات مختلفی نقل کرده و همه آن ها اذعان کرده اند که آیه مزبور درباره «ولید بن عقبه» نازل شده است.

2- استیعاب، ج 4، ص 114، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

تعالی در بیان دروغ گویی ولید و برائت ساحت آن قوم آیه مزبور را نازل فرمود.

ابن ابی الحدید، سپس از قول شیخ ابو القاسم بلخی اضافه می کند که وی گفته است: «ولید» در نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نکوهیده و ناپسندیده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را سرزنش می کرد و از او روی گردان بود. ولید هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دشمن می داشت و حضرتش را مورد سرزنش قرار می داد. پدرش «عقبه بن ابی معیط» هم دشمن کبود چشم و کور دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بود، و رسول خدا و خانواده اش را سخت آزار می داد که اخبار او در این مورد مشهور است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز «بدر» بر او دست یافت، گردن او را زد. (1) و پسرش ولید از این سبب وارث خشم و کینه شدید نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او بود و بر همان خشم و کینه باقی بود تا زمانی که درگذشت.

شیخ ابو القاسم بلخی می گوید: و او (یعنی ولید) یکی از همان کودکانی است که چون پدرش «عقبه» را آوردند گردن بزنند، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! چه کسی عهده دار سرپرستی کودکانم خواهد بود؟ فرمود: «آتش گردنش را بزنید». (2)

علی علیه السلام و ولید بن عقبه

ابن جریر طبری در تفسیر خود در حدیثی از عطاء بن یسار آورده است که آیه « (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) (3) : آیا آن کس که مؤمن است، همچون کسی است که فاسق باشد؟! نه هرگز این دو با هم برابر نیستند»، درباره علی بن ابی طالب [علیه السلام] و ولید بن عقبه نازل شده است. جریان قضیه از این قرار بود که: بین علی بن ابی طالب [علیه السلام] و ولید بن عقبه بن ابی معیط سخنانی رد و بدل شد. ولید گفت: زبان من از تو گویا تر، نیزه ام از نیزه تو تیز تر، و در صف تیر اندازان ثابت قدم ترم، علی علیه السلام فرمود: ساکت باش، تو تنها فاسقی و بس پس خدای تعالی این آیه را نازل

ص: 182

1- برای اطلاع بیشتر در مورد «عقبه بن ابی معیط» به تفاسیر اهل سنت مانند تفسیر طبری، تفسیر قرطبی، تفسیر زمخشری، تفسیر در المنثور، تفسیر ابن کثیر، تفسیر نیشابوری، تفسیر فخر رازی و تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره فرقان، آیات 27 و 28، و هم چنین سیره ابن هشام، ج 1 ص 387 و ج 2، ص 298 و احادیث ام المؤمنین عایشه، از علامه عسکری و یا ترجمه آن از: سردار نیا... بنام نقش عایشه در تاریخ اسلام، جلد اول در شرح حال «ولید بن عقبه بن ابی معیط» مراجعه فرمائید.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 81.

3- سوره سجد، آیه 18.

نمود: (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) (1).

این حدیث را جلال الدین سیوطی نیز در تفسیر «درّ المنثور» از کتاب اغانی و واحدی و ابن عدی و ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر از ابن عباس، و نیز از ابن اسحاق و ابن جریر از عطاء بن یسار، و از ابن ابی حاتم از سدی از ابن عباس، نقل کرده، و نیز از ابن ابی حاتم از ابن ابی لیلی نظیر آن را روایت کرده است. (2)

در تفاسیر شیعه نیز روایت مزبور، در تفسیر مجمع البیان از اسباب النزول واحدی از ابن عباس، و در تفسیر علی علیه السلام بن ابراهیم قمی، از ابی الجارود، از امام باقر در ذیل آیه (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا...) آمده است که «مؤمن» علی بن ابی طالب علیه السلام و «فاسق» ولید بن عقبه بن ابی معیط است که به مشاجره پرداختند و خداوند این آیه را نازل نمود. (3)

مؤلف گوید: در تفسیر کشف زمخشری آمده است:

ولید بن عقبه، برادر مادری عثمان است، و او همان کسی است که عثمان حکومت «کوفه» را در اختیار او قرار داد و پس از آن که سعد بن ابی وقاص را از حکومت برکنار کرد، او را والی آن سامان گردانید، و او در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد و گفت: آیا میل دارید بیشتر بخوانم؟؟ و پس از این جریان، عثمان او را از کار برکنار کرد. (4)

ابو الفرج اصفهانی نیز در کتاب اغانی خود در این باره می نویسد:

ولید بن عقبه مردی زنا کار و شراب خوار بود، روزی صبح گاهان در حال مستی به مسجد آمد تا با مردم نماز بخواند، او به جای دو رکعت چهار رکعت به جای آورد و در بین نماز چنین خواند:

«دل در گرو زلف رباب افتاده، در حالی که از جوانی هر دو اثری نمانده است».

و چون به نظر خود نمازش را به اتمام رسانید روی به جمعیت نموده و گفت: اگر می خواهید زیاد تر بخوانم؟ او در همین حال آن چه خورده بود بالا آورد و محراب مسجد را آلوده ساخت.

ص: 183

1- تفسیر طبری، ج 21، ص 68 ط بیروت، دار الجیل.

2- درّ المنثور، ج 5، ص 178 و چاپ بیروت، ج 6، ص 487.

3- مجمع البیان، ج 8 ص 109 چاپ بیروت اعلمی و تفسیر قمی، ج 2، ص 170.

4- تفسیر کشف، ج 3، ص 559 چاپ دار الفکر

پس گروهی از اهل کوفه رهسپار مدینه شدند و به نزد عثمان رفتند و او را از جریان کار ولید با اطلاع ساختند و شهادت دادند که او می گساری کرده و شراب نوشیده است.

چون ولید در نزد خلیفه حضور یافت، عثمان به یکی از حاضران دستور داد تا برخیزد و حد شراب خواری را بر او جاری کند، همین که او به ولید نزدیک شد، ولید به او گفت: تو را به خدا و خویشاوندی من با امیر المومنین (عثمان) سوگند می دهم که دست از من بردار [و حد را بر من جاری مساز و امیر المومنین (عثمان) را به خشم میاور] او نیز با شنیدن این سخن از اجرای حد خودداری نمود.

علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن جا حضور داشت چون دید که با ادامه این وضع ممکن است اجرای حد تعطیل شود، خود تازیانه را برگرفت تا او را حد زند. ولید گفتار خود را از سر گرفت و خطاب به او گفت: «تو را به خدا و حق خویشاوندی سوگند می دهم که دست از من برداری». علی علیه السلام فرمود: ساکت باش ای ابا وهب [ای ولید!] بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند، نابود شدند. سپس حد شراب خواری را بر او جاری نمود و فرمود: بگذار قریش بعد از این مرا جلاد خود بدانند. (1)

علامه مسعودی در همین زمینه در «مروج الذهب» می نویسد:

علت این که «عثمان» ولید بن عقبه را از حکومت کوفه عزل و سعید بن عاص را به جای او به حکومت منصوب نمود، این بود که «ولید» با ندیمان و خوانندگان و نوازندگان خود از سر شب تا به صبح به باده گساری می پرداخت.

روزی در آن هنگام که مؤذنان اذان صبح را می گفتند، ولید در حالی که لباس های زیرین خود را به تن داشت، با همان حال به مسجد آمد و در محراب ایستاد تا با مردم نماز گزارد! ولی چون مست بود نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد، و سجده خود را طولانی ساخت، و به جای تسبیح، پی در پی می گفت بنوش و بنوشانم!! و چون به خیال خود از نماز فراغت یافت، روی به مردم کرد و گفت: آیا می خواهید بیش از چهار رکعت بخوانم!؟

عتاب بن غیلان ثقفی که در صف نخستین نماز گزاران و پشت سر ولید نشسته بود، بر او بانگ زد:

ص: 184

خدا خیرت ندهد، به خدا سوگند که من از کسی جز خلیفه مسلمانان در شگفت نیستم، که چون تو - فاسق رسوائی را - بر ما مسلط نموده و امیر و حاکم ساخته است.

مسعودی سپس جریان کار ولید را به تفصیل نقل کرده تا بدان جا که گوید:

چون علی علیه السلام دید که حاضران از بیم خشم عثمان - که برادر مادری ولید است - از حدّ زدن بر او امتناع می ورزند، خود تازیانه را در دست گرفت و نزدیک او رفت چون مقابل او رسید «ولید» او را ناسزا گفت... عقیل بن ابی طالب که در آن جا حضور داشت گفت: ای پسر ابی معیط! تو به گونه ای سخن می گویی که گویی نمی دانی چه کسی هستی؟ تو کافر احمقی از اهل صفوریه (1) بیش نیستی. ولید برخاست که از دست علی علیه السلام بگریزد، ولی علی علیه السلام او را گرفت و به زمین کوبید، و تازیانه را بالا برد و شروع به زدن کرد عثمان که چنین انتظاری نداشت گفت: تو حق نداری با او این گونه رفتار کنی! علی علیه السلام فرمود: وقتی که فسق ورزد و تبهکاری کند و نگذارد که حقّ خدا از او گرفته شود شایسته کیفری بیش از این است. (2)

ابن ابی الحدید معتزلی نیز در «شرح نهج البلاغه» ضمن حدیث مفصّلی از کتاب «مفاخرات زبیر بن بگار» آورده است که: حسن بن علی علیهما السلام در مجلس معاویه، در احتجاج و مفاخره ای که میان او و چند تن از یاران معاویه صورت گرفت خطاب به «ولید» فرمود:

اما تو ای ولید! به خدا سوگند من تو را درباره کینه و دشمنی ات با «علی» ملامت نمی کنم، زیرا او تو را در مورد باده نوشی هشتاد ضربه تازیانه زده است، و پدرت را در حضور رسول خدا گردن زده است، و تو کسی هستی که خداوند او را «فاسق» نامیده و علی را «مؤمن» نام نهاده است و این هنگامی بود که شما دو تن با یک دیگر مفاخره می کردید و تو گفتی: ای علی ساکت باش که من از تو شجاع تر و سخنور ترم و علی به تو فرمود: ای ولید خاموش باش که من مؤمنم و تو فاسقی، خداوند در موافقت با سخن علی علیه السلام این آیه را نازل نمود که: «آیا کسی که مؤمن است همچون کسی است که فاسق

ص: 185

1- صفوریه، نام بخشی و شهرکی از اردن و نزدیک طبریّه شام است. به معجم البلدان یاقوت حموی، ج 3 414 چاپ بیروت، دار صادر 1399 ه - 1979 م مراجعه فرمائید.

2- مروج الذهب، ج 2، ص 354-352 چاپ بیروت، اعلمی.

است این دو هرگز یک سان نیستند» (1)، و باز در مورد تو و در موافقت با سخن علی علیه السلام این آیه را درباره تو نازل فرموده است: «اگر فاسقی برای شما خبری آورد تحقیق و جستجو کنید». (2)

ای ولید وای بر تو! هر چه را فراموش می کنی این ابیات شاعر را که درباره تو و علی سروده است فراموش مکن که گفته است:

«خداوند و قرآن گران قدر را درباره علی آیتی است که در آن ولید از فسق، و علی علیه السلام انباشته از ایمان است...»

تو را با قریش چه کار و چه نسبت؟ که تو گبرکی از مردم «صفوریّه» هستی... (3)

5- عبد الله بن سعد بن ابی اسرح

خدای تعالی برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان ستم کار و دروغ گوی افترا پرداز می که به خداوند دروغ بسته است یاد نموده، و در این رابطه در یکی از آیات حکیمانه قرآن کریم فرموده است:

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) (4)

«چه کسی ستمکار تر است از آن کس که دروغی بر خدا ببندد، یا بگوید: به من وحی فرستاده شده، در صورتی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: من نیز همانند آن چه خدا نازل کرده است، نازل می کنم...».

بسیاری از مفسران در تفاسیر خود در ذیل آیه مزبور آورده اند که این آیه، درباره یکی از اصحاب پیغمبر بنام «عبد الله بن سعد بن ابی اسرح» نازل شده، و نویسندگان کتب سیره و رجال و حدیث و تاریخ هم در شرح حال او نوشته اند:

عبد الله بن سعد، پیش از فتح مکه اسلام آورده و به مدینه هجرت کرده و جزء نویسندگان وحی در آمده بود ولی پس از مدتی مرتد شد و به حال شرک به مکه

ص: 186

1- سوره سجده، آیه 18.

2- سوره حجرات بخشی از آیه 6.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 292 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

4- سوره حجرات، آیه 93.

بازگشت و نزد قریش رفت و به سران رؤسای قریش گفت:

محمد، مطیع اراده و خواسته من بود و هر چه من می گفتم او انجام می داد، مثلاً وقتی می گفتم: بنویس «عزیز حکیم» من می گفتم: بنویسم: «علیم حکیم»، او جواب می داد: آری مانعی ندارد، هر دو خوب است.

به هر حال، خدای تعالی آیه ای را که اندکی پیش از این ذکر نمودیم درباره او نازل نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در روز فتح مکه خون او را مباح گردانید و فرمان داد اگر چه خود را به پرده کعبه آویخته باشد او را به قتل برسانند.

هنگامی که اطلاع پیدا کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور قتلش را صادر کرده است، مخفیانه خود را به «عثمان» رسانید و به او پناهنده شد و عثمان هم او را در پناه خود گرفته و پنهانش نمود تا این که سر انجام او را به خدمت پیامبر آورد و از آن حضرت خواست تا او را عفو کند!! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت زیادی سکوت کرد و چیزی نفرمود و سر انجام با درخواست عثمان موافقت فرمود.

ولی وقتی که عثمان و عبد الله رفتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اطرافیان خود کرده و فرمود: من از این جهت خاموش ماندم تا بلکه یکی از شما برخیزد و گردن او را بزند! در پاسخ گفتند: یا رسول الله! خوب بود در این زمینه اشاره ای می فرمودی! رسول خدا فرمود: پیغمبران با اشاره کسی را نمی کشند. (1)

به هر حال، عبد الله بن سعد، نواده ابی سرح از قبیله عامر قرشی است و مادرش عثمان را شیر داده است، بنا بر این عثمان و عبد الله برادر رضاعی یک دیگرند، و از این رو وقتی عثمان به خلافت نشست، به حکم برادری چنان شخص معلوم الحالی را به عنوان حاکم مصر برگزید و عمر و عاص عامل آن دیار را از کار بر کنار کرد. (2)

ص: 187

1- تفسیر قرطبی، ج 7، ص 40، تفسیر در المنثور سیوطی، ج 3، ص 286 چاپ بیروت، ذیل آیه، تفسیر فتح القدیر شوکانی، ج 2، ص 202 چاپ بیروت، دار الفکر، ذیل آیه بطور خلاصه، اسد الغابه، ج 3 ص 259 شماره 2974 چاپ بیروت، اصالبه ابن حجر، ج 2 ص 316 حرف ع، قسم اول، شماره 4711 استیعاب، ج 3 ص 50 شماره 1571 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، انساب الاشراف، ج 1 ص 454، مستدرک حاکم، ج 3 ص 100 سنن ابی داود، ج 4 ص 128 ح 4358 و 4359 کتاب الحدود، سیره ابن هشام، ج 4 ص 52 چاپ مصر، سیره حلبی، ج 3 ص 36 چاپ بیروت، دار المعرفه، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18 ص 12 و مغازی واقدی، ج 2 ص 855 تحقیق مارسدن جونس.

2- برای اطلاع بیشتر از شرح حال عبد الله بن سعد ابی سرح به اصالبه ابن حجر ج 2 ص 316 شماره 4711، اسد الغابه، ج 3 ص 259 شماره 2974، چاپ بیروت و استیعاب ج 3 ص 50 شماره 1571 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و سایر منابع مربوطه و مدارک پیشین که در پاورقی آورده ایم، مراجعه فرمائید.

خدای تعالی در سوره «احزاب» برخی از اصحاب پیغمبر را به عنوان آزار دهنده گان به آن حضرت یاد نموده که طبق نقل مفسران «طلحة بن عبید الله»، همان صحابی نام دار پیامبر - که عمر بن خطاب او را جزء شورای شش نفری نامزد خلافت کرد، و اهل سنت و جماعت هم او را یکی از «عشره مبشره» (1) می شمارند - از آن جمله است که با گفتار زشت و ناپسند خود پیامبر خدا را آزرده ساخت، و خداوند هم به سبب گفتار ناهنجار وی آیه ای از آیات محکومات سوره احزاب را دربارهٔ وجوب احترام و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آداب معاشرت و رفت و آمد به خانه های آن حضرت، فرو فرستاد و بدان وسیله، وظیفه اهل ایمان را نسبت به مقام والای پیغمبر خدا روشن نمود.

در این رابطه، جلال الدین سیوطی در تفسیر «دّر المنثور» و شوکانی در «فتح القدير» در روایتی از ابن عباس آورده اند:

مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد یکی از زنان آن حضرت آمد و با وی به گفتگو پرداخت و او پسر عموی آن زن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کانون غیرت الهی بود از روی غیرتی که داشت وی را از این کار منع نموده و به او فرمود: از این پس نباید چنین کاری را تکرار کنی... آن مرد از آن جا رفت و سپس گفت: او مرا از سخن گفتن با دختر عمویم باز می دارد، من هم پس از مرگ او با دختر عمویم ازدواج خواهم کرد!! پس خدای تعالی این آیه نازل نمود:

ص: 188

1- عشره مبشره یا ده یار بهشتی، ده نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند - که به روایت اهل سنت - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان بشارت بهشت داده است و آنان عبارتند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ابو بکر، عمر، عثمان، زبیر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، سعید، ابو عبیده جراح، و عبد الرحمان بن عوف. این ده نفر عشره مبشره می باشند. و راوی این خبر «عبد الرحمان بن عوف» و «سعید بن زید بن نفیل» از خاندان عمر بن خطاب است که هر دو راوی به روایت خود شان، یکی از آن ده یار بهشتی می باشند و برای دیدن این روایت و سند آن به کتاب اسد الغابه، ج 2 ص 387-388 در شرح حال سعید بن زید قرشی، شماره 2075، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی مراجعه فرمائید.

(... وَإِذَا سَأَلَ الْمُتْمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا
أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدَآنٍ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً) (1)

«... و هنگامی که چیزی از همسران پیامبر می پرسید، از پشت پرده از آن ها پرسید، این کار برای پاکی دل های شما و آن ها بهتر است. و شما حق ندارید که رسول خدا را آزار دهید، و نه پس از مرگش با همسران او ازدواج نمائید، این کار تا ابد ممنوع است، چون در نزد خدا کاری بزرگ است.»

در مورد این که این آیه شریفه درباره همین قصه نازل شده است مفسران در روایات متعددی از روایان مختلفی نقل کرده اند که: مقصود از آن مرد «طلحه» و مقصود از آن زن «عایشه» است.

در تفسیر در المنثور سیوطی ذیل آیه (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ...) آمده است که ابن ابی حاتم از «سدی» روایت کرده که گفت: به ما چنین رسیده، که طلحه بن عبید الله گفته است، آیا محمد دختر عموهای ما را از ما می پوشاند، و پس از ما با زنان ما ازدواج می کند؟ اگر برای او پیشامدی روی داد، ما هم پس از مرگش با زنان او ازدواج می کنیم!

در تفسیر قرطبی در حدیثی از ابن عباس آورده است که به صورت کنایه گفته است: مردی از بزرگان قریش و یکی از افراد «عشره مبشره» که از یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می رفت، از روی خشم و غضب گفت: «هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود من با عایشه ازدواج می کنم زیرا او دختر عموی من است» و سپس از «مقاتل» نقل کرده که گفته است: مقصود از او طلحه بن عبید الله است. (2)

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در داستان شوری آمده است: چون ابو لؤلؤ «عمر» را زخم زد و عمر دانست که خواهد مُرد. مشورت کرد که چه کسی را بعد از خود

ص: 189

1- سوره احزاب، آیه 53.

2- برای اطلاع بیشتر در این باره به تفسیر در المنثور سیوطی و تفسیر فتح القدير شوکانی، و تفسیر روح المعانی آلوسی و تفسیر جامع الاحکام قرطبی و تفسیر ابن کثیر شامی و سایر تفاسیر در تفسیر آیه 53 از سوره احزاب و (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ...) مراجعه فرمائید.

عاهده دار حکومت کند... سپس گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رحلت نمود در حالی که از شش نفر از قریش راضی بود و آنان، علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمان بن عوف هستند و من مصلحت دیدم که موضوع خلافت را در میان ایشان به شوری گذارم تا خود آن ها یکی را در بین خود انتخاب کنند...

آن گاه گفت: این شش نفر را برای من فرا خوانید، پس آنان را فرا خواندند و پیش او آمدند و او بر بستر خویش افتاده و در حال جان کندن بود.

«عمر» به ایشان نگریست (و پس از این که سخنانی به زبیر گفت) روی به طلحه آورد - و او نسبت به طلحه از آن سخنی که وی در روز مرگ ابو بکر درباره عمر گفته بود خشمگین بود برای اطلاع از این موضوع به شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 185 مراجعه فرمایید. (1) به همین جهت خطاب به طلحه گفت: آیا سخن بگویم یا سکوت کنم؟ طلحه گفت: بگو، که در هر حال تو چیزی از خیر نمی گویی. عمر گفت: من از آن هنگام که انگشت تو در جنگ (احد) قطع شد و از آن اتفاق سخت خشمگین بودی تو را می شناسم، و همانا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از دنیا رحلت نمود در حالی که از آن سخنی که به هنگام نزول آیه حجاب گفته بودی بر تو خشمگین بود.

سپس ابن ابی الحدید از ابو عثمان جاحظ نقل می کند که وی در این باره گفته است سخن مذکور چنین بود که چون آیه حجاب نازل شد، طلحه در حضور کسانی که سخن او را برای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نقل کردند گفته بود: «مقصود محمّد از این که زنان خود را در حجاب (و پس پرده) قرار می دهد چیست؟ بر فرض که امروز چنین کند، فردا که بمیرد ما خودمان آن ها را به همسری می گیریم و با آن ها هم بستر می شویم!» (2)

آری خواننده عزیز این است آن صحابی معروف و عادل که اهل سنت و جماعت او را از «عشره مبشره» و ده یار بهشتی می دانند و وی را هم تراز علی علیه السلام می شمارند و از زبان فرزندانش روایت کرده اند که می گفته است: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرا در جنگ احد به عنوان «طلحة الخیر» و در جنگ تبوک به عنوان «طلحة الفیاض» و در جنگ حنین به عنوان «طلحة الجواد» نام گذاری نموده است. (3)

ص: 190

-1

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1 ص 186-185 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

3- اسد الغابه، ج 3، ص 85 شماره 2625، چاپ بیروت.

این است پسر عموی عایشه و کسی که به ناموس پیامبر طمع داشت و در اندیشه ازدواج با او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سر می برد و خداوند با فرو فرستادن آیه حجاب و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را ناامید ساخت و بینی او را به خاک مالید.

این است آن صحابی والا مقامی که «ابن شاهین» برای حفظ مقام و موقعیت او و این که حیثیت و آبرویش نزد مسلمانان محفوظ بماند، فرد دیگری را به همین نام و عنوان آفریده، و ابن اثیر جزری متعصب نیز در «اسد الغابه» به دفاع از او برخاسته و گفته است: گوینده آن سخن زشت و رکیک «طلحة بن عبید الله» دیگری است و ارباب تفاسیر که گوینده آن سخن را طلحة بن عبید الله تیمی قرشی دانسته اند، به اشتباه افتاده اند.

و این در حالی است که کلیه روایات وارده در این موضوع به روشنی گواهی می دهند که مقصود از «طلحة» همان صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و هموست که پدرش پسر عموی ابو بکر است، و هموست که به گفته خود ابن اثیر از «عشرة مبشّره» است، و هموست که به روایت قرطبی، ابن عباس با کنایه از او نام برده است و هموست که عمر بن خطاب وی را مورد خطاب قرار داده و گفت: پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود و به خاطر آن سخنی که به هنگام نزول آیه حجاب گفته بودی، بر تو خشمگین بود.

آری، این همان طلحة بن عبید الله است که در آغاز از طرف داران عثمان بود و او را برای خلافت برگزید و سپس سر به شورش برداشت و مردم را بر ضد او شوراند و به کشتش فرمان داد و هنگامی که در محاصره بود نمی گذاشت که آب به خانه اش برسد (1)، و چون کشته شد از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری نمود و سر انجام جنازه او را در «حش کوب» که قبرستان یهودیان بود به خاک سپردند.

(2)

این همان طلحة است که پس از کشته شدن عثمان، آزادانه و بدون اجبار و اکراه با علی علیه السلام بیعت کرد و سپس بیعت خود را شکست و در مکه به دختر عمویش (عایشه)

ص: 191

1- الامامة و السياسة، ج 1 ص 57 در (حصار اهل مصر و الكوفة عثمان....) و انساب الاشراف، ج 6 ص 185 در (مسیر اهل الامصار الی عثمان) چاپ بیروت، دار الفکر.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 10 ص 67 تحقیق ابو الفضل ابراهیم، و تاریخ طبری، ج 4 ص 412 تحقیق ابو الفضل ابراهیم و چاپ اروپا، ج 1، ص 3046.

پیوست و مقدمات جنگ جمل را فراهم نمود و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شتابان به همراه خود به بصره کشاند و به بهانه خون خواهی عثمان به جنگ امام زمان خود پرداخت و سرانجام به وسیله مروان بن حکم که در حزب او بود از پای در آمد و در همان جنگ کشته شد. (1)

آری، این همان طلحه صحابی معروف پیامبر است که ابن ابی الحدید معتزلی در مورد مفاخره یکی از نواده هایش با اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام می نویسد:

قاسم بن محمد بن یحیی بن طلحه بن عبید الله تیمی که ملقب به ابو بعره بود، از سوی عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (2)، سرپرست شرطه و پلیس کوفه بود. او با اسماعیل (3)، پسر امام جعفر صادق گفتگو و بگو مگویی کرد که منجر به فخر فروشی به یک دیگر و بیان کار های نیاکان شد.

قاسم بن محمد گفت: ای بنی هاشم، فضل و احسان ما همواره بر شما و بر همه افراد بنی عبد مناف ریزش داشته است اسماعیل در جواب او گفت کدام فضل و احسان را نسبت به خاندان عبد مناف مبذول داشته اید؟ پدرت طلحه، جد بزرگوارم - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - را با این گفتار خود به خشم آورد که گفت: بدون تردید «محمد» خواهد مرد و ما میان خلخال های زنان او جولان خواهیم داد همان گونه که او نسبت به زنان ما این کار را کرد و خداوند برای این که بینی پدرت را به خاک بمالد این آیه را نازل فرمود: «شما حق ندارید که رسول خدا را آزار دهید و نه آن که هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید» (4)، و پسر عمویت [ابو بکر] حق مادرم [فاطمه علیها السلام] را از فدک و چیز های دیگر که میراث او از پدرش بود غصب کرد و او را محروم ساخت، و پدرت [طلحه] مردم را بر ضد عثمان شوراند و او را محاصره کرد تا این که کشته شد، و سپس

ص: 192

- 1- جهت آگاهی کامل از مدارک و منابع اهل سنت در این باره به بخش پنجم کتاب «امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا» تحت عنوان: بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام و جنگ جمل مراجعه فرمائید.
- 2- این مرد از سال 132 تا 147 حاکم کوفه بوده است. به معجم الانساب، زامباور، ص 68 مراجعه فرمائید.
- 3- اسماعیل، متوفای سال 143 هجری، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام و جد خلفای فاطمی است.
- 4- سوره احزاب، بخشی از آیه 53، به تفسیر ابن کثیر، تفسیر قرطبی، تفسیر مجمع البیان، تفسیر تبیان شیخ طوسی، تفسیر البرهان و سایر تفاسیر شیعه و سنی در تفسیر آیه مزبور مراجعه شود.

بیعت با علی علیه السلام را شکست و به رویش شمشیر کشید و دل های مسلمانان را بر او تباه ساخت.

اینک فدایت گردم! اگر نسبت به گروهی دیگر از فرزندان عبد مناف فضیلتی ارزانی داشته اید بگو و مرا نسبت به آن آگاه کن. (1)

7- ابو بکر و عمر

خدای تعالی، برخی از اصحاب سر شناس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عدم رعایت اخلاق

الله اسلامی و آداب معاشرت و مصاحبت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده و در این باره خطاب به مؤمنان فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری] پیشی مگیرید و تقوای الهی را پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند شنوا و داناست.»

بخاری در کتاب صحیح خود در باب «وفد بنی تمیم» آورده است:

هشام بن یوسف گفت: ابن جریح از ابن ابی ملیکه نقل کرد که عبد الله بن زبیر به آن ها خبر داد که: گروهی از بنی تمیم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. ابو بکر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: قعقاع بن معبد بن زراره را بر آن ها امیر گردان. عمر گفت: نه خیر! اقرع بن حابس را امیر آن ها قرار ده. ابو بکر گفت: تو هدفی جز مخالفت با من نداشتی؟ عمر گفت: نه، من نمی خواستم با تو مخالفت کنم و بدین سان با یک دیگر به مشاجره پرداختند و صدای شان را بلند کردند که این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده اید بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید...» و بدین ترتیب سر و صدا پایان یافت. (3)

هم چنین بخاری در کتاب «صحیح خود در کتاب تفسیر القرآن، در سوره «حجرات» آورده است:

ص: 193

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9 ص 323.

2- سوره حجرات، آیه 1.

3- صحیح بخاری، ج 5 ص 290 کتاب المغازی، باب وفد بنی تمیم ح 812 چاپ بیروت، دار القلم و سنن نسائی با حاشیه سندی، ج 8 ص 226 چاپ بیروت، دار الفکر.

نافع بن عمر از ابن ابی ملیکه روایت کرده که گفت:

نزدیک بود که دو مرد نیکو کار (ابو بکر و عمر) هلاک شوند، زیرا: این دو نفر در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یک دیگر به نزاع پرداختند و سر و صدا به راه انداختند، و این در موقعی بود که گروهی از «بنی تمیم» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده بودند. یکی از آنان به «اقرع بن حابس» که از قوم بنی مجاشع بود، اشاره کرد و آن دیگری مرد دیگری را - که نافع می گوید نامش را از یاد برده ام - مدّ نظر قرار داد.

ابو بکر به عمر گفت: تو منظوری نداشتی جز این که با من مخالفت کنی! عمر گفت: من چنین منظوری نداشتم. به هر حال سر و صدا زیاد کردند تا جایی که صدای شان بلند گردید و خداوند این آیه را نازل نمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) (1)، ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود تان را فراتر از صدای پیامبر بلند نکنید». (2)

و نیز بخاری در کتاب صحیح خود «کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب ما یکره من التعمق و التنازع» آورده است:

وکیع ما را خبر داد از نافع بن عمر از ابن ابی ملیکه که گفت:

نزدیک بود دو مرد نیکو کار ابو بکر و عمر به هلاکت برسند و این هنگامی بود که گروهی از بنی تمیم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده بودند، یکی از آن دو، به اقرع بن حابس تمیمی حنظلی از گروه بنی مجاشع اشاره کرد، و دیگری به یک نفر دیگر اشاره نمود که او را بر آن ها امیر گرداند. پس ابو بکر به عمر گفت: توقف می خواستی با من مخالفت کنی. عمر گفت: من نمی خواستم با تو مخالفت کنم. در هر صورت سر و صدای شان در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا گرفت، که فوراً خدای تعالی این آیات را نازل نمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ

ص: 194

1- سوره حجرات، آیه 2.

2- صحیح بخاری، ج 6، ص 513-512 باب 484، ح 1270، کتاب التفسیر سوره حجرات، چاپ بیروت دار القلم.

ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بلند تر نکنید. [در برابر او بلند سخن نگوئید، و داد و فریاد نزنید]، آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی دیگر بلند سخن می گوئید، مبدا اعمال [نیک تان] نابود شود، در حالی که شما نمی دانید. آنان که در حضور رسول خدا، صدای خود را پایین می آورند (و آرام و آهسته سخن می گویند) کسانی هستند که خداوند قلوب ایشان را برای تقوا آزموده و [خالص گردانیده] است و برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ خواهد بود. (2)

از این آیات و روایات استفاده می شود که: ابو بکر و عمر، خود را به آداب و اخلاق اسلامی نیاراسته بودند، و از این رو، همانند اعراب بدوی و صحرا نشینان، در کمال بی ادبی و خشونت و دور بودن از سجایای اخلاقی و فضایل انسانی، در حضور

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفتند، و بین پیغمبر خدا و دیگران هیچ فرقی نمی گذاشتند و خود را ملزم به لزوم احترام و بزرگ داشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستند، و با تقوا و پرهیزکاری نیز، که از صفات برجسته مؤمنان است فاصله زیادی داشتند. زیرا: چنان که در آیه بعدی آمده است، خدای تعالی فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) (3)

آنان که در حضور رسول خدا، صدای خود را پایین می آورند (و آرام و آهسته سخن می گویند) کسانی هستند که خداوند قلوب آن ها را برای تقوا آزموده [و خالص گردانیده] است، و برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ خواهد بود.

پس این آیه صراحت دارد که ابو بکر و عمر، از کسانی نبوده اند که خداوند دل های آنان را برای پذیرش تقوا آزموده و خالص گردانیده باشد تا بتوان گفت: آمرزش و پاداش بزرگ خداوند شامل حال آن ها خواهد گردید، و گرنه آن ها هم جزء کسانی بودند که صدای خود را در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایین می آوردند، نه از کسانی که صدای خود را در

ص: 195

1- سوره حجرات، آیه 2 و 3.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 753 کتاب الاعتصام، باب 1170، ح 2109 چاپ بیروت، دار القلم و مسند احمد حنبل، ج 4، ص 6.

3- سوره حجرات، آیه 3.

حضور آن حضرت بلند کرده و داد و فریاد زنند. و این یک مطلب روشن و آشکاری است که هر کس با اندک تأملی آن را درک می کند.

و از این مهم تر و عجیب تر این که آن ها می خواستند با پیشنهاد خود بر خدا و رسول خدا پیشی بگیرند و نظر خود را بر پیغمبر خدا تحمیل کنند و از این رو، به خود اجازه دادند که بدون اجازه آن حضرت و بی آن که از آن ها بخواهد که نظر شان را درباره امارت دادن به یکی از افراد بنی تمیم اعلام کنند اظهار نظر نموده و به این هم اکتفا نکردند،

بلکه در حضور آن پیامبر بزرگ الهی به نزاع و کشمکش پرداخته و بدون اعتنا مقام رفیع و بلند پیامبر و بدون توجه به اخلاق و آداب اسلامی - که بی گمان همه اصحاب از آن آگاه بودند - سر و صدا به راه انداخته و با داد و فریاد و صدای بلند، با یک دیگر به مشاجره و گفتگو پرداختند.

به هر حال اگر این رویداد در آغاز اسلام روی داده بود، امکان داشت که بهانه ای برای عمل شیخین دست و پا کرد و آنان را معذور دانست، ولی آیات نازل و روایات وارده در این باره ثابت می کنند که حادثه مزبور در اواخر زندگی پیامبر به وقوع پیوسته است، زیرا به گواهی تمام مورخان و محدثان اسلامی، گروه بنی تمیم در سال نهم هجری بر پیامبر وارد شدند و قرآن کریم نیز در آخرین سوره های نازل بر پیامبر، از آن خبر داده و فرموده است:

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ، وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا)

هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد، و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند، پروردگارت را تسبیح و ستایش کن و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

در تفسیر این سوره آمده است:

«هنگامی که سوره (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر اصحاب قرائت کرد اصحاب همه خوشحال شده و به یک دیگر بشارت می دادند، ولی وقتی «عبّاس» آن را شنید گریه کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای عمو چرا گریه می کنی؟ عرضه داشت: من گمان می کنم این آیه خبر مرگ تو را به تو می دهد، یا رسول

اللّه، حضرت فرمود: بله همین طور است و این سوره همان را می گوید که توفهمیدی، و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بعد از نزول این سوره بیش از دو سال زندگی نکرد، و از آن به بعد هم دیگر کسی او را خندان و خوشحال ندید. (1)

بنا بر این چگونه بهانه جویان می خواهند عذری برای ابوبکر و عمر بتراشند و آنان را در مورد سر و صدا کردن در حضور پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم معذور بدانند و تا بدان جا پیش رفته اند که راوی حدیث در آغاز سخنش می گوید: نزدیک بود که آن دو مرد نیکوکار هلاک شوند.

و تازه، اگر این قضیه به همان روایت ختم می شد شاید چندان مهم نبود ولی ما می بینیم که خدای تعالی ابوبکر و عمر را شدیداً مورد اعتراض قرار داده و تهدید شان کرده است که اگر بار دیگر به چنین کاری دست زنند و مقام والای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را نادیده بگیرند و احترام حضرتش را نگه ندارند، تمام اعمال شان را نابود می کند، و این مطلبی است که نیاز به توضیح ندارد، زیرا خدای تعالی در سوره «حجرات» در کمال صراحت خطاب به مؤمنان فرموده است:

(وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (2)

در برابر پیامبر بلند سخن مگویید، همان گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند سخن می گوید، مبادا اعمال نیک تان نابود شود در حالی که شما نمی دانید.

و هر چند که راوی حدیث مزبور پیش از آغاز سخنش خواسته است عذری برای «عمر» دست و پا کند و پرونده او را سفید و بی اشکال جلوه دهد، ولی مستندات حدیثی و تاریخی عکس آن را ثابت می کند.

زیرا گستاخی عمر به ساحت قدس نبوی، و جلوگیری از نوشتن وصیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم، و نزاع و کشمکش اصحاب در حضور آن حضرت که در روز پنجشنبه و اندکی پیش از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم در کنار بستر حضرتش روی داد، یکی از حوادث مسلم تاریخ

ص: 197

-
- 1- مجمع البیان، ج 10، ص 467، چاپ بیروت، اعلمی، برای اطلاع بیشتر در مورد روایاتی که در این زمینه وارد شده به تفسیر در المنثور سیوطی و تفسیر ابن کثیر و سایر تفاسیر در تفسیر سوره «نصر» مراجعه فرمایید.
 - 2- سوره حجرات بخشی از آیه 2.

اسلام است که کتاب های صحاح، و منابع معتبر اهل سنت و سایر مسانید ایشان آن ثبت نموده و مورخان و سیره نویسان نیز به طور ارسال مسلم آن را نقل کرده اند.

در این رابطه سبط ابن جوزی در کتاب «تذکره الخواص» به نقل از کتاب «سرّ العالمین» ابو حامد غزالی آورده است:

«روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت اندکی پیش از آن فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید از تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از من دچار اختلاف نشوید [در این هنگام] عمر گفت: این مرد را به حال خود واگذارید که هذیان می گوید!» (1)

و «بخاری» نیز به سند خود از عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود روایت کرده که ابن عباس گفت:

«هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، در حالی که گروهی از مردان از جمله عمر بن خطاب در خانه پیغمبر حضور داشتند، حضرت فرمود: بیاید برای شما نوشته ای بنویسم که هر که هرگز پس از آن گمراه نگردید. عمر گفت: درد بیماری بر پیامبر غلبه کرده است و شما هم که قرآن دارید، پس همین کتاب خدا برای ما کفایت می کند. در این هنگام حاضران در خانه اختلاف کردند و با هم به نزاع و کشمکش پرداختند؛ گروهی می گفتند: خواسته پیغمبر را بر آورید تا برای شما نوشته ای بنویسد که پس از وی هرگز گمراه نشوید. و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند. وقتی زیاد سر و صدا کردند و غوغا به راه انداختند و سخنان بیهوده گفتند و در حضور پیامبر اختلاف نمودند، حضرت فرمود: برخیزید! از نزد من بروید!

عبد الله بن مسعود گفت: ابن عباس پیوسته می گفت: مصیبت! و تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر شدت اختلاف و سر و صدا نگذاشتند رسول خدا آن نوشته را بر ایشان بنویسد». (2)

ص: 198

1- تذکره الخواص، ص 62 چاپ نجف.

2- صحیح بخاری، ج 7، ص 225، کتاب المرضی و الطب، باب 357، قول المریض قوموا عنی، چاپ بیروت، دار القلم و ج 1، ص 120 - 119، ح 112 کتاب العلم، و ج 4، ص 490، کتاب الجهاد، و السیر، باب 814 جوائز الوفد، صحیح مسلم، ج 2، ص 72 کتاب الوصیة، باب 22-20 چاپ بیروت، دار الفکر، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 13، ص 30-31 و منابع دیگر.

هر کس درباره این گستاخی بزرگ که کتاب های صحاح و منابع معتبر اهل سنت آن را نقل کرده اند دقت کند، به خوبی در می یابد که نخستین کسی که در آن روز گفت: «پیغمبر هذیان می گوید» عمر بن خطاب بوده است که پس از آن سخن شوم، افراد حاضر، در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مشاجره پرداختند، و چون اختلاف و پریشان گوئی و کشمکش ایشان فزونی یافت، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آشفت و با ناراحتی خطاب به آنان فرمود: از نزد من برخیزید و بروید.

و از این جریان معلوم می شود که آنان مقام شامخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نادیده گرفتند، و احترام حضرتش را نگه نداشتند، و گستاخی را به حدی رساندند که آن حضرت را به هذیان گوئی متهم نمودند، و بزرگ ترین اهانت را نسبت به ساحت مقدس آن حضرت روا داشتند و تمام حد و مرزهایی را که خداوند در سوره «حجرات» برای آن ها ترسیم نموده بود زیر پا گذاشتند و وضعیتی به وجود آوردند که وجود مقدس نبوی را ناگزیر ساختند تا از نوشتن مکتوبی که برای همیشه مسلمانان را از گمراهی و پراکندگی نجات می بخشید، صرف نظر نماید. (1)

8-عثمان بن عفان

بر اساس روایاتی که مفسران در شأن نزول آیات قرآن کریم آورده اند، خدای تعالی در کتاب جاوید خود در ضمن چند آیه «عثمان بن عفان» را همانند دو رفیق او (ابو بکر و عمر) مورد نکوهش قرار داده و ماهیت ذاتی وی را برای امت اسلامی روشن ساخته و از جمله، سه آیه از آیات حکیمانه سوره «نجم» را درباره او نازل نموده و خطاب به پیامبرش فرموده است:

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَ أَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى، أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى) (2)

آیا آن کسی را که (از اسلام یا انفاق) روی گردانید مشاهده کردی؟! که اندکی بخشید، و از عطاء بیشتر خودداری نمود! آیا او علم غیب دارد و می بیند [که دیگران می توانند

ص: 199

- 1- برای اطلاع بیشتر در این باره به بخش پنجم کتاب «امامت و خلافت» تحت عنوان: «جلوگیری از وصیت پیامبر» مراجعه فرمائید.
- 2- سوره نجم آیات 33 و 34 و 35.

واحدی در «اسباب النزول» از قول عبد الله بن عباس، و سدی، و کلیبی، و مسیب بن شریک روایت کرده که این آیات درباره «عثمان» نازل شده است.

او اموال فراوانی داشت، صدقه می داد و از اموال خود مخارج کارهای خیر را تأمین می نمود، برادر مادری او به نام «عبد الله بن ابی سرح» به او گفت: این چه کاری است که می کنی! اگر به این وضع ادامه دهی چیزی برای تو باقی نمی ماند.

عثمان گفت: من گناهان و خطاهایی دارم که می خواهم با انجام این کارها رضایت و عفو الهی را به دست آورم. «عبد الله» گفت: اگر شتر سواریت را با جهازش به من بدهی من تمام گناهان تو را به گردن می گیرم! عثمان پذیرفت و شترش را به او بخشید و بر این قرارداد شاهد گرفت، و بعد از آن از انفاق خودداری نمود، در این هنگام خدای تعالی آیات فوق را نازل نمود. (1)

این روایت را بسیاری از مفسران در تفاسیر خود، ذیل آیات یاد شده آورده اند، و در تفسیر نیشابوری و تفسیر کشاف زمخشری آمده است که معنای «تولی» (روی گردانید) در آیات یاد شده این است که او در جنگ «أحد» میدان جنگ را رها کرد.

و در تفسیر سدی - بنا به نقل طرائف - در تفسیر این سخن خداوند که فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] قرار ندهید، آن ها خود دوستان یک دیگرند، و کسانی که از شما با آن ها دوستی کنند، از آنان هستند، و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

چنین آمده است که: چون ماجرای «أحد» پیش آمد عثمان گفت: من حتماً به شام خواهم رفت که در آن سرزمین دوستی یهودی دارم که به او «دهلک» می گویند، از او

ص: 200

1- اسباب النزول واحدی، ص 267 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، تفسیر قرطبی، ج 17، ص 111 تفسیر کشاف، ج 4، ص 33، چاپ دار الفکر، تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج 27، ص 50، تفسیر مجمع البیان، ج 8 ص 298 چاپ بیروت، اعلمی.

2- سوره مائده، آیه 51.

امان نامه ای می گیرم که می ترسم یهودیان بر ما چیره شوند».

طلحة بن عبید اللّٰه نیز گفت: من هم به شام می روم که در آن جا یک دوست مسیحی دارم و از او امان می گیرم، زیرا می ترسم که مسیحیان بر ما غلبه یابند. و بدین ترتیب یکی از آنان به یهودیان گروید و دیگری به مسیحیان... (1)

هم چنین در تفسیر سدّی - به نقل طرائف - آمده است:

هنگامی که ابو سلمه و خنیس بن حذافه از دنیا رفتند و پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم با همسران ایشان «امّ سلمه» و «حفصه» ازدواج کرد طلحه و عثمان گفتند: «آیا محمّد زنان ما را پس از مرگمان به ازدواج خود در آورد و ما پس از مرگ او با زنانش ازدواج نکنیم؟! به خدا سوگند پس از مرگ وی زنانش را به قید «قرعه» در اختیار خود در می آوریم» و طلحه خواهان عایشه بود و عثمان «امّ سلمه» را می خواست. پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود:

(وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا) (2)

شما حق ندارید که رسول خدا را بیازارید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید، این کار در نزد خدا بسیار بزرگ است.

و نیز این آیه را نازل نمود:

(إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) (3)

اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان بدارید خداوند از همه چیز آگاه است.

و باز این آیه را نازل نمود:

(إِنَّ الدِّينَ يُؤَدُّونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (4)

ص: 201

1- طرائف سید بن طاووس، ج 2، ص 210، چاپ بیروت، اعلمی، تحقیق: سید علی عاشور، و تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 592 چاپ بیروت دار الفکر، که نام طلحه و عثمان را حذف کرده و به جای آن، لفظ «رجلین»، «دو مرد» را آورده است، و تفسیر خازن، ج 1، ص 503 و نهج الحق، ص 305 چاپ قم.

2- سوره احزاب، بخشی از آیه 53.

3- سوره احزاب، آیه 54.

4- سوره احزاب، آیه 57.

آنان که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خداوند ایشان را در دنیا و آخرت لعنت نموده (و از رحمت خود دور شان ساخته) و برای آن ها عذاب خوار کننده ای را آماده کرده است (1)

و نیز در تفسیر سدی - به نقل طرائف - در تفسیر این سخن خداوند که فرموده است: (وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ) آن ها می گویند: « ما به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان روی گردان می شوند، آن ها (در حقیقت) مؤمن نیستند»، چنین آمده است که سدی گوید: این آیه درباره «عثمان بن عفان» نازل شده است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بنی نضیر چیره گشت و اموال آنان را به غنیمت گرفت، عثمان به علی گفت: نزد پیامبر برو و فلان زمین و فلان زمین را از او بخواه، اگر به تو بخشید من نیز با تو شریک خواهم بود و گر نه من به نزد او می روم و همین درخواست را می کنم و اگر به من بخشید تو با من شریک خواهی بود. سپس خود عثمان نزد پیامبر رفته و از آن حضرت درخواست نمود و حضرتش موافقت فرمود. علی علیه السلام گفت: اینک مرا شریک خود قرار ده ولی عثمان امتناع ورزید. علی علیه السلام گفت: پیامبر میان من و تو داوری کند ولی عثمان نپذیرفت. از او پرسیدند چرا همراه او به نزد پیامبر نمی روی؟ گفت: پیامبر پسر عموی اوست و می ترسم به سود او رأی دهد! پس خدای تعالی این آیات را نازل نمود:

(وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ، وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ، أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ أَرْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَجِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (2)

«و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان شان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می شوند، ولی اگر حق داشته باشند (و به نفع آنان داوری شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می آیند، آیا در دل های آنان بیماری

ص: 202

1- طرائف، ج 2، ص 209 چاپ بیروت. سوره، نور آیه 47.

2- سوره نور آیات 48-50.

است، یا شک و تردید دارند، یا می ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آنان خود شان ستم کردند».

چون عثمان شنید که خداوند درباره او آیاتی را نازل نموده است، ناگزیر نزد پیامبر آمد و به حق علی علیه السلام اعتراف کرد و او را شریک خود گردانید. (1)

آری، این است حقیقت و واقعیت آن کسی که در جنگ «احد» میدان جنگ را رها کرد و تا دور ترین نقطه صحنه جنگ پا به فرار گذارد و در گفتار ناهنجار خود به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جسارت نموده، و در داوری و عدالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شک و تردید داشت، و تا زمانی که آیاتی درباره اش نازل نشده بود در برابر حق تسلیم نگردید و آن گاه که خدای تعالی آیاتی را درباره او فرستاد و رسول خود را در جریان امر قرار داد، از ترس رسوایی ناگزیر سر تسلیم فرود آورد.

این است ماهیت ذاتی آن کسی که اهل سنت و جماعت، او را «ذو النورین» و یکی از «عشره مبشره» (ده یار بهشتی) و خلیفه و امام و جانشین پیامبر خدا می دانند در حالی که خدای تعالی در قرآن کریم او را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده و از حقیقت و واقعیت او پرده برداشته و امت اسلامی را از نفاق و دورویی وی آگاه و باخبر ساخته است.

این است حقیقت آن «صحابی عادل» که از طایفه بنیامیه و خاندان حکم بن ابی العاص و حزب «شجره ملعونه» (2) بود و با شورای فرمایشی «عمر بن خطاب» و انتخاب ناعادلانه «عبد الرحمان بن عوف» به خلافت برگزیده شد و حدود 12 سال به عنوان

«خلیفه» بر امت اسلامی حکومت کرد و در تمام دوران حکومتش همه عمال کار گزاران و والیان از بنیامیه انتخاب شدند و او دست آنان را در همه کار های خلاف و ظلم و ستم و سوء استفاده از بیت المال باز گذاشت و نسبت به اعتراض های مکرر مسلمانان اعتنایی نکرد و ابو ذر غفاری آن صحابی جلیل القدر را تبعید نمود و کسانی

همچون عمار یاسر و ابن مسعود را مورد آزار و اهانت قرار داد و با امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بدترین برخورد ها را داشت و سر انجام بر اثر شیوه غلطش در کشور داری و

ص: 203

1- طرائف، ج 2، ص 209، نهج الحق، ص 305 و بحار الانوار، ج 3، ص 238.

2- در مورد شناخت بنی امیه و حکم بن ابی العاص، به بحث «صحابه پیامبر از دیدگاه احادیث» تحت عنوان: لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برخی از اصحاب» و «شجره ملعونه در قرآن» مراجعه فرمایید.

بدعت‌هایی که پدید آورد مسلمانان مدینه و بویژه انقلابیون مصری، او را در خانه اش محاصره کرده و به قتل رساندند. (1)

حال با توجه به مجموع آیات و روایاتی که تا بدین جا متذکر شدیم، از علما دانشمندان اهل سنت و جماعت می‌پرسیم: با وجود این همه آیات و روایات که درباره برخی از اصحاب وارد شده چگونه می‌توان گفت که همه اصحاب پیغمبر عادل اند و عدالت همه آنان ثابت شده و خدای تعالی همگی ایشان را مورد ستایش قرار داده عادل شمرده است؟

آری خواننده گرامی! طرفداران عدالت صحابه پیوسته کوشیده و می‌کوشند تا بر خلاف‌های عظیم و انحراف‌ها و فتنه‌انگیزی‌های برخی از اصحاب، سرپوش بگذارند و اگر هم در مواردی، خلاف و گناه‌شان ثابت و قطعی گردید، با یک کلمه «توبه کردند» آنان را تطهیر کنند و حتی مخالفت با امر ربوبی، و جسارت به ساحت قدس نبوی و جلوگیری از نوشتن وصیت رسول خدا را نادیده بگیرند و چیزی را در مذمت صحابه نگویند و نشنوند.

و این در حالی است که خدای تعالی با نزول آیاتی از قرآن کریم، حقیقت برخی از اصحاب را برای همگان روشن ساخته و همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم برخی از آنان را فاسق، منافق، مجرم، تارک، زکات، تارک جهاد، فراری از میدان جنگ و فاقد اخلاق و ادب اسلامی معرفی فرموده است که با وجود آن همه آیات روشن، «عدالت همه اصحاب» کاملاً خدشه دار می‌گردد و با عادل بودن همه آنان منافات دارد و هیچ انسان منصف و با ایمانی نمی‌تواند درست عدالت همه آنان را پذیرا شود.

تا بدین جا توانستیم مسأله «عدالت اصحاب» و حقیقت برخی از آنان را از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار دهیم، تا در پرتو آیات حکیمانه قرآن کریم واقع بین باشیم و خود را از هر نوع افراط و تفریط تعصب خشک و هوا پرستی و ستایش بی جا و گزافه گویی درباره اصحاب رهایی بخشیم.

و اکنون لازم است این نظریه را بر روایات و احادیث وارد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه کنیم تا نظر سنت حضرتش را در مورد یارانش، به درستی دریابیم.

ص: 204

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به منابع و مصادر تاریخی مراجعه فرمایید.

چنان که قبلاً اشاره کردیم، عده‌ای از دانشمندان اهل سنت می‌گویند: همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عادلند، و همه اهل بهشتند و هیچ یک از آن‌ها به دوزخ نمی‌روند، و هیچ کس حق ندارد از آن‌ها عیب جویی کند و هر کس از آن‌ها بدگویی کند و انتقاد نماید زندیق و کافر است!!! و این در حالی است که نظریهٔ مزبور علاوه بر آن که با صریح آیات قرآنی معارض و مخالف است، با سنت شریف نبوی نیز در تعارض جدی است به طوری که راهی برای فرار از آن وجود ندارد.

و اینک برای روشن شدن مطلب، ما این موضوع را از دیدگاه احادیث و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت چند عنوان مورد بررسی قرار می‌دهیم، تا مسأله «عدالت اصحاب» برای همگان به خوبی روشن شود.

1 - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کشف حقیقت برخی از اصحاب

2 - پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ارتداد گروهی از اصحاب

3 - پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتنهٔ عایشه و هشدار به او

4 - لعن و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برخی از اصحاب

و اینک بیان هر یک از موضوعات یاد شده.

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کشف حقیقت برخی از اصحاب

در روایات زیادی که در منابع مهم و معتبر اهل سنت از تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره و رجال و غیر از این‌ها دربارهٔ برخی از اصحاب وارد شده و دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز آن‌ها را در رابطه با انحراف فکری و عقیدتی عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعددی از بعضی از یاران خود نکوهش نموده و از

حقیقت و ماهیت بسیاری از آنان پرده برداشته است که هم اینک به نمونه هایی از احادیث وارده در این موضوع، اشاره می کنیم.

1 - امام احمد حنبل در کتاب «مسند» خود از ابی مسعود انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه ای ایراد نمود و حمد و ثنای خدا را به جای آورد، سپس فرمود در میان شما منافقینی وجود دارند، و هر کسی که نام او را بر دم از جا بلند شود، سپس فرمود: فلانی برخیز، فلانی برخیز، فلانی برخیز، و بدین ترتیب تا سی و شش نفر را نام برد. سپس فرمود: اینان در میان شما و یا از شما هستند پس، از خدا بترسید... (1)

2 - مسلم در کتاب «صحیح» خود از حذیفه یمانی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان اصحاب من دوازده نفر منافق وجود دارند که هشت نفر آن ها وارد بهشت نمی شوند، مگر این که شتر در سوراخ سوزن داخل شود [کنایه از این که این هشت نفر هرگز وارد بهشت نخواهند شد]. (2)

3 - نور الدین هیشمی در «مجمع الزوائد» به نقل از «معجم کبیر طبرانی» از ابی فراس، مردی از قبیله اسلم روایت کرده که گفت:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از هر چه می خواهید از من پرسید. مردی از آن حضرت پرسید: پدر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پدر تو فلانی است که تو را به او نسب می دهند. مرد دیگری پرسید: یا رسول الله! آیا من در بهشتم؟ فرمود: تو در بهشتی. مرد دیگری پرسید: آیا من در بهشتم؟ فرمود: جایگاه تو در آتش است. در این هنگام «عمر» برخاست و گفت یا رسول الله! راضی شدیم که خدا پروردگارمان باشد». (3)

4 - ابن هشام در کتاب «سیره» خود آورده است که عاصم بن قتاده گوید: در میان قبیله ما (در مدینه) مردی به نام «قرمان» بود که نسبش کاملاً روشن نبود و هر گاه ذکری از او به میان می آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: او اهل دوزخ است، و چون جنگ

ص: 208

1- مسند احمد حنبل، ج 5، ص 273.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 617 کتاب صفات المنافقین و احکامهم، چاپ بیروت، دار الفکر، 1408 هجری.

3- مجمع الزوائد، ج 1، ص 161 کتاب العلم: باب قول العالم سلونی، که گفته است طبرانی این حدیث را در «معجم کبیر» روایت نموده و سند آن برخوردار از رجال صحیح است.

«أحد» پیش آمد آن مرد به دفاع از لشکر اسلام شهادت عجیبی از خود نشان داد و به تنهایی هفت یا هشت نفر از مشرکین را به قتل رسانید و بالاخره زخم های سنگینی برداشت و همراهانش او را به خانه های بنی ظفر بردند.

مسلمانان اطراف بستر او را گرفتند و به او می گفتند: ای قزمان! به خدا امروز در راه خدا کوشش و فداکاری زیادی کردی و او را به بهشت مرده می دادند. قزمان گفت: به چه چیز مرا مرده می دهید؟ به خدا این فداکاری من تنها به خاطر دفاع از شرف فامیل و قبیله ام بود و اگر بدان خاطر نبود اصلاً به جنگ حاضر نمی شدم، و هنگامی که دید زخم های وارده او را آزار می دهد تیری از میان جعبه تیردان خود بیرون آورد و به وسیله آن رگی از بدن خود را قطع کرده و به زندگی خود خاتمه داد. (1)

5 - نیز در سیره ابن هشام آمده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عازم جنگ «تبوک» بود به آن حضرت اطلاع دادند که گروهی از منافقین در خانه سویلم یهودی در جایی به نام «جاسوم» اجتماع کرده و نقشه می کشند تا بدان وسیله مردم را از آمدن با شما بازدارند، این خبر که به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، طلحة بن عبید الله را با چند تن دیگر مأمور کرد تا بدان جا بروند و خانه مزبور را آتش زنند.

ضحاک بن خلیفه از کسانی بود که در آن خانه اجتماع کرده بود و چون دید که شعله آتش بلند شد مانند دیگر منافقان از پشت بام خانه فرار کرد و خود را از بالا به زمین انداخت که پایش شکست و در این باره چند شعر هم گفت... (2)

6 - هم چنین در سیره ابن هشام آمده است:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی تبوک می رفت در یکی از منازل بین راه شتر

به آن حضرت گم شد و اصحاب برای یافتن آن به این طرف و آن طرف رفتند، و در میان لشکریان مرد منافقی بود که «زید بن لصیت» نام داشت و در زمره همراهان «عمار بن حزم» یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

زید بن لصیت که از جریان گم شدن شتر آن حضرت و جستجوی اصحاب برای پیدا شدن آن مطلع گردید رو به برخی از همراهان خود نموده و گفت: محمد می پندارد

ص: 209

1- سیره ابن هشام، ج 3، ص 93 چاپ مصر.

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 160 چاپ مصر.

که پیغمبر است و از آسمان به شما خبر می دهد ولی اکنون نمی داند که شترش در کجاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین موقع در حالی که «عمار» نزد آن حضرت بود فرمود: گفته است محمد به شما می گوید که من پیغمبرم و به گمان خود از آسمان به شما خبر می دهد ولی نمی داند شترش کجاست! اما به خدا سوگند! من چیزی جز آن چه را که خدا به من یاد دهد، نمی دانم و هم اکنون خدا مرا به جای آن شتر راهنمایی کرد و او در همین وادی در فلان درّه افسارش به درختی گیر کرده است، بروید و آن را از همان جا که می گویم بیاورید.

عمارة بن حزم که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید به نزد همراهان خود آمده آن که اطلاعی از سخن زید بن لصیت داشته باشد رو به آن ها کرده گفت: به خدا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هم اکنون گفت شگفت آور است که از گفته مردی خبر داد که درباره او چنین و چنان گفته است! مردی از همراهان او گفت: به خدا سوگند این حرف را پیش از آن که توییابی «زید بن لصیت» گفته است... (1)

7 - و نیز در سیره ابن هشام در مورد مراجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «4 تبوک» آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدود ده روز در تبوک ماند (و بدون آن که جنگی واقع شود) به مدینه بازگشت، در سر راه خود که به مدینه باز می گشتند آبی وجود داشت که از میان کوه بیرون می آمد و به اندازه ای بود که دو سه نفر سوار را بیشتر سیراب نمی کرد، و این آب در جایی به نام وادی مشقق قرار داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پیش از ما به این آب رسید از آن بر ندارد تا ما برسیم.

چند تن از منافقان (که این سخن را شنیدند) جلو تر از دیگران خود را بدان جا رسانده و هر چه آب در آن بود کشیدند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان جا رسید مشاهده کرد که آبی در آن جا نیست، فرمود: چه کسی پیش از ما بر سر این آب آمده است؟ گفتند: فلان و فلان، حضرت فرمود: مگر من نگفته بودم، هر کس به این آب رسید دست

ص: 210

بدان نزنند تا ما برسیم؟ سپس درباره آن چند نفر نفرین نموده و آن‌ها را لعنت کرد... (1)

8 - گروهی از علمای اهل سنت در کتاب‌های سیره و رجال و تاریخ و تفسیر و حدیث، از عبد الله بن ابی حدرد روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا با گروهی از مسلمانان که از آن جمله: ابو قتاده حارث بن ربیع و مُحَلَم بن جثامه بودند به سوی قبیله «اضم» فرستاد، و ما به دنبال مأموریت خود به راه افتادیم تا به سرزمین آن‌ها رسیدیم، در آن جا «عامر بن اضبط اشجعی» به ما برخورد کرد که سوار بر شتری بود و مختصر متاعی با ظرفی شیر هم به همراه داشت، چون به ما رسید مطابق دستور اسلام به ما سلام کرد و ما از او گذشتیم لکن مُحَلَم بن جثامه روی اختلافی که از پیش با او داشت بر او حمله کرده و او را کشت و شترش را با آن چه همراه داشت گرفت. این جریان گذشت تا این که ما به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتیم و چون جریان را برای آن حضرت شرح دادیم خدای تعالی این آیه را درباره ما نازل نمود:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ) (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و برای جهاد به سفری می‌روید) به تحقیق و جستجو پردازید و به آن کس که اظهار اسلام می‌کند، نگوئید: تو مؤمن نیستی، برای آن که از متاع ناچیز دنیا بهره‌ای ببری، زیرا که غنیمت‌های بسیار نزد خداوند است».

زید بن ضمیره گوید: پدرم و عمویم که هر دو همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ

«حنین» حضور داشتند برایم بازگو نمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حنین بود روزی نماز ظهر را خواند و در زیر درختی آرمید، که در این هنگام اقرع بن حابس و عینة بن حصین برخاسته و درباره قتل عامر بن اضبط به نزاع و خصومت پرداختند. عینة که در آن روز رئیس قبیله غطفان بود مطالبه خون عامر می‌کرد، و اقرع بن

ص: 211

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 170 در «غزوة تبوک» که در صحیح مسلم، ج 2، ص 618، ح 11 چاپ بیروت، دار الفکر، و مسند احمد حنبل، ج 5، ص 400 و سنن بیهقی، ج 9، ص 33 کتاب السیر، باب من لیس للامام ان یغزو به بحال، به صورت بسیار مختصر و فشرده آمده است.

2- سوره نساء، آیه 94.

حابس از «محلّم بن جثامه» که از بنی خندف بود دفاع می نمود.

این خصومت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشیده شد، عیینه می گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند او را رها نمی کنم مگر این که همان داغی را که او بر دل زنان ما گذارده بر دل زنان شان بگذاریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلکه خون بهای او را صد شتر بگیرد که پنجاه شتر را در این سفر به شما بدهیم و پنجاه شتر دیگر را در مراجعت از این سفر...

سر انجام خون بها را پذیرفتند و گفتند: این مرد قاتل کجاست تا رسول خدا برای او طلب آمرزش کند؟ مردی گندم گون و بلند قامت که جامه ای در بر داشت و آماده شده بود تا او را در آن جامه به قتل برسانند برخاست و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پیش روی آن حضرت نشست، رسول خدا به او فرمود: نامت چیست؟ پاسخ داد: من محلّم بن جثامه هستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را به سوی آسمان بلند کرده سه بار گفت: خدایا محلّم بن جثامه را نیامرز...

ابن اسحاق گوید: و از حسن بصری روایت شده که گفت: هنگامی که آن مرد پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست حضرت به او فرمود: او را به خدای خویش مطمئن ساختی سپس او را به قتل رساندی! آن گاه آن سخن را درباره او فرمود، و به خدا سوگند پس از آن جریان، محلّم بیش از هفت روز زنده نبود، و چون از دنیا رفت او را دفن کردند ولی زمین بدن او را قبول نکرده از قبر بیرون انداخت، و تا سه بار او را دفن کردند و زمین جسدش را بیرون انداخت تا بالاخره خویشان او ناچار شدند او را در میان شکاف کوهی گذارند و سنگ چیدند تا جسدش را زیر سنگ ها پوشانند و درندگان او را خوردند.

این خبر که به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود: به خدا سوگند زمین بدن بدتر از او را می پذیرد ولی خدای تعالی می خواست تا بدین وسیله شما را درباره حرمت یک دیگر موعظه کند و پند و اندرز دهد. (1)

ص: 212

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 277-275، در غزوة ابن ابی حدر، چاپ مصر، مصنف ابن ابی شیبه، ج 8، ص 563، کتاب المغازی، حدیث عبد الله بن ابی جرد اسلمی که ما حدیث مزبور را با آن طول و تفصیل از این دو کتاب نقل کرده ایم، و مصادر دیگری نیز که به نحو اجمال یا تفصیل به نقل آن پرداخته اند از این قرار است: مسند احمد حنبل، ج 5، ص 112 حدیث ضمرة بن سعد سلمی، سنن بیهقی، ج 9، ص 116 کتاب السیر، جماع ابواب السیر، باب المشرکون یسلمون قبل الاسر، مجمع الزوائد، ج 7، ص 294 کتاب الفتن، باب حرمة دماء المسلمین و اموالهم، تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 364، در تفسیر آیه مذکور، تفسیر طبری، ج 5، ص 140 در تفسیر آیه، چاپ بیروت، دار الجیل، معجم ما استعجم، ج 1، ص 166 چاپ بیروت، ط 3، تاریخ طبری، ج 3، ص 36، چاپ ابو الفضل ابراهیم، کامل ابن اثیر، ج 2، ص 234 چاپ بیروت، اسد الغابه، ج 5، ص 76 شماره 4691 چاپ بیروت و استیعاب، ج 3، ص 23 در شرح حال عبد الله بن ابی حدر، شماره 1525 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیه.

9 - در حدیث ابی واقد لیشی به نقل از حارث بن مالک آمده است: هنگامی که ما به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی «حنین» حرکت کردیم در سر راه خود به درخت سدر بزرگی برخورد نمودیم، و چون کفار قریش درخت بزرگی مانند آن داشتند که نامش «ذات انواط» بود و هر ساله یک روز به نزد آن درخت می آمدند و اسلحه خود را به آن درخت می آویختند و برای آن قربانی می آوردند، ما هم به یاد آن درخت افتادیم و از هر طرف فریاد بر آوردیم: یا رسول الله! همان گونه که مشرکین «ذات انواط» دارند، شما برای ما ذات انواطی قرار ده.

حضرت فرمود: (الله اکبر) به آن خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست، همان سخنی که قوم موسی (هنگام خروج از مصر) به موسی گفتند شما هم به من گفتید. (آنان به موسی گفتند: «ای موسی برای ما هم خدایی قرار ده همان گونه که اینان خدایانی دارند، موسی گفت: شما مردمی جهالت پیشه اید» (1))، و به راستی که این جهالت پیشگی از سنت های گذشتگان است، و شما نیز از سنت های گذشتگان و کسانی که پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد. (2)

10 - در مسند احمد و سیره ابن هشام و دیگر منابع حدیثی و تاریخی آمده است:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بازگرداندن زنان و کودکان «هوا زن» فراغت یافت، بر شتر خود سوار شد که از آن جا برود ولی مردم اطراف آن حضرت را گرفتند و فریاد می زدند: یا رسول الله، غنائم را تقسیم کن و سهم ما را از شتران و گوسفندان بده و همچنان دور او را احاطه کرده و حضرتش را به این سو و آن سو می کشاندند تا این که

ص: 213

1- سوره اعراف، آیه 138.

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 8485 چاپ مصر، که ما حدیث مزبور را از این کتاب نقل کرده ایم و با مختصری اختلاف در این کتاب ها نیز دیده می شود: تفسیر در المنثور، ج 3، ص 114 و در چاپ بیروت، ج 3، ص 482، سنن ترمذی، ج 4، ص 475، کتاب الفتن، باب 18، مصنف ابن ابی شیبیه، ج 8 ص 634، ح 267 کتاب الفتن، باب من کره الخروج فی الفتنه چاپ بیروت، دار الفکر، مسند احمد حنبل، ج 5، ص 218 در حدیث ابی واقد لیشی و برخی از منابع دیگر.

حضرت را به پای درختی کشاندند و ردای او را از دوشش کشیده و بردند.

حضرت رو به آن ها کرده و فرمود: ای مردم ردای مرا بدهید که به خدا سوگند اگر به شماره درختان تهامه شتر و گوسفند داشته باشم من آن ها را میان شما تقسیم خواهم کرد و شما تا به حال مرا شخص بخیل و ترسو و دروغ گویی ندیده اید. آن گاه به کنار شتری که در آن جا ایستاده بود رفت و اندکی از پشم کوهان آن شتر بر کند و میان دو انگشت خود گرفت و دست خود را بلند کرده و فرمود:

ای مردم! به خدا من از این غنائم و هم از این مختصر پشم جز خمس آن بهره ای ندارم و آن را هم به شما واگذار می کنم... (1)

11 - بخاری در کتاب صحیح خود (کتاب المغازی، باب غزوة طائف) از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

وقتی خداوند مقداری از اموال قبیله «هوازن» را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت داد، حضرت آن را میان مردانی از اشراف قریش تقسیم نمود، و به انصار مدینه چیزی نداد، گروهی از انصار گفتند: خدا پیامبرش را بیامرزد به قریش می بخشد و ما را رها می کند در حالی که خون شان از شمشیر های ما می چکد.

چون سخن آنان به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، به سوی آنان فرستاد و آنان را در جایی گرد هم فراهم نمود و کسی غیر از آنان را در آن جا جمع نکرد، سپس خطاب به آن ها فرمود: سخنی از شما به من رسیده است آن سخن چیست؟ آن ها سخن خود را تکرار کردند. فرمود: من به کسانی بخشش می کنم که تازه از کفر رهایی یافته و مسلمان شده اند تا دل های شان را به دست آورم. آیا شما راضی نیستید که آن ها با اموال شان بروند و شما با رسول خدا همراه باشید؛ به خدا سوگند بازگشت شما برای من بهتر از بازگشت آن هاست. گفتند: آری! ای رسول خدا، راضی شدیم. آن گاه فرمود: شما بعد از من خود خواهی های شدیدی خواهید دید؛ پس صبر کنید تا خدا و رسولش را در کنار حوض [کوثر] ملاقات کنید. انس گفت: ولی آن ها صبر نکردند. (2)

ص: 214

-
- 1- مسند احمد حنبل، ج 2، ص 184، سیره ابن هشام، ج 4، ص 134 زیر عنوان (أمر أموال هوازن...)، مجمع الزوائد، ج 5، ص 338-339، کتاب الجهاد، باب ما جاء في الغلول، تاریخ طبری، ج 3، ص 89 چاپ ابو الفضل ابراهیم و سنن بیهقی، ج 6، ص 336.
- 2- صحیح بخاری، ج 5، ص 277، ح 779، کتاب المغازی، غزوة طائف چاپ بیروت، دار القلم.

12 - بخاری در صحیح خود، در کتاب التوحید در باب سخن خداوند که فرموده است: (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ ...) (1)، از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت:

علی بن ابی طالب [علیه السلام] در یمن بود و قطعه هایی از طلا که با خاک آن آمیخته بود برای پیامبر فرستاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را در میان چند نفر از بزرگان «نجد»، مانند: اقرع بن حابس حنظلی، علقمة بن علاثة عامری، عیینة بن بدر فزاری، زید الخیل طائی و چند تن دیگر از طایفه بنی مشاجع و بنی کلاب و بنی نبهان (که از مؤلفه قلوبهم بودند و به دست آوردن دل های آنان به نفع اسلام بود) تقسیم نمود.

قریش و انصار وقتی دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه طلا ها را به این چند نفر داد خشمگین شدند و گفتند: چطور شد که طلا ها را به شخصیت های نجد می دهد و به ما نمی دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: منظور من این است که دل آن ها را به دست آورم در این هنگام مردی از راه رسید... و گفت: ای محمد! از خدا بترس! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من بخواهم خدا را نافرمانی کنم، پس چه کسی خدا را اطاعت می کند؟ آیا این درست است که خداوند مرا امین اهل زمین قرار داده باشد و شما مرا امین و درست کار ندانید؟

ابو سعید گوید: مردی اجازه خواست تا او را بکشد، و گمان می کنم که او خالد بن ولید بود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه نداد. وقتی که آن مرد رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از پیروان و هم فکran این مرد گروهی پیدا می شوند که قرآن می خوانند ولی از گلوهای شان فرا تر نمی رود از اسلام خارج می شوند چنان که تیر از کمان خارج می شود. مسلمانان را می کشند و بت پرستان را به حال خود رها می کنند، اگر آنان را درک می کردم مانند قوم «عاد» آن ها را به قتل می رساندم. (2)

13- بخاری در کتاب صحیح خود در کتاب تفسیر القرآن و در باب سوره منافقین آورده است:

یکی از مهاجرین با یکی از انصار به منازعه برخاست، مرد انصاری فریاد بر آورد که ای گروه انصار، به فریادم برسید و آن مرد مهاجری هم صدا زد که ای مهاجران مرا دریابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که صدای آنان را شنید فرمود: چه خبر است؟ فریاد های

ص: 215

1- سوره معارج، آیه 4.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 795، ح 2233، باب 1217، قول الله تعالی: (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ) .

جاهلیت بلند شده است! گفتند: یا رسول الله! مردی از انصار با مردی از مهاجران نزاع کرده است، فرمود از دعواهای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده ای دارد.

عبد الله ای - رئیس منافقان - آن را شنید؛ فریاد زد: کار خود شان را کردند! به خدا قسم اگر به مدینه بازگشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان خوار و ذلیل را از آن جا بیرون کنند! این سخن به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، عمر برخواست و گفت: یا رسول الله! اجازه بدهید تا گردن این منافق را بزنم! فرمود: رهایش کن! نمی خواهم مردم بگویند که محمد اصحابش را می کشد. (1)

14 - بخاری در کتاب صحیح خود در باب «اذا اشار الامام بالصلح» در کتاب صلح آورده است:

زبیر می گفت: با یکی از انصار که در جنگ «بدر» نیز شرکت کرده بود در مورد راه آبی که از سنگلاخ ها به زمین های مزروعی شان می آمد، و هر دو از آن آب استفاده می کردند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زبیر فرمود: ای زبیر، از آب استفاده کن و سپس آب را برای همسایه ات رها کن. آن مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! از پسر عمه ات طرفداری می کنی؟! رنگ چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شدت خشم تغییر کرد، سپس فرمود: آبیاری کن و آن را نگهدار تا به دیوارها برسد...

راوی گوید: زبیر می گفت: من فکر می کنم که این آیه شریفه در همین مورد نازل شده است که خداوند فرموده است:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (2)

«نه به خدا سوگند، آنان مؤمن نخواهند بود، مگر وقتی که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو در دل هیچ احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند». (3)

15 - بخاری در کتاب صحیح خود در باب حدیث افک از کتاب شهادت آورده است:

ص: 216

- 1- صحیح بخاری، ج 6، ص 537، کتاب التفسیر، باب 522 قوله: سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم، چاپ بیروت، دار القلم.
- 2- سوره نساء، آیه 65.
- 3- صحیح بخاری، ج 4، ص 366، کتاب الصلح باب 585، اذا اشار الامام بالصلح، چاپ بیروت، دار القلم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از انتشار خبر «افک» بر فراز منبر قرار گرفت، و با کنایه از «عبد الله بن اُبی» شکایت کرد و فرمود: چه کسی از من حمایت می کند در مورد مردی که شنیده ام خانواده مرا اذیت کرده است؟ سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله! من از شما حمایت می کنم، اگر او از قبیله «اوس» است، گردنش را می زنیم و اگر از برادران ما از «خزرج» است هر چه دستور دهی درباره اش انجام می دهیم.

سعد بن عباد که رئیس قبیله خزرج بود، و در گذشته مرد نیکو کاری بود ولی حمیت جاهلیت اینک، او را فراگرفته بود، برخاست و گفت به خدا سوگند دروغ می گویی، تو او را نمی کشی و نمی توانی بکشی! اسید بن حضیر از جا بلند شد و گفت: به خدا قسم تو دروغ می گویی! ما به خدا قسم [هر کس که رسول خدا را آزار دهد] او را خواهیم کشت، ولی تو منافقی و از منافقین دفاع می کنی!

و بدین سان افراد قبیله «اوس» و «خزرج» به نزاع برخاستند تا جایی که نزدیک بود با هم درگیر شده و یک دیگر را به قتل برسانند و پیامبر در حالی که روی منبر نشسته بود، تلاش می کرد اندک اندک آنان را آرام کند، تا بالاخره ساکت شدند و خود حضرت نیز سکوت کرد. (1)

آری خواننده گرامی، خود اصحاب یک دیگر را به نفاق و دروغ گویی متهم می کنند و به خاطر یک نفر منافق که خانواده پیغمبر را اذیت کرده است می خواهند با هم بستیزند و پیکار کنند و از او دفاع می نمایند و در حضور پیامبر، صدای شان را بلند می کنند و حرمت حضرتش را هتک می نمایند، ولی دایه های مهربان تر از مادر می گویند: همه اصحاب پیغمبر عادل اند!!!

ب: پیشگویی پیامبر از ارتداد گروهی از اصحاب

بر اساس روایات صحیح و متواتری که در متون منابع معتبر حدیث از عده ای از اصحاب سرشناس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود از ارتداد گروهی از یاران خود خبر داده است که دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز آن ها را به عنوان روایات صحیح در کتب صحاح، سنن، مسانید و جوامع حدیثی خویش ثبت و

ص: 217

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 349، کتاب الشهادات باب، 557، چاپ بیروت، دار القلم.

ضبط کرده و به صحّت و درستی همه آن ها اقرار و اعتراف نموده اند.

آن چه از مجموع این روایات استفاده می شود این است که: گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت آن بزرگوار به دوران جاهلیت باز می گردند، و در بیراهه قدم می گذارند، و بر خلاف راه و روش آن حضرت و آن چه وی در میان امت به عنوان سنت به ودیعت نهاده است، عمل می کنند و بدعت ها در دین می گذارند و آیین اصیل پیغمبر را دگرگون می سازند.

و اینک به نمونه هایی از این احادیث که بر انحراف و ارتداد گروهی از آنان دلالت دارد و در کتاب های صحاح و مسانید و منابع معتبر اهل سنت آمده است، توجه فرمایید:

1 - بخاری، مسلم و احمد حنبل در حدیثی از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اصحاب فرمود:

«بی گمان شما از سنت های امت های گذشته، و جب به جب، و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری وارد شده باشند، شما هم از آن ها پیروی می کنید. ابو سعید گفت: ما عرضه داشتیم: ای رسول خدا! مقصود شما از گذشتگان، یهود و نصارا هستند؟ فرمود، پس چه کسی را می گویم؟!» (1)

2 - ابن عبد البر در «استیعاب» و احمد حنبل در «مسند» و نور الدین هیثمی در مجمع از امّ سلمه (زوجه پیامبر) روایت کرده اند که رسول خدا فرمود:

«گروهی از اصحاب من پس از درگذشتم هرگز مرا نخواهند دید و من هم آن ها را نخواهم دید.» (2)

ص: 218

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 634 ح 1605، کتاب الانبیاء باب ما ذکر عن بنی اسرائیل و ج 9، ص 760، ح 2126، کتاب الاعتصام، باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لتبتعنّ سنن من کان قبلکم، چاپ بیروت، دار القلم، صحیح مسلم، ج 2، ص 561، کتاب العلم، باب اتباع سنن الیهود و النصاری، چاپ بیروت، دار الفکر، مسند احمد، ج 3، ص 84 و 94 و سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1322، ح 3994، کتاب الفتن مستدرک حاکم ج کتاب الایمان، مجمع الزوائد، ج 7، ص 261 کتاب الفتن و کنز العمال، ج 11، ص 133، ح 30923 از ابو هریره.

2- استیعاب، ج 2، ص 390، در شرح حال عبد الرحمن بن عوف، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّة، مسند احمد، ج 6، ص 298 و 312 و مجمع الزوائد، ج 1، ص 112 کتاب الایمان.

3- مالک ابن انس در کتاب «الموطأ» خود در حدیثی از ابی النضر غلام عمر بن عبید الله روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره شهدای «أحد» فرمود:

«من بر درستی ایمان اینان گواهی می دهم، ابو بکر عرضه داشت: یا رسول الله! مگر ما برادران آن ها نیستیم؟ و مانند آن ها اسلام نیاوردیم و در راه خدا جهاد نکردیم؟ فرمود: چرا، ولی نمی دانم که شما بعد از من چه حوادثی به وجود خواهید آورد؟ پس ابو بکر گریه کرد و باز هم گریه کرد و گفت: آیا ما پس از تو زنده خواهیم بود». (1)

4- مسلم در کتاب صحیح خود در حدیثی از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«در کنار حوض - کوثر - گروهی از مردان را که یار و هم دم من بودند، بر من وارد می نمایند و آن گاه که من یکا یک آن ها را بازشناختم، آنان را از من جدا کرده و دور می نمایند. من می گویم: بار خدایا! اصحابم! اصحابم! به من گفته می شود: تو نمی دانی که این ها بعد از تو چه کار ها کردند». (2)

5- ابن ماجه در کتاب «سنن» خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده که گفته است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عرفه در حالی که بر شتر خود سوار بود، فرمود:

«آیا می دانید که این روز چه روزی است، و این ماه چه ماهی، و این سرزمین چه سرزمینی است؟ گفتند: این سرزمین، زمین حرام، و این ماه، ماه حرام و این روز، روز حرام است. فرمود: آگاه باشید و بدانید که اموال شما و خون های شما، مانند حرمت این روز، و حرمت این ماه، و حرمت این سرزمین بر شما حرام است. آگاه باشید و بدانید که من پیش از شما بر حوض [کوثر] وارد می شوم، و من به فزونی جمعیت شما بر سایر امت ها افتخار می کنم، پس مواظب باشید که با انجام گناه و معصیت خداوند، آبروی مرا مرزید (و در نزد امت ها شرمنده مسازید) و بدانید که من در روز قیامت و در کنار حوض

ص: 219

1- موطأ مالک، ج 2، ص 461، کتاب الجهاد، ح 32 تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی و مغازی واقدی، ج 1، ص 310 تحقیق مارسدن جونس.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 404، ح 40، کتاب الفضائل باب اثبات حوض نبینا، چاپ بیروت، دار الفکر، سال 1408 هجری و قریب به همین مضمون، کنز العمال، ج 13، ص 238-239، ح 36714 از ابی بکر، که گفته است ابن عساکر آن را روایت کرده است.

کوثر مردانی را نجات می‌دهم و مردانی را نیز از دست من می‌گیرند. من می‌گویم: پروردگارا! اصحاب من! خداوند در جواب می‌فرماید: تو نمی‌دانی که اینان بعد از تو چه کارهایی کرده‌اند». (1)

6 - ابن جریر طبری نیز در تفسیر خود ذیل آیه شریفه: (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ ...) (2) به سند خود از «قتاده» نقل کرده که می‌گفته است: گروهی پس از ایمان آوردن به خدا کافر شدند چنان که می‌شنوید و از برای ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده است:

«به خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست در [روز قیامت] گروهی از کسانی که یار و مصاحب من بودند بر لب حوض [کوثر] بر من وارد می‌شوند، و هنگامی که می‌خواهند خود را به من برسانند آن‌ها را می‌گیرند و از جلوی من عبور می‌دهند، من می‌گویم خدایا! اصحابم! اصحابم در جواب من می‌گویند: تو نمی‌دانی که اینان بعد از تو چه بدعت‌هایی گذاشتند». (3)

7 - امام احمد حنبل در «مسند» و طبرانی در «معجم کبیر» و ابو نصر سجزی در «إبانه» از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من دامن شما را می‌گیرم و می‌گویم از آتش بترسید و از تعدی به حدود الهی دوری کنید، هنگامی که از دنیا رفتم قبل از شما به حوض کوثر وارد می‌شوم هر کدام از شما که بر حوض وارد شود رستگار خواهد شد. پس گروهی را می‌آورند و آن‌ها را از سمت چپ حرکت می‌دهند و از حوض کوثر دور می‌نمایند، من می‌گویم بار خدایا! اینان از امت منند، خداوند در جواب می‌فرماید: این‌ها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا برگشتند». (4)

8 - ابو داود طیالسی و احمد حنبل و عبد بن حمید و ابو یعلی علیه السلام و حاکم نیشابوری و ابن ابی شیبه از ابو سعید خدری روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 220

1- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1015 کتاب المناسک، باب الخطبه يوم النحر، ح 3075 تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي.

2- سوره آل عمران، بخشی از آیه 106.

3- تفسیر جامع البیان، طبری، ج 4، ص 27 چاپ بیروت، دار الجیل.

4- کنز العمال، ج 11، ص 176، ح 31112، چاپ بیروت، مؤسسة الرسالة.

چه شده است که گروهی از مردم خیال می کنند که پیوند خویشاوندی با من سودی

نخواهد رسانید؟ به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که پیوند خویشاوندی من در دنیا و آخرت به هم اتصال دارد. آگاه باشید که من در روز قیامت قبل از شما در کنار حوض قرار خواهم گرفت، و جماعتی نزد من خواهند آمد، و خود را معرفی خواهند کرد، و من به آنان خواهم گفتم من شما را به خوبی می شناسم، ولی شما بعد از 1 من مرتد شدید و به عقب برگشتید». (1)

9 - ابن عساکر و یعقوب بن سفیان از «ابو درداء» روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من پیش از شما بر حوض [کوثر] وارد می شوم و بر کسانی از شما که بخواهند بر من وارد شوند نظارت خواهم کرد، و هر گاه در مورد یکی از شما نزاعی رخ دهد و بخواهند از ورود او جلوگیری کنند، من می گویم: این از من - و از امت من و از اصحاب من است - در جواب می گویند تو نمی دانی که این ها بعد از تو چه بدعت هایی به وجود آوردند، ابو درداء گوید: من عرض کردم: یا رسول الله! از خدا بخواهید مرا از آن افراد قرار ندهد، حضرت فرمود: تو از آنان نیستی». (2)

10 - بخاری در کتاب صحیح خود در ضمن حدیثی از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«... در روز قیامت، گروهی از سرشناسان اتمم را می آورند، و ایشان را به سمت چپ می برند و در کنار دوزخیان جای می دهند، من می گویم: خداوند! اصحاب من! پاسخ می شنوم: تو نمی دانی که اینان بعد از تو چه کار ها کرده اند! آن گاه من همان سخن آن عبد صالح را می گویم که گفت: من تا در میان ایشان بودم، شاهد و ناظر شان بودم، و چون مرا از میان ایشان بردی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بودی...». (3)، پس به من گفته

می شود: اینان از همان زمان که تو از ایشان جدا شدی مرتد شدند و به دوران گذشته

ص: 221

1- کنز العمال، ج 11، ص 177، ح 31115، مسند احمد، ج 3، ص 62، مستدرک حاکم، ج 4، ص 74، مسند عبد بن حمید 304/1

از مسند ابی سعید خدری فتح الباری 386/11 و مجمع الزوائد، ج 10، ص 364.

2- کنز العمال، ج 13، ص 94، ح 36321.

3- سوره مائده، آیه 117.

11 - بخاری در کتاب صحیح خود در باب «حوض» آخر «کتاب الرقاق» با سلسله سند از ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

«روز قیامت، هنگامی که من در (کنار حوض) ایستاده ام، گروهی را می بینم و می شناسم، ناگاه مردی از میان من و آن ها بیرون می آید و می گوید: زود بیاید! من می گویم کجا؟ می گوید: به خدا به سوی آتش، من می گویم: مگر آن ها چه کرده اند؟ می گوید: آن ها بعد از توبه به حالت اول خود برگشتند».

پس از آن، گروه دیگری را می آورند و من آن ها را می شناسم. ناگاه مردی از میان من و آن ها بیرون می آید و می گوید: زود بیاید! من می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا به سوی آتش، من می پرسم: اینان چه کرده اند؟ می گوید: آن ها بعد از توبه به حالت نخستین خود برگشتند. و من جز عده قلیلی از آن ها را نمی بینم که از آتش دوزخ نجات پیدا کرده باشند». (2)

12 - هم چنین، بخاری از سهل بن سعد روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من پیش از شما در کنار حوض - کوثر - قرار خواهم گرفت، پس هر که آمد و بر آن وارد شد از آن می نوشد، و هر کس از آن نوشید هرگز تشنه نمی شود. و گروهی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس میان من و آنان جدایی می افتد... من می گویم: آن ها از من هستند، به من گفته می شود: تو نمی دانی که اینان بعد از تو چگونه [در دین] تغییر و تبدیل نمودند. پس من می گویم: دور باد از رحمت خدا کسی که پس از من، آیین مرا دگرگون ساخت». (3)

ص: 222

1- صحیح بخاری، ج 6، ص 390 باب 317 ح 1051 کتاب التفسیر، چاپ بیروت، دار القلم در تفسیر سوره مائده، باب «و کنت علیهم شهیداً مادمت فیهم...» و ج 4، ص 596، کتاب الانبیاء، باب: و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً، و صحیح ترمذی، ج 5، ص 321، ح 3167، کتاب تفسیر القرآن، در تفسیر سوره انبیاء، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

2- صحیح بخاری، ج 8 ص 506، کتاب الرقاق، باب 824 فی الحوض و تفسیر آیه: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ)، ح 1444، چاپ بیروت، دار القلم.

3- صحیح بخاری، ج 8، ص 506، کتاب الرقاق، ح 1442 و ج 9، ص 673، کتاب الفتن، ح 1879، باب: و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة چاپ بیروت، دار القلم.

قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری» در شرح این کلمه که در متن حدیث آمده است: «لمن غیر بعدی: آن را دگرگون ساخت» می گوید: یعنی دین پیغمبر را دگرگون ساخت.

زیرا: این نفرین و درخواست دوری از رحمت پروردگار، با تغییر در دین و آیین مسأله ارتداد سازش دارد نه با تغییر در عمل و ارتکاب معصیت. زیرا کسانی که مرتکب گناه و معصیت گردند به وسیله شفاعت مشمول رحمت و لطف عمیم خداوند خواهند گردید، و این افراد مرتدند که مطرود درگاه پروردگار و دور از رحمت خدا خواهند شد. (1)

در همین رابطه «مسلم» نیز در کتاب صحیح خود از ابو هریره روایت کرده که گفت:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قبرستان آمد و به اهل قبرستان درود فرستاد (السَّلَامُ عَلَیْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ) و فرمود: انشاء الله ما نیز به شما ملحق می شویم.

سپس فرمود: چقدر دوست می داشتم که ما برادرانمان را می دیدیم، اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله! آیا ما برادران شما نیستیم؟ فرمود: نه. شما اصحاب و یاران من هستید و اما برادران ما هنوز نیامده اند. عرضه داشتند: یا رسول الله! شما از امت و پیروان کسانی را که هنوز نیامده اند چگونه می شناسی؟

فرمود: اگر مردی شتری پیشانی سفید در میان شترهای سیاه داشته باشد، آیا شتر خود را در میان آن شترها نمی شناسد؟ عرضه داشتند: چرا یا رسول الله می شناسد. فرمود: برادران ما به محشر می آیند در حالی که در اثر وضو صورت های آنان سفید و نورانی است و من بر سر حوض کوثر پیشرو آنان هستم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود: آگاه باشید که عده ای از حوض من طرد و منع می شوند و به آنان راه نمی دهند همان گونه که شتر گم شده دیگران را به گله شتران راه نمی دهند. سپس فرمود: من آنان را صدا می زنم که بیایید؛ پاسخ می شنوم که اینان پس از تو (دینت را) تغییر دادند، در این جاست که من می گویم دور باشند از رحمت خدا، دور باشند از رحمت خدا! (2)

ص: 223

1- ارشاد الساری، ج 9، ص 340.

2- صحیح مسلم، ج 1، ص 133، ح 39، کتاب الطهاره، باب استحباب اطالة الغرة والتجیل فی الوضوء، چاپ بیروت، دار الفکر.

و باز مسلم از امّ سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که می گفته است:

من از مردم درباره حوض کوثر مطالبی می شنیدم ولی از خود پیامبر در این باره چیزی نشنیده بودم. اتفاقاً یک روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

إيها الناس! من پیشرو شما بر سر حوض کوثر هستم (فَإِيَّايَ لَا يَأْتِيَنَّ أَحَدُكُمْ فَيَذَبُ عَنِّي كَمَا يَذَبُ الْبَعِيرُ الضَّالَّةُ) ، مبادا کسی از شما بیاید و از کنار من دورش کنند همچنان که شتر گم شده را از گله شتران دور می کنند، پس من بگویم: چرا چنین می کنید؟ در پاسخ بگویند: تو نمی دانی که این ها چه بدعت هایی [در دینت] گذاشتند، و آن گاه من بگویم: از رحمت خدا به دور باشند». (1)

13 - بخاری در آخر (کتاب الرقاق) از اسماء دختر ابو بکر روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من بر سر حوض کوثر ایستاده ام و نگاه می کنم تا ببینم چه کسانی از شما بر من وارد می شوند، در این هنگام مردمی را می گیرند. من می گویم خداوند! این جماعت از من و از امت من هستند [آیا از کنار من و از امت من می گیری؟] در جواب گفته می شود: آیا

می دانی که این ها بعد از تو چه کار هایی کرده و چه بدعت هایی گذاشتند؟ به خدا سوگند که آن ها - بعد از تو - همچنان به حالت اولیّه خود برگشتند. ابن ابی ملیکه می گفت: خدایا ما به تو پناه می بریم که به حال نخستین خود بازگردیم یا از دین خود منحرف شده و به دوران جاهلیت عقب گرد نماییم». (2)

14 - نیز بخاری در باب غزوه حدیبیه از علاء بن مسیب از پدرش روایت کرده که گفت:

«براء بن عازب را ملاقات کردم و گفتم: خوشا به حالت که هم نشین پیامبر بودی و در زیر درخت (در بیعت شجره) با آن حضرت بیعت نمودی! براء گفت: برادر زاده! تو نمی دانی که ما بعد از پیامبر چه کار ها کردیم و چه بدعت ها در دین گذاشتیم». (3)

ص: 224

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 401، ح 29، کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا صلی الله علیه و آله و سلم، چاپ بیروت، دار الفکر.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 507، ح 1449 کتاب الرقاق.

3- صحیح بخاری، ج 5، ص 234، ح 645 کتاب المغازی، باب 152 در غزوه حدیبیه.

آری خواننده گرامی! این ها همه روایاتی است که دانشمندان بزرگ اهل سنت آن ها را در معتبر ترین منابع حدیثی خود درباره گروهی از اصحاب پیغمبر از آن حضرت نقل کرده اند که بر ارتداد و بازگشت عدّه زیادی از آنان به دوران جاهلیت دلالت دارد، ولی با این همه:

جای بسی تعجب و شگفتی است که برخی از علمای عامّه - از اهل سنت و جماعت - که دیده اند روایات یاد شده روایات مشهور و متواتری است که مناقشه در متن و سند آن ها غیر ممکن و افراد سرشناسی از اصحاب پیغمبر را شامل می شود، در صدد تأویل و توجیه آن ها بر آمده و روایات مزبور را بر گروهی از اعراب بادیه و صحرا نشینان مانند «مالک بن نویره» و امثال او که از پرداخت زکات به «ابوبکر» خودداری نموده و در نتیجه قربانی صداقت و ایمان خود گردیدند، تطبیق نموده اند. و به جان خودم سوگند که این تأویلی بعید و نا موّجه و غیر منطقی و دور از حقیقت است که به هیچ روی قابل قبول نیست زیرا:

اولاً - لفظ «اصحاب» که در متون احادیث مزبور آمده نصّ صریح و آشکاری است که مقصود از اصحاب، گروهی از یاران نزدیک پیامبر مانند ابوبکر، عمر، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابی عبیده جراح، و کسان دیگری مانند ایشان می باشند که دائماً شب و روز و در همه جا در سفر و حضر غزوات و جنگ ها و جمعه و جماعت ها پیوسته با آن حضرت همراه و هم صحبت بوده اند، نه کسانی مانند بن نویره و غیر از او که در خارج مدینه سکونت داشته و فرسنگ ها از آن حضرت دور بوده و در طول عمر خود جز یکی دو بار و یا کم تر و بیشتر به دیدار حضرتش نائل نشده بودند.

ثانیاً - لفظ «ارتداد» که در بعضی از احادیث مزبور آمده است، نشان گر این واقعیت است که عدّه زیادی از اصحاب پیغمبر بعد از رحلت آن بزرگوار، به دوران جاهلیت برگشته و راه و روش دیگری غیر از راه و روش پیامبر در پیش گرفتند و به وصایای آن حضرت عمل نکردند و تمام حد و مرز هایی را که خدا و پیامبرش برای آنان ترسیم نموده بودند از میان بردند و در مسأله خلافت و جانشینی پیامبر به نزاع و کشمکش پرداختند و صاحب اصلی مقام خلافت و امامت را که پیامبر خدا وی را برای رهبری

امت تعیین فرموده بود، بطور کلی کنار زدند و کلیه نصوص وارده در این موضوع را پشت سر انداختند و «ابو بکر» را که به هیچ وجه صلاحیت خلافت و احراز مقام جانشینی پیغمبر را نداشت به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر برگزیدند و نسبت به اهل بیت پیامبر شان ظلم و ستم روا داشتند و بدین وسیله، با پشت پا زدن به اسلام و قرآن و نصوص وارده، بدون این که شک و تردیدی را برای احدی از اهل ایمان باقی بگذارند، ارتداد خود را بی پرده به اثبات رساندند.

و ثالثاً - جمله «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ: تو نمی دانی که اینان بعد از تو چه کار هایی کردند» به خوبی نشان می دهد که مقصود از اصحاب، ابو بکر و عمر و عثمان و نظایر آن ها می باشند. زیرا:

در نخستین حدیثی که از کتاب «الموطا امام مالک» نقل نمودیم چنین آمده است که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره شهداء احد فرمود: «من بر درستی ایمان اینان گواهی می دهم و ابو بکر پرسید: مگر ما برادران آن ها نیستیم؟؟... پیغمبر در جواب او فرمود: چرا، ولی نمی دانم بعد از من چه کار هایی خواهید کرد. پس ابو بکر گریست و باز هم گریست و سپس گفت: آیا ما بعد از تو زنده خواهیم بود؟»

پس آن چه از این حدیث استفاده می شود این است که: ابو بکر از کسانی بوده است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حوادثی به وجود می آورد و آیین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دگرگون می سازد و به دوران جاهلیت باز می گردد و در دین پیغمبر تغییر و تبدیل ایجاد می نماید، و بدین لحاظ است که چون خود او از ما فی الضمیر خود آگاه است و می داند که او و رفیقش برای اشغال منصب خلافت چه نقشه هایی در سر می پرورند، از این رو گریه می کند و باز هم می گرید و رسول خدا نیز او را از گریستن منع نمی نماید، و اگر پیغمبر خدا می دانست که او حادثه آفرین و بدعت گزار نیست، وی را از گریستن باز می داشت و به او دل داری می داد و همان گونه که به «ابو در داء» فرمود: «تو از آنان نیستی» (1) به ابو بکر هم می فرمود: آسوده باش که تو از بدعت گزاران محسوب نمی شوی. و این یک امر واضح و روشنی است که نیازی به توضیح ندارد.

به هر حال، کلیه روایاتی که در مورد ارتداد برخی از اصحاب متذکر شدیم، شاهد و

ص: 226

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به حدیث اول و هفتم مراجعه فرمایید.

گواهی گویا بر انحراف و بازگشت گروهی از آنان به دوران جاهلیت، و تأکید مؤکّدی بر این سخن خداوند است که فرموده است: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ... أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) (1): (محمد نیست مگر فرستاده خدا... پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما به دوران گذشته خود باز می گردید).

و روایت علاء بن مسیب نیز که از «صحیح بخاری» از «براء بن عازب» نقل نمودیم، شاهد و گواه دیگری بر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده است: «من می گویم، اصحابم! پس در جواب من گفته می شود: آنان، از همان زمان که تو از ایشان جدا شدی، مرتد شدند و به دوران گذشته خود باز گشتند». (2)

پس اگر براء بن عازب که خود او یکی از بزرگان اصحاب، و از اصحاب بیعت شجره به شمار می رود و در «بیعت رضوان» در زیر درخت - در حدیبیه - با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نموده، بر خویشان و اصحاب دیگر گواهی می دهد که پس رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حوادثی را به وجود آوردند و بدعت ها در دین گذاشتند و توضیح می دهد که مصاحبت و همراهی پیامبر و بیعت با آن حضرت در زیر درخت، مانع از گمراهی صحابی و یا ارتداد او نمی گردد، چگونه برخی از دانشمندان اهل سنت می گویند که همه صحابه عادل اند و همه اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به دوزخ نمی رود؟

ج: پیشگویی پیامبر از فتنه عایشه و هشدار به او

کلیه کسانی که با کتاب خدا «قرآن» و احادیث شریف نبوی سر و کار دارند، به خوبی می دانند که شارع مقدّس اسلام (یعنی خداوند غیب دان عزّوجل که خالق انسان ها و تمام موجودات عالم است) هیچ موضوعی را باقی نگذاشته جز این که آن را روشن ساخته و راه شناخت آن را به دانیان علوم خود نشان داده و در کتاب ناطقش فرموده است: (وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) (3): (هیچ تر و خشکی وجود ندارد جز

ص: 227

1- سوره آل عمران، آیه 144.

2- صحیح بخاری، ج 4، ص 596، کتاب الانبیاء، باب قول الله تعالی: (وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) .

3- سوره انعام، بخشی از آیه 59.

این که در کتابی آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت و ضبط است، و فرموده است: (وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (1) : (و جز دانایان [علوم الهی] آن را درک نمی کنند).

و تردیدی نیست که بر حسب نصوص وارده، خدای حکیم و مهربان بندگانش را به حال خود رها ننموده که دین و آیین او را بازیچه هوا و هوس خود قرار دهند، بلکه آن ها را با ارشاد و راهنمایی پیامبر خاتمش با دو ریسمان کتاب و عترت مرتبط ساخته و با آن دو وزنه سنگین و گران بها آن ها را از گمراهی و انحراف بازداشته، و نوید شان داده است تا وقتی که به آن دو ذخیره الهی چنگ زنند، در راه راست و صراط مستقیم قدم بر می دارند و هشدار شان داده که اگر دست از کتاب و عترت بردارند، گرفتار ضلالت گمراهی خواهند شد و آگاه شان ساخت که این دو ذخیره بزرگ الهی هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند و زمین از وجود آن ها خالی نمی ماند تا در کنار حوض کوثر بر او وارد شوند و در همین راستا بود که به ویژه در روز «غدیر خم» در آن خطبه معروف و مشهور که راویان اخبار و ناقلان آثار نبوی از آن حضرت نقل کرده اند، آشکارا به پا خاست و خطاب به همه حاضران و امت اسلامی فرمود:

«نزدیک است که من از دنیا بروم و دعوت حق را اجابت نمایم، و من در میان شما دو ذخیره گران بها را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترتم. کتاب خدا، ریسمان استواری است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت من که اهل بیت من هستند و خدای لطیف و مهربان به من اطلاع داده است که این دو، هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند. پس بنگرید که چگونه با آن ها رفتار می کنید». (2)

و در همین رابطه در روایت دیگری در «سنن ترمذی» به نقل از ابو سعید و اعمش از «حییب بن ثابت» از «زید بن ارقم» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مردم فرمود:

«من پس از رحلت خود در میان شما اثری از خویش به جای می گذارم که اگر بدان

ص: 228

1- سوره عنکبوت، بخشی از آیه 43.

2- مسند احمد حنبل، ج 3، ص 17 و نیز ص 14 و 26 و 59 با اندکی اختلاف در لفظ از مسند ابی سعید خدری طبقات ابن سعد، ج 2، ص 194 چاپ بیروت.

چنگ زیند هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. یکی کتاب خدای عزوجل است که بزرگ تر و مهم تر از دیگری است و مانند ریسمانی است که از آسمان به زمین بر کشیده شده، و دیگری عترت و اهل بیت من است، و این دو اثر گران بها هیچ گاه از یک دیگر جدا نخواهند شد تا این که در کنار حوض [کوثر] به ملاقات من برسند. پس بنگرید که بعد از من چگونه با آن ها رفتار خواهید کرد. (1)

و ابن حجر مکی در کتاب معروف خود «صواعق المحرقة» به سند صحیح که به گفته خود او (طبرانی) و دیگران به صحت آن اقرار کرده اند، آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز «غدیر خم» در خطبه ای که در زیر سایبان درخت ها ایراد نمود، خطاب به مردم فرمود:

ای مردم! خدای مهربان و دانا به من اطلاع داده است که هیچ پیغمبری عمر طبیعی نمی کند مگر این که عمر او با نیمی از عمر پیامبر پیش از او مساوی باشد و من می پندارم که اجلم نزدیک شده است و به زودی دعوت حق را اجابت کنم. و من خود را مسئول می بینم و شما نیز مسئول خواهید بود. اینک شما درباره من چه می گوید؟ همگی در پاسخ آن حضرت گفتند: گواهی می دهیم که شما از هیچ گونه اقدامی دریغ نورزیدید و از هیچ گونه تلاش و کوششی باز نایستادید و از هیچ اندرز و خیر خواهی فرو گذاری نکردید، خداوند به شما پاداش نیک عنایت فرماید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر نه این است که شما به یکتایی خدا گواهی می دهید و به این که محمد بنده و فرستاده اوست اعتراف دارید و این که بهشت و دوزخ و مرگ حق است، و مردم بعد از مرگ بر انگیزته می شوند و رستاخیز بدون هیچ شک شبیه ای فرا می رسد و خداوند مردمان را در گور ها بر می انگیزاند و به همه این ها اقرار می کنید؟ همگی گفتند: چرا یا رسول الله! ما به همه آن ها اقرار و اعتراف داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارا گواهی آنان را شاهد باش. پس از آن فرمود:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ مَنَ)

ص: 229

1- سنن ترمذی، ج 5، ص 663، ح 3788 کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و تفسیر در المنثور، ج 7، ص 301، چاپ بیروت در تفسیر سوره شوری، ذیل آیه مودت، آیه 22.

ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم، و من نسبت به مردم از جان آن‌ها به خود آن‌ها مقدم‌تر و شایسته‌ترم. پس هر کسی که من مولای او باشم، این [علی علیه السلام] نیز مولای اوست. خداوندا! هر کس که او را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس که با او دشمنی کند او را دشمن بدار.

سپس بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

«من پیش از شما در کنار حوض (کوثر) قرار می‌گیرم و شما بر من وارد می‌شوید... و من از طرز رفتاری که با دو اثر گران بار من (قرآن و عترت) داشته‌اید سؤال خواهم کرد. پس بنگرید که با آن دو اثر گران مایه که یادگار منانند چگونه رفتار خواهید کرد؟ یکی از آن دو، کتاب خدای عزوجل است که «ثقل اکبر» است و وسیله‌ای است که یک طرف آن به دست خدای تعالی است و طرف دیگرش در دست شماست. پس بدان چنگ زنید و از آن دست بر ندارید تا گمراه نشوید و آن را تغییر ندهید.

و دیگری از آن دو یادگار «عترت و اهل بیت» من است، که خدای راز دان مهربان به من اطلاع داده است که این دو یادگار همواره توأم با یکدیگرند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». (1)

بنا بر این، قرآن و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پناهگاه مسلمانان و پس از رحلت آن بزرگوار، مرجع امت اسلام می‌باشند، و به همین جهت کسانی که به دنبال «قرآن و عترت» بروند و از آن دو، پیروی کنند به پیغمبر می‌پیوندند و کسانی که از آن دو یا یکی از آن‌ها روی برتابند، با آن حضرت جدایی دارند زیرا طبق نصوص صریحه، عترت

ص: 230

1- صواعق المحرقة، ص 43 چاپ مكتبة القاهرة، كنز العمال، ج 1، ص 188، ح 957 و 958، مجمع الزوائد، ج 9، ص 163 باب فضائل اهل بیت و بسیاری از منابع و مدارک معتبر دیگر. البته باید توجه داشت که اسناد و مدارک احادیث یاد شده بسیار زیاد و فراوان بوده و ذکر همه آن‌ها در این جا مقدور نیست و کسانی که طالب تفصیل بیشتری هستند باید به کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره و رجال و معاجم و مسانید و سنن و امثال آن و به ویژه کتاب تحقیقی «عبارات الانوار» مجلدات حدیث ثقلین، اثر علامه میر سید حامد حسین هندی، و «المراجعات» علامه شرف الدین، و «الغدیر» علامه آیت الله فقیه، شیخ عبدالحسین امینی و «فضائل الخمسه» آیت الله فقیه فیروز آبادی و دیگر منابع معتبر و موثق مراجعه فرمایند.

پیامبر همچون باب «حطه بنی اسرائیل» و مانند کشتی نوح در میان قوم خود، و مایه نجات و امان اهل زمین می باشند (1) و هیچ کس را نمی رسد که راهی جز راه آن ها بیاماید، گر چه دارای مقامی بلند و بزرگ باشد، چرا که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) (2)

هر کس که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم، و به دوزخ داخل می کنیم و آن سر انجام بدی است.

و هم چنین کسی را نمی رسد که آن چه را که از جانب خدا و پیامبر رسیده است خلاف ظاهر - آن که به اذهان می رسد - معنا کند، و حق ندارد که بدون دلیل روشن، گفتار خدا و پیامبرش را از معانی ظاهرش - که به ذهن خطور می کند - به معنای دیگری بگرداند، تا چه رسد که آیه قرآن یا گفتار پیامبر، در موردی نصه صریح باشد.

با این بیان، روشن می شود که اگر دلیل آشکاری وجود داشته باشد که معنی ظاهر را تغییر دهد به مقتضای آن عمل می شود، و در غیر این صورت تغییر دهنده گمراه و بدعت گزار خواهد بود.

با این وصف، جای بسی تعجب است که چگونه برخی از اصحاب، راه خلاف را در پیش گرفتند و نصوص صریحه قرآن و سنت پیامبر را پشت سر انداختند و در کمال جرأت و جسارت به معارضه با آن ها برخاستند و مسلمانان را با تمام قدرت یا به میل و دل خواه خود و یا با زور و اجبار به معارضه با حق و حقیقت وادار نمودند این مطلبی است که در واقع جز دنیا خواهی و ریاست طلبی علت دیگری نمی توان برای آن یافت.

زیرا: خدای تعالی در آیات متعددی در قرآن کریم خطاب به مسلمانان فرموده است:

ص: 231

1- در این زمینه روایات زیادی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب آن حضرت در منابع معتبر اهل سنت آمده است که ما در این جا تنها به عنوان مثال به آن ها اشاره کردیم. برای اطلاع کامل از متون روایات وارده در این مورد به کتاب ارزشمند «فضائل الخمسه» ج 2، ص 64-68 و کتاب ارزنده «المراجعات» و سایر منابع حدیثی مراجعه فرمایید.

2- سوره نساء، آیه 115.

(مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (1)

آن چه را که رسول خدا برای شما آورده است بگیرید و از آن چه که شما را از آن نهی کرده است، خودداری نمایید، و از خدا بترسید که عذاب خداوند بسیار سخت است.

و فرموده است:

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا) (2)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند که وقتی خدا و پیامبر فرمانی دادند [و امری را لازم شمردند] از پیش خود اختیاری داشته باشند؛ هر کس از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کند در گمراهی آشکاری فرو رفته است.

و خطاب به پیامبرش فرموده است:

(فَالَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (3)

نه به خدا سوگند که آن ها ایمان نمی آورند (و مؤمن نخواهند بود)، مگر این که تو را در اختلافات خود به داوری طلبند، و سپس در داوری خود از آن چه حکم کرده ای هیچ احساس ناراحتی نکنند، و در برابر آن کاملاً تسلیم باشند.

و فرموده است:

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ، وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ) (4)

این قرآن، گفتار فرستاده بزرگواری است [که به وسیله پیک وحی (جبرئیل امین) نازل شده] و صاحب قدرت است که نزد خداوند مقام والایی دارد، و در آسمان ها مورد اطاعت (فرشتگان) و امین است و هم نشین شما (پیامبر) دیوانه نیست.

و فرموده است:

ص: 232

1- سوره حشر، بخشی از آیه 7.

2- سوره احزاب، آیه 36.

3- سوره نساء، آیه 65.

4- سوره تکویر آیات 19-22.

(إِنَّهٗ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ يَقُولُ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ، وَلَا يَقُولُ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكُرُونَ، تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ) (1)

قرآن گفتار رسول بزرگواری است [که به وسیلهٔ پیکی بزرگ فرود آمده] و گفتار شاعری نیست، اما کم تر ایمان می آورید و نیز گفتار کاهنی نیست، ولی کم تر متذکر می شوید، این قرآن، [کتابی است که] از جانب خداوند عالمیان نازل شده است.

و فرموده است:

(وَالتَّجْمِ إِذَا هَوَى، مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى، وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى) (2)

سوگند به ستاره، هنگامی که فرود آید این هم نشین شما (پیامبر) هرگز [از راه راست] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، سخنان او وحی الهی است که به وی می رسد، این وحی را فرشته ای که سخت نیرومند است به او می آموزد.

و فرموده است:

(وَإِنَّهٗ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (3)

قرآن کتابی شکست ناپذیر است که هیچ گونه باطلی نه از پیش رو، و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید، زیرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

بنا بر این، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند آیات قرآن کریم است که از آغاز تا پایان هیچ باطلی بدان راه نیافته، و گفتارش از جانب خداوند حکیم است، و از این رو کسی که به آیات قرآن ایمان دارد، و پیغمبر را به مقام بزرگ نبوت تصدیق می نماید، نمی باید، کم تر از سر مویی از نص صریح قرآنی و یا گفتار پیامبر الهی سرپیچی نماید.

و با این حال جای بسی تعجب و تألم است که اصحاب پیغمبر که خود شاهد و ناظر نزول آیات آسمانی قرآن بودند، و هشدارهای خداوند را شنیده بودند که خطاب به آنان

فرموده بود:

ص: 233

1- سوره الحاقه، آیات 43-40.

2- سوره نجم، آیات 1-5.

3- سوره فصلت، آیه 41 و 42.

(وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (1)

و بپرهیزید از فتنه (و آزمایشی) که تنها مخصوص ستمکاران شما نباشد، و بدانید که کیفر خداوند بسیار سخت است.

و شنیده بودند که خداوند خطاب به آنان فرموده است:

(وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (2)

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده اند و خداوند هم آن ها را به خود فراموشی گرفتار کرد و آن ها تبهکارانند.

شنیده بودند که خداوند درباره مخالفان او امرش فرموده است:

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (3)

کسانی که با فرمان خدا مخالفت می کنند، باید بترسند از این که فتنه ای دامن گیر شان شود و یا عذابی دردناک به آن ها برسد!

با این همه، به مخالفت با فرمان خدا و دستور الهی برخاستند و بدون ترس و واهمه از عواقب و خیم پایان کار و عذاب و عقوبت الهی، برای رسیدن به دنیایی که به آن نرسیدند، همه آیات الهی را فراموش کردند.

و علاوه بر آن، به تمام توصیه های پیامبر نیز پشت پا زدند و سنت و گفتار حضرتش را درباره عترتش به هیچ انگاشتند و پس از رحلت حضرتش توطئه و دسیسه چینی کردند و بر ضد «وصی» و «ولی» و خلیفه و جانشین وی قیام کردند و راه فتنه و فساد را به روی امت اسلامی گشودند و به روی کسی که خود را جانشین و خلیفه رسول خدا می دانست، شمشیر کشیدند و داغ ننگ ابدی را بر پیشانی خود نهادند که همه این ها را مورخان و مفسران و محدثان اسلامی و نویسندگان کتب سیره و رجال و غیر از آن ها برای نسل های بعد از خود به خوبی روشن ساخته اند.

آری خواننده گرامی! پیامبر بزرگ خدا - که درود- خدا بر او و همه خاندان پاکش باد -

ص: 234

1- سورة انفال، آیه 25.

2- سورة حشر، آیه 19.

3- سورة نور آیه 63.

با اتکاء به وحی و نزول آیات قرآن که به وسیله وحی الهی بر قلب مبارکش نازل می شد، از فتنه و آزمایش بزرگی که امتش همچون امت های گذشته در پیش داشتند کاملاً آگاه بود، و عمق توطئه ای را که در اطراف و جوانب حضرتش می گذشت به خوبی درک می کرد.

و با توجه به این آیه شریفه که خدای تعالی در مورد امتحان و آزمایش همه امت ها و ملت ها فرموده است: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) (1): (آیا مردم چنین می پندارند که همین که بگویند ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد)، به خوبی می دانست که خداوند در این امت نیز فتنه و آزمایشی قرار داده است تا آنان را بیازماید!

و هم چنین با شناختی که از اصحاب خود و به ویژه همسرش «عایشه» داشت و از اسرار درونی و مزاج عصبی و روح سرکش و دشمنی شدید او نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام با خبر بود و خود شخصاً موارد متعددی از آن کینه توزی ها و دشمنی ها و برخورد ها را مشاهده فرموده بود به خوبی می دانست که «عایشه» پس از رحلت حضرتش آرام نخواهد گرفت و کینه و دشمنی خود را آشکار خواهد ساخت و فتنه ای به وجود خواهد آورد که امت را دچار اختلاف و پراکندگی خواهد نمود.

از این رو، پیوسته به امت هشدار می داد و همسرش عایشه را از قیام و مقابله با امیر المؤمنین علی علیه السلام بر حذر می داشت تا این که سرانجام روزی این راز نهفته را بر ملا ساخت و آشکارا بدان موضوع تصریح نمود و بی پرده از فتنه عایشه سخن گفت امت گوش زد نمود که بالاخره روزی فرا خواهد رسید که خانه عایشه مرکز توطئه خواهد بود.

و اینک برای مزید بصیرت، به پاره ای از روایاتی که در این زمینه در منابع معتبر و موثق اهل سنت آمده است اشاره می کنیم.

1 - بخاری در کتاب صحیح خود، کتاب الخمس در باب خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نافع، از عبد الله روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پاخاست و خطبه ای ایراد نمود و به محل سکونت عایشه اشاره

ص: 235

کرد و سه بار فرمود: این جا جایگاه فتنه است و از این جا شاخ شیطان بیرون می آید. (1)

2- مسلم در کتاب صحیح خود، از عکرمه بن عمّار، از سالم، از ابن عمر روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: سر کفر در این جاست، در این جاست که شاخ شیطان ظاهر می شود. (2)

3- حاکم در کتاب «مستدرک» به سند خود از «ام سلمه» (همسر پیامبر) روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره خروج بعضی از امّهات مؤمنین (همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم)

یاد آوری می نمود که در همان لحظه عایشه خندید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: ای حمیرا! مواظب باش که تو آن زن نباشی... (3)

4- حسام الدین متقی در «کنز العمّال» از «طاووس» روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همسرانش فرمود: کدام یک از شماست که سگان «حواب» (4)، بر او پارس خواهند کرد؟ سپس خطاب به عایشه فرمود: ای حمیرا! مواظب باش که تو آن زن نباشی. (5)

5- امام احمد حنبل در کتاب «مسند» به سند خود از «ابو رافع» روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام بن ابی طالب فرمود:

به زودی میان تو و «عایشه» اتفاقی روی می دهد، علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله! میان من و او؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، میان تو و او! علی علیه السلام عرض کرد: من؟! فرمود: آری، میان تو و او! در این هنگام علی علیه السلام عرضه داشت: یا رسول الله! در چنین صورتی من شقی ترین مردم خواهم بود. فرمود: نه ولی در آن هنگام او

ص: 236

1- صحیح بخاری، ج 4، ص 508 کتاب الخمس، باب 840 ما جاء في بيوت ازواج النبی، ح 1276، چاپ بیروت، دار القلم.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 668، کتاب الفتن، باب الفتنة من المشرق، ح 48، چاپ بیروت، دار الفکر.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 119.

4- حواب، نام محلی است که در میان بصره و مکه واقع شده است و برای اطلاع بیشتر به معجم البلدان یاقوت حموی، ج 2، ص 314 چاپ بیروت، دار صادر مراجعه فرمایید.

5- کنز العمّال، ج 11، ص 334 ح 31671 که به جای حواب، کذا و کذا آورده است.

6- ابن جریر طبری در کتاب «تاریخ الامم و الملوک» به سند خود از «زهری» روایت کرده که گفت:

هنگامی که طلحه و زبیر به همراه عایشه به «ذی قار» (2)، که علی علیه السلام در آن جا منزل کرده بود رسیدند، راه بصره را در پیش گرفتند و در «مُنکَدِر» (3)، که صدای سگ ها به گوش «عایشه» رسید، پرسید: این جا چه آبی است و چه مکانی؟ در پاسخ گفتند: این جا «حواب» است. عایشه گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، آری من همان زنم که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حضور همسرانش فرمود: ای کاش می دانستم کدام یک از شماست که سگان جواب بر او پارس می کنند؟! از این رو «عایشه» تصمیم گرفت که از این سفر منصرف شود، ولی عبد الله بن زبیر نزد او آمد و گفت: کسی که گفته است این جا «حواب» است، دروغ گفته است! و همواره از بازگشتن او جلوگیری نمود تا این که به بصره رسیدند. (4)

7- ابن قتیبه دینوری در کتاب «الامامة و السیاسة» به مناسبت جنگ جمل و توجه «عایشه» و طلحه و زبیر به سوی بصره می نویسد:

هنگامی که در طی مسیر خود به آب «حواب» رسیدند سگان آن جا بر «عایشه» پارس کردند. وی به «محمد بن طلحه» گفت «این آب را چه می نامند؟ در پاسخ گفت: این آب حواب است. عایشه گفت: پس چاره ای ندارم جز این که برگردم. پرسید چرا؟ عایشه گفت: برای این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به همسرانش فرمود: کدام یک از شماست که سگان جواب بر او پارس می کنند، و اضافه کرد ای حمیرا! مبادا که آن زن تو باشی! محمد بن طلحه گفت: خدا تو را بیامزد به راه خود ادامه بده و از این

ص: 237

1- مسند احمد، ج 6، ص 393، کنز العمال، ج 11، ص 196، ح 31205 و ص 197، ح 31213، مجمع الزوائد، ج 7، ص 234، فتح الباری، ج 14، ص 145.

2- ذی قار و یا ذوقار، نام جایی نزدیک بصره است که در آن جا میان اعراب و ایرانیان هم جنگی رخ داده است.

3- منکدر، به گفته یاقوت حموی در «معجم البلدان» ج 5 ص 216 چاپ بیروت، دار صادر، راهی است بین شام و یمامه و یا راهی است از کوفه به طرف یمامه.

4- تاریخ طبری، ج 4، ص 469 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

گونه گفتار دست بردار در این هنگام «عبد الله بن زبیر» فرارسید و گفت: به خدا سوگند! از همان اول شب از حواب گذشتیم، و چند تن از عرب ها را آورد و آن ها را وادار کرد که به دروغ گواهی دهند که محل حاضر آب حواب نیست (1)، و آنان در این مورد گواهی دادند، و گواهی ایشان نخستین گواهی دروغ در اسلام بود. (2)

8 - ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همسرانش فرمود: کدام یک از شماست که بر شتر پر مویی می نشیند و بر گرداگردش مردم بسیاری کشته می شوند و سر انجام خودش نجات پیدا می کند.

«ابن عبد البر» اظهار می دارد که این حدیث از دلایل نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می رود. (3)

9 - ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» همین موضوع را تحت عنوان «جنگ جمل و حرکت عایشه برای جنگ» با تفصیل بیشتر چنین آورده است:

ابو مخنف روایت خود را از اسماعیل بن خالد، از قیس بن ابی حازم، و کلبی روایت خود را از ابو صالح، از ابن عباس، و جریر بن یزید از عامر شعبی، و محمد بن اسحاق از حبیب بن عمیر و همگی به اتفاق چنین نقل کرده اند که:

چون عایشه و طلحه و زبیر از مکه به قصد بصره حرکت کردند، از کنار آب حواب - که در منطقه سکونت بنی عامر بن صعصعه است - گذشتند سگ ها چنان بر آن ها پارس کردند که شتران قوی بنیه آنان را رام دادند یکی از آن میان گفت: نفرین خدا بر «حواب» که سگانش چه بسیار است و چقدر پارس می کنند.

همین که «عایشه» نام حواب را شنید گفت: آیا این جا محل آب حواب است؟ گفتند: آری. گفت: مرا برگردانید، مرا برگردانید. از او پرسیدند: به چه سبب، مگر چه پیش آمده است؟ گفت: خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «گویی می بینم که سگ های منطقه ای که نامش حواب است بر یکی از زنان من پارس می کنند»، و سپس

ص: 238

1- مسند احمد، ج 6، ص 97-52 و البدایة و النهایة ابن کثیر، ج 7، ص 242.

2- الامامة و السياسة، ج 1، ص 82 چاپ قم، انتشارات شریف الرضی.

3- استیعاب، ج 4، ص 439 باب النساء و کناهن چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

به من فرمود: «ای حمیرا بر حذر باش که تو آن زن نباشی. زبیر گفت: خدایت رحمت کند! آرام بگیر که ما فرسنگ های بسیاری از آب حوآب گذشته ایم. عایشه گفت: آیا در این مورد گواهی داری که شهادت دهند که این سگ های پارس کننده کنار آب حوآب نیستند؟ طلحه و زبیر پنجاه نفر از اعرابی را که برای آنان جایزه ای تعیین کرده بودند فرا خواندند که برای عایشه سوگند خوردند که آن آب، آب حوآب نیست و این گواهی نخستین گواهی دروغ در اسلام بود. و عایشه به حرکت خود ادامه داد.

ابو مخنف گوید: عصام بن قدامه، از عکرمه، از ابن عباس نقل می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنانش که در محضر حضرتش حاضر بودند فرمود: «ای کاش می دانستم کدام یک از شما صاحب شتر پرمویی است که سگان حوآب بر آن زن پارس کنند و گروه بسیاری در سمت راست و چپش کشته می شوند و همگی آن ها در آتش خواهند بود و آن زن پس از آن که نزدیک است به هلاکت برسد نجات پیدا می کند».

ابن ابی الحدید سپس بعد از نقل این جریان می گوید:

یاران معتزلی ما، که خدای شان رحمت کناد! این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که فرموده است: «و آن زن... نجات پیدا می کند» به نجات از آتش معنا می کنند، ولی امامیه (یعنی شیعیان) آن را به نجات او از کشته شدن معنی می کنند. و معنی ما (درباره نجات آن زن که عایشه باشد) از معنی امامیه بهتر است... (1)

مؤلف گوید: با توجه به آیات و روایاتی که در وجوب خانه نشینی زنان پیغمبر رسیده است، معنایی که ابن ابی الحدید از یاران معتزلی خود درباره «نجات عایشه از آتش» نقل کرده است ادعایی محض و بدون دلیل شرعی و نقلی است زیرا:

اولاً - خدای تعالی در قرآن کریم، تکلیف زنان پیغمبر را در ضمن آیاتی از سوره «احزاب» بیان نموده و خطاب به پیامبرش فرموده است:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْعُرُنَّ وَوَسْرُ حُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا)

(وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ)

ص: 239

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 311 310، تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيماً)

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا)

(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ قَلْبًا مُّخْفِيًّا فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا)

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا)

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...) (1)

ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیاید تا من مهریه شما را پردازم و شما را با خیر و خوبی رها ساخته (و طلاق تان بدهم).

و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، [بدانید که] خداوند برای نیکو کاران از شما در سرای دیگر پاداش بزرگی فراهم ساخته است.

ای زنان پیامبر هر کدام از شما که گناه آشکار (و عمل ناروایی را) مرتکب شود (در جهان دیگر) عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا بسی آسان است.

و هر کس از شما که نکو کار و فرمان بردار خدا و پیامبرش باشد و عمل صالح انجام دهد، ما پاداش او را دوبرابر دیگران خواهیم داد و برای او رزق و روزی ارزنده ای آماده کرده ایم.

ای همسران پیامبر! شما همچون زنان [معمولی] دیگر نیستید، اگر از خدا می ترسید، پس به هنگام سخن گفتن، به گونه ای هوس انگیز [با ناز و کرشمه] سخن مگویید تا بیمار دلان در شما به طمع افتند [بلکه] متین و شایسته سخن بگویند.

در خانه های خود بمانید و (و آرام بگیرید) و همچون زنان دوران جاهلیت نخستین (پیش از اسلام در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکات را پردازید و

ص: 240

بنا بر این، بر اساس آیات یاد شده تمام زنان پیغمبر موظف بودند که در خانه های خود بمانند و همچون زنان زمان جاهلیت نخستین، در میان جمعیت ظاهر نشوند و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهند و بی چون و چرا تسلیم فرمان خدا باشند.

و ثانیاً - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به تمام همسران خود دستور داده بود که در خانه های خود بنشینند و به هیچ کاری اقدام نکنند که روایات وارده در این موضوع بسیار است و ما برای روشن شدن اذهان، برخی از آن ها را که در منابع معتبر اهل سنت آمده است برای اثبات مدعای خود در این جا می آوریم.

1 - ابن سعد واقدی در کتاب «طبقات به سند خود از «عطاء بن یسار» روایت کرده

که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به همسران خود فرمود: هر یک از شما که از خدا بهراسد و آشکارا به عمل ناپسندی مبادرت نکند و ملازم حصیر خانه خود باشد در جهان دیگر همسر من خواهد بود. (1)

2 - هم چنین ابن سعد» در روایت دیگری به سند خود از ابو هریره روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «در حجة الوداع» (آخرین سفری که حج را به جای آورد) خطاب به همسران خود به غیر از دو تن از ایشان «سوده بنت زمعه» و «زینب بنت جحش» که به همراه حضرتش نیامده بودند، فرمود: این بار چون حجة الوداع است با من آمدید، ولی بعد از این باید ملازم حصیر خانه خود باشید و از خانه خارج نشوید (هَذِهِ الْحِجَّةُ ثُمَّ ظُهُورِ الْحَصْرِ) . (2)

راوی حدیث گوید: همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت حضرتش، همه ساله به حج بیت الله می رفتند و تنها «سوده» دختر زمعه و «زینب بنت جحش» از رفتن به حج خودداری می کردند و می گفتند: پس از نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر نیستیم بر مرکبی سوار شویم و آن را به حرکت در آوریم. (3)

ص: 241

1- طبقات ابن سعد، ج 8 ص 208 چاپ بیروت.

2- همان مدرک، ج 8 ص 208.

3- همان مدرک، ج 8، ص 208 و اسد الغابه، ج 7، ص 126، چاپ بیروت، در شرح حال زینب بنت جحش.

3- و نیز ابن سعد به سند خود از عبد الرحمن بن سعید بن یربوع روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «حجة الوداع» به همسرانش فرمود: این حج، آخرین حج است و از این پس بر شما لازم است که خانه نشین باشید و بر روی فرش خانه خود قرار بگیرید همان مدرک سابق.. (1)

4- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خود از «واقد بن ابی واقد» از پدرش روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین سفر حج خود، به همسرانش فرمود: این حج، آخرین حج است و پس از این بر شماست که بر روی حصیر های خانه خود جای بگیرید. (2)

5- هیثمی در «مجمع الزوائد» از «ام سلمه» روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع به ما فرمود: این حج، آخرین حج شماست و از این پس باید بر روی حصیر های خانه های خود بنشینید. (3)

6- هم چنین هیثمی از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت:

«هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین سفر حج خود به همراه همسرانش به مکه معظمه تشرّف یافت، خطاب به همسرانش فرمود: تردیدی نیست که این سفر، آخرین سفر شما به مکه است و از این پس بر شما لازم است روی حصیر های خانه خود بنشینید و قدم از خانه بیرون نگذارید.» (4)

با توجه با آن چه گذشت روشن می شود که تمام زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به دستور آن حضرت عمل نموده و جز برای امری ضروری از خانه بیرون نیامدند مگر عایشه دختر ابی بکر که این دستور را زیر پا گذاشت و در مقابل خلیفه رسول خدا قیام کرد و جنگ «جمل» را به راه انداخت و باعث فتنه و فساد گردید و هزاران نفر از مردان صالح و شایسته و با ایمان را به خاک و خون کشید که داستان جنگ و کشتار او بین همه مسلمانان ثابت و مسلم است.

ص: 242

-1

2- تاریخ بغداد، ج 7، ص 110 و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، ج 11، ص 107.

3- مجمع الزوائد، ج 3 ص 214.

4- مجمع الزوائد، ج 3، ص 214.

آری خواننده گرامی، فتنه بزرگ «جمل» به خوبی نشان داد که عایشه بعد از وفات رسول خدا حرمت آن حضرت را نگه نداشت، و بر خلاف سایر زنان آن حضرت از فرمان خدا و رسولش سرپیچی نمود و با ارتکاب عملی ناروا در انظار عمومی مردم در میدان جنگ ظاهر شد و در برابر خلیفه و وصی پیامبر به ستیز و مبارزه برخاست و باعث ریخته شدن خون هزاران نفر مسلمان بی گناه گردید و لگه ننگی بر تاریخ اسلام نهاد که به هیچ چیز پاک نمی شود.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» در رابطه با جنگ جمل به روایت از «ابو مخنف» می نویسد:

چون کار طلحه و زبیر استوار شد (و بر بصره مسلط شدند) در شبی تاریک و بارانی و یاران شان که بر ایشان زره پوشانده بودند و روی آن را لباس و و طوفانی بیرون آمدند جامه بر تن داشتند همراه شان بودند، هنگام نماز صبح به مسجد رسیدند.

عثمان بن حنیف (1) پیش از ایشان به مسجد رسیده بود و صف های نماز بر پا بود. عثمان پیش رفت تا با مردم نماز گزارد، یاران طلحه و زبیر او را کنار کشیدند و زبیر را برای نماز پیش انداختند، در این هنگام «سباجه» (2)، که پاسداران و نگهبانان بیت المال بودند آمدند و زبیر را از محراب بیرون کشیدند و خواستند عثمان بن حنیف را مقدم بدانند، یاران زبیر بر آنان غالب شدند و او را برای اقامه نماز مقدم داشتند و این کار همچنان تا نزدیک طلوع خورشید ادامه داشت و مردمی که در مسجد حاضر بودند بر ایشان بانگ زدند که ای اصحاب محمد آیا از خدا نمی ترسید که آفتاب بر آمد! سر انجام زبیر غالب شد و با مردم نماز گزارد.

و چون نمازش تمام شد به یاران مسلح خود فریاد زد که عثمان بن حنیف را بگیرید و دستگیرش سازید و او را پس از مختصر زد و خوردی که بین او و مروان بن حکم

ص: 243

1- عثمان بن حنیف انصاری، برادر سهل بن حنیف، از انصار و قبيلة «اوس» و از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل مدینه است، از جانب عمر بر عراق ولایت داشت و در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرمان دار بصره بود. شرح حالش در «اسد الغابه» و اصابه و استیعاب و قاموس الرجال آمده است.

2- سباجه، چنان چه جوهری در کتاب «الصّحاح» آورده است گروهی از مردم «سند» بودند که در بصره به پاسبانی و نگهبانی زندان اشتغال داشتند. به کتاب الصحاح، ج 1، ص 296 ماده: (سبج) و هم چنین، المغرب جوالیقی، ص 183 چاپ احمد محمد شاکر، مصر، 1309 ق مراجعه فرمایید.

روی داد دستگیر ساختند و چون گرفتار شد او را سخت مورد شکنجه قرار دادند و تا پای مرگ وی را زدند و به این مقدار نیز اکتفا نکردند، بلکه موهای ریش و سیبیل و سر و صورت او را به وضع رقت باری کردند و حتی موهای ابروان و مژه های او را در آوردند. آن گاه سباجه را که هفتاد مرد بودند گرفتند و آنان و عثمان بن حنیف را نزد عایشه بردند.

عایشه بلافاصله به «ابان» فرزند عثمان فرمان داد برخیز و گردن «عثمان بن حنیف» را بزن زیرا انصار بودند که پدرت را کشتند و بر آن کار یاری دادند.

عثمان بن حنیف با صدای بلند گفت: ای عایشه و ای طلحه و زبیر! شما می دانید

که برادرم سهل بن حنیف کار گزار و جانشین علی علیه السلام بن ابی طالب بر مدینه است، و به خدا سوگند، که اگر شما مرا بکشید او میان برادران و خویشان و بستگان شما شمشیر می نهد و هیچ یک از آنان را زنده نمی گذارد. ایشان که این سخن او را شنیدند از او دست برداشتند و ترسیدند که مبادا سهل بن حنیف به جان خویشان و خاندان آنان که در مدینه هستند در افتد و همه آن ها را از دم شمشیر بگذراند.

آن گاه عایشه برای زبیر پیام فرستاد که سباجه را که هفتاد نفر از پاسداران و نگهبانان بیت المال بودند به قتل رسانند! و گفت: به من خبر رسیده است که اینان بودند که در مسجد جلوی تو را گرفتند. راوی گوید: به خدا سوگند، زبیر فرمان داد تا همه آنان را همان گونه که گوسفند را می کشند سر ببرند و پسرش عبد الله این کار را به عهده گرفت.

ابو مخنف گوید: علاوه بر این هفتاد نفر از نگهبانان بیت المال که به یاری عثمان بن حنیف آمده و در مسجد گرفتار شده و به قتل رسیدند، عدّه دیگری از آنان برای حفاظت و نگهبانی بیت المال در آن جا مانده و از آن دفاع می نمودند و می گفتند: بیت المال را به شما تسلیم نمی کنیم تا امیر المؤمنین علیه السلام برسد. ولی زبیر شبانه بر هجوم برد و پنجاه نفر آنان را اسیر ساخت و همگی آنان را با زدن گردن اعدام کرد!

ابو مخنف گوید: صقب بن زهیر برای ما نقل کرد که کشته شدگان از «سباجه» در آن روز چهارصد نفر بودند این مکر و فریب طلحه و زبیر نسبت به عثمان بن حنیف

- پس از قرارداد صلح و صلح نامه (1) - نخستین فریب در تاریخ اسلام است، و سبابجه، نخستین قوم از مسلمانان اند که با زدن گردن اعدام شده اند. او می گفت: عثمان بن حنیف را برای این که در شهر بماند و به علی علیه السلام بیوندد، آزاد گذاشتند و او پیوستن به علی علیه السلام را برگزید. و به علی علیه السلام پیوست و همین که آن حضرت را دید گریه کرد و عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! من از تو جدا شدم در حالی که پیر مردی بودم ولی امروز به چهره جوانی بی ریش به نزد تو برگشتم. علی علیه السلام فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و این جمله را سه بار تکرار نمود. (2)

ابن عبد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» در مورد جنگ جمل در ملامت و سرزنش عایشه داستانی آورده است که جداً شایان ذکر است. او می گوید:

پس از جنگ جمل روزی «امّ اوفای عبدیه» (3) بر عایشه وارد شد و به او گفت: ای مادر مؤمنان! چه می گویی در مورد مادری که فرزند خرد سال خویش را به قتل برساند؟ عایشه گفت: آتش دوزخ بر او لازم می شود!

سپس پرسید: پس درباره مادری که بیست هزار نفر از فرزندان بزرگ سال خود را خاک و خون بکشد، چه می گویی؟ عایشه [که متوجه گردید منظور آن زن از این سؤال خود اوست که در جنگ جمل باعث کشته شدن هزاران نفر از اخیار و صالحان شده است] از این سخن ناراحت شد و فریاد بر آورد که این دشمن خدا را از من دور سازید. (4)

به هر حال «بخاری» در کتاب صحیح خود، از یحیی بن سعید، از قاسم بن محمد روایت کرده که گفته است:

ص: 245

1- برای اطلاع از مفاد صلح نامه به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 319 مراجعه فرمایید.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 320-321.

3- امّ اوفای عبدیه، از قبیله «عبد القیس» است که سیصد نفر از مردان مشهور قبیله او از آن جمله: حکیم بن جبلة عبدی، که مردی صالح و دیندار و رئیس قبیله و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یاران و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بود، پیش از رسیدن آن حضرت به بصره همگی در جنگ جمل به دست لشگریان عایشه به شهادت رسیدند. برای آگاهی بیشتر از شرح حال «حکیم بن جبلة» به کتاب استیعاب، اسد الغابه، قاموس الرجال تستری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 310 در شرح خطبه 173 تحت عنوان: ذکر یوم الجمل ... مراجعه فرمایید.

4- عقد الفرید، ج 3، ص 328 کتاب العسجدة الثانية، قولهم فی أصحاب الجمل، چاپ بیروت، دار الاندلس.

روزی از روزها در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عایشه گفت: ای وای! سرم درد می کند! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر آن روز بیاید و من هم زنده باشم (و تو خواستی بمیری) برای تو استغفار می نمودم و برایت دعا می کردم. عایشه گفت: ای و مصیبت! به خدا قسم که من می دانم تو منتظر مرگ من هستی و مردنم را دوست می داری.... (1)

و در همین زمینه، ابن سعد واقدی از ابن شهاب از خود عایشه روایت کرده که گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای بیماری خود که بر اثر آن از دنیا رحلت نمود، در خانه همسرش «میمونه» بود و از آن جا به خانه من آمد، پس من گفتم: ای وای سرم درد می کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

چقدر دوست می داشتم آن روز فرا می رسید و تو می مردی و من زنده بودم و بر جنازه ات نماز می خواندم و تو را با دست خودم دفن می نمودم. (2)

حال به توجه با آیات و روایات یاد شده و این که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (3)، چگونه می توان ادعا کرد که معنای گفتار رسول خدا درباره «نجات عایشه» نجات و رهایی او از کشته شدن در میدان جنگ است؟!

مگر خدای تعالی به او و سایر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمان نداده بود که: (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (4)، (و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را بر پا دارید، و زکات را بپردازید، و از خدا و رسولش اطاعت نمایید).

مگر خدای تعالی به عایشه و تمام افراد با ایمان دستور نداده بود که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (5)، (ای کسانی که ایمان

ص: 246

1- صحیح بخاری، ج 7، ص 224، کتاب المرضی و الطب، باب قول المریض... ح 571، چاپ بیروت، دار القلم.

2- طبقات ابن سعد، ج 2، ص 205 و مسند احمد، ج 6، ص 144 با اختلاف در لفظ.

3- سوره نساء، بخشی از آیه 93.

4- سوره احزاب، بخشی از آیه 33.

5- سوره نساء، بخشی از آیه 59.

آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر خدا و اولی الامر (که اوصیای پیامبرند) نیز اطاعت نمایید).

مگر پیغمبر خدا به عایشه هشدار نداده بود و او را از قیام و خروج و جنگ کردن با علی علیه السلام نهی نفرموده بود؟

مگر علی علیه السلام طبق عقیده اهل سنت امام منتخب و اولی الامر زمان خود نبود؟

مگر عایشه چون سایر زنان پیغمبر و مسلمانان دیگر مکلف به تکلیف الهی و موظف به اجرای دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟

مگر عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده بود که آن حضرت بارها و بارها فرموده بود: «علی با حق است و حق با علی است، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز رستخیز در کنار حوض بر من وارد شوند». (1)

مگر عایشه نمی دانست که علی علیه السلام - طبق نصوص وارده - برادر پیامبر؛ ولی و وصی و جانشین و وارث آن حضرت است، و او خدا و پیامبر را دوست می دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند؟ مگر نمی دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست». (2)

مگر عایشه که در سفر «حجّة الوداع» به همراه پیامبر به سفر رفته بود، ندیده بود که چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امت دستور می دهد که دست از دامن عترت و اهل بیت علیهم السلام برندارند؟ و مگر از آن حضرت نشنیده بود که پیامبر خدا چگونه امت را از روی گردانیدن قرآن و عترت بر حذر می دارد؟

مگر در روز تاریخی «غدیر خم» با چشم خود ندیده بود که پیغمبر در میان هزاران نفر از زائران خانه خدا، علی علیه السلام را به سمت جانشینی خود تعیین نمود و پس از آن سخنرانی تاریخی و اقرار و اعتراف گرفتن از مردم در رابطه با نبوت و رسالت، خود خطاب به آنان فرمود:

ص: 247

1- فرائد السمطين، ج 1، ص 176، ح 139، ینایع الموده، ج 1، ص 104 باب 20، مناقب ابن مغزلی، ص 244، ح 291، تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 153، کنز العمال، ج 11، ص 621 ح 33018، مجمع الزوائد، ج 7، ص 234، تاریخ بغداد، ج 14، ص 321 با عبارات و الفاظ نزدیک به هم و راویان متعدد.

2- این روایت را امام احمد حنبل در مسند خود، ج 2، ص 442 آورده است.

(مَوْلَاهُ فَهَذَا [عَلِيِّ] مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ) .

هر کسی که من مولای او بودم، اینک این [علی] مولای اوست، بار خدایا! هرکس که او را دوست بدارد، دوست بدار، و با هر کسی که با او دشمنی کند، دشمن باش. (1)

مگر او پیش از جریان روز «غدیر» هیچ یک از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نشنیده و

به گوش او نرسیده بود که پیغمبر بارها درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرموده بود:

«من با کسی می جنگم که با اینان جنگ کند و با کسی سازش می کنم که با آنان سازش کند». (2)

و نیز، مگر این مطلب به گوش او نرسیده بود که یک بار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نگاه کرد و فرمود:

«من با هر کسی که با شما جنگ کند می جنگم، و با هر کسی که با شما صلح و سازش نماید، سازش می نمایم». (3)

و مگر علمای اهل سنت از خود «عایشه» روایت نکرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ [تَعَالَى] قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ مِنْ خَرَجِ عَلِيِّ عَلِيٍّ، فَهُوَ كَافِرٌ فِي النَّارِ) .

خدای تعالی با من عهد و پیمان بست که هر کس بر ضد علی [علیه السلام] قیام کند، کافر و جایگاهش آتش دوزخ است.

و چون به او ایراد گرفتند که، پس با شنیدن چنین سخنی از پیامبر خدا، چرا بر ضد علی علیه السلام خروج نمودی، عذر آورد و گفت: من این حدیث را در روز جمل فراموش کرده بودم تا این که در بصره یادم آمد. (4)

ص: 248

1- حدیث مزبور از احادیث مشهور و متواتر است. برای دیدن اسناد و مدارک آن از منابع اهل سنت به جلد اول «الغدیر»، عبقات الأنوار مجلدات «حدیث ثقلین» و تعالیک احقاق الحق، ج 9 ص 321 به بعد مراجعه فرمائید.

2- صواعق المحرقة، ص 144 چاپ مصر مكتبة القاهرة، فصل اول در آیات وارده در فضائل اهل بیت، آیه اول.

3- مسند احمد، ج 2، ص 442 از ابو هریره، و نیز اصابه ابن حجر، ج 4، ص 378 شماره 830 در شرح حال فاطمه زهرا علیها السلام به نقل از «ترمذی» از زید بن ارقم.

4- ینابیع المودة، ج 1، ص 294، چاپ، نجف، ط 7 به نقل از مودة القربی مودت سوم.

پس نتیجه ای که از مجموع احادیث گذشته - و به ویژه حدیث «بخاری» و «ابن سعد واقدی» - به دست می آید این است که:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانسته است که «عایشه» از طاعت خدا و رسولش خارج می شود، و با فرمان خدای تعالی که به همسران آن حضرت دستور داده است که: (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ) ، (در خانه های خود بمانید) مخالفت می ورزد، و از دستور خود آن

حضرت که به همسرانش فرموده بود، «ملازم حصیر خانه های خود باشید» سرپیچی می نماید، و بر ضدّ خلیفه و جانشین و وصی حضرتش به جنگ و مبارزه بر می خیزد و ر آن شتر پر موی لعنتی سوار می شود، و در میدان جنگ در انظار عمومی خود نمایی می کند، و در اطراف او گروه زیادی کشته می شوند که همگی آن ها در آتش خواهند بود، و او سبب کشته شدن آن ها می گردد و بلکه سبب باز کردن باب فتنه و کفر در بین مسلمانان می شود، از این رو دوست می داشته است که عایشه در حال حیات حضرتش به مرگ طبیعی بمیرد تا از ارتکاب آن همه جرم و جنایت و فساد و خون ریزی مصون و محفوظ بماند، و بر علیه امام زمان خود قیام نکند و مستوجب عذاب و عقوبت الهی نگردد. ولی چه می توان کرد که آن چه باید بشود واقع شد، و گفتار خدای تعالی که خطاب به پیامبرش فرموده بود: (أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) (1) ، (آیا تو می توانی آن کسی را که جایگاهش آتش دوزخ است رهایی بخشی) تحقق یافت.

و نکته شایان توجه این که: اهل سنت و جماعت از میان تمام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به عایشه اهمیت می دهند، و مقام او را تا سر حدّ عصمت بالا می برند، و اگر کسی از او انتقاد نماید دنیا را بر سرش خراب می کنند، و به زنان دیگر پیامبر چون: خدیجه، ام سلمه، سوده، و برخی دیگر از همسران مؤمنه و با وفای آن حضرت اهمیت نمی دهند در صورتی که تمام زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق آیه شریفه: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) (2) ، (پیامبر نسبت به افراد با ایمان از خود شان سزاوار تر است، و همسران او مادران آن ها محسوب می شوند)، همه آن ها تحت عنوان «ام المؤمنین» قرار دارند، و حال آن که رفتار و کردار ناپسند عایشه وی را از دیگر زنان پیامبر جدا ساخته و تاریخ زندگی پر ماجرای او را لگه دار کرده و او را به عنوان یک

ص: 249

1- سوره زمر، آیه 19.

2- سوره احزاب بخشی از آیه 6.

زن ماجراجو، عصیان‌گر و متمرّد که بر خلاف دستور خدا و پیامبرش رفتار نموده، معرفی نموده است.

د: لعن و نفرین پیامبر به برخی از اصحاب

بر خلاف تصوّر کسانی که پنداشته و می‌پندارند که همه اصحاب پیغمبر عادل اند، طبق روایات صحیح و ثابتی که در منابع معتبر حدیث و تفسیر و تاریخ آمده است، شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخی از اصحاب را در دوران حیات و رسالت خود مورد لعن و نفرین قرار داده است که این موضوع، علاوه بر آن که با «عدالت همه اصحاب» منافات و مغایرت دارد با سنت شریف نبوی نیز معارض و مخالف است.

و اینک برای اثبات مطلب و پی‌بردن به حقیقت و شناخت آن دسته از اصحابی که مورد لعن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته اند، درباره تئ چند از ایشان سخن می‌گوییم و به نقل بخشی از روایات وارده درباره آن‌ها می‌پردازیم، تا بطلان نظریه «عدالت صحابه» بر همگان روشن شود.

1- حکم بن ابی العاص و لعن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او و فرزندانش

حکم بن ابی العاص، یکی از اصحابی است که مورد لعن پیغمبر خدا واقع شده است، وی عموی خلیفه سوم «عثمان بن عفان و پدر مروان» و از نوادگان امیه بن عبد شمس است.

«حکم» در عصر جاهلیت و تا ایام هجرت، همسایه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از بعثت بیش از سایر همسایگان در اذیت و آزار آن حضرت می‌کوشید.

پس از فتح مکه، اسلام آورد و در مدینه ساکن شد. و گرچه به صورت ظاهر اسلام آورده بود ولی گاهی پشت سر پیامبر راه می‌رفت و به شکلی مسخره‌آمیز؛ راه رفتن آن حضرت را تقلید می‌کرد.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طور ناخواسته متوجه گردید و او را در حالی که به مسخره کردن آن حضرت پرداخته بود، مشاهده کرد، از رفتار بی‌شرمانه او بر آشفت و امرانه خطاب به وی فرمود:

(فَكَذَلِكَ فَلْتَنَّكَ)، همان طور که هستی به همان حال بمان).

بر اثر نفرین آن حضرت، «حکم» دیگر از چنگال این نفرین نجات نیافت، و از همان لحظه تا پایان عمر به همان شکل مسخره باقی ماند.

(1)

آری خواننده گرامی! این شخص معلوم الحال، عموی عثمان، و پدر مروان چهارمین خلیفه اموی و جد و نیای تمام خلفای اموی پس از «مروان» است. و اکنون برای این که بهتر او را بشناسید، به روایات جامع و جالبی که دانشمندان بزرگ اهل سنت درباره او از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند، توجه فرمائید:

ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «تطهیر الجنان» از عبد الله بن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اینک مرد ملعونی نزد شما خواهد آمد، من که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم در انتظار بودم که بینم این تازه وارد چه کسی خواهد بود؟ ناگهان دیدم که حکم بن ابی العاص وارد شد و در روایت احمد به این موضوع تصریح شده است. (2)

در حدیث دیگری آمده است که حکم بن ابی العاص [عموی خلیفه سوم، عثمان و پدر مروان] به در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و اجازه خواست تا بر آن حضرت وارد شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صدایش را شناخت و فرمود: مار است که آمده است. به او اجازه دهید که بیاید که لعنت خدا بر او و همه فرزندان او که از صلب او خارج می شوند مگر مؤمنین آن ها که البته بسیار کم خواهند بود، اینان در دنیا بزرگ می شوند، اما در آخرت بهره ای ندارند. (3)

در روایت دیگری آمده است:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه نشسته بود و با علی علیه السلام با یک دیگر سخن محرمانه گفتند که ناگهان پیامبر متوجه شد کسی پشت در خانه است، حضرت سر خود را بلند

ص: 251

1- برای اطلاع بیشتر از شرح حال حکم بن ابی العاص، به کتاب استیعاب، ج 1، ص 414، شماره 547 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، اصابت ابن حجر، ج 1، ص 345 شماره 1781 اسد الغابه، ج 2، ص 37 شماره 1217 چاپ بیروت، و دیگر مصادر مربوطه مراجعه فرمائید.

2- تطهیر الجنان، ص 63، مجمع الزوائد 117/1.

3- کنز العمال، ج 11، ص 357 ح 31729، مستدرک حاکم، ج 4، ص 481 انساب الاشراف، ج 6، ص 256 چاپ بیروت، دار الفکر، حیات الحيوان دمیری، ج 2، ص 299.

کرد و مانند کسی که از چیزی ترس داشته باشد فرمود: خبیث با شمشیر خود در را می زند، پس به علی علیه السلام فرمود: برو و او را همانند گوسفندی که برای دوشیدن شیرش می برند به این جا بیاور، علی علیه السلام از جا حرکت کرد و در حالی که گوش های حکم بن ابی العاص را گرفته و می کشید او را به نزد پیامبر حاضر ساخت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه او را لعنت نمود.

آن گاه به علی علیه السلام فرمود: او را در گوشه ای نگهدار هنگامی که گروهی از مهاجرین و انصار به خدمت حضرتش رسیدند، دستور داد او را حاضر کردند پس او را لعن کرد و فرمود: همانا این حکم به زودی با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالفت می کند، و به زودی فتنه هایی از صلب او خارج می شوند که دودش به آسمان خواهد رسید.

در این موقع بعضی از حاضران گفتند او کمتر و پست تر از آن است که چنین آثاری از وی به وجود آید.

فرمود: بلی در آن روز بعضی از شما ها هم پیرو او خواهید بود. (1)

در همین رابطه ابن عساکر دمشقی از زهیر بن اقمیر روایت کرده که می گفته است: حکم بن ابی العاص، در مجالس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت می کرد و سخنان آن حضرت را گوش می داد و گفته های حضرتش را (به عنوان سخن چینی) برای قریش نقل می کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او و کسانی که از صلب او خارج می شوند لعنت می فرستاد. (2)

هم چنین، ابن عساکر از عبد الله بن زبیر روایت کرده که: در حالی که بر فراز منبر بود با اشاره به مسجد الحرام گفت: به خدای این بیت الحرام و بلد الحرام، حکم بن ابی العاص و فرزندانش به زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم لعنت شده اند. (3)

نیز، ابن عساکر از عبد الله بن زبیر روایت کرده که: در حالی که وی مشغول طواف بود گفت: به خدای این کعبه قسم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «حکم» و فرزندانش را لعنت نمود. (4)

و بلاذری در انساب الاشراف روایت کرده است یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی

ص: 252

1- کنز العمال، ج 11، ص 359، ح 31740.

2- کنز العمال، ج 11، ص 357، ح 11، ص 357، ح 31731.

3- کنز العمال، ج 11، ص 357، ح 31732.

4- کنز العمال، ج 11، ص 358، ح 31733.

که در خانه یکی از همسرانش به سر می برد، متوجه شد که «حکم» دزدانه از شکاف در، به درون آن می نگرَد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را شناخت و با چوب دستی و یا نیزه کوچکی که در دست داشت از حجره بیرون آمد و فرمود:

چه کسی مرا از دست این چلباسه لعین نجات می دهد؟ (1)

سپس فرمود: او و فرزندانش حق ندارند با من در یک شهر زندگی کنند، و آن ها را بطور دسته جمعی از مدینه طرد و به «طائف» تبعید نمود. (2)

2- مروان بن حکم

این شخصیت سرشناس اموی که بعد ها در سلسله «بنی امیه» به حکومت رسید و به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی گردید و اهل سنت و جماعت او را یکی از خلفا و جانشینان پیامبر خدا می دانند، فرزند همان «حکم بن عاص» است که از طرفی پسر عموی خلیفه سوم «عثمان» و از طرف دیگر داماد خلیفه است که عامل بدبختی عثمان و رنجش مردم و قیام مسلمانان علیه او گردید. (3)

حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک»، از عبد الرحمان بن عوف روایت کرده که می گفته است: هیچ نوزادی در مدینه متولد نمی گردید مگر آن که او را نزد پیامبر می بردند تا برایش دعا کند. پس هنگامی که مروان بن حکم را به خدمتش آوردند، فرمود: (هُوَ الْوَزْعُ بْنُ الْوَزْعِ الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ) : همانا او وزغ فرزند وزغ و ملعون پسر ملعون است. (4)

و جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور به نقل از عبد بن حمید نسائی، ابن منذر و حاکم - با اعتراف به صحت روایت - و ابن مردویه از محمد بن زیاد آورده است:

هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید از مردم بیعت می گرفت، مروان گفت: این کار بر اساس سنت ابو بکر و عمر انجام می شود. عبد الرحمان بن ابی بکر گفت: بلکه بر سنت هر قل و قیصر (پادشاهان روم) است. مروان با اشاره به عبد الرحمان گفت: این

ص: 253

1- تعبیر روایت این است من عذیری من هذا الوزغ اللعین.

2- انساب الاشراف، ج 6، ص 135 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی به کتاب اسد الغابه، استیعاب الاصابه و التزاع و التخاصم مقریزی مراجعه فرمائید.

4- مستدرک حاکم، ج 4، ص 479.

همان کسی است که خدا آیه (وَ الَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِّ لَكُمْ) (1): (و آن کس که به پدر و مادرش گفت: اُف بر شما) درباره او نازل نموده است.

چون این خبر به عایشه رسید گفت: مروان دروغ می گوید، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر مروان را لعنت نمود در حالی که مروان در صلب او بود پس مروان جزئی از پدرش می باشد که در لعن با او سهیم و شریک است. (2)

و در روایت دیگری آمده است که عایشه به مروان گفت: خداوند پدرت را لعنت نمود در حالی که تو در پشت او بودی پس تو قسمتی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نموده است سپس گفت: (وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) و شجره ملعونه در قرآن ذکر شده است. (3)

بطور خلاصه، روایاتی که در منابع مهم و معتبر اهل سنت در مورد لعن و نکوهش حکم بن ابی العاص، و مروان بن حکم و فرزندانش، وارد شده و این که منظور از «شجره ملعونه» که در قرآن آمده است «بنی امیه» می باشند، فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم و کسانی که مایلند در این باره اطلاعات بیشتری را به دست آورند به کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ ارجاع می دهیم. (4)

3- معاویه و لعن پیامبر بر او، و پدر و برادرش

نصر بن مزاحم از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت: معاویه به دنبال من فرستاد و گفت: اگر به من خبر برسد که تو نقل حدیث می کنی گردنت را خواهم زد، در این موقع من دو زانو در برابر او نشستم و گفتم دوست دارم تیز ترین شمشیری که در دست لشکریان تو می باشد بر گردنم گذاری، پس گفت: به خدا سوگند نه با تو جنگ می کنم و نه هم تو را می کشم.

ص: 254

1- سوره احقاف، آیه 17.

2- تفسیر در المنثور، ج 6، ص 41 و 42 و چاپ بیروت، ج 7، ص 384 و 385 و تاریخ الخلفاء، ص 203 با تفصیل بیشتر.

3- تفسیر قرطبی، ج 10، ص 286.

4- برای آگاهی از روایات اهل سنت درباره «حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم» به کتاب ارزشمند «الغدیر» ج 8، ص 249-242 و کتاب گران قدر فضائل الخمسه، ج 3، ص 386-379 و سایر کتاب های مربوطه مراجعه فرمائید.

سپس عبد الله بن عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که به دنبال معاویه فرستاد [و او نامه نویس حضرت بود که برای شخصیت ها نامه می نوشت] ولی فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و گفت: او مشغول غذا خوردن بود و نیامد حضرت فرمود: (لَا أَشْبَعُ اللَّهَ بَطْنَهُ فَهَلْ تَرَوْنَهُ يَشْبَعُ) : خدا شکمش را هرگز : سیر نکند و آیا دیده اید که [هر چه می خورد] سیر نمی شود؟! سپس گفت: یک بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جایی می گذشت، متوجه گردید که ابو سفیان سوار است و معاویه و برادرش یکی افسار مرکب را به دست گرفته و دیگری آن را می راند، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را مشاهده نمود فرمود: (اللَّهُمَّ اَلْعَنِ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ الرَّكِيْبَ) : خداوندا، افسار کش و راننده و سوار را لعنت فرمای.».

راوی حدیث علی علیه السلام بن اقرم گوید: به عبد الله بن عمر گفتم: تو خود شنیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود؟ گفت: آری، و گرنه هر دو گوش هایم کر باد... (1)

و نیز نصر بن مزاحم، از عبد الغفار بن قاسم، از عدی بن ثابت، از صحابی مشهور براء بن عازب روایت کرده که گفت: ابو سفیان در حالی که معاویه همراه او بود به پیش می آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (اللَّهُمَّ الْعَنِ التَّابِعِ وَ الْمَتَّبِعِ، اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِالْأَقْيَعِسِ) : خداوندا دنباله رو و پیش رو را لعنت فرما، خداوندا بر تو باد به اقیعس». پس فرزند براء به پدرش گفت اقیعس کیست؟ جواب داد: معاویه. (2)

هم چنین، ابن ابی الحدید معتزلی از نصر بن عاصم لیثی، از پدرش روایت کرده که می گفته است: وارد مسجد رسول خدا شدم، دیدم مردم می گویند از غضب خدا و غضب رسول خدا به خدا پناه می بریم، گفتم: چه خبر است؟ گفتند: هم اکنون معاویه برخاست و دست ابو سفیان را گرفت و از مسجد بیرون رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند دنباله رو و پیش رو را لعنت کند، چه بسیار روز های سخت که برای امت من از این معاویه کُفَل گنده در پیش خواهد بودم». (3)

و زبیر بن بکّار در کتاب مفاخرات خود آورده است که امام حسن مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه که به درخواست عمرو عاص، و ولید بن عقبه بن ابی معیط، و عتبه بن

ص: 255

1- وقعة صفین، ص 220

2- وقعة صفین، ص 217.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 79 و طبقات ابن سعد، ج 7، قسم 1، ص 55 چاپ لیدن، با این تفاوت که گفتار پیامبر را حذف و به جای آن «فقال رسول الله فيهما قولاً» آورده است. حشره الله معهما اداء لحق الموالاة.

ابی سفیان و مغیره بن شعبه ترتیب یافته بود تا آن حضرت را با سخنان ناهنجار خود مورد اذیت و آزار و اهانت قرار دهند ضمن پاسخ گویی به سخنان گستاخانه و ایراد نقاط ضعف حسبی، نسبی و اخلاقی هر یک از آنان که به هیچ وجه قادر به دفاع و تکذیب نبودند، با بیان سوابق سوء معاویه خطاب به وی فرمود:

ای معاویه! تو را به خدا سوگند می دهم آیا آن روز را به یاد می آوری که پدرت (ابو سفیان) سوار بر شتر سرخ مویی آمد، تو شتر را می راندی و همین برادرت (عتبه) آن را می کشید و همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را دید فرمود: خداوندا، شتر سوار و آن کس که آن را می راند و آن کس که آن را می کشد لعنت فرمای. (1)

و ابو عثمان جاحظ در کتاب «سفینیه» از جلام بن جندل غفاری روایت کرده که می گفته است:

من خدمتکار معاویه بودم و در دوران خلافت عثمان بر قنسرین و عواصم (2) گماشته شده بودم، روزی نزد معاویه آمدم تا درباره کارهای خود از او پرسش کنم، ناگهان شنیدم فریاد گری بر در کاخ معاویه فریاد می کشد و می گوید: این قطار شتران که آتش را حمل می کنند از راه رسید، خدایا کسانی که امر به معروف می کنند و خود آن را انجام نمی دهند و کسانی را که نهی از منکر می کنند و خود آن را انجام می دهند لعنت فرمای! با شنیدن این سخنان موهای بدن معاویه راست و رنگش دگرگون گردید و گفت: ای جلام آیا این فریاد زنده را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: چه کسی مرا از دست جناب بن جناده (یعنی ابو ذر غفاری) نجات می دهد؟ هر روز بر در کاخ می آید و همین سخنان را که شنیدی با فریاد می گوید.

سپس گفت: ابو ذر را پیش من آورید. ابو ذر را در حالی که گروهی او را می کشیدند نزد معاویه آوردند. و چون در برابر او ایستاد معاویه به او گفت: ای دشمن خدا و رسول خدا، هر روز پیش ما می آیی و چنین می کنی! همانا اگر بدون اجازه امیر المؤمنین علیه السلام عثمان

ص: 256

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 289 به نقل از کتاب مفاخرات زبیر بن بکار و ج 15، ص 175 ضمن بخش نامه معتضد عباسی.

2- عواصم، دژها و قلعه های نزدیک حلب است. به معجم البلدان، ج 4، ص 165، چاپ بیروت مراجعه فرمائید.

می توانستم مردی از اصحاب محمد را بکشم، بدون تردید تو را می کشتم و اینک درباره تو اجازه خواهم گرفت.

جلام گوید: من دوست داشتم که ابو ذر را ببینم، زیرا او مردی از قوم و قبیله من بود،

به او نگریستم، مردی گندم گون و لاغر و دارای چهره ای استخوانی و خمیده پشت بود. پس روی به معاویه آورد و خطاب به او گفت: من دشمن خدا و رسولش نیستم، بلکه تو و پدرت دو دشمن خدا و رسول خدا هستید، به صورت ظاهر اسلام آوردید و کفر خود را نهان داشتید و رسول خدا تو را لعنت نموده و چندین بار بر تو نفرین کرده است که هرگز سیر نشوی، و خودم از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

هنگامی که آن مرد چشم درشت گلو گشاده که بسیار می خورد و سیر نمی شود زمام امر امت را به دست بگیرد، امت باید که خود را از او بر حذر بدارد».

معاویه گفت: من، آن مرد نیستم.

ابو ذر گفت: چرا تو خود همان مرد هستی، این را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است و گاهی که تو از کنار آن حضرت می گذشتی، شنیدم که فرمود: «بار خدایا او را لعنت فرمای و جز با خاک سیرش مگردان» و هم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: نشیمن گاه معاویه در دوزخ است». پس معاویه [از روی استهزاء] خندید و فرمان داد تا ابو ذر را زندانی کنند...

(1)

و در ضمن نامه مفصلی که محمد ابن ابی بکر به معاویه نگاشته خطاب به وی چنین آمده است:

«... اینک ای معاویه چنان می بینم که تو خود را هم ردیف او - یعنی علی علیه السلام - قرار داده ای و حال آن که تو، همانی که هستی و او آن کسی است که از همه مردم پاک نیت تر و فرزندانش از همه پاک نهاد تر، و همسرش از همگان با فضیلت تر، و پسر عمویش بهترین مردم است... و تو نفرین شده فرزند نفرین شده ای. خودت و پدرت همواره برای دین غائله به پا می کردید و برای خاموش کردن نور خدا تلاش می نمودید و بر این منظور دیگران را به گرد خود فرا می خواندید و در این راه مال ها می بخشیدید و با دیگر

ص: 257

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 8 ص 257 به نقل از کتاب «سفینیه» ابو عثمان جاحظ.

قبایل هم پیمان می شدید. پدرت بر این حال و اندیشه مُرد و تو هم بر همان راه برای پیروی کفرش بر جای او نشسته ای... (1)

افترا های خنده آور و نشر احادیث دروغین و شاخ دار

یکی از مسائل بسیار عجیب و خنده آور که مادر بچه مرده از آن می خندد، نقل و نشر روایات نادرست و دروغین و افترا های ناروایی است که برخی از دانشمندان اهل سنت مانند: بخاری و مسلم و دیگران، آن ها را در منابع حدیثی خود در رابطه با لعن و نفرین های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، آورده و برخی دیگر از آن ها نیز در صدد تأویل و توجیه آن روایات بر آمده و به دفاع از لعنت شدگانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علل خاصی آنان را لعنت نموده است، برخاسته و نه تنها لعن و نفرین های پیامبر را موجب سرشکستگی و مایه ننگ و عار و رذالت و پستی و بی ایمانی آن ها ندانسته اند، بلکه چنان روایاتی را از جمله فضایل و افتخارات آنان به شمار آورده اند! برای پی بردن به حقیقت و دروغ بودن چنین احادیث موهنی که باعث اهانت به ساحت قدس نبوی و پایین آوردن مقام والای آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ الهی است ما نخست برخی از آن روایات را نقل می کنیم و سپس با اندکی تفصیل از نظر قرآن و سنت به پاسخ آن ها می پردازیم

و اینک برخی از آن روایات:

1 - بخاری در صحیح خود از ابو هریره روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار الها! هر مؤمنی که من به او دشنام دادم و ناسزا گفتم، تو آن را برای او وسیله تقرب به درگاهت قرار ده تا بدان وسیله در روز قیامت به تو تقرب و نزدیکی جوید». (2)

2 - مسلم در کتاب صحیح خود از «ابو هریره» روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به

ص: 258

-
- 1- مروج الذهب، ج 3، ص 21 چاپ بیروت، اعلمی، وقعہ صفین، ص 118 119 جمهرة رسائل العرب، ج 1، ص 476، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 189 و انساب الاشراف، ج 3، ص 165 چاپ بیروت، دار الفکر.
- 2- صحیح بخاری، ج 8 ص 435 باب 736، کتاب الدعوات، قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اذیته، چاپ بیروت، دار القلم.

پیشگاه خدا عرضه داشت: «بار الها من با تو پیمانی همیشگی می بندم که تو هرگز آن را نخواهی شکست. من بشری بیش نیستم، اگر مؤمنی را آزار دادم، ناسزا گفتم، لعنت کردم و یا تازیانه زدم، تو آن را برای او وسیله رحمت و پاکیزگی و نزدیکی به خودت قرار بده تا بدان وسیله در روز قیامت او را به خود نزدیک گردانی». (1)

3- هم چنین «مسلم» در روایت دیگری از «ابو هریره» روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پیشگاه خدا عرضه داشت: «بار الها! محمد هم بشر است، همان گونه که همه افراد بشر خشمناک می شوند (به حق یا باطل) او هم خشمگین می شود، و من با تو پیمانی بسته ام که هرگز آن را نخواهی شکست؛ پس هر مؤمنی که من آزارش دهم، یا ناسزایش بگویم یا تازیانه اش بزنم، تو این عمل مرا کفاره گناهان او قرار بده که بدان سبب در روز قیامت به تو نزدیکی جوید». (2)

4- و نیز «مسلم» در کتاب صحیح خود از امّ المؤمنین عایشه، روایت کرده که گفته است:

«دو مرد بر پیامبر وارد شدند و با او صحبت هایی کردند. من نفهمیدم که چه گفتند اما پیامبر از صحبت های آنان سخت خشمگین شد و لعنت و ناسزا نثار شان ساخت. بعد از آن که آن دو نفر از محضر شان خارج شدند، من گفتم: یا رسول الله! اگر به کسی خیری برسد به این دو تن هرگز خیری نخواهد رسید، فرمود: برای چه؟ مگر چه شده است؟ گفتم: برای این که شما این دو تن را لعنت کردید و دشنام شان دادید. پیامبر فرمود: مگر ندانسته ای که من با خدای خود چه شرطی کرده ام. من شرط کرده و گفته ام: بار الها! من هم بشرم و یکی از آن ها به شمار می روم، پس هر مسلمانی را که لعنت کردم و یا دشنام دادم، تو این لعنت و ناسزای مرا برای او موجب پاکی و پاکیزگی و اجر و پاداش قرار بده». (3)

5- احمد حنبل در کتاب «مسند» خود در حدیثی از عایشه روایت کرده که گفته است:

ص: 259

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 531، ح 90، کتاب البر و الصله باب من لعنه النبی، چاپ بیروت، دار الفکر.

2- همان مدرک، ح 91.

3- صحیح مسلم، ج 2، ص 530، ح 88 کتاب البر و الصله، باب من لعنه النبی.

«مردمان فراوانی از قبایل مختلف عرب به نزد پیامبر آمده و گرد آن حضرت را گرفته بودند و از وی چیزهایی می خواستند. جمعیت به حدی زیاد بود که آن حضرت را تحت فشار قرار داده و او را رنجور ساخت. مهاجرین به کمک پیامبر برخاستند و اعراب را از اطراف وی دور کرده و راه را باز نمودند تا این که توانست خود را به در خانه برساند؛ اما ناگزیر عبای خود را در دست ایشان رها ساخت.

بعد از این که به در خانه نزدیک شد بر آن پرید و فرمود: (اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ) خدایا اینان را لعنت کن».

عایشه گوید:

«من عرضه داشتم: یا رسول الله! اینان هلاک شدند [شما لعنت شان کردید، لعنت شما هلاک شان می نماید!] پیامبر فرمود: ای دختر ابو بکر! به خدا سوگند! این ها که من لعنت شان کردم هرگز هلاک نخواهند شد. من با پروردگارم شرط کرده ام، آن هم چنان شرطی که در آن هیچ گونه تخلفی نیست من به خدای خویش گفته ام من هم بشری هستم و مانند دیگران سینه ام به تنگ می آید، اگر در چنین حالی به مؤمنی سخن ناشایسته و ناروایی گفتم، آن را برای او کفاره گناهان قرار بده». (1)

همانند این روایات که در کتاب های معتبر مکتب خلفا آمده و اکثر آن ها از ابو هریره و امّ المؤمنین عایشه روایت شده، فراوان است و ما به همین مقدار بسنده می کنیم و یاد آور می شویم که مسلم در کتاب صحیح خود برای این روایات فصل مخصوصی را به عنوان «باب من لعنه النبی...» باز کرده است. (2)

از این گونه روایات که در بسیاری از منابع معتبر مکتب خلفا آمده است استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایر افراد بشر است و با مردم دیگر فرقی ندارد، و او مانند دیگران از روی خشم و غضب سخن می گوید! گاهی خشمناک می گردد و بدون جهت به مسلمانان اذیت می کند، و به آنان فحش و ناسزا می گوید و لعنت شان می نماید.

ص: 260

1- مسند احمد حنبل، ج 6، ص 107.

2- خوانندگان محترم می توانند برای آگاهی از این روایات مجعول به کتاب مزبور، کتاب البر و الصله و باب مذکور مراجعه فرمایند.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که:

اولاً - این گونه روایات با مضمون آیات قرآن کریم که گوشه هایی از هدف بعثت، و حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بازگو می کند به هیچ وجه سازش ندارد.

ثانیاً - با احادیث دیگری که خود بخاری و مسلم و صاحبان صحاح و منابع دیگر حدیث، در رابطه با اخلاق بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دستورات اخلاقی اسلام نقل کرده اند مغایرت دارد.

ثالثاً - این که پیامبر برگزیده و فرستاده خدا و «معصوم» و مصون از هر نوع خطا و لغزش و اشتباه، و میرای از هر عیب و نقص است و مانند سایر افراد بشر نیست. او دارای مقام نبوت و رسالت و امتیازات ویژه ای است که مطابق آیات کریمه قرآن مجید، هیچ یک از افراد بشر، حتی پیامبران الهی را نمی توان با مقام و مرتبه او مقایسه کرد، زیرا:

خدای تعالی او را برتر و بالا تر از همه مردمان، و افضل همه انبیاء و پیامبران خود آفریده، و رهبری جامعه بشری را به عهده آن یگانه پیامبر بزرگ و عظیم الشان نهاده، و مقام والای حضرتش را مورد ستایش قرار داده و در معرفی عظمت و جلالت آن وجود مقدس، آیاتی از قرآن کریم را فرستاده است که برای نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

1 - در سوره نساء، آیه 79 می فرماید:

(وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا)

ما تو را برای همه مردم به پیامبری فرستادیم و (برای حقانیت رسالت) تنها گواهی خداوند در این باره کافی است.

2 - در سوره اعراف، آیه 158 می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا)

- ای پیامبر! - به همه جهانیان بگو که من فرستاده خدا به سوی همگی شما می باشم.

3 - در سوره سبأ، آیه 28 می فرماید:

(وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ)

ما تو را به پیامبری نفرستادیم مگر برای عموم جهانیان.

4 - در سوره قلم، آیه 4-1 می فرماید:

(ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)

سوگند به قلم و آن چه می نویسد (ای پیامبر! برخلاف گفته مشرکان) تو به لطف پروردگارت، گرفتار جنون نیستی (و در برابر زحمات فراوانت) اجر و پاداشی جاودانه داری، و تو دارای اخلاقی بس بزرگ و برجسته می باشی.

خوانندگان گرامی مشاهده می کنند که چگونه خداوند متعال با تأکید به سوگند و قسم، درباره پیامبرش سخن می گوید و او را توصیف می نماید و به پاداش جاودانه در برابر زحماتش بشارتش می دهد، اما روایات موجود در کتاب های معتبر مکتب خلفا، می کوشند تا اثبات کنند که انگیزه اصلی کار های پیامبر و سخنان او (العیاذ باللّه) از روی «هوای نفس» است و راویان آن روایات دروغین، اصرار دارند که به دیگران تفهیم کنند که بسیاری از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر خشم یا خشنودی افراد بوده و دور از حقیقت واقعیت است. (1)

در صورتی که قرآن کریم که کلام الهی است و هیچ باطلی بدان راه ندارد، در توصیف رسول مکرم اسلام می فرماید: (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (2) او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است.

5 - در سوره آل عمران، آیه 164 که مقصود از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بازگو نموده، وجود مقدس حضرتش را از نعمت های بزرگ پروردگار بر «مؤمنان» بر شمرده، و با تشریح برنامه های الهی و آسمانی وی برای ارشاد و هدایت مردمان، از راه تبلیغ، و

ص: 262

1- برای آگاهی از علل و انگیزه این گونه احادیث، قسمت پایانی همین بحث را بخوانید تا بدانید که چرا چنین احادیثی به وجود آمده؟ و چرا چنین نسبت های ناروایی به پیامبر خدا وارد شده است.

2- سوره نجم آیه 3 و 4.

رساندن آیات خدا، و تعلیم و تربیت و پاک ساختن آنان از پلیدی های کفر و شرک، و عقاید خرافی، و خوهای زشت حیوانی، و آشنا ساختن ایشان با معارف بلند و عالی اسلامی، در یک جمله کوتاه که زینده کلام خدای تعالی است، در معرفی شخصیت، عظمت، قداست، و مقام والای آن برگزیده خدا و رسول انسانیت است، می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)

خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و بر آنان نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن ها پیامبری از جنس خود شان [از نوع بشر] بر انگیخت که آیات او را بر آن ها بخواند و آن ها را پاک گرداند، و به ایشان کتاب و حکمت بیاموزد، گر چه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و بالاخره، در آیه 40 از سوره احزاب به تمام گفتار های بی اساس و بیمار گونه و افترا های ناروا و سخنان نفاق افکنانه همه یاهو گویان از صدر اسلام تا پایان روزگار، خط بطلان کشیده و در معرفی ذات اقدس نبوی و امتیاز او بر تمام انبیاء الهی، با صدای بلند و رسا و در کمال صراحت و قاطعیت فرموده است:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ)

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی او رسول خدا و خاتم پیامبران است.

بنا بر این، طبق آیات یاد شده پیامبر بزرگ اسلام مانند سایر افراد بشر نیست، بلکه او راهبر و راهنمای، جهانیان و معلم و آموزگار، بشریت و خاتم پیامبران الهی است که هیچ کس نمی تواند او را با دیگران مقایسه کند

پس شکی نیست که روایاتی که می گویند «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من هم بشرم، و مانند آن ها خشمگین و خشنود می شوم، و سخنانی در این حالات می گویم» کوششی برای در هم شکستن شخصیت واقعی پیامبر، و روایاتی جعلی علیه السلام و ساختگی است که جاعلان و سازندگان اصلی این روایات، کوشیده اند که مقام و موقعیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را از حد یک انسان عادی و معمولی هم پایین تر بیاورند و شخصیت آسمانی آن حضرت

را در هم بشکنند و سخنان حضرتش را بی ارزش و بی اعتبار سازند تا اولاً - سخنان والای او را که شارح اسلام و روشن گر آیات قرآن و بیان گر احکام و اعتقادات اسلام است، از اعتبار بیاندازند، و ثانیاً - راه را برای مدعیان دروغین خلافت باز کنند و آنان را هم تراز و هم ردیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بلکه بر تر و بالا تر از او قرار دهند و این همان چیزی است که ابو سفیان و معاویه و یزید می گفتند و می خواستند، و بدون تردید همه آن روایات آن چنانی در همین راستا جعل و ساخته شده است.

حال که دانستیم وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچون سایر افراد بشر نیست و با دیگران فرق دارد، برای این که افراد فریب خورده و نا آگاه، بهتر بتوانند موقعیت آن پیامبر بزرگ خدا را درک کنند و به انگیزه نقل و نشر آن همه روایات جعلی و ساختگی پی ببرند، این موضوع را از نظر قرآن و روایات از چند جهت مورد تحقیق و بررسی قرار می دهیم.

1 - اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر قرآن

2 - اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر روایات

3 - روایات وارده درباره سب و لعن

4 - هدف اساسی از نشر احادیث ساختگی

و اینک بیان هر یک از عناوین یاد شده

الف: اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر قرآن

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که می توان روش اخلاقی و نحوه معاشرت

و برخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با مردم از این آیات به دست آورد که به عنوان نمونه به چند آیه از آیات وارده در این موضوع اشاره می کنیم

1 - در سوره توبه، آیه 128 می فرماید:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ)

به راستی که به سوی شما پیامبری از خود شما آمد که رنج های شما بر او سخت گران است! و بر هدایت شما اصرار دارد، و نسبت به مؤمنان رئوف و و مهربان است.

این آیه شریفه علاقه و محبت فوق العاده و مهربانی شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت به افراد با ایمان بازگو می کند و تذکر می دهد که در اثر این علاقه و محبت شدید است که ناراحتی و پیش آمد های ناگوار مسلمانان بر آن حضرت گران و سنگین است.

2 - در سوره آل عمران، آیه 159 می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...)

به برکت رحمت پروردگار است که تو برای آنان نرم (خوی) و مهربان گشتی و اگر تند خوی و سنگ دل بودی از اطرافت پراکنده می شدند. پس آنان را بیخشای و برای شان طلب آمرزش نمای...

در این آیه شریفه نیز از حسن خلق و خوی نیکو و پسندیده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خوش رفتاری آن حضرت با مردمان و اخلاق بی نظیر آن پیامبر رحمت و نرمی و ملاطفت وی که نمونه ای از رحمت پروردگار جهانیان است اشاره گردیده است که با توجه به جمله (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ) خشونت و تند خویی نسبت به آن حضرت، غیر ممکن معرفی گردیده است.

3 - در سوره احزاب، آیه 53 می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرِينَ إِنَاءً وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ...)

ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیامبر وارد نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد بیاید) نشستن در خانه پیامبر را به انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید، و وقتی که غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و گفتگوی زیاد نپردازید، زیرا این عمل شما موجب ناراحتی پیامبر می گردد، و او از شما شرم و آزرم دارد (که چیزی بگوید و ناراحتی خود را اظهار نماید) ولی خداوند از بیان حق، شرم و ابایی ندارد...

ص: 265

این آیه شریفه نیز گوشه ای از اخلاق پیامبر و حالت شرم و حیای او را که از اصحاب خودش داشت بیان می دارد، زیرا: عده ای از اصحاب بدون اجازه بر آن حضرت وارد می شدند و دوست داشتند که در خانه آن حضرت پیش از غذا و بعد از غذا بنشینند و به صحبت و گفتگو بپردازند، و گر چه پیامبر خدا از این روش اصحابش متادی و ناراحت

می گردید ولی بر این اذیت و ناراحتی صبر و تحمل می نمود و از شکستن دل آنان جریحه دار ساختن عواطف شان خودداری می فرمود، (1) و این اندازه صبر و تحمل که از بزرگ ترین و شریف ترین خصوصیات اخلاقی محسوب می شود در میان تمام افراد بانفوذ و قدرتمندان جهان به جز در پیامبران و رهبران آسمانی نمی توان یافت.

به هر حال با مراجعه به «قرآن کریم» و دقت و تأمل در آیات متعددی که در توصیف وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و به ویژه آیه کریمه (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (2)، این معنا به خوبی روشن می شود که پیامبر هرگز مانند سایر افراد بشر نیست بلکه او رهبر کُل و هادی سَبُل و راهنمای بشریت و کامل ترین فرد جهان انسانیت است که خدای تعالی او را با امتیازات خاصی آفریده و به تمام صفات عالیه انسانی و سجایای اخلاقی آراسته ساخته و حضرتش را برتر و بالا تر از همه آفریدگان - حتی انبیاء و پیامبران خود - قرار داده و او را برای هدایت و ارشاد بندگان انتخاب نموده و به عنوان «رسول خدا» و «خاتم انبیاء» وی را معرفی فرموده (3)، و ذات مقدس خودش او را با جمله (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) مورد ستایش قرار داده است.

این آیه شریفه که طبق نظریه عده زیادی از مفسران در روزهای اول بعثت بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردیده است (4)، گر چه به تنهایی و خودی خود حسن خلق بی نظیر آن پیامبر بزرگ الهی را می ستاید و آن را بزرگ می شمارد، ولی با توجه به فصاحت و بلاغت بی چون و چرای قرآن، تردیدی نیست که آیه مزبور به طور کلی

ص: 266

1- برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب های تفسیر و حدیث و دیگر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

2- سوره قلم، آیه 4.

3- (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ) . آیه 40، از سوره احزاب.

4- مطابق نقل سیوطی در «اتقان»، ج 7 نوع 5 از «جابر» و طبق نظریه دیار بکری در تاریخ الخمیس ج 1، ص 10 سوره «ن و القلم» دومین سوره ای است که نازل گردیده است و همین نظریه را علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» ج 13، ص 250، از بیهقی و او از ابن عباس و مجاهد آورده است.

وضعیت روحی و سجایای اخلاقی و اوصاف نیک و همه جانبه آن حضرت - به ویژه اخلاق اجتماعی حضرتش را که مربوط به معاشرت با مردم است - بیان می دارد بطوری که هیچ بیان و تعبیری وسیع تر و جامع تر از این آیه شریفه و هیچ مدح و تعریفی بالا تر از آن چه در مفهوم آن نهفته است نمی توان پیدا کرد. زیرا کلمه «خُلِقَ» شامل کلیه امتیازات معنوی و عادات نیکو و هر صفت بارز شخصی و اجتماعی و اخلاقی و انسانی و خانوادگی و مذهبی و ایمانی و از جمله استواری بر حق و صبر و تحمل در برابر آزارها و شکنجه ها و اهانت ها و عفو و گذشت و چشم پوشی از خطا کاری های مردم، می شود، که خداوند متعال برای نشان دادن مجدد و بزرگواری و بیان اوصاف حمیده آخرین پیامبر برگزیده خود اخلاق بی نظیر حضرتش را با قید عظمت و صفت «عظیم» توصیف فرموده است.

بنا بر این، آن چه راویان دروغ گو و منافقان کور دل و دنیا پرستان در مانده از تابش نور نبوت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و صاحبان صحاح و کتب اخبار و مسانید نیز آن ها را در کتب روایی خود ثبت و ضبط کرده اند، همه آن ها دور از حقیقت و خلاف شان والای نبی گرامی اسلام است که به منظور خاصی به وجود آمده است.

ب: اخلاق پیامبر از نظر روایات

در کتاب های معتبر مکتب خلفا روایات زیادی درباره اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که ما به عنوان نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم:

1 - فخر رازی در تفسیر خود، در ذیل آیه شریفه (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (1)، از هشام بن عروه از پدرش و او هم از عایشه روایت کرده که گفته است: هیچ فردی خوش اخلاق تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود؛ به طوری که در پاسخ هر یک از صحابه بستگان خویش که آن حضرت را صدا می زدند «لیبک» می گفت. و به همین جهت است که خدای تعالی در رابطه با اخلاق آن حضرت در قرآن کریم فرموده است: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) : (ای پیامبر! تو به نیکو ترین صفات برجسته اخلاقی، آراسته شده ای). (2)

ص: 267

1- سوره قلم، آیه 4.

2- تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه مزبور.

2 - هم چنین، فخر رازی در تفسیر خود، ذیل آیه (إِنَّ إِلَهِي رَبِّيَ الرَّجَعِي) (1): (به تحقیق بازگشت [همه] به سوی پروردگار تو است) روایت کرده است که:

یکی از دانایان یهود، در روزگار خلافت «عمر» نزد او آمد و گفت: اخلاق پیامبر تان را برای من بازگو کن. «عمر» گفت: شرح اخلاق او را از «بلال» (مؤذن پیامبر) درخواست کن. زیرا او از من به اخلاق پیغمبر آشنا تر است. یهودی نزد «بلال» آمد. بلال او را به سوی فاطمه زهرا علیها السلام هدایت کرد و فاطمه علیها السلام او را نزد علی علیه السلام فرستاد.

یهودی به حضور علی علیه السلام شرفیاب شد و سؤال خود را مطرح کرد. علی علیه السلام در جواب او فرمود: تو «متاع دنیا» [نعمت هایی را که خداوند در این دنیا به بندگانش ارزانی داشته است] برای من توصیف کن، تا من نیز اخلاق آن حضرت را برای تو تعریف کنم. گفت: چنین پیشنهادی که فرمودید برای من امکان پذیر نیست. علی علیه السلام فرمود: تو از توصیف کردن «متاع دنیا» عاجزی، با آن که خدای تعالی فرموده است: (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) (2): (بگو [ای پیامبر!] نعمت های دنیا کم و اندک است)، پس من چگونه اوصاف پیغمبر را برای تو ترسیم کنم و حال آن که خدای تعالی آن را بزرگ شمرده و در این باره فرموده است: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). (3) و (4)

3 - بخاری در صحیح خود در کتاب «الوصایا» از «انس» روایت کرده که گفت:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، خدمتکاری نداشت. «ابو طلحه» دست مرا گرفت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد و به آن حضرت عرضه داشت: انس نوجوان باهوشی است و شایسته خدمتکاری شماست. از آن، پس من در سفر و حضر، خدمتکار آن حضرت بودم، در طول مدتی که در خدمت حضرتش بودم، هیچ گاه اتفاق نیفتاد که کاری را انجام دهم و حضرت بفرماید چرا آن کار را انجام دادی و یا اگر کاری را انجام نداده باشم، حضرت بفرماید چرا آن کار را انجام ندادی. (5)

4 - هم چنین بخاری در صحیح خود، در کتاب «ادب» در باب لبخند و خنده، به سند خود، از انس بن مالک روایت کرده که گفت:

ص: 268

1- سوره علق آیه 8.

2- سوره نساء بخشی از آیه 77.

3- سوره قلم، آیه 4.

4- تفسیر فخر رازی، ذیل آیه .

5- صحیح بخاری، ج 4، ص 400 کتاب الوصایا، باب استخدام الیتیم فی السفر و الحضر، چاپ بیروت، دار القلم.

همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از مسیرها حرکت می‌کردم، در آن موقع،

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک بُرد نجرانی که کناره آن، زبر و خشن بود، پوشیده بود. مرد بادیه نشینی از کنار آن حضرت عبور کرد و عبای حضرت را به شدت کشید. وقتی متوجه گردن حضرتش گردیدم، دیدم اثر زبری آن عبا در گردن حضرت باقی مانده است. بادیه نشین خطاب به آن حضرت عرض کرد: به اصحابت دستور بده تا پولی را که از مال خدا در دست توست به من بدهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی توجّه نموده و آن گاه دستور داد به او پولی بدهند (1).

5- و نیز «بخاری» در باب صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از ابو سعید خدری روایت کرده است که: شرم و حیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از زنان با عفت پرده نشین بیشتر بود. (2)

6- مسلم در کتاب «صحیح» خود، در کتاب فضائل، در حدیثی از انس آورده که می‌گفته است:

... به خدا سوگند! من مدت نه سال خدمتکاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به عهده داشتم، در این مدت، یک مورد هم به خاطر ندارم که کاری را انجام داده باشم که پیامبر بفرماید، چرا این کار را انجام دادی. و یا دستوری را انجام نداده باشم، بفرماید، چرا به فرمان من رفتار نکردی. (3)

7- ترمذی در کتاب صحیح خود، موسوم به «سنن» در حدیثی از انس روایت کرده که گفت:

هر گاه کسی به ملاقات رسول خدا شرفیاب می‌شد و با آن حضرت مصافحه می‌کرد، دست مبارکش را از دست او نمی‌کشید مگر این که خود او، دست از دست حضرتش کشید، و چهره از چهره کسی که در برابر او بود بر نمی‌داشت، مگر آن که خود او چهره بر می‌گرداند و در برابر کسی که برابر او قرار گرفته زانو هایش را بالا نمی‌گرفت. (4)

8- ابو داود نیز در کتاب «سنن» به سند خود از انس روایت کرده که گفت:

هیچ گاه ندیدم کسی بخواهد آهسته با پیغمبر سخن بگوید و حضرت برای شنیدن

ص: 269

1- صحیح بخاری، ج 8، ص 350، ح 967 کتاب الادب، باب التبسم و الضحك.

2- صحیح بخاری، ج 8 ص 357، ح 996، کتاب الادب، باب الحياء، 599 چاپ بیروت.

3- صحیح مسلم، ج 2، ص 407 کتاب الفضائل، در باب اخلاق رسول خدا، چاپ بیروت، دار الفکر.

4- سنن ترمذی، ج 4، ص 654، ح 2490، کتاب صفة القيامة، باب 46، چاپ بیروت.

سخن او سر پایین بیاورد و پس از تمام شدن سخن او، پیش از او، سر بالا کند بلکه همچنان سر پایین می داشت تا او خود سرش را بالا ببرد. و هیچ گاه ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کسی مصافحه نماید و پیش از او دست از دستش جدا کند تا این که آن شخص، خود دستش را از دست آن حضرت جدا نماید. (1)

آن چه تا بدین جا آوردیم، نمونه هایی اندک از روایات فراوانی است که در کتاب های معروف و مشهور و معتبر اهل سنت درباره اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است.

و اینک برای این که موقعیت اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بهتر درک کنیم به بررسی بخشی از روایاتی که در مورد «سب و لعن» در منابع مهم و معتبر مکتب خلفا و از اعتماد ایشان، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است می پردازیم.

ج: روایات وارده درباره سب و لعن

در منابع مهم مکتب خلفا، روایات زیادی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره «ست و لعن» وارده شده که برای نمونه و شاهد برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1 - در صحیح بخاری، و صحیح مسلم، و سنن ترمذی، و سنن نسائی، و سنن ابن ماجه و مسند احمد، از عبد الله بن مسعود، روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ) (2)

دشنام دادن به مسلمان فسق، و جنگ با او کفر است.

2 - بخاری در کتاب صحیح خود «از ثابت بن ضحاک» که از اصحاب بیعت رضوان است روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 270

1- سنن ابو داود، ج 4، ص 252 - 251، ح 4794، کتاب الادب، چاپ بیروت.

2- صحیح بخاری، ج 8، ص 336، کتاب الادب، باب ما ینهی عنه من السباب و اللعن، ح 926، صحیح مسلم ج 1، ص 52، ح 116 کتاب الایمان، باب بیان قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق..... سنن ترمذی، ج 4، ص 353، کتاب البر و الصله، باب 52 سنن نسائی با شرح سیوطی و حاشیه سندی، ج 7، ص 121، کتاب تحریم الدم، باب 27 قتال المسلم، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1299، کتاب الفتن، باب 4، ح 3939، مقدمه ابن ماجه، ج 1، ص 18 باب 7، ح 46 و باب 9، ص 27، ح 69 و مسند احمد، ج 1، ص 176 و 178 و 285 و 411 و 422 و 446 و 454 و 460.

(مَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَفَّرَهُ، وَ مَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَفَّرْتَهُ) . (1)

کسی که مؤمنی را لعنت کند، مثل این است که او را کشته باشد، و کسی که به مؤمنی نسبت کفر بدهد. باز هم مثل این است که او را کشته باشد.

3 - ابو داود در کتاب سنن خود، از ابن عباس روایت کرده که گفت:

مردی از صحابه پیغمبر گرفتار باد شدیدی گردید، آن چنان که باد، ردای او را از دوشش می گرفت. او باد را لعنت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

باد را لعنت مکن، او مأموری از مأموران خداوند است. کسی که چیزی را لعنت کند، و آن چیز سزاوار لعنت نباشد، لعنت به لعنت کننده باز می گردد. (2)

4 - نیز ابو داود، در حدیث دیگری از ابو درداء (صحابی پیامبر) روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اگر لعنت برای شخصی که لعنت شده، سزاوار نباشد، به خود لعنت کننده باز می گردد». (3)

5 - از ام المؤمنین عایشه روایت شده است که گفت: «ابو بکر رفیق خود را لعنت می کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن او را شنید و خطاب به او فرمود: ای ابو بکر! بسیار لعنت کنندگان و صدیقان؟ نه به پروردگار کعبه سوگند (نه امکان ندارد این دو صفت در کسی جمع شوند)». (4)

6 - امام احمد حنبل در کتاب مسند خود از عایشه روایت کرده که گفت: «با پیامبر همراه بودم و شتری را که در کاروان همراه من بود، لعنت کردم. پیامبر فرمود چیزی که مورد لعنت قرار گرفته نباید همراه ما باشد، او را رها کنید و از کاروان خارجش سازید. (5)

7 - مسلم در کتاب صحیح خود از عمران بن حصین روایت کرده که گفت: «پیامبر به سفری رفته بود و در بین راه شنید که زنی از انصار شتر خود را لعنت کرد. پیامبر

ص: 271

1- صحیح بخاری، ج 8 ص 336-337، کتاب الادب، ح 929.

2- سنن ابو داود، ج 4، ص 278، ح 4908.

3- سنن ابو داود، ج 4، ص 278، ح 4905.

4- کنز العمال، ج 3، ص 616، ح 8189 و احیاء العلوم غزالی، ج 3، ص 132، الآفة الثامنة: اللعن، چاپ بیروت، دار الفکر.

5- مسند احمد حنبل، ج 6، ص 72 و 258-257.

فرمود: جهاز شتر را از او برگیرید و رهایش سازید تا شتر لعنت شده همراه ما نباشد». (1)

8 - مسلم در کتاب صحیح خود از عایشه روایت کرده که گفت: «پیامبر هیچ گاه کسی را به دست خویش مورد ضرب قرار نمی داد و هرگز همسر یا خادم خویش را مضروب نساخت مگر در جنگ و جهادها و در راه خدا، و هیچ گاه به خاطر آزاری که به او می دادند از کسی انتقام نمی کشید، مگر این که قوانین الهی مورد تجاوز قرار می گرفت که در این صورت وی را مجازات و تنبیه می نمود». (2)

9 - ترمذی در کتاب «سنن» خود از «ابو عبد الله جدلی» روایت کرده که گفت: «درباره خلق و خوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عایشه پرسیدم، در جواب گفت: او هیچ وقت فحش نمی داد، در کوچه و بازار سر و صدا و جار و جنجال به راه نمی انداخت، بدی را با بدی پاداش نمی داد، بلکه در برابر می بخشید، و گذشت داشت و چشم پوشی می کرد». (3)

10 - بخاری در کتاب صحیح خود، از ابن ابی ملیکه روایت کرده که گفت: یک عده از یهودی ها بر پیامبر وارد شدند و گفتند:

السّام علیکم (یهودی ها گاهی به جای السّلام علیکم به مسلمانان می گفتند: «السّام» علیکم یعنی مرگ بر شما). عایشه که - به قول خودش - در آن جا حاضر بود، در پاسخ آنان گفت، علیکم، یعنی مرگ بر خود شما، و این جمله را نیز اضافه کرد: و لعنت و غضب خدا بر شما باد.

رسول خدا به عایشه فرمود: عایشه آرام باش! ملایمت و نرمی را از دست مده! و از فحش و بد گوئی به دور باش!

عایشه گفت: مگر نشنیدی این ها به جای سلام چه گفتند، و چگونه تو را نفرین نمودند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عایشه! مگر تو نشنیدی که من به تو چه گفتم؟ اگر من درباره

ص: 272

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 528 ح 80 کتاب البرّ و الصلّه، باب النهی عن اللعن الدواب، چاپ بیروت، دار الفکر.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 413، ح 79 کتاب الفضائل، باب مباحثه صلی الله علیه و آله و سلم للاّثم.

3- سنن ترمذی، ج 4، ص 369، ح 2016، کتاب البرّ و الصلّه، باب 69 ما جاء فی خلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم و مسند احمد، ج 6، ص 174 و 236 و 246.

آنان نفرین کنم، نفرین من مستجاب می شود، ولی گفتار آنان کوچک ترین اثری در من ندارد. (1)

11 - و در حدیث دیگری در صحیح مسلم آمده است که به رسول خدا گفتند: یا رسول الله! بر کفار و مشرکان نفرین نما!

آن حضرت فرمود: من برای رحمت مبعوث شده ام نه برای نفرین و لعنت: (إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً). (2)

این ها روایاتی است که در مورد «سب و لعن» از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جای مانده و راویان مورد قبول اهل سنت آن ها را نقل نموده و محدثان بزرگ و نامی آن ها نیز این روایات را در کتاب های معتبر خویش، ثبت و ضبط کرده اند.

آری خواننده گرامی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایر افراد بشر نیست که با کوچک ترین بهانه غضبناک شود و یا مؤمنین را به باد فحش و لعنت بگیرد. چگونه ممکن است کسی که خود مودی و مردم آزار و فحاش است و از راه ظلم و ستم دیگران را آزار می دهد، و یا از راه ظلم به کسی تازیانه ای می زند، و یا همچون دیگران به این و آن ناسزا می گوید، جامعه بشری را به صدق و صفا و درستی و عدالت رهبری کند؟!

نمونه ای از اخلاق بارز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان است که عایشه را از پاسخ دادن به یهودیان نهی می کند، و او را از خشونت و بد زبانی باز می دارد و وی را از لعنت بر یهود که دشمنان سر سخت اسلام و بزرگ ترین سدّ پیشرفت آیین پاک او بودند، مانع می شود و از او می خواهد آرام باشد و ملایمت و نرمی را از دست ندهد و از درشتی و بد گوئی به دور باشد.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، انسان والا- و ارجمندی است که مردم را از لعنت کردن و بد و بی راه گفتن، حتی نسبت به حیوانات و مرکب های سواری شان نیز نهی و منع می کند. (3)

بنا بر این، قابل قبول نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به مؤمنی اذیت کند و یا بد و بی راه بگوید و یا لعن و نفرین نماید. و از این جا معلوم می شود که اگر شخص پیغمبر

ص: 273

1- صحیح بخاری، ج 8 ص 332، ح 912، کتاب الادب، باب لم یکن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً ولا متفحشاً.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 530، ح 87، کتاب البرّ و الصلّه، باب النهی عن لعن الدواب و غیرها.

3- جهت آگاهی بیشتر به کتاب فضائل الخمسة ج 1 مراجعه فرمائید.

کسی را مورد لعن و نفرین قرار داد، بیهوده و بی جهت نیست، بلکه دلیل و علتی دارد که راز آن را باید در وحی الهی جستجو کرد.

اینک برای روشن شدن مطلب نخست «مسأله وحی و چگونگی آن را از دیدگاه قرآن: مورد بررسی قرار می دهیم و سپس به موضوع مورد بحث می پردازیم، تا تفاوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دیگران را به خوبی دریابیم.

مسأله وحی و چگونگی آن از دیدگاه قرآن

آن چه از آیات متعدد قرآن کریم استفاده می شود این است که خداوند متعال در ارتباط با افرادی که آن ها به رسالت و نبوت برگزیده و با وحی و خطاب خود آنان را مفتخر ساخته است، روش ها و راه های مختلفی داشته است. (1)

و شاید بتوان گفت، به همه این راه و روش ها در سوره «شوری» اشاره گردیده است آن جا که می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (2)

هیچ بشری را نمی رسد (و برایش امکان ندارد) که خدا با او سخن بگوید، مگر از راه وحی، یا از پشت پرده حجاب، و یا این که فرستاده ای را بفرستد که با اجازه پروردگار، آن چه را که خدا بخواهد (به او) وحی کند به راستی که خداوند بلند مقام و حکیم است.

در این آیه شریفه، خداوند متعال مسئله وحی و چگونگی آن را بیان داشته، و سخن گفتن با بندگانش را به سه قسمت تقسیم نموده است، یا به وسیله وحی، یا از پس پرده حجاب، و یا به وسیله فرستاده ای که با اذن و اجازه خودش هر چه را که بخواهد وحی کند.

از مجموع گفتار مفسران در این آیه شریفه به دست می آید که منظور از آن وحیی که در اول آیه آمده است (با) قرینه تقسیم و مقابله) وحی به طریق «الهام» است که

ص: 274

1- در رابطه با چگونگی وحی، آیاتی به طور متفرق در سوره های بقره: آیه 97 نحل: 2 و 102، شعراء: 193-194 فاطر: 1 نجم 110 و تکویر 21-19 آمده است.

2- سوره شوری، آیه 51.

خداوند بدون واسطه فرشته و بدون این که صدایی ایجاد کند، در عالم بیداری و یا در عالم خواب، مطلبی را به دل پیامبر می اندازد و پیامبر نیز با دریافت آن مطلب، وحی بودن و یا فرمان آن را از جانب خدا درک نموده و طبق همان دستور رفتار می کند که طبق نص صریح قرآن، جریان حضرت ابراهیم و داستان ذبح فرزندش «اسماعیل» از این نوع وحی بوده و در عالم خواب و رؤیا به وی الهام گردیده است، چنان که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) (1)

[ابراهیم] گفت: پسر من! من در خواب دیدم که تو را «ذبح» می کنم، نظر تو در این باره چیست؟ [پسرش] گفت: پدرم هر چه دستور داری اجرا کن، که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

و منظور از روش دوم (سخن گفتن از پشت پرده) وحی و گفتگو به طریق «ایجاد صوت» است که مانند قسم اول بدون واسطه فرشته انجام می گیرد. ولی از آن جا که روی انس و سابقه ذهنی که در افراد بشر وجود دارد و این احتمال و توهم پیش می آید که لازمه این نوع مکالمه و گفتگو این است که طرفین مکالمه یک دیگر را مشاهده کنند و در مقام مخاطب هم دیگر را ببینند، از این رو، با پشت پرده بودن، مقید گردیده است چرا که در این گفتگو و مخاطب مشاهده خداوند امکان پذیر نیست.

و در میان پیامبران و حیی که به حضرت موسی علیه السلام می شده است، بیشتر از همین راه دوم و به طریق ایجاد صوت بوده است، چنان که خدای تعالی فرموده است:

(إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آيَةٍ كَبِيرَةٍ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (2)

به یاد آر هنگامی که موسی به خانواده اش گفت من آتشی از دور می بینم (شما همین

ص: 275

1- سوره صافات، آیه 102.

2- سوره نمل، آیه 9-7.

جا توقف کنید من می روم) به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا این که شعله آتش برای تان می آورم تا گرم شوید، هنگامی که نزد آتش آمد، ندایی برخاست که: مبارک باد آن کس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است (از فرشتگان و موسی)، و منزّه است خداوندی که پروردگار جهانیان است. ای موسی! من خداوند قادر و حکیم هستم.

و روش سوم در موضوع وحی، فرستادن فرشته است، و خداوند آن چه را که بخواهد به وسیله او به پیامبرانش می رساند که بدین طریق، وحی برای پیامبران گاهی به طریق این راه های سه گانه و گاهی هم با بعضی از این طریق ها انجام می گرفته است.

و اما در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز «وحی» بدین گونه تقسیم می گردد که آن چه از طرف خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می شده است. گاهی، هم الفاظ و ترکیبات آن ها از جانب خدا بوده و هم معنا و مفهوم شان، که این نوع وحی را «وحی قرآنی» می نامند و قرآن مجید از این نوع وحی به وجود آمده است، چنان که خدای تعالی خطاب به پیامبرش فرموده است:

(قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ ...) (1)

بگو: [ای پیامبر!] بالا ترین گواهی [بر نبوت و رسالت من در نزد شما] گواهی کیست؟ [و تو خودت پاسخ بده و] بگو: خداوند گواه میان من و شماست و [بهترین دلیل آن این است که این] قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این (قرآن) به آن ها می رسد، با آن بیم دهم.

و گاهی هم، معنا و مفهوم از ناحیه پروردگار به وسیله وحی بر پیامبر القا می شده و عبارات از خود پیامبر و بنا بر انتخاب او بوده است، یعنی اصل مطلب از طرف خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی می گردید و پیامبر هم آن را با الفاظ و بیان خودش به مردم ابلاغ می نمود. چنان که خدای تعالی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (2)

ص: 276

1- سوره انعام، آیه 19.

2- سوره نحل، آیه 44.

ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم تا آن چه را برای مردم نازل شده است (از مفاهیم و تعالیم قرآن و وظایف آن ها در برابر خدا) برای آن ها تبیین نمایی تا شاید اندیشه کنند. (1)

به هر حال، این نوع وحی را، وحی غیر قرآنی می نامند، و اصل و ریشه سنت، و تمام احادیث پیامبر را این نوع وحی ها تشکیل می دهد که هم اینک برای روشن شدن مطلب به بیان و توضیح آن می پردازیم.

وحی غیر قرآنی

مطالعه و دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد که همان گونه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی قرآنی نازل می گردیده است، گاهی هم وحی غیر قرآنی نازل می گردید. در عالم خواب و یا در حال بیداری از طرف خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان و دستوری صادر می شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق همان وحی و دستور اقدام می نمود و در بعضی از این موارد برای تأیید و تحکیم همان وحی غیر قرآنی و یا به مناسبت های دیگری، وحی قرآنی نیز نازل می گردید.

اینک به عنوان نمونه موارد چندی از این گونه و حیها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

1 - یکی از این موارد سوره «انفال» است که متضمن بعضی از شئون و جریانات جنگ «بدر» است، و به اتفاق مفسرین این سوره بعد از جنگ بدر نازل شده که در آیه شریفه: (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ) (2) (پروردگارت به حق تو را از خانه ات (به سوی میدان بدر) بیرون فرستاد) و در آیه: (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ) (3) (و خداوند به شما وعده داد که یکی از آن دو گروه [کاروان تجارتی قریش، یا لشکر مسلح آن ها] برای شما خواهد بود، و شما دوست می داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) وجود یک نوع از فرمان و وحی غیر قرآنی را که قبل از اقدام به جنگ بوده است تأیید

ص: 277

1- برای آگاهی کامل از تفسیر آیه مزبور، به کتاب های تفسیر ذیل همین آیه، مراجعه فرمایید.

2- سوره انفال، بخشی از آیه 5.

3- سوره انفال بخشی از آیه 7.

می کند. (1)

2- مورد دیگر، فرمان خارج شدن پیامبر با اصحاب خود، در سال ششم هجرت است که به سوی مکه معظمه به قصد زیارت خانه خدا قصد زیارت خانه خدا و انجام مناسک و انجام مناسک «عمره» از مدینه بیرون رفت، که این دستور به صورت الهام و رؤیا به پیامبر صادر گردید، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز طبق این فرمان حرکت نمود و چون این حرکت منجر به انعقاد «صلح حدیبیه» شد و آن حضرت نتوانست اعمال حج را به پایان برساند، سبب ناخشنودی و نارضایتی پاره ای از اصحاب گردید (2) و سر انجام این آیه شریفه نازل گردید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلْنَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ) (3)

خداوند درباره خوابی که پیامبرش آن را به حق [در عالم رؤیا] دیده بود، راست گفت، حتماً همه شما به خواست خدا و بدون ترس وارد مسجد الحرام خواهید گردید. (4)

3- یکی دیگر از موارد تأیید وحی غیر قرآنی، آیه ای است که در سوره «اسراء» (بنی اسرائیل) درباره خواب پیامبر درباره «بنی امیه» آمده است که خداوند خطاب به

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (5)

ص: 278

1- در توضیح این مطلب به تفسیر سوره «انفال» در تفسیر طبری، بغوی، مجمع البیان، تفسیر ابن کثیر، تفسیر خازن و سایر تفاسیر از عربی و فارسی مراجعه شود.

2- جریان صلح حدیبیه در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ و کتاب های دیگر آمده است و جداً خواندنی است زیرا: ماهیت برخی از اصحاب را به خوبی نشان می دهد که چگونه با آن جناب به مخالفت برخاستند و می خواستند از انعقاد صلح جلوگیری نمایند. جهت آگاهی از این موضوع به کتاب شریف «النص و الاجتهاد» و یا ترجمه فارسی آن تحت عنوان «صلح حدیبیه» مراجعه فرمایید.

3- سوره فتح آیه 7.

4- خوانندگان گرامی، برای اطلاع از شأن نزول آیه و جریان خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر سوره فتح، ذیل آیه 27 به کتاب های تفسیر مراجعه فرمایند.

5- سوره اسراء (بنی اسرائیل)، آیه 60.

ما آن خوابی را که به تو نشان دادیم جز به منظور آزمایش مردم قرار ندادیم، هم چنین «شجره ملعونه» که در قرآن [لعنت شده و ما آن را] ذکر کرده ایم، که هر چه آن ها را بیم می دهیم، جز طغیان و سرکشی بیشتر، چیزی بر آن ها نمی افزاید.

شجره ملعونه در قرآن

مفسران و محدثان و مورخان درباره این آیه شریفه نقل کرده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی امیه بر فراز منبرش بالا می روند و همچون میمون ها جست و خیز می کنند، چون از خواب بیدار شد، اندوهناک گردید و خداوند آیه مزبور را فرو فرستاد.

در این رابطه، روایات فراوانی در منابع اهل سنت آمده است که برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» از ابن جریر از سهل بن سعد روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی فلان (بنی امیه) (1)، همچون

بوزینگان و میمون ها بر فراز منبرش جست و خیز می کنند، از این جریان سخت ناراحت شد و تا زنده بود کسی او را خندان ندید، و خدای تعالی این آیه را فرستاد (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) (2).

هم چنین سیوطی از ابن ابی حاتم از ابن عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من فرزندان حکم بن ابی العاص را در خواب دیدم که بر فراز منبرها بر آمده اند و دیدم که به شکل و قیافه میمون ها بودند، و سپس خدای تعالی این آیه را فرستاد: (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) (3)

و نیز، از ابن ابی حاتم از یعلی بن مره روایت کرده که گفتک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در خواب دیدم که بنی امیه در همه شهرها بر فراز منبرها بر آمده اند، و این که به زودی شما سلطنت می کنند و شما آنان را از بدترین فرمان روایان خواهید یافت، آن گاه

ص: 279

1- مقصود از «بنی فلان» بنی امیه می باشد و ظاهراً سهل بن سعد در حال تقیه بوده است و مؤید این گفتار روایات بعدی است که در همه آن ها به بنی امیه تصریح شده است.

2- تفسیر در المنثور، ج 5، ص 271، ذیل آیه، چاپ بیروت.

3- همان مدرک.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن به بعد در اندوه عمیقی فرو رفت و بدین جهت خدای تعالی این آیه را فرستاد: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) (1)

و نیز سیوطی از ابن مردویه از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اندوهناک دیدند، از آن جناب سبب اندوهش را پرسیدند، فرمود: در عالم خواب به من نمایان گردید که گویا بنی امیه این منبر مرا دست به دست می گردانند و به گفته شد: یا رسول الله غمگین مباش که این دنیای ایشان است که از آن برخوردار می شوند (و در عوض از آخرت بهره ای ندارند) سپس خدای تعالی این آیه را فرستاد: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ)

و باز سیوطی از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در کتاب دلائل و ابن عساکر آورده است که همگی اینان از سعید بن مسیب روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی امیه از منبرها بالا می روند، پس آن جناب اندوهگین و ناراحت شد، خدای تعالی برای حضرت وحی فرستاد که آن دنیای بنی امیه است که به آنان داده شده است و در آخرت بهره ای ندارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال شد و چشم حضرتش با نزول این آیه روشن گردید: (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) یعنی: ما این پیش آمد را مایه امتحان و آزمایش مردم قرار دادیم. (2)

و فخر الدین رازی در تفسیر خود گفته است: این روایت، از قول ابن عباس از عطا نقل شده است، و بعد از آن گفته است که ابن عباس گوید: «شجره ملعونه» در قرآن «بنی امیه» می باشند، و مقصود از آن حکم بن ابی العاص است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که فرزندان «مروان» پشت سر یک دیگر از منبر آن جناب بالا می روند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواب خود را برای ابوبکر و عمر که در خانه آن حضرت بودند بازگو نمود. پس از این که آن دو نفر بیرون رفتند، حضرت متوجه شد که حکم بن ابی العاص از جریان خواب پیغمبر مطلع شده است، این مطلب برای آن حضرت گران آمد ناراحت شد و «عمر» به افشاء این سرّ متهم گردید، بعد از آن معلوم شد که «حکم» به سخنان آن حضرت گوش می داده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را [از مدینه] تبعید کرد. (3)

ص: 280

- 1- تفسیر در المنثور، ج 5، ص 271، ذیل آیه مزبور، چاپ بیروت.
- 2- تفسیر در المنثور، ج 5، ص 271، ذیل آیه مزبور، چاپ بیروت.
- 3- تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل همان آیه، در تفسیر سوره اسراء، آیه 60.

و حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» از ابو هریره روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در عالم رؤیا دیدم که گویا فرزندان حکم بن ابی العاص بر فراز منبرم همچون میمون ها جست و خیز می کنند و بالا و پایین می روند، از آن روز به بعد، دیگر کسی پیغمبر را خندان ندید تا از دار دنیا رحلت نمود. (1)

حاکم اضافه کرده است که این حدیث بر اساس شرایط حدیث شناسی بخاری و مسلم، صحیح است ولی آن ها، آن را نیاورده اند.

و ذهبی نیز در تلخیص مستدرک عیناً آن را ذکر نموده، و دمیری هم در «حیة الحیوان» به نقل از حاکم آن را روایت کرده است. (2)

و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» در ذیل حدیثی از کتاب امالی محمد بن حبیب آورده است که «عمر بن خطاب» از کعب الاحبار پرسید:

آیا در اخبار شما (مردم یهود) آمده است که امر خلافت بعد از پیامبر اسلام به چه کسی خواهد رسید؟

کعب الاحبار در جواب گفت: امر خلافت بعد از پیامبر و دو نفر از صحابه، به دشمنانش می رسد که او با آن ها جنگید و آن ها با او جنگیدند.

عمر گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، آن گاه روی سخن به ابن عباس نموده و گفت: آیا می شنوی به خدا سوگند من خودم شبیه این سخن را از پیامبر شنیدم و شنیدم که فرمود:

(لَيَصْعَدَنَّ بنو امیة علی منبری، و لقد رأیتهم فی منامی ینزون علیهِ نَزْو القردة).

بنی امیه بر فراز منبرم بالا می روند و من آن ها را در خواب دیدم که همچون میمون ها بر فراز منبرم جست و خیز می کنند و بالا و پایین می روند و آیه: (وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ ...) درباره ایشان نازل گردید. (3)

و خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در خواب به من نشان داده شد که بنی امیه به صورت میمون ها و

ص: 281

1- مستدرک حاکم، ج 4، ص 480.

2- حیاة الحیوان دمیری، ج 2، ص 203 ذیل قرده.

3- شرح نهج البلاغه، ج 12، ص 81.

خوک ها بر منبرم بالا می روند و این معنا سخت بر من گران آمد و خدای تعالی در این مناسبت سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) را نازل کرد. (1)

و در بعضی از روایات آمده است وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام از روی اجبار و مصلحت اندیشی برای اسلام و شیعیان با «معاویه» صلح کرد و مورد اعتراض شدید مردی قرار گرفت، خطاب به او فرمود:

بر من ایراد مگیر، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا دید که بنی امیه بر فراز منبرش بالا رفته اند و از این جهت سخت دلگیر شد و سوره: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) نازل گردید و خطاب شد: ای محمد! ما نهری در بهشت به تو عطا کردیم و آیات: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) نازل گردید و خداوند خاطر نشان فرمود که «شب قدر» بهتر از هزار ماه از حکومت بنی امیه است. (2)

پس با توجه به «مسأله وحی» و روایاتی که خود اهل سنه در رابطه با خواب پیامبر و نزول آیه مزبور آورده اند، اگر مقصود از «شجره ملعونه» که در قرآن آمده است «بنی امیه» می باشند، و خدای تعالی هم به پیامبرش دستور داده است تا آیات قرآن را برای مردم تشریح و تبیین نماید، چه مانعی دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان وحی و دستور خداوند، برخی از افراد بنی امیه را که مخالف با خدا و رسول و آیین پاک محمدی صلی الله علیه و آله و سلم بودند، مورد لعن و نفرین قرار داده و بدین وسیله آنان را به امت اسلامی معرفی نماید؟

و اگر خداوند به پیامبرش وحی فرموده است که «حکم بن ابی العاص» از دشمنان سرسخت اسلام و پیامبر است و فرزندانش پس از رحلت پیامبر، یکی پس از دیگری بر فراز منبرش بالا می روند و همچون میمون ها و خوک ها جست و خیز می کنند، چه مانعی دارد که پیامبر خدا با لعن و نفرین بدان ها چهره واقعی این جنایت کاران را برای مسلمانان

ص: 282

1- تاریخ بغداد، ج 9، ص 44.

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 444 ابواب تفسیر قرآن در تفسیر سوره قدر، جامع الاصول ابن اثیر، ج 2، ص 511 به نقل از ترمذی، مستدرک حاکم، ج 3، ص 171 و 175، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 16، النزاع و التخاصم، تفسیر فخر رازی در تفسیر سوره قدر، تفسیر در المنثور، ج 6، ص 371 و ج 8 ص 520، چاپ بیروت در تفسیر سوره قدر، و فتوح ابن اعثم کوفی، ج 2، ص 297 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

نمودار سازد تا به ماهیت پلید چنین تبهکاران خائنی که به هیچ وجه لیاقت جانشینی آن حضرت را ندارند، واقف شوند؟

پس چگونه می توان پذیرفت که لعن و نفرین رسول خدا، برای اشخاصی که مورد خشم و لعنت خدا و رسول قرار گرفته و در دوران حکومت ننگین خود از هیچ ظلم و ستمی نسبت به اسلام و مسلمانان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو گذار نکردند، وسیله رحمت و پاکی و کفاره گناهان شان گردد.

و چگونه می توان پذیرفت، پیامبری که خود حامل پیام وحی، و مأمور تبلیغ اوامر الهی و رساندن احکام و دستورات خدا به مردم است و خداوند وظیفه او را مشخص نموده و در این رابطه در آیاتی از قرآن کریم فرموده است:

(إِنْ عَلَيكَ إِلَّا الْبَلَاغُ) (1)

به جز تبلیغ بر تو چیزی نیست.

و فرموده است:

(فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ) (2)

تنها، تبلیغ به عهده تو می باشد.

و فرموده است:

(أَنَّمَا عَلَي رُسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (3)

تنها وظیفه پیغمبر ما تبلیغ است.

با این همه، از پیش خود اجتهاد کند و از فرمان وحی سرپیچی نماید و کسانی را مورد لعن قرار دهد و برخی از آن ها را به جای دور دستی از مدینه تبعید نماید و آن گاه به پیشگاه خدا عرضه بدارد: «خداوندا! من هم بشرم، پس اگر مسلمانی را ناسزا گفتم، یا لعنتش نمودم، یا تازیانه اش زدم، تو آن را مایه پاکی و آمرزش او قرار بده!»

نه، نه، هرگز نه به خدا سوگند، پیامبر هرگز بر خلاف فرمان وحی قدمی بر نمی داشت، و کسی را آزرده نمی ساخت و هرگز سخن یاوه و باطلی بر زبان جاری

ص: 283

1- سوره شوری، بخشی از آیه 48.

2- سوره آل عمران، بخشی از آیه 20.

3- سوره مائده آیه 92 و تغابن آیه 12.

نمی کرد و بیهوده کسی را لعنت نمی نمود، و جز پیروی از وحی راه و روش دیگری نداشت.

بنا بر این، شکی نیست که: روایاتی که مسلم در باب «من لعنه النبی...» آورده است، کذب محض و جعلی علیه السلام و ساختگی است که با هیچ یک از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سازش ندارد، و همه آن ها برای بالا بردن مقام خلفا و به ویژه خلفای بنی امیه و افراد مورد لعن پیامبر ساخته و پرداخته شده است.

و اینک برای اثبات این حقیقت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه از پیش خود سخنی نمی گفت، این مطلب را به عنوان یک سؤال مطرح می کنیم و پاسخ آن را از قرآن می آوریم، تا جعلی بودن «احادیث من لعنه النبی...» بر همگان روشن شود و آن سؤال این است:

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از روی هوا و هوس سخن می گوید؟

اشاره

خوانندگان گرامی در آیات متعددی که پیش از این در رابطه با نبوت و رسالت و اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آوردیم ملاحظه نمودند که چگونه خدای تعالی پیامبر خاتمش را در آیاتی از قرآن کریم توصیف نموده، و عظمت و مجد و بزرگواری و اخلاق برجسته حضرتش را با بهترین وجه ممکن مورد ستایش قرار داده و او را به عنوان رسول خدا و خاتم پیامبران الهی معرفی فرموده است.

و این را هم ملاحظه نمودند که چگونه بخشی از روایات مکتب خلفا - بر خلاف دسته اول روایات که پیامبر را یک انسان عادی و معمولی همچون سایر افراد بشر معرفی می کرد - از شخصیت عظیم و اوصاف حمیده و اخلاق بی نظیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن به میان آورده، و موقعیت ویژه آن حضرت را از نظر اخلاقی و ایمانی و بشر دوستی و وظیفه پیامبری، به اثبات رسانده است.

بنا بر این، با توجه به مجموع آیات و روایات یاد شده، و به ویژه روایات سب و لعن و دستورات اخلاقی اسلام که از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و در مهم ترین منابع حدیثی اهل سنت نیز آمده است، باید ببینیم که آیا رسول خدا در کار های خود و دستورات دینی و اوامر صادره، از پیش خود اجتهاد می کرد و از روی هوا و هوس و به

دل خواه خود سخن می گفت، یا این که تمام کارها و رفتار و کردار و گفتار حضرتش بر اساس وحی و فرمان الهی صورت می گرفت؟

قضایات قاطع قرآن در این باره

آن چه از آیات هدایت گر قرآن استفاده می شود این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه در احکام و مقررات دین و دستورات خود اجتهاد نمی کرد، بلکه در تمام موارد بر طبق وحی و فرمان خدا عمل می نمود و در جایی که وحی نبود منتظر وحی و رسیدن دستور آسمانی می گردید.

در این باره آیات متعددی از قرآن کریم وجود دارد که به عنوان نمونه به چند آیه اشاره می کنیم:

1 - خدای تعالی در سوره «بقره» در مورد تغییر قبله مسلمانان از «بیت المقدس» به سمت «کعبه معظمه» خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین می فرماید: (وَ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) (1)

ما نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خوشنود باشی باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن.

از این آیه شریفه به دست می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوست می داشته است که خدای تعالی قبله ای را که همان خانه کعبه باشد، به او و امتش اختصاص دهد ولی برای تعیین قبله، فرمان الهی را پاس می داشت و با این که می دانست سر انجام قبله او خانه «کعبه» خواهد بود، با این حال سخنی بر زبان نمی آورد و تنها نگاه های انتظار آمیز خود را به سوی آسمان می دوخت و در انتظار رسیدن وحی و فرمان الهی به سر می برد تا این که فرمان تغییر قبله با نزول آیه مزبور از جانب خدا صادر گردید. (2)

2 - در سوره «نجم» در مقام معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تفاوت او با دیگران، و این که

ص: 285

1- سوره بقره، آیه 144.

2- برای اطلاع بیشتر از شأن نزول آیه و چگونگی تغییر قبله به کتاب های تفسیر مراجعه فرمایید.

تمام سخنان آن حضرت از طریق وحی الهی است و از پیش خود سخنی نمی گوید، در وصف آن پیامبر بزرگ الهی چنین می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1)

او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است.

این آیه شریفه گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مستقیماً به وحی و دستور الهی مستند می داند و هر نوع گفتاری را که از روی هوا و هوس و دل بخواهی و یا اجتهاد باشد، از آن حضرت نفی می کند.

3- در سوره «یونس» در رابطه با وظیفه مقام رسالت و پیشنهاد مشرکان و بت پرستان که معاد و روز قیامت را قبول نداشتند و از آن حضرت می خواستند تا قرآن دیگری بیاورد و یا آن را تغییر دهد، چنین می فرماید:

(وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اِنَّتِ بَقْرَانِ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِيْ اَنْ اُبَدِّلَهٗ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعْ اِلَّا مَا يُوحَىٰ اِلَيَّ ...) (2)

و هنگامی که آیات روشن ما بر آن ها خوانده می شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز قیامت) ندارند، می گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا (لااقل) آن را تبدیل کن (و آیات نکوهش از بتها را بردار) بگو - ای پیامبر - من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم، من به غیر از آن چه بر من وحی می شود، پیروی نمی کنم.

فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود، در تفسیر این آیه شریفه می گوید: جمله (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) : (من به غیر از آن چه بر من وحی می شود، پیروی نمی کنم)، این مطلب را می رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جز وحی دستوری نمی داد و ابداً به اجتهاد و رأی و نظر خویش عمل نمی کرد. (3)

4- در سوره «انعام» درباره مأموریت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاسخ به اعتراضات گوناگون کفار و

ص: 286

1- سوره نجم، آیه 3 و 4.

2- سوره یونس، آیه 15.

3- تفسیر کبیر فخر رازی، ج 17، ص 56 ذیل آیه، چاپ اول.

مشركان كه به آن حضرت پيشنهاد معجزات عجيب و غريبى مى دادند و هر يك به ميل و دل خواه خود از آن حضرت درخواست هاى جدا گانه اى داشتند چنين مى فرمايد:

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) (1)

بگو [اى پيامبر]: من نمى گويم كه خزينه هاى خدا در دست من است، و من، (جز آن چه خدا به من بياموزد) از غيب آگاه نيستم و به شما نمى گويم كه من فرشته ام، من پيروي نمى كنم مگر از آن چه بر من وحى مى شود.

فخر رازى در تفسير اين آيه شريفه نيز مى گويد: آن چه از اين آيه استفاده مى شود اين است كه اين آيه با صراحت كامل مى رساند كه پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم در هيچ يك از احكام و دستورات اجتهاد نمى كرد و هيچ مطلبى از پيش خود نمى گفت بلكه همه دستورات وى از وحى سرچشمه مى گرفت و اين مطلب با آيه ديگرى كه مى فرمايد: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) بيشتر تأييد و تأكيد مى گردد... (2)

5- در سوره «نساء» در مورد اين كه هدف از فرستادن كتاب آسمانى قرآن، اجراء احكام الهى و پياده كردن اصول حق و عدالت در بين مردم است و پيامبر وظيفه دارد تا طبق مأموريت الهى و آن چه خدا به وى آموخته است عمل نمايد، چنين مى فرمايد:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) (3)

ما اين كتاب آسمانى (قرآن) را به حق بر تو فرو فرستاديم تا به آن چه خداوند به تو آموخته است، در ميان مردم حكومت كنى.

فخر رازى در تفسير اين آيه مى گويد: از آن چه ما قبلاً گفتيم ثابت گرديد كه معنای جمله: (لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ)، اين است كه در ميان مردم آن چه را كه خدا به تو ياد داده و فهمانده است حكومت كنى، و بدین جهت از اين عالم تعبير به «رؤيت» شده است كه علم و دانش يقينى كه از هونوع شك و ريب خالى باشد آن چنان قوى و ظاهر است و آن چنان روشن و آشكار است كه مانند اين است كه انسان با چشم خود

ص: 287

1- سوره انعام، آيه 50.

2- تفسير فخر رازى، ج 12، ص 231 چاپ اول.

3- سوره نساء، آيه 105.

چیزی را مشاهده کند.

و از این جاست که «عمر» می گفت: هیچ کس حق ندارد که بگوید: من آن طوری که خدا نشان داده است حکومت می کنم، زیرا این مرحله ای است که خدا به کسی جز پیامبرش عنایت نفرموده است.

فخر رازی، سپس می گوید چون این حقیقت روشن گردید، اینک می گوئیم: دانشمندان و محققان می گویند: که این آیه دلیل بر این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غیر از وحی هیچ دستور و فرمانی صادر نمی کرد و در هیچ موردی به جز راهنمایی آسمانی حکمی نمی داد و چون ثابت شد که پیامبر به جز وحی دستوری نمی داد، روشن می شود که اجتهاد نمودن و اظهار رأی شخصی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز نبوده است. (1)

همین مطلب را «بخاری» نیز در کتاب صحیح خود مورد تأیید قرار داده و در این باره که گفتار و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها از راه «وحی» سرچشمه می گرفت باب مخصوصی را بدین عنوان منعقد ساخته است که:

اگر از رسول خدا درباره آن چه به او وحی نشده بود سؤال می شد آن حضرت جواب نمی داد یا می فرمود: نمی دانم، و یا این که می فرمود: هنوز حکم آن ثابت نشده است تا این که در آن مورد بر وی وحی نازل می گردید و آن حضرت به دلیل آیه شریفه: (بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) از راه رأی و قیاس چیزی را نمی گفت. (2)

و در همین رابطه از «جابر بن عبد الله انصاری» روایت کرده که گفت:

من بیمار شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت آمد و ابو بکر همراه او بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به طرف من آمد که در همین حال بی هوش شدم، پس رسول خدا وضو گرفت و آب وضوی خود را به صورت من پاشید و من به هوش آمدم، آن گاه خدمت حضرتش عرضه داشتم: یا رسول الله! من درباره اموالم چگونه رفتار کنم و چه کار کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این باره چیزی نفرمود و دستوری نداد تا این که در این مورد آیه «ارث نازل گردید. (3)

ص: 288

1- تفسیر فخر رازی، ج 11، ص 33.

2- صحیح بخاری، ج 9، ص 756 کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة باب 1173، ما كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يسئل.

3- صحیح، بخاری، کتاب الاعتصام، ح 2116.

حال با توجه به مجموع آیات و روایات وارده و درک دروغین بودن دسته اول آمده و چرا چنین نسبت های احادیث باید ببینیم که چرا چنین احادیثی به وجود آمده و چرا چنین نسبت های ناروایی به پیامبر خدا داده شده است؟

د: هدف اساسی از نشر احادیث ساختگی

آن چه از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای عموم مفسران و محدثان و مورخان و محققان اسلامی ثابت و مسلم است این است که پیامبر اسلام در موارد خاصی و نسبت به افراد معینی، با اذن و دستور خدا، نفرین نموده و گاهی بعضی از افراد را به محیط های دور از مدینه تبعید کرده است.

این افراد کسانی بودند که عداوت و دشمنی آنان نسبت به اسلام و پیامبر، بیش از یهود و خطر شان برای مسلمانان بیش از مشرکان بوده است، و چون نفرین آن حضرت درباره این اشخاص بزرگ ترین لکه ننگی بر دامن آنان محسوب می شده و تا به ابد و برای همیشه گرفتار آن بوده و به موقعیت شان لطمه جدی می زده است، از این رو برای زدودن چنین لکه ننگی احادیثی را به وسیله ابو هریره ها و طالبان دنیا ساخته پرداخته اند، و بعد از آن ها هم طرفداران این افراد از این احادیث دروغین و ساختگی نگهداری نموده؛ و از آن ها به نفع عقیده و سروران خویش بهره برداری کرده اند.

اینک به چند نمونه از این بهره برداری ها و سوء استفاده ها که در این جا می آوریم توجه فرمایید:

1 - مسلم در کتاب «صحیح» خود باب خاصی را درباره لعن و نفرین های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنظیم نموده و آن را بدین عنوان نام گذاری کرده است

«باب من لعنه النبیّ أو سبه... کان له زکاة و اجراً و رحمة»

«درباره آن کس که پیامبر او را لعنت کند یا ناسزا گوید، این لعن و ناسزا برای او باعث پاکی و پاداش و مغفرت خواهد بود!».

مسلم با عنوان کردن چنین بابی در کتابش، پاره ای از روایات ابو هریره عایشه دیگران را که قبلاً نمونه هایش را آوردیم - می آورد و پس از آن که احادیثی را که بالغ بر ده حدیث است نقل می کند، بدون این که باب دیگری را عنوان نماید در انتهای همان

باب، حدیثی را از ابن عباس درباره نفرین پیامبر نسبت به معاویه می آورد که او می گوید:

من کوچک بودم و با بچه ها بازی می کردم، پیامبر از کنار ما رد شد، من در اثر خجالت خودم را در پشت در خانه ای مخفی نمودم، رسول خدا به نزد من آمد و از روی محبت دستش را به پشت من زد آن گاه فرمود: عبد الله! برو به معاویه بگو نزد من بیاید، من نزد معاویه رفتم و برگشتم و عرضه داشتم: او غذا می خورد و نیامد. حضرت دوباره فرمود: برو به او بگو نزد من بیاید، من باز نزد معاویه رفتم و برگشتم و عرضه داشتم: مشغول غذا خوردن است. رسول خدا فرمود: خدا شکم او را سیر نکند، (لَا أَشْبِعَ اللَّهُ بَطْنَهُ) . (1)

خواننده عزیز! شما با خواندن و دیدن این حدیث که مسلم بن حجاج نیشابوری آن را در کتاب صحیح خود تحت عنوان مذکور و در انتهای احادیث دروغینی آورده است که نه با آیات کریمه قرآن حکیم سازش دارد و نه با احادیث صحیح دیگر، چه فکری می کنید؟

آیا این عمل! مقدمه این نبوده است که چون حدیث مذکور در میان همه مسلمانان معروف و مشهور و لکه ننگی بر دامن معاویه بوده، خواسته است آن را از مفهوم واقعی آن منحرف کند و به جای نفرین بودن نسبت به معاویه، وسیله تقرب به خدا و کفاره گناهان و اجر و مزد جنایات او را فراهم سازد؟

2- ابن حجر مکی در کتاب «تطهير الجنان» که به گفته خودش در مقدمه آن کتاب، درباره فضائل «معاویه» نوشته است در مقام تأویل حدیث: (لَا أَشْبِعَ اللَّهُ بَطْنَهُ)، جواب های متعددی آورده تا به این جا می رسد که می گوید: این نفرین بدون قصد بر زبان رسول خدا جاری گردیده است. گذشته از این، مسلم در کتاب صحیح خود به این معنا اشاره کرده است که اصلاً معاویه مستحق این نفرین نبوده است، زیرا وی در صحیح خود این حدیث را در این باب وارد کرده است که کسی که پیامبر او را ناسزا گوید و یا نفرینش کند و او مستحق آن نباشد، این ناسزا و نفرین برای او موجب پاکی و اجر و

ص: 290

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 532، ح 96 کتاب البره و الصله، باب من لعنه النبي او سبه...، چاپ بیروت، دار الفکر.

3 - شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال حافظ «نسائی» صاحب صحیح معروف و موسوم به «سنن» نقل می کند که به وی گفتند: چرا فضائل معاویه را نقل نمی کنی؟

او در جواب گفت: درباره معاویه کدام فضیلت را نقل کنم، آیا حدیث: (لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ) را بنویسم؟

ذهبی سپس می گوید: این حدیث را که نسائی در مقام تعریض و نکوهش از معاویه آورده است، به عقیده من نه تنها ذم و قدح از معاویه نیست بلکه یکی از فضائل وی محسوب می گردد، زیرا: خود پیامبر غر موده است: خدایا لعنت و نفرین مرا درباره افراد برای آنان وسیله رحمت و پاکی از گناه قرار بده! (2)

4 - ابن کثیر شامی در کتاب «البدایة و النهایة» روایتی را که در صحیح مسلم، باب «من لعنه النبی او سبّه...» درباره معاویه از ابن عباس آمده است، نقل می کند، و به دنبال این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است: «برو و به معاویه بگو بیاید» این مطلب را اضافه می کند که: «معاویه از نویسندگان وحی بوده است!» (3)، و سپس می گوید: پس از مرتبه سوم پیغمبر فرمود: (لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ) (خدا شکمش را سیر نکند) و آن گاه به دنبال این جمله می گوید:

معاویه بعد از آن تاریخ روی سیری به خود ندید، و بدون تردید او از این دعا در دنیا و آخرتش بهره مند گردید است، زیرا در دنیا هنگامی که به فرمان روایی شام رسید، هر روز هفت نوبت غذا می خورد و در هر نوبت یک کاسه بزرگ پر از گوشت و پیاز

ص: 291

1- تطهیر الجنان فصل سوم، ص 28 و 29 که توأم با صواعق و تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف چاپ گردیده است. و در چاپ دیگر در حاشیه صواعق، ص 59.

2- تذکره الحفاظ، ج 2، ص 699 چاپ هندوستان و وفیات الاعیان ابن خلکان، ج 1، ص 77 و 78، شماره 29، چاپ بیروت، دار صادر.

3- در مورد این که «معاویه» در مدت کوتاهی افتخار نویسندگی نامه های پیغمبر را داشته است سخنی نیست، ولی این که او از نویسندگان وحی بوده است، ادعای محض و بدون دلیل و فضیلت تراشی برای معاویه است. جهت اطلاع بیشتر در این باره به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 338 و نصایح الکافیة ص 265 و مقدمه جلد اول مکاتیب الرسول، ص 27-23 و به ویژه قسمت آخر همین بخش در بحث «صحابه پیامبر از دیدگاه تاریخ» که در معرفی معاویه آورده ایم، مراجعه فرمایید.

برایش می آوردند که او همه آن ها را یک تنه می خورد. او هفت نوبت غذای گوشت دار می خورد و علاوه بر آن شیرینی و میوه بسیار تناول می کرد و می گفت: به خدا قسم که خسته شدم ولی سیر نشدم! و این خود نعمتی است که هر پادشاهی آرزوی داشتن چنین معده ای دارد!

و اما آخرتش، مسلم در کتاب صحیح خود این حدیث را به دنبال حدیثی دیگر آورده که بخاری و دیگران آن را از راه های مختلف از گروهی از اصحاب روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بارها! من هم بشری هستم پس اگر یکی از بندگان را دشنام دادم یا تازیانه زدم و یا نفرینش نمودم که سزاوار و مستحق آن نباشد، تو آن را کفاره گناهانش قرار بده تا بدان وسیله در روز قیامت به تو نزدیک تر گردد.

پس مسلم، با ترکیب این دو حدیث، فضیلتی برای معاویه قائل شده و به غیر از این، چیزی درباره معاویه نیامده است. (1)

خوانندگان عزیز ملاحظه می کنند که ابن کثیر نفرین پیغمبر را درباره معاویه، موجب خیر دنیا و آخرت او دانسته و نفرین آن حضرت را به دعا تبدیل کرده و آن را فضیلتی برای معاویه به شمار آورده و دلیل وی نیز روایات ساختگی از کتاب «صحیح مسلم» بوده است.

آن چه از گفتار ابن کثیر استفاده می شود این است که: وی نفرین پیغمبر را درباره معاویه، موجب خیر دنیا و آخرتش دانسته و آن را بدین صورت تأویل و توجیه نموده است که: خیر دنیا برای معاویه در پر خوری و شکم بارگی اوست که پادشاهان و قدرتمندان آرزوی داشتن چنین معده ای را دارند و خیر آخرتش را هم به حدیثی مستند می سازد که به پیامبر نسبت داده اند که - العیاذ بالله - آن حضرت مؤمنین را لعن و نفرین می کرده ولی خود او دعا نموده است تا این لعن و نفرین وی موجب پاکی و پاکیزگی آنان شود، و چون «مسلم» حدیث (لَا أَشْبَحُ بِاللَّهِ بَطْنَهُ) را درباره معاویه در آخر باب «لعن و نفرین پیامبر» از ابن عباس آورده است، برای معاویه، بهشت و نزدیکی به خدا در روز قیامت ثابت و مسلم است.

ص: 292

و بدین سان، ابن کثیر با استدلال به حدیث معروف و مشهور و متواتری که در قدح و ذمّ معاویه وارد شده حقیقت را وارونه جلوه داده و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دعای خیر برای او تبدیل نموده و بدین گونه به تعریف و ستایش از او پرداخته و طبق میل و دل خواه خود، حدیث را تأویل و معنا کرده است. و این نوع استدلال یکی از عجایب روزگار است که «شب تاریک» را به روز روشن تبدیل نمایند و بدان راضی و خشنود باشند.

5- ابن حجر مکی، روایات متعددی را که با اسناد و طرق مختلف در کتب اصلی و مدارک معتبر اهل سنت، در مورد لعن و نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره «حکم بن ابی العاص» و پسرش «مروان» آمده است در کتاب «صواعق» خود می آورد و آن گاه می گوید: ولی لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به این دو نفر ضرری نمی رساند.

زیرا خود رسول خدا نفرین و لعنتش را با گفتار دیگرش تدارک و جبران نموده و گفته است که: محمد بشری است مانند سایر افراد بشر و درباره هر کس لعن و نفرین کند، برای او وسیله رحمت و پاکی و کفّاره گناهان گردد. (1)

مؤلف گوید: این گفتار ابن حجر، تنزل دادن مقام شامخ نبوت و نشان دادن صاحب رسالت مانند یک فرد عادی و معمولی است که وی به لحاظ اعمال تعصب و برای حمایت و پشتیبانی از دو نفر اموی منحط که از شجره ملعونه اند و مورد لعن و نفرین خدا و پیامبر قرار گرفته اند، مرتکب گردیده است.

زیرا: این مطلب - چنان که پیشتر تذکر دادیم و در این باره به تفصیل سخن گفتیم - با آیات کریمه قرآن مجید سازش ندارد. چه آن که خداوند درباره سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (2)

او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه می گوید چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است.

دلایل قطعی، احادیث «من لعنه النبی» را تکذیب می نماید

ص: 293

1- صواعق المحرقة ص، 181، چاپ مصر، مكتبة القاهرة.

2- سوره نجم، آیه 3 و 4.

آری خواننده گرامی، بر اساس دلائل قطعی و مسلّم و خدشه ناپذیری که در مورد سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن کریم آوردیم، تردیدی نیست که احادیث «من لعنه النبي...» از ساخته و پرداخته جاعلان و سازندگان حدیث است که کوشیده و تلاش کرده اند تا بدین وسیله «شجره ملعونه» و خلفای بنی امیه و در رأس آنان «معاویه بن ابی سفیان» بتوانند از بند احادیث لعن که لگه ننگی بر دامن آن ها بوده است رهایی یابند.

و کسانی هم چون ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر که بدان ها استدلال نموده اند، برای این بوده است که خواسته اند روایت امّ المؤمنین عایشه را در مورد لعن و نفرین پیامبر به حکم بن ابی العاص، پدر مروان، خلیفه اموی، که پیش از این آوردیم، کتمان نموده آن سر پوش گذارند، و یا روایتی را که به حد تواتر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره معاویه رسیده است، به مدح و ثنای وی تأویل و توجیه کنند. زیرا:

چنان که در بحث های گذشته دیدیم، بار ها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، معاویه و پدر و برادرش را مورد لعن قرار داده و روایت (اللَّهُمَّ الْعِنِ الْقَائِدَ وَالسَّائِقَ وَالرَّاکِبَ) (خداوند! افسارکش و راننده و سوار را لعنت فرما) (1)، معروف و مشهور است.

و باز در گذشته دیدیم، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حکم بن ابی العاص و تمام فرزندان را که از نسل او به وجود می آیند (به جز مؤمنین آن ها که بسیار کم خواهند بود) لعنت نموده و می دانیم که اکثر خلفای اموی از فرزندان همین حکم هستند: مروان عبد الملک مروان، سلیمان بن عبد الملک هشام بن عبد الملک، ولید بن عبد الملک، یزید بن ولید بن عبد الملک و... و همه این ها در این نفرین پیامبر لعنت شده اند.

بنا بر این آیا می توان گفت که خلفای مزبور و در رأس آنان معاویه، برای علاج این گونه احادیث از پیامبر چاره اندیشی نکنند، چرا، چاره اندیشی کردند و احادیثی را در این رابطه به وسیله جاعلان حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند و بدین سان، با جعل و نقل و نشر این روایات کوشیدند تا به مسلمانان وانمود کنند که پیامبر هم مانند یکی از افراد بشر است. و دیگران هم که بعد از آن ها آمدند به طرفداری از خلفای بنی برخاسته و گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خودش فرموده است که من هم بشرم...

آری! پیامبر هم بشر است ولی بشری است که بر وی وحی می گردد و خداوند به او

ص: 294

فرموده است: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ) (1) (ای پیامبر! به مردم بگو: من هم مانند شما بشرم ولی از جانب خدا به من وحی می گردد).

پس اگر در ضمن وحی به او دستور داده شود که کسی را لعنت کند، طبق دستور الهی و آسمانی لعنت خواهد نمود و در این صورت کسی که مورد لعنت و نفرین پیامبر واقع شود، هیچ مدافعی - نه ابن حجر و نه دیگری - نمی تواند سودی به حال چنین شخصی برساند.

آری خواننده گرامی، دلایل قطعی و مسلمی که از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - در رابطه با وحی قرآنی و غیر قرآنی - آوردیم، احادیث «من لعنه النبي... کان له زکاة طهورا» را تکذیب می نماید و جایی برای عنوان کردن چنین احادیثی در سنهت پیامبر باقی نمی گذارد، و ثابت می کند که همه آن ها ساخته و پرداخته جاعلان حدیث است.

انگیزه تأویل و توجیه روایات لعن

خواننده گرامی! ما تا بدین جا تحت چهار عنوان با استمداد از آیات و روایات صحیح، ثابت نمودیم که روایات «من لعنه النبي...» جعلی و ساختگی است و همه آن ها برای این «جعل» و ساخته شده است که «بنی امیه» را از چنگال روایات لعن - که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعددی آن ها را مورد لعن و نفرین قرار داده است - رهایی بخشند.

و اینک برای این که بدانیم: چرا برخی از دانشمندان اهل سنت در صدد تأویل توجیه «روایات لعن» بر آمده و آن ها را طبق میل و دل خواه خود و خلاف ظاهر آن معنا کرده اند، به سنت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و روایات اسلامی که به صورت ثابت و مسلم در میان مسلمانان پا بر جا مانده است، مراجعه می کنیم و به عنوان نمونه به برخی از روایاتی که در نکوهش «بنی امیه» و «بنی العاص» در بسیاری از کتب معتبره اهل سنت آمده است اشاره می نمائیم، تا انگیزه تأویل و توجیه روایات لعن و نفرین که از سوی برخی از متعصبان عنود و کینه توز، صورت گرفته است، ما معلوم شود.

مطالعه و دقت در روایات فراوان و متواتری که در متون منابع حدیث و تاریخ، در

ص: 295

رابطه با پیش بینی های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اسلام و مسلمانان آمده است، به خوبی نشان می دهد که آن حضرت در حال حیاتش حوادث و جریانات گوناگونی را که پس از رحلت آن بزرگوار در میان مسلمانان به وجود آمد، مانند: فتنه عایشه، خروج طلحه و زبیر، سلطنت و حکومت ظالمانه بنی امیه و کشته شدن «عمّار یاسر» به وسیله «فته باغیه» (معاویه و طرفدارانش) و پیدایش «خوارج» و کشته شدن آنان به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام و تمام بدعت ها و تحریف هایی که در اسلام پدیدار گردید، خبر داده و تأسف و تأثر عمیق خود را از به وجود آمدن این حوادث ابراز فرموده، که همه این مطالب در کتاب های معتبر مکتب خلفا به صورت تفصیل یا اجمال نقل گردیده است. (1)

و گر چه بررسی تمام موضوعات یاد شده از عهده این کتاب خارج است و ما هم به نوبه خود در بحث های آینده درباره برخی از این حوادث سخن خواهیم گفت، ولی در عین حال در این جا نیز به تناسب بحث های گذشته به نقل احادیث چندی که بیان گر

معرفی خاندان «بنی امیه» و «بنی العاص» و جنایات خلیفگان اموی بر اسلام و قرآن مسلمانان است، می پردازیم تا افراد مورد لعن و کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آشکارا آن ها را به امت اسلامی شناسانده، و برخی از دانشمندان اهل سنت مانند ذهبی، و ابن کثیر و ابن حجر و برخی دیگر از طرفداران حزب «شجره ملعونه» در برابر خدا و رسول قد علم کرده و با پشت پا زدن به حق و حقیقت و مخالفت با «کتاب و سنت» به دفاع از آن ها برخاسته اند، به خوبی شناخته شوند.

روایات وارده در نکوهش بنی امیه و بنی العاص

الف: درباره بنی امیه به طور عموم

1 - متقی هندی در «کنز العمال» از «زهری» روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 296

1- برای اطلاع کامل از پیش بینی های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره مطالب یاد شده، به کتاب گران قدر «فضائل الخمسه من الصحاح الستة»، ج 2، ص 398 تا آخر کتاب و یا ترجمه فارسی آن بنام «فضائل پنج تن از صحاح شش گانه اهل سنت»، ج 3، ص 319-239 مراجعه فرمایید.

بدترین قبایل عرب بنی امیه و بنی مخزوم و بنی ثقیف هستند. (1)

2 - ابن منده و ابو نعیم از سالم حضرمی روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وای بر بنی امیه، وای بر بنی امیه، وای بر بنی امیه. (2)

3 - نعیم بن حماد در کتاب «فتن» از ابن مسعود روایت کرده که گفت:

«لکلّ دین آفة و آفة هذا الدین بنو امیّة». (3)

هر دینی آفتی دارد و آفت این دین بنی امیه می باشند.

4 - نعیم بن حماد از بحاله روایت کرده که گفت:

به عمران بن حصین گفتم: مبعوض ترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسانی بودند؟ عمران گفت: اگر قول می دهی تا هنگامی که من زنده هستم سخن مرا در جایی نقل نکنی پاسخ تو را خواهم گفت، پس از این که من قول دادم که حرف او را در جایی ذکر نکنم، گفت: مبعوض ترین قبایل عرب در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیه و بنی ثقیف و بنو حنیفه بودند. (4)

5 - حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«انّ اهل بیتی سیلقون من بعدی من امتی قتلاً و تشریداً، و انّ اشدّ قومنا لنا بغضاً بنو امیّة و بنو المغیره و بنو المخزوم». (5)

بدون تردید اهل بیت علیهم السلام من بعد از من از دست ائمتّم گرفتار کشتارها و آوارگی ها خواهند گردید، و به راستی که سر سخت ترین قوم ما در بغض و دشمنی با ما، بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم خواهند بود.

6 - ابن عساکر دمشقی و دیگران از ابو ذر غفاری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 297

1- کنز العمال، ج 14، ص 199، ح 38374.

2- کنز العمال، ج 11، ص 165، ح 31059.

3- کنز العمال، ج 14، ص 87، ح 38013.

4- کنز العمال، ج 11، ص 274، ح 31500.

5- مستدرک حاکم، ج 4، ص 487 و صواعق ابن حجر، بدون ذکر سند ص 239 چاپ، مصر مکتبة القاهرة.

هر گاه عدد بنی امیه به چهل نفر برسد، بندگان خدا را به بردگی و خدمت خود می گیرند و بیت المال مسلمانان را در انحصار خود در می آورند، و کتاب خدا را هم مایه مکر و فریب قرار می دهند. (1)

7 - حافظ طبرانی در «معجم اوسط» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» با ذکر سند از «ثوبان» (غلام آزاد شده رسول خدا) روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لَا تَزَالُ الْخِلَافَةُ فِي بَنِي أُمَيَّةَ يَتَلَقَّوْنَهَا تَلَقُّفُ الْكُرْهُ، فَإِذَا نُزِعَتْ مِنْهُمْ خَيْرٌ فِي عَيْشٍ). (2)

پیوسته امر خلافت در میان بنی امیه مانند گوی بازی خواهد بود که به یک دیگر پاس دهند، تا هنگامی که از دست آن ها گرفته شود، و پس از آن (بر اثر جنایات آن ها و زمینه سازی های فساد بیشتر) خیری در زندگی نخواهد بود.

8 - جلال الدین سیوطی از استوانه های علمی اهل سنت در تفسیر «در المنثور» از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) روایت کرده که گفته است: مراد از این آیه شریفه:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) (3) آیا ندیدی آن کسانی که نعمت خدا را به کفران تبدیل نمودند، دو قبیله بد کار و فاجر قریش، بنی مغیره و بنی امیه می باشند، اما از شر بنی مغیره در جنگ بدر خلاصی یافتید ولی بنی امیه تا مدت معینی مهلت دارند. (4)

9 - جار الله زمخشری در تفسیر کشاف، ذیل آیه مزبور از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت:

بد کار ترین مردم قریش، بنی مغیره و بنی امیه هستند اما بنی مغیره در جنگ بدر ریشه کن شدند، ولی بنی امیه تا مدت معینی مهلت دارند و از زندگی دنیا بهره

ص: 298

1- کنز العمال، ج 11، ص 165 ح 31058 به نقل از ابن عساکر از ابو ذر و نیز مستدرک حاکم، ج 4، ص 479 به نقل از ابو ذر.

2- کنز العمال، ج 11، ص 168، ح 31068.

3- سوره ابراهیم، آیه 28.

4- تفسیر در المنثور، ج 5، ص 37 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

10 - زبیر بن بکّار در کتاب «موقیّات» از مغیره بن شعبه (که یک چشمش آسیب دیده و از کار افتاده بود) روایت کرده است که گفت:

روزی عمر (بن خطاب) به من گفت: ای مغیره! آیا از روزی که این چشمت آسیب دیده با آن دیده ای؟ گفتم: نه. گفت: به خدا قسم بنی امیه دیدگان اسلام را از کار بیندازند، همان گونه که این چشم تو از کار افتاده است، سپس آن را کور و نابینا کنند تا جایی که نداند به کجا می رود و از کجا می آید... (2)

11 - متقی هندی در «کنز العمال» به سند خود از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: مصداق این آیه شریفه که خدای تعالی فرموده است: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) (3)، دو قبيله بنی امیه و بنی مغیره اند که از قبيله های دیگر فاجر ترند، و فرمود: خدای تعالی، بنی مغیره را در جنگ «بدر» ریشه کن ساخت ولی بنی امیه تا مدت معینی باقی خواهند بود. (4)

12 - سیوطی نیز در تفسیر «در المنثور» در ذیل آیه مذکور در تفسیر سوره ابراهیم اظهار داشته است: طبرانی در «الاوسط» و حاکم در «مستدرک» حدیث مزبور را روایت کرده و به صحت آن اعتراف نموده اند. سپس می گوید: ابن مردویه هم به سند خود روایت کرده است که از علی علیه السلام پرسیدند:

مصداق آیه شریفه (الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا) چه کسانی هستند؟ فرمود: بنی امیه و بنی مخزوم اند که هم دستان «ابو جهل» به شمار می آیند (5).

این ها بخشی از روایات فراوانی است که در منابع معتبر مکتب خلفا از تفسیر و حدیث و تاریخ در نکوهش بنی امیه و حزب شجره ملعونه وارد شده است. و اینک برای این که با حقیقت ذاتی و ظلم فساد بنی امیه و روش حکومتی آنان بهتر آشنا شویم به برخی از بیانات امیر المؤمنین علیه السلام که در رابطه با معرفی این خاندان ننگین در ضمن بعضی از خطبه های نهج البلاغه آمده است، اشاره می کنیم.

ص: 299

1- تفسیر کشاف، ج 2، ص 521 ذیل آیه 28، در تفسیر سوره ابراهیم، و تفسیر طبری، ج 13، ص 146 چاپ بیروت، دار الجیل.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 12، ص 82.

3- سوره ابراهیم، آیه 28.

4- کنز العمال، ج 2، ص 444.

5- تفسیر در المنثور، ج 5، ص 38 چاپ بیروت، ذیل آیه.

در خطبه 87 درباره بنی امیّه می فرماید:

«... (آن ها چنان بر مردم مسلط می شوند تا آن جا که بعضی گمان می برند دنیا به کام «بنی امیّه» می گردد، و همه خوبی هایش را به آن ها می رساند، و آن ها را از سر چشمه زلال خود سیراب می سازد و تازیانه و شمشیر شان از سر این امت برداشته نمی شود؛ کسانی که چنین می پندارند سخت در اشتباهند، چه آن که آنان از زندگی لذت بخش دنیا جرعه ای بیش نیست که مدتی آن را می مکند سپس همه را بیرون می اندازند!» (1)

در خطبه 93 که از فتنه بنی امیّه سخن گفته است، می فرماید:

«... آگاه باشید که ترسناک ترین فتنه ها برای شما در نظر من فتنه بنی امیّه است فتنه ای است کور و ظلمانی که حکومتش همه جا را فرا می گیرد، و بلائی آن مخصوص نیکو کاران است. هر کس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن ستیزه کند) بلا و سختی به او می رسد، و هر کس در برابر آن نابینا باشد حادثه ای برای او رخ نمی دهد!

به خدا سوگند! بنی امیّه بعد از من برای شما زمام داران بدی خواهند بود آن ها همچون شتر بد خوئی هستند که صاحب خود را دندان می گیرد و با دستش بر سر می کوبد و با پایش او را دور می کند، و از شیر خود او را منع می نماید.

همواره با شما به سختی رفتار کنند، مگر کسانی که برای شان سودی داشته باشند و یا این که لاقط به آن ها ضرری نرسانند.

پیوسته شکنجه ها و بلا های آن ها بر شما ادامه خواهد داشت، تا آن جا که غلبه و پیروزی شما بر آن ها جز همانند پیروزی بردگان بر مالکان خویش، و یا فرمانبر از فرمانده خود نخواهد بود، (و به آسانی بر آن ها پیروز نخواهید شد).

فتنه های آن ها پشت سر یک دیگر با قیافه زشت و وحشتناک و به روش جاهلیت بر شما فرو می بارند، نه علامت هدایت و راهنمایی یافت می شود و نه پرچم نجاتی به چشم می خورد، ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از گناه آن فتنه ها بر طریق نجاتیم (که از راه و

ص: 300

روش فتنه جویان بی زاری جسسته و طبق دستور خداوند عمل می نمایم) ولی رهبری شما را در آن روزگار به عهده نخواهیم داشت (و نمی توانیم کسی را آشکارا به راه حق دعوت نماییم). (1)

و در خطبه 98 که به ظلم و ستم های بی حد و مرز بنی امیه اشاره نموده است، می فرماید:

به خدا سوگند آن ها همچنان به ظلم و ستم خود ادامه دهند تا آن جا که هیچ حرامی را که خدا حرام کرده است باقی نگذارند و همه را حلال شمارند، و تمام پیمان های الهی را بشکنند، تا بدان جا که حتی خانه و خیمه ای باقی نماند مگر آن که ستم شان در آن راه یابد و فساد و سوء تدبیر شان مردم را از خانه های خویش فراری دهد، تا آن جا که مردم دو دسته شوند و هر دو دسته بگریند؛ گروهی برای دین شان، و گروهی برای دنیای شان. کار به جایی برسد که خدمت گزاری یکی از شما برای یکی از آنان مانند خدمت گزاری بردگان نسبت به ارباب خود شود که به هنگام حضور (از ترس) از او فرمان برد، و چون غایب شود از او بدگویی نماید و تا آن جا که هر کس به خدا امیدوار تر (و پرهیز کار تر) باشد بیش از همه رنج و مصیبت بیند! پس اگر خداوند برای شما عافیت (و سلامت و گشایشی) پیش آورد بپذیرید (و خدا را شکر کنید) و اگر به رنج و ناراحتی گرفتار شدید شکبیا باشید که سر انجام پیروزی با پرهیزکاران است». (2)

ب: درباره معاویه بن ابي سفیان

نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ يَخْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَاصْرَبُوا عَنْقَهُ)

هر گاه ببینید معاویه پسر ابو سفیان بر فراز منبر من خطبه می خواند گردنش را بزیند.

حسن بصری می گوید: مسلمانان این کار را انجام ندادند و رستگار نشدند. (3)

ص: 301

1- نهج البلاغة، فیض، ص 273 - 274 و صبحی صالح، ص 137 - 138.

2- نهج البلاغة فیض، ص 290 و صبحی صالح، ص 143.

3- وقعة صفین، ص 216.

هم چنین، نصر بن مزاحم در روایت دیگری از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَأَقْتُلُوهُ)

هر گاه دیدید معاویه بر فراز منبر من خطبه می خواند، او را بکشید.

حسن بصری پس از نقل این حدیث می گوید:

أبو سعید خدری می گفت: ما دستور پیامبر را اجرا نکردیم و رستگار نشدیم. (1)

و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلَيَّ غَيْرِ مِلَّتِي) (2)

معاویه بر غیر ملت من از دنیا می رود.

و از عبد الله عمر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلَيَّ غَيْرِ الْإِسْلَامِ) (3)

معاویه بر غیر از شریعت اسلام می میرد و نیز از عبد الله بن عمر روایت کرده که گفت:

«تابوت معاویه در جهنم یک درجه بالا تر از تابوت فرعون قرار دارد و این بدان جهت است که فرعون گفت: انا ربکم الاعلی: من پروردگار

اعلای شما هستم». (4)

و از مردی از اهل شام از پدرش روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

بدترین بندگان خدا پنج نفرند:

پسر آدم که قاتل برادرش بود.

فرعون ذی الاوتاد که مردم را میخ کوب و شکنجه می کرد.

مردی از بنی اسرائیل (یعنی سامری) که آنان را از دین شان برگردانید.

و مردی از این امت که در باب «لُد» (5)، با وجود کفر باطنی اش برای خود از مردم بیعت می گیرد. آن مرد شامی اضافه کرده است که

چون خودم معاویه را در باب «لُد» مشاهده

- 1- همان مدرک
- 2- وقعهٔ صفّین، ص 217.
- 3- همان، ص 217.
- 4- همان، ص 217 و 218 و 219.
- 5- «لُد» قریه ای بوده است در نزدیکی بیت المقدس از نواحی فلسطین.

کردم که از مردم برای خودش بیعت می گیرد، به یاد فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتاده و به علی علیه السلام پیوستم و با او همراه شدم. (1)

و ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» از علاء بن حریر قشیری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به معاویه فرمود:

«توبدعت را سنت، و زشتی را زیبا جلوه می دهی، خوراکت فراوان و ظلم و ستمت بسیار بزرگ است» (2)

و ابراهیم بن هلال ثقفی، مؤلف کتاب «الغارات» از اعمش، از انس بن مالک روایت کرده که گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

«به زودی مردی از امت من بر مردم چیره می شود که گلو گشاده و فراخ روده بسیار می خورد و سیر نمی شود. گناه جنه و انس را بر دوش می کشد. روزی به جستجوی امارت و فرمان روائی بر می آید، هر گاه بر او دست یافتید، شکمش را پاره کنید. گوید: در آن هنگام چوب دستی در دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و به شکم معاویه اشاره می کرد». (3)

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» در شرح حال عبّاد بن یعقوب رواجنی آورده است که: از شریک از عاصم از «زر» از عبد الله به طریق مرفوع روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر گاه معاویه را بر فراز منبر من مشاهده کردید، او را بکشید». (4)

هم چنین در شرح حال علی بن زید بن عبد الله بن ابی ملیکه آورده است که: حمّاد بن سلمه، از علی بن زید، از ابو نضره از ابو سعید خدری به طریق مرفوع روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى هَذِهِ الْأَعْوَادِ فَأَقْتُلُوهُ) : هر گاه معاویه را ببینید که بر فراز این چوب ها قرار گرفته است، او را بکشید». (5)

سپس ابن حجر گوید: حسن بن سفیان این حدیث را در مسند خود از اسحاق، از

ص: 303

1- وقعه صفین، ص 217.

2- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 79.

3- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 108.

4- تهذیب التهذیب، ج 5، ص 110.

5- تهذیب التهذیب، ج 7، ص 324.

عبد الرزاق از «ابن عیینة» از علی بن زید آورده و گفته است آن چه به نظر می رسد لفظ حدیث از ابن عیینة این گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرِي فَازْجُمُوهُ)

هر گاه معاویه را بر فراز منبر من مشاهده کردید سنگ سارش کنید.

و علامه مناوی در «کنوز الحقائق» از طریق دیلمی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ) (1)

نگارنده گوید: مراد از «منبر» در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است: «هر گاه معاویه را بر فراز منبر من ببینید، او را بکشید اختصاص به منبر معینی ندارد، بلکه مقصود از آن مطلق منبر است، به دلیل این که هر منبری که در اسلام نصب شود و خطیب بر فراز آن قرار گیرد و به ایراد خطبه پردازد در هر مکانی که باشد منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و ممکن است مراد از منبر در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، منبر مخصوص آن حضرت در مدینه باشد و دلیل بر آن، حدیث «ابو سعید» است که پیش از این متذکر شدیم که: «هر گاه معاویه را بر فراز این چوب ها مشاهده کردید او را بکشید».

به هر حال، بنا بر آن چه در احادیث پیشین آمده است معاویه از کسانی است که فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید کشته شود ولی مسلمانان در انجام فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کوتاهی کردند.

با توجه به آن چه گفتیم، و خوب کشتن معاویه بنا بر احتمال اول که مراد از منبر، مطلق منبر باشد، ظاهر و آشکار است و محلی برای شک و شبهه باقی نمی گذارد و بنا بر احتمال دوم که مراد از منبر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، به مناسبت روایتی است که «ابن سعد» در کتاب طبقات خود آورده است:

هنگامی که «معاویه» وارد مدینه شد به مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آمد و بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و به منبر پیغمبر سوگند یاد کرد که من پسر «عمر» را خواهم کشت.

ص: 304

1- کنوز الحقایق مناوی، ص 9 ط اسلامبول، سال 1285 به نقل فضائل الخمسه، ج 3، ص 300.

این حدیث را «ابن سعد» از اسماعیل بن ابراهیم، اسدی از ایوب، از نافع روایت کرده و به طریق دیگر هم از «نافع» نقل کرده است. (1)

ج: درباره یزید بن معاویه

بخاری در کتاب صحیح خود، در حدیثی از عمرو بن سعید روایت کرده که گفت: جدم به من خبر داد و گفت: من و ابو هریره در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نشسته بودیم و «مروان» نیز حضور داشت که ابو هریره گفت: از رسول صادق مصدق صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

(هَلَكَتْ أُمَّتِي عَلَيَّ يَدِي عَلِمْتُ مِنْ قُرَيْشٍ)

هلاکت و نابودی امت من به دست افرادی جوان سال که از قریش خواهند بود صورت خواهد گرفت.

مروان گفت: لعنت خدا بر آن ها باد، همه آن ها جوان سالند؟! ابو هریره گفت: اگر بخواهم بگویم که آن ها از فلان تیره و فلان قبیله هستند، می توانم نام شان را ببرم.

بعد از این جریان، هنگامی که «بنی مروان» به حکومت رسیدند، همراه جدم به شام مسافرت نمودم و چون جدم همه آن ها را افرادی جوان سال دید به ما گفت: شاید اینان از همان ها باشند، و ما گفتیم: در این باره تو بهتر می دانی. (2)

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» که شرح کتاب «صحیح بخاری» است، می نویسد:

«ابو هریره» هنگامی که در بازار راه می رفت، می گفت: پروردگارا مرا به ناگواری های سال شصت و حکومت کودکان و نوجوانان گرفتار مکن! شارح (عسقلانی) می گوید: از بیان «ابو هریره» بدست می آید که سال شصت هجری نخستین سالی بود که جوانان بر آریکه حکومت و قدرت نشستند و این بدان علت است که «یزید بن معاویه» پس از مرگ پدرش، بر سریر حکومت تکیه زد و تا سال شصت و چهار هجری حکومت شام

ص: 305

-
- 1- طبقات ابن سعد، ج 4 قسم 1، ص 136 چاپ لیدن و در چاپ بیروت، ج 4، ص 183.
 - 2- صحیح بخاری، ج 9، ص 675 ح 1885، کتاب الفتن فی قوله تعالی: (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً)، باب ، 1070، قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم هلاک امتی علی یدی اُغیلمة سفهاء.

را عهده دار بود و پس از مرگ او، پسرش «معاویه» بجای او نشست و چند ماهی بیش حکومت نکرد و رحلت نمود.

«عسقلانی» گوید: «یزید بن معاویه» نخستین آن جوانان بود که بر مردم حکومت کردند، چنان که «ابو هریره» گفت: پروردگارا! نیاید آن روزی که سال شصت هجری و حکومت کودکان را ببینم.

عسقلانی شارح صحیح بخاری در ضمن تنبیهی اظهار می دارد:

شگفت این جاست که «مروان بن حکم» غلام هائی را مورد لعنت و طرد قرار می دهد که خود از فرزندان او بوده اند! آری، این لعن را خدای تعالی از آن جهت بر زبان او جاری می گرداند تا در ضمن اتمام حجتی که بر آن ها می نماید از چگونگی اعمال و رفتار خود شان عبرتی بگیرند و چنان که می دانیم احادیث بسیاری ویژه لعن «حکم» - پدر «مروان» - و فرزندان او که از صلب او بوجود می آیند وجود دارد که احادیث مزبور را «طبرانی» و محدثان دیگر یاد آوری کرده اند و سند برخی از آن ها عالی و بعضی هم خالی از بحث درایه ای نمی باشد. (1)

در همین رابطه حسام الدین متقی در «کنز العمال» در حدیثی از «طبرانی» آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به مردم فرمود:

«من محمّد و پیغمبرم، خدای تعالی آغاز و انجام هر حقیقتی را در اختیار من در آورده است.

اینک زمانی که در میان شما هستم و دست شما به من می رسد، از فرصت استفاده کرده و از دستور ها و احکام من پیروی نمایید تا آن جا که راوی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای تعالی برکاتش را از «یزید» سلب کند. آری خبر شهادت امام حسین علیه السلام به اطلاع من رسید و مقداری از تربت او در اختیار من قرار داده شد و قاتل او به من معرفی شد؛ به خدائی که جان من در دست قدرت اوست، مردم بسیاری به امر او از پای در می آیند و کسانی که او را در چنین کشتاری تشویق و تأیید می نمایند آن هائی هستند که خدای تعالی میان سینه و دل های شان جدائی افکنده است و بدترین آن ها را بر آنان چیره ساخته و لباس پیروی از اشرار را بر اندام آنان پوشانده است. آه و آسفا! بر فرزندان و بازماندگان

ص: 306

آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دست خلیفه ای که نابجا بر اریکه خلافت تکیه زده است، در حالی که دلش مملو از علاقه به زر و سیم دنیاست، اوست که جانشین و جانشین جانشین مرا به شهادت می رساند.»

متقی گوید: این حدیث را «طبرانی» از «معاذ بن جبل» روایت کرده است. (1)

مؤلف گوید: نور الدین هیشمی نیز در «مجمع الزوائد» به سند خود از «معاذ بن جبل» روایت کرده که گفت:

در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که چهره مبارکش تغییر کرده و غضبناک بود، بر ما وارد شد بلافاصله فرمود: من محمدم که خدای تعالی، فواتح کلام و خواتم آن و آغاز و انجام همه چیز را در اختیار من نهاده است (تا آن جا که فرمود) اکنون می بینم که نبوت، از حیثیت خود پا بیرون گذاشته و به لباس سلطنت آراسته شده است. خدا بیامرزد کسی را که از حقایق نبوت استفاده نماید و همان طور که احکام الهی را به صدق دل پذیرفته و گام در این راه مقدس نهاده بر پیمان خود برقرار باشد. سپس خطاب به من فرمود: ای مُعَاذ! آن هائی را که نام می برم بر شمار! یک یک آن ها را شمردم تا به پنجمین آن ها رسیدم که «یزید» بود. آن گاه فرمود: خدای تعالی برکاتش را از او (یزید) سلب کند سپس اشک از دیدگان مبارکش جاری شد و فرمود: خبر شهادت حسین علیه السلام به اطلاع من رسید... (2)

ابن حجر هیتمی مکی نیز در کتاب «صواعق» خود آورده است که «رویانی» در مسند خود از «أبو درداء» روایت کرده که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: نخستین کسی که سنت مرا تغییر می دهد، مردی از بنی امیه بنام «یزید» است.

هم چنین «ابن حجر» به سند خود از «واقدی» از طرقی چند روایت کرده است که بن حنظله - غسیل الملائکه - گفت: به خدا سوگند! ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانی که ترسیدیم اگر علیه او قیام نکنیم، هدف سنگ های آسمانی قرار گیریم و این بدان جهت بود که او با کنیزهای اولاد دار و دختران و خواهران همبستر می شد و باده گساری می کرد و نماز را نیز ترک گفته بود.»

ص: 307

1- کنز العمال، ج 11، ص 166 ح 31061.

2- مجمع الزوائد، ج 9، ص 189 که گفته است این حدیث را «طبرانی» روایت کرده است.

و از «ذهبی» نیز نقل کرده است، زمانی که «یزید» با مردم مدینه در افتاد و قتل عام کرد و به باده گساری پرداخت و دست به کار های پلید زد، مردم به شدت بر آشفتنند و بر ضد او شورش نمودند، و خدا هم خیر و برکتش را از عمر او برداشت. (1)

ابن سعد هم در کتاب معروف «طبقات» از گروهی نقل کرده است:

هنگامی که شب های «حرّه» (2) پیش آمد، مردم یک دل و یک جهت شورش کردند و بنی امیه را از مدینه اخراج نمودند، و عیوب و جنایات یزید و حکومتش را افشا کردند، و آن گاه گرد «عبد الله بن حنظله» اجتماع نموده و امور خود را به عهده او گذاردند و با او تا آخرین قطره خون شان بیعت کردند.

«عبد الله» گفت: ای مردم! از خدای یکتای بی همتا در هراس باشید و به پیمان خود وفادار بمانید به خدا سوگند ما علیه «یزید» قیام نکردیم مگر زمانی که ترسیدیم هدف سنگ های آسمانی قرار بگیریم. آری یزید مردی است که با زنان شوهر دار و دختران و خواهران همبستر می شود و باده گساری می کند و نماز نمی خواند؛ به خدا سوگند! حتی اگر یک نفر از مردم هم با من همراه نشود، باز هم در راه خدا علیه او قیام می کنم و از هیچ گونه اقدامی دریغ نمی نمایم، آن روز بود که مردم از اطراف و اکناف گرد آمدند و با «عبد الله» بیعت کردند. (3)

حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» به سند خود از «عثمان بن زیاد اشجعی» روایت کرده که گفت: «معقل بن سنان اشجعی» که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در روز فتح مکه پرچم دار قوم خود بود... با «مسلم بن عقبه» معروف به «مسرف» ملاقات کرد و «مسرف» از دوستان نزدیک «معقل» بود و مطالب سری خود را با او در میان می گذاشت تا آن جا که در ضمن گفتگو هایی که با هم داشتند، «معقل» گفت: ای مسرف! من علاقه ای به «یزید بن معاویه» نداشتم و به کراهت با او بیعت کردم و قضا و قدر چنان بود که به او روی آورم. او مردی باده گسار است که با محارم خود زنا می کند... (4)

ص: 308

1- صواعق المحرقة، ص 221 ط مکتبة القاهرة و ص 132 چاپ میمنیه مصر، سال 1312.

2- حرّه، نام جایی در نزدیکی مدینه است که انقلابی های مدینه به فرماندهی «عبد الله» حنظله» - (معروف به غسیل الملائکه) در آن جا با لشکر «یزید» به فرماندهی «مسرف بن عقبه» درگیر شدند.

3- طبقات ابن سعد، ج 5 ص 66 چاپ بیروت و در چاپ لیدن، ج 5، ص 45.

4- مستدرک حاکم، ج 3، ص 522.

در تاریخ آمده است: یزید بن معاویة پسری داشت که در نظرش بسیار عزیز و محبوب بود، نام او را معاویة گذارده بود و علاقه داشت که بخوبی تربیت شود و به شایستگی مدارج کمال را بیامد. از این رو معلّم لایق و با فضیلتی را بنام «عمر المقصوص» برای تعلی علیه السلام و تربیت او برگزید و فرزند خود را به وی سپرد. عمر المقصوص از مردان با ایمان و از دوست داران واقعی علی علیه السلام بود و در باطن از رفتار ظالمانه معاویة بن اَبی سفیان و فرزندش یزید سخت تنفر داشت. این معلّم شایسته در طول سال هایی که عهده دار تعلیم و تربیت معاویة بن یزید بود همه مبانی اسلامی و ایمانی را به وی آموخت و تمام وجودش را از اشعه فروزان تعلیم قرآن کریم روشن نمود و او را یک فرد معتقد به اسلام و حقوق اهل بیت علیهم السلام بار آورد.

معاویة بن یزید که تحت تأثیر تعلی علیه السلام و تربیت عمر المقصوص قرار گرفته و اسلام و ایمان در اعماق جان و دل او رسوخ کرده بود در بحبوحه جوانی و در حدود بیست سالگی بود که پدر جنایت کارش یزید بن معاویة از دنیا رفت و مردم شام او را به جانشینی پدر برگزیدند و با وی به خلافت بیعت کردند.

معاویة بن یزید چهل روز بر مسند خلافت نشست و در ظرف آن مدّت کوتاه کار های ننگین و شرم آور دوران حکومت پدر و جدّ خود را بخوبی بررسی کرد و متوجه شد که یزید و معاویة برای چند سال حکومت و فرمان رویی چه جرائم عظیمی مرتکب شده و صدمات غیر قابل جبرانی بر پیکر اسلام و مسلمین وارد آوردند.

«معاویة بن یزید» بر سر یک دوراهی بسیار مهمّ و حسّاس قرار گرفته بود که باید تصمیم بگیرد و یکی از آن دوراه را انتخاب کند یا به زمام داری نابجای خود ادامه دهد مانند جد و پدرش به جنایت کاری و ناپاکی آلوده گردد، و یا مطیع اوامر الهی و پیرو حق و فضیلت باشد و صریحاً از ریاستی که مایه ننگ و گناهکاری است کناره گیری نماید.

سر انجام تصمیم گرفت و با نیروی ایمان و تربیت های عمیق مذهبی که در ایّام کودکی و نوجوانی از استاد خود فرا گرفته بود بر هوای نفس خویش مسلّط و پیروز شد،

از خلافت کناره گیری کرد و در کمال صراحت و شجاعت به مقام و ریاستی که آلوده به انواع گناهان بود پشت پا زد.

روزی که خواست کناره گیری خود را از مقام خلافت به اطلاع عموم مردم برساند، با حضور عموم طبقات مردم بر فراز منبر رفت و خطبه ای را در نکوهش پدر و جدش (یزید و معاویه) ایراد نمود و علناً و عملاً از «خلافت» کناره گیری کرد.

ابن حجر هیتمی مکی در کتاب معروف «صواعق» خود در این باره می نویسد:

«یزید بن معاویه» در سال شصت و چهارم هجرت مُرد، در حالی که جوان شایسته ای داشت و منصب خلافت را به عهده او واگذار کرد این جوان تا زمانی که از دنیا رفت، همواره بیمار بود و پس از مرگ پدرش با آن که منصب خلافت در اختیارش بود ولی نه با مردم ملاقات می کرد و نه با آن ها نماز می گزارد و نه در امری از امور خلافت دخالت می نمود. مدت خلافتش، چهل روز و به قولی دو ماه و به قول دیگری سه ماه بود و هنگامی که درگذشت بیست و یک سال و یا بیست سال داشت. و شایستگی ظاهری او آن بود که وقتی خلافت را به دست گرفت، به منبر رفت و در ضمن خطاب های به حاضران گفت:

«این خلافتی که هم اکنون من بر فراز منبر آن پای نهاده ام، ریسمان خدا و رابطه میان ما و اوست و همانا جدم «معاویه با کسانی که اهلیت خلافت دارند به ویژه با شخصیتی چون علی بن ابی طالب علیه السلام به مخالفت برخاست و با وی به نزاع و دشمنی پرداخت و به وسیله شما مردم کارهایی انجام داد که خود از آن ها با خیرید و از هیچ گونه عمل خلاف دریغ نداشت تا این که مرگش فرا رسید و همان طور که در گرو گناهانش بود به خاک رفت و مردم را از شرارت خویش آسوده ساخت. پس از مرگ او پدرم، «یزید» بر آریکه خلافت نشست و جایگزین او گردید. او هم در حالی که از هیچ گونه قابلیت برخوردار نبود با فرزند دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نزاع و جدال پرداخت تا آن که کاری که نباید انجام بدهد، انجام داد. در این رابطه عمر خود را کوتاه و تباه کرد و زندگیش پایان یافت و سر انجام هم در حالی که در گرو گناهانش بود به خاک رفت. سخنش که بدین جا رسید، گریست و گفت: از مهم ترین پیشامد هایی که برای ما اتفاق افتاده آنست که می دانیم او با چه گرفتاری هایی به خاک رفته و چه سر انجام نکبت باری در انتظار اوست!

آری او بود که عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از پای در آورد و باده گساری را مباح کرد و خانه کعبه را ویران ساخت، و من که شیرینی خلافت را نچشیده ام بار تلخی آن را هم بدوش نمی گیرم. اینک شما کاری را که در نظر دارید انجام دهید. به خدا سوگند! اگر دنیا خوب و پسندیده بوده، ما نصیب خود را از آن بدست آورده ایم و اگر بد بوده است، باز ماندگان «ابو سفیان» آن چه را که انجام داده و به نتیجه نامطلوب آن رسیده اند برای آن ها کافی است. سخنش را پایان داد و در خانه اش منزوی گردید و در را به روی همگان بست تا پس از چهل روز زندگی را وداع گفت و درگذشت

«ابن حجر» گوید: خدا او را بیامرزد که از پدرش با انصاف تر بود و می دانست خلافت از آن دیگری است. (1)

«دمیری» نیز در «حیات الحیوان» خطبه مزبور را - با اختلاف در الفاظ - نقل نموده و می گوید:

مروان بن حکم که پای منبر نشسته بود به سخنان معاویه بن یزید اعتراض کرد، او با شدت و تندی به مروان گفت از من دور شو، آیا به دین من از در خدعه و نیرنگ وارد می شوی من شیرینی خلافت شما را نچشیدم تا تلخی های مسئولیت و گناهش را ننوشم. اگر خلافت مایه بهره مندی و منفعت است بدبختانه پدر من از آن جز گناه ضرر طرفی نیست و اگر مایه تیره روزی و بدبختی است هر آن چه دامن گیر پدرم شد کافی است، من خود را آلوده نخواهم کرد سپس با دیده اشک بار از منبر بزییر آمد.

بنی امیه که بر اثر این پیش آمد با خطر بزرگی مواجه شده بودند و ممکن بود خلافت از خاندان آن ها خارج شود سخت غضب آلود و خشمگین گشتند، سر وقت عمر المقصوص معلم معاویه بن یزید رفتند و به وی گفتند تو او را این چنین تربیت کردی و از خلافت منصرفش نمودی، تو دوستی علی را در نظر او جلوه گر ساختی، تو او را وادار کردی که این نطق آتشین را ایراد کند و ستمکاری های بنی امیه را بزبان بیاورد و سپس او را گرفتند و گودالی کردند و زنده به گورش کردند (2).

ص: 311

1- صواعق المحرقة، ص 224 ط مکتبة القاهرة و ص 134 چاپ میمنیه مصر و ینابیع المودّة، ج 2، ص 151، چاپ بیروت اعلمی و ص 393 باب 60، چاپ نجف.

2- حیات الحیوان دمیری، ج 1، ص 88 - 89 خلافت معاویه بن یزید و نیز رک تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 254 چاپ بیروت، دار بیروت و البدء و التاریخ، ج 6، ص 17.

در منابع معتبر مکتب خلفا روایات فراوانی درباره «بنی العاص» و فرزندان «حکم» از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که به عنوان نمونه برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

1. نور الدین هیشمی و ابن اثیر جزری و ابن حجر عسقلانی و برخی دیگر از اعلام اهل سنت از «جبیر بن مطعم» روایت کرده اند که گفت: ما با پیامبر خدا بودیم که حکم بن ابي العاص از نزدیک ما عبور کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(وَيْلٌ لِأُمَّتِي مِمَّا فِي صُلْبِ هَذَا) (1)

وای بر امت من از فرزندانی که در صلب این شخص قرار گرفته اند.

2. نعیم بن حماد در کتاب «فتن» از راشد بن سعد روایت کرده که گفت: هنگامی که مروان بن حکم متولد گردید او را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند تا برای وی دعا کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت و فرمود:

(ابنُ الزُّرْقَاءِ هَلَاكٌ عَامَّةٌ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْهِ وَ يَدِي ذُرِّيَّتِهِ) (2)

پسر «زرقاء» (زن کبود چشم و مادر مروان) (3) کسی است که هلاکت بیشتر امت من به دست او و فرزندان او صورت خواهد گرفت.

حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از جلام بن جذل غفاری روایت کرده که گفت: از ابو ذر غفاری شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود:

(إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَعْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ دَوْلًا).

ص: 312

1- مجمع الزوائد، ج 5، ص 241، اسد الغابه، ج 2، ص 37 چاپ بیروت، شماره 1217، اصابه ابن حجر، ج 1، ص 346، حرف الحاء، القسم الاول، تحت شماره 1781 سیره حلبی، ج 1، ص 510، چاپ بیروت، دار المعرفه، و کنز العمال، ج 11، ص 167، ح 31066.

2- فتن نعیم بن حماد، ص 72 باب آخر من ملك بنی امیه، چاپ بیروت، دار الفکر و کنز العمال، ج 11، ص 167 ح 31067 با اختلاف در لفظ.

3- زرقاء (مادر مروان بن حکم) از فاحشه های معروف و رسمی زمان جاهلیت و صاحب پرچم بوده است. جهت آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب تذکره الخواص سبط ابن جوزی، ص 207 - 208 چاپ نجف مراجعه فرمائید.

هر گاه فرزندان «ابو العاص» به سی تن برسند، مال خدا را در میان خود دست به دست می گردانند، و بندگان خدا را به بردگی خود در می آورند و دین خدا را بازیچه خود قرار می دهند.

جلام گوید: پس از آن که این سخنان از «أبو ذر» شنیده شد، برخی نتوانستند آن را بپذیرند. «أبو ذر» علی بن ابی طالب علیه السلام را به شهادت طلبید. علی علیه السلام حاضر شد و گواهی داد و فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: راست گو تر از «أبو ذر» را نه زمین در بر گرفته است و نه آسمان بر او سایه افکنده است! بنا بر این، من گواهی می دهم آن چه را که ابو ذر گفته است سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که آن حضرت فرموده است.

«حاکم» گوید: این حدیث طبق نظر مسلم حدیث صحیحی است. (1)

4. متقی هندی در «کنز العمال» به نقل از طبرانی و بیهقی از معاویه و ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا بَلَغَ بَنُو الْحَكَمِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ دُولًا ، وَ عِبَادَةً خَوْلًا ، وَ كِتَابَهُ دَعْلًا ، فَإِذَا بَلَغُوا تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ وَ أَرْبَعِينَ كَانَ هَلَاكُهُمْ أَسْرَعَ مِنَ الثَّمَرَةِ) (2)

هر گاه فرزندان «حکم» به سی تن برسند، مال خدا را در بین خود دست به دست می گردانند، و بندگان خدا را زیر یوغ بردگی خویش در می آورند و کتاب خدا را بازیچه خود قرار می دهند و هر گاه عدد آن ها به چهارصد و نود و نه نفر برسد هلاکت آن ها از خوردن خرما سریع تر خواهد بود.

5. هم چنین متقی هندی در یک روایت دیگر با تفصیل بیشتر از «ابن موهب» نقل می کند که گفت: هنگامی که «معاویه» نشسته بود و «ابن عباس» هم در نزد او حضور داشت «مروان بن حکم» به خاطر حاجتی بر «معاویه» وارد شد و گفت: ای امیر... حاجت مرا بر آورده ساز. به خدا سوگند هزینه زندگی من بسیار سنگین است و من هم اکنون پدر ده فرزند، و عموی ده برادر زاده و برادر ده برادر دیگرم. همین که از

ص: 313

1- مستدرک حاکم، ج 4، ص 480، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 56 و ج 8 ص 258. کنز العمال، ج 11، ص 165 ح 31055 و 31057.

2- کنز العمال، ج 11، ص 11، ص 365، ح 31056 و تطهیر الجنان ابن حجر ص 64 با اندکی اختلاف در لفظ، چاپ مکتبه القاهره، همراه با صواعق.

نزد او بیرون رفت معاویه به ابن عباس گفت: آیا به خاطر داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر گاه فرزندان «حکم» به سی تن برسند، مال خدا را در دست چپاول خود قرار می دهند، و بندگان خدا را به بردگی می گیرند، و کتاب خدا را تباه می سازند و هر گاه عدد آن ها به چهارصد و نود و نه تن برسد هلاکت آن ها آسانتر از خرمائی است که کسی آن را بجود؟».

ابن عباس گفت: آری. طولی نکشید که بار دیگر «عبد الملک» به پیشنهاد «مروان» نزد معاویه آمد و از او تقاضای کمکی نمود و چون «عبد الملک» از نزد معاویه بازگشت، معاویه خطاب به ابن عباس گفت:

ای ابن عباس! تو را به خدا سوگند آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره «عبد الملک» فرمود که این شخص پدر جباران چهار گانه است؟ ابن عباس گفت: چرا، می دانم.

متقی گوید: این حدیث را بیهقی در «دلایل النبوه» آورده و ابن عساکر هم آن را نقل کرده است. (1)

6. ابو عیسی، محمد بن عیسی ترمذی در کتاب صحیح خود موسوم به «سنن ترمذی» در باب «ما جاء فی الخلفه» به سند خود از «سعید بن جمهان» روایت کرده که گفت: «سفینه» برایم نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«دوران خلافت در امت من، سی سال است. بعد از آن از صورت خلافت بیرون رفته به شکل سلطنت و پادشاهی ظهور خواهد کرد. آن گاه «سفینه» گفت: دوران خلافت ابو بکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام را بر شمردیم سی سال تمام بود. «سعید»

می گوید به «سفینه» گفتم: بنی امیه خیال می کنند که آنان خلفاء پیغمبرند!!

پاسخ داد: فرزندان زرقاء (زن کبود چشم) دروغ می گویند؛ آنان از سلاطین به شمار می روند که بر سریر سلطنت تکیه زدند و از بدترین و ستم کارترین پادشاهان محسوب می شوند».

ترمذی می گوید: گروهی از محدثان این روایت را از سعید بن جمهان روایت

ص: 314

کرده اند. (1)

ابن حجر مکی نیز قسمت آخر حدیث مزبور را از مصنف ابن ابی شیبہ از سعید بن جمہان نقل نموده و در پایان آن آمده است که «سعید» گفت: «و اولین پادشاه آن‌ها معاویہ بود». (2)

مؤلف گوید: با توجّه به روایاتی که در نکوهش معاویہ و یزید و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و فرزندانش از کتب معتبره اهل سنت نقل نمودیم جای هیچ گونه تردید برای کسی باقی نمی ماند که مقصود از «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیّه می باشند که رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم نیز در موارد متعدد آن‌ها را لعنت نموده و افراد سرشناس ایشان را به امت اسلامی معرفی فرموده است.

حاکم نیشابوری در «مستدرک» به سند خود از «عبد اللّٰه بن زبیر» روایت کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم «حکم و فرزندش - مروان بن حکم - را لعنت کرده است»، آن گاه گفته است که این حدیث صحیح است، سپس می گوید: کسی که در طلب علم حدیث بر می آید، باید بداند که احادیث باب حاضر به حدّی است که ما بیش از یک سوم آن را بیان نکرده ایم. نخستین فتنه ای که در این امت به وجود آمد فتنه «حکم» و پسرش بود من با خدای خود پیمان بسته ام که در معرفی چهره پلید این‌ها کوتاهی نکنم و در کتاب‌های خود آن‌ها را ذکر نمایم. (3)

اعتراف علامه آلوسی به لعن بنی امیّه در قرآن

چنان که پیشتر اشاره کردیم رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم در خواب دید که «بنی امیّه» بر فراز منبرش بالا می روند و همچون میمون‌ها جست و خیز می کنند، چون از خواب بیدار شد، اندوهناک گردید و خداوند در تأیید خواب پیامبر صلی اللّٰه علیہ و آلہ و سلم، این آیه را نازل نمود.

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّهُمْ فَمَا يَرِيْدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) (4).

ص: 315

1- سنن ترمذی، ج 4، ص 503 کتاب الفتن، باب 48 ح 2226.

2- صواعق المحرقة، ص 219 ط مکتبه القاہرہ.

3- مستدرک حاکم، ج 4، ص 481.

4- سوره اسراء (بنی اسرائیل)، آیه 60.

ما آن خوابی را که به تو نشان دادیم جز به منظور آزمایش مردم قرار ندادیم، و هم چنین «شجره ملعونه در قرآن» ما آن ها را می ترسانیم شان، ولی جز طغیان و سرکشی بیشتر، چیزی بر آن ها نمی افزاید.

علامه آلوسی در ذیل این آیه شریفه کلام مفصلی را در تفسیر خود آورده است که خلاصه آن چنین است:

معنای این جمله که خدای تعالی فرموده است «فِتْنَةً لِلنَّاسِ» این است که «فتنه» در آیه مزبور، به معنای ابتلاء و آزمایش است، یعنی خداوند آن فتنه را برای آزمون و آزمایش مردم قرار داده است، و ابن مسیب نیز آن را همین گونه تفسیر کرده است. (1)

و شاید این آزمون مربوط به خلفای بنی امیه باشد که کردند آن چه کردند، و از راه حق روی برتافتند... و ممکن است که مقصود این باشد که: ما خلافت و حکومت آن ها، و یا خود آن ها را جز آزمونی برای مردم قرار ندادیم، که بدین سان شدت نکوهش و سرزنش در این سخن آشکار است. با این تفسیر ضمیر «می ترسانیم شان» به فرزندان خلفایی باز می گردد که اولاد داشتند و فرزندان شان از بنی امیه محسوب می شدند. زیرا تعبیر «شجره» که در آیه آمده است فراگیر است و همه آن ها را شامل می شود.

و آن همه مبالغه در نکوهش و لعن ایشان، برای این است که «بنی امیه» خون عده زیادی از بی گناهان را مباح دانسته و ناروا به زمین ریختند، و به تجاوزات ناموسی دست یازیدند، و اموال مردم را بدون مجوز شرعی گرفتند، و حق را از اهل حق باز داشتند، و احکام خدا را تغییر دادند و به غیر از ما آنزل الله و آن چه خدا بر پیامبرش نازل فرموده بود، دآوری کردند، و جز این ها از کار های زشت و شرم آوری که مرتکب شدند که تا شب و روز بر پایند هرگز از خاطره ها محو نخواهد شد و فراموش نخواهد گردید.

آری، لعنت و نفرین بر بنی امیه در قرآن آمده است:

یا به طور اختصاصی، همان گونه که شیعه پنداشته و باور دارند و یا به طور عموم، همان گونه که ما اهل سنت می گوئیم و خدای تعالی فرموده است:

ص: 316

1- به روایت «ابن مسیب» که پیش از این تحت عنوان: «وحی غیر قرآنی» ذیل سومین آیه، از تفسیر در المنثور سیوطی آورده ایم، مراجعه فرمائید.

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...)!! (1)

کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت لعنت نموده و از رحمت خود دور ساخته است و نیز فرموده است:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) . (2)

آیا جز این انتظار می رود که اگر (از دستورات خدا) روی گردان شوید، در زمین فساد کنید و قطع پیوند خویشاوندی نمائید؟! آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را لعنت نموده (و از رحمت خویش دور شان ساخته) است، گوش های شان را کر، و چشم های شان را کور کرده است.

و مسلماً قبل از همه بنی امیه مشمول این لعن و نفرین ها بوده اند. (3)

بخش نامه «معتضد عباسی» درباره معاویه و بنی امیه

اشاره

مورخ مشهور «أبو جعفر طبری» در تاریخ معروف خود آورده است، در سال دویست و هشتاد و چهار هجری المعتضد بالله (خلیفه عباسی) (4) تصمیم گرفت تا معاویه بن ابی سفیان را بر فراز منابر لعن کنند و دستور داد در این باره نامه ای نوشته شود و آن را برای مردم بخوانند...

در آن نامه پس از ستایش خدای عزوجل و درود و سلام بر محمد و خاندانش چنین آمده بود:

از کسانی که بیش از همه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی و ستیز و مخالفت می کرد و در هر نبردی پیشگام بود و سالار آنان در هر فتنه و جمع کردن لشکر بود و هیچ پرچمی بر ضد اسلام بر افراشته نشد مگر این که او صاحب آن پرچم و رهبر آن گروه بود ابو سفیان بن حرب است که سالار جنگ احد و خندق و جنگ های دیگری جز آن دو بود و پیروان

ص: 317

1- سوره احزاب، آیه 57.

2- سوره محمد، آیه 22 و 23.

3- تفسیر روح المعانی در تفسیر آیه 60 از سوره اسراء.

4- ابو العباس، احمد بن طلحة بن متوکل معروف به المعتضد بالله، متولد سال 242 یا 243 هجری در سال 279 به خلافت رسید، و در سال 289 درگذشت. تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 368 چاپ قاهره 1969 میلادی.

او از خاندان بنی امیه بودند که در کتاب خدا و هم به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعدد لعنت شده اند که نفاق و کفر ایشان در علم خدا و حکم او مقرر شده بود. ابو سفیان که خدایش لعنت کند، همچنان با کوشش نبرد کرد و با حيله گری دشمنی کرد و لشکر برای جنگ فراهم آورد تا آن که شمشیر او را مغلوب ساخت و فرمان خدا غلبه یافت آنان ناخوش می داشتند، ناچار به ظاهر به اسلام پناه آورد و کفر را همچنان نهان می داشت و از آن خود را بیرون نکشیده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او و پسرانش را با آن که به حال او و ایشان آگهی داشت پذیرفت و سپس خداوند متعال در قرآن آیتی بر پیامبر خویش نازل فرمود که ضمن آن شرح حال آنان را بیان فرمود و آن آیه این گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «و شجرة ملعونه در قرآن» (1) و در این مورد هیچ کس را خلاف نیست که خداوند از این آیه آنان را اراده فرموده است.

از مطالبی که در این مورد در سنت آمده است و افراد مورد اعتماد آن را روایت کرده اند گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ابو سفیان است که او را سوار بر خری دید که می آمد، معاویه لگام خر را گرفته بود و برادرش یزید خر را می راند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند آن سوار و قائد و سائق را لعنت فرماید». (2)

دیگر از این موارد مطلبی است که راویان از قول ابو سفیان روایت کرده اند که به روز بیعت با عثمان گفت: ای بنی عبد مناف خلافت را میان خود پاس دهید، همچون پاس دادن گوی که به خدا سوگند نه بهشتی هست و نه دوزخی. و این کفر صریح است که به ب آن لعنت خدا به او می رسد، همان گونه که بر کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند و لعنت خداوند به زبان داود و عیسی پسر مریم بر آنان نازل شد که عصیان ورزیده و تعدی کردند. (3)

دیگر مطلبی است که از او نقل شده است که پس از کور شدن بر بلندی اُحُد ایستاد و به کسی که دست او را گرفته بود و می برد گفت: همین جا به محمد سنگ زدیم و یارانش را کشتیم.

ص: 318

1- سوره اسراء (بنی اسرائیل) بخشی از آیه 60.

2- ابن ابی الحدید ضمن شرح خطبه هشتاد و سوم این موضوع را از کتاب المفاخرات زبیر بن بکار آورده است.

3- مضمون آیه هشتاد و دوم سوره مائده است.

دیگر سخنی است که ابوسفیان پیش از فتح مکه و پس از دیدن سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عباس گفت: همانا پادشاهی برادر زاده ات بزرگ و استوار شده است. عباس به او گفت: وای بر تو پادشاهی نیست پیامبری است. (1)

دیگر سخنی است که روز فتح مکه هنگامی که بلال را بر فراز کعبه دید که اذان می گوید و اشهد ان محمداً رسول الله را با صدای بلند اعلان می کند، گفت: خداوند عتبه بن ربیع را سعادت مند فرمود که شاهد این موضوع نیست.

دیگر از آن جمله موضوع خوابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دید و افسرده شد و گفته اند که از آن خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندان دیده نشد و چنان بود که در خواب تنی چند از بنی امیه را دیده بود که بر منبرش می جهند، همچون جهیدن بوزینگان. (2)

و هم از آن جمله این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکم بن ابی العاص را - در حالی که حرکت آن حضرت را در راه رفتن خود تقلید می کرد دیده بود - تبعید کرد و خداوند به نفرین پیامبر نشانی دائم در حکم بن ابی العاص پدید آورد. وقتی پیامبر او را دید که خود را می لرزاند و حرکات آن حضرت را تقلید می کند گفت: «بر همین حال باش» و همه عمر را بر این حال باقی ماند. و افزون بر این، پسرش مروان نخستین فتنه را در اسلام پدید آورد که هر خون ناحق که در آن فتنه و پس از آن در اسلام ریخته شد، نتیجه کار مروان بود.

دیگر از آن جمله آن است که خداوند متعال بر پیامبر خویش نازل فرمود که «شب قدر از هزار ماه بهتر است» و گفته اند منظور از هزار ماه پادشاهی بنی امیه بوده است. (3)

دیگر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را احضار فرمود که بیاید چیزی بنویسد، او انجام فرمان پیامبر را معطل گذاشت و غذا خوردن خویش را بهانه آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 319

1- این موضوع را واقدی در مغازی و ابن سعد در طبقات آورده اند.

2- این موضوع را ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل النبوه و ابن عساکر و فخر رازی ذیل تفسیر آیه 62 سوره بنی اسرائیل آورده اند. به السبعة من السلف استاد محترم سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، صفحه 206 مراجعه فرمایید.

3- این موضوع را ترمذی در صحیح خود ضمن تفسیر سوره قدر و محمد بن جریر طبری، در تفسیر طبری، جلد 30، صفحه 167 و حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین، جلد 3 صفحه 170 و گروهی دیگر از مفسران بزرگ آورده اند. به السبعة من السلف صفحه 201 مراجعه فرمایید.

فرمود: «خداوند» شکمش را سیر نفرماید» و چنان شد که هرگز سیر نمی شد و می گفت به خدا سوگند به سبب سیری از غذا خوردن دست نمی کشم بلکه به سبب خستگی از آن دست می کشم. (1)

و هم از آن جمله این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از این درّه مردی از امت من می آید که بر غیر دین من محشور می شود و معاویه آشکار شد.

و هم این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید او بکشید. (2)

و هم از آن جمله این حدیث مرفوع مشهور است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«معاویه در تابوتی آتشین در پایین ترین طبقه دوزخ است و فریاد می کشد یا حنان و یا منان و در پاسخ او گفته می شود: هم اکنون! و حال آن که پیش از این نافرمانی کردی و از تبهکاران بودی. (3)

و هم از آن جمله است، اقدام معاویه به جنگ با علی بن ابی طالب که مقام او در اسلام از همه مسلمانان برتر و در مسلمانی از همگان پیش قدم تر و از همگان مؤثر تر و نام آور تر بود معاویه با باطل خود درباره حق علی ستیز می کرد و با گمراهان و سرکشان با علی و یارانش جنگ می کرد. او و پدرش همواره درباره خاموش کردن نور و انکار دین پروردگار چاره سازی می کردند؛ و خداوند نمی خواهد جز آن که نور

خویش را کامل و رخشان فرماید هر چند کافران را ناخوش آید». (4)

معاویه مردم نادان را فریب می داد و مردم ابله را به خطا می انداخت، یعنی همان گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پیش خبر ایشان را داده و به عمار فرموده بود «ترا گروه از سرکش می کشند» (5)، تو ایشان را به بهشت فرا می خوانی و آنان ترا به دوزخ فرا

ص: 320

1- این موضوع را مسلم در صحیح خود و ابو داود در مسند خود و متقی در کنز العمال، جلد 6، صفحه 87 آورده اند. به السبعة من السلف صفحه 184 مراجعه فرمایید.

2- این موضوع را ذهبی در میزان الاعتدال، جلد 2 صفحه 17 و 129 و ابن حجر در تهذیب التهذیب، جلد 5، صفحه 110 و جا های دیگر و نیز دیگران آورده اند. برای اطلاع بیشتر به السبعة من السلف، صفحه 200 مراجعه فرمایید.

3- سوره یونس، آیه 91.

4- سوره توبه بخشی از آیه 32.

5- این خبر فراتر از حد تواتر است. برای اطلاع از پاره ای از منابع به دو کتاب ارزشمند استاد محترم سید مرتضی حسینی فیروز آبادی فضائل الخمسه، جلد 2 صفحات 394 و 377 و السبعة من السلف، صفحه 189 مراجعه فرمایید.

می خوانند؛ آنان دنیا را برگزیده و نسبت به جهان دیگر کافر بودند و از قید اسلام بیرون شده بودند. معاویه خون حرام را حلال می شمرد و سر انجام عمار در فتنه و گمراهی و گرفتاری که معاویه پیش آورده بود کشته شد و خون او و خون گروهی بی شمار از مسلمانان برگزیده که از دین خدا دفاع می کردند و حق او را یاری می دادند ریخته شد.

معاویه در دشمنی خدا کوشا بود و می کوشید تا بر خداوند عصیان شود و اطاعت نشود و احکام خداوند باطل گردد و استوار نشود و کلمه گمراهی و دعوت باطل برتر شود، ولی غافل از این بود که کلمه خداوند برتر و دین پروردگار منصور و حکم او نافذ فرمانش چیره است و فریب سازی هر کس که با خدا دشمنی و ستیز کند مغلوب و درهم شکسته است و گناهان آن جنگ ها و جنگ هایی را که پس از آن بود و خون هایی را که ریخته شد بر گردن گرفت و روش های ناپسندی را پیش آورد که نه تنها گناه آن بلکه گناه هر کس هم که به آن عمل کرد بر عهده اوست. انجام کار های حرام را بر کسانی که انجام می دادند حلال کرد و حقوق را از اهل آن باز داشت، آری آرزو ها او را فریب داد و مهلت او را به گناه انداخت و مقامش را نیست و نابود کرد.

دیگر از چیز هایی که خداوند به سبب آن لعنت را بر او واجب کرده است کشتن گروهی از برگزیدگان اصحاب و تابعان اهل دین و فضیلت است، چون عمرو بن حمق خزاعی و حجر بن عدی کنندی و کسان دیگری همچون ایشان، آن هم برای این که قدرت و پادشاهی و چیرگی از آن او باشد. (1)

وانگهی ادعای او که زیاد پسر سمیه برادر اوست و این که او را پسر پدر خویش یعنی ابو سفیان دانست و حال آن که خداوند متعال می فرماید: «پسر خوانندگان را به نام پدران شان بخوانید که این به نزد خدا منصفانه تر است». (2) و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس جز پدر خویش را دعوی کند و به غیر از نسب خویش انتساب جوید ملعون است» و نیز فرموده است: فرزند از بستر است و زنا کار را بهره سنگ است. معاویه آشکارا با حکم خداوند متعال و پیامبرش مخالفت ورزیده و فرزند را جز برای بستر قرار

ص: 321

-
- 1- برای اطلاع بیشتر از موضوع اعدام این دو بزرگوار به ترجمه اخبار الطوال، نشر نی، تهران، 1364 صفحه 271 و ترجمه نهایه الارب جلد 7 تهران، امیر کبیر، 1364، صفحه 95 و طبقات ابن سعد، جلد 6 چاپ بریل، صفحه 151 مراجعه فرمایید.
 - 2- سوره احزاب، آیه 5.

داد و سنگ را برای غیر زنا کار، و با این کار خود در مورد ام حبیبه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زنانی دیگر چنان کرد که موی ها و چهره های آنان را بر کسانی که نامحرم بودند محرم ساخت و قرابتی را اثبات کرد که خداوند آن را دور فرموده بود و چنین خللی در دین و چنین تبدیلی در اسلام واقع نشده بود. (1)

دیگر از کار های معاویه این بود که پسر خود یزید شراب خواره دائم الخمر خروس باز میمون باز را به خلافت خدا بر بندگان خدا برگزید و برای او با زور و بیم و تهدید و به هراس افکندن و سطوت از مسلمانان برگزیده بیعت گرفت و معاویه خود بر نادانی و پلیدی و سفلیگی او آگاه بود و خود همواره کفر و تبهکاری و مستی و کار های ناشایسته او را می دید و چون یزید، که خدایش لعنت کند، قدرت یافت و به آن چه می خواست تسلط یافت، به خون خواهی مشرکان و انتقام جویی برای ایشان از مسلمانان آغاز کرد و در واقعه حرّه به جان مسلمانان افتاد و با مردم مدینه چنان جنگی کرد که در اسلام زشت تر و ناپسند تر از آن نبود که به گمان خویش خشم خود را فرو نشانند و از دوستان خداوند انتقام گرفت و برای دشمنان خدا خون خواهی کرد و در حالی که کفر و شرک خود را آشکار کرد چنین سرود:

ای کاش پیران من که در جنگ بدر بودند حضور می داشتند و بی تابی خزر جیان را ضربه شمشیر می دیدند و این سخن کسی است که به خدا و دین و پیامبر و کتاب او اعتقادی ندارد و به آن چه از پیش خداوند آمده ایمان ندارد.

بدترین، ناپسند ترین و بزرگ ترین گناهی که مرتکب شد ریختن خون حسین بن علی علیه السلام بود، آن هم با موقعیت حسین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مکان و منزلت او در دین و فضیلت و گواهی دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او و برادرش که سرور جوانان بهشت خواهند بود و این کار را برای نشان دادن گستاخی خود نسبت به خداوند و کفر نسبت به دین و دشمنی نسبت به پیامبر و عترت آن حضرت و سبک شمردن حرمت ایشان انجام داد، گویی با کشتن حسین و خاندان او گروهی از کافران ترک و دیلم را کشته است و از

ص: 322

1- برای اطلاع بیشتر در این مورد به ترجمه نه‌ایة الارب جلد 7 تهران، امیر کبیر، 1364، صفحه 74 مراجعه فرمایید.

عذاب و سطوت خداوند هیچ بیم و باک نداشت و خداوند متعال ریشه و شاخهٔ عمر او را برید و از بن بر آورد و آن چه را در دست داشت از او سلب کرد و عقوبت و شکنجه ای را که به سبب نافرمانی خدا سزاوارش شده بود برایش آماده فرمود.

این به جای خود و افزون بر این آن که بنی مروان احکام کتاب خدا و فرمان های پروردگار را دگرگون کردند و اموال خدا را ویژه خود قرار دادند و خانه خدا را ویران کردند و حرمت آن را شکستند و منجینق ها نصب کردند و آتش به کعبه در افکندند آنان از سوزاندن و ویران کردن کعبه و از شکستن حرمت آن فرو گذاری نکردند و از کشتن پناهندگان و سرکوب کردن ایشان خودداری نکردند و کسانی را که خداوند به سبب آن امان شان داده بود به بیم و هراس افکندند و پراکنده ساختند، تا آن جا که عذاب خداوند برای ایشان مقرر شد و زمین را آکنده از جور و ستم کردند و بر همه بندگان خدا در سرزمین های خدا ستم روا داشتند در این هنگام سزاوار انتقام خدا شدند و خشم و سطوت خداوند بر ایشان فرود آمد و خداوند کسانی از خاندان و وارثان پیامبر را که برای خلافت خود ویژه فرموده بود برای مقابله با آنان آماده فرمود. همان گونه که با نیاکان مؤمن و مجاهد ایشان گروهی را برای مقابله با نیاکان کافر آنان آماده فرموده بود. خداوند به دست ایشان خون های آنان را که مرتد شده بودند ریخت، همان گونه که خون نیاکان آنان را در حالی که مشرک بودند ریخته بود و خداوند دنباله گروهی را که ستم کرده بودند قطع فرمود و سپاس خداوند پروردگار جهانیان را». (1)

ای مردم همانا خداوند فرمان داده که اطاعت شود و دستور داده که باید اجرا شود و حکم فرموده که باید به کار بسته شود و خداوند متعال چنین فرموده است: «همانا خداوند کافران را لعنت فرموده و برای آنان آتش دوزخ را آماده کرده است» (2) و نیز فرموده است: «آنان را خداوند لعنت می کند و لعنت کنندگان آنان را لعنت می کنند». (3)

بنا بر این ای مردم آن کسانی را که خداوند و پیامبرش لعنت کرده اند، لعنت کنید و از کسانی دوری بجوئید که به قرب به خداوند دست نمی یابید مگر به دوری گزیدن از ایشان. بار خدایا ابو سفیان بن حرب بن امیه و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه و

ص: 323

1- سوره انعام، آیه 45.

2- سوره احزاب، بخشی از آیه 64.

3- سوره بقره، بخشی از آیه 159.

مروان بن حکم و پسران او و فرزند زادگانش را لعنت فرمای. بار خدایا پیشوایان کفر و رهبران گمراهی و دشمنان دین و پیکار کنندگان با پیامبر و تعطیل کنندگان احکام و تغییر دهندگان کتاب و ریزندگان خون حرام را لعنت فرمای. بار خدایا ما از دوستی با دشمنان تو و از چشم پوشی برای گنهکاران به سوی تو تبری می جویم همان گونه که خود فرموده ای: «گروهی را که به خدا و روز رستاخیز گرویده اند نخواهی یافت که با ستیز گران خدا و رسولش دوستی کنند.» (1)

ای مردم! حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید و راه های گمراهی را بنگرید تا رهروان آن را بشناسید آن جا که خدای تان فرمان درنگ داده است، درنگ کنید و آن چه را خدای تان فرمان داده است انجام دهید. امیر مؤمنان برای شما از خداوند یاری می جوید و توفیق شما را از پیشگاهش مسألت می کند و برای هدایت شما به خداوند امید می بندد و خدایش بسنده است و بر او توکل می کند و نیرویی جز خداوند برتر و بزرگ نیست. (2)

سخن پیری روشن ضمیر به هشام بن عبد الملک در توصیف بنی امیه

در اخبار و آثار تاریخی آمده است:

هشام بن عبد الملک اموی روزی برای سیر و تفرّج در بیرون شام گردش می کرد. ناگاه از دور غباری دید خواص و ملازمان خود را آمر به توقف نمود و خود با یک غلام بدان جانب روانه شد. دید کاروانی است که روغن زیت بار دارند. خواست برگردد ولی نظرش به پیر مردی موقر که در آن کاروان امتیازی داشت افتاد.

از پیر مرد پرسید از کجا می آئی و منتسب به کدام قبیله هستی و کسب و کار تو چیست؟ پیر مرد گفت: اما وطن من کوفه است و تو را از قبیله و کسب و کار من چه فایده که سؤال می کنی؟ هشام گفت: از این سخن تو معلوم شد که تو را شرم و حیا می آید که مرا از حقیقت حال و قبیله خویش آگاه سازی!

چون هشام مردی أحوّل (کا و لوچ) و کریه المنظر بود پیر مرد از سخن او خندید و

ص: 324

1- سوره مجادله، آیه 22.

2- تاریخ طبری، ج 10، ص 54 - 62 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 171 - 180.

گفت: من از زشتی صورت و کراهت هیئت توقلت حسب و دنائت و پستی نسبت تو را دانستم و اگر مرا از معرفی خویش چاره ای نباشد بدان که من از فلان قبیله ام و فلان و فلان از اقربای من اند.

هشام گفت: پناه بر خدا، ناپسندیده نسبی که تو داری ننگ و عار از قبیله تو می بارد! پیر مرد گفت: با وجود این طلعت زیبا و چشمان شهلا که تو داری جای آن دارد که عیب مردم کنی اکنون بگو: تو از کدام قومی و حسب و نسب تو چیست؟

هشام گفت: من مردی از قریشم، پیر گفت: قریش قبیله بزرگی است و در آن قبیله اکابر و اصاغر و اعالی و ادانی می باشند، تو از کدام شاخه ای و چه هنر داری؟ هشام گفت: من یکی از اشراف و اعیان بنی امیه ام که هیچ کس در شرف و بزرگواری با ایشان برابری نتواند کرد و هیچ آفریده ای از آن طایفه انتقام نتواند کشید!!

چون پیر مرد این سخن را شنید قاه قاه خندید و گفت: مرحباً بك يا أبا بنی امیه. پاکی نسب خود را چرا پوشیده داشتی و مرا درباره خود به اشتباه انداختی، چه نیکو کردی که این سخن را گفتمی و گرد این اندیشه را از دل من رفتی. الحق چه نیکو نسبی و گزیده تباری و ستوده خاندانی و رفیع دودمانی داری شرمت باد از این نسبی که داری.

مگر نشنیده ای که بنی امیه در جاهلیت ربا می خوردند و چون به صورت ظاهر مسلمان شدند دست تعدی به حقوق خاندان نبوت دراز کردند و رأس و رئیس شما در زمان پیشین خمّاری بود و حالا جباری است؟ در چهل معرکه قبیله ات از جنگ پشت گردانیده و رو به هزیمت نهاده و مبارزان و جنگجویان خود را به باد فنا داده و آبروی خویش را ریخته و از افروختن آتش انتقام عاجز مانده اند، خاک بر فرق جماعتی که ایشان را همّت و سیرت این باشد و مردانگی و شجاعت چنین.

به گواهی سید المرسلین شما اهل دوزخید، مردان شما از ننگ و عار نسب به دیدار نتوانند ظاهر شد و زنان شما از خبث طینت و غلبه شهوت سر خویش بالا نتوانند کرد. عتبه، که صاحب علم در جنگ «بلدر» بود منتسب به شماس است و «هند» (مادر معاویه) که به جمیع عیوب متّصف بود متعلق به شماس است و صخر بن حرب (یعنی ابو سفیان) که در ایام جاهلیت هم خمّار بود و هم بیطار و موقعی که به ترقی رسید بارها به جنگ

حضرت مصطفی لشکر کشید و پس از آن که در زمرة اسلام و مسلمانی در آمد هرگز به حسن اعتقاد توفیق نیافت، از شماست.

و معاویه بن ابی سفیان که حضرت رسالت هفت نوبت درباره او چنین و چنان فرمود رأس و رئیس و پیشوا و مقتدای شماست که با پسر عم و وصی حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جنگ ها کرد و زیاد (بن عبید) فاحشه زاده را در نسب با خود به پدرش ابو سفیان ملحق ساخت و چون دولت و حکومت وی به آخر رسید پسر خویش یزید را ولی عهد ساخت تا سنن سنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر انداخت و به جای هر سنتی بدعتی بنهاد و او را در اراقت دماء و ریختن خون ها دلیر و مرخص گردانید.

و عقبه بن ابی معیط که نسبت او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قریش نفی کرده بود به خود ملحق نمودید و از اقربای خویش به او زن دادید و حال آن که او یک نفر یهودی از اهل «صفوریه» بود که علی علیه السلام به فرمان بهترین خلائق گردنش را زد و چنین کسی فرد ستوده و پسندیده شماست و پسرش (ولید) در کوفه شراب خورد و به امامت نماز صحیح قیام نمود و از سر مستی به جای دو رکعت چهار رکعت به جای آورد (و او همان کسی است که خدای تعالی او را در قرآن کریم فاسق خوانده است).

و عبد الملک بن مروان که فاضل ترین و عادل ترین امیران او حجّاج ملعون بود بزرگ ترین فرد خاندان شماست. و جماعتی از بد کاران و خائنان که اولاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند و منجنیق نهاده سنگ و پلیدی را به جانب خانه کعبه انداختند از جمله أعوان و أنصار شما بودند. اول شما بد کار، و اوسط شما طرار و آخر شما مکار و شریف شما خمّار و وضع شما غدار است.

چون پیر از تقریر این کلمات فارغ گردید، هشام حیران ماند و ندانست که در جواب او چه بگوید. مغموم و مهموم عنان عزیمت به جانب سپاه منعطف گردانید، چون به ملازمان خود پیوست به دسته ای از ایشان گفت که: پیری به این شکل و هیئت در فلان موضع است بروید و او را نزد من بیاورید. آن جماعت در آن صحرا و بیابان به جستجوی او پرداختند ولی او را نیافتند چه آن که پیر مرد بعد از مراجعت هشام متوجه شد که آن سوار حاکم است و بی تردید کسانی را به طلب وی خواهد فرستاد. پس با عجله و شتاب خود را از قافله بیرون انداخته و در جایی پنهان گردید و هشام پیوسته

تأسف می خورد که چرا آن روز در گرفتن آن پیر مرد تأخیر روا داشت. (1)

آن چه تا بدین جا آوردیم، همه روایات صحیح و متواتر و مطالب تاریخی مسلمی هستند که به طور صریح و روشن در مذمت و نکوهش بنی امیه در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ وارد شده و دانشمندان بزرگ و سرشناس اهل سنت نیز آن ها را در رابطه با هویت و ماهیت بنی امیه و خلافت و حکومت دار و دسته خاندان مطرود و لعنت شده حزب جنایت کار اموی از تیره «أبو سفیان» و فرزندان فاسد و حق ستیز «حکم بن ابی العاص» در منابع معروف و مشهور و معتبر خود آورده اند، ولی با این همه: برخی از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت مانند: ذهبی و ابن خلدون و ابن کثیر و ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و ابن حجر مکی به دفاع از آن ها برخاسته و روایات وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حقایق تاریخی را تحریف نموده و سخنان نا مربوطی ابراز داشته اند که با هیچ یک از کتاب خدا و سنت پیامبر و مسلمات تاریخی سازش ندارد.

حال، باید ببینیم چرا این گونه افراد - بر خلاف تمام موازین علمی و دینی و اخلاقی و ایمانی، و روایات متواتره اسلامی که در کتاب های خود شان از راویان موثق و مورد اعتماد نقل گردیده است - به دفاع از بنی امیه برخاسته و تمام معایب و مفسدات شجره ملعونه را به دست فراموشی سپرده، و هدف نهایی آنان از معکوس جلوه دادن حقایق تاریخ و تحریف روایات وارده در نکوهش بنی امیه، چه بوده است؟

روش دیرینه مکتب خلفا در تحریف تاریخ و کتمان حقیقت

با توجه به آن چه گفتیم به این نتیجه می رسیم که گر چه بسیاری از دانشمندان و نویسندگان اهل سنت، روایات مربوط به بنی امیه و رفتار های زشت و ناپسند و روش خلافتی آنان را در منابع حدیثی و تاریخی خود آورده اند و خدای تعالی نیز برای هدایت حق جویان گوشه هایی از حقیقت را بر زبان و قلم برخی از آن ها جاری ساخته و همان موجب رهیابی اهل انصاف گردیده و به ظلم و فساد بنی امیه و بی بند و باری و خود کامگی آنان اعتراف کرده اند ولی طرفداران عدالت صحابه که دیده اند روایات وارده در نکوهش بنی امیه بسیار زیاد و بر بد نامی و ستم بارگی و بی ایمانی آنان دلالت دارد،

ص: 327

1- فتوح ابن أعمش، مجلد اول، ص 582 - 584، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

و بالا تر از آن، دلیل روشنی بر بطلان خلافت آن‌ها به شمار می‌رود و به قول معروف آب از سر چشمه گل آلود است، در صدد تحریف تاریخ و کتمان حقیقت و تأویل حدیث و سنت و تضعیف روایات و راویان و ترور شخصیت پیشوایان حدیث بر آمده و بزرگانی را که از قلب اهل سنت برخاسته‌اند به جرم نقل فضایل اهل بیت و بازگو کردن روایات مربوط به معایب صحابه، به دروغ گوئی و رفض و تشیع متهم ساخته و یا اصلاً منکر بعضی از روایات نکوهش آمیز گردیده و با طرح و اجرای چنین توطئه‌ای اذهان مردم را از توجه به معایب و مطاعن صحابه و شناخت خاندان پلید و ننگین بنی امیه باز داشته‌اند.

شاهد بر این مطلب، گفته‌ها و نوشته‌های برخی از آنان در مورد لزوم پنهان ساختن حقیقت، و جلوگیری از خواندن و نوشتن و بازگو کردن و گوش فرا دادن به این گونه مطالب و برخورد شدید با راویان حدیث و مستمعان چنین احادیثی است که آشکارا به پیروان مکتب خلفا آموخته‌اند که همه صحابه پیامبر عادل‌اند و همه اهل بهشت‌اند و هیچ‌کس حق ندارد عیوب صحابه را بازگو کند.

شیوه‌های تحریف

اشاره

با دقت و بررسی موارد تحریف چنین می‌یابیم که طرف داران عدالت صحابه و عده‌ای از علمای درباری و جیره خواران بنی امیه برای پنهان ساختن حقایق و به فراموشی سپردن تدریجی آن، شیوه‌های مختلف و گوناگونی را به کار برده‌اند که هم اینک به گوشه‌هایی از آن شیوه‌ها که خودشان در کتاب‌های خود ابراز داشته‌اند اشاره می‌کنیم.

1. کتمان حقایق تاریخی

شمس الدین ذهبی (متوفای سال 748 هجری) در شرح حال «محمد بن ادریس شافعی» می‌نویسد:

... گر چه کتاب‌ها و نوشته‌ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره‌ها و درگیری‌های بین صحابه دارد و رویداد‌های جنگ و ستیزگی‌های بین آنان را رقم زده

ص: 328

است؛ لکن بسیاری از این روایت‌ها ضعیف یا بدون سند و یا دروغ است. می‌بایست آن‌ها را پنهان‌سازیم و حتی باید آن‌ها را نابود کنیم تا آن‌که دل‌ها دربارهٔ اصحاب صاف شود و همگان ایشان را دوست بدانند و از آنان راضی و خشنود باشند. و مخفی ساختن این‌گونه مطالب بر عموم مردم و فرد فرد عالمان لازم و واجب است (!).

آری اگر عالمی با انصاف باشد برخی اجازه داده‌اند که مخفیانه آن‌ها را مطالعه کند؛ مشروط بر آن‌که برای ایشان استغفار نماید... آن‌ها سابقه‌ای نیکو داشته و اعمالی انجام داده‌اند که موجب بخشودگی گناهان آنان خواهد شد (!) (1).

ابن ابی‌الحدید معتزلی (متوفای سال 655 هجری) در شرح خطبهٔ شصت و ششم (نهج البلاغه) می‌نویسد:

«مدت‌ها بود که از استادم «أبو جعفر نقیب» درخواست می‌نمودم تا قصیدهٔ أبو القاسم مغربی را برای من روایت کند، امّا وی نمی‌پذیرفت و مرا از آن محروم می‌ساخت. تا آن‌که پس از زمانی طولانی قصیده را برایم قرائت نمود و من هم آن را نگاهشتم، من نیز که تنها قسمتی از آن را در این جا نقل می‌کنم زیرا جایز نمی‌دانم تمام آن را بیاورم (2).

2. جلوگیری از خواندن و نوشتن و بازگو کردن معایب صحابه

ابن بطهٔ عکبری متوفای سال 387 هجری می‌نویسد:

«نمی‌بایست کتاب جنگ صفین و جنگ جمل و حادثه کشته شدن عثمان و دیگر نزاع‌هایی که در بین اصحاب رخ داده است مطالعه شود. نگاهستن چنین مطالبی - برای خود و دیگران - و حتی خواندن و شنیدن آن جایز نمی‌باشد؛ زیرا دانشمندان بزرگ امت چنین دستور داده‌اند...» (3)

3. خودداری از شرح و تفسیر روایات مربوط به درگیری‌های صحابه

احمد حنبلی - پیشوای بزرگ فرقه حنبلی درباره دسته‌ای از احادیث می‌گوید:

ص: 329

-
- 1- سیر أعلام النبلاء، ج 8، ص 419 چاپ بیروت، دار الفکر و در چاپ دیگر 92/10 - 93.
 - 2- شرح ابن ابی‌الحدید، ج 6 ص 15 با مراجعه به قصیده و سخنانی که ابن ابی‌الحدید درباره آن اظهار داشته است جهت کتمان روشن می‌شود.
 - 3- کتاب الشرح و الابانه علی اصول السنة و الدیانه، ص 6463 (ط فرانسه)

ما این احادیث را فقط نقل می کنیم و از تفسیر و شرح مقصود از آن خودداری می نماییم؛ از آن جمله این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرموده است: (لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ضَلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) : پس از من با شمشیر کشیدن بر روی یک دیگر کافر و گمراه نشوید. (1)

4. متهم ساختن راویان حدیث و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عبد البر در کتاب جامع بیان «العلم» از «شعبی» نقل کرده که درباره «حارث همدانی» گفته است:

«حدّثني الحارث و كان احد الكذابين: حارث که یکی از دروغ گویان بزرگ است

برایم چنین گفت». سپس ابن عبد البر می گوید: از شخص حارث دروغی ثابت نشده است، بلکه «شعبی» از آن جهت از حارث بدش می آید که او در دوستی علی - ابن ابی طالب علیه السلام - و برتر داشتن مقام و منزلت او بر دیگران راه افراط را پیموده است. و از این جهت است که شعبی او را دروغ گو معرفی می کند زیرا خودش ابوبکر را مقدم می دارد و وی را نخستین کسی می شمارد که اسلام آورده است. (2)

5. تأویل و توجیه روایات و رویداد های تاریخی

قطفی - معروف به ابن سید الکلی - متوفای سال 697 هجری می نویسد:

«آثاری که حکایت از خطا و یا گناه صحابه دارد اگر خبر واحد باشد می بایست آن را انکار نمود! و اگر بطور متواتر نقل شده باشد، می بایست آن را توجیه نمود و هرگز نباید ظاهر آن را پذیرفت» (3)

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» (شرح خطبه 173) که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: (... اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْتَعْدِيْكَ عَلٰى فُرَيْشٍ وَ مَنْ اَعَانَهُمْ! فَاِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِيْ وَ صَغَرُوا عَظِيْمَ مَنْزِلَتِيْ وَ اَجْمَعُوا عَلٰى مُنَازَعَتِيْ اَمْرًا هُوَ لِيْ ...)

ص: 330

1- شرح اصول اعتقاد أهل السنه و الجماعة، لالکائی: 163/1 (چاپ ریاض).

2- جامع بیان العلم، باب حکم العلماء بعضهم فی بعض، ج 2، ص 189 و در چاپ دیگر، ص 439 - ط بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

3- الأنباء المستطابه، ص 122.

خداوند، من در برابر قریش و کسانی که به کمک آن‌ها برخاسته‌اند از تویاری می‌طلبم (و به تو شکایت می‌آورم) که آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند و مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و درباره‌ی امری که حق مسلم من است در مبارزه با من هماهنگ شدند»، می‌نویسد:

«بدان که کلماتی مانند جملات فوق از علی علیه السلام - مبنی بر شکایت از دیگران و این که حق مسلم او از روی ظلم و ستم از وی گرفته شده - به حدّ تواتر نقل شده است».

سپس روایات چندی را در این مورد که بطور متواتر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده می‌آورد و آن‌گاه به دنبال آن می‌گوید:

«یاران (معتزلی) ما همه این سخنان را بر این معنا حمل می‌کنند که علی علیه السلام با توجّه و استناد به برتری و شایستگی و سزاوارتر بودن خود در مورد حکومت چنین ادّعائی را می‌فرموده است، و همین توجیه درست و حقّ است (!) زیرا معنی کردن این کلمات بر این که او با نص صریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت تعیین شده و استحقاق آن را داشته است، موجب تکفیر یا فاسق شمردن سرشناسان مهاجران و انصار است.

ولی امامیه و زیدیه تمام این سخنان را بر معنای ظاهری آن حمل می‌کنند و بر کاری دشوار دست می‌یازند، و البته به جان خودم سوگند! که این سخنان آدمی را دچار شک و تردید می‌سازد و چنین به گمان می‌آورد که سخن درست همان است که شیعیان می‌گویند. اما بررسی اوضاع و احوال این گمان را باطل می‌کند و این شک و تردید را از بین می‌برد، و واجب است که از معنای ظاهری آن دست برداریم و آن‌ها را تاویل نمائیم و بگوئیم که این کلمات مانند آیات متشابه قرآن است که نمی‌توان ظاهر آن را گرفت.» (1)

أبو حامد غزالی - معروف به حجّة الاسلام - متوفای سال 505 هجری - می‌گوید:

«بر واعظ و غیر واعظ حرام است که روضه حسین علیه السلام و سرگذشت او و جریاناتی را که میان اصحاب رخ داده است مانند دشمنی آنان با یک دیگر و پرخاش نمودن نسبت به هم دیگر برای مردم بخواند، زیرا چنین کاری باعث می‌شود که شنوندگان و مردم کینه اصحاب را که پرچم دار دیناند به دل بگیرند و زبان به طعن و انتقاد و بد گوئی آن‌ها

ص: 331

بگشایند. منازعات و کشمکش‌ها و درگیری‌هایی که بین اصحاب روی داده است، باید توجیه کرد و عمل آن‌ها را حمل بر صحت نمود و گفت که همه آن کارها، نه به خاطر ریاست طلبی و دنیا جوئی بوده، بلکه به علت اشتباه در اجتهاد رخ داده است (!).» (1)

سعد الدین تفتازانی - متوفای سال 793 هجری - در شرح مقاصد می گوید:

«... و اما آن چه از ظلم و ستم بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت، آن چنان ظاهر و آشکار است که برای هیچ کس قابل انکار نیست و نمی توان آن را پنهان نمود و زشتی آن به حدی است که به هیچ روی بر اندیشمندان و صاحب نظران قابل اشتباه نمی باشد. چه آن که تمامی موجودات و حتی حیوانات شاهد و گواه بر آند و اهل زمین و آسمان از آن گریانند و جا دارد که کوه‌ها از جا کنده شوند و سنگ‌ها و صخره‌های سخت از آن ستم‌ها شکسته و متلاشی گردند، و بدی و زشتی آن ظلم و ستم‌ها با گذشت زمان در صفحه روزگار برای همیشه باقی و جاودان است.

پس لعنت خداوند بر هر کسی که مباشر و دست اندر کار بود و مرتکب آن ستم‌ها گردید و بر هر کسی که به آن راضی بود و در ایجاد آن ظلم و ستم‌ها سعی و کوشش نمود، و عذاب خداوند بر آنان سخت تر و جاودانه و باقی خواهد بود.

پس اگر گفته شود که بعضی از علمای مذهب لعنت بر یزید را جایز نمی دانند با این که او مستحق بیش از لعنت است، در پاسخ می گوئیم که: این سخن آنان بدین جهت است که پرهیز شود از این که لعن بر «یزید» به بالا تر (یعنی: به معاویه) و بالا تر از او (یعنی: خلفایی که به «معاویه» میدان دادند و او را بر مسلمانان مسلط گردانیدند در نتیجه، زمینه آن ظلم و ستم‌ها را بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراهم نمودند) سرایت کند، همان گونه که عقیده و گفتار شیعیان رافضی است که در دعا‌های شان آمده و در مجالس شان ذکر می شود.

از این رو، کسانی که به امر دین عنایت داشتند چنین مصلحت دیدند که باید توده مردم و عوام نا آگاه را به کلی از لعن کردن حتی از لعنت به یزید باز دارند تا میانه روی در اعتقاد مراعات شود و قدم‌ها در این راه نلغزد به گونه ای که همه آن‌ها را مستحق لعن بدانند؛ و نیز اندیشه‌ها و افکار عامه مردم به سبب هواخواهی - از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم -

ص: 332

1- تفسیر روح البیان، ج 4، ص 142 به نقل الغدیر، ج 10، ص 211.

وگرنه چگونه می توان گفت که آن ها استحقاق یزید را در لعن خداوند بر او، جایز نمی دانند و چگونه می توان گفت که بر این امر اجماع و اتفاق ندارند؟! (1)

6. جعل و نشر روایات ساختگی در فضایل صحابه

یکی دیگر از مهم ترین شگرد هایی که در مکتب خلفا برای پنهان ساختن

واقعیت های تاریخ و جلوگیری از انتشار فضایل اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است جعل نشر روایت های ساختگی در فضایل برخی از صحابه می باشد که در دوران خلافت «معاویه» به وسیله مدافعان نفاق - برای در هم شکستن مقام معنوی امیر مؤمنان علیه السلام و محو آثار فضایل بی شمار آن حضرت - ساخته شده است. زیرا:

چنان که در روایات تاریخی آمده است، معاویه در دوران خلافت بلا مانع خود افرادی را برای جعل حدیث به نفع خلفای پیشین مأمور ساخت و به تمام کار گزاران خویش نیز دستور داد تا این احادیث را در بین مردم منتشر سازند.

هدف اصلی و اساسی معاویه از جعل این احادیث این بود که مردم را از توجه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باز داشته و روایات وارده در فضایل امیر مؤمنان علیه السلام را که از زبان مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن جناب رسیده و اکثر مسلمانان با مرور زمان متوجه مقام و موقعیت خاص آن حضرت گردیده بودند، از درجه اعتبار ساقط کند روایات ساختگی فضایل خلفا را جایگزین آن ها گرداند و بدین وسیله، آثار ظلم و ستم خلفای پیشین را در مورد خلافت آن حضرت محو و نابود سازد.

زیرا: با وجود آن همه فضایل و مناقب دیگر کسی باور نخواهد کرد که صاحبان این فضایل و مناقب نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظلم و ستم روا داشته و علی علیه السلام را از حقوق حقّه خویش و رهبری امت که حق مسلم آن حضرت بوده است، محروم کرده باشند و

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» در توضیح بخشی از سخنان

ص: 333

1- شرح مقاصد، ج 3، ص 536 - 537 چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه، و ج 5، ص 310 - 311، طبع منشورات الشریف الرضی.

امیر مؤمنان که فرموده است: «در دست مردم مجموعه روایاتی است که مشتمل بر حق و باطل و راست و دروغ است» می نویسد:

«بدان که این موضوع و تقسیم صحیح و درست است. زیرا: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منافقانی بودند که از او زنده ماندند و ممکن نیست گفته شود که نفاق با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بین رفته و مرده است.

نام برده در ادامه سخنان خود در مورد احادیث مجعول و ساختگی می گوید:

«... (پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) از سوی مردمی که دارای عقیده صحیحی نبودند و می خواستند گمراهی پدید آورند و عقاید و دل ها را بر هم بریزند، دروغ های بسیاری با احادیث آمیخته شد پاره ای از ایشان قصد شان از جعل و ساختن احادیث دروغ، بلند آوازه کردن افرادی بود که برای ایشان غرض و سود دنیوی داشت و گفته شده است که به ویژه در روزگار معاویه احادیث بسیاری به منظور تقرب جستن به دستگاه قدرت اموی ساخته شده است.

البته محدثان بزرگ و کسانی که در علم حدیث راسخ بودند در این مورد سکوت نکرده اند، بلکه بسیاری از این احادیث جعلی را روشن نموده و مشخص ساخته اند که مجعول و ساختگی است و راویان آن ها مورد اعتماد نیستند. اما محدثان فقط در مورد راویانی که از اصحاب نبوده اند سخن گفته اند و جرأت آن را نداشته اند که بر هیچ یک از افراد صحابه خرده بگیرند چرا که صحابه بودند و در پناه نام «صحابی» قرار داشته اند!». (1)

هم چنین وی از کتاب «الأحداث مدائنی (2)»، که از مورخان بسیار معتبر قدیم است در حکایتی طولانی نقل می کند:

ص: 334

1- شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 41 و 42.

2- مدائنی، از دانشمندان پر کار است و در تاریخ اهل نظر او را مقدم بر دیگران می دانند. ابن ندیم دویست و چند کتاب او را نام برده است. وی در سال 224 یا 225 در سن 93 سالگی وفات کرده است. ر.ک: میزان الاعتدال، ج 3، ص 153 چاپ بیروت، دار الفکر، «الفهرست» (ابن ندیم) ص 113 چاپ تهران و ترجمه فارسی آن، ص 168 و الأعلام زرکلی، ج 4 ص 323 چاپ بیروت، دار العلم للملایین و الکنی و الألقاب، محدث قمی، ج 3، ص 168.

معاویه پس از سال «عام الجماعة» (1)، فرمانی عمومی برای همه کار گزاران خود صادر کرد که در آن آمده بود: هر کس که چیزی در فضیلت «أبو تراب» و خاندانش نقل کند، خونس هدر است، مالش حرمت ندارد، و از حوزه حفاظت حکومت بیرون خواهد بود.

پس از صدور این اعلامیه، خطیبان و سخن وران در هر منطقه ای بر فراز منابر علی علیه السلام را لعنت می کردند و از او تبری می جستند و به او و خاندانش دشنام می دادند. در آن هنگام گرفتار ترین مردم کوفیان بودند که در آن شهر شیعیان از همه جا بیشتر سکونت داشتند...

بار دوم، معاویه به همه کار گزاران خویش در سراسر منطقه حکومت خود نوشت: گواهی هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را نپذیرند و به آن ها نوشت:

بنگرید که شیعیان و دوستان و هوا داران «عثمان» را در منطقه حکومت خود و تمام کسانی که فضایل و مناقب او را نقل می کنند گرامی دارید و به خود نزدیک سازید و جایگاه نشستن آنان را نزدیک خود قرار دهید و آن چه را که هر یک از ایشان در فضیلت عثمان روایت می کند همراه نام او و نام پدر و عشیره اش برای من بنویسید.

آنان چنین کردند و فرمان معاویه را بی چون و چرا به کار بستند و آن چنان این فرمان اجرا گردید که فضایل عثمان و روایاتی که متضمن فضایل او بود، فراوانی یافت زیرا معاویه پول و خلعت و جایزه و املاک و زمین می داد و آن چه در دست داشت، بی دریغ و با سخاوت، تمام در این باره به کار می گرفت و آن را میان عرب و موالی پخش می نمود.

بر این اساس جعل روایت در فضایل عثمان در هر شهر از شهر های کشور اسلام

ص: 335

1- مقصود از سال عام الجماعة سال 41 هجری است که میان امام حسن مجتبی علیه السلام و معاویه صلح برقرار گردید و معاویه بر تمام عالم اسلام حکومت یافت. از آن رو این سال را «عام الجماعة» نام نهاده اند که در آن، کسی با معاویه مخالفت نکرد. و این که به پیروان مکتب خلفا «أهل سنت و جماعت» می گویند به خاطر این است که آنان به قول خود شان در پیروی از خلفا اجماع و اتفاق دارند و با آن ها مخالفت نمی کنند. ر.ک: عقد الفرید، ج 3 ص 151 و 152 خلافة الحسن بن علی من کتاب الخلفاء، چاپ بیروت، دار الاندلس، تاریخ بغداد، ج 1، ص 207 شماره 48 در شرح حال معاویه، چاپ بیروت، دار الکتب العربی، و طرائف سید بن طاووس، ج 1، ص 293 چاپ بیروت، علمی.

شیعیان علی علیه السلام کسی پیش او می آمد که به وی اعتماد داشت او را به خانه می برد و در خانه پس از آن که او را سوگند های استوار می داد در حالی که از خدمت گزار و برده خود می ترسید، راز و حدیث خود را به او می گفت.

بدین ترتیب احادیث جعلی بسیاری پیدا شد و دروغ و بهتان فراوان منتشر گردید و فقیهان و قاضیان و والیان همه گرفتار این مسأله شدند و همه بدین راه رفتند و از همه مردم، گرفتار تر، قاریان ریا کار و افراد ضعیف الایمان بودند که به ظاهر خود را زاهد و عابد نشان می دادند اینان احادیثی می ساختند تا نزد والیان بهره و نصیبی داشته باشند، و به دستگاه قدرت تقرّب جویند، و از اموال و املاک و منازل بهر مند گردند.

این وضع همچنان ادامه یافت، تا آن که این اخبار و احادیث دروغین به دست دین دارانی رسید که هرگز دروغ و بهتان را حلال نمی شمردند ولی چون گمان می کردند که آن ها بر حق و صحیح هستند پذیرفتند و روایت کردند و اگر می دانستند که آن احادیث دروغ و باطل است هرگز آن را روایت نمی کردند و بدان معتقد نمی شدند.

همواره کار بدین گونه بود و چون حسن بن علی علیهما السلام از دنیا رحلت نمود فتنه گرفتاری افزون شد و از شیعه و آن گروه از مردم هیچ کس باقی نماند جز آن که در زمین سرگشته و بر جان خود بیمناک بود.

و پس از شهادت حسین بن علی علیهما السلام نیز کار پیچیده و دشوار تر شد عبد الملک بن مروان حاکم شد و بر شیعه سخت گرفت و حجّاج بن یوسف - ثقفی - را بر شیعیان حاکم ساخت، و شگفتا که اهل صلاح و عبادت و دین هم با دشمنی با علی علیه السلام و دوستی با دشمنان او و موالات با کسانی که مدّعی دشمنی با علی علیه السلام بودند به حجّاج تقرّب می جستند و در مورد جعل روایت در فضیلت و سابقه و مناقب آنان و خرده گیری و سرزنش و عیب جوئی و اظهار دشمنی نسبت به علی علیه السلام زیاده روی کردند تا بدان جا که مردی در برابر حجّاج ایستاد - و گفته شده است که او پدر بزرگ اصمعی یعنی عبد الملک بن قریب بوده است - فریاد بر آورد و گفت: هان ای امیر! خانواده من مرا عاق کرده و علی نام نهاده اند و من فقیری در مانده و محتاج بخشش امیرم. حجّاج به او لبخندی زد و گفت: به سبب لطافتی که به آن متوسل شدی تو را حاکم فلان جا

ابن عرفه معروف به نبطویه (1) که از افراد بزرگ و سرشناس محدثان است در تاریخ خود مطلبی را ذکر نموده که با این مسأله مناسبت دارد (و از جهت مضمون با گفته مدائنی یکی می باشد)، او می گوید: «بیشتر احادیث دروغین که در مورد فضایل صحابه وارد شده، در ایام بنی امیه ساخته شده است، سازنده این گونه احادیث می خواست بدین وسیله به دستگاه خلافت تقرّب جوید، و مورد توجه و علاقه دستگاه قدرت اموی قرار گیرد، و امویان هم به پندار خود می خواستند با این کار شان، دماغ بنی هاشم را به خاک بمالند.» (2)

آری خواننده گرامی، این است ماهیت ذاتی معاویه و خاندان پلید بنی امیه و حقیقت ناشناخته «شجره ملعونه» که خدا و پیامبرش آن ها را لعنت کرده اند ولی اهل سنت جماعت آن ها را خلیفه و جانشین پیامبر می دانند. و راستی باید گفت: آفرین بر آن دسته از علمای اهل سنت که به تعبیر قرآن، همچون یهودیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنان خدا و رسول را تحریف می کنند (3) و آن گاه شیعیان و پیروان مولای متقیان علی علیه السلام را که به حق از پیروان راستین اسلام و قرآن و دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، بدتر از یهود معرفی می کنند و خود را اهل سنت و جماعت قلمداد می نمایند، و بدون این که از خدا بترسند و از عقوبت روز جزا واهمه داشته باشند، با تمام وجود از پیشوایان ضلالت و گمراهی همچون: معاویه و سایر بازماندگان «شجره ملعونه» دفاع می کنند، و در این باره کتاب می نویسند و آن ها را خلیفه و جانشین پیامبر معرفی می نمایند و راستی که باید گفت: در روز قیامت چشم شان به مقام و منزلت چنین خلفایی روشن باد.

ص: 337

- 1- أبو عبد الله ابراهیم بن محمد، ملقب به ابن عرفه و معروف به نبطویه از مشاهیر دانشمندان قرن چهارم هجری است. وی در سال 244 تولد یافته و در سال 333 درگذشته است. ر.ک: الکنی و الألقاب، ج 3، ص 261 - 263، و فیات الأعیان، ج 1، ص 47 تاریخ بغداد، ج 6 ص 159، ریحانة الأدب، ج 6 ص 221، انتشارات خیّام، معجم الادباء، ج 1، ص 254 و لغت نامه دهخدا، تحت عنوان نبطویه.
- 2- شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 15 - 16 - چاپ قدیم و ج 11، ص 44 - 46 چاپ ابو الفضل ابراهیم.
- 3- «من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه»؛ برخی از یهود، سخنان را از جای خود تحریف می کنند»، آیه 46 از سوره نساء برای اطلاع از تفسیر آیه به کتاب های تفسیر مراجعه فرمائید.

7. تکذیب روایات وارده در نکوهش بنی امیه

ابن قیّم جوزیه در کتاب «نقد المنقول» در دفاع از بنی امیه از همه مسلکان خود پیشی گرفته و با علم و آگاهی از این که مفسران گفته اند: مقصود از «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه می باشند، کلیه روایات وارده در نکوهش این خاندان ننگین را تکذیب نموده و در فصل احادیث مناقب و مثالب می گوید:

از جمله آن احادیث، احادیثی است که در نکوهش از معاویه وارد شده است:

و هر حدیثی که در نکوهش معاویه وارد شده دروغ است (!)

و هر حدیثی که در نکوهش عمرو و عاص وارد شده دروغ است (!)

و هر حدیثی که در مذمت بنی امیه وارد شده دروغ است...

و هر حدیثی که در نکوهش «یزید بن معاویه» وارد شده دروغ است (!)

و هر حدیثی که در مذمت «ولید» و «مروان بن حکم» وارد شده دروغ است... (1)

8. ترور شخصیت پیشوایان حدیث

از آن جا که انواع و اقسام تحریف ها در کتمان حقیقت و مخفی نگه داشتن فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کار آئی جدی نداشته، برخی از دانشمندان پیرو مکتب خلفا روش دیگری را در پیش گرفته و به ترور شخصیت پیشوایان حدیث پرداخته اند که به عنوان مثال به سه نمونه آن اشاره می کنیم.

الف: حاکم نیشابوری

شمس الدین ذهبی در کتاب «تذکره الحفاظ» در شرح حال حاکم نیشابوری می نویسد:

حافظ کبیر، پیشوای حدیث گویان، ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه نیشابوری، معروف به ابن البیع، در سال 312 هجری به دنیا آمد و به سال

ص: 338

1- نقد المنقول، ج 1، ص 108 به نقل از کتاب «معاویه» نوشته عبد الباقي قرنه الجزایری، ص 430 چاپ قم، انتشارات دار التفسیر.

حاکم در کودکی به طلب حدیث بر آمد و در عراق رحل اقامت افکند. سپس حج بگزارد و در خراسان و ماوراء النهر به مسافرت پرداخت و پای سخن دو هزار یا بیشتر از ائمه حدیث بنشست.

تصنیفات حاکم نزدیک به پانصد جلد می شود و از تألیفاتش کتابی است به نام فضائل الشافعی.

گفته اند که نام حاکم در زمان حیاتش در میان مشایخ حدیث بر سر زبان ها بوده، امامان بلند آوازه زمانش او را بر خود مقدم داشته، حق فضل و کمالش را رعایت کرده، جانب حرمت و بزرگواریش را نگه می داشته اند... از حاکم درباره حدیث طیر سؤال شد، او گفت: این حدیث درست نیست، زیرا اگر صحیح باشد معنایش این خواهد بود که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس برتر از علی نمی باشد. سپس ذهبی می گوید: اما پس از مدتی حاکم تغییر عقیده داد و حدیث طیر را در مستدرک خود ثبت کرد.

آن گاه ذهبی سخن دانشمندان را درباره حاکم و مستدرکش آورده که گفته اند: حاکم در کتاب خود احادیثی را گرد آورده، مانند «حدیث طیر» و «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً»، و ادعا کرده که آن ها از نظر صحت برابر شرط بخاری و مسلم می باشند. البته این ها را ارباب حدیث نپذیرفته و به گفته او اعتنایی نکرده اند. وی سپس می گوید: اما حدیث طیر، حدیثی است که از راه های درست و متعدد به دست ما رسیده و من خود آن ها را در کتابی جدا گانه گرد آورده ام و این مجموعه نشان می دهد که این حدیث باید از صحت اصالت کافی برخوردار باشد.

و اما حدیث من كنت مولاة فعلی علیه السلام مولاة نیز از راه های متعدد و صحیحی به ما رسیده و من خود، کتابی ویژه آن تألیف کرده ام...

بحث درباره حدیث من كنت مولاة... و نصوص وارده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام در جای خود خواهد آمد. اما در مورد حدیث طیر این حدیث بنا به روایت انس صحابی و دیگر صحابه چنین است:

روزی پرنده ای بریان شده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و از خدا خواست عزیز ترین مخلوقاتش را بفرستد تا در خوردن آن کباب با وی

شریک شود. دعای پیغمبر به اجابت رسید و علی علیه السلام آمد و با حضرتش به خوردن نشست.

از آن جا که این حدیث بیانگر این مطلب است که علی علیه السلام برترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، بر حاکم و دیگران، بر آشفته و خرده گرفته اند که چرا این حدیث را روایت کرده است.

ذهبی فضل و کمالات حاکم شافعی مذهب را در علم حدیث در مکتب خلفا آورده، اما از آن جا که حاکم در مستدرکش احادیثی در فضیلت امام علیه السلام و پلیدی و بی مقداری معاویه آورده است، مورد طعن و دشنام دیگران قرار گرفته است. ذهبی سخنان بد گویان از حاکم را چنین آورده: ثقة فی الحدیث رافضی خبیث! یعنی او در حدیث مورد اطمینان است، اما رافضی ناپاکی است. و با این سخن: «کان يظهر التسنن في التقديم والخلافة، و كان منحرفاً عن معاوية و آله - يزيد - متظاهراً بذلك و لا يعتذر منه» یعنی سنی گری خود را با برتر دانستن ابوبکر و عمر بر علی در امر خلافت آشکار می کند، ولی از معاویه و آلش - يزيد - آشکارا روی گردان است و عذر و بهانه ای هم نمی آورد. آن گاه ذهبی خود درباره حاکم به اظهار نظر پرداخته و چنین می نویسد:

اما روی گردانی «حاکم» از دشمنان علی واضح و آشکار است، و اما در مورد شیخین - ابوبکر و عمر - در هر حال او هر دو را احترام می گذاشته است، پس او شیعی است نه رافضی، با این همه: ای کاش، او کتاب «مستدرک» را نمی نوشت! زیرا همان برداشت های نابجایش باعث نقصان قدر و منزلتش گردیده است (1).

آری خواننده گرامی، چنین سخنانی در حقیقت ترور شخصیت پیشوایان حدیث و کشتن روح معنوی ایشان است که گاهی هم به خاطر نقل فضایل «أهل بیت» و مطالبی که بر خلاف سیاست هیئت حاکمه در مکتب خلفا می باشد، به راستی محکوم به اعدام گردیده و جان خود را از دست داده اند که نمونه های فراوانی دارد و نمونه بارز آن، اعدام «حافظ نسائی»، یکی از صاحبان «صحاح شش گانه» در مکتب خلفا است که هم اینک به صورت اختصار به شرح حال وی و بلایی که بر سر او آورده اند، اشاره می کنیم.

ص: 340

حافظ نسائی یکی از دانشمندان بزرگ مکتب خلفا و صاحب یکی از کتب صحاح شش گانه اهل سنت است که در راه انتشار سنت پیامبر و نقل فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام مورد خشم و نفرت پیروان معاویه قرار گرفته و سر انجام کشته شده است. ما خبر کشته شدن این دانشمند را از دو کتاب «ذهبی» و «ابن خلکان» که به شرح حال وی پرداخته اند نقل می کنیم که فشرده آن از این قرار است:

حافظ، امام، شیخ الاسلام، ابو عبد الرحمن، احمد بن شعیب نسائی، پیشوا و امام اهل زمانش در حدیث بود. او کتاب سنن را که احادیث از لحاظ شناخت و بلندی مقام اسنادش در نهایت استحکام و بی نظیر است به رشته تحریر در آورده است. نسائی در اقامت گزید و یک روز در میان را روزه می داشت و شب ها را به عبادت بر می خاست. او به همراهی فرمان روای مصر به جنگ بیرون شد در حالی که هرگز با وی در یک مجلس نشست و بر سر سفره اش حضور نیافت.

نسائی در اواخر عمر عزم حج کرد، و از آن پس به دمشق رفت و در آن جا کتاب خصائص خود را در فضایل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت که بیشتر روایات آن را از احمد حنبل گرفته است تألیف نمود که به سبب آن سخت مورد بی مهری و خشم شامیان قرار گرفت. نسائی خود گفته است:

وارد دمشق شدم و دیدم که در آن جا دشمنان و منحرفین از علی فراوانند. این بود که کتاب خصائص را تألیف کردم؛ به این امید که خداوند به وسیله این کتاب ایشان را هدایت کند.

مردم شام به نسائی پیشنهاد کردند که: کتابی هم در فضایل معاویه بنویس! گفت: درباره او چه بنویسم؟ حدیث (اَللّٰهُمَّ لَا تُشَبِّعْ بَطْنَهُ) را بنویسم.

بار دیگر به او مراجعه کردند و از او خواستند تا چیزی از فضایل معاویه و مناقب او بنویسد. نسائی در پاسخ آنان گفت: او را همین طور هم ردیف علی قبول ندارید مگر این که برترش بدانید؟!

همین پاسخ کافی بود تا او را به زیر مشتش و لگد خود بگیرند و بر جاهای حساسش مدام بزنند و بر زمینش بکشند و از مسجد بیرونش کنند و بیهوش و ناتوان در بیابان

حافظ ابو نعیم درباره او می نویسد نسائی بر اثر همان ضرب و کشیدنش بر روی زمین از دنیا رفته است. دارقطنی نیز می نویسد: نسائی در دمشق به بلا گرفتار آمد و در تاریخ 303 هجری در آن جا به شهادت رسید. (1)

البته نسائی تنها کسی نیست که در راه انتشار سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناملایمات دیده و ستم ها کشیده و دست آخر کشته شده است. ابو ذر غفاری، صحابی پیغمبر، نیز به طوری که شرح حالش در کتب تاریخ آمده است، در این راه متحمل صدمات فراوان گردید.

دانشمندانی که جان خود را در این راه از دست داده اند بسیارند که شرح حال برخی از ایشان را دانشمند گران مایه علامه امینی، در کتاب شهداء الفضیلة آورده است.

ج: محمد بن ادریس شافعی

محمد بن ادریس شافعی (م 204 ق) امام و پیشوای مذهب شافعیان نیز نمونه جالبی از ائمه محدثان در مکتب خلفا می باشد که به رفض و رافضی گری متهم شده است! زیرا بیهقی آورده است که شافعی این اشعار را سروده است:

گفتند که از دین بیرون رفته ای، گفتم هرگز، نه بی دینم، و نه به بی دینی اعتقاد دارم. من بدون شک، دوست دار بهترین امام و پیشوا و نیکو ترین رهبر می باشم. اگر دوست داشتن وصی (2)، بی دینی است! من بی دین ترین مردمانم.

و نیز گفته است:

اگر دوست داشتن آل محمد رفض و خروج از دین به حساب می آید جهانیان بدانند که من رافضی هستم.

و چنین پیداست که او گاهی ناگزیر از کتمان دوستی خود با آنان می شده که گفته است:

ص: 342

1- تذکرة الحفاظ، ج 2 ص 698 و فیات الأعیان، ج 1، ص 77 - 78، شماره 27 چاپ بیروت، دار صادر.

2- در دیوان شافعی، چاپ، بیروت، 1403 ق، و نیز کتاب النصائح الکافیة لمن یتولی معاویه، نوشته محمد بن یحیی علوی (م 1350 ق) و فصول المهمة این چنین آمده اما ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة 131، به جای وصی، الولی نوشته، که ما این تبدیل را در کتاب صواعق، از موارد کتمان در مکتب خلفا به حساب می آوریم.

من همیشه این دوستی را از تو پنهان می داشتم و آشکارا نمی توانستم چیزی بگویم.

من این دوستی را با همه صفا و پاکی مودتم به تو پنهان می داشتم، تا هم تو و هم من از زبان بد گویندگان و یاهو سرایان در امان باشیم. (1)

اما سر انجام این کتمان و پرده پوشی وی را سودی نرسانید و چون دیگر دانشمندان که عقیده خود را درباره آن چه که از سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یا سیره اصحابش به ایشان رسیده بود پنهان نداشته بودند، به رفض و رافضی گری متهم گردید.

با توجه به آن چه گذشت، روشن می شود که چرا طرف داران «شجره ملعونه» به تأویل و توجیه روایات «لعن» پرداخته و با تمام وجود به دفاع از معاویه و فرزندان لعنت شده «حکم بن ابی العاص» برخاسته و بدون توجه به نزول آیه (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ...) (2) و لعن و نفرین های مکرر پیامبر درباره این خاندان، و مشخص نمودن افراد مورد لعن تمام نکوهش و سرزنش خدا و پیامبرش را به مدح و ستایش آنان تبدیل نموده اند.

شکی نیست که آن ها با توسل به انواع و اقسام «تحریف» خواسته اند اذهان مردم را از شناخت حقیقت و مسأله خلافت و توجه به اهل بیت عصمت و طهارت که خدای تعالی آنان را برای رهبری و پیشوایی امت برگزیده است، منحرف ساخته و مسلمانان را در جهل و بی خبری نگه دارند، تا بدین وسیله به نظر خود شان، هم خلافت خلفای مورد نظر خود را - که عاری از هر گونه فضیلتی بودند - تثبیت نموده و هم، به حکومت سراپا ننگین دودمان بد نام «بنی امیه» همچون خلافت غیر قانون خلفای پیشین، رسمیت بخشیده و معاویه و بازماندگان شجره ملعونه را از آسیب روایات لعن نجات داده و چنین وانمود کنند که آن ها هم خلفا و جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

و این در حالی است که خدای تعالی در «قرآن کریم» به همه کسانی که حقیقت را

ص: 343

1- هیتمی (م 974ق) اشعار فوق را با سخنان بیهقی در کتاب صواعق خود، چاپ دوم، مصر، 1385 ق، ص 133 به تفصیل آورده است. ضمناً بیت اگر دوستی آل محمد رفض... و نیز دو بیت اخیر را ابن صباغ مالکی (م 855ق) در کتاب الفصول خود آورده است. ر.ک: صواعق المحرقة، ص 133، ط مکتبة القاهرة، الفصول المهمه، ص 22 چاپ نجف و منابع دیگری که در بخش دهم کتاب «امامت و خلافت» در بحث «آیات شافعی» آورده ایم.

2- سوره اسراء، آیه 60.

کتمان کنند با شدت و حدت هر چه تمام تر، هشدار داده و در کمال صراحت فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) (1).

«کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که ما نازل کرده ایم، پس از آن که آن را (به وضوح) برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آن ها را لعنت می کند؛ و همه لعنت کنندگان نیز، آن ها را لعن می کنند».

ص: 344

1- سوره بقره، آیه 159.

فصل چهارم: صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه تاریخ

اشاره

ص: 346

در بحث های گذشته داوری قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درباره «عدالت صحابه» از نظر گذرانندیم، اینک وقت آن رسیده است که این موضوع را از دیدگاه تاریخ مورد بررسی قرار دهیم.

البته ناگفته پیداست که بررسی همه جانبه زندگی همه صحابه از عهده این کتاب خارج است ولی در عین حال، برای روشن شدن حقیقت به شرح حال تنی چند از ایشان اشاره می کنیم.

1. خالد بن ولید

«خالد» فرزند ولید بن مغیره مخزومی از طایفه «بنی مخزوم» است که اهل سنت و جماعت او را سیف الله (شمشیر خدا) لقب داده اند! پدرش یکی از بزرگ ترین ثروتمندان قریش بود که ثروت آن ها به شماره در نمی آمد. و او همان کسی است که قرآن او را به آتش دوزخ تهدید نموده و جایگاه بدی را برای وی پیش بینی کرده است.

در سیره ابن هشام آمده است: بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موقعی که ایام حج نزدیک شد و قریش نگران کار پیغمبر بودند که با آمدن حاجیان به مکه ممکن است تبلیغات آن حضرت در آن ها اثر کند از این رو در صدد بر آمدند تا به وسیله ای حاجیان را از تماس با آن حضرت بر حذر دارند، به همین منظور برای مشورت در کار پیغمبر خدا به نزد ولید بن مغیره که مرد سالمند و بزرگی در میان قریش بود رفتند.

ولید بدان ها گفت: شما می دانید که کار محمد بالا گرفته و آوازه اش در اطراف پیچیده و اکنون نیز موسم حج نزدیک شده و کاروان هایی از اعراب در این ایام به شهر شما

می آیند. درباره او سخن خود را یک جهت کنید و همه به یک ترتیب درباره اش سخن بگوئید و چنان نباشد که هر دسته طوری سخن بگویند که بر خلاف دسته دیگر باشد! گفتند: هر چه تو بگویی ما همگی همان را درباره محمد خواهیم گفت. ولید روی بدان ها کرده و گفت: شما سخنی را انتخاب کنید تا من هم با شما همراهی کنم!

قریش - ما می گوئیم: محمد کاهن است!

ولید - نه به خدا او کاهن نیست، ما کاهنان را دیده ایم ولی سخنان محمد به زمزمه کاهنان و اوراد آنان شباهت ندارد!

قریش - پس می گوئیم: او دیوانه است!

ولید - نه دیوانه هم نیست، زیرا ما دیوانگان را دیده ایم، حرکات و سخنان محمد به دیوانگان نمی ماند!

قریش - می گوئیم: او شاعر است؛

ولید - شاعر هم نیست، زیرا ما انواع شعر را از «رَجَز» و «هَزَج» و «مبسوط» و غیر از آن ها دیده و شنیده ایم ولی سخنان او شعر نیست.

قریش - پس می گوئیم: او ساحر است!

ولید - ما ساحران و سحر و جادوی آن ها را نیز دیده ایم و محمد ساحر هم نیست، زیرا سخنان او به کار ساحران که ریسمانی را گره می زنند و سپس در آن می دمند، شباهت ندارد!

قریش گفتند: پس چه سخنی درباره او بگوئیم؟

ولید در این جا به فکر فرو رفت و پس از اندکی تفکر گفت:

به خدا گفتارش شیرین و با حلاوت، و ریشه اش محکم و استوار و میوه آن پاکیزه و نیکوست، هر چه بگوئید مردم می دانند که سخن شما بیهوده و باطل است، ولی باز هم از همه بهتر همان است که بگوئید او ساحر است. زیرا سخنانش همچون سحر و جادوست که به وسیله آن ها میان پدر و پسر و برادر و زن و شوهر و فامیل و عشیره جدائی می اندازد.

قریش از نزد ولید بیرون رفته و سر راه کاروانیان نشسته و به هر که برخورد می کردند او را از تماس گرفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حذر داشته (و به پندار خود) وی را از

سحر و جادوی آن حضرت بیمناکش می ساختند. پس خدای تعالی این آیات را درباره ولید و سخن او نازل فرمود:

(ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا* وَبَنِينَ شُهُودًا* وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا* ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا* سَأَرْهَقُهُ صَغُورًا* إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ* فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ* ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ* فَكَانَ إِذَا سَمِعَ بِ حَرِّ يُؤْتِرُهُ إِذَا قَوْلُ الْبَشَرِ* سَأَصْلِيهِ سَعَرَ) (1)

مرا با آن که خود به تنهایی او را آفریده ام واگذار! همان کس که برای او مال گسترده ای قرار دادم، و فرزندان که همواره در نزد او حاضر به خدمت هستند، و وسایل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم و باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم، هرگز چنین نخواهد شد چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد، بزودی او را به رنج می افکنم، همانا او اندیشید و سنجید، پس مرگ بر او که چگونه اندیشید و سنجید، باز مرگ بر او که چه برنامه ای ریخت، او نگریست سپس چهره در هم کشید، و ترش رویی کرد، آن گاه پشت به حق کرد و گردن کشی نمود و گفت: این جز افسون و سحر های پیشینیان چیز دیگری نیست، این فقط گفتار بشر است، من بزودی او را به دوزخ خواهم برد. (2)

آری، خالد فرزند همین ولید است. او در سال هشتم هجری و چهار ماه پیش از فتح مکه اسلام آورد و اسلام خود را با نافرمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آغاز کرد.

یکی از مواردی که «خالد» از فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نموده و با آن مخالفت ورزید، در روز فتح مکه است. در فتح مکه - چنان که مورخان و سیره نویسان تصریح کرده اند - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد را از جنگ و کشتار منع فرموده بود.

در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خالد و زبیر فرمود: جز با کسی که با شما وارد جنگ شود جنگ و خون ریزی نکنید ولی با این وصف «خالد» بیست و چند مرد از قریش و چهار نفر از «هدیل» را کشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مکه شد، دید زنی را کشته اند، از حنظله کاتب پرسید چه کسی او را

ص: 350

1- سوره مدثر، آیات 11 - 26. 2. سیره ابن هشام، ج 1، ص 288 - 290 چاپ مصر.

کشته است؟ حنظله جواب داد: خالد بن ولید.

حضرت به وی دستور داد خالد را ملاقات کند و او را از کشتن زنان و کودکان و مزدوران بر حذر دارد. (1)

مورد دیگر از مواردی که «خالد» از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نمود هنگام اعزام وی به سوی بنی جذیمه بود که مأموریت داشت آن ها را به سوی اسلام دعوت کند.

در سیره ابن هشام و سیره حلبی و دیگر منابع تاریخی آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از فتح مکه و پیش از جنگ حنین «خالد بن ولید» را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار در ماه شوال به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد تا آن ها را به سوی اسلام دعوت کند، نه این که با آن ها وارد جنگ شود.

بنی جذیمه در زمان جاهلیت عموی «خالد» بنام «فاکه بن مغیره» را کشته بودند. وقتی خالد با همراهان خود وارد قبیله شد به آن ها گفت: سلاح خود را بر زمین گذارید، زیرا همه عرب مسلمان شده اند. آن ها نیز سلاح خود را بر زمین گذاردند. در همان دم خالد دستور داد دست های آن ها را ببندند، سپس شمشیر در میان آن ها نهاد کشتار سختی به راه انداخت! چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید (به شدت ناراحت شده) دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت بار خدایا من از عمل خالد بسوی تویی زاری می جویم.

هنگامی که خالد آن عمل ناشایست را انجام داد مردی از «بنی جذیمه» که از چنگال همراهان خالد گریخته بود خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند و جریان را به آن حضرت اطلاع داد حضرت فرمود: آیا کسی بر این کار او اعتراض نکرد؟ عرضه داشت: چرا یا رسول الله، یکی مردی میانه بالا بود که به خالد اعتراض کرد ولی خالد به او پرخاش کرده و او را ساکت نمود و دیگری مردی بلند قامت بود که این هر دو به سختی به او اعتراض کردند.

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و مالی به او داد.

ص: 351

1- النّص والاجتهاد، ص 349 چاپ بیروت، أعلمی به نقل از کتاب «عبقریة عمر» نوشته عباس محمود عقّاد، ص 266.

فرمود: به نزد بنی جذیمه برو و به کار آنان رسیدگی کن و رسوم زمان جاهلیت را زیر پای خود بگذار.

علی به دنبال مأموریت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد بنی جذیمه آمد و خون بهای کشتگان شان را یک به یک پرداخت، و خسارت اموالی را که از ایشان به غارت رفته بود همه را داد حتی ظرفی که برای سگ ها آب و غذا در آن می ریختند و همراهان خالد برده بودند قیمتش را به صاحبانش پرداخت، و هر کس که از ایشان کشته شده بود و هر چه برده بودند پول همه را به آن ها داد و مقداری هم زیاد آمد.

آن گاه به ایشان فرمود: آیا چیزی هم مانده که پولش را نپرداخته باشم؟ گفتند: نه. فرمود: این مقدار هم که زیاد آمد من احتیاطاً از طرف رسول خدا به شما می پردازم که اگر چیزی مانده که شما از آن اطلاعی ندارید ذمه رسول خدا از آن بری شده باشد.

سپس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشته و گزارش کار خود را به آن حضرت داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدو فرمود: یا علی کار بجا و خوبی انجام دادی آن گاه برخاسته و رو به قبله ایستاد و دو دست خود را به درگاه خدای تعالی بلند کرد به حدی که زیر بغلش نمایان شد آن گاه سه بار گفت: بار خدایا من از کار خالد بن ولید به سوی تویی زاری می جویم».

برخی گفته اند که خالد برای این کار خود عذر آورده و گفت: عبد الله بن حذافه سهمی به من دستور داد این کار را انجام دهم و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده که ایشان را به قتل رسانی چون از قبول اسلام امتناع و سرپیچی کردند.

ولی ابو عمرو مدنی گفته است هنگامی که خالد به نزد ایشان رفت همگی فریاد زدند: ما به دین محمد در آمده ایم.

به هر حال مورخان و سیره نویسان در مورد عمل خالد درباره بنی جذیمه آورده اند: پس از این که خالد آن عمل نابجا را مرتکب گردید، میان او و عبد الرحمان بن عوف گفتگویی در گرفت و عبد الرحمان به او اعتراض کرده گفت: تو در اسلام به کار های زمان جاهلیت دست زدی، خالد گفت: من به انتقام خون پدرت «عوف» این کار را انجام دادم، عبد الرحمان گفت: تو دروغ می گویی زیرا من خودم قاتل پدرم را کشتم ولی تو برای انتقام خون عمویت فاکه بن مغیره اقدام به این کار کردی. (1)

ص: 352

1- سیره ابن هشام، ج 4 ص 74 70 چاپ، مصر، سیره حلبی، ج 3 ص 209 - 211 چاپ بیروت، دار المعرفه کامل ابن اثیر، ج 2 ص 255 - 256 چاپ بیروت، دار صادر.

مؤلف گوید: خالد در مورد کشتار «بنی جذیمه» نه تنها با نص صریح نبوی مخالفت کرد، بلکه در این عمل ناشایست از حدود قوانین اساسی اسلام خارج شد، زیرا اسلام خون مردم جاهلیت را بی ارزش اعلام فرموده بود و بنا بر این بنی جذیمه را که مسلمان شده بودند نباید به جرم قتل زمان جاهلیت مجازات کرد.

و مطلب دیگر این که خداوند می فرماید: (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ) (1) : هر کس که مظلوم کشته شود، خداوند برای ولی او سلطه ای قرار داده که انتقام بگیرد و او نباید در قتل اسراف کند، حال آن که چنان که، گفتیم اولاً - عموی خالد که در زمان جاهلیت کشته شده بود مهدور الدم بود و ثانیاً - خالد بر خلاف موازین اسلام در قتل و انتقام اسراف نمود، و ثالثاً - او بر عمویش ولایت نداشت که خون او را قصاص کند.

بنا بر این، عمل ناروای خالد که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای دعوت به اسلام فرستاده شده بود، یکی از زشت ترین کارهایی است که تا روز قیامت فراموش نمی شود و از یاد ها نمی رود و کم تر از اعمال زشت و قبیح او در کشتن مالک بن نویره نبوده است. حال برای این که میزان دیانت ایمان این صحابی ملقب به «سیف الله» (شمشیر خدا) را به خوبی دریابیم و بهتر او را بشناسیم بطور خلاصه به ماجرای کشتن مالک بن نویره - یکی دیگر از جنایات بی نظیر او - اشاره می کنیم.

ماجرای کشتن مالک

اشاره

این ماجرا در جانی بنام بطاح (2) - نقطه ای از سرزمین مالک - به وقوع پیوست. در آن روز فرماندهی کل قوای اسلام از طرف ابو بکر به خالد بن ولید واگذار شده بود.

ابو بکر، به خالد بن ولید مأموریت داده بود تا به سر وقت مرتدان برود و با کسانی که از دادن زکات به ابو بکر خودداری کرده اند به جنگ و نبرد پرداخته و ایشان را وادار به تسلیم نماید.

ص: 353

1- سوره اسراء آیه 33

2- بطاح: نام آبی است در نواحی قبیله أسد بن خزیمه. ر. ک: معجم البلدان ج 1 ص 445 چاپ بیروت، و نیز مراصد الاطلاع، ماده «بطاح».

طبری در این باره در تاریخ معروف خود می نویسد:

وقتی که خالد بن ولید با سربازان خود از کار قبیله «أسد» و «غطفان» فراغت یافت، تصمیم گرفت به نقطه ای از سرزمین مالک به نام «بطاح» برود.

موقعی که انصار (سربازان مدینه از همراهان خالد) متوجه شدند که خالد می خواهد به سر وقت مالک بن نویره برود از رفتن با او خودداری کردند و گفتند: خلیفه این دستور را به ما نداده است...

خالد در جواب گفت: خلیفه چنین فرمانی به شما نداده است ولی مرا مأمور ساخته تا به سر وقت مالک هم بروم!! فرمانده منم، اخبار هم به من می رسد، هر چند فرمان و دستور خلیفه هم به من نرسد. من هم اکنون فرصتی در اختیار دارم که اگر بخواهم آن را به خلیفه اطلاع دهم از دست می رود.

اینک مالک بن نویره نزدیک ماست، من و هر کس با من است بسوی او ره سپار می شویم. سپس خالد و کسانی که با او بودند بطرف «بطاح» رفتند وقتی به آن جا رسیدند کسی را ندیدند زیرا پیش از آن، مالک قبیله خود را متفرق کرده بود که به خانه های خود بروند و بر دین اسلام باقی بمانند و از برخورد با خالد پرهیز نمایند.

اکنون باید دید مالک بن نویره که بود و خالد بن ولید با او چه کرد؟

ابن خلکان در «وفیات الاعیان» در معرفی مالک می نویسد:

«مالک بن نویره» مردی بزرگ بود و در ردیف پادشاهان به شمار می رفت. اوست که در عرب به وی مثل می زنند و می گویند: «جوان مردی است ولی نه مثل مالک». (1)

مالک مردی شجاع و شاعر و در قوم خود مطاع بود او نظری بلند و پیروانی فراوان و غیرتی بسزا داشت. در میان قبائل عرب که دسته دسته به حضور پیامبر می رسیدند، او نیز محضر آن جناب شرفیاب شد و اسلام آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را متصدی زکات سالیانه قبیله خود کرد...» (2)

ابن حجر عسقلانی نیز در «اصابه» در شرح حال مالک بن نویره می نویسد:

مالک بن نویره از قبیله یربوع تمیمی کنیه اش ابو حنظله و لقبش جغول (غیرتمند) است.

ص: 354

1- فتی و لاکمالک.

2- وفیات الاعیان، ج 6 ص 13 چاپ بیروت، دار صادر.

مرزبانان گوید: وی شاعری عالی مقام بود و در میان مردان جنگجوی قبیله یربوع، سواری نام دار به شمار می رفت، و خود یکی از اشراف آن قبیله در عصر جاهلیت بود، پس از آن که اسلام آورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را متصدی زکات سالیانه قبیله خود قرار داد، و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد از پرداخت زکاتی که جمع کرده بود به دولت وقت خودداری کرد، و آن را در میان خویشاوندان خود تقسیم نمود و در این باره گفت:

گفتم: بدون واهمه اموال خود را باز ستانید و از این که ناظری بعد می آید باک مدارید

اگر بیم دهنده ای روی کار آمد که دین را نگاه دارد از وی اطاعت می کنیم و می گوئیم: دین، دین محمد است.

مؤلف گوید: این که ابن حجر گفته است: «مالک از ادای زکات خودداری کرد»، خودداری او بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشانه پارسایی و دین داری او بوده است. چرا که می خواسته صبر کند تا هر کس که شرعاً جای پیغمبر را گرفت، او هم از وی اطاعت کند و زکات خود را به او بدهد - همان گونه که شعر وی آشکارا دلالت بر آن دارد - پس او منکر زکات نبوده تا از مرتدان شمرده شود.

به هر حال، طبری از عبد الرحمن بن ابی بکر نقل می کند که چون خالد به سرزمین «بطاح» رسید، ضرار بن أזור را با عده ای از همراهان خود که أبو قتاده أنصاری (1) نیز با آنان بود به سراغ مالک فرستاد. اینان به قبیله مالک شبیخون زدند و أبو قتاده می گفت چون لشکریان ما شبانه آنان را احاطه کردند قبیله مالک را به ترس و وحشت انداخته و سلاح جنگ بر تن آراستند و به حال آماده باش در آمدند.

ص: 355

1- ابو قتاده: از قبیله بنی سلمه و نامش بنا بر قول مشهور «حارث» است و گفته شده نامش نعمان و یا عمرو است فرزند ربیع بن بلده بن خناس بن عبید بن غنم بن سلمه أنصاری خزرجی سلمی است، مادرش کبشه دختر مطهر بن حرام بن سواد بن غنم می باشد. در جنگ أحد و غزوات بعدی حضور داشت، ولی حضورش در جنگ بدر مورد اختلاف است. در دوران خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام همه جا با علی علیه السلام همه جا با علی علیه السلام بود، و هم در زمان خلافت آن حضرت در سال 38 و یا 40 هجری به سن هفتاد سالگی در کوفه از دنیا رفت، علی علیه السلام در نمازی که بر جنازه او خواند، شش تکبیر گفت و گفته شده است که وی در مدینه به سال 54 به سن 72 سالگی وفات کرد و هفتاد سال نیز گفته شده است. به شرح حالش در اصابه ج 4 ص 158، استیعاب ج 4 ص 294 شماره 3161 چاپ بیروت و قاموس الرجال، ج 3 ص 28 شماره 1665 و سایر کتب رجالی مراجعه فرمائید.

أبو قتاده گوید: ما گفتیم: ما مسلمانیم.

آنان گفتند: ما نیز مسلمانیم.

ما گفتیم: پس چرا اسلحه جنگ با خود دارید؟

گفتند: شما چرا اسلحه به همراه دارید؟

ما گفتیم: اگر چنان چه راست می گوئید شما مسلمان هستید، سلاح خود را بر زمین گذارید.

أبو قتاده گوید: آنان سلاح خود را به زمین گذاشتند، سپس ما نماز خواندیم، آنان نیز نماز خواندند. (1)

ابن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: همین که آن ها اسلحه خود را فرو گذاشتند، همه را به حالت اسیری به ریسمانی بسته و نزد خالد آوردند، أبو قتاده به خالد گفت: اینان مسلمانند و به آن ها امان داده اند ولی خالد به این سخنان اعتنائی نکرد... (2)

یعقوبی در تاریخ معتبر خود داستان مالک بن نویره را چنین نقل کرده است:

مالک بن نویره برای گفتگو نزد خالد آمد، همسرش نیز به دنبال او آمد. چون چشم خالد بر آن زن افتاد دل باخته و شیفته او شد و به مالک گفت: به خدا قسم که دیگر به قبیله خود باز نخواهی گشت و من تو را خواهم کشت. (3)

ابن حجر عسقلانی نیز در «اصابه» از ثابت بن قاسم نقل کرده که او در کتاب «الدلائل» گفته است: همین که خالد چشمش به زن مالک افتاد - و او در زیبایی سر آمد زنان عصر خود بود - مالک به همسر خود گفت مرا کشتی. منظورش این بود که من به خاطر تو به همین زودی کشته خواهم شد. (4)

در کنز العمال گوید: خالد بن ولید مدعی شد که مالک بن نویره «مرتد» شده است استنادش در این ادعا به حرفی بود که اظهار می کرد از مالک به گوشش رسیده است، مالک این خبر را تکذیب نمود و گفت: من همچنان مسلمانم و تغییر و تبدیلی در دین خود نداده ام و أبو قتاده و عبد الله بن عمر نیز به راستی گفتارش گواهی دادند، در این

ص: 356

1- تاریخ طبری، ج 3 ص 280 چاپ أبو الفضل ابراهیم.

2- شرح نهج البلاغه، ج 17 ص 206.

3- تاریخ، یعقوبی، ج 2 ص 131 چاپ بیروت، دار بیروت.

4- الاصابه، ج 3 ص 357 شماره 7696.

هنگام خالد مالک را پیش کشیده و به «ضرار بن أזור» دستور داد و او گردن مالک را زد. سپس خالد همسر مالک را که «أم تمیم» نام داشت تصرف نموده و با وی هم بستر شد. (1)

در تاریخ ابي الفداء و نیز وفیات الاعیان ابن خلکان آمده است که: مذاکرات خالد با مالک به طول انجامید (و در طول این مدت زن مالک در کنار او ایستاده بود) و سر انجام خالد گفت: من تو را خواهم کشت! مالک گفت: آیا دوستت (ابو بکر) این دستور به تو داده است؟ خالد گفت: به خدا سوگند که من تو را خواهم کشت! عبد الله بن عمر قتاده انصاری، هر دو حاضر مجلس بودند و درباره مالک با خالد سخن گفتند ولی خالد به سخن آنان اعتنائی نکرد.

مالک گفت: خالد، تو ما را نزد ابو بکر بفرست تا او خود درباره ما قضاوت کند، خالد در جواب گفت: خدا از من نگذرد اگر من از تو بگذرم. سپس رو به ضرار بن أזור نموده گفت: گردن مالک را بزن.

در این هنگام، مالک نگاه پر حسرتی به همسر خویش نموده و روی به خالد کرد و گفت: این زن مرا به کشتن داد و آن زن در نهایت زیبایی بود

خالد گفت: بلکه خدا تو را کشت چون از اسلام بازگشتی!

مالک گفت: من مسلمانم و پای بند به اسلام هستم.

خالد گفت: ضرار! گردنش را بزن! و او نیز گردن مالک را زد و سرش را زیر دیگ غذا گذاردند. (2)

صاحب «وفیات الاعیان» گوید: ابن کلبی در «جمهرة النسب» گفته است: مالک در «بطاح» کشته شد، خالد زنش را تصاحب کرد و با وی ازدواج نمود، و در این باره أبو زهیر سعدی - شاعری که در همان عصر می زیست - می گوید:

به آن قبیله که مورد هجوم قرار گرفتند بگو *** این شب پس از مالک بسیار طولانی خواهد بود

ص: 357

1- کنز العمال، ج 3 ص 132.

2- تاریخ ابي الفداء، ج 1 ص 221 چاپ بیروت، وفیات الاعیان، ج 6 ص 14 چاپ بیروت، دار صادر. و تاریخ ابن شحنه از حاشیه کامل ابن اثیر، ج 7 ص 166.

خالد با تجاوز به زن مالک شب را به صبح آورد

او قبل از آن هم نسبت به این زن نظر داشت.

خالد بدون هیچ ملاحظه‌ای به هوس خود رسید

و چنان مفتون آن زن شده بود که عنان اختیار از دست داد

صبح آن شب، خالد زن دار بود ولی مالک

فاقد همه چیز گردیده و خود کشته گشته بود

سرپرست یتیمان و بیوه زنان بعد از مالک کیست؟

و چه کسی در اندیشه اعدام شدگان فقیر است؟

بنی تمیم، بزرگ و کوچک مبتلا شدند

به مرگ قهرمان خود که همگی چشم امید به وی داشتند. (1)

در همین رابطه، طبری در تاریخ خود آورده است: هنگامی که فرستادگان خالد، مالک بن نویره و گروهی از کسان و قوم او را به نزد خالد آوردند، شب بسیار سردی بود، خالد دستور داد اسیران قوم مالک را حبس کنند. سپس جارچی خالد در تاریکی شب فریاد زد: «ادفئوا اسراکم؛ اسیران خود را بپوشانید.» و این جمله در لغت «کنانه» کنایه از کشتن بود و با این فرمان تمام آن بی چارگان را کشتند. (2)

خالد به دژخیمان سپاه خود سپرده بود که وقتی این صدا را شنیدید همه آن‌ها را به قتل برسانید. و این نیرنگی بود که بدان وسیله خود را مسئول آن جنایت نداند، ولی این جنایت هولناک بر ابو قتاده انصاری پوشیده نماند.

در تاریخ یعقوبی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است: چون خالد، مالک بن نویره را کشت و در همان شب با همسرش ازدواج کرد، ابو قتاده انصاری خود را به ابی بکر رسانده و جریان را گزارش داد و گفت: به خدا سوگند که دیگر زیر پرچم به فرماندهی او به هیچ جنگی نخواهد رفت زیرا وی با آن که «مالک» مسلمان بود او را به قتل رسانید. (3)

و در روایت طبری به نقل از عبد الرحمن بن ابی بکر آمده است: از جمله کسانی که

ص: 358

1- وفيات الأعیان، ج 6 ص 14 و 15.

2- تاریخ طبری، ج 3 ص 278.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 131 چاپ بیروت، دار بیروت و شرح نهج البلاغه، ج 1 ص 179.

به مسلمانی مالک گواهی دادند، ابو قتاده انصاری بود که با خدای خود عهد کرده بود که هرگز به سرکردگی خالد بن ولید در هیچ جبهه جنگی حاضر نشود (1).

در همین رابطه، طبری می نویسد: وقتی که خالد «مالک بن نویره» و قوم او کشت و با زن او ازدواج کرد «عمر» که از عمل خلاف خالد کاملاً منقلب شده بود رفت نزد ابو بکر و از وی خواست که خالد را از کار بر کنار کند، و اظهار داشت که از شمشیر خالد ظلم و فساد می بارد و جا دارد که خالد را به جهت این عمل زشت باز داشت کند در این باره با ابو بکر بسیار سخن گفت.

ولی از آن جا که ابو بکر هیچ یک از اطرافیان خود را بازداشت نمی کرد وقتی که دید «عمر» در انتقاد از خالد سخت اصرار می ورزد گفت: بس استای عمر! خالد در این باره حکم خدا را تأویل کرده و اشتباه نموده است! زیانت را از نکوهش او باز دار! و هنگامی که دید «عمر» دست از اعتراض خود بر نمی دارد و همچنان از خالد نکوهش می کند گفت: نه ای عمر! من شمشیری را که خداوند بر سر کافران بران نموده است، به غلاف نمی کشم. (2)

ابن خلکان گوید: وقتی خبر کشته شدن مالک به ابو بکر و عمر رسید، عمر به ابی بکر گفت:

بطور مسلم خالد زنا کرده، باید سنگ سارش کنی ابی بکر گفت: من او را سنگ سار نمی کنم، او به نظر خود اجتهادی کرده و به خطا رفته است!؟

عمر گفت: او قاتل است و مرد مسلمانی را کشته است، باید او را به قصاص وی بکشی! ابی بکر گفت: من هرگز او را نمی کشم، زیرا وی اجتهاد کرده و به خطا رفته است!

عمر گفت: پس اقلأً از کار برکنارش کن!.

ابو بکر گفت: من هرگز شمشیری را که خدا بر آنان از نیام کشیده در نیام نخواهم کرد. (3)

در تاریخ یعقوبی و دیگر منابع تاریخی آمده است که: متمم بن نویره - برادر مالک

ص: 359

1- تاریخ طبری، ج 3 ص 280 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- تاریخ طبری، ج 3 ص 278 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

3- وفیات الأعیان، ج 6 ص 15 شماره 769 چاپ بیروت، دار صادر.

بن نویره - که از شعراء آن عصر بود در عزای برادرش شعر های بسیار گفت و نوحه سرائی ها کرد و برای دیدار با ابی بکر ره سپار مدینه شد و نماز صبح را پشت سر ابو بکر بجای آورد و چون ابو بکر از نماز خویش فارغ گشت، متمم از جا برخاسته و به کمان خود تکیه داد و این اشعار را سرود:

نعم القتيل اذا الرياح تناوحت *** خلف البيوت قتلت يا ابن الأزور

أدعوتہ باللہ ثمّ غدرتہ *** لو هُو دعاک بدمة لم یعدرا (1)

به چه کشته ای! که وقتی باد ها

از پشت خانه ها می وزید، ای پسر ازور تو او را کشتی

نخست او را دعوت به خدا کردی، و بعد فریض دادی؟

اگر او تو را می خواند که به وی پناه بری، فریبت نمی داد.

ابن خلکان نیز در «وفیات الاعیان» پس از آن که اشعار مزبور را نقل می کند، می گوید: متمم در حالی که این اشعار را می خواند اشاره به ابو بکر می کرد. ابو بکر هم گفت: به خدا سوگند، من نه او را دعوت کردم و نه فریب دادم. آن گاه می گوید: متمم افزود:

مالک شجاعی بود که با زره و بی زره به جنگ می رفت. و پناهگاهی بود که شب روان در مانده به او پناه می بردند.

او هیچ گاه در پنهانی مرتکب کار زشت نمی شد سیما و صفاتش همگی خوب و دامنش کاملاً پاک بود. سپس گریست و دستش از کمان جدا گردید و نقش بر زمین شد. (2)

آری خواننده گرامی، آن چه تا بدین جا آوردیم، حقیقت ماجرائی بود که میان فرمانده

ص: 360

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 132، چاپ بیروت، دار بیروت.

2- وفیات الاعیان، ج 6 ص 15 چاپ بیروت، دار صادر ضمناً برای اطلاع بیشتر از جریان قتل مالک و جنایتی که بر او رفته است به تاریخ طبری، ج 3 ص 276 - 280، تحقیق ابو الفضل ابراهیم، کامل ابن اثیر، ج 3 ص 357 چاپ بیروت، دار صادر موفقیات زبیر بن بگّار، تاریخ ابی الفداء موسوم به المختصر فی أخبار البشر، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 17 ص 202 - 214 تحت عنوان طعن هفتم. وفیات الاعیان ابن خلکان در شرح حال «وثیمة بن موسی بن الفرات و شاء فارسی» و به ویژه: النصّ و الاجتهاد مرحوم شرف الدین و یا ترجمه فارسی آن، تحت عنوان: ماجرای کشتن مالک بن نویره، و سایر کتب سیره و معاجم و تراجم و کتاب های تاریخی مراجعه فرمائید.

بالا گرفت به طوری که دنیا پرستان برای به دست آوردن منزلت دنیوی به مسابقه با یک دیگر پرداختند. هیچ فرد رانده شده و دور افتاده ای نبود که نزد مأموری دولتی و یکی از کار گزاران معاویه بیاید و روایتی را در فضایل و مناقب عثمان نقل کند، مگر آن گه نامش را می نوشت و او را به خود نزدیک می ساخت و شفاعتش را در مورد دیگران می پذیرفت و مدت ها بدین ترتیب گذشت.

سپس معاویه به کار گزاران خود نوشت که حدیث درباره «عثمان» فراوان شده و در تمام شهرها و نواحی بلاد اسلام منتشر گردیده است؛ اینک چون این نامه من به شما رسید، مردم را به جعل روایت در مورد فضایل صحابه و خلفای اولی دعوت کنید و هیچ روایتی را که هر کس از مسلمانان درباره «علی» نقل می کند رها نکنید مگر این که نظیر آن را برای صحابه بسازید و پیش من آورید که این کار برای من خوش تر و مایه چشم روشنی بیشتر است و حجت و برهان ابو تراب و شیعیان او را بیشتر در هم می شکند تا آن که مناقب و فضیلت عثمان را روایت کنید.

چون این نامه او برای مردم خوانده شد؛ اخبار فراوانی که ساخته و پرداخته و خالی از حقیقت بود در مناقب صحابه منتشر گردید و مردم در این زمینه کوشش فراوان کردند تا آن جا که اندک اندک روی منابع گفته شد و به مکتب خانه ها راه یافت و آن ها نیز بسیاری از این روایات را به کودکان و نوجوانان آموختند و همان گونه که قرآن را به آنان می آموختند آن روایات را هم آموزش می دادند. سپس کار به آن جا کشید که به دختران و زنان و خدمت گزاران و وابستگان خود نیز آموزش دادند و سال ها بدین منوال گذشت.

معاویه سپس بخش نامه ای به همه کار گزاران خویش در همه شهرها نوشت:

بنگرید، در مورد هر کس که با دلیل ثابت شد علی و اهل بیت او را دوست می دارد نامش را از دیوان و دفتر حقوق حذف کنید و مقرری سالیانه و عطای او را ببرید.

همراه این بخش نامه نامه دیگری هم بود که هر که را به دوستی این قوم متهم می دانید شکنجه دهید و خانه اش را ویران سازید.

بالا و گرفتاری در هیچ جا بیشتر و دشوار تر از عراق نبود، به ویژه در کوفه (که مردمش بیش از دیگران زجر و بلا کشیدند) و کار به جایی رسید که اگر مردی از

اعزامی خلیفه خالد بن ولید، صحابی مشهور و مالک بن نویره - نماینده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رئیس قبیله بنی یربوع و قوم او در سرزمین بطاح روی داد و اهل سنت همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که از آن جمله همین خالد بن ولید است، همه را عادل و اهل بهشت می دانند، در حالی که به گفته «عمر بن خطاب» خشونت و تند خویی از شمشیر او می بارید، و نماینده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در کمال خشونت به قتل رسانید و در همان شب، به زن او تجاوز نمود و او را به خیمه خود برد و با وی در آویخت، و در عین حال از جانب خلیفه به «سیف الله» و شمشیر خدا ملقب گردید.

و جداً جای بسی تعجب و شگفتی و مایه کمال تأسف و تألم است که برخی از دانشمندان و نویسندگان و مورخان و اصحاب تراجم از اهل سنت مانند ابن اثیر محمد حسنین هیکل عباس محمود عقاد و دیگرانی همچون ایشان، مالک بن نویره بهشتی را طوری معرفی کرده اند که قتل او را موجه جلوه داده و از عظمت جرم خالد بن ولید و صحنه سازی او و سهل انگاری خلیفه نسبت به عمل جنایت کارانه و ناجوانمردانه وی، جلوگیری به عمل آورند.

و این در حالی است که خدای تعالی در «قرآن کریم» فرموده است:

(مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...) (1)

هر کس، کسی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین، به قتل برساند مثل این است که همه مردم را کشته است.

و فرموده است:

(وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا) (2)

هر کس انسان مؤمنی را عمدتاً به قتل رساند، کیفر او جهنم است که همیشه در آن خواهد ماند.

و فرموده است:

(وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخَلَّدُ فِيهِ مُهَانًا) (3)

ص: 362

1- سوره مائده آیه 32.

2- سوره نساء، آیه 93.

3- سوره فرقان آیه 6968.

بندگان خدا) کسانی هستند که جز خداوند یکتا را نمی خوانند، و انسانی را که خداوند خودش را حرام شمرده جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند و هر کس چنین کند، کیفری سخت خواهد دید، و روز قیامت عذابش دو برابر خواهد شد، و برای همیشه با خواری در دوزخ به سر خواهد برد.

بنا بر این، دفاع از شخص جنایت کاری چون خالد بن ولید که در حقیقت قاتل فردی بود که خداوند کشتن او را حرام کرده و تجاوز به زنی نموده که خداوند در آن هنگام تماس با او را حرام فرموده است، بی ارزش دانستن قتل نفس و بیهوده جلوه دادن حرمت زنا و هدر دادن خون مسلمان و مباح دانستن محرمات الهی و تعطیل کردن احکام شرعی است که در نتیجه، حکم به غیر ما أنزل الله است و خدای تعالی در این باره فرموده است:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (1)

و کسانی که مطابق آن چه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند..»

و فرموده است:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (2)

هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند، ستمکار است.

و فرموده است:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (3)

و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم ننماید، کافر است.

2. عبد الرحمن بن عمر

عبد الرحمن فرزند «عمر» که به او «أبو شحمة» می گفتند در زمان حکومت «عمر و عاص» در مصر، شراب خورد و موضوع شراب خواری وی علنی شد. عمر و عاص که والی مصر بود دستور داد سرش را تراشیدند و حدّ شرعی (هشتاد تازیانه) در حضور برادرش - عبد الله بن عمر - بر او جاری کردند.

وقتی خبر به «عمر» رسید به عمر و عاص نوشت که عبائی به عبد الرحمن بیوشاند و

ص: 363

1- سوره مائده، آیه 47.

2- سوره مائده، آیه 45.

3- سوره مائده آیه 44.

او را بر شتر برهنه ای سوار نموده و هر چه زود تر وی را روانهٔ مدینه کند! در نامه عمر و عاص را هم به درستی یاد کرده بود.

عمر و عاص هم عبد الرحمان را به همان وضعی که عمر دستور داده بود به مدینه فرستاد و به عمر نوشت: من حدّ شرعی را بر وی جاری ساخته ام، سرش را تراشیده و در حیاط خانه تازیانه زده ام.

به خدائی که بالا تر از او کسی نیست که به وی قسم بخورند، آن جا جایی است که حدود شرعی را بر مسلمانان و غیر مسلمانان جاری می سازم. و نامه را به وسیله پسرش عبد الله بن عمر فرستاد.

عبد الله با نامه و برادرش وارد مدینه شدند و عبد الله برادرش را در حالی که عبائی بر تن داشت و از طول راه و سفر رنجور گشته و بارای راه رفتن نداشت پیش پدر آورد. عمر با درستی عبد الرحمن را مخاطب ساخت و گفت ای عبد الرحمن چنین و چنان کردی! سپس فریاد زد تازیانه! تازیانه!

عبد الرحمن بن عوف از وی شفاعت کرد و گفت: حدّ شرعی که بر وی جاری کرده اند. عبد الله هم گواهی داد که حدّ را بر او جاری ساخته اند. ولی عمر توجه نکرد و شلاق را برداشت و او را زیر ضربات پی در پی گرفت و عبد الرحمن فریاد می زد و می گفت: پدر! من مریض هستم و به خدا تو قاتل من خواهی بود. ولی عمر به فریاد های او اعتنایی نکرد تا این که حدّ به پایان رسید. سپس گفت: او را به زندان ببرید، یک ماه در زندان بود و سپس بر اثر ضربات وارده جان سپرد. (1)

3. قدامه بن مظعون

قدامه بن مظعون یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از مسلمانان پیشتاز و صحابه بدری و دارای دو هجرت است که هجرتی به «حبشه» و هجرتی به «مدینه» داشته است. او چنان چه در شرح حالش آمده است در دوران خلافت «عمر» شراب خورد و خلیفه، حدّ شراب خواری را بر او جاری نمود.

ابن حجر عسقلانی و ابن عبد البر و دیگران در شرح حال قدامه آورده اند:

ص: 364

قدامة بن مظعون بن حبيب متوفای سال 36 هجری پسر عموی عمر بن خطاب از پیشگامان صحابه و دارای دو هجرت بوده است. «عمر بن خطاب» در دوران خلافتش او را حاکم بحرین نمود. شخصی به نام جارود سید عبد القیس از بحرین بر «عمر» وارد شد و شهادت داد که «قدامة» شراب خورده و مست کرده است. عمر گفت: شاهد دیگر کیست؟ جارود گفت: شاهد دیگر أبو هریره است. «عمر» از أبو هریره پرسید به چه چیز شهادت می دهی؟ گفت: من او را به هنگام خوردن شراب ندیده ام ولی در حال مستی دیدم.

«عمر» قدامة را از بحرین خواست. قدامة به مدینه آمد. جارود گفت: عمر، به این مرد حدّ خدا را جاری کن. عمر گفت: تو دشمنی یا شاهد؟ گفت: شاهد. روز بعد باز جارود از عمر خواست به قدامة حدّ جاری کند. عمر گفت: من تو را نمی بینم مگر این که دشمنی می کنی...

به هر حال، جارود دست بردار نبود و «عمر» با اصرار او خواست تا بر قدامة حدّ جاری کند از این رو، به «قدامة» گفت: من بر تو حدّ جاری خواهم نمود. قدامة در جواب گفت: به فرض این که من شراب هم خورده باشم شما نمی توانید بر من حدّ جاری کنید. عمر: گفت چرا؟ قدامة گفت: خداوند فرموده است:

(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا ...) (1). بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند در آن چه خورده اند، گناهی نیست.

عمر گفت: در تأویل این آیه اشتباه کردی، اگر تقوا پیشه می کردی و از خدا می ترسیدی از آن چه که خدا بر تو حرام کرده بود اجتناب می نمودی؟!

سر انجام «عمر» به «قدامة» به جهت خوردن شراب حد شراب خواری جاری کرد. (2)

در این جا می بینیم که «عمر» استناد قدامة به آیه را رد می کند و اگر طبق «نظریه»

ص: 365

1- سوره مائده، آیه 93.

2- الاصابه، ج 3 ص 228 شماره 7088، الاستیعاب، ج 3 ص 340 شماره 2132، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، أسد الغابه، ج 4 ص 394 شماره 4277 و قاموس الرجال، ج 8 ص 517 - 518 شماره 6056 چاپ قم و ارشاد مفید، ص 108 - 109 چاپ قم، منشورات مکتبه بصیرتی.

عدالت صحابه» همه آن‌ها «عادل» بودند شهادت جارود و أبو هریره در مورد شراب خواری قدامه پذیرفته نمی‌شد و با این که «عمر» دوست نمی‌داشت که به او حدّ بزند، حدّ را بر وی جاری نمی‌ساخت

4. طلحه و زبیر

طلحه و زبیر دو تن از یاران مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می‌روند و کم‌تر کسی یافت می‌شود که نام این دو نفر را نشنیده و با آن‌ها هیچ‌گونه آشنایی نداشته باشد.

اما «طلحه» چنان که در شرح حالش آمده است فرزند عبید الله بن عثمان قرشی مکتنا به أبو محمد است. پدرش پسر عموی ابو بکر و مادرش «صعبه» دختر حضر می‌است (1) و پیش از آن که همسر عبید الله شود همسر ابو سفیان صخر بن حرب بوده است.

طلحه، در مکه اسلام آورد و توسط ابو بکر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شد. در جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشت و در جنگ «أحد» یک انگشت او آسیب دید. او یکی از آن ده نفری است که اهل سنت وی را از «عشره مبشره» (2) می‌دانند، و نیز یکی از اصحاب شورای شش نفری است که «عمر» آن‌ها را برای تعیین خلیفه بعد از خود معرفی کرده بود. (3)

او در زمان خلافت عثمان با وی مبارزه می‌کرد و فکر خلافت را در مغز خود جای داده بود و بیش از همه کس مردم را بر ضد عثمان تحریک می‌نمود. پس از کشته شدن عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد اما روح سلطه جوئی و انحصار طلبی و مقام دوستی او را وادار کرد تا بیعت شکنی کند و به بصره برود و جنگ جمل را برپا کند. (4)

ص: 366

1- صعبه خواهر علاء حضر می‌است که شرح حالش در أسد الغابه و استیعاب و قاموس الرجال تستری آمده است به شرح حال علاء حضر می‌در کتب یاد شده مراجعه فرمائید.

2- در مورد «عشره مبشره» که مژده به بهشت داده شده اند به الغدير ج 10 ص 118 - 129 مراجعه فرمائید.

3- این شش نفر عبارتند از: علی علیه السلام و عثمان، و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص - و عبد الرحمن بن عوف. ر.ک: تاریخ طبری، ج 4 ص 227 و 228 چاپ ابو الفضل ابراهیم و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1 ص 185 ذیل خطبه شقشقیه.

4- برای اطلاع بیشتر از شرح حال طلحه بن عبید الله به کتاب استیعاب، ج 2 ص 316 شماره 1289 چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، اسد الغابه، ج 3 ص 85 شماره 2625 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی اصابة ابن حجر، ج 2 ص 228 شماره 4266 و سایر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

و اما زبیر: فرزند عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی است، مادرش «صفیّه» دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف - عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همسرش «أسماء» دختر أبو بکر - خواهر عایشه - است. او هم یکی از آن ده تنی است که مژده به بهشت داده شده اند و نیز یکی از شش تن اعضای شورا و از کسانی است که در جنگ «أُحُد» همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پایداری کرد.

زبیر یکی از افراد شجاع و دلیر به شمار می رفت و در راه اسلام بسیار کوشش کرد و زحمت کشید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع نمود و در روز سقیفه بنی ساعده که همه از علی علیه السلام کنار رفتند، او با معدودی از یاران علی علیه السلام از حق وی دفاع کردند، اما متأسفانه در اثر خود خواهی و جاه طلبی پایانی ناخوشایند داشت.

زبیر، همواره با علی علیه السلام بود و در سختی ها از آن حضرت دفاع کرد تا آن گاه که فرزندش «عبد الله» متولد شد و رشد پیدا کرد. او با علی علیه السلام مخالف بود، و از خاله اش عایشه طرفداری می کرد و موجب شد تا زبیر از علی علیه السلام جدا گردیده و در مقابل او صف آرائی کند. در نهج البلاغه، بخش کلمات قصار از علی علیه السلام آمده است که فرمود:

(ما زال الزبیر رجلاً منّا أهل البیتِ حتّی نسا ابنه المسموم عبداً لله) (1)

زبیر، همواره از ما اهل بیت بود تا زمانی که پسر شوم و نافرخته اش عبد الله به جوانی رسید.

زبیر، بعد از کشته شدن عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد و سپس به خاطر مسائل دنیوی و ریاست طلبی بیعت خود را شکست و همراه طلحه و عایشه به طرف بصره رفت و گر چه خود را از معرکه بیرون کشید ولی سر انجام به دست «عمر و بن جرموز» کشته شد. (2)

ص: 367

1- نهج البلاغه، بخش کلمات قصار شماره 453 به ترتیب صبحی صالح و 444 به ترتیب فیض الاسلام ضمناً برای اطلاع از شرح حال عبد الله زبیر به این کتاب ها مراجعه فرمائید: استیعاب، ج 3 ص 39 شماره 1553، أسد الغابه، ج 3 ص 242 شماره 2947 چاپ بیروت، اصابه ابن حجر، ج 2 ص 309 شماره 4682، قاموس الرجال، ج 6 ص 348 شماره 4313 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20 ص 103 - 149.

2- شرح حالش در استیعاب و اسد الغابه و اصابه ابن حجر و قاموس الرجال تستری و سیر أعلام النبلاء به تفصیل آمده است. در صورت تمایل مراجعه فرمائید.

آن چه از مجموع روایات تاریخی استفاده می شود این است که: طلحه و زبیر از دیر زمانی آرزوی رسیدن به خلافت و دستیابی به مقام حکومت بر جهان اسلام را در سر می پروراندند ولی چون افکار عموم مسلمانان پس از کشته شدن عثمان متوجه علی علیه السلام بود و مردم فقط او را شایسته این مقام می دانستند از این رو، آن دو، از فکر خلافت منصرف گردیده و به بیعت با علی علیه السلام مبادرت ورزیدند، و در بیعت با آن حضرت به ظاهر از همه سبقت گرفته و پیش دستی کردند، زیرا می خواستند با این کار خود، توجه دستگاه خلافت را به خویشان جلب کنند تا از این راه بتوانند پست حساسی را به دست آورده و به سهم بیشتری نائل گردند.

اما خلاف انتظار و توقعی که داشتند، علی علیه السلام آنان را با سایر افراد مسلمان یک سان قرار داد و کوچک ترین امتیازی برای شان قائل نگردید، و بدین گونه نقشه آنان نقش بر آب شد و به قول معروف تیر شان به سنگ خورد.

یعقوبی در مورد توقع بی جای طلحه و زبیر چنین می نویسد:

طلحه و زبیر می خواستند در امر حکومت شریک علی علیه السلام بوده و از دیگران ممتاز

باشند از این رو نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما جفا شد، اینک که خلافت به دست تو افتاده است، انتظار داریم که ما را در کار خود شریک گردانی! علی علیه السلام در جواب شان فرمود: شما در نیرومندی و استقامت حکومت دو شریک من هستید و در شداید و سختی ها دو یاور و پشتیبان من.

و بعضی نقل کرده اند که علی علیه السلام فرمان داری «یمن» را به طلحه و حکومت «یمامه و بحرین» را به زبیر واگذار کرد، و چون حکم ایشان را در اختیار شان قرار داد گفتند: یا امیر المؤمنین! درباره ما صلح رحم کردی، و حق قوم و خویشی را بجای آوردی!

علی علیه السلام فرمود: من شما را سرپرست امور مسلمانان قرار دادم، زمامداری بر مسلمانان چه ربطی به صلح رحم دارد؟ لذا فوراً آن حکم را از ایشان پس گرفت! طلحه و زبیر از این رفتار علی علیه السلام بر آشفته و خشمگین شده و گفتند: یا علی! تو (دیگران) را بر ما مقدم می داری (و ما را در برابر آنان خوار و زبون می سازی).

علی علیه السلام فرمود: (شما نسبت به مقام و ریاست، بیش از حد علاقه نشان می دهید و)

اگر حرص شما آشکار نمی گشت مرا درباره شما عقیده ای بود. (1)

طبری نیز در این باره می نویسد:

طلحه و زبیر از علی علیه السلام خواستند که امارت کوفه و بصره را به آنان واگذار کند، علی علیه السلام در جواب ایشان فرمود: اگر شما در نزد من باشید، و به دستگاه خلافت رونق و سر و سامان بخشید، بهتر از این است که به نقاط دور تر بروید و از من جدا شوید، زیرا من از فراق و دوری شما احساس تنهایی و ناراحتی می کنم. (2)

ابن ابی الحدید هم در این باره می گوید:

طلحه و زبیر چند روز پس از بیعت با علی علیه السلام به حضورش آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان؛ تو خودت به خوبی دیده ای که در تمام مدت حکومت عثمان نسبت به ما چه جفا و ستمی معمول شد و رأی عثمان هم همه اش متوجه بنی امیه بود و خداوند خلافت را پس از او به تو ارزانی فرمود؛ ما را به حکومت برخی از سرزمین ها و یا به کاری از کارهای خود بگمار.

علی علیه السلام به آن دو فرمود: اینک به آن چه خداوند برای شما قسمت فرموده است راضی باشید تا من در این باره بیندیشم و بدانید که من هیچ یک از یاران خود را در امانت خویش شریک و سهیم نمی سازم مگر این که به دین و امانتش راضی و خشنود باشم و اعتقاد او را بدانم. آن دو در حالی که ناامید شده بودند از پیش علی علیه السلام برگشتند... (3)

هم چنین، ابن ابی الحدید در مورد خواسته طلحه و زبیر از علی علیه السلام می نویسد:

طلحه و زبیر از علی علیه السلام خواستند که آن دو را به (حکومت) بصره و کوفه بگمارد. علی علیه السلام فرمود: تا در این کار بنگرم. سپس در این مورد از مغیره بن شعبه نظر خواهی کرد. مغیره گفت: چنین مصلحت می بینم که آن دو را تا هنگامی که خلافت برای تو استوار شود و وضع مردم روشن شود به حکومت بگماری. علی علیه السلام در این مورد با ابن عباس خلوت و مشورت کرد و از او پرسید تو چه مصلحت می بینی؟ گفت: ای

ص: 369

1- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 180 چاپ بیروت، دار بیروت 1.

2- تاریخ طبری، ج 4 ص 429 چاپ ابو الفضل ابراهیم و البدایة و النهایه، ج 7 ص 237 در ذکر بیعت علی علیه السلام، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 231 در شرح کلام 8.

امیر المؤمنین! کوفه و بصره سرچشمه خلافت است و گنجینه های مردان آن جاست. موقعیت و منزلت طلحه و زبیر هم در اسلام چنان است که می دانی. اگر آن دورا بر آن دو شهر والی گردانی از آنان در امان نیستم که کاری پیش نیاورند و علی علیه السلام به رأی و نظر ابن عباس عمل کرد. (1)

در همین رابطه، ابن ابی الحدید در شرح خطبه 91 می نویسد: شیخ ما أبو جعفر اسکافی می گوید: و روایت شده است که طلحه و زبیر هنگام بیعت با علی علیه السلام به او گفته اند: ما با تو بیعت می کنیم به شرط آن که در این حکومت شریک تو باشیم. علی علیه السلام به آن دو فرمود: نه، شما در برداشتن سهم از غنایم چون خود من خواهید بود و من برای خودم نه تنها نسبت به شما بلکه نسبت به برده حبشی بینی بریده ای هم در همی و کم تر از درهمی افزون بر نخواهم داشت و این دو پسر من هم همین گونه خواهند بود و اگر چیزی جز کلمه شرکت را نمی پذیرید، شما دو نفر به هنگام ناتوانی و تنگ دستی یار من خواهید بود نه به هنگام استقامت و قوت.

ابن ابی الحدید در ادامه می گوید: أبو جعفر اسکافی می گوید: آن دو، شرطی داشتند که با امانت سازگار نبود و علی علیه السلام برای آن دو شرطی فرمود که در دین و شریعت واجب است و نیز، ابن ابی الحدید از ابو جعفر اسکافی نقل می کند که گفته است: روایت شده که زبیر در حضور مردم گفته است: این پاداش ما از سوی علی است! برای او در کار عثمان قیام کردیم تا کشته شد و چون با یاری ما به آن چه می خواست رسید، کسانی را که ما از آنان برتر بودیم بر ما برتری داد.

طلحه هم گفت: سرزنش جز بر خود ما نیست، ما سه تن از اهل شورا باقی مانده بودیم، یکی از ما - یعنی سعد بن ابی وقاص - علی را خوش نداشت. ما دو تن با او بیعت کردیم، آن چه در دست ما بود به او دادیم ولی او آن چه را در دست داشت از ما باز داشت. امروز چنانیم که در مورد امیدی که دیروز داشتیم اشتباه کرده ایم و در مورد فردا همین را هم که امروز به اشتباه خود پی برده ایم امید نداریم. (2)

آری همان گونه که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند، علی علیه السلام به دل خواه طلحه و

ص: 370

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 232.

2- شرح نهج البلاغه، ج 7، ص 42 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

زبیر پست و مقامی را در اختیار شان نگذاشت، و آنان را در امر خلافت، با خود شریک نساخت؛ و این اولین عاملی بود که طلحه و زبیر را به دستگاه خلافت بدبین و آن دو را از حکومت رنجیده خاطر ساخت، که در نتیجه به پیمان شکنی و سرانجام به پیدایش جنگ «جمل» منجر گردید.

دومین عامل و انگیزه ای که دو صحابی معروف و مشهور پیامبر - یعنی زبیر - را به پیمان شکنی و داشت و سپس آن ها را به میدان جنگ سوق داد این بود که علی علیه السلام بیت المال را در بین مسلمانان بطور مساوی تقسیم کرد و برای کسی خصوصیت و امتیازی قائل نگردید، و حتی طلحه و زبیر را نیز از این قانون استثنا نکرد. و این روش عادلانه و تساوی حقوق انسان ها برای آن دو نفر قابل تحمل نبود، تا آن جا که به شدت و صراحت، زبان به اعتراض گشوده و مخالفت خود را علناً با این برنامه بدان حضرت اعلام نمودند. ابن ابی الحدید می گوید: علی علیه السلام بیت المال را به طور مساوی در بین مسلمانان تقسیم کرد، و به هر یک از آنان سه دینار بخشید و بر خلاف دوران خلافت «عمر» و «عثمان» همه مسلمانان را از عرب و عجم برابر و یکسان قرار داد.

طلحه و زبیر، به عنوان اعتراض به روش مساوات علی علیه السلام از این تقسیم عادلانه تخلف ورزیده و سهم خود را تحویل نگرفتند.

علی علیه السلام آن دو را به نزد خود فرا خواند و گفت:

شما را به خدا مگر این نبود که شما پیش من آمدید و از من خواستید که زمام خلافت را به دست بگیرم در صورتی که من از پذیرفتن آن ابا و اکراه داشتم؟! و اکراه داشتم؟! و اکراه داشتم!؟

گفتند: آری.

گفت: مگر شما بدون اجبار و اکراه و با اختیار خود با من بیعت نمودید، و امور خلافت و زعامت مسلمانان را بر من تسلیم و واگذار نکردید؟! و اکراه داشتم!؟

گفتند: آری.

گفت: پس چه خلاف کاری در من مشاهده نموده اید که راه اعتراض و مخالفت با من در پیش می گیرید؟! و اکراه داشتم!؟

گفتند: یا علی! تو خود بهتر می دانی که ما نسبت به سایر مسلمانان دارای سابقه و

فضیلت هستیم، و ما با تو به این امید بیعت نمودیم؛ که بدون مشورت ما، به کار های مهم و امور مملکتی اقدام نخواهی کرد، و در کار های مهم ما را مشاور خود قرار خواهی داد، ولی حالا می بینیم بدون مشورت ما به کار های مهم اقدام می کنی و بدون اطلاع ما بیت المال را به طور مساوی تقسیم می نمائی.

گفت: ای طلحه و زبیر! شما در کار های کوچک، خورده گیری می کنید و از مصالح و امور مهم چشم پوشی می نمائید، و مصالح اجتماعی و سرنوشت امت اسلامی را فدای مصالح شخصی خود می کنید، بسوی خدا توبه کنید! شاید خدا توبه شما را بپذیرد!

ای طلحه و زبیر! به من بگوئید که آیا من شما را از حقّ مسلمانان محروم ساخته، ظلم و ستمی بر شما روا داشته ام؟

گفتند: معاذ الله! که از تو ستمی سر بزند.

گفت: آیا از این ثروت و بیت المال قسمتی را به خودم اختصاص داده ام، و سهم بیشتری را برداشته ام؟!

گفتند: نه بخدا سوگند، چنین عملی نیز، از تو سر نزده است.

گفت: آیا برای فردی از مسلمانان، پیش آمدی نموده است، که من به حکم آن جاهل بوده ام؛ و یا در اجرای آن حکم ضعف و سستی از خود نشان داده ام؟!

گفتند: نه بخدا سوگند.

گفت: پس در حکومت من چه دیدید؛ که راه مخالفت می پیمائید، و خود را از اجتماع مسلمانان بر کنار می سازید؟

گفتند: تنها چیزی که ما را از تو رنجیده خاطر، و به حکومت تو بد بین ساخته است، مخالفت تو با روش خلیفه دوم، عمر بن خطاب می باشد، که او در تقسیم بیت المال، سابقه افراد و فضیلت آنان را در نظر می گرفت، و به هر کسی به مناسبت موقعیت و مقامش سهمی می داد اما تو، همه مسلمانان را مساوی قرار داده و امتیاز ما را نادیده گرفتی، در صورتی که این اموال و ثروت ها با شمشیر های ما و در اثر فعالیت ها و جان بازی های ما به دست آمده است چگونه سزا است؛ آنان که اسلام را به طور اجبار و از ترس شمشیر های ما پذیرفته اند با ما یک سان و برابر باشند؟

گفت: اما مسئله مشورت و هم فکری با شما در امور خلافت، من که بخلافت علاقه

و رغبتی نداشتیم، شما بودید که مرا بسوی آن خواندید، و با اجبار بر مسند خلافت نشانیدید، و من نیز از اختلاف و از هم پاشیدگی مسلمانان، بیم کردم، و این مسئولیت را پذیرفتم، وقتی هم این مسئولیت را به عهده گرفتم، به کتاب خدا، قرآن، و سنت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کردم، و حکم هر موضوع و مسئله را از آن ها، به دست آوردم؛ و نیازی به نظریه و مشورت شما نداشتیم؛ تا از فکر شما در امور خلافت استمداد کنم؛ و همان قرآن و سنت، مرا از استمداد کردن از دیگران مستغنی نمود، آری اگر روزی امر مهمی پیش بیاید که حکم آن در قرآن و سنت پیدا نشود و خود را محتاج مشورت ببینم؛ با شما مشورت خواهم نمود!!

و اما مسئله تقسیم بیت المال و مساواتی که در میان مسلمانان قرار دادم: این نیز، روش اختصاصی من نبود، و من اولین کس نیستم، که این رفتار را پیش گرفته باشم؛ من و شما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم؛ و روش او را دیدیم که همیشه بیت المال را به طور مساوی تقسیم می نمود، و کوچک ترین امتیازی در این باب برای کسی قائل نمی گردید.

علاوه بر این حکم این مسئله در کتاب خدا نیز آمده است، که ما را به مساوات و برابری دعوت، و امتیازات بی جا را لغو می نماید، این قرآن است که در پیش روی شما است، و دستوراتش همیشگی است، و کوچک ترین سخن باطل و ناروا بر آن راه نخواهد داشت.

و اما آن چه شما می گوئید که: این بیت المال به وسیله شمشیر های شما بدست آمده و باید بدین لحاظ امتیازی برای شما قائل گردید؛ در گذشته نیز کسانی بودند، که با جان و مال به اسلام یاری نمودند، و غنائمی به دست آوردند، با این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تقسیم بیت المال برای آنان نیز، امتیازی قائل نگردید، و سبقت در اسلام و فعالیت آنان باعث این نبود، که سهم بیشتری به دست آرند، آری این جان بازی و عمل شایسته آنان، حتماً در پیشگاه خداوند مورد نظر بوده، در روز جزا به پاداش عمل نیک شان خواهند رسید، خدای می داند که من نسبت به شما و سایر مسلمانان جز این وظیفه ای بر خود نمی دانم خداوند همه ما را به راه راست هدایت کند، صبر و شکیبائی، و مدد و یاری بر ما ببخشد خداوند رحمت کند بر کسی که یار و پشتیبان حق باشد، و از ظلم و

طبری نیز، در این باره می گوید: طلحه چون از هر نوع امتیاز مأیوس گردید، این مثل معروف را بر زبان راند که: «بهره ما از این کار به اندازه بهره ای است که سگ، از لیسیدن دماغش می برد». (2) آری ما از خلافت علی؛ شکمی سیر نکردیم، و به مقامی نرسیدیم.

طلحه و زبیر پس از بیعت با علی علیه السلام، به انتظار رسیدن به مقام و مزایا چهار ماه در مدینه توقف نمودند، و در این مدت؛ مراقب رفتار علی علیه السلام، و در انتظار تغییر روش او بودند، ولی هیچ گونه نرمش و انعطافی در وی احساس نکردند؛ و هیچ تغییری در روش او ندیدند و بدین گونه از رسیدن به هر مقام و امتیازی ناامید؛ و بکلی مأیوس گردیدند و از طرف دیگر اطلاع یافتند که: عایشه پرچم مخالفت با علی علیه السلام را در مکه بر افراشته است، تصمیم گرفتند برای استمداد از عایشه به سوی مکه حرکت کنند و با همین تصمیم پیش امیر المؤمنین علیه السلام آمده و به عنوان زیارت خانه خدا از وی اجازه مسافرت خواستند.

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد:

طلحه و زبیر به حضور علی علیه السلام آمدند و از او اجازه خواستند که به عمره بروند. فرمود: شما قصد عمره ندارید آنان برای او سوگند خوردند که قصدی جز عمره گزاردن ندارند باز به ایشان فرمود آهنگ عمره ندارید. بلکه قصد خدعه و شکستن بیعت دارید. آن دو به خدا سوگند خوردند که قصدشان مخالفت با علی علیه السلام و شکستن بیعت نیست و هدفی جز عمره گزاردن ندارند. علی علیه السلام فرمود: دوباره با من تجدید بیعت کنید، و آنان با سوگند های استوار و میثاق های مؤکد تجدید بیعت کردند و امام به آن دو اجازه فرمود و همین که آن دو از حضورش بیرون رفتند به کسانی که حاضر بودند گفت: به خدا سوگند آن دو را نخواهید دید مگر در فتنه و جنگی که هر دو در آن کشته خواهند شد. گفتند: ای امیر المؤمنین، دستور فرمای آن دو را پیش تو برگردانند. گفت:

ص: 374

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 39/7-41.

2- ما لنا من هذا الامر الا کلحسة الکلب انقه (طبری 53/5) و در چاپ دیگر (429/4)

«تا خداوند قضای حتمی را که مقدر فرموده اجراء کند» (1).

و چون زبیر و طلحه از مدینه به مکه رفتند، هیچ کس را نمی دیدند مگر آن که می گفتند: بیعتی از علی بر گردن ما نیست و ما با زور و اجبار با او بیعت کردیم؛ و چون این سخن آنان به اطلاع علی علیه السلام رسید، فرمود: خداوند آنان و خانه های شان را از رحمت خود دور بدارد، و همانا به خدا سوگند به خوبی می دانم که خود را به بدترین وضع به کشتن می دهند و بر هر کسی هم که وارد شوند بدترین روز را برایش به ارمغان می برند و به خدا سوگند که آهنگ عمره ندارند. آنان با دو چهره تبهکار پیش من آمدند و با دو چهره که از آن مکر و شکستن بیعت آشکار بود برگشتند و به خدا سوگند از این پس آن دو با من برخورد و دیدار نمی کنند مگر در لشکری انبوه و خشن و در آن خود را به کشتن می دهند؛ از رحمت خدا بدور باشند. (2)

ابو مخنف در کتاب الجمل خویش می گوید: چون زبیر و طلحه همراه عایشه از مکه به قصد بصره بیرون آمدند، امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه یی ایراد فرمود و ضمن آن چنین گفت: همانا عایشه به بصره حرکت کرد و طلحه و زبیر هم همراه اویند. هر یک دو چنین می پندارد که حکومت فقط از آن اوست نه از دوستش. اما طلحه پسر عموی عایشه است (3) و زبیر شوهر خواهر اوست، به خدا سوگند بر فرض که به خواسته خود برسند، که هرگز نخواهند رسید، پس از نزاع و ستیز بسیار سخت که با یک دیگر خواهند کرد، یکی از ایشان گردن دیگری را خواهد زد. به خدا سوگند این زن که بر شتر سرخ موی سوار است هیچ گردنه یی را نمی پیماید و گرهی را نمی گشاید مگر در معصیت و خشم خداوند، تا آن که خویشان و همراهانش را به آبشخورهای نابودی در آورد. آری، به خدا سوگند یک سوم از لشکر آنان کشته خواهد شد و یک سوم ایشان خواهند گریخت و یک سوم ایشان توبه خواهند کرد و او همان زنی است که سگ های منطقه حوالب بر او پارس می کنند و همانا که طلحه و زبیر هر دو می دانند که خطا کارند و اشتباه می کنند و چه بسا عالمی که جهل او وی را می کشد و دانش او همراه اوست و او را سودی نمی بخشد. ما را خدای بسنده و بهترین کار گزار است و همانا فتنه یی برپا

ص: 375

1- بخشی از آیه 42 سوره انفال.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 232 - 233.

3- قبلاً ملاحظه فرمودید که پدر طلحه پسر عموی ابو بکر است؛ زبیر هم شوهر اسماء دختر ابو بکر است.

خاسته است که گروه ستم گر در آنند. باز دارندگان از گناه کجایند؟ مؤمنان و گروندگان کجایند؟ این چه گرفتاری است که با قریش دارم؟ همانا به خدا سوگند در آن حال که کافر بودند با آنان جنگ کردم و اینک هم در حالی که به فتنه در افتاده اند باید با آنان جنگ کنم؛ و ما نسبت به عایشه گناهی نکرده ایم، جز این که او را در پناه و امان خویش قرار داده ایم؛ و به خدا سوگند چنان باطل را خواهم درید که حق از تهی گاهش آشکار شود و به قریش بگو، ناله کننده اش ناله بر آرد و از منبر به زیر آمد. (1)

و در همین رابطه، در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است که درباره طلحه و زبیر فرمود:

به خدا سوگند، آن ها هیچ ایراد منطقی بر من نداشتند؛ انصاف را بین من و خود مراعات نمودند (و کسی را به داوری نطلبیدند) آن ها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک کرده اند و انتقام خونی را می خواهند که خود آن را ریخته اند؛ اگر من در ریختن این خون شریک شان بودم، آن ها نیز از آن سهمی دارند و اگر خود شان تنها این خون را ریخته اند این انتقام را باید از خود شان بگیرند.

نخستین مرحله عدالت برای آنان آن است که خود را محکوم کنند، من بینایی خویش را به همراه دارم؛ چیزی را بر کسی مشتبه نکرده ام و چیزی بر من نیز مشتبه نشده است. آن ها گروهی سرکش و ستم گرند که بعضی از بستگان پیامبر و همسر او را با خود همراه کردند و کار را بر مردم مشتبه ساختند، با این که حقیقت امر روشن است و باطل از ریشه کنده شده، و زبانش از حرکت بر ضد حق افتاده است. به خدا سوگند حوضی برای شان از آب پر سازم که تنها خود بتوانم آبش را بکشم، از آن سیراب بر نگردند و پس از آن دیگر آب ننوشند.

(مگر این شما نبودید که) همچون شتران و گوسفندان که به فرزندان خود رو می آورند، به سوی من روی آوردید، می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می بستم و شما آن را می گشودید، من آن را از شما بر می گرفتم و شما به سوی خود می کشیدید.

ص: 376

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 233. این خطبه در منابع کهن دیگر هم با اختلافات لفظی که در معنی متفق و یک سان است آمده است، مثلاً رجوع فرمایید به اسکافی، المعیار و الموازنة، ص 53 چاپ استاد شیخ محمد باقر محمودی، بیروت، 1402 ق.

بار خدایا! آن دو طلحه و زبیر از من بریدند و به من ستم نمودند، بی‌عتم را شکستند و مردم را بر ضد من شوراندند خداوند! بیعتی را که از مردم می‌گیرند بی‌فرجام کن و کارهایی را که ترتیب داده‌اند استحکام نبخش و آن‌ها را به آرزو‌هایی که برای آن دست و پا می‌کنند مرسا، من پیش از جنگ از آن‌ها خواستم که باز گردند و انتظار بازگشت شان را می‌کشیدم ولی آن‌ها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت گذاردند. (1)

و در یکی دیگر از خطبه‌های «نهج البلاغه» نیز آمده است که آن حضرت در مورد کسانی که همراه عایشه به سوی بصره روانه شدند و جنگ «جمل را به راه انداختند طلحه و زبیر در میان آن‌ها بودند»، فرمود:

(طلحه و زبیر و پیروان شان از مکه) به سوی بصره حرکت کردند و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همچون کنیزی که برای فروش می‌برند به دنبال خود کشاندند! در حالی که همسران خود را در خانه پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر بیگانگان دور باشند) پرده نشین حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند، و کسانی را به نبرد با من فراخواندند که همه آن‌ها در برابر من به اطاعت گردن نهاده بودند و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند. (آن‌ها پس از ورود به بصره) به فرمان دار من در آن جا و خزانه داران بیت المال مسلمانان و به مردم بصره حمله بردند، گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حيله کشتند.

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی‌یافتند، و او را عمداً و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آن‌ها برای من حلال بود، زیرا آن‌ها حضور داشته‌اند و انکار نکردند و از او نه با زبان و نه با دست دفاع نمودند، تا چه رسد به این که آن‌ها گروهی از مسلمانان را به اندازه عدّه خود که با آن وارد بصره شدند به قتل رسانیدند. (2)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «قاضی القضاة» در کتاب مغنی از «وهب بن جریر» نقل کرده که: شخصی از اهل بصره به طلحه و زبیر گفت: شما از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دارای فضل و بزرگواری هستید، علت حرکت شما به سوی بصره و جنگ چیست؟ آیا پیامبر به شما دستور داده یا نظریه شخصی شما است؟ طلحه ساکت بود و با زمین

ص: 377

1- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 194 خطبه 137 و نهج البلاغه فیض، ص 418.

2- نهج البلاغه صبحی صالح، ص 247 خطبه 172 و نهج البلاغه فیض، ص 556، خطبه 171.

بازی می کرد، اما زبیر در پاسخش گفت:

«و یحكُ حُدثنا إنَّ هُهنا دراهم كثيرة فجئنا لناخذ منها»

«وای بر تو شنیده ایم در این جا دراهم فراوانی است آمده ایم که از آن ها برگیریم!!». (1)

هم چنین «محمد بن سیرین» از «ابو خلیل» نقل می کند که: طلحه و زبیر را قسم دادم که چه چیز باعث شده که به بصره بیایید؟ جواب ندادند، تکرار کردم؛ پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که در این جا اموال دنیا فراوان است، آمده ایم تا آن را به دست آوریم. ابن سیرین همین معنا را از «احنف بن قیس» که با طلحه و زبیر ملاقات کرده و از آنان انگیزه آمدن به بصره را پرسیده نقل کرده است که به او گفته اند: (إِنَّمَا جِئْنَا لِطَلَبِ الدُّنْيَا)؛ ما به خاطر دنیا آمده ایم». (2)

و در نامه ای که همراه «عمران بن حصین خزاعی» برای طلحه و زبیر فرستاده و «ابو جعفر اسکافی» آن را در کتاب «مقامات» در بخش فضایل امیر المؤمنین علیه السلام آورده، خطاب به آن دو، چنین آمده است:

شما دو نفر به خوبی می دانید - اگر چه کتمان می کنید - که من به دنبال مردم نرفتم، آن ها به سراغ من آمدند. من دست بیعت را به سوی آنان نگشودم، آن ها با اصرار زیاد با من بیعت کردند، و شما دو نفر هم از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید (حقیقت این است و شما نیز به خوبی آگاهید که) عموم مردم با من به خاطر زور و یا متاع دنیا بیعت نمودند.

حال شما دو نفر اگر از روی میل با من بیعت نمودید باید برگردید و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید. و اگر از روی اکراه و نارضایتی بوده، یعنی در قلب خود به این امر راضی نبوده اید، شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت کرده اید؛ زیرا اطاعت خویش را آشکار و نارضایتی خویش را پنهان داشته اید (و در کاری که هیچ اجباری نباشد ادّعی این که در دل از بیعت خود راضی نبوده اید، پذیرفته نیست).

به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به تقیه و کتمان عقیده نیستید

ص: 378

1- شرح نهج البلاغه، ج 9 ص 317 و 318.

2- همان مدرک، ص 316 و 317.

(زیرا هیچ کس در آن روز مجبور به اطاعت از من نبود) هر گاه از آغاز کناره گیری کرده بودید کار شما آسان تر بود تا این که نخست بیعت کنید و بعد به بهانه ای از آن سر باز زنید.

شما پنداشته اید که من قاتل «عثمان» هستم، بیائید تا میان من و شما کسانی حکم کنند که هم اکنون در مدینه اند؛ نه به طرفداری من برخاسته اند و نه به طرفداری از شما. سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته است باید مسئولیت آن را بپذیرد. پس ای دو پیر مرد کهن سال و ای کسانی که زمام امور عده ای را به دست گرفته اید، از رأی و نظریه خود باز گردید چرا که الان بازگشت شما از این راه خلاف موجب ننگ و عار است، ولی ادامه این راه هم ننگ و هم آتش دوزخ را برای شما فراهم می سازد! و السلام. (1)

ابن ابی الحدید گوید: در روز جنگ «جمل» علی علیه السلام به میدان آمد و زبیر را فرا خواند و چند بار فرمود: ای ابا عبد الله! زبیر از لشکر خود بیرون آمد و آن دو چنان به یک دیگر نزدیک شدند که گردن اسب های شان کنار هم قرار گرفت. علی علیه السلام به او فرمود: تو را فرا خواندم تا سخنی را که پیامبر به من و تو فرمودند: به یاد آورم. آیا به یاد می آوری آن روزی را که تو مرا در آغوش گرفته بودی و پیامبر فرمودند: آیا او را دوست می داری؟ و تو گفتی: چرا دوستش نداشته باشم که پسر دایی من و همچون برادر من است و پیامبر فرمودند: «همانا به زودی تو با او جنگ می کنی، در حالی که تو نسبت به او ستم گری.»؟ زبیر استرجاع کرد و گفت: آری چیزی را به یادم آوردی که روزگار آن را در من به فراموشی سپرده بود. و زبیر به صف سپاه خود برگشت. پسرش عبد الله گفت: با چهره بی غیر از آن چهره که از ما جدا شدی برگشتی! گفت: آری که علی علیه السلام سخنی را به یادم آورد که روزگار آن را در من به فراموشی سپرده بود و دیگر هرگز با او جنگ نخواهم کرد و من بر می گردم و از امروز شما را رها می کنم.

عبد الله به او گفت: جز این نمی بینمت که از شمشیر های بنی عبد المطلب ترسیدی. آری آن ها را شمشیر های بسیار تیزی است که جوان مردان برگزیده بر دست دارند.

زبیر گفت: ای وای بر تو که مرا به جنگ با او تحریک می کنی و حال آن که من سوگند خورده ام که با او جنگ نکنم. گفت: کفاره سوگندت را بده تا زنان قریش نتوانند

ص: 379

بگویند که تو ترسیدی و تو هیچ گاه ترسو نبوده‌ای. زبیر گفت: برده من مکحول به عنوان کفاره سوگندم آزاد است. آن گاه پیکان نیزه خویش را بیرون کشید و کنار افکند با نیزه بدون پیکان بر لشکر علی علیه السلام حمله کرد و علی علیه السلام فرمود: برای زبیر راه بگشایید که او بیرون خواهد رفت. زبیر پیش یاران خود برگشت و برای بار دوم و سوم هم حمله کرد و سپس به پسر خود گفت: ای وای بر تو! ندیدی آیا این بیم و ترس است؟ گفت: نه. که در این باره حجت آوردی. (1)

چون علی علیه السلام آن سخن را به یاد زبیر آورد و او برگشت، زبیر این ابیات را خواند:

«علی علیه السلام سخنی را ندا داد که منکر آن نیستم و عمر پدرت از آن هنگام سرا پا خیر خواهد بود، به او گفتم ای ابو الحسن! دیگر سرزنش مکن که اندکی از آن چه امروز گفتمی مرا بسنده است. کارهایی را که از سر انجام آن باید ترسید رها باید کرد و خداوند برای دنیا و دین بهترین است. اینک من ننگ را بر آتش فروزانی که برای آن مردمان از میان گل و خاک بر پا می‌خیزند برگزیدم.»

هنگامی که علی علیه السلام برای جستجو و گفتگوی با زبیر بیرون آمد سر برهنه و بدون زره بیرون آمد در حالی که زبیر زره بر تن کرده بود و کاملاً مسلح بود. علی علیه السلام به زبیر فرمود: ای ابا عبد الله! به جان خودم سوگند که سلاح آماده کرده‌ای و آفرین! آیا در پیشگاه خداوند حجتی و عذری فراهم ساخته‌ای؟ زبیر گفت: بازگشت ما به سوی خداوند است، و علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «در آن هنگام خداوند پاداش و کیفر آنان را تمام و کامل خواهد پرداخت و خواهند دانست که خداوند حق آشکار است.» (2) و سپس آن خبر را برای زبیر فرمود و زبیر پشیمان و خاموش پیش یاران خود برگشت و علی علیه السلام شاد و استوار بازگشت. یارانش گفتند: ای امیر المؤمنین علیه السلام سر برهنه و بدون زره به مبارزه زبیر می‌روی و حال آن که او سرا پا مسلح است و از شجاعتش آگاهی! فرمود: او کشته من نیست. همانا مردی گم نام و فرومایه مرا در غیر میدان جنگ و آورد گاه غافل گیر می‌کند؛ وای بر او که بد بخت‌ترین بشر است و دوست خواهد داشت که ای

ص: 380

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 233 - 234. موضوع این گفتگوی علی علیه السلام با زبیر در منابع کهن با اختلافاتی آمده است، برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمایید به ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج 1 ص 68، چاپ طه محمد الزینی، مصر، بدون تاریخ و دینوری، اخبار الطوال، ص 148 و ترجمه آن نشر نی، تهران، 1364 ش و تاریخ طبری، ج 4 ص 509، چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- آیه 25 سوره نور.

کاش مادرش بی فرزند می شد. او و مرد سرخ پوستی که ناچه ثمود را کشت در یک بند و ریسمان خواهند بود.

چون زبیر از جنگ با علی علیه السلام منصرف شد از کنار وادی السباع عبور کرد. احنف بن قیس آن جا بود و با گروهی از بنی تمیم از شرکت در جنگ و یاری دادن هر دو گروه کناره گرفته بودند. به احنف خبر دادند که زبیر از آن جا می گذرد، او با صدای بلند گفت: من با زبیر چه کنم که دو لشکر مسلمان را به جان یک دیگر انداخت و چون شمشیرها به کشتار در آمد آنان را رها کرد و خود را از معرکه بیرون کشید؟ همانا که او سزاوار کشته شدن است؛ خدایش بکشد. در این هنگام عمرو بن جرموز که مردی جسور و بی رحم بود زبیر را تعقیب کرد و چون نزدیک او رسید زبیر ایستاد و پرسید چه کار داری؟ گفت: آمده ام از تو درباره کار مردم بیرسم. زبیر گفت: آنان را در حالی که رویا روی هم دیگر ایستاده و به یک دیگر شمشیر می زدند رها کردم. ابن جرموز همراه زبیر حرکت کرد و هر یک از دیگری می ترسید. چون وقت نماز فرا رسید زبیر گفت: ای فلان! من می خواهم نماز بگذارم. ابن جرموز گفت: من هم می خواهم نماز بگذارم. زبیر گفت: بنا بر این تو باید مرا در امان داشته باشی و من ترا.

گفت: آری. زبیر پا های خود را برهنه کرد و وضو ساخت و چون به نماز ایستاد، ناگهان ابن جرموز بر او حمله کرد و او را کشت و سرش و شمشیر و انگشترش را برداشت و بر جسدش اندکی خاک ریخت و پیش احنف برگشت و به او خبر داد. احنف گفت: به خدا سوگند نمی دانم خوب کرده ای یا بد. اینک پیش علی علیه السلام برو و به او خبر بده. او پیش علی علیه السلام آمد و به کسی که اجازه می گرفت گفت: به علی بگو عمرو بن جرموز بر دراست و سر و شمشیر زبیر همراه اوست. آن شخص او را به حضور علی در آورد. در بسیاری از روایات آمده است که ابن جرموز سر زبیر را نیاورد و فقط شمشیرش را همراه داشت. علی علیه السلام به او گفت: تو او را کشته ای؟ گفت: آری. فرمود: به خدا سوگند پسر صفیه ترسو و فرومایه نبود، ولی مرگ و سرنوشت شوم او را چنین کرد. و سپس فرمود: شمشیرش را بده و ابن جرموز آن را به علی علیه السلام داد و او آن را به حرکت در آورد و گفت: این شمشیری است که چه بسیار از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اندوه زده است.

ابن جرموز گفت: ای امیر المؤمنین! جایزه من چه می شود؟ فرمود: همانا من شنیدم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کشنده و قاتل پسر صفیه را به آتش مژده بده». ابن جرّموز نوّمید بیرون آمد و این ابیات را سرود:

«سر زبیر را پیش علی بردم و بدان وسیله از او پاداش می خواستم. او به آتش روز حساب مژده داد؛ چه بد مژده بی برای صاحب تحفه! گفتم اگر رضایت تو نمی بود کشتن زبیر کار یاره بی بود. اگر به آن خشنودی، خشنود باش وگرنه مرا بر عهده تو پیمانی

است و سوگند به خداوند کسانی که برای حج محرّمند یا از احرام بیرون آمده اند سوگند به خداوند جماعت و الفت و دوستی، که پیش من کشتن زبیر و شرطه بزی در ذو الحجفه یکی و برابر است.» (1)

عمرو بن جرّموز همراه خوارج نهروان بر علی علیه السلام خروج کرد و در آن جنگ کشته شد. (2)

طلحه چگونه کشته می شود؟

اشاره

یعقوبی، ابن عساکر، ابن عبد ربه، ابن عبد البر در استیعاب، ابن اثیر در کامل و ابن حجر عسقلانی چنین نقل می کنند: آن گاه که لشکر علی و طلحه سخت مشغول جنگ و نبرد بودند «مروان» که یکی از سران لشکر طلحه بود گفت من اگر امروز از این فرصت استفاده نکنم و از قاتل عثمان انتقام نگیرم چه وقت می توانم چنین فرصتی را به دست آورم؟ این را گفت و تیری بطرف فرمانده خود طلحه رها نمود، تیر بر زانوی وی نشست و رگ پایش را برید و خون همچو سیلاب سرازیر گردید تا در اثر خون ریزی شدید جان از بدنش در رفت و پرونده زندگی پر ماجرای طلحه نیز بدین گونه به دست مروان پیچیده گردید.

«ابن سعد» در طبقات می گوید: طلحه خود به این نکته پی برده بود که آن زخم کاری و کشنده از طرف یاران خود به او رسیده و در آخرین دقایق زندگیش می گفت:

ص: 382

1- این ابیات به این صورت در منابع کهن نیامده است. ابن ابی الحدید هم از منبع خود نام نبرده است. مسعودی در مروج الذهب، ج 4 ص 321 چاپ باریبه دو مینار پاریس، فقط سه بیت آورده است. ابن عبد ربه در عقد الفرید ج 4، ص 323، چاپ مصر 1967 میلادی، فقط دو بیت آورده است در کتاب های اخبار الطوال و تاریخ طبری و کامل التواریخ و البدء و التاریخ این ابیات به چشم نمی خورد.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 230 - 236.

بخدا سوگند تیری که مرا از پای در آورد از طرف لشکر علی نبود.

مسعودی در مورد قتل طلحه می نویسد: در اثنای جنگ، مروان که طلحه را غافل از خود احساس نمود در آن دم به یاد انتقام عثمان افتاد و گفت به خدا سوگند برای من فرق نمی کند که به سوی لشکر علی تیر اندازی کنم و یا به سپاه طلحه، سپس تیری به سوی رفیقش طلحه رها نمود رگ بازوی وی را برید خون از آن سرازیر گردید و در اثر خون ریزی جان به جان آفرین تسلیم نمود.

ابن سعد نیز این جریان را چنین شرح می دهد که چشم مروان در میان سوار کاران لشکر خود به شکافی در زره طلحه افتاد او همان نقطه را هدف قرار داد تیری به همان جا نشانید و با همان تیر کار وی را ساخت و به قتلش رسانید.

بعضی از تاریخ نویسان می گویند: «مروان» طلحه را در میان لشکر، در یک موقعیت حساس مشاهده نمود و گفت: به خدا قسم که این مرد سر سخت ترین دشمن عثمان و قاتل وی بود من که خون خواه عثمانم چه بهتر که قاتل اصلی وی را بکشم و آنان را که به ناحق متهمند ترک گویم این بگفت تیری در کمان نهاد و به سوی رهایش ساخت و او را به قتل رسانید.

در مستدرک حاکم، و تاریخ ابن عساکر و اسد الغابه آمده است: هنگامی که مروان طلحه را کشت رو به «ابان» فرزند عثمان نمود و گفت: ابان! یکی از قاتلان پدرت را به جزای اعمالش رساندم و آب سردی بر آتش دلت پاشیدم.

ابن اعثم داستان کشته شدن طلحه را با شرح بیشتری آورده است او می گوید: در اثنای جنگ، مروان به غلام خود گفت من در شگفتم که این طلحه روزی سر سخت ترین دشمن عثمان بود و مردم را بر قتل وی تشویق و تحریک می نمود و در ریختن خونش کوشید تا او را کشت امروز نیز به طرفداری و خون خواهی وی پیا خاسته و خود را در صف دوستان و فرزندان وی قرار داده است!!!

سپس گفت: من می خواهم این مرد متلون و منافق را بکشم و مسلمانان را از شر او برهانم و سایه شومش را از سر این مردم بی چاره کوتاه کنم، غلام: تو باید در پیشاپیش من قرار بگیری تا من در کمین او باشم، اگر مأموریت خود را بخوبی انجام دهی از تو بسیار ممنون و متشکر خواهم بود و به پاداش چنین خدمت بزرگ آزادت خواهم نمود.

غلام مروان، که به آزادی خویش بیش از هر چیز علاقمند بود خود را در جلو مروان و مروان را در کمین طلحه قرار داد، در این هنگام مروان بچابکی با یک تیر مسموم طلحه را مورد هدف قرار داد و ران وی را شکافت.

مورخین می گویند: چون طلحه در اثر شدت زخم و جراحت خود را ناتوان دید، به غلام خود گفت لااقل مرا به زیر سایه درختی ببر تا از این گرمای شدید آفتاب قدری راحت شوم، غلام گفت: امیر! در این بیابان، سایه و سایه بانی نیست من تو را به کجا حمل کنم؟ طلحه در این جا با یک حالت تأثیر انگیز و آمیخته با حسرت گفت: «سبحان الله!» میان قبیله قریش بی چاره تر و بدبخت تر از من کسی نبود، ای وای که خونم به هدر رفت و قاتلم معلوم نشد، خدایا! این تیر شوم و سوزان از کجا بود؟ که روزگار مرا سیاه و عمرم را تباه ساخت، این تیر که از طرف دشمن نبود چه کنم که سرنوشتم همین بوده است.

مدائنی می گوید: پس از آن که تیر مروان به طلحه اصابت نمود و از پایش در آورد او خود را از میدان جنگ بکنار کشید و محل مناسب و جای امنی برای خود دست و پا کرد تا آن جا دمی بیارآمد و هر یک از لشکریان علی را که در آن جا می دید از وی امان می خواست و با عجز و الحاح می گفت: «من طلحه هستم در پناه و امان شمایم آیا در میان شما جوان مردی هست که مرا امان دهد و از کشتن نجاتم بخشد؟!»

حسن بصری گاهی که بیاد امان خواستن طلحه می افتاد، می گفت او که حاجتی به امان خواستن نداشت، زیرا وی از اول در یک امان عمومی و وسیعی قرار داشت.

چه آن که علی علیه السلام به سپاهیان خود قبل از شروع جنگ اعلان عمومی نموده بود که: «مجروحین را نکشید».

مورخین می گویند: طلحه به دست رفیق خود مروان، کشته شد و جسدش نیز در «سبخه» که یکی از میدان های بصره بود دفن گردید.

ابن عبد ربه و ابن عبد البر و ذهبی می گویند: اولین کسی که از لشکر عایشه کشته شد طلحه بود که وی پس از کناره گیری و استعفای زبیر فرماندهی لشکر عایشه را به عهده داشت. (1)

ص: 384

1- خوانندگان گرامی برای دستیابی به مدارک این مبحث می توانند به این کتاب ها مراجعه فرمایند: تاریخ یعقوبی ج 2 ص 182 چاپ بیروت، دار بیروت، عقد الفرید 3 / 320 - 319 چاپ بیروت، دار الاندلس، استیعاب 319/2 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، کامل ابن اثیر 3/243 و 244 چاپ بیروت، دار صادر، اصابه ابن حجر 2/229 شرح حال، 4266 طبقات ابن سعد 5/38، چاپ بیروت، مروج الذهب 2/382 چاپ بیروت، اعلمی، تاریخ ابن عساکر، 25 / 110 و 112 و 113، تاریخ ابن اعثم کوفی 2/484 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9 ص 33 - 36.

آری خواننده گرامی، امیر و فرمانده دوّم لشکر عایشه نیز بدین گونه کشته شد و مروان بن حکم با یک تیر مسموم به زندگی او پایان بخشید. و این است معنای «عدالت صحابه» که اهل سنت می گویند همه اصحاب پیغمبر عادل اند و همه اهل بهشتند و هیچ یک وارد آتش دوزخ نمی شوند!!

بنا بر این، طلحه که یکی از «عشره مبشره» و از افراد ده یار بهشتی است - به عقیده آنان - در بهشت است، و مروان بن حکم هم که قاتل طلحه است اهل بهشت است قاتل و مقتول هر دو در بهشتند و هیچ یک از آن دو به جهنم نمی روند، و این سخن بسیار سست و نادرستی است که با هیچ یک از معیارها و ضوابط اسلامی سازش ندارد.

اگر همه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عادل بودند که یک صحابی، صحابی دیگر را نمی کشت

و اگر همه صحابه، عادل بودند که با یک دیگر نمی جنگیدند، و اگر همه آن ها عادل بودند که گروهی از نویسندگان و دانشمندان مکتب خلفا، مردم را از فهمیدن حقیقت باز داشتند، و اگر همه آن ها عادل بودند که اساساً جنگ و نزاعی در میان آن ها به وجود نمی آمد و نیازی به مخفی کاری و پنهان ساختن حقایق و تحریف تاریخ برای دفاع از آن ها صورت نمی گرفت، و راویان حدیث و دیگران را متهم نمی ساختند و شخصیت پیشوایان حدیث و تاریخ را در هم نمی شکستند... پس این چه جنجالی است که بر سر «عدالت همه صحابه» به راه انداخته و همه را پاک و عادل و بهشتی می دانند؟!!!

5. معاویة بن ابي سفیان

از جمله کسانی که اهل سنت او را از صحابه عدول می شمارند و از وی تعظیم و

تکریم می نمایند و حتی او را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند معاویة بن ابي سفیان است. و این در حالی است که بر اساس روایات وارده - چنان که پیش از این متذکر شدیم - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعددی او را مورد لعن و نفرین قرار داده و از اهل دوزخ

و جای بسی تعجب و شگفتی است که اهل سنت که مدعی پیروی از سنت پیامبر می باشند، با این که آن جناب در سنت مطهره خود به دوزخی بودن معاویه و پیروانش تصریح فرموده است، از یک شخص نیرنگ باز و ستم کار و جنایت پیشه که فاقد هر گونه سوابق فضیلت و دانش و پرهیز کاری و جهاد بود با سر سختی تمام و نقل فضایل دروغین، دفاع می نمایند، و روایات مستفیض و متواتری را که در نکوهش او و خانواده اش وارد شده تأویل و توجیه می نمایند، و بر خلاف گفته های رسول صادق مصدق، او را مؤمن و عادل و صاحب فضیلت بزرگ و جلیل الشأن و عظیم المنزله معرفی می کنند. و شگفت انگیز تر این که: معاویه سر دسته تبهکاران و کسی که خود و پدرش از جمله دشمنان کینه توز سر سخت اسلام و مخالف جامعه، و در آخر کار هم از شکست خوردگان سر افکنده ای بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان منت نهاده و به عنوان «طلقا» (آزاد شدگان) از کشتن شان صرف نظر نمود، او را مورد ستایش قرار داده و از خلفای بزرگ و برجسته اسلامی می دانند در حالی که معاویه از خاندان ننگین بنی امیه و از شاخه های «شجره ملعونه» است که نص صریح آیه (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ...) (1) درباره او و خاندان او نازل شده و تمام کتب شیعه و سنتی از تفسیر و حدیث و تاریخ و سیره و رجال، مشحون از مطاعن و معایب و زشت کاری های او و خاندان بد نام اوست.

و نکته قابل توجه این که - با قطع نظر از آن چه که اهل سنت عموماً همه صحابه را «عادل» می شمارند و از همه آن ها به نیکی یاد می کنند و به ویژه فضایی را برای معاویه جعل کرده و به پیامبر خدا نسبت داده و حتی بزرگان دانشمندان خویش، مانند: بخاری و ابن جوزی و حافظ شوکانی و دیگرانی را که گفته اند: «در فضایل معاویه هیچ حدیث صحیحی وارد نشده» تکذیب نموده و به تصدیق روایات موضوعه پرداخته اند - فساد عقیده و تبهکاری معاویه و جنایات بی حد و مرزش و سیاه کاری های اعمال و رفتارش و این که وی به دنبال کسب قدرت سیاسی و به دست آوردن مال و منال دنیا بوده است، بر افراد منصف و خردمند پوشیده و مخفی نمانده است.

زیرا: عموم نویسندگان و پژوهشگران واقع بین و تمام کسانی که با کتب حدیث و تفسیر و تاریخ و سیره و رجال و جز این ها سر و کار داشته و دارند و درباره معاویه و زندگی سیاسی او به کاوش و تحقیق برخاسته اند، به روشنی اظهار داشته اند که: «معاویه» قبل از آن که یک «صحابی» باشد، یک فرد فاسد و مفسد و جنایت کار است که با قتل و خون ریزی، ویرانی و انهدام و نیز آتش افروزی و دشنام دادن به یاران

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حکومت دست یافت و بیت المال مسلمانان را که در طول دوران فرمان داری بیست ساله اش در شام، فراهم آورده بود صرف تحکیم پایه های قدرتش کرد و در تمام دوران حکومت ننگینش جز فتنه و فساد کاری نداشت، و جز ریاست خواهی و دنیا طلبی چیزی نمی خواست و جز کشتار مؤمنان و خاموش کردن نور خدا و از بین بردن حق و حقیقت و دفن کردن نام پیغمبر خدا هدف دیگری نداشت. (1)

صاحب کتاب «الهاویه» روایت کرده است که معاویه چهل هزار نفر از مهاجران و انصار و فرزندان آن ها را به قتل رسانید. (2)

و همه این جنایات ها در حالی مرتکب گردید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «هر کس که در کشتن مسلمانی کسی را یاری دهد، هر چند با گفتن کلمه ای باشد، در روز قیامت خداوند را دیدار خواهد نمود در حالی که بر پیشانی او نوشته شده از رحمت خدا مأیوس است.» (3)

به هر حال گر چه تبهکاری های معاویه بسیار و جنایات شرم آورش افزون از شمار، و شرح جنایات سهمگین او در منابع معتبر تاریخی شیعه و اهل سنت به تفصیل آمده است، اما در عین حال: برای این که بهتر او را بشناسیم و از روحیه پلیدش و ردائل بی حد و مرزش و نسب ناپاکش و خانواده کثیفش آگاه شویم، نخست، به طور خلاصه به معرفی او و بیان نسب و خاندانش می پردازیم، سپس به برخی از مهم ترین جنایات

ص: 387

1- شرح جنایات بی شمار معاویه در کتاب های مهم و معتبر تاریخی و رجالی و غیر از آن ها به ویژه در کتاب های اختصاصی که درباره او نگاشته شده به روشنی آمده است. برای آگاهی از جنایات این جرثومه فساد و تباهی، به کتاب پر ارج «الغدیر» ج 11 و کتاب «نصایح الکافی» تألیف یکی از دانشمندان اهل سنت و کتاب «معاویه» نوشته: عبد الباقي قرنة الجزائری، و کتاب «کشف الهاویه» و «معاویه سر دسته تبهکاران» و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

2- نهج الحق و کشف الصدق، ص 312 چاپ قم، دار الهجره.

3- سنن ابن ماجه، ج 2 ص 872.

او که در منابع موثق تاریخی آمده است اشاره می‌کنیم، آن‌گاه بخشی از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام را درباره او نقل می‌نمائیم و در پایان قضاوت و داوری صحابه و دیگران را درباره او یاد آور می‌شویم، تا کسانی که در دام روایات جعلی سازندگان حدیث و سخنان بی دلیل و تعصب آمیز دوست داران معاویه گرفتار آمده و او را از صحابه عدول و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند، به ماهیت واقعی این عنصر پلید پی برده و به خوبی آگاه شوند که چه کسی را در دین خویش امام و پیشوای خود قرار داده‌اند.

و اینک برای این که بدانیم معاویه کیست و اصل و تبار او چیست و از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده است، اندکی از تاریخ زندگانی او و خاندانش را مورد بررسی قرار می‌دهیم و برخی از رویداد های ننگین و دور از عفتی را که در دوران جاهلیت در دودمان وی به وقوع پیوسته و تاریخ، وی را از نظر نسب آلوده می‌شناسد، بازگو می‌نمائیم و سخن را در معرفی او؛ از نسب و ریشه خانوادگی بنی امیه آغاز می‌کنیم.

نسب معاویه و ریشه خانوادگی بنی امیه

معاویه از بنی امیه است و بنی امیه خاندانی از قریش اند که به طور ویژه به دشمنی با بنی هاشم (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) شهرت دارند.

ابن ابی الحدید گوید: کنیه معاویه ابو عبد الرحمان است. او پسر ابو سفیان و نام و نسب ابو سفیان چنین است: صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی.

ابو سفیان همان کسی است که در جنگ های قریش با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهبری و سالاری قریش را بر عهده داشته است و پس از آن که عتبه بن ربیع در جنگ بدر کشته شد، ابو سفیان به ریاست خاندان عبد شمس رسید. ابو سفیان سالار کاروان بود و عتبه بن ربیع سالار گروهی که برای جنگ بدر حرکت کرده بود و در این مورد ضرب المثلی هم گفته‌اند که برای شخص گمنام و فرومایه گفته می‌شود: «نه در کاروان است و نه در سپاه.» (1)

ص: 388

1- موضوع این ضرب المثل به تفصیل، ذیل شماره 3543 در ص 221 ج 2، در مجمع الأمثال میدانی، چاپ مصر، سال 1379 ق آمده است.

ابن ابی الحدید در ادامه گوید: بنی امیّه دو گروهند که به آنان اعیاص و عنابس می گویند. اعیاص عبارتند از: عاص و أبو العاص و عیص و أبو العیص و عنابس عبارتند از حرب أبو حرب و أبو سفیان. بنا بر این خاندان مروان و عثمان از اعیاص هستند و معاویه و فرزندش از عنابس می باشند. (1)

و در کتاب «لسان العرب» آمده است: عنابس از «قریش» فرزندان امیه بن عبد شمس اکبرند و آنان شش نفرند: حرب أبو حرب، سفیان، أبو سفیان، عمرو، و أبو عمر که أسد (شیران) نامیده شده اند و به بقیه آن ها «أعیاص» گفته می شود. (2)

امیّه چه کسی بود؟

گر چه مشهور بین مورّخین این است که امیّه فرزند عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، از قبیله قریش، و پسر عموی حضرت عبد المطلب، بن هاشم بوده است، اما به نوشته کامل بهائی به نقل از «کتاب البدیع» محمد بن عبد الرحمان بن محمد اصفهانی «امیّه» غلامی رومی بوده است که به عبد شمس بن عبد مناف تعلق داشته است. (3)

و مؤید این مطلب که «امیّه» فرزند واقعی عبد شمس نبوده است، این سخن امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ نامه معاویه است که در نامه هفدهم نهج البلاغه آمده است که به معاویه فرموده است: (وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ) : هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده و فرزندان صحیح النسب چون افراد بیگانه نخواهند بود. (4)

و محمد عبده دانشمند معروف مصری نیز در توضیح عبارت مذکور گوید: «صریح» به کسی می گویند که «صحیح النسب» باشد و «لصیق» به کسی گفته می شود که بی گانه بوده و او را به فامیل و قبیله ای چسبانده باشند. (5)

در توصیف «امیه» سر سلسله امویان و نیای خاندان بنی امیّه سخنانی گفته شده است. از جمله این که: او اهل فساد و فحشا و فرد شوم و فرومایه ای بوده است.

ابن ابی الحدید گوید: روزی عثمان بن عفان گفت: دوست می دارم مردی را ببینم

ص: 389

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 334 - 335 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- لسان العرب، ج 6 ص 151 مادة: عنبس.

3- کامل بهائی، ج 1، ص 269 و ج 2 ص 180 - 1881.

4- نهج البلاغه، نامه 17.

5- شرح نهج البلاغه عبده، ذیل نامه 17.

که پادشاهان را دیده باشد و برای من از گذشته سخن بگوید. برای او از مردی که در حضر موت بود نام بردند. عثمان او را احضار کرد و گفتگوی مفصلی بین آن دو صورت گرفت تا آن که عثمان از او پرسید: آیا عبد المطلب بن هاشم را دیده ای؟ گفت: آری، مردی را دیدم خوش اندام با ظاهری پسندیده و قامتی کشیده و سپید چهره که دارای ابروهای به هم پیوسته بود، و در پیشانی سفیدی رخشانی به نظر می رسید که گفته می شد در او فرخندگی و برکت است و همان گونه بود. عثمان پرسید: آیا امیه بن عبد شمس را هم دیده ای؟ گفت: آری، مردی دیدم سیه چرده و زشت رو و کوتاه قد و نابینا که گفته می شد فرد شوم و نافرخته ای است و همان گونه هم بود. عثمان گفت: برای شنیدن شر همین مقدار کفایت می کند. سپس فرمان داد تا آن مرد را از نزد او بیرون کنند. (1)

در همین رابطه، ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خود آورده است:

دغفل نسب شناس بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: از بزرگان قریش چه کسانی را دیده ای؟ گفت: عبد المطلب بن هاشم و امیه بن عبد شمس را دیده ام. معاویه گفت: آن دو را برای من توصیف کن.

دغفل گفت: عبد المطلب مردی سفید چهره بلند بالا- و زیبا صورت بود که از چهره اش نور نبوت و عزت پادشاهی نمایان بود ده پسر داشت که همچون شیران بیشه به گرد او می گشتند.

معاویه پرسید: آیا امیه بن عبد شمس را هم دیده ای؟ گفت: آری پرسید او را چگونه دیدی؟ گفت: پیری کوتاه قد، لاغر اندام کوز پشت و نابینا بود که برده اش «ذکوان» عصا کش او بود. معاویه گفت: او پسرش ابو عمرو بوده است. دغفل گفت: این حرفی است که شما (بنی امیه) می گوئید اما آن چه من می دانم همان است که گفتم و ذکوان برده او بوده است. (2)

در تاریخ ابن عساکر نیز آمده است: أبو حاتم از ابن کلبی روایت کرده که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: «ثوب بن تله» بر معاویه وارد شد معاویه از او پرسید: چقدر

ص: 390

1- شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 233 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- اغانی ابو الفرج، ج 1، ص 22 چ بیروت، اعلمی، و شرح ابن ابی الحدید، ج 15 ص 231 - 232.

عمر داری و چه چیزهایی را درک کرده ای؟ گفت: نمی دانم، جز این که «بنی والبه» را سه بار درک کرده ام و مقصودش این بود که سه قرن را پشت سر گذارده ام. معاویه گفت: بینائیات چگونه است؟ گفت: تیز بین تر از همیشه، قبلاً شخص را یک نفری می دیدم ولی امروز او را دو نفر می بینم. گفت: راه رفتنت چگونه است؟ گفت: تند تر از همیشه، قبلاً به کندی راه می رفتم ولی امروز هروله می کنم. معاویه گفت: آیا امیه بن عبد شمس را درک کرده ای؟ گفت: آری، نابینا بود و غلامی داشت که عصا کش او بود. معاویه به او گفت: بس کن که غیر از آن چه تو می گوئی نقل شده است!

آن گاه معاویه گفت: در این خانه کسی جز اموی وجود ندارد. بنگر کدام یک از اینان شبیه امیه اند؟

پس او به عمرو بن سعید بن عاص اشاره کرد و گفت: این و او همان عمرو بن سعید أشدق (1) بود و از این جهت که وی خطیبی مبتکر و نوآور بود، او را أشدق (سخنور و زبان آور) می نامیدند. (2)

با صرف نظر از این که «امیه» غلام رومی بوده و فرزند واقعی «عبد شمس» باشد، شکی نیست که از نظر تاریخی، مردی فاسد و بد خوی و منحرف و دور از فضایل اخلاقی و سجایای انسانی بوده که از ارتکاب هیچ گونه فسق و فجوری پروایی نداشته است.

مقریزی گوید: امیه، زمانی در مکه مزاحم زنی از خاندان بنی زهره شد. مردی از ایشان ضربه شمشیری به امیه زد. بنی امیه و پیروان شان خواستند بنی زهره را از مکه بیرون کنند، قیس بن عدی سهمی که مردی گران قدر و غیرتمند و سخت کوش و ستم ناپذیر بود و «بنی زهره» دائی های او بودند به حمایت از آنان قیام کرد و فریاد بر آورد که «ای شب صبح شو» (3) و این سخن او به صورت «مَثَل» در آمد و بانگ

ص: 391

1- عمرو بن سعید أشدق در دوران حکومت معاویه والی مدینه و در ایام یزید نیز از طرف او حکمران این شهر بود که در زمان عبد الملک مروان با این که به او امان داده بود به طرز فجیعی به دست وی کشته شد، برای آگاهی از چگونگی قتل او به أنساب الأشراف بلاذری، ج 6، ص 58 چاپ بیروت، دار الفکر و تاریخ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 297 چاپ بیروت، دار صادر، مراجعه فرمایید.

2- تاریخ مدینه دمشق، ج 11 ص 181 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- «أصبح لیل» ضرب المثلی است که در شدت گرفتاری و شب بسیار سخت گفته می شود. به مجمع الأمثال میدانی، ج 1، ص 404 ذیل شماره 2132 مراجعه فرمایید.

برداشت که هم اکنون آن کس که می خواست کوچ کند، مقیم خواهد بود و از این جا نخواهد رفت و در این داستان «وهب بن عبد مناف بن زهره» پدر بزرگ - مادری - رسول خدا چنین سروده است:

ای امیّه! بر جای خود باش و آرام بگیر که ستم مایه نابودی است.

مبادا روزگار، شرّ آن را برای تو فراهم آورد و دامن تو را بگیرد... (1)

هم چنین، ابن ابی الحدید از هشام بن کلبی روایت کرده که: امیّه بن عبد شمس در زمان جوانی پیوسته سر راه حاجیان کمین می کرد و اموال آنان را به سرقت می برد، از این رو مردم از باب طعن و تمسخر او را نگهبان و پاسبان حاجیان می نامیدند. (2)

علاوه بر رفتار های زشت و ناپسند مزبور در تاریخ آمده است که: امیّه در زمان جاهلیت دست به کاری زد که هیچ گاه در میان اعراب جاهلی سابقه نداشته است، و آن این بود که یکی از زنان خویش را در حال حیات خود به همسری یکی از پسران خود بنام «أبو عمرو» در آورد که «أبو معیط» از او متولد شد و «مقتی ها» در اسلام کسانی هستند که در جاهلیت به سبب «نکاح مقت» (3) که پس از مرگ پدران خود همسران آن ها را به زنی گرفته بودند، فرزندان به وجود آوردند اما این که کسی در زمان زنده بودن پدر خویش با همسر او ازدواج کند و با وی همبستر شود و پدر شاهد چنین موضوعی

ص: 392

1- النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیّه و بنی هاشم، ص 41 و 42 چاپ انتشارات الشریف الرضی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 233، تحقیق أبو الفضل ابراهیم.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 207.

3- ناگفته نماند که «نکاح مقتّه» یعنی ازدواج فرزند با همسر پدر - نا مادری خود - در جاهلیت مرسوم بوده است، بدین معنا که کسی زن پدر خود را به همسری می گرفت تا بتواند داری و سرمایه او را صاحب شود ولی این ازدواج هنگامی می توانست صورت بگیرد که پدر از دنیا رفته باشد، اما ازدواج با همسر پدر در حال حیات او هیچ گاه سابقه نداشته و از جمله کار هایی بوده که امیه مرتکب آن گردیده است و اما در اسلام چنین ازدواجی با نزول آیه 22 در «سوره نساء» تحریم گردیده و قرآن کریم فرموده است (وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا) : زنانی را که پدران شما به همسری داشته اند، به ازدواج خود در می آورید مگر آن چه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا: این کار، عملی زشت و مبعوض خداوند و راه نادرستی است. برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب های تفسیر مراجعه فرمائید.

باشد چیزی است که هرگز سابقه نداشته است. (1)

ابو عمرو ذکوان

اما شخص ابو عمرو مذکور که نامش «ذکوان» بود، در واقع زنازاده و از مادری و یهودی به وجود آمده است که تاریخ آن را ثبت کرده است.

ابن قتیبه در کتاب «معارف» خود، آورده است که «امیه بن عبد شمس» به شام رفت، و مدت ده سال در آن جا اقامت گزید و با یک زن یهودی شوهر داری از اهل «صفوریّه» زنا کرد و در نتیجه کودکی از وی به وجود آمد و امیه بر خلاف «قانون فراش» مدعی گردید که کودک مزبور از آن اوست، سپس او را به خود منتسب نموده و کنیه او را «ابو عمرو» نهاد و هنگام بازگشت به مکه وی را با خود بدان جا آورد و به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی که فرمان قتل «عقبه بن ابی معیط» را صادر نمود، خطاب به او فرمود: «تو یک فرد یهودی از اهل صفوریّه» هستی. (2)

گفتنی است که این «ابو عمرو» که نام او «ذکوان» است جد پدری «ولید بن عقبه بن ابی معیط» است که به گفته برخی از نسب شناسان مانند «دغفل» غلام امیه و عصا کش او بوده و به گفته «معاویه» وی فرزند امیه بوده است که در هر دو صورت از انتساب به قریش بهره ای ندارد. زیرا چنان که خوانندگان گرامی ملاحظه نمودند اولاً - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به «عقبه» (پدر ولید) فرمود: تو فردی یهودی از اهل صفوریه هستی، ثانیاً - هنگامی که علی علیه السلام در زمان خلافت عثمان خواست حدّ شراب خواری را بر ولید جاری کند و او به علی علیه السلام ناسزا گفت، عقیل بن ابی طالب خطاب به وی گفت: تو کافر احمقی از اهل صفوریه هستی و ثالثاً - موقعی که امام حسن مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه با «ولید» روبرو شد خطاب به او فرمود: تو را با قریش چه کار و چه نسبت که تو گبرکی از اهل صفوریه هستی. (3)

ص: 393

1- النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم ص 42 چاپ انتشارات شریف رضی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 207.

2- معارف ابن قتیبه، ص 180 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و در چاپ دیگر ص 139 و در یک چاپ دیگر تحقیق ثروة عکاشه، ص 319.

3- برای اطلاع بیشتر درباره «ولید» به کتاب «استیعاب»، ج 4 ص 114 شماره 2570، اصابه ابن حجر 637/3 طبقات ابن سعد 24/6 معارف ابن قتیبه، 318 اغانی ابو الفرج 92/5 مروج الذهب 352/2، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6 ص 292 و سایر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

بنا بر این «ابو عمرو ذکوان» جدّ پدری «ولید بن عقبه» خواه غلام رومی بوده و خواه پسر خوانده امیّه باشد، بر اساس «قانون فراش» نمی تواند فرزند واقعی و قانونی امیّه بوده و هیچ رابطه ای با قریش ندارد، بلکه ثابت می شود که او کافری از اهل «صفوریّه» بوده است که بنی امیّه او را به خود ملحق نموده و به قبیله «قریش» چسبانده اند.

و اما عقبه (پدر ولید بن عقبه) که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان قتل او را صادر نمود، داستانش از این قرار است.

روزی عقبه عده ای را به منزل خود مهمان کرده بود و از آن حضرت نیز خواهش نمود که در آن مجلس حضور یابد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهش او را پذیرفت و در مهمانی او حاضر شد. ولی از خوردن غذای او خودداری کرد، مگر به این شرط که عقبه به یکتائی خدا و رسالت او ایمان آورده گواهی دهد.

عقبه پذیرفت و چنین کرد و به این ترتیب مسلمان خوانده شد. قرشیان چون بر این امر واقف شدند گفتند: «عقبه هم از دین آباء و اجدادی خود دست کشید». عقبه دوستی داشت که در خلال این احوال در مکه حضور نداشت و به شام سفر کرده بود. شبی که از سفر خویش بازگشت در ضمن سخنی از همسر خود پرسید:

- محمد صلی الله علیه و آله و سلم با ادعای هایش در چه حال است؟

- سخت پافشاری می کند؛ و کارش هم بالا گرفته است.

- دوست من عقبه چه می کند؟

- او هم از دین آبا و اجدادی خود دست برداشت و به دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آمد. دوست عقبه (1) که از شنیدن این ماجرا سخت در هم و ناراحت شده بود، شب را با ناراحتی گذرانید و چون صبح گاهان عقبه بر او وارد شد و تحیت به جای آورد، او سر بلند نکرد و به رویش نگاه ننمود و به او جوابی نداد. عقبه پرسید:

- چه شده است که جواب درود مرا نمی دهی؟

- چطور جوابت را بدهم در صورتی که به دینت پشت پازده ای؟!

ص: 394

1- در بعضی از روایات، دوست عقبه را ابی بن خلف، و در برخی امیه بن خلف نوشته اند.

- قریش-هم چنین گمانی در حق من برده اند؟

- آری!

- چه کاری دل آنان را از من پاک می کند؟

- امری ساده است! باید به انجمن محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در آئی و آب دهان به صورتش بیندازی با زشت ترین دشنامی که می دانی او را ناسزا دهی!!

عقبه، به دستور رفیقش عمل کرد، و آن چه را که نباید انجام داد!

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در مقابل رفتار عقبه، عکس العملی از خود نشان نداد، تنها صورت خود را پاک نمود، و سپس رو به عقبه کرد و فرمود:

«اگر در خارج از حدود مکه بر تو دست یابم گردنت را خواهم زد.»

و بنا به روایت دیگر دوست عقبه وی را چنین مورد سرزنش خود قرار داد:

عقبه! از دین پدران خود دست برداشتی!؟

- نه! چنین نیست؛ محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم روزی در خانه من مهمان بود، و سوگند خورد که اگر من مسلمان نشوم دست به غذایم نیالاید، من نیز از او خجالت کشیدم و برای خوش آمد او به زبان شهادتین جاری ساختم به راستی و از صمیم قلب که چنین کاری نکردم!!!

دیگر به صورتت نگاه نمی کنم، مگر آن که آب دهان به صورت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بیندازی و او را با سیلی و لگد بزنی، و با این ترتیب بی زاری خود را از او ابراز داری!!

عقبه در دار الندوه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را در حالی که به سجده افتاده بود دید، و دستور رفیقش را تماماً انجام داد!

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به او فرمود:

اگر در خارج مکه تو را ببینم سر از بدنت جدا خواهم کرد.

عقبه از آن تاریخ به بعد یکی از سر سخت ترین دشمنان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم شد، تا جائی که شکمبه گوسفند را می آورد و کثافات آن را بر در خانه آن حضرت می افکند. (1)

زمانی که جنگ بدر پیش آمد، و رفقای عقبه به همراهی مشرکین به جنگ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم، شتافتند به او هم پیشنهاد کردند تا در این پیکار شرکت نماید، ولی او از شرکت

1- طبقات ابن سعد 186/1 ط مصر.

در این نبرد عذر آورد و گفت:

از این مرد می ترسم زیرا او روزی به من گفته است که اگر خارج از مکه بر تو دست یابم، گردنت را می زنم. دوستانش در پاسخ گفتند:

شتر سرخ موئی به زیر ران داری، اگر هزیمت و شکستی به ما دست دهد تو به آسانی جان از معرکه بدر خواهی برد و آن قدر گفتند تا سر انجام عقبه را در این نبرد با خود هم داستان کردند و او را به میدان جنگ کشاندند.

جنگ شروع شد و تنور آن گرم گردید و سر انجام خداوند بدست مسلمانان، کافران را شکستی سخت داد در آن هنگامه شتر عقبه رم کرد و او را به بیابان همواری کشانید. مسلمانان سر رسیدند و او را ضمن هفتاد تن دیگر از کفار قریشی به اسارت گرفتند.

چون عقبه را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آوردند آن حضرت او را نگریستن گرفت سپس به کشتنش فرمان داد.

عقبه چون فرمان مرگ خود را شنید دیوانه وار فریاد زد: چرا از میان این همه اسیر تنها مرا می کشی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گناه تو بسیار سنگین است. تو از آن کشته می شوی که بر خدا و پیامبرش کفر ورزیدی و ستم روا داشتی. آن گاه فرمان داد تا علی سر از بدنش جدا کرد.

مؤرخان و مفسران در تواریخ و تفاسیر خود آورده اند که این آیات درباره «عقبه» و اشاره به ماجرای او نازل شده است:

(وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا) (1)

روزی که ستمگر دست های خویش را از (شدت حسرت) بگزد و بگوید: ای کاش! با رسول خدا راهی را برگزیده بودم، ای وای بر من، کاش فلانی را دوست خود انتخاب نکرده بودم. (2)

آری، ولید فرزند همین «عقبه» است که در آیه ششم سوره «حجرات» به عنوان

ص: 396

1- سوره فرقان آیات 27 و 28.

2- سیره ابن هشام، ج 1، ص 387 و 298/2 امتاع الأسماع صفحات 72 و 92 چاپ قاهره، و تفسیر طبری، تفسیر قرطبی، تفسیر کشاف زمخشری تفسیر در المنثور تفسیر فخر رازی و تفسیر نیشابوری ذیل آیات 27 و 28 در تفسیر سوره فرقان.

فاسق از او یاد شده و همه مفسران متفقند که آیه (... إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...) درباره او نازل شده است. (1)

حرب بن امیه

امیه زشت کار فرزندی به نام «حرب» به وجود آورد که در رفتار و کردار نمونه ای از خود او به شمار می آمد، و از آن جا که در خوی و خصلت از فطرت آلوده امیه بهره برده بود گاه گاهی کار های زشت و ناپسندی از وی سر می زد که بدان وسیله پلیدی خود را آشکار می نمود.

مورخین درباره حرب و نحوه روش و کردارش مطالبی نقل کرده اند که از جمله این داستان است: حرب بن امیه ندیم عبد المطلب بن هاشم بود و عبد المطلب همسایه ای یهودی به نام «ادینه» داشت یهودی مذکور در بازار های تهامه با اموالی که داشت همواره به داد و ستد می پرداخت و این مطلب حرب را به خشم و حسد وادار می نمود.

از این رو گروهی از جوانان قریش را برانگیخته به آن ها گفت: این یهودی اجنبی کیست که بدون آن که خود را در پناه و حمایت شما قرار دهد پیوسته با این مال فراوان در بلاد شما آمد و شد می کند و به تجارت و سوداگری می پردازد به خدا سوگند اگر او را بکشید و اموالش را صاحب شوید هیچ کس به خون خواهی او بر نخواهد خاست بر اثر تحریکات حرب دو نفر از جوانان قریش کمین کرده او را به قتل رساندند عبد المطلب که همسایه یهودی مذکور بود در آغاز قاتل او را شناخت.

ولی پس از رسیدگی و تحقیق از چگونگی قضیه آگاه شده نزد حرب آمد و او را درباره کاری که مرتکب شده بود سرزنش و ملامت کرد و به خون خواهی همسایه خود برخاست.

حرب چون اصرار عبد المطلب را در این باره دید، قاتلین یهودی را پناه داده یک باره به حمایت ایشان برخاست.

از طرفی عبد المطلب در صدد مطالبه ایشان از حرب بر آمد و کار آن ها به گفتگو و

ص: 397

1- برای آگاهی از این موضوع به کتب تفاسیر در ذیل آیه 6 سوره «حجرات» و به ویژه در بحث آیاتی در نکوهش اصحاب تحت عنوان «ولید بن عقبه در همین کتاب مراجعه فرمائید.

مشاجره و کشمکش رسید تا عاقبت با یک دیگر توافق نموده قرار گذاشتند جریان امر را به منافره و محاکمه بگذارند و نجاشی پادشاه حبشه را به حکمیت بین خود برگزیدند ولی نجاشی قبول حکمیت ننمود. آنان نیز نفیل بن عبد العزّی (جدّ عمر بن خطاب) را که یکی از مراجع حکومت های عرب بود اختیار کردند.

مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم» گوید:

هنگامی که حرب بن امیه و عبد المطلب بن هاشم پیش او به حکمیت رفته بودند که کدام یک شریف تر و والا تبار ترند، نفیل که از این کار حرب با عبد المطلب تعجب کرده بود خطاب به حرب گفت:

أبوک معاهر و أبوه عفّ *** و ذاد الفیل عن بلد حرام (1)

«پدر تو آلوده دامن و پدر او پاک دامن است و خودش - به تنهایی - فیل را از وارد شدن به شهر محترم - مکه - باز داشته است.» (2)

و بلاذری در «أنساب الأشراف» آورده است:

نفیل در مجلس محاکمه رو به حرب کرده گفت: «ای حرب تو با شخصی به محاکمه برخاسته ای که در شمایل از تو زیبا تر و در خصلت و خوی از تو خوش نام تر و فرزندانش از تو بیشتر و بذل و بخشش هایش از تو فراوان تر و وسیله دفاعش از تو فزون تر است من این را می گویم، و می دانم که خشم تو پر دامنه است، و در میان عرب ناموری و پیشاهنگانت چابک اند و عشیره ات دوستت دارند ولی با این وصف با مردی که حق در جانب اوست به محاکمه برخاسته ای» و سپس به نفع عبد المطلب رأی داد.

حرب از قضاوت نفیل به خشم آمده او را مورد پرخاش قرار داد و بدو گفت: از پستی روزگار است که من ناچار شده ام تو را به حکومت برگزینم از آن پس عبد المطلب منادمت حرب را ترک گفت و صد شتر از وی گرفته به پسر عموی یهودی مذکور داد.

ص: 398

1- النزاع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم ص 42 چاپ انتشارات شریف رضی.

2- مصرع دوم اشاره به داستان ابرهه و هجوم او به شهر مکه برای خراب کردن خانه کعبه است که داستان مفصلی دارد. برای آگاهی از این موضوع به انساب الأشراف بلاذری، ج 1، ص 75 چاپ بیروت، دار الفکر و بحار الأنوار، ج 15، ص 130 - 141، سیره ابن هشام، ج 1 صفحه 38 تا 62 چاپ مصر، تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان بحرانی، تفسیر درّ المنثور سیوطی در تفسیر سوره «فیل» و سایر مدارک مربوط مراجعه فرمائید.

و آن چه از مال مقتول ربوده شده و در دست قاتلین قرار داشت را پس گرفت، و قدری نیز از مال خود بدان افزود، و به وراثت مقتول تسلیم کرد (1) و هم این داستان که حاکی از وجود نوعی غرور و خود پسندی و جبروت اموی در نهاد حرب بود. گویند: هنگامی مردی از قبیله تمیم با حرب بن امیه در گردنه ای ره سپار بودند، و رسم بر این بود که هیچ یک از رؤسای قریش هنگام عبور از گردنه و یا راهی تنگ از حرب پیش نمی افتادند ولی مرد تمیمی در آن گردنه از حرب جلو افتاد، و جانب او را رعایت نکرد چون حرب رفتار مرد تمیمی را دید بدو گفت: مگر نمی دانی من حرب بن امیه هستم، مرد تمیمی به سخن حرب التفاتی ننمود و راه خود را در پیش گرفت. حرب گفت: موعده ما، در مکه، و او را با این سخن تهدید کرد.

پس از چندی که از آن واقعه گذشت مرد تمیمی خواست به مکه برود ولی از بیم حرب جرأت نکرد قدم به مکه بگذارد.

و چون چاره کار را از آشنایان خود خواست بدو اشارت کردند که از عبد المطلب تقاضای پناهندگی کند مرد تمیمی خانه زبیر پسر عبد المطلب را در پیش گرفت، و شبانه بدان جا روی آورد، و قضیه را با زبیر در میان نهاد. زبیر گفت: بیم به خود راه مده و هر جا می خواهی برو من با تو هستم سپس شمشیر خود را کشیده در پی او روان شد چون مرد تمیمی داخل مسجد شد حرب که آن جا نشسته بود وی را شناخته برخاست و سیلی بروی او زد زبیر نیز شمشیر کشید که با حرب در آویزد ولی حرب فرار کرده یک سر، به خانه عبد المطلب پناه برده و از ترس زبیر خود را در زیر ظرف بزرگی که هاشم پدر عبد المطلب مردم را در آن اطعام می کرد پنهان ساخت، و ساعتی در آن جا به سر برد.

عبد المطلب که از جریان امر آگاه شده بود آمد و عبای خود را از دوش برداشته روی حرب افکند، و این امر نشانه آن بود که عبد المطلب وی را امان داده است.

چون زبیر و برادرانش که جملگی در آن وقت گرد آمده قصد در آویختن با حرب را داشتند دیدند عبد المطلب حرب را امان داده از در آویختن با او و کشتن اش صرف نظر

ص: 399

1- انساب الأشراف ج 1 ص 81 و اصل عبارت نفیل این است «یا ابا عمر و أئنا فر رجلا هو أطول منك قامة، و اوسم منك و سامة و اعظم منك هامة و اقل منك لامة و اکثر منك ولدا و اجزل منك صلة و اطول منك مذودا، و انی لأقول هذا و انک لبعید الغضب و رفیع الصیت فی العرب، جلد النذیرة، تحبک العشیرة و لکنک نافت منفرًا».

کردند. (1)

حرب در میان فرزندان خود پسر و دختری داشت که هر یک در بد اندیشی و خبث طینت و رفتار ناهنجار و ننگین شهره تاریخ شدند، و تا از اسلام نامی باقی است بد نامی ایشان نیز زبان زد همگان خواهد بود دختر حرب همان امّ جمیل همسر ابو لهب است که تا آخرین دقایق عمر خویش از هیچ گونه آزاری درباره پیغمبر اسلام دریغ نرزید و سر انجام در کلام خدا از او به زشتی یاد شده «حمالة الحطب» لقب یافت و پسر حرب همان ابو سفیان پدر معاویه است که اینک به شرح زندگی سراسر آلوده به تجاوز و خیانتش خواهیم پرداخت.

ابو سفیان پدر معاویه

ابو سفیان دشمن شماره یک پیغمبر اسلام و محرک اصلی قریش در قیام و اقدام علیه پیامبر، و پیشاهنگ نیروهای منحرف از حق، و فرمانده جنگ های بدر و احد و احزاب و سایر حوادث و وقایع بزرگ و کوچک در آغاز پیدایش اسلام به شمار می آید.

محمد بن حبيب مورخ بزرگ و نشابه در کتاب معروف خود «المحبر»، ابو سفیان را یکی از هشت تن زنادقه قریش به شمار آورده است.

(2)

به گفته ابن هشام، وی در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از سران و سردمداران احزاب مخالف آن حضرت بود و در میان این گروه سخت برای از پای در آوردن حضرتش می کوشید (3) و نیز یکی از کسانی است که در نزد «ابو طالب» مدافع بزرگ اسلام گرد آمدند و در تلاش و تکاپوی این بودند که وی را از حمایت و یاری پیامبر باز دارند (4) و باز از جمله افرادی است که در «دار الندوه» - مرکز شورائی قریش - گرد آمده به شور و مشورت پرداختند، تا چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل رسانند، و در پایان مجلس مشاوره برای این جنایت بزرگ، عهد و پیمان سخت و محکمی در معاونت و همکاری با

ص: 400

1- المحاسن و المساوی، ج 1، ص 89-90.

2- المحبر، ص 161 چاپ بیروت، دار الآفاق الجدیة.

3- سیرة ابن هشام، ج 1، ص 315-317 چاپ مصر. و أغانی أبو الفرج، ج 6 ص 264 چاپ بیروت، أعلمی.

4- سیرة ابن هشام، ج 1 ص 282-284 چاپ مصر.

ابو سفیان چنان که وی را در خلال صفحات آینده بهتر خواهیم شناخت، در ایام جاهلیت از بزرگان قریش محسوب می شد، و بعد از جنگ «بدر» که سران قریش کشته شدند، ریاست مطلقه مکه و قبیله خویش را به دست آورد، و پس از آن تمام جنگ ها و دشمنی های عرب با پیامبر اسلام به وسیله او رهبری می شد، قبایل یهود و بدوی بر ضد اسلام به تحریک او بسیج می شدند. جنگ «أحد» و «خندق» که از بزرگ ترین نبردهای علیه اسلام به شمار می آید، به ریاست او انجام گرفت.

حال، برای این که میزان جرایم و جنایات و عداوت و دشمنی ابو سفیان با پیامبر و مسلمانان به خوبی معلوم شود، به طور خلاصه به نقش رهبری او در توطئه ها و دسیسه چینی ها و جنگ های بدر و احد و خندق اشاره می کنیم.

أبو سفیان در جنگ بدر

پس از آن که مسلمانان بر اثر اذیت و آزار قریش، ناگزیر از شهر و دیار خود رخت بر بسته و از همه علائق مال و خانه و خویشاوندان خویش بریده و برای انجام فرمان خداوند و رهائی از دست ستم گران به مدینه رفتند و به دنبال آن پیامبر اسلام نیز با فرمان وحی به مدینه هجرت فرمود و پس از آن امیر المؤمنین علیه السلام نیز از مکه به مدینه هجرت نمود و اندکی جز مسلمانان در بند و زندان کسی در مکه باقی نماند، ابو سفیان خانه هایی که از مسلمانان آواره باقی مانده بود با نهایت پستی غصب کرده و در معرض فروش در آورد. (2)

در سال دوم هجرت که مسلمانان توانستند از خود نشانی بدهند و قدرت خویش را آشکار سازند حادثه ای رخ داد که اولین جنگ بزرگ اسلام را به وجود آورد و آن این که: قریش سالیان دراز به مسافرت های تجارتي و حمل و نقل کالا به سرزمین های بیگانه دست می زد و به طور مرتب سالی یک بار به یمن و یک بار هم به شام می رفت. در سال دوم هجرت، طبق معمول هر سال یک کاروان بزرگ به ریاست

ص: 401

1- سیره ابن هشام ج 2 ص 124 - 125 چاپ مصر و تاریخ طبری، ج 2 ص 370 - 371 چاپ بیروت، تحقیق ابو الفضل ابراهیم.
2- سیره ابن هشام، ج 1 ص 144 - 145.

«ابو سفیان» به شام رفته بود هنگام بازگشت آن کاروان تجاری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در برابر اموال از دست رفته مسلمانان، با گروهی در حدود سیصد نفر به سر راه قافله رفت.

هنگامی که این خبر به ابو سفیان رسید از مکیان کمک خواست و سپس کوشید تا کاروان تجاری را از راهی دیگر، بدون خطر به منزل برساند. قریشیان برای کمک به ابو سفیان یک گروه هزار نفری بسیج کرده به مقابل لشکر اسلام فرستادند.

در نتیجه جنگ بزرگ «بدر» در سرزمین بدر به وجود آمد که با کمک غیبی و جان بازی مجاهدان اسلام نبرد مزبور به نفع جبهه اسلامی پایان یافت و از جبهه مخالف، در حدود هفتاد نفر کشته بر جای ماند و هفتاد نفر هم به اسارت در آمدند. (1)

از فرزندان عبد شمس و خاندان اموی، هشت تن در این جنگ کشته شدند که در میان آن ها حنظله، فرزند ابو سفیان، و عتبة بن ربیع و برادرش شیبه پدر و عموی زینب، هند، و ولید بن عتبة دانی معاویه، وجود داشتند در میان اسرا هم، هفت تن از امویان بودند که از جمله آن ها «عمرو» فرزند دیگر ابو سفیان قرار داشت. (2)

ابو سفیان در برابر اسارت فرزند خود «عمرو» یک تن از بزرگان انصار را که برای حج عمره به سوی مکه رفته بود، بدون هیچ بهانه معقولی دستگیر کرد، و به حبس کشید. در صورتی که قریش قبل از این رویداد، هرگز به هیچ فرد حج گزار یا عمره کننده ای متعرض نمی گشتند. از این رو مسلمانان مجبور شدند که اسیر جنگی خویش را آزاد کنند. (3)

ابن هشام گوید: پس از جنگ بدر و از میان رفتن سران درجه اول قریش، ابو سفیان که یکی از بزرگان قریش مکه بود نذر کرد که سر خود را نشوید مگر این که به جنگ با پیامبر اقدام نماید و انتقام خویش را از آن حضرت بگیرد!

از این رو در ماه ذی حجه (یعنی دو ماه پس از جنگ بدر) برای ادای نذر خویش به همراه دو بیست تن از جنگجویان قریش به سوی مدینه حرکت کرد و در میان «یهودیان» بنی النضیر منزل گرفت. سپس در جستجوی اوضاع و احوال شهر بر آمد.

ص: 402

1- برای اطلاع بیشتر در مورد جنگ بدر به سیره ابن هشام و تفسیر نور الثقلین و مجمع البیان و تفسیر نمونه در تفسیر سوره انفال، ذیل آیه 5 و 6 مراجعه فرمائید.

2- اسامی کشته شدگان و اسرای جنگ بدر در سیره ابن هشام ج 2 ص 365 و اوائل ج 3 ص 3 به بعد آمده است.

3- سیره ابن هشام، ج 2، ص 305.

آن گاه تى چند از افراد خویش را مأمور ساخت به اطراف مدینه بتازند، آنان تا ناحیه ای بنام «عریض» آمدند و قسمتی از نخلستان های مردم شهر را آتش زدند و دو تن از افراد مدینه را که در آن حوالی بودند، بی گناه به قتل رسانیدند و پس از انجام این دو کار ابو سفیان با همراهان خود به سرعت به مکه باز گشتند. (1)

نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

از نظر روایات تاریخی، ثابت و مسلم است که ابو سفیان از آغاز بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یاد تا روزی که شهر مکه به دست آن حضرت سقوط کرد و شکست مخالفان و پیروزی مسلمانان قطعی گردید، آن چه در توان داشت در راه مبارزه با پیامبر به کار بست و لحظه ای آرام ننشست و تا بدان جا پیش رفت که برای نابودی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقشه کشید و تصمیم گرفت تا هر طور شده حضرتش را غافل گیر نموده به قتل رساند و خشم خود را فرو نشانند.

فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کشتن ابو سفیان

از آن جا که کیفیت دشمنی ابو سفیان با پیامبر خدا و طرز برخورد های ناجوانمردانه و نقشه های خطرناک وی در راه نابودی شخص پیغمبر و از بین بردن دین و آئین، همگی از یک نوع مکر درونی و شیطنت ذاتی و پلیدی نفس و روح سرکش او سرچشمه می گرفت و هیچ گاه از هر گونه فساد و خرابکاری و مخالفت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دریغ نمی ورزید از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خون او را هدر اعلام فرمود. در این زمینه، ابن سعد واقدی در کتاب طبقات خود می گوید:

ابو سفیان به تى چند از قریش گفت: آیا کسی نیست که «محمد» را غافل گیر کرده و به قتل رساند؟ او آزادانه در کوچه و بازار راه می رود. مرد بادیه نشینی گفت: من از همگان قوی دل تر، و شجاع تر و چابک ترم و اگر تو مرا یاری دهی به سراغ او می روم و خنجری دارم مانند پر عقاب و چون او را بکشم به سرعت و با پای پیاده باز می گردم، زیرا خود به راه آشنا و آزموده ام. ابو سفیان گفت: آری، این کار از تو ساخته است. پس

ص: 403

1- سیره ابن هشام، ج 3، ص 47 غزوة السویق.

شتری به او داده و هزینه او را پرداخته و گفت: کار خود را پوشیده بدار.

پس او شبانه از مکه بیرون آمد و پنج روز راه را پیمود و بامداد روز ششم در پشت سنگ لایخ های مدینه بود. آن گاه به مدینه آمده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جویا شد، به او گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی عبد الأشهل است. مرکب خود را بست و به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود: در کار این مرد خدعه ای است، همین که خواست به پیامبر نزدیک شود تا به تبت سوء خود جامه عمل بپوشاند، «أسید بن حضیر» گریبان او را گرفت و کشید و از میان لباسش خنجری بیرون افتاد. سخت هراسان شده گفت: خونم! خونم! أسید گریبان او را گرفت و فرو کشید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستش را بگو، کیستی و برنامه ات چیست؟ گفت: در امانم؟ فرمود: آری. آن مرد پیامبر را از قصد خود و این که ابو سفیان چه جایزه ای را برای او قرار داده است آگاه ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست از او برداشت و او مسلمان شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن امیه و سلمة بن أسلم را به سوی ابو سفیان گسیل داشت و فرمان داد که اگر فرصتی به دست آورد او را غافل گیر کرده و بکشید. آن دو به مکه رسیدند و عمرو بن امیه شبانه برای طواف رفت و معاویة بن ابی سفیان او را دید و شناخت و به قریش خبر داد که او آمده است و از آن جا که «عمرو» در دوره جاهلی فرد بی باکی بود از او بیمناک شده و به جستجویش بر آمده گفتند: بی شک برای کار خیری نیامده است. مردم مکه جملگی جمع شده در صدد دستگیری او بر آمدند.

عمرو بن امیه و سلمة بن أسلم به ناچار گریختند، عمرو بن امیه در راه با عبد الله بن مالک بن عبید الله تیمی روبه رو شد و او را کشت و از مردی از بنی دیل شنید که آواز می خواند و می گوید:

«تا زمانی که زنده باشم مسلمان نخواهم بود و هرگز آئین مسلمانی را نمی پذیرم».⁽¹⁾

او را نیز به قتل رسانید.

و در بین راه با دو تن از گماشتگان - قریش که آنان را برای کسب خبر فرستاده بودند - روبه رو شد یکی از آنان را کشت و دیگری را به اسیری گرفته همراه خود به

ص: 404

1- لَسْتُ بِمُسْلِمٍ مَا دُمْتُ حَيًّا وَ لَسْتُ أُدِينُ دِينَ الْمُسْلِمِينَ.

مدینه آورد و عمرو اخبار خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبسم می نمود.

(1)

ابو سفیان در جنگ اُحد

به دنبال عملیات تعرضی و نقشه ترور نافرجام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابو سفیان که نذر کرده بود سر خود را نشوید مگر این که با پیغمبر دست و پنجه نرم کرده و در وقعه دیگر انتقام خویش را از آن حضرت باز گیرد، نقشه جنگ «اُحد» را ریخته و در سال سوم هجرت به اتفاق گروهی از قریش و همسرش «هند» و عده ای دیگر از زنان قریش، با سینه ای پر از کینه و دشمنی با اسلام و مسلمانان به جانب مدینه شتافت.

ابو سفیان که ناتوانی و سستی جنگاوران قریش را در جنگ بدر دیده بود، این بار حداکثر کوشش خود را در تقویت نیروی قریش به کار برده و ایشان را به طور کامل آماده فدا کاری ساخته و پی در پی آنان را برای جنگ تشویق و تحریص می نمود! در روز جنگ پرچم داران قریش را که از طایفه بنی عبد الدار بودند مخاطب قرار داده و گفت:

ای فرزندان عبد الدار، شما در روز «بدر» پرچم جنگی ما را به دوش داشتید، و با هزیمت خود در آن روز، پرچم جنگ را سرنگون کردید و باعث آن شکست ننگین شدید، این را بدانید که هر بلا و مصیبتی که به افراد سپاه و لشکر می رسد از ناحیه پرچم است زیرا تا پرچم برپاست افراد آن سپاه نیز پا بر جا هستند. اکنون اگر شما نمی توانید در این جنگ پرچم را نگهداشته و حفظ کنید نگهداری آن را به ما واگذار کنید!

در این وقت بنی عبد الدار گفتند: ما پرچم را به تو واگذار کنیم؟ (هرگز) به هنگام جنگ و برخورد با دشمن خواهی دید که چگونه ما از آن دفاع خواهیم کرد. و این همان خواست قلبی ابو سفیان بود. (2)

در این نبرد ابو سفیان تا حدی توانست انتقام خویش را از پیامبر اسلام گرفته لهیب

ص: 405

1- طبقات ابن سعد، ج 2 ص 93 - 94 چاپ بیروت.

2- سیره ابن هشام، ج 3 ص 72 چاپ مصر.

سوزان حسد و کینه ای را که پیوسته در کانون دل و سینه اش مشتعل بود فرو نشاند. زیرا در این جنگ سردار نامی اسلام «حمزه» عموی بزرگوار پیامبر خدا به صورتی فجیع به قتل رسید و دل پیامبر که مالا مال از مهر و محبت وی بود یک باره آکنده از غم و اندوه گردید.

ابن هشام می نویسد: پس از پایان جنگ «أحد» حلّیس بن زبّان که رئیس قبایل هم پیمان قریش بود، چشمش به ابو سفیان افتاد که در کنار جسد حمزه بن عبد المطلب ایستاده و نوک نیزه خود را به گوشه لب های وی می زند و می گوید: بچش، ای کسی که از قوم و قبیله ات بریدی (یعنی: آن که مسلمان شدی و از قبیله قریش دور گشتی و به جنگ با ایشان برخاستی).

«حلیس» که این کار زشت ابو سفیان را مشاهده کرد، فریاد بر آورد: ای قبایل کنانه! بنگرید، این بزرگ قریش است! ببینید که با جسد پسر عموی خود که بی جان بر روی خاک افتاده است چه می کند!؟

ابو سفیان که چنین دید شرمگین شده و گفت: وای بر تو - ساکت باش - عملی که از من مشاهده کردی پنهان بدار که لغزشی بود که از من سر زد.

و چون خواست به سوی مکه مراجعت کند، بالای کوهی رفته (خود را مخاطب ساخته) فریاد زد: چه خوش جنگی، جنگ پیروزی و انتقام، پاینده باش ای هُبَل (1)، ای مسلمانان بروید و کشته های خود را جستجو کنید، آن گاه بنگرید که چگونه ما ایشان را مُثله و پاره پاره کرده ایم. (2)

أبو سفیان در جنگ خندق

بر اساس روایات تاریخی، در شعبان سال چهارم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یارانش - به خاطر پیمان سال قبل با مشرکین - به سرزمین «بدر» آمدند. از آن سو ابو سفیان

ص: 406

1- هُبَل نام بتی بود از آن قریش که آن را در کعبه نهاده و می پرستیدند. به کتاب های لغت مانند: تاج العروس، و نهاییه ابن اثیر و کتاب های دیگر مراجعه فرمائید.

2- سیره ابن هشام، ج 3 ص 98 - 99 ضمناً برای اطلاع بیشتر به تاریخ طبری ج 2 ص 499 ذیل حوادث سال سوم هجری، و کامل ابن اثیر، ج 2 ص 148 در غزوه أحد، مغازی واقدی، ج 1 ص 296 - 297 طبقات ابن سعد، ج 2 ص 36 - 48 چاپ بیروت و دیگر کتب تاریخی مراجعه فرمائید.

نیز با مردم مکه از شهر خویش بیرون شدند. اما پس از پیمودن مقداری راه پشیمان و باز گشتند. ابو سفیان پیش از آن که باز گردد خطاب به قریشیان چنین گفت: ای گروه قریش این جنگ در سال های سرسبزی و خرمی صحرا، برای شما امکان پذیر است. اما چه می توان کرد که ما امسال گرفتار خشک سالی شده ایم. هم اینک من از این راه باز می گردم و شما هم برگردید. (1)

همگان از وی پیروی نموده و به شهر خویش بازگشتند ولی در این فکر بودند که چگونه جنگ دیگری را در برابر اسلام بر پا کنند! زمان گذشت و سال پنجم هجرت فرا رسید. در این سال قبیله قریش به ریاست ابو سفیان سخت به جنب و جوش افتاد و گروه های فراوانی گرد آمدند، هم پیمانان قریش، یهودیان و قریشیان که در تحت رهبری ابو سفیان بودند، لشکری بس بزرگ تشکیل دادند و برای از بین بردن و نابود ساختن اسلام و مسلمین آماده و مهیا شدند!

چون خبر حرکت آن ها از مکه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، مسلمانان را فرا خوانده خیر دشمن را بدیشان رسانید و با آنان مشورت نمود. سلمان فارسی به حفر خندق اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا بر گردا گرد مدینه خندقی حفر کنند (2)، انبوه مهاجمان، آن گاه به مدینه رسیدند که حفر خندق دفاعی پایان یافته و شهر برای رویا رویی با دشمن مهیا شده بود.

ابو سفیان و لشکریانش، مدینه را مدت یک ماه محاصره کردند، اما به علت وجود خندق که عرب چگونگی جنگ را در برابر آن نمی دانست، در این مدت برخورد های جنگی کم تری روی داد و در مدتی که دو سپاه در برابر هم دیگر قرار داشتند کاری جز تیر اندازی میان شان واقع نشد، تا این که روزی چند تن از جنگجویان سپاه قریش مانند: عمرو بن عبدود، عکرمه بن ابی جهل، هبیره بن ابی وهب، ضرار بن خطاب... لباس جنگ پوشیده و بر اسب های خود سوار شدند و به قصد مبارزه خود را به کنار خندق رساندند و سپس جایی از خندق را که تا حدی تنگ تر بود در نظر گرفته و به اسبان خود

ص: 407

1- سیره ابن هشام، ج 3 ص 220 چاپ مصر زیر عنوان: غزوة بدر الآخرة.

2- سیره ابن هشام، ج 3 ص 235 چاپ مصر، تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 50 چاپ بیروت، دار بیروت، طبقات ابن سعد، ج 2 ص 66 چاپ بیروت و مغازی واقدی، ج 2 ص 445 تحقیق مارسدن جونس.

نهیب زده اسب‌ها از سر خندق پریدند و بدین وسیله خود را به جلو لشکر مسلمانان رسانیده و اسب‌های خود را به جولان در آوردند، و عمرو بن عبدود که مشهورترین جنگجوی عرب به شمار می‌آمد، در برابر سپاه اسلام ایستاد و مبارز طلبید و این بیت را می‌خواند: «از بس که بر جمع آنان فریاد زدم و مبارز خواستم صدایم گرفت».

همگی از بیم مرگ یارای سخن گفتن نداشتند و سرانجام هم جز امیر مؤمنان علی علیه السلام کسی به نبرد وی قدرت نیافت. علی علیه السلام بدون ترس و وا همه به مقابله «عمرو» رفت و دو هم‌آورد به یک دیگر نزدیک شدند و جنگ میان آن دو در گرفت و گرد و غبار برخاست و علی علیه السلام در یک مبارزه سراسر رشادت و حماسه خدایی ضربتی بر او وارد ساخته و او را کشت (1) و تکبیر گفت و چون مسلمانان صدای تکبیر را شنیدند، دانستند که علی علیه السلام او را کشته است و همراهان عمرو بن عبدود که چنان دیدند رو به فرار گذارده به سرعت خود را به کنار خندق رسانده به آن سوی خندق پریدند.

کشته شدن عمرو بن عبدود (2) و طول مدت محاصره و بی نتیجه بودن آن و به ویژه تدابیر خاصی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کار برد باعث شد که یهودیان از جنگ کنار بگیرند، هوا هم در این میان به شدت سرد شد، باد شدیدی وزیدن گرفت، بطوری که خیمه‌های قریشیان و یاوران شان را سخت به لرزه در آورد، آتش‌ها را خاموش کرد، اسب‌ها و شترها را به بیابان فراری داد، تا آن جا که اوضاع لشکر بطور کلی به هم ریخت و سرانجام «ابو سفیان» ناچار شد دست از جنگ بردارد و شبانه با قشون و لشکریان خویش فرار کند.

در این جا بد نیست داستان این فرار ننگین را از زبان «حذیفه» که خود شخصاً ناظر

ص: 408

1- در مورد این ضربت روایاتی در منابع معتبر اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که فرمود: «برتر از اعمال امت من تا روز قیامت است». حاکم نیشابوری در مستدرک، ج 3 ص 32 ط حیدرآباد به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: فضیلت نبرد و مبارزه علی بن ابی طالب با «عمرو بن عبدود» در جنگ خندق، بیش از اعمال امت من تا روز قیامت است. برای اطلاع از مدارک و منابع اهل سنت که این حدیث را نقل کرده اند، به کتاب فضائل الخمسه، ج 2 ص 357 چاپ چهارم بیروت 1402 مراجعه فرمائید.

2- داستان کشته شدن عمرو بن عبدود که رُعبی در دل مشرکان انداخت و فکر مراجعت به مکه را در مغز ایشان پروراند، در کتب سیره و تاریخ به تفصیل آمده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به سیره حلبی، ج 2 ص 641 چاپ بیروت، دار المعرفه، سال 1400 هجری مراجعه فرمائید.

آن جریان بوده است بشنویم.

حذیفه گوید: شب هنگام که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر رسید که در میان قوای مهاجم اختلاف شدیدی افتاده و پراکندگی و پریشانی از هر طرف بر آن ها حکم فرما شده است. آن حضرت به پا خاسته به جمعی که در اطراف حضرتش بودند رو نمود و فرمود: کیست که برود و ببیند که اینان چه می کنند و برگردد. و هر کس که این کار را انجام دهد من از خدای تعالی می خواهم تا او را در بهشت رفیق من گرداند.

در این وقت از شدت ترس و سوز سرما و گرسنگی همه حاضران سر خویش را به زیر انداخته حتی یک نفر هم جواب آن حضرت را نداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون چنان دید مرا صدا زد و فرمود: حذیفه بر خیز و تو این کار را انجام بده، ولی مواظب باش تا برگشتن به نزد من هیچ کار دیگری را انجام ندهی.

حذیفه گوید: من ناچار از جا برخاستم و به سوی محلّ مأموریت خویش ره سپار شده داخل لشکریان دشمن گردیدم، در این حال باد به شدت می وزید و خیمه های ایشان را در هم فرو می ریخت و آتش ها را خاموش می کرد و دیگر ها را فرو می افکند. در این هنگام ابو سفیان را دیدم که در میان جمعی از حاضران بپا خاست و پیش از آن که سخنی بگوید خطاب به حاضران گفت: ای گروه قریش! هر یک از شما مواظب باشد که بیگانه ای در کنار او نباشد.

حذیفه گوید: من برای این که شناخته نشوم پیش دستی کردم و دست مردی که در کنارم نشسته بود گرفتم و پرسیدم تو کیستی؟ گفت: فلان (1).

سپس گفت: ای گروه قریش، به خدا این سرزمین دیگر جای ماندن نیست، چارپایان ما جملگی از میان رفتند! اسب و شتری برای ما باقی نمانده و همگی هلاک شدند، از آن سو یهود بنی قریظه هم به مخالفت با ما برخاسته و به ما خیانت کردند، باد و سرما هم که می بینید چه می بینید چه می کند، نه دیگی بر سر بار گذارده و نه آتشی را به جای نهاده و نه خیمه و چادری بر سر پا مانده است (بیش از این ماندن ما در این جا صلاح

ص: 409

1- در سیره حلبی، ج 2 ص 652 آمده است که حذیفه گوید: من دست مردی را که طرف راستم نشسته بود گرفته و گفتم: تو کیستی؟ گفت: معاویه بن ابی سفیان، پس دست کسی که طرف چپم نشسته بود گرفته و گفتم: تو کیستی؟ گفت: عمرو بن عاص.

نیست و هم اکنون) بسوی مکه کوچ کنید که من حرکت کردم، این را گفت و از عجله ای که داشت بر شتر خویش که هنوز زانویش را باز نکرده بود، سوار شد و با تازیانه بر او زد که برخیزد و شتر سه بار بر زمین خورد تا بالاخره از جا برخاست و ابو سفیان همان طور که سوار بود زانوی شتر را باز کرد.

حذیفه گوید: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من سفارش نکرده بود که تا برگشتن نزد وی به هیچ کاری دست نزنم، در همان ساعت می توانستم ابو سفیان را با یک تیر از پای در آورم. (1)

آری جنگ بزرگ خندق یا «احزاب» با همه تلاش ها و کوشش های ابو سفیان بدون نتیجه به پایان رسید و لشکر بزرگ و ده هزار نفری مشرکین با همه انبوهی و فراوانی نفرات خویش، نتوانست کاری علیه دین خدا - اسلام - به پیش ببرد.

ابو سفیان در فتح مکه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ده هزار رزمنده مسلمان برای فتح مکه به این شهر نزدیک می شد عباس عموی آن حضرت بر مرکب مخصوص وی سوار شده و پیش تاخت تا شاید کسی را یافته و به عنوان فرستاده ای نزد مردم مکه بفرستد و خطری که در پیش دارند بدانان گوش زد نموده که هر چه زود تر کسی را به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه کرده از آن حضرت درخواست امان نمایند. در این میان هم چنان که می رفت با سه تن از بزرگان قریش که یکی از آنان «ابو سفیان» بود، برخورد کرد. اینان از شهر خارج شده بودند که اوضاع را بررسی کرده درباره خطرات احتمالی تحقیق نمایند.

عباس که گفتگوی آنان را می شنید و صدای ابو سفیان را شناخت، صدا زد: ابا حنظله! ابو سفیان نیز که صدای «عباس» را شناختف گفت: ای ابا الفضل تو هستی. عباس پاسخش را داد و ایستادند.

ابو سفیان به عباس گفت: پدر و مادرم فدایت باد چه خبر است؟

عباس گفت: ای ابو سفیان، این رسول خداست که با این لشکر برای حمله به مکه

ص: 410

1- سیره ابن هشام، ج 3 ص 242 - 243 چاپ مصر و تاریخ طبری ج 2 ص 580، ذیل حوادث سال پنجم، چاپ ابو الفضل ابراهیم. ضمناً برای اطلاع کامل از جریان جنگ خندق و یا احزاب به منابع و مآخذ یاد شده در پاورقی در غزوه خندق و به ویژه طبقات ابن سعد، ج 2 ص 65 به بعد، چاپ بیروت و مغازی واقعی ج 1 ص 440 و بعد از آن، و سیره حلبی، ج 2 ص 628 تحت عنوان: غزوه خندق مراجعه فرمائید.

آمده است...

ابو سفیان گفت: اکنون چاره چیست؟

عباس گفت: به خدا اگر بر تو دست یابند گردنت را خواهند زد. چاره این است که بر ترک من سوار شوی تا تو را نزد آن حضرت برده و برایت آمان بگیرم.

سپس او را پشت سر خود بر مرکب مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار کرد و به سوی آن حضرت به حرکت در آمد و آن دو نفر دیگر: بدیل بن ورقا و حکیم بن حزام نیز که همراه وی بودند به مکه برگشتند. (1)

مورخان در کتب تاریخی خود آورده اند:

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو سفیان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد تا برایش آمان بگیرد.

چون چشم آن حضرت به ابو سفیان افتاد فرمود:

وای بر تو ای ابو سفیان! آیا وقت آن نرسیده است که بدانی خدایی جز خدای یکتای یگانه نیست؟

ابو سفیان پاسخ داد: پدر و مادرم به فدایت! چقدر برد بار و کریم و نسبت به خویشاوندان مهربان هستی! به خدا من گمان می کنم که اگر جز «الله» خدایی می بود پیش از این ما را بی نیاز می کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابو سفیان، آیا هنوز وقت آن نرسیده است که بدانی من رسول خدا هستم؟

ابو سفیان جواب داد: پدر و مادرم به فدایت!

چقدر برد بار و بزرگواری و نسبت به خویشاوندان مهربان هستی! اما درباره این یکی هنوز در قلبم تردیدی وجود دارد.

در این موقع عباس گفت: وای بر تو، اسلام بیاور، پیش از آن که گردنت زده شود. (2)

این جا بود که ابو سفیان از روی اکراه و ناچاری به ظاهر اسلام آورد ولی در شک و تردید باقی ماند و ایمان در قلبش داخل نشد.

ص: 411

1- سیره ابن هشام، ج 4 ص 44 و 45 چاپ مصر.

2- النزاع والتخاصم، ص 53 به طور خلاصه، سیره ابن هشام، ج 4، ص 45 سیره حلبی، ج 3 ص 18 چاپ بیروت، دار المعرفه و نیز استیعاب، ج 4، ص 240 چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیه.

پس از فتح مکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به سوی «حنین» برای جنگ با «هوازن» کوچ کرد و گروهی از قریشیان هم همراه آن حضرت بودند.

«حنین» سرزمینی است که است که به گفته «واقدی» در فاصله سه شبانه روزی مکه قرار دارد (1). در این سرزمین قبیله نیرومندی از اعراب «عدنانی» زندگی می کردند که به نام «هوازن» مشهور بودند. (2)

مقریزی مورخ مشهور می نویسد: گروهی از مردان مکه که ظاهراً مسلمان شده بودند با آن حضرت همراهی می کردند و انتظار می کشیدند ببینند که کدام یک از دو حریف پیروز می شود که همراه آن ها از جبهه مخالف غنائمی به چنگ آورند. از آن جمله یکی أبو سفیان ابن حرب بود که معاویه فرزندش را نیز به همراه داشت.

اینان در جعبه تیر دان خود «أزلام» (3) را نیز به همراه آورده بودند ابو سفیان به دنبال لشکر اسلام حرکت می کرد و آن چه از افراد لشکر بر زمین می افتاد مانند سپر، نیزه و یا چیز دیگر که بر جای می ماند آن را صاحب می شد و از زمین بر می داشت تا آن جا که رفته رفته شترش از این گونه ابزار سنگین بار شد. (4)

لشکر اسلام با همه نیرومندی خود، در سر آغاز جنگ و درگیری با «هوازن» موفقیت چندانی به دست نیاورد زیرا که مسلمانان هنگامی که از دره ای به سوی مرکز

ص: 412

1- معجم البلدان، ج 2 ص 313، چاپ بیروت.

2- جمهرة أنساب العرب، ص 252 - 254 چاپ مصر.

3- أزلام: تیر هایی بود که در روزگار جاهلیت مردم از آن راهنمایی می جستند. این تیر ها که روی بعضی از آن «افعل» و روی بعض دیگر «لا تفعل» نوشته شده بود در اختیار سده کعبه قرار داشت و هر کس قصد نکاح یا سفری داشت نزد ایشان رفته تقاضا می کرد با در آوردن یکی از آن ها تکلیف وی را درباره امری که قصد عمل آن را داشت تعیین کند. خادم و یا پرده دار کعبه هم تیری در می آورد، اگر روی آن نوشته شده بود «افعل» درخواست کننده به نیت خود عمل می کرد و اگر «لا تفعل» نوشته شده بود آن را ترک می گفت. و بسا بود که در نزد اشخاص عادی نیز آن گونه تیر ها وجود داشت و آن را در غلاف شمشیر خود نهاده هنگام حاجت از آن استفاده می کردند. این کار در اسلام به وسیله آیه سوم از سوره مائده: (وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ) نهی گردید. (تاج العروس و لسان العرب مادة زلم).

4- امتاع الأسماع، ص 298 چاپ قاهره، دار الأنصار.

این قبیله می رفتند گرفتار حمله ناگهانی قبیله مزبور شدند و اکثریت قریب به اتفاق آن ها، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

ابن هشام به نقل از «جابر بن عبد الله» می نویسد: هم چنان که ما به وادی «حنین» نزدیک شدیم نزدیکی های صبح بود که از یکی از دره ها سرازیر شدیم که بناگاه مورد حمله هوازن قرار گرفتیم آن ها پیش از ما خود را به آن درّه رسانده و در گوشه و کنار آن جا کمین کرده و کاملاً خود را مهیای حمله کرده بودند.

این حمله چنان شدید و ناگهانی بود که یک باره لشکر اسلام را فراری داد و هر یک به سوئی گریخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چنان دید خود را به سمت راست درّه رسانیده فرمود: مردم به کجا می روید به نزد من آئید منم رسول خدا، منم محمد بن عبد الله... ولی کسی متوجه سخن آن حضرت نبود. شتران رم کردند و مردم هم رو به فرار گذاشته بودند، تنها چند تن از مهاجر و انصار و خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند که بر جای ماندند که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب در میان آن ها بودند که در اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماندند.

هنگامی که مسلمانان رو به هزیمت نهادند، گروهی از اهل مکه که هنوز در باطن خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عداوت و دشمنی داشتند عقیده قلبی خود را اظهار نموده و دشمنی خویش را آشکار ساختند، از آن جمله ابو سفیان بن حرب (پدر معاویه) بود که از روی تمسخر و شماتت مسلمانان گفت: این ها تا کنار دریا عقب نشینی خواهند کرد.

و از جمله شخص دیگری به نام کلدۀ بن حنبل - یا جبلة بن حنبل - بود که فریاد زد: امروز سحر و جادو باطل شد... (1)

أبو سفیان در زمان عثمان

احمد بن عبد العزیز جوهری در کتاب سقیفه خود روایت کرده است: هنگامی که «عثمان» به خلافت رسید، ابو سفیان گفت: این خلافت نخست در خاندان «تیم» (قبیله ابو بکر) قرار گرفت و آنان کجا در خور این کار بودند و سپس به خاندان عدی

ص: 413

1- سیره ابن هشام، ج 4 ص 85 - 86 برای اطلاع کامل از جریان جنگ حنین به سیره حلبی، مغازی واقدی، تاریخ طبری، کامل ابن اثیر و دیگر منابع تاریخی مراجعه فرمائید.

(قبیله عمر) رسید که دور و دور تر بود اینک به جایگاه خود بازگشت و در جای خود قرار گرفت، بنا بر این آن را میان خود همچون گوی بازی به یک دیگر پاس دهید. (1)

هم چنین جوهری در یک روایت دیگر آورده است که: ابو سفیان به عثمان گفت: پدرم فدایت گردد، بخشش کن و مانند ابو حجر مباش و ای بنی امیه! حکومت را میان خود دست به دست بگردانید همان گونه که کودکان گوی بازی را دست به دست می گردانند. به خدا سوگند که نه بهشتی در کار است و نه دوزخی - زیرا هم در آن جلسه حضور داشت - عثمان بر آشفت و گفت: ای ابو سفیان از من دور شو! ابو سفیان گفت: پسر جان مگر این جا غریبه ای هست؟ زیرا صدای خود را بلند کرد و گفت: آری و به خدا سوگند که این سخن تو را پوشیده نخواهم داشت (و بازگو خواهم کرد). (2)

و در روایت دیگری آمده است: آن گاه که خلافت به دست عثمان افتاد، ابو سفیان به دیدار او آمده گفت: ای عثمان آگاه باش که این امر پس از تیم و عدی به چنگ تو افتاده است. اکنون مانند گوی بازی آن را دست به دست بگردان، و مواظب باش از دایره فرزندان امیه خارج نشود، زیرا این امر (خلافت) مُلک و سلطنت است و من از این که بهشت و دوزخی در کار باشد در شک و تردیدم!!

در این وقت عثمان به روی او فریاد کشید و گفت: ای ابو سفیان از نزد من برخیز. خدا با تو به بدی رفتار کند. (3)

و در یک روایت دیگر چنین آمده است: ابو سفیان به هنگام پیری و در آن زمان که

نابینا شده و چشم خود را از دست داده بود بر عثمان وارد شد، پس از آن که آرام گرفت گفت: آیا در این جا بیگانه ای هست که گفتار ما را به دیگران برساند؟ عثمان گفت: نه. ابو سفیان گفت: این مسأله خلافت کاری است دنیائی، و این حکومت از نوع حکومت های دوران جاهلیت است. بنا بر این تو گردانندگان سرزمین های وسیع اسلام را از بنی امیه طایفه خودمان قرار بده! (4)

و در همین دوران ها بود که روزی بر قبر شهید اسلام، حضرت حمزه سید الشهداء گذر

ص: 414

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2 ص 44 و 45.

2- همان مدرک.

3- النزاع و التخاصم، ص 20 و در چاپ انتشارات شریف رضی، ص 56 و استیعاب، ج 4 ص 241 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و آغانی، ج 6 ص 273 چاپ بیروت، علمی و در چاپ دیگر، ج 6 ص 356.

4- الأغانی، ج 6 ص 272 چاپ بیروت، علمی، و در چاپ دیگر، ج 6 ص 355.

کرد و در حالی که با پای خویش بر قبر آن بزرگوار می‌کوبید گفت: «ای ابو عماره! مسأله‌ای که ما دیروز بر سر آن شمشیر کشیده بودیم، امروز به دست بچه‌های ما افتاده و با آن بازی می‌کنند». (1)

این جمله‌ها، نشان دهنده کفر و ارتداد گوینده آن است و بدین ترتیب، مجموع سخنان ابو سفیان به خوبی ثابت می‌کند که وی از راه ناچاری در روز فتح مکه اسلام آورده و از روی حقیقت و راستی در پیشگاه پیامبر اسلام تسلیم نشده و بلکه با سخن عباس از ترس شمشیر اسلام را پذیرفته است.

و این در واقع، همان عقیده‌ای است که اصحاب سیره و تاریخ در یک جمله کوتاه و خلاصه بیان داشته‌اند که: ابو سفیان در جاهلیت مردی زندق و کافر و بی بند و بار بود و پس از پذیرفتن اسلام نیز پیوسته پشت و پناه منافقین به شمار می‌آمد. (2)

«هند»، مادر معاویه

هند، مادر معاویه دختر عتبه بن ربیع بن عبد شمس است. ابن ابی الحدید گوید: از هند مادر معاویه در مکه به فساد و فحشاء نام برده می‌شد.

زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می‌گوید: معاویه را به چهار کس نسبت می‌دادند: به مسافر بن ابی عمرو، عماره بن ولید بن مغیره، عباس بن عبد المطلب و بالأخره «صباح» غلام آوازه خوان عماره بن ولید... و گفته‌اند: عتبه بن ابو سفیان - برادر معاویه هم از صباح است و چون هند خوش نمی‌داشت که آن کودک را در خانه خود بزیاید، سر به بیابان نهاد و به «أجیاد» (3) رفت و کودک خود «عتبه» را در آن جا به دنیا آورده و در همان جا او را رها کرد. و در همین رابطه «حسان بن ثابت» (4) شاعر معروف

ص: 415

1- شرح نهج البلاغه، ج 16 ص 136.

2- الاستیعاب، ج 4 ص 240 شماره 3035 کتاب الکنی، باب السین.

3- أجیاد: نام جایی است در مکه نزدیک صفا (معجم البلدان).

4- حسان، فرزند ثابت بن منذر حرام است. پدر و مادر او از انصار و جزء طایفه خزرج بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای وی در مسجد منبری تعیین نموده بود که بر روی آن بایستد و از آن حضرت دفاع کند و می‌فرمود: حسان مادامی که از مقام رسالت دفاع می‌کند، روح القدس تأییدش می‌نماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدو فرمان داده بود که به نزد ابو بکر برود و از وی انساب قریش را بیاموزد او برای همین منظور پیش ابو بکر می‌رفت. ابو بکر می‌گفت از هجو گفتن به فلان کس خودداری کن. اما درباره فلانی این چنین بگو. قریشیان در روزگاری که هجو سرائی‌های او را می‌شنیدند، می‌گفتند: این‌ها اشعاری است که زیر نظر ابو بکر سروده شده است. عمر حسّان به صد و بیست سال رسید و او در سال چهارم از هجرت وفات یافت. ر.ک: استیعاب، ج 1 ص 400 شماره 525 و اسد الغابه، ج 2 ص 5 شماره 1153.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است:

«از آن کیست، این کودکی که در گوشه ای از بیابان ریگ زار «بطحاء» نهاده شده است کودکی که در خاک افتاده و دور از گهواره مانده است.»

او را زن زیبا روی و جوانی از خاندان عبد شمس زائیده است» (1).

در کتب سیره و منابع تاریخی معتبر در مورد فساد و آلودگی هند، چنین آمده است:

«هند» پیش از آن که به ابو سفیان شوهر کند، همسر مردی بنام فاکه بن مغیره مخزومی (2) بود. او دارای خانه ای بود که مهمانان و مردم بدون این که از «فاکه» اجازه بگیرند به آن «مضیف خانه» وارد می شدند روزی این خانه خالی بود و هند و فاکه خود در آن جا خوابیده بودند. در آن میان کاری برای «فاکه» پیش آمد که آمد که برخاست و بیرون رفت و پس از این که برگشت به مردی برخورد که از آن جا بیرون آمد. فاکه پیش هند رفت و به او لگدی زد و گفت: چه کسی پیش تو بود؟ هند گفت: من خواب بودم و کسی پیش من نبوده است، فاکه گفت: نزد خانواده خود برگرد، و هند هم همان دم برخاست و به خانواده خود پیوست و مردم در این باره سخن می گفتند... (3)

در پاره ای از متون تاریخی داستان ازدواج هند با ابو سفیان چنین آمده است:

مسافر بن عمرو یکی از افراد بنی امیه سخت دل باخته هند بود، تا آن جا که داستان روابط آن ها در کوی و برزن بر سر زبان ها افتاد؛ هند از وی باردار شد! و هنگامی که بارداریش آشکار گشت و یا این که نزدیک بود ظاهر شود، مسافر بن عمرو از مگه فرار

ص: 416

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 336 و ربیع الأبرار، ج 3 ص 551 برای اطلاع بیشتر به دیوان حسّان بن ثابت، ص 87 چاپ، بیروت 1386 مراجعه فرمائید که در آن شش بیت آمده است.

2- پیش از این داستان، کشته شدن «فاکه بن مغیره» را در شرح حال «خالد بن ولید» آوردیم برای اطلاع بیشتر به آن جا مراجعه فرمائید.

3- این داستان با طول و تفصیل بیشتری در عقد الفرید، ج 6 ص 86 و 87 چاپ، مصر، سال 1967 و ج 5 ص 70 چاپ بیروت، دار الاندلس، سال 1408 هجری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج چاپ ابو الفضل ابراهیم و سیره حلبیه، ج 3 ص 44 - 45 چاپ بیروت، دار المعرفه، دیده می شود که البته برخی از مورّخان برای پاک جلوه دادن هند - مادر معاویه - آن را طبق دل خواه خود نقل کرده اند که با توجه به سایر مطالب دیگری که خود آنان در مورد اسلام هند آورده اند، کاملاً مباینت دارد.

کرد و به نزد نعمان بن منذر پادشاه حیره رفت، تا این که از او در کار خود کمک بگیرد. در غیاب او بود که ابو سفیان با هند ازدواج کرد. (1)

سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» می نویسد:

هشام بن محمد کلبی نسب شناس معروف و اَصمعی ادیب و دانشمند نامی عرب گفته اند: معاویه در دوران جاهلیت به چهار نفر نسبت داده می شد که عبارت بودند از:

1. عماره بن ولید از بنی مخزوم.

2. مسافر بن عمرو از بنی امیه.

3. ابو سفیان بن حرب از بنی امیه.

4. عباس بن عبد المطلب از بنی هاشم.

اینان همگی با یک دیگر دوست بوده و هر کدام از آن ها نیز در رابطه با ارتباط نامشروع با هند شهرت داشتند.

اما عماره بن ولید که از زیبا رو ترین مردان قریش (2) به شمار می رفت، همان کسی است که همراه عمرو عاص برای بازگرداندن مسلمانان که به حبشه هجرت کرده بودند به نزد «نجاشی» پادشاه این کشور رفت، و به علت توجهی که به همسر عمرو عاص در طول سفر پیدا کرده بود گرفتار حیلۀ انتقام جویانه او گردید و عمرو عاص با تهیه مقدمات لازم و سعایت در نزد نجاشی وی را گرفتار خشم پادشاه حبشه کرد، و به دستور نجاشی ساحران با داروهای خاصی او را گرفتار جنون کردند تا آن جا که سر به بیابان گذارد، و با وحشیان صحرا دمساز گردید. (3)

و اما مسافر بن عمرو کلبی دانشمند بزرگ انساب درباره وی می نویسد:

ص: 417

1- آغانی ابو الفرج اصفهانی، ج 9 ص 43 چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی.

2- در سیره ابن هشام آمده است: قریش که دیدند ابو طالب دست از یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نمی دارد، عماره بن ولید مخزومی را که از زیبا ترین جوانان قریش و نیرومند ترین آن ها بود به نزد ابو طالب آورده گفتند: ای ابو طالب، این عماره را که در میان جوانان قریش از همه زیبا تر و نیرومند تر است بگیر و به جای او «محمد» را به ما بده تا او را بکشیم و در عوض عماره را به فرزند خود بگیر!! ابو طالب گفت: به خدا پیشنهاد زشتی به من کردید، آیا من پسر شما را بگیرم و بزرگ کنم و فرزند خویش را به شما بسپارم تا او را بکشید؟! به خدا هرگز چنین کاری نشدنی است. (سیره ابن هشام، ج 1، ص 285 چاپ مصر).

3- جهت آگاهی بیشتر در این زمینه، به آغانی ابو الفرج، ج 9 ص 48 - 49 مراجعه فرمائید که در آن، داستان «عماره» به تفصیل آمده است و نیز رک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6، ص 304 - 307.

در دوران جاهلیت همگان می پنداشتند که «معاویه» فرزند اوست. زیرا: وی از همه دوستان و رقبای خود نسبت به «هند» بیشتر دل بسته بود و آن گاه که هند باردار شد، مسافر از بیم آشکار شدن نسبت این جنین نامشروع به او به نزد پادشاه «حیره» گریخت و در آن جا سکونت گزید.

پس از چندی «أبو سفیان» به حیره مسافرت کرده و در آن جا دوست دیرین خود «مسافر» را ملاقات نمود. مسافر در این زمان از عشق شدید و هجران معشوقه خود گرفتار رنج و بیماری شده بود. پس از مدتی صحبت و پرسش از احوال مردم مگه گفتگو بدین جا کشید که ابو سفیان برای او نقل کرده که من بعد از مسافرت تو، با هند ازدواج کرده ام!

این گفته چون پتکی گران بر سر «مسافر» فرود آمد و به دنبال این ملاقات بیماریش شدت یافت و هر روز بیش از پیش لاغر تر و ضعیف تر می شد سر انجام چون معالجات سودی نبخشید، مرضش آن چنان شدت کرد که به عمر وی پایان بخشید. (1)

به گفته ابو الفرج اصفهانی در «آغانی» مسافر پس از آن که بیماریش شدت یافت عازم مکه شد ولی در راه مکه در جایی که بدان «هباله» (2)، می گفتند درگذشت و در آن جا به خاک سپرده شد. و نوفلی گفته است: مسافر یکی از کشتگان عشق، در دوران جاهلیت به شمار می رود. (3)

سبط ابن جوزی در ادامه گفتار خود درباره هند - مادر معاویه - می نویسد:

هشام بن محمد کلبی در کتاب «مثالب» باز هم چنین آورده است که: هند - مادر معاویه - از زنانی بود که به مردان سیاه، میل و اشتیاق فراوان داشت، او هرگاه فرزند سیاهی به دنیا می آورد، وی را می کشت. آن گاه اضافه می کند: روزی میان یزید بن معاویه و اسحاق بن طابه بن عبید، در حضور معاویه و هنگام خلافت او گفتگوی تندی در گرفت. یزید رو به اسحاق کرده و به کنایه گفت: «به نفع تو است که تمام

ص: 418

1- تذكرة الخواص، ص 202 و 203 چاپ نجف.

2- هباله: نام جایی از آن بنی عقیل است و گفته شده نام آبی از آن بنی نمیر می باشد (معجم البلدان، ج 5 ص 390 چاپ بیروت).

3- برای اطلاع بیشتر در این باره، به کتاب آغانی، ج 9 ص 42 - 45 چاپ بیروت مؤسسه علمی، در شرح حال مسافر و نسب او مراجعه فرمائید.

فرزندان حرب بن امیه، به بهشت داخل شوند» یعنی تو در واقع از فرزندان نامشروع این طایفه هستی و از پدر خود نیستی، این سخن اشاره به این بود که مادر اسحاق متهم بود که با برخی از افراد بنی امیه در پنهانی سر و سری داشته است!

اسحاق نیز به کنایه پاسخ داد: ای یزید! به سود تو خواهد بود که تمام افراد بنی عباس همگی به بهشت بروند!

«یزید» اشاره تند گفتار اسحاق را درک نکرد اما پدرش معاویه حقیقت مطلب را فهمید، لذا هنگامی که اسحاق از مجلس برخاسته بیرون رفت، معاویه به او گفت چرا زبان به دشنام افرادی می‌گشایی، در حالی که نمی‌دانی و نمی‌فهمی آن‌ها درباره تو چه می‌گویند؟

یزید گفت: من مقصودم آشکار ساختن عیوب او بود!

معاویه گفت: او هم مانند تو همین نظر را درباره تو داشت.

یزید پرسید: چگونه و چگونه و چگونه؟

معاویه پاسخ داد: مگر نمی‌دانی که پاره ای از افراد قریش مرا در دوران جاهلیت فرزند «عباس» می‌دانستند.

در این هنگام بود که یزید دریافت چه ناسزایی را شنیده است. (1)

به هر حال هند (مادر معاویه) از آن جا که پدرش «عتبه» شخص اول مکه و دشمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فرمانده نیروهای قریش در جنگ «بدر» بود و هم در آن جنگ با همه خود خواهی و غروری که داشت کشته شد، پیوسته فکر عناد و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در سر می‌پروراند و این دشمنی هنگامی به اوج خود رسید که پدرش عتبه و برادرش ولید و پسرش حنظله در میدان نبرد با خواری هر چه تمام تر به خاک و خون غلطیدند.

گویند پس از واقعه بدر گروهی از زنان قریش نزد هند آمده از وی پرسیدند: چرا برای بستگان که جملگی در «بدر» کشته شدند نوحه سرائی نمی‌کنی؟

هند گفت: این بر من سخت و ناگوار است که بر کشتگان خویش گریه کنم و خبر آن به محمد و یارانش برسد، و ایشان مرا شماتت و سرزنش کنند! نه، من هرگز گریه

ص: 419

نمی‌کنم، و این اندوه را در دل خود نگاه می‌دارم تا سر انجام انتقام خویش را از ایشان باز ستانم. (1)

از آن جا که هند جز شوهرش ابو سفیان کسی را سراغ نداشت که بتواند با او در میدان عناد و کینه ورزی با پیامبر اسلام و نابود ساختن وی چنان که باید، همگامی نماید، از این رو ابو سفیان برای وی همسری جدی و با وفا به شمار می‌آمد، و از روزی که ابو سفیان پس از کشته شدن «عتبه» پدر هند، ریاست قریش را به عهده گرفت هند همچنان دوشا دوش او در همه مراحل دشمنی با پیامبر وی را کمک می‌داد و این کمک و همکاری توأم با صمیمیت آن گاه به اوج خود رسید که ابو سفیان شالوده جنگ «أحد» را ریخته و تصمیم گرفت تا یک باره انتقام خویش را از پیامبر و یارانش بگیرد.

از این رو، هنگامی که قریش مگه برای انتقام کشتگان بدر و جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ریاست ابو سفیان با سپاه و تجهیزات جنگی و سربازان زیادی بسیج شدند، وی گروهی از زنان مگه را در لشکر قریش شرکت داد، و از جمله همسر خود «هند» را نیز به همراه خود برد تا عهده دار تحریک عواطف و احساسات سربازان و باعث تهییج عصبیت های قومی افراد لشکر باشند.

در این سفر - چنان که نقل کرده اند - هنگامی که نیروهای قریش در راه میان مکه مدینه به قریه «أبواء» (2)، رسیدند، هند به مشرکین اشاره کرد که قبر «آمنه» (مادر پیامبر) را شکافته جسد او را بیرون آورند، و آن را قطعه قطعه کرده پاره های آن را به همراه خود ببرند و به ایشان گفت: نتیجه این کار آن است که: اگر کسی از شما در جنگ اسیر گردید، با فدیة دادن پاره ای از آن به محمد او را رها خواهید ساخت! ولی برخی از قریش به اجرای این عمل رأی نداده و شدیداً با آن مخالفت ورزیدند. (3)

هند، در جنگ «أحد» مانند شوهرش ابو سفیان نقش مؤثری داشت و تا آن جا که می‌توانست از تحریک و تهییج افراد قریش بر ضد پیامبر و یارانش کوتاهی نکرد.

هنگامی که جنگ آغاز گردید و دو لشکر با هم برخورد نمودند «هند» و سایر زنانی

ص: 420

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 3 ص 342 چاپ قدیم و ج 14 ص 153 چاپ ابو الفضل ابراهیم و مغازی واقدی، ج 1 ص 124 تحقیق مارسدن جونس.

2- أبواء نام قریه ای است که «آمنه» مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن جا مدفون است. ر.ک: معجم البلدان، ج 1 ص 79 چاپ بیروت، دار صادر.

3- سیره حلبی، ج 2 ص 490 چاپ بیروت، دار المعرفه.

که برای تشویق لشکریان به همراه آن‌ها آمده بودند، از خیمه‌ها بیرون آمده در حالی که دف می‌زدند، سربازان را با خواندن اشعار مهیج به استقامت و پایداری در میدان جنگ تحریص و تشویق می‌نمودند.

در این میان «هند» با دف زدن و پای کوبی و دست افشانی سربازان را مخاطب ساخته این ابیات را برای شان می‌خواند:

«ویهاً بنی عبد الدار ویهاً حماة الأدبار ضرباً بكل بئار»

به پیش، ای فرزندان عبد الدار!

به پیش، ای حامیان نسل‌های آینده!

با شمشیرهای برنده، خویش با تمام قدرت بکوبید!

سپس برای دل‌جویی از آنان این ابیات را می‌خواندند و دف می‌زدند و شادمانی می‌نمودند:

نحن بنات طارق *** ان تقبلوا نعائق

و نفرش النمارق *** او تدبروا نفارق

فراق غیر وامق

ما دختران ستاره صبح گاهیم!

اگر پیروزمندانه پیشروی کنید،

آغوش می‌گشائیم و بالش‌ها برای تان می‌گسترانیم،

و اگر به میدان جنگ پشت کنید،

ما نیز از شما دوری می‌کنیم،

آن‌چنان که دیگر امید وصل در آن نباشد. (1)

أبو دجانه انصاری گوید: من در روز «احد» شخصی را می‌دیدم که پیوسته در میان صفوف لشکریان قریش آمد و شد می‌کرد، و ایشان را به پافشاری در جنگ تشویق می‌نمود، از این روشمشیر کشیده به تعقیب او پرداختم، و چون به او رسیدم دیدم هند همسر أبو سفیان است، و من شمشیری را که در راه پیروزی اسلام به کار می‌رفت

ص: 421

گرامی تر از آن داشتم که بر فرق زنی فرود آورم. (1)

در سیره ابن هشام و دیگر منابع تاریخی آمده است: از جنایاتی که هند دختر عتبه (همسر ابو سفیان و مادر معاویه) در جنگ احد مرتکب گردید و سایر زنان قریش نیز از او پیروی کردند این بود که پس از پایان جنگ بالای کشته حمزه بن عبد المطلب آمد و با کارد گوش و بینی او را برید و سپس شکم حمزه را درید و جگرش را بیرون آورد و خواست تگه ای از آن را بخورد و چون در دهان گذارد نتوانست آن را فرو دهد و از دهان بیرون انداخت.

آن گاه به همراهی سایر زنان قریش به سراغ سایر کشته های افراد مسلمان آمدند همه را مثله (2) کرده گوش و بینی آن ها را بریدند، و حتی «هند» از گوش و بینی های بریده آنان دستبند و گلوبند و خلخال برای خود ساخت و هر چه جواهرات داشت همه را به «وحشی» (قاتل حمزه) بخشید و سپس بالای تخته سنگی رفت و با صدای بلند اشعاری را درباره کشته شدن حمزه و سپاس گذاری از وحشی سرود که ما به ترجمه فارسی آن اشعار در این جا بسنده می کنیم. و اینک ترجمه آن اشعار:

ما پاداش جنگ «بدر» را به شما دادیم!

جنگ پس از جنگ آتش افروز است.

من بر مرگ عتبه هرگز آرام نداشتم.

و نه بر برادرم و عمویش - شیبه - و نه بر فرزندم حنظله.

اکنون درد دل خویش را شفا بخشیدم و نذر من را ادا کردم.

تو ای وحشی! جوشش سینه مرا آرامش بخشیدی!

من در سراسر زندگیم، از وحشی سپاس گزار خواهم بود!

تا آن گاه که استخوان هایم در گور بپوسد، و خاک شود.»

ابن هشام گوید: یکی از بانوان بنی هاشم بنام هند دختر ائانه بن عباد بن مطلب، در پاسخ وی در اشعاری چنین گفت:

ص: 422

1- سیره حلبی، ج 2 ص 501 چاپ بیروت، دار المعرفه، و سیره ابن هشام، ج 3 ص 73 چاپ مصر.

2- مثله عبارت از قطع کردن اعضاء بدن مرده و یا مقتول، مانند دست و پا و گوش و بینی است. مثله در اسلام از محرمات مسلم است.

هم در جنگ بدر و هم بعد از آن به منجلاب پستی افتاده ای،

ای دختر دناوت و کفر ورزی های بزرگ!

خدا برای تو روزی بربساند که،

با دست توانای بنی هاشم و شمشیر های برّان شان رو برو شوی.

حمزه شیر غرّان ما بود و علی باز تیز چنگ ما،

هنگامی که عمو و پدرت خیال کشتار ما را در سر داشتند.

گلوگاه ایشان را به خون آغشتند!

این نذر شوم تو، چه بد نذری بود. (1)

آری خواننده گرامی! سر انجام هند پس از آن همه کینه توزی ها و دشمنی ها نسبت به پیامبر اسلام، مانند شوهرش ابو سفیان ناگزیر شد دست از عناد و دشمنی با پیامبر خدا بردارد و دین اسلام را پذیرا شود و همچنان تسلیم حضرتش گردد.

ولی جالب است که حتی در روز فتح مکه و در آن هنگام که ابو سفیان پیشاپیش لشکریان اسلام وارد شهر شده قریش را از خطری که لحظه بعد فرا می رسید و ایشان را تهدید می کرد آگاه می ساخت، هند همچنان مقاومت نموده رو در روی ابو سفیان ایستاد، و ریش او را گرفته همچنان می کشید و فریاد می کرد:

ای مردم! این پیر احمق و پلید را که برای خبر گیری فرستاده بودید، و اکنون چنین دست خالی برگشته شما را در مقابل امری انجام شده قرار داده، بکشید و نابود کنید. ای مردم، چرا از خود دفاع نمی کنید و به جنگ نمی پردازید؟!

در این وقت ابو سفیان فریاد کرده گفت: ای هند تو چه خبر داری، خاموش باش، و سپس رو به مردم نموده و گفت:

گوش به سخنان این زن ندهید و فریب او را نخورید، زیرا محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم هم اکنون با لشکری فرا می رسد که شما هرگز مانند آن را به چشم خود ندیده اید، بروید و در خانه های خود پنهان شوید که هر کس در را به روی خود ببندد در امان است. (2)

ص: 423

1- سیره ابن هشام، ج 3، ص 97 چاپ مصر.

2- سیره حلبی، ج 3، ص 21 چاپ بیروت، دار المعرفه، سیره ابن هشام، ج 4 ص 47 چاپ مصر و کامل ابن اثیر، ج 2 ص 246 چاپ بیروت، دار صادر.

این جا بود که هند با یک دنیا نومیدی و شکست، از هر گونه تلاش و کوشش دست برداشت، و پس از آن که پیامبر خدا از بیعت گرفتن از مردان فراغت حاصل نمود، هند در میان جمعی از زنان بطور ناشناس نزد پیامبر آمد و اسلام را اختیار کرد.

هنگامی که زن ها به آن حضرت نزدیک شدند خطاب به آن ها فرمود: با من بیعت کنید به این شرط که برای خدا شریکی قرار ندهید، دزدی نکنید، به زنا مبادرت نورزید، فرزندان خود را نکشید، کودکی را که از غیر شوهر تان آورده اید به او ملحق نسازید، و با مرد اجنبی در یک جا جمع نشوید... (1)

و در روایات تاریخی آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروط بیعت با زنان را بیان فرمود، هند بنای گفتگوی با پیغمبر را گذاشت و بدان حضرت گفت: تو با ما شرط هایی می کنی که مانند آن را با مردان شرط نمی کنی، و فقط از ایشان بیعت می گیری که مسلمان شوند و به جهاد پردازند!

و چون پیغمبر گفت: بر عهده بگیری که دزدی نکنید، هند گفت: من پیش از این گاه گاهی از اموال ابی سفیان بر می داشتم، نمی دانم آیا حلال بوده است و یا نه؟

این جا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هند را شناخته خندید و از وی پرسید: تو هند دختر عتبه هستی؟

هند گفت: آری ای پیغمبر خدا مرا ببخش و از رفتار گذشته ام چشم پوشی کن!

و چون پیغمبر گفت: با من شرط کنید که هرگز زنا نکنید.

هند گفت: آیا زن آزاده مرتکب زنا می شود؟! (2)

و چون پیامبر گفت شرط کنید که فرزندان خود را نکشید.

ص: 424

1- سیره حلبی، ج 3 ص 45.

2- صاحب کتاب «الفخری» در ص 110 نقل کرده است که چون هند در پاسخ پیامبر گفت: آیا زن آزاده مرتکب زنا می شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاهی به عباس کرد و تبسم نمود. شاید تبسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آن بود که زنای هند میان مردم شهرت فراوان داشت و به ویژه نزد عباس مسلم بود! زیرا چنان که پیشتر اشاره کردیم، یکی از چند نفری که معاویه به ایشان نسبت داده می شد، عباس بود. در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی آمده است: هنگامی که هند برای بیعت نزد رسول خدا آمد، با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر خون او را هدر اعلام فرموده بود... وقتی که گفت: آیا زن آزاده هم مرتکب زنا می شود؟ رسول خدا او را شناخت و نگاهی به عمر کرد و تبسم نمود. ر.ک: تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، ص 203 چاپ نجف، در شرح حال امام حسن علیه السلام.

هند گفت: ما ایشان را در کودکی نگهداری کردیم، ولی چون بزرگ شدند تو آن‌ها را به کشتن دادی! آیا تو برای ما فرزندی در روز «بدر» باقی گذاردی؟!

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: و به کسی بهتان نزنید.

هند گفت: آری بهتان زدن کاری بس زشت و ناپسند است. (1)

این بود خلاصه ای از نسب و نیای معاویه، و گفتاری اندک درباره پدر و مادرش ابو سفیان و هند.

اسلام معاویه

مطابق مشهورترین روایات تاریخی، معاویه پس از فتح مکه در میان سایر افرادی که اسلام آوردند، به صورت ظاهر اسلام آورد. (2) و از سهم «مؤلفه قلوبهم» (3)، از غنائم جنگ حنین، که ویژه جلب قلوب تازه مسلمانان سست ایمان بود، صد شتر و مقدار زیادی نقره بهره برد.

ابن اثیر در «أسد الغابه» در شرح حال معاویه گوید: او و پدر و برادرش - یزید بن ابی سفیان - و مادرش «هند» در فتح مکه مسلمان شدند و معاویه در جنگ «حنین» حضور داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غنائم این جنگ صد شتر و مقداری نقره به وی عطا فرمود و او و پدرش از «مؤلفه قلوبهم» بودند. (4)

قُرطبی نیز در «استیعاب» گوید: معاویه و پدر و برادرش (یزید بن ابی سفیان) از کسانی بودند که در روز فتح مکه مسلمان شدند، سپس می گوید: معاویه و پدرش از «مؤلفه قلوبهم» - بودند و این را برخی نقل کرده اند و معاویه یکی از نویسندگان

ص: 425

- 1- سیره حلبی، ج 3 ص 45 و 46 چاپ بیروت دار المعرفه و کامل ابن اثیر، ج 2 ص 253 چاپ بیروت، دار صادر.
- 2- در این که معاویه طبق مشهورترین روایات تاریخی تا روز فتح مکه مشرک بوده است جای هیچ تردید نیست، زیرا همه ارباب رجال و تاریخ و اهل تحقیق در کتاب های خود به این موضوع تصریح کرده اند.
- 3- مؤلفه قلوبهم: اشرافی بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با دادن عطایا به ایشان دل آن‌ها و قوم و قبیلۀ آنان را به دست می آورد! از آن جمله ابو سفیان و پسر وی معاویه بودند که بعد از واقعه «حنین» به هر یک صد شتر و مقداری نقره از غنائم جنگی عطا فرمود.
- 4- اسد الغابه، ج 5 ص 201 شماره 4977 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. (1)

و شگفت انگیز این که: برخی از طرفداران معاویه مانند «ابن حجر مکی» کوشیده اند که اثبات کنند معاویه پیش از فتح مکه به دین اسلام گرویده و اسلام خود را از پدر و مادرش پنهان می کرده و در روز فتح مکه آن را ظاهر ساخته است ولی ناگفته پیداست که این سخن باطلی است که راهی برای اثبات آن وجود ندارد، زیرا اگر او پیش از فتح مکه اسلام آورده بود جزء «مؤلفه قلوبهم» محسوب نمی شد.

علاوه بر این، چگونه می توان گفت که معاویه از مسلمانان قبل از فتح مکه است حال آن که او صاحب آیات مشهوری است که خطاب به پدرش ابو سفیان گفته است:

ای صخر، اسلام را نپذیر که ما را به رسوایی دچار خواهی ساخت

پس از مرگ عزیزانی که در جنگ بدر پاره پاره شدند.

دائی و عمویم و نیز عموی مادرم، که سومین فرد آن کشتگان بود.

حنظله برادر خوبم، آن ها که خواب سحر گاه ما را به بیداری مبدل ساختند.

یک لحظه نیز به اسلام میل نکن که بر گردن ما بار ننگ می گذارد!

سوگند به اشترانی که چون رقاصگان در مکه راه می پیمایند،

مرگ از ملامت دشمنان کینه توز ما آسان تر است؛

که بگویند فرزند حرب - ابو سفیان - به خاطر ترس و وحشت از بت «عُزَّى» روی گردانیده است. (2)

به هر حال، آن چه مسلم است این است که معاویه پس از فتح مکه در سال هشتم هجری و اواخر حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورده و آن حضرت نیز با بزرگواری خاص خود او را در شمار نویسندگان متعدد خویش قرار داده است.

حدیث معروف (لَا أَشْبَحُ إِلَهَ بَطْنَهُ) : امیدوارم خداوند هرگز شکمش را سیر نکند» که ابن کثیر شامی آن را از فضایل معاویه به حساب آورده است در رابطه با همین مسأله نویسندگی است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چند بار ابن عباس را به دنبال او فرستاد تا وی

ص: 426

1- الاستیعاب، ج 3 ص 470 شماره 2464 چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الکتب العلمیة.

2- شرح نهج البلاغه، ج 6 ص 289، جمهرة خطب العرب، ج 2 ص 23 و در تذکرة الخواص، چاپ نجف، ص 201 در شرح حال امام حسن علیه السلام نیز دو بیت آن آمده است.

را برای نوشتن نامه یا دستوری دعوت نماید و او در حال خوردن بود و از آمدن خودداری نمود مورد تفرین آن حضرت قرار گرفت. (1)

فضیلت تراشی برای معاویه

از آن جا که معاویه در سال های آخر حیات پیامبر مدّت کوتاهی گاه و بی گاه افتخار نویسندگی آن حضرت را به دست می آورد و از جمله نویسندگان متعدد حضرتش به شمار می رفت، جاعلان و سازندگان حدیث این موضوع را یکی از فضایل بزرگ معاویه قلمداد نموده و او را به عنوان «کاتب وحی» معرفی کرده اند.

در این باره «مسلم» در «صحیح» خود از عکرمه بن عمار از ابی زمیل از ابن عباس روایت کرده که گفت: مسلمانان نسبت به ابو سفیان توجهی نداشتند و با او نشست برخاست نمی نمودند، از این رو به پیامبر عرض کرد:

ایا سه خواسته مرا اجابت می کنی؟ فرمود: آری. گفت: من بهترین و زیبا ترین عرب را دارا هستم - ام حبیبه دختر ابو سفیان - او را بگیری و من او را به ازدواج شما در آورم؟ فرمود: بلی. گفت دیگر این که معاویه را به عنوان کاتب خود بپذیری؟ فرمود: بلی و سوّم این که به من مأموریت دهی با کفار بجنگم همان گونه که پیش از این با مسلمانان جنگ می کردم؟ فرمود: بلی.

ابو زمیل گوید: اگر ابو سفیان این خواسته ها را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درخواست نمی کرد، آن حضرت خواسته او را اجابت نمی فرمود، زیرا کسی از حضرتش چیزی را درخواست نمی نمود جز این که خواسته او را بر آورده می ساخت. (2)

باید توجه داشت که این حدیث از حیث متن و سند مخدوش است و بزرگان اهل علم و پیشوایان حدیث به بطلان اکثر آن تصریح کرده اند.

از جمله ابن قیم در «زاد المعاد» گوید:

ص: 427

-
- 1- البدایة و النهایة، ج 8 ص 122 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة، صحیح مسلم، ج 2 ص 532، ح 96 کتاب البرّ و الصلّه باب من لعنه النبی... چاپ بیروت، دار الفکر، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 338، چاپ ابو الفضل ابراهیم و نصایح الکافیة، ص 265.
 - 2- صحیح مسلم، ج 2، ص 492 کتاب فضائل الصحابه، باب 40 ح 2501 من فضائل ابي سفیان بن حرب، چاپ بیروت، دار الفکر.

حدیث عکرمه بن عمّار در مورد سه خواسته ای که ابو سفیان آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرده است حدیث ناشناخته ای است که بر کسی پوشیده نیست و ابو محمد بن حزم گفته است که حدیث مزبور بدون تردید ساختگی است که عکرمه بن عمار به دروغ آن را جعل کرده است و ابن جوزی گوید: این حدیث پندار و گمانی است که از جانب برخی از راویان صورت گرفته و درباره آن شک و تردیدی وجود ندارد و در این رابطه، عکرمه بن عمار مورد اتهام است، زیرا مورخان اتفاق دارند که «ام حبیبه - دختر ابو سفیان - همسر - همسر عبید الله بن جحش بود و در خانه او فرزند آورد، و هر دو در حالی که مسلمان بودند به «حبشه» مهاجرت کردند، در آن جا عبید الله به آئین نصرانیت در آمد و ام حبیبه بر اسلام خود ثابت ماند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نجاشی - پادشاه حبشه - پیغام داد که ام حبیبه را به ازدواج آن حضرت در آورد.

پس نجاشی او را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آورد و مهریه اش را خود از جانب پیامبر پرداخت، و این جریان در سال هفتم هجری رخ داد، و ابو سفیان در زمان صلح (1) هنگامی که پای به مدینه نهاد و بر دخترش ام حبیبه وارد شد و خواست روی فراش رسول خدا بنشیند، ام حبیبه آن را برداشته در هم پیچید و کناری نهاد تا ابو سفیان که هنوز کافر بود روی آن ننشیند، و هیچ اختلافی نیست که ابو سفیان و معاویه هر دو در فتح مکه در سال هشتم هجری به اسلام گرویدند.

و هم چنین، آن چه در این حدیث آمده است که ابو سفیان به پیغمبر عرضه داشت: خواسته دیگرم آن است که به من مأموریت دهی تا با کافران جنگ کنم همان گونه که با مسلمانان جنگ می کردم و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بلی، هرگز ثابت نشده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابو سفیان امارت و مأموریت جنگی داده باشد. (2)

اکنون جای این سؤال است که اگر معاویه در سال «فتح مکه» اسلام آورده و او از «طلاق» و آزاد شدگانی است که در آن روز به اسلام گرویده و همراه پدرش از غنایم جنگ حنین، و از سهم «مؤلفه قلوبهم» برخوردار گردیده است.

پس پیش از او چه کسی «کاتب وحی» بوده است؟

ص: 428

1- پس از شکسته شدن پیمان حدیبیه از جانب قریش که وی برای تمدید پیمان مذکور به مدینه آمده بود.

2- زاد المعاد، ج 1 ص 62 63 چاپ بیروت، دار الفکر، تحقیق شیخ عبد القادر عرفات.

ابن اَبی الحدید گوید: معاویه یکی از نویسندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، هر چند درباره این موضوع و چگونگی آن به اختلاف سخن رفته است. اما آن چه که محققان سیره نویس بر آنند این است که: وحی را علی علیه السلام و زید بن ثابت و زید بن ارقم می نوشته اند و حنظله بن ربیع تیمی و معاویه بن اَبی سفیان هم نامه های آن حضرت را برای پادشاهان و رؤسای قبایل و برخی امور دیگر و صورت اموال صدقات و چگونگی تقسیم آن را میان افراد می نوشته اند. (1)

معاویه کاتب وحی نبوده است

آری خواننده گرامی، دوست داران معاویه با گزافه گویی و دگرگون ساختن واقعیت، معاویه را به دروغ کاتب وحی و ملازم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قلمداد نموده و کسانی چون علی بن اَبی طالب علیه السلام و افراد دیگر را از قلم انداخته و به بوتۀ فراموشی سپرده اند در حالی که پیامبر خدا نویسندگان فراوانی داشته است که مقدم بر همه، پسر عم و داماد و وصی بر حقش علی علیه السلام بوده است، زیرا او نخستین کسی است که اسلام آورد و نخستین کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق نمود و نخستین کسی است که به همراه پیامبر نماز گزارد و تنها کسی است که در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرورش یافت و پیوسته هم چون سایه ملازم و همراه پیامبر بود. و چه نیکو گفته است علامه مسعودی که در کتاب مروج الذهب خود گوید:

از جمله اخلاق عامه این است که نالایق را به پیشوائی برگینند و فرومایه را برتری دهند و غیر عالم را عالم شمارند. آنان از کسی پیروی می کنند که بر ایشان پیشی گیرد بدون این که بین لایق و فرومایه فرقی گذارند و فضیلت و رذیلت را از هم باز شناسند، و حق را از باطل تشخیص دهند.

اکنون با در نظر گرفتن سخن ما بنگر و مجالس علما را که فقط خواص اهل تمیز و مروت و خرد در آن جای دارند مشاهده کن و ببین که چگونه همه جماعت عامه یا به دنبال خرس باز و دایره نواز و بوزینه ای روانند، یا به لهو و لعب سرگردمند، یا به شعبده بازان تر دست دروغ زن مشغولند، یا به قصه پردازان دروغ ساز گوش فرا می دهند، یا در

ص: 429

اطراف کتک خورده ای فراهم می آیند و یا برگرد به دار آویخته ای جمع می شوند چون بانگ شان زند پیروی می کنند و چون هشدار شان دهند هشیار نمی گردند، از بدی باز نمانند و نیکی را نشناسند و از خلط بدکار و نکو کار و مؤمن و کافر باک ندارند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینان را توصیف نموده که فرموده است: «مردم دو گروهند، عالم و متعلم و جز آن ها فرومایگانی هستند که خدا بدان ها اعتنایی ندارد.» از علی علیه السلام نیز مانند این را نقل کرده اند که درباره عامه از او پرسیدند، فرمود: «فرومایگانی هستند که به دنبال هر صدایی می دوند به نور دانش روشن نشده و به ستون محکمی پناه نبرده اند» (1) همگان به اتفاق آن ها را غوغا نامیده اند یعنی آن هایی که چون فراهم آیند چیره شوند و چون پراکنده گردند شناخته نشوند.

تفرقه احوال و افکار شان را بنگر و اتفاق شان را ببین. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت بیست و دو سال به دعوت خلق مشغول بود و به آن حضرت وحی می رسید و حضرتش آن را به یاران خود املا می نمود که آن ها می نوشتند و تدوین می کردند و کلمه به کلمه محفوظ می داشتند و در همه این مدت «معاویه» چنان بود که خدا می داند. آن گاه چند ماه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دبیر و نامه نویس آن حضرت شد، به همین جهت نام او را بلند آوازه

ساختند و منزلتش را بالا بردند و او را «کاتب وحی» نامیدند! و با این کلمه قدر وی را بزرگ شمردند، و این صفت را به او افزودند، و آن را از دیگران باز گرفتند و ایشان را به فراموشی سپردند...» (2) و (3).

عقیده و ایمان معاویه

ابن ابی الحدید گوید: معاویه به اعتقاد مشایخ معتزلی ما - که رحمت خدا بر ایشان باد - متهم به زندقه و دین او مورد طعن است، و ما در تقض کتاب السفیانیة أبو عثمان جاحظ که خود از مشایخ ماست آن چه را که اصحاب ما در کتاب های کلامی خود درباره الحاد او و تعرضش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه که بعداً در مورد اعتقاد به مذهب جبر و

ص: 430

1- ر. ک نهج البلاغه کلمات قصار، شماره 147 و من کلام له علیه السلام الکمیل بن زیاد النخعی.

2- مروج الذهب، ج 3، ص 45 - 46 چاپ بیروت، منشورات علمی.

3- منظور از دیگران: سایر نویسندگان وحی و به ویژه، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

ارجاء کوشش کرده است آورده اند، نقل کرده ایم، و بر فرض که هیچ یک از این امور نبوده، مسأله جنگ جنگ و قتال او با امام علی علیه السلام برای فساد او کافی است؛ به ویژه بر طبق اعتقاد اصحاب ما حتّی با ارتکاب فقط یک گناه کبیره در صورتی که توبه نکرده باشد، حکم به دخول در آتش و جاودانگی در آن می دهند. (1)

نگارنده گوید: آن چه درباره عقیده و ایمان معاویه به طور خلاصه می توان گفت این است که وی از آن موقعی که به صورت ظاهر اسلام آورد تا زمانی که چشم از این جهان فرو بست لحظه ای از کفر و شرک خود دست برداشت و سر انجام هم با همان حالت بی اعتقادی از دنیا در گذشت. در این رابطه روایات زیادی که فساد عقیده او دلالت دارد در منابع معتبر وارد شده که برای اثبات این موضوع به برخی از آن ها اشاره می کنیم از آن جمله:

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از أحمد بن ابی طاهر نقل می کند که وی در کتاب «أخبار الملوک» آورده است:

روزی معاویه شنید که مؤذّن مشغول اذان گفتن است، چون مؤذّن گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ).

معاویه گفت: روح پدرت روح پدرت شاد ای پسر عبد الله!

چه قدر بلند همت بودی که به کم تر از این قانع نشدی و رضایت ندادی، تا سر انجام نام خود را در کنار نام پروردگار جهان نهادی. (2)

هم چنین، ابن ابی الحدید در خبر دیگری نقل کرده است که: نعمان بن بشیر انصاری و گروهی از انصار پیش معاویه آمدند و از فقر و تنگ دستی خود به او شکایت آوردند و گفتند: همانا به تحقیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست فرمود که به ما گفت: «به زودی بعد از من سختی و گرفتاری خواهید دید» و ما اینک به آن رسیده ایم.

معاویه - با حالت سُخْرِیه و استهزاء پرسید: دیگر چه چیزی برای شما گفت؟ گفتند: به ما فرمود: «صبر کنید تا در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوید»، معاویه گفت: پس همان گونه که به شما دستور داده است رفتار کنید، شاید فردا کنار حوض او را ملاقات

ص: 431

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 1 ص 340 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- شرح نهج البلاغه، ج 10 ص 101 شرح خطبه 183.

کنید و همان گونه باشد. پس ایشان را محروم کرد و چیزی به آنان نداد. (1)

عَلَّامَه مسعودی نیز در کتاب «مروج الذهب» در خبری آورده است:

جابر بن عبد الله انصاری در روزگار معاویه به دمشق نزد وی رفت اما معاویه چند روزی به او اجازه ورود نداد، پس از آن که اجازه ورود یافت و بر معاویه وارد شد بدو گفت: ای معاویه، مگر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیدی که می فرمود: هر که از بی چاره و حاجتمندی روی بپوشاند، خداوند در روز قیامت که روز نیاز و حاجتمندی است در رحمتش را به روی او می بندد؟ معاویه خشمگین شد و گفت: شنیدم که می فرمود: شما بعد از من گرفتار رنج ها و سختی ها خواهید گردید پس صبر کنید تا در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوید.» چرا صبر نکردی؟

جابر گفت: آری چیزی را که فراموش کرده بودم به یادم آوردی، آن گاه بیرون آمد و مرکب خود سوار شد و رفت. معاویه ششصد دینار برای او فرستاد ولی جابر نپذیرفت... و به فرستاده معاویه گفت: به پسر هند جگر خواره بگو: هرگز در نامه عمل خود کار خیری که من سبب آن شده باشم نخواهی یافت. (2)

حافظ شام ابن عساکر دمشقی هم در تاریخ معروف خود آورده است:

أبو ایوب انصاری نزد معاویه آمد و اظهار ناراحتی کرد که قرضی به گردن دارد. از او رفتار خوبی ندید و امر ناخوشایندی را مشاهده کرد، به همین مناسبت گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: شما بعد از من شاهد رنج ها و سختی ها خواهید بود.

معاویه پرسید: در این شرایط به شما چه دستوری داد؟ أبو ایوب گفت: به ما به ما دستور داد تا صبر و مقاومت کنیم. معاویه گفت: بنا بر این صبر کنید. أبو ایوب هم گفت: به خدا سوگند که دیگر هرگز از تو چیزی نخواهم خواست. (3)

شیخ فقیه و عَلَّامَه محدث «قرطبی» نیز در کتاب «استیعاب» در شرح حال معاویه آورده است:

ص: 432

1- شرح نهج البلاغه، ج 6 ص 32 شرح خطبه 66.

2- مروج الذهب، ج 3، ص 131 چاپ بیروت مؤسسه علمی...

3- تاریخ مدینه دمشق، ج 16 ص 54 چاپ بیروت، دار الفکر.

هنگامی که معاویه وارد مدینه گردید (در شمار مستقبلین) اَبو قتاده انصاری را ملاقات نمود. معاویه به او گفت: ای اَبو قتاده! همه مردم به استقبال من آمدند جز شما جمعیت انصار! چه چیز مانع شما گردید که به استقبال من بیایید؟ اَبو قتاده گفت: ما مرکب سواری نداشتیم. معاویه گفت: پس آن شتران آب کش چه شدند؟ اَبو قتاده گفت: ما آن ها را در تعقیب تو و پدرت در جنگ «بدر» از دست دادیم.

معاویه - با پوزخندی - گفت: آری همین طور است ای ابا قتاده! اَبو قتاده خطاب به معاویه گفت: پیامبر خدا به ما خبر داد که به زودی بعد از او با سختی ها روبرو خواهیم شد. معاویه گفت: در آن هنگام پیامبر به شما چه دستوری داد؟ اَبو قتاده گفت: پیامبر به ما دستور صبر و شکیبایی داد. معاویه گفت: پس صبر کنید تا هنگامی که او را ملاقات نمائید. (1)

در این گفتگو - همان گونه که خوانندگان عزیز ملاحظه نمودند - معاویه سخنان پیامبر بزرگ اسلام و اخبار آن حضرت را دربارهٔ حوادث پس از رحلت حضرتش مورد استهزاء قرار داده و با لحنی آمیخته با انکار معاد روز قیامت، در کمال صراحت می گوید:

«اکنون که پیامبر به شما دستور داده است پس صبر کنید تا او را دیدار نمائید».

معاویه در این گفتار نه تنها اخبار پیامبر خدا را نسبت به حوادث بعد از رحلت آن حضرت مورد استهزاء قرار داده است بلکه با جمله «تا او را دیدار کنید» خواسته است اعتقاد اَبو قتاده را دربارهٔ معاد و جهان دیگر و دیدار با پیامبر را در آن روز هم انکار نموده و آن را عقیده ای بی اساس و موهوم قلمداد کند. و به راستی آیا ممکن است چنین سخنان و تعبیراتی از کسی که دارای معتقدات صحیح اسلامی باشد، صادر شود؟

به هر حال، یکی دیگر از موارد بسیار روشن که ماهیت معتقدات واقعی معاویه را از نظر اسلامی به خوبی نشان می دهد و ریشه های فکری و عقیدتی و راز درونی و باطنی وی را بی پرده آشکار می سازد، مکالمه ای است که بین او و «مغیره بن شعبه» یکی از همکاران و دوستان نزدیک به وی روی داده است.

زبیر بن بَکَّار (از رجال حدیث خود) از مطرف بن مغیره بن شعبه نقل می کند که

ص: 433

1- الاستیعاب فی معرفة الأَصحاب، ج 3 ص 474 چاپ بیروت، منشورات محمّد علی بیضون، دار الکتب العلمیّة.

گفت: من با پدرم بر معاویه وارد شدیم، پدرم مرتب نزد او می رفت و در هر جلسه ای که نزد او بود با وی به گفتگو می پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من باز می گشت و برایم بازگو می نمود و از او به خوبی یاد می کرد و بر عقل و درایت او آفرین می گفت: در یکی از شب ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد ساعتی گذشت که نه او چیزی می گفت، نه من ولی این سکوت در نظرم بی علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرأت دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث ترین مردم روی زمین آمده ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می کردم، پرسیدم یا امیر المؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکو تر کنی و به اعمال خیر پردازی؟ معاویه گفت: منظورت چیست؟ گفتم: اگر این برادرانت از بنی هاشم که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله رحم به جا آوری بسیار به جا مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناه گاهی که از آن هراس داشته باشی!

ندارند معاویه گفت: هیهات هیهات که چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله تیم (ابو بکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آن چه را که باید بکند ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گه گاهی از او یاد می شود فقط می گویند: ابو بکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از تیره بنی عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله بنی امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آن چه کرد، اما به خدا قسم نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند اما این برادر بنی هاشم یعنی رسول خدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه های مساجد، نام او به عظمت یاد می شود و مردم «اشهد ان محمداً رسول الله» بر زبان

جاری می کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی شوم مگر آن زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند. (1)

با در نظر گرفتن مجموع شواهد غیر قابل انکاری که تا بدین جا درباره عقیده و ایمان معاویه بر شمردیم ثابت می شود که وی یک عنصر فاسد و زندق و ملحد است که ملحد بوده هیچ گونه اعتقادی به اصول و مقدّسات اسلامی نداشته و تنها به منظور رسیدن به هدف های شیطانی خویش تظاهر به اسلام می نموده و سخنان او درباره رسول گرامی اسلام جز سستی عقیده وی نسبت به آن حضرت نام دیگری ندارد.

اینک برای اثبات این مطلب که معاویه به دنبال اغراض شخصی خویش بوده و تنها به منظور رسیدن به هدف های شیطانی و دستیابی به ملک و سلطنت دنیائی تظاهر به اسلام و مسلمانی می نموده، و حتی در جریان کشته شدن عثمان نیز به صورت نامرئی دست داشته است، به طور اختصار به ماجرای کشته شدن عثمان و رفتار معاویه با وی اشاره می کنیم.

نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان

صاحب کتاب «نصایح الکافیة» در این باره می نویسد:

هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان واقع شده بود نامه ای به معاویه نوشت و از او استمداد طلبید، معاویه نیز 12 هزار نفر سرباز مجهّز را آماده و به سوی مدینه بسیج کرد و دستور داد که لشکر در همان حدود شام توقف کند تا دستور ثانوی برسد ولی دستور نرسید تا این که عثمان کشته شد. (2)

یعقوبی نیز در همین باره در تاریخ معروف خود می نویسد: معاویه به عثمان گفت: لشکر آماده است من آمده ام تا رأی تو را بدانم و برگردم و آن را بیاورم.

ص: 435

1- موفقیات زبیر بن بکار، ص 576 تحقیق دکتر سامی مکی، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 5 ص 129 مروج الذهب مسعودی، ج 4 ص 49 چاپ بیروت، علمی، کشف الغمه، ج 1 ص 418 ط بنی هاشمی، بحار الأنوار، ج 33 ص 169 ح 443 و کشف الیقین، ص 465 چاپ قم که ما حدیث مزبور را از این کتاب نقل کرده ایم.

2- النصایح الکافیة، ص 20 - 21 و در چاپ دیگر ص 48 ط بیروت، مؤسسة الفجر.

عثمان گفت: «لا والله ولنك اردت أن أقتل فتقول انا وليّ الثار، ارجع، فجئني بالنّاس».

نه به خدا سوگند، لیکن تو خواستی که من کشته شوم و بگوئی که من خون خواه اویم، برگرد و مردم را نزد من برسان. پس معاویه بازگشت و دیگر به سوی عثمان نیامد تا این که وی کشته شد. (1)

این موضوع را عدّه ای از افراد سرشناس نیز به معاویه گوش زد کرده اند، از جمله: أبو الطفیل کنانی (2) ابن عبّاس (3) محمّد بن مسلمة أنصاری (4) أهل مکة و مدینه در پاسخ نامه معاویه (5) و دیگران هم در موارد مختلف که با معاویه مواجه شده اند، این موضوع را به معاویه تذکر داده اند.

همان گونه که عثمان فهمیده بود، معاویه پس از کشته شدن او خون عثمان را دست آویز خود قرار داد و به بهانه مطالبه خون عثمان مردم شام را فریفت و بدان وسیله آن ها را گمراه نمود که چگونگی شرح و ماجرای آن در همه تواریخ در جریان جنگ «صفین» در خطبه ها و نامه ها و سخنان معاویه روشن است.

آری، تا زمانی که عثمان زنده بود معاویه برای تحکیم موقعیت خویش از او استفاده می کرد ولی از آن روزی که تشخیص داد از مرده عثمان بهتر می تواند بهره برداری، کند برای قتل او زمینه چینی کرد و در لحظاتی که کاملاً قادر بود کمک های مؤثری به او بنماید و جلو قتل او را بگیرد وی را در چنگال حوادث تنها گذاشت.

حال، برای این که بهتر معاویه را بشناسیم و از خواسته ها و تمایلات باطنی او بیشتر آگاه شویم و بدانیم که چشم تیز بین علی علیه السلام دست نامرئی معاویه را در قتل عثمان می دید و جریانات پشت پرده را می دانست و به همین دلیل، رسماً خود معاویه را مقصر و مسئول قتل عثمان معرفی می فرمود، به برخی از نامه هائی که بین او و معاویه رد و بدل گردیده و نامه ها پرده از منظور معاویه بر می دارند که وی چه هدفی و مقصودی را دنبال می کرده است - اشاره می کنیم.

ص: 436

- 1- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 175.
- 2- مروج الذهب، ج 3 ص 25 - 26 در بیان احوال معاویه.
- 3- فتوح ابن أعمش کوفی، مجلد 2، ص 150 و نیز الامامة و السیاسة، ج 1 ص 96 و در چاپ دیگر 121/1.
- 4- الامامة و السیاسة، ج 1 ص 87 و در چاپ دیگر 121/1.
- 5- همان مدرک، ص 85 و در چاپ دیگر 119/1.

دعوت علی علیه السلام از معاویه به بیعت و اطاعت و سرپیچی معاویه از آن

ابن ابی الحدید در شرح «نهج البلاغه» از نصر بن مزاحم نقل می کند: هنگامی که علی علیه السلام خواست فرستاده ای را پیش معاویه برای بیعت با خود گسیل دارد، جریر بن عبد الله بجلی گفت: ای امیر المؤمنین مرا نزد معاویه بفرست که او همیشه نسبت به من اظهار دوستی و نزدیکی می کند. من پیش او می روم و از او می خواهم که حکومت را به تو واگذار کند و بر حق با تو متفق و هماهنگ باشد و در عوض تا هنگامی که از فرمان خدا اطاعت و از آن چه در قرآن آمده است پیروی کند یکی از امیران و کار گزاران تو باشد. مردم شام را هم به اطاعت و قبول حکومت تو دعوت می کنم و چون بیشتر آن ها از خویشاوندان و اهل دیار من هستند امیدوارم که از دعوت من سرپیچی نمایند.

مالک اشتر گفت: یا امیر المؤمنین، سخن او را تصدیق مکن و او را به سوی معاویه گسیل مدار که به خدا سوگند چنین می پندارم که خواسته او خواسته ایشان و تبت او نیز تبت آنان است.

علی علیه السلام به اشتر گفت: آزادش بگذار تا بینم با چه چیزی نزد ما باز می گردد. علی علیه السلام جریر بن عبد الله را گسیل داشت و هنگام فرستادن وی به او گفت: می بینی که شماری از یاران خردمند و متدین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اطراف من هستند و من تو را برای این کار، از این جهت در میان آنان برگزیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره تو فرموده است: «که تو از گزیدگان مردم یمنی» (1).

اینک این نامه مرا پیش معاویه ببر، اگر او هم در آن چه دیگر مسلمانان در آمده اند، در آمد، چه بهتر وگرنه عهد و پیمانش را به خودش برگردان و به او بگو که من به امیری او راضی نیستم...

جریر راه مسافرت را در پیش گرفت و هنگامی که به شام رسید در بارگاه معاویه ساکن شد و چون نزد معاویه رفت از او خواست تا با علی علیه السلام بیعت کند و نامه علی علیه السلام

ص: 437

1- برای اطلاع از شرح حال «جریر» به استیعاب ابن عبد البر، ج 1 ص 308 شماره 326 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه و اصابۀ ابن حجر، ج 1 ص 232 شماره 1136 و اسد الغابه، ج 1 ص 333 شماره 730 چاپ بیروت و قاموس الرجال تستری، ج 2 ص 584 شماره 1393 چاپ قم و سایر کتب رجالی مراجعه فرمائید.

را به معاویه داد که در آن چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد، بیعتی که با من در مدینه به عمل آمد، تو را نیز با این که در شام بوده ای ملزم به تبعیت می کند. زیرا کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند، با من هم بر همان قرار بیعت نمودند. بنا بر این، برای کسی که در آن حاضر بوده است حق انتخاب دیگری نیست و آن کس که غایب بوده است نمی تواند آن را رد کند و از آن سرپیچی نماید.

و همانا شورا و رایزنی در صلاحیت مهاجران و انصار است که چون بر بیعت مردی اجتماع کردند و او را امام نامیدند چنان انتخابی موجب رضا و خشنودی خداوند خواهد بود. پس اگر کسی به سبب عیب جوئی و یا خواهش نفس از فرمان آنان سرپیچی کند او را به آن فرا می خوانند و اگر سر سختی کند و زیر بار نرود، به خاطر این که راهی به جز راه مؤمنان در پیش گرفته است با او می جنگند و خداوند نیز او را به خواسته خویش واگذار خواهد کرد و به جهنم که بد منزل گاهی است خواهد افکند.

این مسلم است که طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند؛ بیعت شکنی آن ها به منزله سرپیچی ایشان بود و روی این اصل من با ایشان جنگیدم تا علی رغم خواسته ایشان حق بر جایش قرار گرفت و خواسته خداوند آشکار گردید.

پس تو نیز در این مسیر به دیگر مسلمانان پیوند، که من چیزی را که درباره تو بیشتر دوست می دارم این است که تو از بلا بر کنار باشی، مگر این که خودت تن به بلا بدهی که اگر چنان کنی، با تو می جنگم و از خداوند بر تو یاری می جویم.

درباره کشندگان عثمان نیز سخن به درازا کشانیده ای! پس تو هم در مسیر مسلمانان قدم بردار و حکم ایشان را به من واگذار کن تا بر اساس کتاب خدا در میان تو و ایشان به داوری بنشینم.

اما آن چه را که تو در هوای آن هستی و اراده کرده ای، همچون فریب دادن کودک به هنگام باز گرفتن از شیر است. و به جان خودم سوگند اگر به دیده عقل و بدون دخالت هوای نفس در آن می نگرستی مرا بی گناه ترین فرد

این را هم بدان که تو از طُلُقَاء (1) و اسیران جنگی آزاد شده هستی و از کسانی می باشی که شایستگی خلافت و حضور در مجلس مشورت را ندارند.

اینک من جریر بن عبد الله را که مردی از اهل ایمان و مهاجران است، به نزد تو و دیگر فرمان دارانی که بر سر راه تو هستند فرستادم. پس تو نیز بیعت کن. و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

نصر بن مزاحم می گوید: جریر بن عبد الله، معاویه را به بیعت با علی علیه السلام تحریک می کرد. معاویه به او گفت: ای جریر، این کار ساده ای نیست، کاری است که امور بعدی هم به آن بستگی دارد به من مهلت بده تا در این باره درست بنگرم...

درخواست معاویه حکومت خود مختار شام را از امام علیه السلام و پاسخ حضرت

نصر بن مزاحم از محمد بن عبید الله نقل می کند: در ایامی که جریر بن عبد الله همچنان در شام مانده بود، روزی معاویه نزد وی آمد و به او گفت: ای جریر! من نظری اتخاذ کرده ام، جریر گفت: بگو

معاویه گفت: برای سالارت بنویس که مصر و شام را در اختیار من بگذارد و پس از مرگ خودش نیز بیعت با کسی را بر گردن من نگذارد تا من خلافت را به او واگذارم و نامه ای هم به عنوان خلافت برای او بنویسم. جریر گفت: هر چه می خواهی بنویس من هم (در این باره زیر نامه) تو بنویسم.

معاویه در این باره نامه ای نوشت و علی علیه السلام هم در پاسخ برای جریر بن عبد الله چنین نوشت:

«اما بعد، معاویه می خواهد بر گردش بیعتی نباشد و این که بتواند هر کاری را که دوست می دارد انتخاب کند، وانگهی قصد دارد تا هنگامی که مزه دهان مردم شام را بچشد تو را سرگردان و معطل بدارد. هنگامی که من هنوز در مدینه بودم مغیره بن شعبه به من اشاره کرد و گفت: که معاویه را به حکومت شام بگمارم و من این پیشنهاد او را نپذیرفتم و خدا آن روز را نیاورد که من گمراهان را بازوی (یاری) خویش قرار

ص: 439

1- در فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفار و سران قریش را که جز تسلیم شدن در برابر آن حضرت چاره ای نداشتند، مورد عفو قرار داد و از آن تاریخ آنان «طلقاء» نامیده شدند.

دهم. اگر این مرد با تو بیعت کرد چه بهتر وگرنه باز گرد و السلام». (1)

نصر می گوید: در حدیث صالح بن صدقه آمده است که جریر بن عبد الله همچنان نزد معاویه ماند و درنگ کرد تا آن جا که مردم او را متهم ساختند و علی علیه السلام هم فرمود: من برای جریر وقتی را معین کرده ام که پس از آن نباید آن جا بماند مگر این که نسبت به او خدعه و مکرری صورت گرفته و یا این که وی عاصی شده باشد.

بازگشت جریر چندان به تأخیر افتاد که علی علیه السلام از او ناامید شد.

پس از آن برای جریر نامه ای بدین صورت نگاشت: «چون این نامه من به تو رسید معاویه را به تعیین کار وادار کن و او را بین جنگی خوار کننده و زیون و صلحی که در آن به خطای خود اقرار کند، مخیر کن. اگر جنگ را برگزید پیمان امان را لغو کن و اگر صلح را پذیرفت از او بیعت بگیر. و «السلام». (2)

چون این نامه به دست جریر رسید، نزد معاویه آمد و نامه را برای او خواند و به او گفت: ای معاویه هیچ چیز جز گناه موجب زنگار قلب نمی گردد و سینه جز به توبه و بازگشت به سوی خدا گشاده نمی شود و چنین گمان می برم که بر قلب تو زنگار است و تو را می بینم که میان حق و باطل سرگردان مانده ای گوئی منتظر چیزی هستی که در دست غیر تو است...

سر انجام، معاویه به جریر گفت: پیش سالار خودت برگرد و نامه ای نوشت که در آن اعلان جنگ داده بود... (3)

درخواست مکرر معاویه منظورش را بر ملا می سازد

طبق نوشته مورخان در اثنای نبرد های صفین، معاویه بار دیگر نامه ای به امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و در آن نامه از وی خواست که او را در حکومت شام ابقا نماید.

دلیل این کار آن بود که یکی دو روز پیش از جریان لیلۃ الهیر (4)، امام علیه السلام طی یک

ص: 440

1- این نامه در کتاب وقعة صفین، ص 52 چاپ 1382 قمری، تحقیق عبد السلام محمد هارون آمده است.

2- این نامه با اندک تفاوت لفظی هشتمین نامه از نامه های نهج البلاغه است.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 3 ص 74-87.

4- لیلۃ الهیر: هریر، عبارت از بانگ و آواز سگ کمتر از پارس است. این واژه ترکیبی - در تاریخ اسلام - بر دو شب از شب های جنگ اطلاق شده: شب سوم از جنگ قادسیه، و شبی از شب های جنگ صفین. بدین جهت که در این دو شب، حمله از دو سوی لشکر آن چنان شدید بوده و با یک دیگر در آویخته بودند که هم همه هائی شبیه به آن صدا سر می دادند و مقصود از آن در این جا یکی از شب های جنگ صفین است که در تمام طول شب تا به صبح و بعد از آن نیز به سختی ادامه داشته و تنها علی علیه السلام در آن شب 523 نفر - و یا بیشتر به اختلاف روایات - از سپاه شام را کشته است. در آن شب، شامیان آن چنان به ذلت افتاده بودند که سر انجام برای نجات جان خود با حیلۀ عمرو عاص قرآن ها را بر سر نیزه کرده و بدین وسیله لشکریان امیر المؤمنین علیه السلام او را فریب داده تا این که دست از جنگ کشیدند. برای اطلاع بیشتر در این باره به مجمع البحرین، نهایة ابن اثیر، سفینة البحار، ماده «هرر»، تاریخ ابن اعثم کوفی، مجلد 2 ص

178، مروج مسعودی، ج 2 ص 407 در ذکر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام چاپ بیروت، علمی، بحار الانوار، ج 32 ص 525 -
534، صفین نصر بن مزاحم و ناسخ التواریخ، ج 3 ص 69 به بعد در حالات حضرت امیر علیه السلام و سایر منابع مربوطه مراجعه
فرمائید.

سخنرانی اعلام نمود که من فردا کار معاویه را یک سره خواهم کرد و چون سپیده برآید آن قوم را به توفان حمله خواهم گرفت. و چون این سخن شایع شد شامیان به هراس افتاده و دل شکسته شدند.

و از طرف دیگر معاویه بن ضحاک بن سفیان که پرچم دار قبیله بنی سَلَمِیم بود و در حالی که همراه معاویه بود و مردم شام را خوش نمی داشت و نسبت به آنان کینه می ورزید و دل بر هوای علی بن ابی طالب و عراقیان داشت؛ اخبار معاویه را برای عبد الله بن طفیل عامری که همراه عراقیان بود می نوشت و او آن را به علی علیه السلام گزارش می داد.

معاویه بن ابی سفیان معاویه بن ضحاک را متهم نمی ساخت که او مردی دلیر و دارای فضل و زبان آور بود، او شبانه برای این که یارانش - جریان جنگ آینده و سختی آن را - بشنوند ابیاتی را بدین مضمون سرود:

ای کاش امشب بر ما جاودانه باقی بماند و ما فردایی از پی آن نبینیم و ای کاش اگر بامدادان ما را فرارسد ما را راه گریز و بر شدن به کهکشان باشد برای گریز از علی که او در همه روزگار و هنگامی که لبیک گویان لبیک می گویند هیچ وعده ای را خلاف نمی کند، برای من پس از آن در هیچ سرزمینی قرار نخواهد بود هر چند از جابلقا هم فرا تر روم...

شامیان چون شعر او را شنیدند او را پیش معاویه آوردند که سر انجام همان اشعار او سبب تبعیدش از طرف معاویه به مصر گردید.

مالک اشتر نیز پس از سخنرانی امام علیه السلام اشعاری سرود که مطلع آن این است:

قد دنا الفصل فی الصّباح، وللسّلم رجال و للحروب رجال...»

(لحظه سرنوشت ساز با در آمدن سپیده دم نزدیک شد، برای صلح و سازش مردانی و برای جنگ و نبرد جنگ آورانی است....

و با این اشعار، مالک سپاه امام را برای نبردی سخت آماده ساخت. چون شعر اشتر به معاویه رسید گفت "شعری ناهنجار از شاعری ناهنجار، او سر کرده مردم عراق و بزرگ آنان و آتش افروز جنگ شان و اولین و آخرین فتنه انگیز آن سامان است.

سپس عمرو عاص با عمرو عاص مشورت کرد و گفت: می خواهم نامه ای به «علی» بنویسم و از او تقاضا کنم که شام را در اختیار من قرار دهد، همان چیزی که از روز اول حاضر نشد به من بدهد. عمرو خندید و گفت: ای معاویه کجای کاری! تو می پنداری که با این کار می توانی علی را فریب دهی؟ معاویه گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ عمرو گفت: چرا ولی آنان از دودمان نبوت اند و تو از آن بهره ای نداری، با این همه اگر می خواهی نامه نگاری کنی، بنویس.

معاویه، نامه ای برای آن حضرت بدین مضمون نوشت:

اما بعد، من یقین دارم اگر تو می دانستی که جنگ در مورد ما و تو چه مصائبی به بار آورده و ما می دانستیم که چنین می شود هیچ یک به جنگ با یک دیگر نمی پرداختیم. اگر ما در آن موقع عقلمان را از دست داده بودیم اما هنوز آن قدر باقی مانده است که بر آن چه گذشته است پشیمان باشیم و نسبت به آن چه باقی مانده است به فکر اصلاح و سازش باشیم. من قبلاً از تو خواسته بودم بدون این که ملزم به بیعت و فرمان برداری از تو باشم شام را به من واگذار کنی و تو این کار را نپذیرفتی و خداوند آن چه را که تو از من باز داشتی به من ارزانی فرمود. امروز هم من همان چیزی را که دیروز خواسته بودم از تو می خواهم من از زندگی آرزویی جز همان آرزو که تو داری ندارم، از مرگ افزون از آن چه تو بیم داری بیم ندارم به خدا سوگند سپاهیان کاسته شده اند و مردان از میان رفته اند و ما فرزندان عبد مناف بر یک دیگر فضیلتی نداریم مگر این فضیلت که دیگر با (اقدام به صلح) عزیزی خوار و آزاده ای برده نگردد، و السلام.

چون نامه معاویه به علی علیه السلام رسید آن را خواند و گفت شگفتا از معاویه و نامه اش،

سپس عبید الله بن ابی رافع دبیر خود را خواست و فرمود: در پاسخ معاویه این چنین بنویس:

اما بعد، نامه ات رسید. گفته ای که اگر تو و ما می دانستیم که این جنگ بر سر تو و ما چه آورده است، هیچ یک با دیگری درگیر نمی شدیم. من اگر در راه خدا کشته شوم و باز زنده شوم و کشته شوم و این کار هفتاد بار تکرار شود باز هم از کوشش در راه خدا و پیکار با دشمنان خدا باز نمی ایستم. اما این که گفته ای از عقل و خرد ما چندان باقی مانده است که بر آن چه گذشته است پشیمان شویم عقل من هیچ گاه کاستی نداشته بر آن چه اتفاق افتاده است پشیمان نیستم.

(فَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ، فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسٍ) (1)

و اما این که شام را از من خواسته ای، من چنان نیستم که چیزی را که دیروز از تو باز داشته ام امروز آن را به تو ببخشم... (2)

ملاحظه می کنید که معاویه از همان روز های اول خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و تا

آخرین روز های جنگ صفین به دنبال چنگ اندازی بر حکومت و به دست آوردن قدرت و سلطه بر مسلمانان بوده و منظور و مقصدی جز آن نداشته است و چون نمی توانسته است استدلالات امام علیه السلام را رد کند و خود را برای تصدی مقام خلافت ذی حق تر از امام به شمارد و به آسانی بر حکومت و زمامداری مسلمانان دست یابد، ناگزیر به درخواست پاره ای از منظور خود اکتفا نموده تا بدین وسیله با حيله و نیرنگ نخست فرمان روائی بر شام را به دست آورد و سپس در فرصت های مناسب به سایر مناطق اسلامی لشکر کشی کند و تسلط و سیطره خویش را گسترش داده و تکمیل نماید.

و چون امام علیه السلام او را از خواسته و تقاضایش محروم ساخته بود، نخست به بهانه خون خواهی خون عثمان، جنگ خونین صفین را به راه انداخت و سپس بطور مدام و

ص: 443

1- صفین نصر بن مزاحم، ص 468 - 471.

2- این نامه هفدهمین نامه نهج البلاغه است که مرحوم شریف رضی بخش نخست آن را نیاورده و نصر بن مزاحم آن را ذکر نموده و تمام آن در هر دو منبع دارای نکات ارزنده ای است که شایسته است خوانندگان گرامی برای شناخت عظمت و شرافت خانوادگی امیر المؤمنین علیه السلام و پستی نسب معاویه بدان نامه و شروح نهج البلاغه در بخش نامه ها مراجعه فرمایند.

پیوسته مرتکب جنایات بی شماری گردید که تاریخ همه آن ها را به ثبت رسانده و ما نیز برای نشان دادن چهره واقعی او در خلال صفحات آینده برخی از جنایات هولناک و ظلم و ستم بی حد و مرزی را که وی بر اسلام و مسلمانان و جهان بشریت روا داشته است، یاد آور می شویم.

جنایات و تبهکاری های معاویه

1. متهم ساختن امام به قتل عثمان

یکی از جنایات تبه کارانه معاویه تهمت زدن به امیر مؤمنان علیه السلام به دست داشتن و شرکت در قتل عثمان است، که بدین وسیله مردم شام را فریب داد و بدان ها وانمود کرد که او خون خواه عثمان است و علی علیه السلام عثمان را کشته است، در صورتی که امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ گونه دخالتی در قتل عثمان نداشت و بلکه تا آن جا که می توانست از او دفاع می نمود. تا بدان جا که فرمود: من آن قدر از عثمان دفاع نمودم که ترسیدم گناه کار باشم.

در این زمینه شواهد بسیاری در دست داریم که به عنوان نمونه به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1. در «نهج البلاغه» آمده است: هنگامی که عثمان در محاصره بود، ابن عباس پیامی از ناحیه او برای امام علیه السلام آورد که پیشنهاد می کرد امام از مدینه خارج شود و به ملک خود در «ینیع» برود تا مردم شعار خلافت به نام او ندهند.... امام علیه السلام در پاسخ ابن عباس فرمود:

ای ابن عباس! عثمان مقصودی جز این ندارد که مرا همچون شتر آب کش قرار دهد، گاهی بروم و گاه باز گردم؛ یک بار فرستاد که از مدینه خارج شوم و باز فرستاد که بازگردم و هم اکنون نیز فرستاده است که بیرون برو!

به خدا سوگند من آن قدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناه کار باشم! (1)

2. جلال الدین سیوطی در تاریخ خلفای خود از آبی خلدی روایت کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: بنی امیه چنین می پندارند که من عثمان را کشته ام! نه

ص: 444

1- نهج البلاغه فیض، ص 819 خطبه 235 و صبحی صالح، ص 358 خطبه 240.

به خدای یکتای بی همتا سوگند، که نه من او را کشته ام و نه هم تمایلی به کشتن او داشتم، بلکه (تا آن جا که می توانستم) از این کار جلوگیری نمودم ولی با من مخالفت نمودند. (1)

3. ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «صواعق المحرقة» از مروان بن حکم روایت کرده که گفته است هیچ کس به اندازه ای که علی بن ابی طالب از «عثمان» دفاع کرد به حمایت از او بر نخاست. به او گفته شد: اگر این چنین است پس چرا بر فراز منبرها به او دشنام می دهید؟ در جواب گفت: حکومت ما بدون این کار سامان نمی پذیرد. (2)

4. در نهج البلاغه نامه مفصلی آمده است که امام علیه السلام آن را در پاسخ نامه معاویه نوشته است. معاویه در نامه خود امام را متهم نموده به این که وی در قتل عثمان دست داشته است، امام علیه السلام در پاسخ به او چنین می گوید:

... سپس درباره کار مربوط به من و عثمان یاد آور شده ای، این حق برای تو محفوظ است که پاسخ آن را بشنوی، زیرا خویشاوند او هستی. (بگو بینم) کدام یک از ما دشمنیش با او شدید تر بود و راه را برای کشتن گانش مهیا تر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت و عثمان از او خواست که به جایش بنشیند و کنار بگیرد، یا آن کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تأخیر کرد تا مرگ بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سر آمد؟ نه به خدا سوگند «خداوند مانعان از نصرت را خوب می شناسد و هم آنان که به برادران خود می گفتند: به سوی ما آئید و به هنگام ناراحتی جز مقدار کمی به کمک نمی شتافتند». (3)

البته من از این که خیر خواهانه در مورد بدعت هایی که عثمان به وجود آورده بود انتقاد می کردم، عذر خواهی نمی کنم (و پشیمان نیستم) اگر گناه من هدایت و ارشاد او است چه بسیارند افراد بی گناهی که مورد ملامت واقع می شوند و به گفته شاعر: گاهی شخص ناصح و خیر خواه از بس اصرار در نصیحت می کند، مورد تهمت قرار می گیرد».

ص: 445

1- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 163 و صواعق ابن حجر، ص 112.

2- صواعق المحرقة، ص 33 و در چاپ دیگر ص 55 ط مکتبة القاهرة، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف.

3- سوره احزاب، آیه 18.

و من قصدی جز اصلاح تا حد توانایی ندارم و موفقیت من تنها به لطف خداست و توفیق را جز از خداوند نمی خواهم بر او توکل کردم و به او بازگشتم...» (1)

5. در یک نامه دیگر خطاب به معاویه چنین می نویسد:

سبحان الله! چقدر به هوا و هوس های بدعت آمیز و سرگردان کننده وابسته ای، آن هم همراه ضایع کردن حقایق و دور افکندن دلایل مطمئن که مطلوب خداوند و اتمام کننده حجت بر بندگان اوست.

اما این که تو بسیار خون عثمان و کشتندگان او را مطرح می کنی (به روشنی باید بگویم:) تو آن گاه به یاری عثمان برخاستی که در حقیقت یاری خودت بود ولی در آن جا که تنها یاری عثمان بود دست از یاری او برداشتی. (2)

6. در یکی دیگر از نامه های امام که در پاسخ یکی از نامه های معاویه نوشته شده و آن حضرت خواسته ها و ماهیت حقیقی معاویه را بر ملا ساخته، خطاب به وی چنین آمده است:

اما بعد، ما و شما همان گونه که یاد آور شده ای گرد هم جمع و با یک دیگر انس و الفت داشتیم، ولی در گذشته از هم جدا شدیم زیرا ما ایمان آوردیم و شما به کفر خود باقی ماندید، امروز هم ما به راه راست می رویم و شما پیرامون فتنه هستید. آن ها که از گروه شما اسلام را پذیرا شدند از روی میل و دل خواه نبود، بلکه در حالی صورت گرفت که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم شدند و در حزب او درآمدند.

نوشته بودی که من «طلحه» و «زبیر» را کشته و عایشه را تبعید کرده ام و در «کوفه» و «بصره» اقامت گزیده ام! این مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم (این تنها مربوط به امت اسلامی و من می باشد که امیر مؤمنانم).

تو یاد آور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و کدام انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابی سفیان در فتح مکه) اسیر شد، پایان یافت. با این حال اگر در این ملاقات شتاب داری؛ دست نگه دار؛ زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوار تر است. چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر «بنی اسد»

ص: 446

1- نهج البلاغه نامه 28.

2- نهج البلاغه، نامه 37.

«به استقبال تند باد تابستانی می شتابند که آن‌ها را با سنگ ریزه‌ها و در میان غبار و تخته سنگ‌ها در هم می‌کوبد».

نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جدّ و دائی و برادرت (یک جا در میدان بدر) فرود آوردم.

به خدا سوگند من می‌دانم تو مردی بی‌خرد و پوشیده‌دل هستی و سزاوار است درباره تو گفته شود: به نردبانی بالا رفته‌ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو، زیرا به کسی می‌مانی که غیر گمشده خود را می‌جوید و گوسفندان دیگری را می‌چراند.

مقامی را می‌طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در کانون آن قرار داری، چقدر بین‌کردار و گفتارت فاصله است؟ و چقدر با عموها و دائی‌های بت‌پرست شباهت داری؟!

همان‌ها که شقاوت و تمنّای باطل و اداشان ساخت که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را انکار کنند و همان‌گونه که می‌دانی با او ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطیدند و نتوانستند از خود دفاع کنند، و نه از زخم شمشیرها که میدان‌نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی‌سازد، خود را حفظ نمایند.

تو درباره قاتلان «عثمان» زیاد حرف زدی، بیا اول همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن، سپس درباره آن‌ها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آن‌ها داوری کنم اما آن‌چه را تو می‌خواهی؛ مانند فریب دادن طفل است، که بخواهند وی از شیر بگیرند. و سلام بر آن‌ها که لیاقت دارند. [\(1\)](#)

آری خواننده گرامی، معاویه از مطرح نمودن قتل عثمان در نامه‌های متعددی امام‌علیه‌السلام نوشته، هدفی جز این نداشته است که بدین وسیله، امام‌علیه‌السلام را در مورد کشته شدن عثمان متهم ساخته و جنگی ناخواسته را بر آن حضرت تحمیل نماید و این موضوع، علاوه بر پاسخ‌هایی که امام‌علیه‌السلام به معاویه داده است از پیشنهاد معاویه به عبیدالله بن عمر نیز می‌توان فهمید.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود نقل می‌کند که چون عبیدالله بن عمر بن

خطاب به شام و پیش معاویه آمد معاویه به عمروعاص پیام داد که خداوند با آمدن عبید الله بن عمر به شام عمر بن خطاب را برای تو زنده کرده است. چنین اندیشیده ام که او را وادار کنم خطبه‌ی ایراد کند و گواهی دهد که علی عثمان را کشته است و به علی دشنام دهد.

عمرو عاص گفت: آن چه اندیشیده‌ای درست و به مصلحت است. معاویه به عبید الله بن عمر پیام فرستاد و احضارش کرد و چون آمد به او گفت: ای برادر زاده! نام پدرت بر توست. با تمام قدرت بنگر و سخن بگو که تو شخص مورد اعتمادی و هر چه بگویی تصدیق می‌شود. اینک به منبر برو و به علی دشنام بده و گواهی بده که او عثمان را کشته است.

عبید الله بن عمر گفت: ای امیر! دشنام دادن به او چگونه ممکن است که پدرش ابو طالب و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم است و من درباره حسب و نسب او چه می‌توانم بگویم؟ اما شجاعت و نیرومندی او چنان است که دلاوری کوبنده است. ارزش جنگ‌های او نیز چنان است که می‌دانی، ولی من خون عثمان را بر گردن او خواهم نهاد. عمرو عاص گفت: به جان پدرت در این صورت دمل را فشرده‌ای (همین کافی و بسیار خوب است).

و چون عبید الله بن عمر بیرون رفت معاویه گفت: به خدا سوگند اگر نه این بود که هر زمان را کشته است و از علی بر جان خود می‌ترسد هرگز پیش ما نمی‌آمد. نمی‌بینی چگونه علی را می‌ستاید؟ عمرو عاص گفت: اگر بر چیزی (کاملاً) پیروز نمی‌شوی چنگال بزن.

گوید: گفتگوی آن دو به اطلاع عبید الله بن عمر رسید و چون برای سخنرانی برخاست آن چه خود می‌خواست گفت و چون می‌خواست درباره‌ی علی سخن گوید خودداری کرد و سخنی نگفت، و چون از منبر فرود آمد معاویه به او پیام فرستاد که ای برادر زاده، یا گرفتار گمراهی و کم‌خردی هستی یا خیانت کردی. عبید الله پیام داد که خوش نداشتم در مورد مردی که عثمان را نکشته است گواهی قطعی بدهم و دانستم که مردم از من می‌پذیرند و بدین سبب آن را رها کردم.

معاویه او را از خود راند و او را خوار و سبک کرد و تبهکارش خواند.

عبید اللہ بن عمر (چنین سرود و) گفت:

ای معاویہ، من در این خطبہ دروغ نگفته ام و در مورد خاندان لوی بن غالب جاهل و نابخرد نیستم، ولی من دارای نفسی خود دار هستم از این کہ بہ پیر مردی کہ در عراق است تہمت بزنم، و اگر آشکارا علی را بہ کشتن پسر عقیان متہم سازم دروغ است و در سرشت و خوی من دروغ گویی نیست. البتہ آن قوم کوشش خود را کردند و همچون کژدم ہا بر گرد او می گشتند و علی نہ بہ آنان گفت: کار پسندیدہ ای کردہ اید و نہ ہم گفت کار ناخوشایندی مرتکب گردیدہ اید و او همچون مار شجاعی کہ قصد حملہ داشتہ باشد سکوت اختیار کرد. اما در مورد پسر عقیان گواہی می دہم کہ او در حالی کہ از تہمت ہا بری و جامہ توبہ در بر کردہ بود کشتہ شد. آری در آن فتنہ «زبیر» را جوش و خروشی بود و «طلحہ» نیز در آن سخت کوشا بود و شوخی نمی کرد. ہر چند آن دو پس از آن توبہ خود را آشکار کردند. (!) ولی ای کاش می دانستم سر انجام آن دو چہ خواہد بود!.

نصر گوید: چون این شعر عبید اللہ بن عمر بہ اطلاع معاویہ رسید کسی را پیش او فرستاد و او را راضی کرد و گفت: ہمین اندازہ از تو برای من کافی است. (1)

2. جنگیدن وی با امیر مؤمنان علی علیہ السلام

یکی دیگر از جنایات بزرگ و فراموش نشدنی معاویہ کہ دلیل بر کفر و طغیان و عدم ایمان و سرکشی او در برابر حق و حقیقت است این است کہ:

وی بر خلاف نصوص صریحہ قرآن و سنت و واضحہ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ هیچ تردید پذیر نیست، بر ضدّ امیر مؤمنان علی علیہ السلام بہ پا خاست، و جنگ خونین «صفین» را بہ راہ انداخت، و با کسی کہ مخالفت و دشمنی با او، مخالفت و دشمنی با خدا و رسول بود از راہ کینہ و دشمنی در افتاد، و پس از آن کہ مسلمانان بعد از کشتہ شدن عثمان، با میل و رغبت و بدون اجبار و اکراہ با آن حضرت بیعت کردہ بودند با فرومایگان شام بہ جنگ با آن حضرت شتافت کہ در این جنگ، تعداد چہل و پنج ہزار نفر از مردم شام (از

ص: 449

1- صفین نصر بن مزاحم، ص 82 تحقیق عبد السلام محمد ہارون و شرح نہج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج 3 ص 100 - 102 چاپ ابو الفضل ابراہیم.

طرفداران معاویه) و بیست و پنج هزار نفر از مردم عراق (از طرفداران امیر مؤمنان علی علیه السلام) کشته شدند. (1)

ابن عبد البر در «استیعاب» و ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» به روایت از عبد الرحمن بن ایزی آورده اند که در جنگ صفین تعداد هشتصد نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «أصحاب بیعت شجره و بیعت رضوان» به همراه علی علیه السلام بودند که شصت و سه نفر آنان در این جنگ کشته شدند که یکی از آن‌ها «عمّار یاسر» است. (2)

عمّار یاسر و فئۀ باغیہ

اشاره

بخاری در کتاب صحیح خود، در «کتاب الصلاة» در باب تعاون و همیاری مردم برای ساختمان مسجد از «أبو سعید خدری» روایت کرده که گفت:

ما خشت های مسجد پیغمبر را در هر بار یکی یکی حمل می کردیم و عمّار یاسر دو دوتا می آورد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال او را دید و گرد و غبار از سر و روی او زدود و فرمود: افسوس بر عمّار که گروه سرکش (فئۀ باغیہ) او را می کشند! عمار آن‌ها را به سوی بهشت می خواند و آن‌ها او را به آتش دوزخ دعوت می کنند... (3)

صاحب کتاب «نصایح الکافیہ» پس از نقل حدیث مزبور از «صحیح بخاری» می نویسد:

«این روایت را مسلم، طبرانی، ترمذی، حاکم، احمد بن حنبل و دیگران روایت کرده اند، و جلال الدین سیوطی این حدیث را جزء اخبار متواتره ذکر کرده است سیوطی گوید: شیخین این روایت را از ابو سعید، و مسلم از ابو قتاده و امّ سلمه و ابو یعلی، و احمد از عمّار و پسرش و عمرو بن حزم و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و طبرانی از عثمان و انس و ابو هریره و حاکم از حذیفه و ابن مسعود، و رفاعی از ابو

ص: 450

1- مروج الذهب، ج 2، ص 413 و صفین نصر بن مزاحم، ص 558 تحقیق عبد السلام محمّد هارون.

2- استیعاب، ج 2، ص 229 در شرح حال عمّار یاسر، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیہ، و سیر أعلام النبلاء، ج 1 و 2، ص 649، چاپ بیروت، دار الفکر.

3- صحیح بخاری، ج 1، ص 253، ح 428 باب 304، التعاون فی بناء المسجد، چاپ بیروت، دار القلم و ج 4، ص 415 باب 660، مسح الغبار عن الناس فی السبیل، ح 1005، کتاب الجهاد و السیر، که در آن جا می گوید: عمار آن‌ها را به سوی خدا دعوت می کند و آن‌ها او را به آتش دوزخ می خوانند.

رافع، و ابن عساکر از جابر بن عبد الله و جابر بن سمره، ابن عباس، معاویه، زید بن اوفی، أبو الیسر کعب بن عمر، زیاد کعب بن مالک، أبو امامه، عایشه، و ابن ابی شیبہ از عمرو بن عاص و پسرش عبد الله نقل کرده اند.

و گفته است: اینان بیست و هفت نفر از اصحاب هستند که این حدیث را روایت کرده اند و در میان اینان خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین هم وجود دارد که او به جای دو نفر صحابه محسوب می شود.

حافظ مغرب ابن عبد البر گوید: در اخبار متواتره رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گروه ستمکاران (فئه باغیه) عمّار را می کشند، و این موضوع از اخبار غیبیه ای است که در واقع از نشانه های نبوت آن جناب است و این حدیث از اصح روایات می باشد. (1)

و ابن دحیه گوید: احدی بر این حدیث طعنی وارد نکرده است و اگر این حدیث صحّت نداشت معاویه آن را رد می کرد و انکار می نمود.

و ابن حجر گوید: حدیث قتل عمار را گروهی از صحابه نقل کرده اند (2) و پس از ذکر اسامی آنان گفته است:

در این حدیث که از اخبار غیبیه به شمار می رود نشانه های نبوت کاملاً هویدا است، و فضیلت بزرگی هم برای علی علیه السلام و عمار محسوب می شود. (3)

مؤلف گوید: حدیث قتل عمّار از احادیث مشهور و متواتر است و همه می دانند که عمّار یاسر در جنگ صفین جزء یاران علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در همان جنگ به درجه رفیعۀ شهادت رسید و طرفداران معاویه و مردم شام او را کشتند، و با این روایت ثابت است که معاویه فردی یاغی و سرکش بوده و مردم را به طرف دوزخ دعوت می نموده است و از این رو بعد از کشته شدن «عمار» جای هیچ شبهه برای کسی باقی نماند که معاویه پیشوای «فئه باغیه» است.

ابن اثیر جزیری در «اسد الغابه» در شرح حال عمّار می نویسد:

ص: 451

1- استیعاب در حاشیه اصابه، ج 2، ص 481.

2- فتح الباری، ج 2، ص 113 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- نصاب الکافی، ص 44 - 45 چاپ بیروت، مؤسسة الفجر.

عمار، فرزند خزیمه بن ثابت می گوید: خزیمه در جنگ جمل حاضر بود ولی دست به شمشیر نبرد، در جنگ صفین نیز حاضر بود و برای مبارزه اقدامی ننمود و می گفت من نمی جنگم تا عمار یاسر کشته شود و بینم چه گروهی او را می کشند زیرا خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

گروهی ستمکار و سرکش «عمار یاسر» را می کشند. پس از آن که عمار به دست لشکر معاویه کشته شد، خزیمه گفت: اینک گروه گمراه را شناختم. پس شمشیر خود را برداشت و به لشکر معاویه حمله کرد و جنگید تا این که کشته شد. (1)

برای مشروعیت جنگیدن علی علیه السلام با معاویه کافی است بدانیم که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (2)

هر گاه دو گروه از مؤمنان به جنگ و نزاع پرداختند، آن ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو گروه، بر دیگری تجاوز و سرکشی کرد با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

پیشوایان فقه مانند «شافعی» در مسأله جنگیدن با «اهل بغي» یعنی تجاوز گران سرکش به همین آیه استناد کرده اند. (3)

محمد بن حسن شیبانی حنفی (متوفای سال 187 هجری) می گوید: «اگر معاویه از روی ظلم و ستم تجاوز گرانه و از روی سرکشی با علی علیه السلام نجنگیده بود ما کیفیت قواعد جنگیدن با «اهل بغي» و تجاوز گران مسلح داخلی را نمی آموختیم». (4)

و شیخ فقیه و علامه محدث، قرطبی (متوفای سال 671 ق) در تفسیر خود، در مسأله سوّم، در تفسیر آیه مزبور می گوید: «در این آیه دلیل روشنی است بر وجوب

ص: 452

1- اسد الغابه، ج 4، ص 125 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، تحت شماره 2798.

2- سوره حجرات، آیه 9.

3- سنن بیهقی، ج 8 ص 17 و در چاپ دیگر: ج 12 ص 327، چاپ بیروت، دار الفکر، کتاب قتال اهل البغي.

4- الجواهر المصنیه 62/2 به نقل الغدیر، ج 10، ص 275 و مناقب ابن شهر آشوب، ج 2 ص 44.

جنگیدن با گروه تجاوزگر و سرکشی که بر «امام» یا یکی از مسلمانان به صورت آشکار تجاوز و سرکشی نماید».

و سپس در مسأله چهارم می گوید:

«قاضی ابوبکر بن عربی گفته است: این آیه در مورد جنگیدن مسلمانان با یک دیگر اصل، و در جنگ با کسانی که تأویل نمایند، اساس حکم را تشکیل می دهد. أصحاب هم به همین آیه استناد کرده و رجال برجسته دین، به آن تمسک نموده اند، و

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در گفتار خود به همین آیه اشاره و توجه داشته است آن جا که درباره عمار یاسر فرموده است: (تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ) : عمار را گروه سرکش می کشند»، و هم چنین آن جا که درباره «خوارج» فرموده است: (يَخْرُجُونَ عَلَيَّ خَيْرَ فُرْقَةٍ ، أَوْ عَلَيَّ فُرْقَةٍ) : آن ها علیه بهترین فرقه مسلمانان، یا به هنگام اختلاف آنان، قیام می نمایند و روایت اولی بهترین (فرقه بهتر است زیرا در آن جا فرموده است یکی از آن دو دسته که به حق نزدیک تر است آن ها را می کشند و چنین اتفاق افتاد که علی علیه السلام بن ابی طالب و کسانی که همراه او بودند «خوارج» را از پای در آوردند.

بنا بر این، برای علمای اسلام محقق گشته و با دلیل دینی ثابت شده که علی «رضی الله عنه» امام بوده است و هر کس که بر ضد او قیام نموده، سرکش و تجاوزگر به شمار آمده و جنگیدن با او واجب بوده است تا آن که به سوی حق باز گردد و به صلح و آشتی تن در دهد و در برابر حق سرفروود آورد». (1)

بیعت و خلافت از دیدگاه سنت

برای بطلان خلافت معاویه و این که او از دیدگاه سنت و رهنمود های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وجود خلیفه حق، واجب القتل بوده است، کافی است بدانیم که: در منابع مهم و معتبر مکتب خلفا روایات صریح و روشنی در مورد «بیعت و خلافت» از وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام نقل شده که به طور واضح و آشکار این حقیقت را بیان داشته و ما برای روشن شدن اذهان برخی از آن ها را در این جا می آوریم.

و اینک نمونه هایی از این روایات:

ص: 453

1. در صحیح مسلم و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«در آینده خلفائی خواهند آمد و زیاد خواهند بود، عرضه داشتند: در این صورت به ما چه دستوری می دهید؟ فرمود: به بیعت با اولین خلیفه (که پیشتر با او بیعت شده است) وفادار باشید». (1)

2. در صحیح مسلم، و مستدرک حاکم، و سنن بیهقی و منابع دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«هر گاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شد، نفر دومی را به قتل برسانید» (2)

3. در صحیح مسلم، و سنن بیهقی و منابع حدیثی دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«در آینده حوادثی به وجود خواهد آمد، پس هر کس که خواست بین این امت تفرقه بیندازد - در حالی که امت متحد و یک پارچه است او را با شمشیر بزنید، و در این رابطه هر که می خواهد باشد» و یا به عبارتی دیگر فرمود:

«... او را بکشید» (3)

4. در صحیح مسلم و سنن بیهقی و برخی دیگر از منابع معتبر حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر گاه کسی آمد و در حالی که شما و در حالی که شما بر حکومت یک تن متحد و موافقید و می خواست اتحاد شما را از بین ببرد و جماعت تان را پراکنده سازد او را بکشید». (4)

5. و در روایت دیگری از «عبد الله بن عمرو بن عاص» آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 454

1- صحیح مسلم، ج 2، ص 195، ح 44، کتاب الاماره، باب وجوب الوفاء ببيعة الخلفاء... چاپ بیروت، دار الفکر، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 958 - 959 باب الوفاء بالبيعة، ح 2871، کتاب الجهاد، سنن بیهقی، ج 12 ص 262 چاپ بیروت، دار الفکر و در چاپ دیگر، ج 8 ص 144.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 201 کتاب الاماره، باب 15، اذا بویع الخلیفتین، مستدرک حاکم، ج 2، ص 156، سنن بیهقی، ج 12، ص 262 باب لا یصلح امامان فی عصر واحد و المحلّی، ج 9، ص 360.

3- صحیح مسلم، ج 2، ص 200، ح 59 کتاب الاماره، باب 14 حکم من فرق امر المسلمین، مستدرک حاکم، ج 2، ص 156، سنن بیهقی، ج 12، ص 319، باب ما جاء فی قتال أهل البغی، چاپ بیروت، دار الفکر.

4- صحیح مسلم، ج 2، ص 200، ح 60، کتاب الاماره، باب حکم من فرق امر المسلمین... سنن بیهقی، ج 12، ص 320، ح 17158، کتاب قتال أهل البغی، باب ما جاء فی قتال أهل البغی، و المحلّی، ج 9، ص 360.

«هر کس که با امامی بیعت کرد و دست و دل خویش را به او داد باید تا جایی که می تواند از او فرمان برداری کند، و اگر دیگری آمد و با آن امام (بر سر حکومت) به کشمکش برخاست باید گردن آن دیگری را بزنید.

عبد الرحمن بن عبد ربّ (راوی حدیث) گوید: چون این حدیث را از زبان عبد الله بن عمرو شنیدم به او نزدیک شده و گفتم: تو را به خدا سوگند می دهم آیا تو خودت این حدیث را از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟ با دو دست خود به دو گوش و قلبش اشاره کرد و گفت با دو گوش خود این را شنیدم و با دل خود آن را دریافتم.

به او گفتم: این پسر عمویت - معاویه - به ما دستور می دهد که اموالمان را بین خودمان به ناحق بخوریم و مصرف کنیم و خودمان را بکشیم در حالی که خدای تعالی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) (1)، ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یک دیگر را به باطل (و از طریق نامشروع) نخورید، مگر این که تجارتي با رضایت شما انجام گیرد، و خود کشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است».

عبد الله بن عمرو اندکی خاموش ماند. آن گاه گفت: در مواردی که مطیع فرمان خداست از او اطاعت کن و در مواردی که از حکم خدا سرپیچی نماید، نما». (2)

«ثووی» در شرح «صحیح مسلم» در توضیح حدیث فوق می نویسد:

معنای این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است:

«هر گاه دیگری آمده و با آن امام به کشمکش برخاست باید گردن آن دیگری را بزنید» این است که آن دیگری، یعنی نفر دوم را طرد کنید، زیرا او علیه امام قیام کرده است، و اگر طردش جز با جنگ و زد و خورد مسلحانه امکان نداشت باید با او بجنگید، و اگر کار جنگ به کشتن او انجامید کشتنش جایز و رواست و هیچ گونه مسئولیتی در

ص: 455

1- سوره نساء، آیه 29.

2- صحیح مسلم، ج 2، ص 196، ح 46، کتاب الاماره، باب وجوب الوفاء ببيعه... چاپ بیروت، دار الفکر، سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1307، ح 3956 کتاب الفتن، باب ما یكون من الفتن، سنن بیهقی، ج 12، ص 321 ح 17159 کتاب قتال أهل البغی، جماع أبواب الرعاة، چاپ بیروت، دار الفکر، والمحلّی، ج 9، ص 360.

این مورد نخواهد بود زیرا او در جنگی که انجام می دهد ستم کار و متجاوز است.

و این که راوی حدیث می گوید: «به او گفتم این پسر عمویت - معاویه - به ما حکم می کند که اموالمان را بین خودمان به ناحق بخوریم...»، از آن جهت است که گوینده این سخن وقتی گفتار عبد الله بن عمرو عاص را می شنود و حدیثی را که در حرمت کشمکش با خلیفه اول است نقل می کند و می گوید: خلیفه دوم باید کشته شود، با خود فکر می کند که این وصف (یعنی: وصف شخص دوم که با خلیفه اول به نزاع و کشمکش برخیزد) منطبق با معاویه است، و چون معاویه با علی - رضی الله عنه - در مسأله خلافت به نزاع و کشمکش برخاست که بیعت با او پیشتر صورت گرفته و به خلافت برگزیده شده بود، بنا بر این مخارجی را که معاویه برای سربازان و پیروانش در جنگ با علی علیه السلام و کشمکش با او به مصرف می رساند از مصادیق مصرف کردن اموال در راه باطل، و از موارد آدم کشی است که در آیه شریفه آمده است، زیرا جنگ معاویه با علی علیه السلام به ناحق است و هر که در آن جنگ شرکت می کند حق دریافت پول را ندارد» (1).

نووی، هم چنین در شرح حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است: «در آینده خلفائی خواهند آمد و زیاد خواهند شد...» می نویسد:

معنای این حدیث این است که: هر گاه پس از بیعت کردن با خلیفه ای برای خلیفه دیگری بیعت گرفته شود بیعت اولی صحیح است و باید به آن وفادار بود و بیعتی که برای خلیفه دوم گرفته شده باطل و نادرست است و وفای به آن حرام است و مطالبه وفای به بیعت از طرف خلیفه دوم نیز حرام است و فرقی نمی کند که بیعت کنندگان با نفر دوم با اطلاع از عقد بیعت برای اولی به بیعت اقدام نموده باشند یا ندانسته و بدون علم به آن به چنین کاری مبادرت کرده باشند و خواه این دو بیعت در یک منطقه صورت گرفته باشد و خواه در دو منطقه و استان.

و هم چنین است اگر یکی از دو بیعت در قلمرو امامی که بر کنار گشته صورت گرفته باشد و دومی در منطقه دیگری.

عقیده درستی که علمای ما و توده علمای بر آنند همین است، لکن بعضی گفته اند:

ص: 456

1- صحیح مسلم با شرح نووی، ج 12، ص 234، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

خلافت مخصوص کسی است که بیعتش در منطقه ای صورت گرفته باشد که مقرر امام و خلیفه سابق بوده است و نیز گفته اند که: بین آن ها قرعه کشی می شود و این هر دو نظر باطل است.

و علما اتفاق نظر دارند بر این که بیعت گرفتن برای خلافت دو نفر در یک زمان جایز نیست، خواه قلمرو اسلام وسیع و پهناور باشد و خواه محدود و معین. و امام الحرمین در کتاب «ارشاد» گفته است: علمای ما اتفاق دارند بر این که عقد بیعت برای دو نفر جایز نیست، و به عقیده من عقد بیعت برای دو نفر در یک منطقه جایز نمی باشد و این نظریه ای است که مورد اجماع است. لکن اگر بین دو امام فاصله بسیار و منطقه ای وسیع باشد مجال احتمال جواز هست. و البته قطعی نیست. مازری همین عقیده را به بعضی از علمای اصول متأخر نسبت داده و مقصودش امام الحرمین است.

ولی این نظریه - یعنی نظریه ای که امام الحرمین اظهار داشته - نظریه ای است فاسد و نادرست که مخالف عقیده اجماعی علمای سلف و خلف (از پیشینیان و پسینیان) است و با ظواهر اطلاق احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مابینت دارد. (1)

با توجه به آن چه گذشت، جای هیچ تردید نیست که معاویه و زبیر داشتند مانند سایر مسلمانان با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کند، ولی او از روی جاه طلبی و کینه توزی و دشمنی با امیر المؤمنین و بی اعتنائی به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها با آن حضرت بیعت نکرد، بلکه سرکشی نمود و به بهانه خون خواهی عثمان به آن حضرت اعلان جنگ داد و چندین هزار نفر را به کشتن داد.

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (شرح صحیح بخاری) می گوید:

بیعت خلافت با علی علیه السلام پس از کشته شدن عثمان و در اوائل ذی حجه 35 هجری قمری صورت گرفت و مهاجران و انصار و همه کسانی که در شهر بودند با او بیعت کردند و به وسیله نامه از اهالی استان ها خواسته شد تا با حضرتش بیعت نمایند همگی آن ها پذیرفته و بیعت کردند جز معاویه در میان اهالی شام که در نتیجه میان آن ها جنگ روی داد و آن حوادث به وجود آمد. (2)

ص: 457

1- صحیح مسلم با شرح نووی، ج 12، ص 231.

2- فتح الباری، ج 7، ص 435، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، باب مناقب علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی ابی الحسن رضی الله عنه چاپ بیروت، دار الفکر.

3. بدعت وی درست و لعن امام

معاویه، علاوه بر همه جنایاتش به امیر مؤمنان علی علیه السلام نخستین پیشگام در اسلام و ایمان، و امام به حق و جانشین راستین رسول خدا که به منزله شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، دشنام می گفت و او را به بدی یاد می کرد، و باب مدینه علم رسول و همسر زهرای بتول و دو گل خوش بوی گلستان پیامبر و دو آقای جوانان اهل بهشت و سرورانی که مسلمانان در همه نمازها بر آنان درود می فرستند و جبرئیل امین، آیه تطهیر و پاکی ایشان را از جانب خدا از آسمان آورد، و به وسیله آنان با دشمنان مباحله فرمود، لعنت می نمود، و عبد الله بن عباس، دانشمند بزرگ امت و پسر عم رسول خدا را نیز با ایشان در لعنت شریک می گرداند. (1)

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» می نویسد:

معاویه در شام و عراق و نقاط دیگر به مردم دستور داد تا علی علیه السلام را دشنام دهند و از او بی زاری جویند، و بر فراز منابر مسلمین در این باره خطبه خوانده می شد و این کار در دوران حکومت بنی امیه و بنی مروان سنت معمول و رایج گردید تا هنگامی که عمر بن عبد العزیز به حکومت رسید و این سنت ناپسند را از میان برداشت.

وی در ادامه سخنان خود می نویسد: شیخ ما ابو عثمان جاحظ می گوید: معاویه در آخر خطبه نماز جمعه چنین می گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّ أَبَا تُرَابٍ الْحَدَفِي دِينَكَ، وَصَدَّ عَنْ سَبِيلِكَ فَالْعَنَةُ لَعْنًا وَبِيلاً وَعَذَابُهُ عَذَاباً أَلِيماً!

پروردگارا! همانا ابو تراب در دین تو الحاد ورزید و (مردم را) از راه تو باز داشت، او را لعنت کن! لعنتی سخت و او را عذاب ده عذابی دردناک!

و همین الفاظ را به همه آفاق اسلام نوشت و بخش نامه کرد و تا روزگار عمر بن عبد العزیز همین کلمات بر سر همه منابر مسلمین گفته می شد. (2)

ص: 458

1- وقعه صفین، ص 552 تحقیق عبد السلام محمد هارون.

2- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 56 تحقیق أبو الفضل ابراهیم.

بر اساس دستور معاویه سیاست لعن و دشنام به امیر مؤمنان علیه السلام در سراسر کشور اسلامی اجرا می شد و تمام حکام و فرمان روایان تمامی شهرهای اسلامی از این سیاست پیروی و آن را اجرا می کردند!

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می نویسد:

زیاد بن ابیه همه مردم کوفه را در مقابل قصرش جمع کرد و آنان را وادار به دشنام دادن به علی علیه السلام نمود، و به مأمورانش فرمان داد هر کس که از این کار امتناع ورزد، از دم شمشیر بگذرانند. در همان حال بود که دچار بیماری طاعون گردید، و مردم را از شرّ خود راحت ساخت. (1)

حُجر بن عدی، آن مرد عابد و زاهد که از پرهیزکاران امت اسلامی و از فضلا و نیکان اصحاب پیامبر بود و ماجرای کشته شدن او را پس از این خواهیم آورد، یکی از کسانی است که بر اثر امتناع از لعن و دشنام به علی علیه السلام در همین راه جان باخت.

عمرو بن حمق خزاعی، آن صحابی جلیل القدر نیز که داستان پر ماجرای او را در صفحات آینده بازگو خواهیم نمود یکی از کسانی است که در این راه دچار آوارگی و قتل گردید. چه آن که او از دست زیاد بن ابیه گریخت و سر به بیابان نهاد، اما زیاد دست از وی برداشت و در هر گوشه و کنار به جستجوی وی برخاسته تا سر انجام بر او دست یافته و سرش را بریده و برای معاویه به شام فرستادند.

طبری در تاریخ خود آورده است: معاویه در سال 41 هجری، بسر بن اُرطاة را والی بصره گردانید و او در بصره بر فراز منبر علی علیه السلام را دشنام داد و افزود: شما را به خدا قسم هر که می داند سخنم درست است مرا تأیید و تصدیق کند و اگر نادرست می گویم مرا تکذیب نماید. ابوبکره گفت: خدایا! ما تو را دروغ گو و گفتارت را نادرست می دانیم دستور داد تا او را خفه کنند... (2)

ابن اثیر در تاریخ کامل خود می نویسد:

هنگامی که مغیره بن شعبه از طرف معاویه عهده دار حکومت کوفه گردید کسی را بنام کثیر بن شهاب به فرمان داری «ری» گماشت و او بر بالای منبر ری بسیار به

ص: 459

1- مروج الذهب، ج 3 ص 35 در ذکر ایام معاویه و تاریخ دمشق ابن عساکر، ج 19 ص 203 چاپ بیروت، دار الفکر.

2- تاریخ طبری، ج 5 ص 167 - 168 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

علی علیه السلام دشنام می داد و همچنان در مقام فرمان داری ری بود تا این که زیاد بن ابیه به سمت استانداری کوفه رسید و او را در آن مقام ابقا کرد. (1)

ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه و أبو الفرج اصفهانی در آغانی و دیگران در کتاب های خود آورده اند: چون مغیره بن شعبه از جانب معاویه به استانداری کوفه رسید، به منبر می رفت و سخنرانی می کرد و به علی علیه السلام بد می گفت و بر او و شیعه او لعنت می فرستاد. و این مطلب به صحت پیوسته است که مغیره بر فراز منبر کوفه بارها به صورت مکرر و بی شمار آن حضرت را لعنت نموده است. (2)

ابن ابی الحدید گوید: هنگامی که مغیره بن شعبه از جانب معاویه امیر کوفه بود به حُجر بن عدی فرمان داد که میان مردم بر پا خیزد و علی علیه السلام را لعنت کند. او نپذیرفت. مغیره تهدیدش کرد. حُجر برخاست و گفت: ای مردم، امیر شما به من فرمان داده است که علی را لعنت کنم، شما او را لعنت کنید. مردم کوفه هم گفتند: خدا او را لعنت کند. مقصود حُجر از آن سخن، خود مغیره بن شعبه بود. (3)

هم چنین، ابن ابی الحدید به نقل از ابو جعفر اسکافی می نویسد: مغیره بر فراز منبر کوفه همواره آشکارا علی علیه السلام را لعن می کرد و این بدان سبب بود که روزگار عمر بن خطاب به او خیر رسید بود که علی علیه السلام فرموده است: اگر مغیره را ببینم او را با سنگ های خودش سنگ باران خواهم کرد - و منظور از این سخن زنای محصنه ای است که مغیره انجام داده بود - و أبو بکره در آن باره شهادت داده ولی «زیاد» از گواهی دادن خودداری کرده بود (4) و مغیره بدین سبب و امور دیگری که در نفس او جمع شده بود علی را دشمن می داشت (5).

به طور خلاصه در دوران حکومت ننگین معاویه، ناسزا گوئی به امیر مؤمنان علیه السلام آن

ص: 460

1- کامل ابن اثیر، ج 3 ص 413 - 414 چاپ بیروت، دار صادر.

2- ر.ک: مسند أحمد 1/188، آغانی أبو الفرج، 17/98، مستدرک حاکم 1/385 و سیر أعلام النبلاء، ج 4، ص 224 چاپ بیروت، دار الفکر.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 4 ص 58 شرح خطبة 56.

4- برای اطلاع بیشتر از این رسوایی مغیره، به بحث مستوفای ابن ابی الحدید در خطبة 223 تحت عنوان: الطعن السادس، ج 12 ص 227 - 246 و النص و الاجتهاد، ص 283 و یا ترجمه فارسی آن به نام اجتهاد در مقابل نص، ص 340 مورد 57 جاری نساختن حد بر مغیره بن شعبه مراجعه فرمائید.

5- شرح ابن ابی الحدید، ج 4 ص 70 شرح خطبة 56.

چنان معمول و رایج شده بود که برخی از یاران و نزدیکان معاویه حتی در برابر خانواده آن حضرت هم از انجام این کار خودداری نمی نمودند و بر خلاف تمام موازین اخلاقی و اسلامی در پیش روی حسن بن علی علیه السلام به پدرش ناسزا می گفتند.

در این باره ابن حجر مکی در کتاب تطهیر الجنان خود می نویسد:

عمرو عاص به منبر رفت و علی علیه السلام را دشنام داد و ناسزا گفت. پس از او، مغیره بن

شعبه به منبر رفت و علی را دشنام و ناسزا گفت. آن گاه گروهی به امام حسن علیه السلام پیشنهاد کردند که تو هم به منبر برو و جواب آن ها را بده. امام حسن نپذیرفت، مگر این که آن ها قول بدهند که اگر سخنش راست باشد او را تأیید و در صورتی که خلاف واقع گوید تکذیب نمایند. آن ها پذیرفتند و قول دادند پس امام حسن به منبر رفت و سپاس و ستایش خدا را به جای آورد و آن گاه فرمود:

ای عمرو، و ای مغیره! شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن پیشرو و افسارکش را که یکی از آن ها فلانی بود لعن کرده است؟ هر دو گفتند: آری به خدا! امام حسن رو به معاویه و مغیره کرد و گفت: تو ای معاویه و ای مغیره! آیا می دانید که رسول خدا عمرو را به هر زبانی لعن فرموده است؟ هر دو پاسخ دادند: آری به خدا! (1)

و از آن جا که مردم پای سخنان و خطبه های ایشان به خاطر همین مطالبی که دوست نداشتند آن ها را بشنوند نمی نشستند، بر خلاف سنت در نماز عید فطر و قربان خطبه را بر نماز مقدم داشتند و آن را جلو انداختند.

ابن حزم در محلی می نویسد:

نخستین بار بنی امیه خواندن خطبه را پیش از نماز بدعت نهادند و چنین عذر آوردند که مردم پس از ادای نماز بر می خیزند و می روند و پای خطبه ایشان نمی نشینند. و آن بدان علت بود که آن ها در خطبه خود علی بن ابی طالب «رض» را ناسزا می گفتند و مسلمانان تاب شنیدن آن را نداشتند و از آن می گریختند و حق هم

ص: 461

1- تطهیر اللسان، ص 55 که تأکید کرده همه رجال سند این خبر درست است، مگر یک نفر که درباره او نظر ها مختلف است. اما ذهبی آن یک نفر را هم با این گفته خود تأیید کرده است: او یکی از ثقات و مورد اطمینان است و هیچ ایرادی بر او وارد نیست و بعد همین حدیث را آورده است.

یعقوبی نیز در تاریخش می نویسد:

در سال چهل و چهارم هجرت معاویه مقصوره ای (جایی ویژه ایستادن) در مسجد بنا کرد و منبر هایی را در عید قربان و فطر به مصلی بیرون برد، و پیش از ادای نماز خطبه خواند. زیرا مردم چون نماز را به پایان می بردند، می رفتند و پای خطبه ایشان نمی نشستند تا لعن و ناسزای به علی علیه السلام را نشنوند. این بود که معاویه خطبه را قبل از نماز قرار داد. هم چنین فدک را به مروان بن حکم بخشید تا آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت و خشمگین کند. (2)

در صحیح بخاری و مسلم و دیگر مصادر از قول ابو سعید خدری آمده است که گفت:

من روز عید قربان و یا فطر همراه با مروان بن حکم، که والی مدینه بود، به مصلی بیرون رفتیم و در کنار منبری که آن را کثیر بن صلت ساخته بود قرار گرفتیم. مروان پیش از آن که نماز عید را به جای آورد قصد کرد که به منبر رود و خطبه بخواند. دامنش را گرفتم که بالا نرود، دامن را از دستم کشید و بالا رفت و پیش از نماز خطبه خواند. به او گفتم: به خدا سوگند که سنت را تغییر دادید و خلاف کردید. گفت: ای ابو سعید! آن چه را می دانستی عوض شده گفتم به خدا آن چه را که می دانم بهتر است از آن چه نمی دانم. گفت: مردم بعد از نماز نمی نشینند، این است که خطبه را پیش از نماز قرار داده ام. (3)

باری، نه تنها خود چنین می کردند، بلکه دیگر اصحاب را به آن امر می نمودند.

در صحیح مسلم و دیگر منابع از سهل بن سعد آمده است که گفت:

از خاندان مروان کسی را به حکومت مدینه گماشتند. او سهل را احضار و امر نمود تا علی را ناسزا گوید! سهل زیر بار نرفت؛ پس گفت اگر نمی پذیری، ابو تراب را لعنت کن! سهل بن سعد گفت: علی را اسمی دوست داشتنی تر از ابو تراب نبود. و هر گاه او را به

ص: 462

1- المحلی، تألیف ابن حزم، تحقیق احمد محمد شاکر، ج 5، ص 85 86، کتاب الأم، تألیف شافعی، ج 1، ص 208.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 223.

3- صحیح بخاری، ج 2، ص 111؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 20؛ سنن ابو داود، ج 1، ص 178؛ ابن ماجه، ج 1، ص 386؛ بیهقی، ج 3، ص 297؛ مسند احمد، ج 3، ص 10، 20، 52 54 و 92 که اعتراض کننده را غیر از ابو سعید آورده است.

این نام می خواندند خوشحال می شد پرسید قصه چیست؟ و او چرا ابو تراب نامیده

شد؟! سهل گفت: داستان از این قرار بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه فاطمه آمد علی را در آن جا نیافت. از فاطمه علیها السلام پرسید: پسر عمویت کجاست...؟ تا آن جا که گفت: او در مسجد خوابیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بالین علی آمد. او را خوابیده یافت، در حالی که تن پوشش از نیمی از بدنش به کنار رفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاک از اندام علی پاک کرد و چند بار گفت: قم ابا التراب (برخیز ای ابو تراب) (1)

از عامر بن سعد بن ابی وقاص آمده است که: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: تو چرا ابو تراب را دشنام نمی دهی؟! سعد پاسخ داد: هنگامی که سخنانی را که در سه مورد رسول خدا به او گفته است به یاد بیاورم، او را ناسزا نخواهم گفت و اگر یکی از آن ها را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته به من بود، از شتران سرخ موی دوستر داشتم. شنیدم که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او، که به جانشینی خود در یکی از غزواتش در مدینه بر جای نهاده بود، فرمود: (أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا تَبُوَّةَ بَعْدِي). خوشحال نیستی که تو برای من به منزله هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من دیگر نبوت نخواهد بود؟ دیگر این که در جنگ خیبر شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردا پرچم جنگ را به دست کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند، هر کدام از ما گردن کشیدیم که شاید آن کس ما باشیم. آن گاه فرمود علی را بخوانید. علی را در حالی که به چشم درد مبتلی شده بود حاضر کردند. پس آب دهان خویش را به چشمش کشید و پرچم را به دست او داد و خداوند هم خیبر را به دست او گشود. دیگر این که چون آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...) نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: بار خدایا اینان اهل و خانواده من هستند. (2)

ص: 463

1- به طور فشرده از صحیح مسلم، ج 2، ص 451، باب مناقب علی. بخاری آن را به صورت تحریف شده در ج 5 ص 80 ح 222 باب مناقب علی و باب نوم الرجل في المسجد من كتاب الصلاة، ج 2، ص 251 باب 299 و ارشاد الساری، ج 6، ص 112 آورده که تأکید کرده این والی مروان بن حکم بوده است و نیز رجوع شود به تاریخ بیهقی، ج 2، ص 446.

2- مسلم، ج 2، ص 32 448 چاپ بیروت، دار الفکر، ترمذی، ج 5، ص 638 ح 3724، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، مستدرک، ج 3، ص 108 که این اضافه را دارد به خدا سوگند که معاویه تا در مدینه بود دیگر حرفی در این زمینه نزد؛ الاصابه، ج 2، ص 509؛ خصائص نسائی، ص 15.

پیامبرش علی را دوست دارند. معاویه به این نامه ام سلمه توجهی ننمود (1) .!

ابن ابی الحدید می گوید:

جاحظ نیز آورده است که گروهی از بنی امیّه به معاویه مراجعه کردند و گفتند: ای امیر المؤمنین! تو که به آرزو هایت رسیده ای، چه شود که از لعن و ناسزای به این مرد (علی) دست بداری. گفت: نه به خدا سوگند، مگر هنگامی که کودکان بر این باور بزرگ شوند، و بزرگان به پیری برسند، و گوینده ای پیدا نشود که فضیلتی از او را بر زبان آورد. (2)

معاویه در این راه به قدری پیش رفت و پر روئی و بی حیائی را به جائی رسانید که حتی از «احنف بن قیس» و عقیل بن ابی طالب - برادر امیر المؤمنین علیه السلام - خواست که آن حضرت را بر فراز منبر لعنت کنند!!

ابن عبد ربه در «عقد الفرید» آورده است که:

معاویه به عقیل بن ابی طالب گفت: علی حقّ برادری تو را ادا نکرد و من حقّ خویشاوندی تو را رعایت کردم. از تو خشنود نخواهم گشت مگر این که بالای منبر بروی و علی را لعنت کنی. عقیل گفت: این کار را خواهم کرد. و به منبر رفته پس از سپاس و ثنای خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مردم! معاویه بن ابی سفیان به من دستور داد تا علی بن ابی طالب را بر فراز منبر لعنت کنم، به همین جهت شما او را لعنت کنید، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد. این را گفت و از منبر پائین آمد. معاویه به او گفت: تو مشخص نکردی که بر کدام یک از آن دو نفر (علی یا معاویه) لعنت فرستادی؟ عقیل گفت: به خدا قسم حتی یک کلمه کم و زیاد نکردم و سخن بستگی به تبت سخن گو دارد. (3)

هم چنین ابن عبد ربه در عقد الفرید» آورده است:

یک بار که معاویه در میان انجمنی از اعیان و بزرگان کشور نشست و احنف بن قیس هم حضور داشت مردی از اهل شام وارد شد و به سخن گفتن پرداخت و در پایان

ص: 465

1- عقد الفرید، ج 3، ص 127.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، 4، ص 57 چاپ ابو الفضل ابراهیم شرح خطبه 57.

3- العقد الفرید، ج 2، ص 144 و در یک چاپ دیگر، ج 3 ص 87 ط بیروت، دار الاندلس، والمستطرف، ج 1 ص 43 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

سخنانش به علی علیه السلام لعنت فرستاد. احنف رو به معاویه کرد و گفت: ای امیر... اگر این سخنران بداند که با لعنت کردن پیامبران تو خشنود خواهی شد بر آنان لعنت خواهد فرستاد. بنا بر این، از خدا بترس و دست از علی بردار، زیرا او به رحمت ایزدی پیوسته، و در گورش تنها مانده، و با کردار و کار هایش دمساز است. و به خدا قسم، شمشیرش نیک رو و خوش نبرد، و جامه اش پیراسته و دامنش پاک و فداکاری ها و خدماتش بسیار بزرگ بود...

معاویه گفت: احنف! با ناراحتی از کارها و گفته های چشم پوشیدم و هر چه خواستی به زبان آوردی. به خدا حتماً باید به منبر بروی و چه بخواهی و نخواهی باید او را لعنت کنی! احنف گفت: اگر مرا در این باره معاف بداری برایت بهتر خواهد بود، و در صورتی که مرا به این کار مجبور سازی - باید بدانی - که زبان من هرگز به بدگویی او نمی گردد و یارای دشنامش نخواهد داشت. معاویه گفت: برخیز و به منبر برو.

احنف گفت: به خدا سوگند، در این زمینه با گفته و کرده ام انصاف خواهم داد و حقت را کف دستت خواهم گذاشت. معاویه پرسید: اگر درباره ام به انصاف سخن بگوئی چه خواهی گفت؟

جواب داد به منبر می روم، خدا را سپاس و ستایش می کنم و بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستم، آن گاه می گویم: ای مردم! امیر المؤمنین (معاویه) به من دستور داد تا علی را لعنت کنم. علی و معاویه با هم اختلاف پیدا کرده و با یک دیگر جنگیدند و هر یک مدعی بود که دیگری بر او و جماعتش سرکشی کرده و تجاوز مسلحانه کرده است. بنا بر این من دعا می کنم و شما آمین بگوئید.

آن گاه خواهم گفت: خدایا! تو و فرشتگانت و پیامبرانت و همه آفریدگانت هر یک از آن دو نفر را که به دیگری تجاوز مسلحانه کرده است لعنت فرمای و جماعت تجاوز کار و «فئه باغیه» را لعنت کن. خدایا! آن ها را لعنت کن لعنتی بی شمار. آمین بگوئید خدا شما را رحمت کند.

- سپس افزود: - معاویه! اگر جانم را از دست بدهم کلمه ای بیش از این یا کم نخواهم گفت. معاویه گفت: حال که چنین است ای ابا بحر، ما تو را معاف می داریم. (1)

ص: 466

1- عقد الفرید، ج 2، ص 144 و در چاپ دیگر، ج 3 ص 87 چاپ، بیروت، دار الاندلس و المستطرف، ج 1 ص 42 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی و نیز، ر.ک: الغدیر، ج 10 ص 262.

اینک با توجه به آن چه گذشت، از طرفداران معاویه - و آن دسته از دانشمندان اهل سنت که معاویه را خلیفه بر حق و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند - می پرسیم: اگر آن گونه که «ابن معین» می گوید: «هر که به عثمان یا طلحه یا یکی از اصحاب پیامبر دشنام دهد دجال است و شهادتش پذیرفته نخواهد شد و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود.» (1)، معاویه و امویان و اموی مسلکان و پیروان شان که مرتکب آن جنایت ننگین گردیدند، با چه مجوزی تا سال ها علی علیه السلام را بر فراز منابر مسلمین لعن می کردند و به حضرتش دشنام می دادند و مردم را با تهدید و تطمیع بدان کار وادار می نمودند؟!

آیا علی علیه السلام یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود؟

آیا او داماد و پدر دو نواده عزیزش و اولین فرد مسلمان نبود؟

آیا اسلام به وسیله شمشیر او بر پا نگشته بود؟

آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده بود: «علی با قرآن است و قرآن با علی است تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند؟» (2).

آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بیدار باش و هشدار به مسلمانان فرموده بود: «هر که علی را بیازارد مرا آزار داده است؟» (3)

و آیا آن حضرت در سخنان جاوید خود فرموده بود:

«هر که به علی علیه السلام ناسزا بگوید و... دشنام دهد، به من دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد، خدای تعالی را دشنام داده، و هر که خدا را دشنام دهد، خداوند او را در آتش جهنم خواهد افکند؟» (4)

به هر حال، ما از هر چه چشم پوشی کنیم، این را نمی توانیم نادیده بگیریم که امیر

ص: 467

1- تهذیب التهذیب، ج 1 ص 509 و در یک چاپ دیگر، ج 1 ص 469 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

2- مجمع الزوائد، ج 9 ص 134، صواعق المحرقة، ص 124 طبع مکتبة القاهرة و فضائل الخمسه، ج 2 ص 126 و بسیاری از منابع دیگر.

3- مستدرک حاکم، ج 3، ص 122، مسند احمد، ج 4، ص 113 مجمع الزوائد، ج 9، ص 129 و نیز، ر.ک: فضائل الخمسه، ج 2 ص 251 چاپ بیروت، اعلمی و صواعق ابن حجر، ص 123 حدیث شانزدهم.

4- ذخائر العقبی، ص 66 و مرقاة المفاتیح، ج 9، ص 3931 باب مناقب علی بن ابی طالب، فصل 3، چاپ بیروت دار الفکر، و فضائل الخمسه ج 2 ص 248، چاپ بیروت منشورات اعلمی.

مؤمنان علی علیه السلام نخستین مسلمان خدا پرستی است که آزار رساندن و جنگیدن با او حرام است و خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَحَدِّثْهُمْ بَأْسَهُمْ إِنَّهُم مُّبِينُونَ) (1)

و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند.

و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر این حدیث اتفاق دارند که «دشنام دادن به مسلمان زشت کاری، و جنگیدن با او کفر است» (2).

و تردیدی نیست که «معاویه» این هر دو گناه را مرتکب گردیده است. هم به سید سالار مؤمنان دشنام داده و هم با او جنگیده و به نخستین پیشگام در اسلام و ایمان آزار رسانده و با آزار دادن به وی پیامبر خدا را آزار داده و کسی که پیامبر خدا را بیازارد، بی تردید خدا را اذیت و آزار داده است.

و خدای تعالی در این باره فرموده است:

(... وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (3)

و کسانی که رسول خدا را آزار می دهند، عذابی دردناک خواهند داشت. و نیز فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (4)

کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند در دنیا و آخرت آن ها را لعنت نموده (و از رحمت خود دور شان ساخته) و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.

4. مسموم ساختن امام حسن مجتبی علیه السلام

یکی دیگر از جنایات کفر آمیز معاویه که برای هیچ کس قابل انکار نیست اقدام به

ص: 468

1- سوره احزاب، آیه 58.

2- به مدارکی که پیش از این تحت عنوان: «روایات وارده درباره سب و لعن» آوردیم، مراجعه فرمائید.

3- سوره توبه بخشی از آیه 61.

4- سوره احزاب، آیه 57.

قتل ریحانه رسول الله و سبط اکبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

برای نشان دادن ظلم و ستم وی کافی است بدانیم که او امام حسن مجتبی علیه السلام را که در عصر خود سرور خاندان پیغمبر و بعد از پدرش امام اهل بیت بود، با سمی که برای همسر آن حضرت «جعه» دختر أشعث بن قیس فرستاد، به شهادت رساند. روایات عترت طاهره در این خصوص متواتر است، و گروهی از مورخان اهل سنت نیز به آن اعتراف دارند.

ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» از ابو الحسن مدائنی روایت کرده داد. است که وفات امام حسن مجتبی در سال 49 هجری روی داد. وی مدت چهل روز بیمار بود و سن مبارکش 47 سال بود. معاویه سمی برای جعه دختر أشعث بن قیس فرستاد و گفت: اگر حسن را کشتی صد هزار درهم به تو خواهیم داد و تو را برای یزید تزویج می کنم.

چون حسن علیه السلام وفات یافت، معاویه آن وجه را برای او فرستاد، ولی او را برای یزید تزویج نکرد و گفت: می ترسم آن چه را با حسن پسر پیغمبر کردی با پسر من هم همان را انجام دهی. (1)

و نیز مدائنی از حصین بن منذر رقاشی - بنا بر نقل ابن ابی الحدید - روایت می کند که گفت: به خدا قسم معاویه آن چه را که در عهد نامه صلح با امام حسن علیه السلام متعهد شده بود، عمل نکرد. او حجر بن عدی و یاران او را به قتل رسانید، و برای پسرش «یزید» از مردم بیعت گرفت، و حسن علیه السلام را مسموم ساخت. (2)

ابو الفرج اصفهانی مروانی نیز در کتاب «مقاتل الطالبین» نوشته است: معاویه خواست برای پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد. چیزی برای او در این خصوص مشکل تر از وجود حسن بن علی، و سعد و قاص نبود، پس هر دو را مسموم کرد، و از اثر آن در گذشتند. (3)

ابن عبد البر نیز در «استیعاب» در شرح حال امام حسن علیه السلام از قتاده و أبو بکر بن حفص روایت کرده که: دختر أشعث بن قیس حسن بن علی را مسموم کرد. عده ای

ص: 469

1- شرح نهج البلاغه، ج 16 ص 11.

2- همان مدرک ج 16 ص 17.

3- مقاتل الطالبین، ص 50 و 73.

می گویند این عمل به تحریک معاویه بوده است. (1)

عَلَّامَه مَسْعُودِي هَم دَر «مَرُوجِ الذَّهَبِ» بَه نَقْلِ اَز طَبْرِي آوَرْدَه اَسْت كِه فَضْل بِن عَبَّاس بِن رَبِيعَه مِي كَفْت:

هنگامی که عبد الله بن عباس برای ملاقات با معاویه وارد شام شده بود، من در مسجد نشسته بودم که ناگهان معاویه در کاخ خضرآء تکبیر گفت و سپس مردمانی که در خضرآء بودند به دنبال تکبیر او تکبیر گفتند، پس از آن افرادی که در مسجد بودند آنان هم تکبیر گفتند.

در این هنگام فاخته، دختر قرظة بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف سر خود را از پنجره بیرون کرد و گفت: خداوند تو را خوشحال کند چه خبر است که این گونه شادمانی می کنی؟ معاویه گفت: حسن بن علی از دنیا رفته است. فاخته در این هنگام کلمه استرجاع بر زبان جاری کرد و گریست و گفت: رئیس و بزرگ مسلمین و پسر دختر پیامبر از دنیا رفت، معاویه گفت: کار خوبی انجام دادی به خدا سوگند که حسن همین گونه بود، و سزاوار است که بر حسن گریسته شود.

پس از این جریان، ابن عباس از رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام مطلع گردید و خود را به معاویه رسانید، معاویه گفت: ای پسر عباس! می دانی که حسن بن علی از دنیا رفته است؟ ابن عباس گفت: برای همین تکبیر گفتم، گفت: آری. ابن عباس گفت: ای معاویه! مرگ حسن بن علی أجل تو را به تأخیر نخواهد انداخت، و قبر او هم جلو قبر تو را نخواهد گرفت.

ای معاویه، این اولین مصیبت ما نیست، اگر ما اینک به مرگ حسن بن علی مبتلا شدیم و او را از دست دادیم، پیش از او سید انبیا و امام اتقیاء و رسول پروردگار، و بعد از آن سید اوصیاء را از دست داده ایم، خداوند خود این مصائب را جبران کند و این اشک ها را برطرف سازد. معاویه گفت: ای پسر عباس! هر گاه من با تو سخن می گویم پیوسته تو را آماده جواب می بینم. (2)

ص: 470

1- الاستیعاب، ج 1، ص 140 چاپ مصر و نیز رک تذکرة الخواص، ص 211 چاپ نجف.

2- مروج الذهب، ج 3 ص 9 چاپ بیروت، منشورات أعلمی، و نیز، ر.ک: ربیع الأبرار، ج 4 ص 208 و 209.

حُجر بن عدی از طایفه کِنده، معروف به «حُجرُ الخیر» است. او و برادرش «هانی» بر پیامبر وارد شده و اسلام آوردند. وی از ابدال روزگار و یکی از زهاد و پرهیز کاران امت اسلامی، و معروف به کثرت نماز و عبادت است. و با این که سنش از سایر صحابه کم تر بود از فضلا و نیکان صحابه پیامبر به شمار می رفت.

«حُجر» از خواص یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. او در جنگ صفین بر طایفه کنده امیر و در جنگ نهروان بر میسر لشکر گماشته شده و در جنگ جمل هم در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام حضور داشته است. حُجر، دارای مقامی والا و ارجمند و مردی شجاع و دلیر بود و در راه دین هر گونه رنج و مصیبتی را بر خود هموار می کرد تا این که سر انجام به جرم دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و سعایت زیاد بن ابیه به دستور معاویه بن ابی سفیان او و جماعتی از یاران وی را در جانی بنام «مرج عذراء» (1) به قتل رسانیدند.

طبری در تاریخ معروف خود درباره مغیره بن شعبه می نویسد:

او مدت هفت سال و چند ماه بر کوفه حکومت کرد و دشنام و زشت گویی به علی و خرده گیری بر کشندگان عثمان و لعن و ناسزای به ایشان و دعا و طلب رحمت و بخشایش برای عثمان و پاک و بی گناه نشان دادن یاران او را روزی ترک نکرد! با این تفاوت که مغیره مردی سیاست مدار و محافظه کار بود گاهی دشنام می داد و ناسزا می گفت، و زمانی نیز نرمی و ملایمت می کرد و بی اعتنا از کنار آن می گذشت. (2)

در همان ایام که بر کوفه حکومت داشت، روزی به صعصعة بن صوحان گفت: مبدا به من گزارش بدهند که تو نزد کسی زبان به زشت گویی و عیب جویی عثمان گشوده ای و یا آشکارا چیزی درباره فضیلت و منقبت علی علیه السلام بر زبان آورده ای! زیرا تو از فضایل علی چیزی بیشتر از من نمی دانی، بلکه من از تو به فضایل و مناقب او آشنا تر و وارد تر می باشم. اما چه کنم که این پادشاه روی کار آمده و سخت مراقب است و از ما قول گرفته که عیب او را با مردم در میان بگذاریم و ما خیلی از آن چیزهایی را که به ما فرمان داده نادیده گرفته ایم و بجز آن مواردی را که برای دفع شر اینان از جان خود

ص: 471

1- عذراء دهکده ای در نزدیک دمشق است.

2- تاریخ طبری، ج 5 ص 254 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

ناگزیر باشیم نمی‌گوییم. پس اگر بخواهی از فضایل علی چیزی بگویی، آن را پنهانی با یارانت در میان بگذار و یا در خانه‌های تان به طور پنهانی بگو، اما این که آشکارا و در مسجد بخواهی چیزی در این باره بگویی این چیزی است که خلیفه تاب شنیدن آن را ندارد و از ما نمی‌پذیرد. (1)

یعقوبی نیز در همین زمینه سخنانی دارد که فشرده آن از این قرار است:

حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی و یاران شان، از شیعیان علی بن ابی طالب بودند. چون شنیدند که مغیره و دیگر یاران معاویه بر فراز منبر علی علیه السلام را لعن و ناسزا می‌گویند، تاب نیاوردند و برخاستند و رو در روی ایشان ایستاده اعتراض کردند.

اما زمانی که زیاد بن ابیه به کوفه وارد شد، رئیس پلیس خود را مأمور دستگیری ایشان کرد. پس گروهی از آنان دستگیر و بازداشت و اعدام شدند! اما عمرو بن حمق خزاعی به همراه تنی چند از یارانش به موصل گریخت و حجر بن عدی و سیزده تن دیگر به دام زیاد افتادند زیاد ایشان را به شام در نزد معاویه فرستاد و به او نوشت که اینان بر خلاف مردم از لعن و ناسزا به ابو تراب سرباز زده، به روی فرمان داران خود ایستاده پرخاش می‌کنند و سر از فرمان بر تافته و راه عصیان در پیش گرفته‌اند. و گروهی را نیز بر این مطلب گواه گرفت!

گروه در بند شدگان چون در چند میلی شام به مرج عذراء رسیدند، معاویه دستور داد تا در همان جا توقف کنند و به دمشق وارد نشوند. سپس کسانی را برای اعدام ایشان گسیل داشت.

در آن هنگام از حاشیه نشینان مجلس معاویه جمعی به شفاعت برخاستند و شش تن از دربند شدگان آزاد شدند پس دستور داد تا به باقی ماندگان، برائت و بی‌زاری از علی علیه السلام و لعن و ناسزای بر او را پیشنهاد کنند، هر گاه پذیرفتند، آزاد شوند، و در غیر این صورت اعدام گردند! اما حجر و یارانش یک صدا گفتند ما چنین کاری نمی‌کنیم.

مأموران اعدام، گورهای آنان را مقابل چشم آن‌ها حفر کردند و کفن‌های شان را آماده نمودند و آن‌ها نیز تمامی آن شب را به نماز و عبادت به روز آوردند. در بامداد بار دیگر

ص: 472

برائت و دشنام به علی را بر آن ها عرضه کردند و آنان در پاسخ گفتند: ما دست از ولایت او بر نمی داریم و از دشمنانش بی زاریم. آن گاه جلاخان قدم پیش گذاشتند، حجر از ایشان خواست که بار دیگر به او اجازه دهند تا وضو گرفته نماز بخواند. چنین کردند و چون نمازش به پایان رسید او را گردن زدند.

جلاخان یکی یکی آن ها را پیش کشیده گردن زدند، تا نوبت به عبد الرحمان بن حسان عنزی و کریم بن عقیف خثعمی رسید. این دو گفتند: ما را به خدمت امیر المؤمنین معاویه ببرد تا آن چه را که می خواهد در پیش روی او بگوییم. پیشنهاد ایشان را پذیرفتند و آن دو را به خدمت معاویه اعزام داشتند. و چون بر معاویه وارد شدند، معاویه روی به خثعمی کرد و گفت درباره علی چه می گویی؟ کریم پاسخ داد: آن چه را تو بگویی! پرسید: از دین علی بی زاری می جویی؟! کریم ساکت ماند. آن گاه عموی او برخاست و از معاویه خواهش کرد که کریم را به او ببخشد. معاویه امر به زندانی شدن او کرد و کریم یک ماه در زندان بسر برد و به این شرط آزاد گردید که به کوفه نرود.

اما در مورد عنزی، معاویه به او گفت: تو درباره علی چه می گویی؟ عبد الرحمان گفت: گواهی می دهم که او ذکر خدا بسیار می گفت و از آمران به حق، و نگاه بانان عدل و دل سوز مردم بود. پرسید: درباره عثمان چه می گویی؟ گفت: عثمان نخستین کسی بود که در ب ظلم و ستم را به روی مردم گشود و در حق را بست. گفت: خودت را به کشتن دادی! پاسخ داد: بلکه فقط تو را از میان برداشتم! این بود که معاویه او را به نزد زیاد بن ابیه فرستاد و به او نوشت: این مرد عنزی بدترین فردی است که به خدمت من فرستاده ای. پس او را چنان که استحقاق دارد تنبیه و به بدترین وجهی اعدام کن!

چون عبد الرحمان عنزی را پیش زیاد آوردند، او را به قس الناطف (1) فرستاد تا زنده زنده در گورش کردند! (2).

ابن اثیر گوید: هنگامی که خبر قتل حُجر بن عدی به ربیع بن زیاد حارثی که از

ص: 473

1- قس الناطف: محلی در نزدیک کوفه است (معجم البلدان ج 4 ص 349 چاپ بیروت).

2- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 230 و آغانی أبو الفرج، ج 17، ص 110 و 111 تحت عنوان مقتل حجر بن عدی، چاپ بیروت، علمی.

طرف معاویه حاکم خراسان بود رسید، از این جهت بر معاویه خشم گرفت و گفت: پس از این ماجرا عرب را دست بسته خواهند کشت، و اگر عرب از کشتن حُجر اظهار نفرت می کرد بعد از این کسی را با این وضع نمی کشتند، ولیکن عرب از این نوع کشتن اظهار رضایت می کند و در نتیجه ذلیل خواهد شد.

ربیع در روز جمعه برای مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم! من دیگر از این زندگی به تنگ آمده ام و اکنون من دعا می کنم و شما هم آمین بگوئید، سپس دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! اگر ربیع در نزد تو آبرویی دارد، او را قبض روح کن و زود از دنیا ببر، و بلافاصله در همین مجلس از دنیا رفت و جنازه اش را به خانه اش بردند. (1)

6. قتل صحابی جلیل القدر عمرو بن حمق خزاعی

عمرو بن حمق خزاعی معروف به کاهن یکی از صحابه و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که پس از صلح حدیبیه، به محضر آن جناب شتافته و به مقام صحابگی حضرتش نائل گردید، و از آن حضرت احادیث فراوانی فرا گرفت. عمرو وقتی که جام شیری را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم داشت، آن حضرت وی را بدین گونه دعا کرد: (اللَّهُمَّ أَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ)؛ خدایا از جوانی بهره مندش کن».

و لذا با این که به هشتاد سالگی رسید، حالت جوانی و نشاط در چهره اش نمایان بود و حتی تار مویی از سر و صورتش سفید نگردیده بود. او نخست در شام سکونت گزید و سپس به کوفه منتقل گردید.

گویند: او از کسانی بوده است که در شورش علیه عثمان شرکت جسته و برای مبارزه با مظالم وی، با عده ای به سوی مدینه حرکت کرده و یکی از چهار نفری است که به خانه عثمان در آمدند.

عمرو، از نزدیک ترین یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و در تمام جنگ های آن حضرت از جنگ جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرتش بود. و از آن جا که وی از یاران و خواص اصحاب «حجر» به شمار می رفت و از زیاد بن ابیه بر جان خویش

ص: 474

ترسید با یکی از رفقای خود بنام رفاعه بن شداد پنهانی از کوفه خارج شده به موصل گریختند. و در آن جا در میان کوهی مخفی شدند و آن جا را پناهگاه خود قرار دادند.

و چون به کد خدای محل خبر رسید که دو مرد ناشناس در غاری در میان کوه پنهان شده اند، وی از آنان به شک افتاد و با عده ای از اهل محل به سوی آنان حرکت نموده و چون به دامنه کوه رسیدند آنان از میان کوه بیرون آمدند. و چون عمرو بن حمق شکمش آب آورده و بر اثر مار گزیدگی پای فرار برای وی باقی نمانده بود، تسلیم شدن را بر فرار و یا مقاومت ترجیح داد.

اما رفاعه چون از نظر سن جوان و از نظر جسم قوی و نیرومند بود سوار بر اسب گردید تا از عمرو بن حمق دفاع کند و نگذارد که او را دستگیر کنند.

عمرو به او گفت: رفاعه! جنگ و مبارزه تو سودی ندارد، اگر می توانی خودت را از مهلکه نجات بده و جان به سلامت ببر.

رفاعه به آنان حمله کرد و صف آن ها را شکست و خود را نجات داد ولی عمرو بن حمق دستگیر گردید، از وی سؤال کردند تو کیستی؟ گفت: من کسی هستم که اگر آزادش کنید برای شما بهتر است و اگر بکشید برای شما زیان بار تر خواهد بود، و تنها به همین جمله قناعت ورزیده و از معرفی خویش خودداری نمود. لذا او را به نزد عبد الرحمان بن عبد الله ثقفی معروف به «ابن ام حکم» که فرمان دار موصل و خواهر زاده معاویه بود، فرستادند، عبد الرحمان «عمرو» را شناخت و جریان فرار کردن و دستگیر شدنش را طی نامه ای برای معاویه نوشت و درباره او کسب تکلیف نمود.

معاویه در پاسخ نامه نوشت: عمرو بن حمق طبق ادعای خودش با سر نیزه نه ضربه بر بدن عثمان زده است... بنا بر این همان گونه که او بر بدن عثمان جراحات وارد ساخته است تو نیز بر بدن او نه ضربه بزنی.

عبد الرحمان دستور معاویه را درباره عمرو اجرا کرد و او در همان دفعه اول، یا دفعه دوم که نیزه بر بدنش فرو بردند جان به جان آفرین تسلیم کرد. سپس طبق دستور معاویه، گردنش را زد و سر بریده اش را نزد معاویه فرستاد.

مورخین گفته اند: اولین سری که در اسلام از شهری به شهر دیگر حمل گردید، سر

و آن گاه که سر بریده او را به نزد معاویه آوردند، دستور داد تا سر او را به نزد همسرش «آمنه» دختر شریذ - که مدتی بود به دستور معاویه برای دستیابی به شوهرش در زندان شام به سر می برد - ببرند. چون سر بریده عمرو را در زندان به دامن همسرش انداختند، آمنه با دیدن سر بریده شوهرش مضطرب و وحشت زده گردید، سپس سر بریده را در بغل گرفت و دستش را روی پیشانی همسرش گذاشت لب و دهانش را بوسید آن گاه گفت: مدتی طولانی او را از من جدا کردید و اینک سر بریده اش را برای من تحفه آوردید! آفرین بر این تحفه، مرحبا بر این هدیه. و به فرستاده معاویه گفت: به معاویه بگو: چه مرد زشت کاری هستی که شخصی پاک سرشت و پاک دامن را به کشتن دادی! در انتظار باش که روزی خداوند به خون خواهی عمرو اراده کند و با عقوبت های خود داد او را از تو بگیرد. (2)

7. قتل مالک اشتر

از دیگر جنایات پسر هند جگر خوار قتل مالک اشتر نخعی است که از بزرگان تابعین و از شخصیت های معروف و از یاران بسیار نزدیک امیر مؤمنان علیه السلام به شمار می رفت.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در معرفی وی چنین می نویسد: مالک مردی

ص: 476

1- قبر عمرو بن حمق، در کنار «دیر علی» بیرون موصل در نقطه ای خوش آب و هوا و مشرف بر دجله واقع است، و همدانیان در کنار قبر مذکور مسجدی بنا کردند که بنام ایشان مشهور است (الدیارات، ص 114) و ابن اثیر گوید: آرامگاهش در بیرون شهر موصل - در شمال عراق - معروف و زیارت گاه عمومی است، و بر آن ضریح چرمی عظیم ساخته اند. نخستین کسی که به ساختمان و آبادانی مزارش پرداخت، أبو عبد الله سعید بن حمدان - پسر عموی سیف الدوله و ناصر الدوله فرزندان حمدان - بود در سال سیصد و سی و شش هجری اسد الغابه در شرح حال عمرو بن حمق).

2- ما شرح حال عمرو بن حمق را از استیعاب، اسد الغابه اصابه ابن حجر و تاریخ طبری گرفته ایم ولی جریان فرستادن سر وی را برای همسرش از تاریخ یعقوبی و اسد الغابه نقل کرده ایم برای اطلاع بیشتر در این باره به استیعاب، ج 3 ص 257 شماره 1931 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، اسد الغابه، ج 4 ص 217 شماره 3906 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، اصابه ابن حجر، ج 2 ص 532 شماره 5818 تاریخ طبری، ج 5 ص 265 ذیل حوادث سال 51 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 231 - 232 چاپ بیروت، دار بیروت، تاریخ ابن کثیر، ج 8 ص 49 و المحبّر، ص 490 چاپ بیروت، دار الآفاق الجدیده و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

سوار کار و دلیر و سالاری از سران و بزرگان شیعه است که سخت پایبند دوستی و یاری دادن به امیر المؤمنین علیه السلام بوده است و علی علیه السلام پس از مرگ مالک درباره او فرموده است: خداوند مالک را رحمت کند. او برای من همان گونه بود که من برای رسول خدا بودم.

هنگامی که علی علیه السلام در قنوت نماز بر پنج تن نفرین و لعنت می فرستاد که عبارت بودند از: معاویه و عمرو عاص و ابو الأعور سلمی و حبيب بن مسلمه و بسر بن أرطاة، معاویه هم بر پنج تن لعن و نفرین می کرد که علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام، و عبد الله بن عباس و مالک اشتر بودند...

محدثان حدیثی را نقل کرده اند که بر فضیلت و بزرگی مالک اشتر دلالت دارد، و آن حدیث، حاوی شهادت و گواهی قاطع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر مؤمن بودن مالک اشتر است، این حدیث را ابو عمر (ابن عبد البر) در کتاب استیعاب در حرف جیم در باب «جندب» آورده است. (1)

ابن ابی الحدید در ادامه گفتار خود می گوید:

اشتر همان کسی است که در جنگ «جمل» با عبد الله بن زبیر دست به گریبان شد و مدتی همچنان که هر دو سوار بر اسب های شان بودند، با هم دیگر در ستیز بودند و سر انجام هر دو به زمین افتادند و عبد الله بن زبیر زیر اشتر قرار گرفت و فریاد می کشید: «اقتلونی و مالکاً؛ من و مالک را با هم بکشید».

ولی از شدت درگیری و گرد و خاک فهمیده نشد ابن زبیر چه می گوید (چون مردم مالک را به عنوان اشتر می شناختند و از نام او آگاه نبودند) اگر ابن زبیر می گفت من و اشتر را با هم بکشید بدون تردید هر دو کشته می شدند. (2)

مالک اشتر در سال سی و هشتم هجرت که از سوی امیر المؤمنین علیه السلام به سوی حکومت مصر می رفت در بین راه به شهادت رسید.

مورخان در کتب تاریخی خود در مورد شهادت «مالک» آورده اند: هنگامی که

ص: 477

1- حدیث مُشار إليه، در رابطه با غسل و کفن و دفن أبو ذر غفاری رضوان الله علیه در تبعید و غربت است. برای آگاهی بیشتر از این موضوع به استیعاب، باب جُندب، تحت عنوان: جندب بن جناده أبو ذر غفاری، ص، 321 شماره 343 مراجعه فرمائید.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 15 ص 98 - 101، شرح نامه سیزدهم.

امیر المؤمنین علیه السلام او را به عنوان حاکم و فرمان روا به سوی مصر فرستاد و جاسوسان معاویه که پیوسته در عراق پراکنده بودند این موضوع را به وی گزارش دادند، سخت ناراحت شد و از آن جا که به مصر طمع بسته بود، از این رو به عامل خود در قُلُوم (1) نامه ای نوشت و او را از نصب اشتر به فرمان روائی مصر آگاه ساخت و برای او نوشت اگر بتوانی کار اشتر را پیش از رسیدن به مصر بسازی تا من و تو زنده ایم خراجی از تو نخواهم گرفت!

هنگامی که مالک به طرف مصر حرکت کرد و در سر راه خود به قُلُوم رسید عامل مذکور از وی استقبال نموده و از او خواست تا به منزلش وارد شود. پس اشتر به خانه او وارد شد و مهمان دار شربتی از عسل که آمیخته به سم مُهلک بود برایش آورد و بدو نوشاند! نوشیدن عسل همان و درگذشت اشتر همان!!

گویند معاویه پس از آگاه شدن از حرکت اشتر به سوی مصر در میان مردم شام آمده شامیان را مخاطب ساخت و گفت: شنیده ام علی مالک اشتر را به طرف مصر فرستاده است، اکنون دعا کنید و از خدا بخواهید تا شرّ او را از شما دفع کرده و او را هلاک سازد. ساده لوح و بی خبر شام نیز همه روزه دعا می کردند و از خدا می خواستند اشتر را هلاک کند! چون عامل معاویه اشتر را به قتل رسانید برای گزارش به شام آمد و معاویه را از جریان امر باخبر ساخت معاویه نیز به میان شامیان رفته برای مردم خطبه خواند و گفت: علی دو دست داشت یکی از آن دو، عمّار یاسر بود که در صفین قطع شد، دیگری اشتر بود که خبر قطعش امروز برایم رسید! (2)

نگارنده گوید: مالک اشتر از دیدگاه دوست و دشمن مورد توجّه و از وی ستایش شده است.

امام علیه السلام در ضمن نامه ها و سخنان خود وی را سخت ستوده، و در نامه ای که به مردم مصر نوشته درباره او چنین فرموده است:

ص: 478

1- قلزم شهری بوده است در ساحل شعبه ای از دریای سرخ واقع در مرز شام و مصر و دریای کنار این شهر قلزم نام داشته است، در همین دریای قلزم فرعون غرق شد و بین قلزم و مصر سه روز راه است. ر.ک: معجم البلدان، ج 4 ص 388 چاپ بیروت، دار صادر و مراصد الاطلاع، ج 3 ص 1116 چاپ بیروت، دار المعرفه.

2- کامل ابن اثیر، ج 3 ص 352 - 353 و تاریخ طبری، ج 5، ص 95 - 96 ذیل حوادث سال سی و هشت.

«من یکی از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که به هنگام خوف بر سرزمین تان خواب ندارد و در برابر دشمنان؛ سستی و ترس به خود راه نمی دهد، او نسبت به بد کاران فروزنده تر از شعله آتش است، هر چه می گوید بشنوید و اطاعت کنید که او شمشیری از شمشیر های خداست که نه کند می شود و نه ضربتش بی اثر می ماند».⁽¹⁾

و ابن ابی الحدید در شرح نامه سیزدهم در پایان سخنان خود می گوید: او مردی جنگجو؛ بخشنده، بزرگ، برد بار، فصیح (سخنور) و شاعر بود و شدت را با نرمش می آمیخت، به هنگام اظهار قدرت قدرت نشان می داد و به هنگام مدارایی مدارا می نمود.⁽²⁾

و هم او گوید: ابو عمر، ابن عبد البر می گوید:

کسانی که هنگام مرگ «أبو ذر» به طور اتفاق در «رَبَّده» حاضر شدند، گروهی بودند که حُجر بن أدبر و مالک بن حارث اشتر همراه شان بودند.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: حُجر بن أدبر همان حُجر بن عدی است که معاویه او را کشت و او از افراد بسیار بزرگ و مشهور شیعه است. و مالک اشتر هم در میان شیعیان معروف تر از ابو الهذیل در میان معتزله است و آن گاه ابن ابی الحدید اضافه می کند:

کتاب استیعاب را در حضور شیخ ما، عبد الوهاب بن سکینه می خواندند من هم حضور داشتم همین که خواننده کتاب به این خبر رسید (خبر مربوط به درگذشت ابو ذر که گروهی از مؤمنان بر جنازه اش حاضر می شوند)، استاد من عمر بن عبد الله بن دباس که من همراه او برای شنیدن حدیث می رفتم، گفت: شیعه پس از این حدیث هر چه که می خواهد بگوید، خواهد گفت و آن چه شیخ مفید و سید مرتضی گفته اند، چیزی جز برخی از معتقدات حُجر بن عدی و مالک اشتر در مورد عثمان و کسان پیش از او - ابو بکر و عمر - نیست شیخ عبد الوهاب بن سکینه به او اشاره کرد ساکت شود و او سکوت کرد.⁽³⁾

ص: 479

1- نهج البلاغه، نامه 38 به ترتیب صبحی صالح.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 15 ص 101.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 15 ص 100 - 101. ضمناً برای آگاهی بیشتر از جلالت و عظمت و بزرگی مالک اشتر به کتاب الکنی و الألقاب محدث قمی، ج 2، ص 28، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15 ص 98 - 101، قاموس الرجال تستری، ج 8 ص 643 - 650 و کتاب مالک اشتر، نوشته محمد رضا حکیمی و دیگر کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

یکی دیگر از جنایات پسر هند جگر خوار این است که وی زیاد بن اُبیّه را که در بستر «عبید» آزاد شده «تقیف» به وجود آمد به پدر خود ابو سفیان ملحق ساخت و او را برادر خود قلمداد کرد و به خواهرش «جویریّه» دستور داد که با روی گشاده نزد زیاد برود و به عنوان خواهر با او ملاقات کند (1) و این کاری بود که بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر ضدّ اصل مسلم اسلامی مرتکب گردید.

معاویه مدعی شد که پدرش ابو سفیان در زمان جاهلیّت با «سمیه» مادر زیاد که زن «عبید» بود، هم بستر شده و سمیه از وی باردار گردیده و زیاد را به وجود آورده است. معاویه این ادّعاء خود را مستند به شهادت ابو مریم سلولی شراب فروش زمان جاهلیّت نمود و با همین استناد، زیاد را برادر خود و منسوب به خویش ساخت، با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: (الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ) (2)؛ فرزند متعلق به بستر است و زنا کار را پاداش سنگ است.

و خدا هم در قرآن کریم فرموده است:

(ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) (3) فرزندان را به نام پدران شان بخوانید، این در نزد خدا منصفانه تر است.

علامه مسعودی در کتاب «مروج الذهب» در این باره می نویسد: یونس بن اُبی عبید ثقفی در این رابطه به معاویه اعتراض کرد و گفت: معاویه! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم صادر کرده و فرموده که: فرزند متعلق به بستر است و مرد زنا کار را پاداش سنگ است. و تو بر عکس آن و بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شهادت ابو مریم به زنا ی ابو سفیان، عمل کردی.

معاویه به او گفت: حرفت را تکرار کن. او حرف خود را تکرار کرد. معاویه گفت:

ص: 480

1- مروج الذهب، ج 3 ص 16 چاپ بیروت، منشورات اعلمی.

2- صحیح بخاری ج 8 ص 559 کتاب الفرائض. باب 898 ح 1597 چاپ بیروت، دار القلم.

3- آیه 5، سوره احزاب.

یونس! به خدا اگر دست از این حرفت بر نداری بلائی بر سرت خواهم آورد که آن سرش ناپیدا باشد! (1)

در همین رابطه، أبو عمر، ابن عبد البر در «استیعاب» آورده است: وقتی معاویه (زیاد) را منسوب به خود خواند، بنی امیه نزد او رفتند از آن جمله، عبد الرحمان بن حکم - برادر مروان که به او گفت: تو اگر سیاهان را نیز بیایی برای تضعیف و تحقیر ما آن ها را منسوب به خویش خواهی ساخت. معاویه رو به مروان کرد و گفت: این بی آبرو را از این جا بیرون کن. مروان گفت: او بی آبرویی است که کسی از زخم زبانش رهائی نمی یابد. معاویه گفت: به خدا سوگند، اگر برد باری و گذشت من نبود، می دیدی که او نمی تواند زخم زبان بزند. مگر شعری را که درباره من و زیاد سروده است به من گزارش نداده اند! سپس دستور داد تا مروان آن شعر را بخواند و او چنین خواند:

هان! به معاویه بن صخر بگو:

که از کردارت به تنگ آمده ایم،

آیا از این که بگویند پدرت پاک دامن بود به خشم می آئی و از این که بگویند پدرت زنا کار بوده است خشنود می شوی؟!

من گواهی می دهم که نسبت خویشاوندی تو با زیاد، همچون خویشاوندی فیل، با کره ماده الاغ است.

و اعلام می کنم که سمیه بی آن که دست ابو سفیان، به او برسد، زیاد را باردار گشته است.

می گویند این ابیات را زیاد (2) بن ربیعۃ بن مُفرغ حمیری شاعر سروده است و آن ها که این ابیات را به او نسبت داده اند، نخستین بیتش را چنین آورده اند:

هان! به معاویه بن صخر بگو

از قول آن مرد یمنی.

و بقیه را همان گونه که پیشتر آوردیم، ثبت کرده اند. (3)

ص: 481

1- مروج الذهب، ج 3 ص 17، چاپ بیروت، علمی.

2- استیعاب، ج 2 ص 102 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- به شرح حال ابن مفرغ در آغانی ابو الفرج اصفهانی ج 18 ص 195 - 213 مراجعه فرمائید.

حسن بن علی علیهما السلام در حضور معاویه و عمرو عاص و مروان بن حکم خطاب به «زیاد» فرمود:

و تو را ای زیاد! چه نسبتی با قریش! برای تو نه فقط زمینه درستی در میان قریش یا اصل و نسبی با ولادت شرافت مندانه سراغ ندارم، بلکه مادرت فاحشه ای بود که مرد های قریشی و زشت کاران عرب با او می آمیختند، و چون به دنیا آمدی مردم عرب برایت پدری نمی شناختند تا این که این (معاویه)، پس از مرگ پدرش ادعای برادری تو را کرد. تو مایه افتخاری نداری.

تو را سمیه - زشت کار - بس، و ما را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابی طالب و سرور مؤمنان که هیچ گاه به جاهلیت نگرانید و عمویم حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بس، و نیز، این که من و برادرم سرور جوانان اهل بهشت هستیم، برای ما کفایت می کند. (1)

آری، معاویه بر خلاف دستور صریح قرآن که فرموده است: «پسر خوانندگان (فرزندان) را به نام پدران شان بخوانید که این در نزد خدا منصفانه تر است» (2)، و نیز بر خلاف فرموده پیامبر خدا که فرموده است:

«فرزندان را باید منسوب به پدر دانست، و زنا کار را باید به سنگ حواله داد» (3)، زیاد بن ابیه را که از زن فاحشه ای به وجود آمده بود، به پدرش ابو سفیان ملحق ساخت تا از یک چنین عنصر پلید و جنایت پیشه ای بر علیه خاندان پیامبر و شیعیان ایشان که یکا یک ایشان را به خوبی می شناخت سوء استفاده نماید.

و این نخستین بدعت و عمل جاهلی بود که علناً در اسلام انجام گرفت و معاویه آن را به اجرا در آورد و با این که کسانی به این کار معاویه اعتراض کردند و او را سرزنش نمودند، هیچ اعتنائی نکرد و بدان ترتیب اثر نداد و بالاخره هزاران نفر از بزرگان دین و شیعیان اهل بیت را به دست زیاد زنا زاده به کام مرگ فرستاد. (4)

ص: 482

1- المحاسن و المساوی، ج 1 ص 79 چاپ بیروت، دار صادر.

2- آیه 5، سوره احزاب.

3- صحیح بخاری، ج 8 ص 559 چاپ بیروت، دار القلم.

4- خوانندگان گرامی برای آگاهی بیشتر از موضوع الحاق زیاد بن ابیه به ابو سفیان، می توانند به این کتاب ها مراجعه فرمایند: مروج الذهب مسعودی، ج 3 ص 15 - 17، کامل ابن اثیر، ج 3 ص 441 - 445 چاپ بیروت، دار صادر - استیعاب، ج 2 ص 99 - 105 باب زیاد، شماره 829 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16 ص 179 - 204 و کتاب پر ارج «الغدیر»، ج 10، ص 216 - 227.

یکی دیگر از جنایات و تبهکاری های معاویه که در حقیقت مجسمه تبهکاری و از گناهان بزرگ و نا بخشودنی است بیعت گیری برای یزید پلید است که وی بر خلاف خواست «أهل حلّ و عقد» یعنی صاحب نظران امت و از طریق تهدید و سرکوبی باقی مانده مهاجران و انصار و علی رغم مخالفت برجسته ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرزند دائم الخمر خود را که همواره مست و مخمور بود و با خدا و رسولش جنگ و ستیز داشت و محرمات الهی را هتک می کرد، و بی پروا و آشکارا مرتکب معاصی کبیره می شد، به خلافت نصب کرد!

معاویه با این که از فساد اخلاقی یزید با اطلاع بود و می دانست که همه مردم می دانند که او سگ باز و میمون باز و می گسار است در عین حال: برای انجام دادن نظر خود سخت دست به کار شد و از هر وسیله ممکن کمک گرفت و هر حيله و نیرنگ و جنایتی که در توانش بود، به کار برد.

ابن عبد ربّه، دانشمند مشهور اندلسی در «عقد الفرید» می نویسد: معاویه هفت سال پی در پی در آماده کردن مردم برای بیعت با یزید می کوشید. او با حيله گران و سیاست مداران مشورت می کرد. نزدیکان و اقارب را با پول می فریفت و افراد دور را با لطایف الحیل به خود نزدیک می ساخت. (1)

ابن اثیر گوید: ابتداء صحبت درباره بیعت و خلافت یزید از مغیره بن شعبه شروع شد، و این در هنگامی بود که معاویه تصمیم گرفته بود که او را از حکومت کوفه عزل کند و به جای وی سعید بن عاص را که از امویان به شمار می رفت، به فرمان داری آن شهر برگزیند. چون مغیره مطلع شد که معاویه در نظر دارد او را از مقامش بر کنار کند، با خود گفت: بهتر آن است که من شخصاً نزد معاویه بروم و استعفا دهم تا مردم گمان نکنند که معاویه مرا عزل کرده است. از این رو با گروهی از یاران خود به سوی شام

ص: 483

1- عقد الفرید، ج 3 ص 357 چاپ بیروت، دار الاندلس، کتاب العسجدة الثانية در تاریخ خلفاء، خلافت معاویه و بیعت یزید.

حرکت کرد.

هنگامی که به دمشق رسید، به یاران خویش گفت:

اگر من در این ملاقات نتوانم امارت و فرماندهی خویش را استوار کنم - که البته در صورت موفقیت، شما از آن برخوردار خواهید شد - دیگر تا ابد چنین فرصتی به دست نخواهد آمد.

آن گاه حرکت کرده و به نزد یزید رفته و بدو گفت:

بزرگان اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیر مردان و سران قریش، همه و همه از دنیا رخت بر بسته اند، و تنها فرزندان آن ها باقی مانده اند، که تو از همه آن گروه برتر و بالا تر و خوش فکر تر و آشناتر به سنت پیامبر و سیاست حکم رانی هستی!! و نمی دانم چه مانعی برای امیر المؤمنین علیه السلام (معاویه) وجود دارد که برای تو از عموم مردم بیعت نمی گیرد؟

یزید گفت: تو فکر می کنی که این کار سر انجام پیدا کند و به نتیجه برسد؟ مغیره پاسخ داد: بلی!

مجلس ملاقات پایان یافت. خبر این گفتگو به وسیله یزید به اطلاع معاویه رسید. معاویه، مغیره را به حضور خواست، و از او جویای احوال شد مغیره مکار گفت: تو خود آن همه جنگ ها و خون ریزی ها را که پس از عثمان، بر سر حکومت به وقوع

پیوست، می دانی و دیده ای، یزید هم برای تو جانشینی لایق است، پس دیگر درنگ جایز نیست، برای او بیعت بگیر که اگر برای تو حادثه ای اتفاق افتاد، پشت و پناه مردم! و جانشین تو باشد، و خونی بر زمین نریزد، و فتنه ای بر پا نگردد!!

معاویه گفت: چه کسی می تواند این مهم را به عهده بگیرد؟

مغیره پاسخ داد: من مسئولیت کوفه را عهده دار می شوم، و زیاد بصره را و بعد از این دو شهر، دیگر کسی نیست که بتواند با تو مخالفت کند.

معاویه گفت: تو به حکومت خود باز گرد و با دوستان مورد اطمینان خویش مشورت کن، تا ببینیم جریان اوضاع چگونه سیر می کند.

مغیره به نزد یاران خویش بازگشت، و گفت: پای معاویه را در رکابی کردم که جولان گاهش بسیار دور و دراز است امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و کار این امت را چنان پاره

کردم که هرگز رفو نشود.

آن گاه مغیره به کوفه بازگشت، و ده تن از دوست داران بنی امیه را با فرزند خویش «موسی» برای سفر به شام آماده کرده و در میان شان سیصد هزار درهم تقسیم نمود که به سوی معاویه بروند، و بیعت یزید را در نظر او جلوه و جلائی تازه بخشند. معاویه در هنگام ملاقات آنان گفت: در این مسئله تعجیل نکنید، و البته نبایستی نظر خویش را نیز فراموش کنید!

سپس موسی فرزند مغیره را در پنهان طلبید، و از او سؤال نمود: پدرت از اینان دین شان را به چه مقدار پول خریده است؟

موسی گفت: به سیصد هزار درهم!

معاویه اظهار داشت: دین این افراد، چقدر در نظر شان کم ارزش بوده است!! (1)

بیعت یزید در بصره

در همان زمانی که مغیره در کار آماده ساختن مردم کوفه برای بیعت یزید بود، معاویه نامه ای به فرمان دار بصره زیاد بن عبید نوشت در نامه چنین نگاشته بود:

«مغیره بن شعبه مردم کوفه را به بیعت با یزید به عنوان ولی عهدی و خلافت دعوت کرده است. بدون گمان مغیره در زمینۀ پسر برادر تو از تو سزاوار تر نیست.

پس هنگامی که نامه من بدست رسید مردم شهر خویش را به همان چیزی که مغیره مردم کوفه را بدان دعوت کرده است، بخوان، و از آن ها برای یزید بیعت بگیر!»

نامه معاویه به دست زیاد رسید. آن گاه که از مضمون نامه آگاه شد، مردی از یاران خویش را طلبید که از نظر فهم و درک، بدو اطمینان داشت، و به وی گفت: من می خواهم رازی را نزد تو به امانت بگذارم که نمی توان نوشته ها و نامه ها را برای در بر داشتش ایمن دانست! برو به سوی معاویه و بدو بگو: ای امیر المؤمنین! نامه تو به دست من رسید. مردم به ما چه خواهند گفت، آن گاه که آن ها را به بیعت با یزید می خوانیم، در حالی که او سگ باز و میمون باز است، و هر روز به رنگی لباس می پوشد، و همیشه از شراب مست و مخمور می باشد، و از موسیقی هم پرهیزی ندارد!

ص: 485

از آن طرف در برابر او افرادی چون حسین بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله زبیر و عبد الله بن عمر وجود دارند. اما یک راه باقی هست، و آن این که توبدو فرمان دهی، یک یا دو سال طبق روش رقبای خویش و به اخلاق آن ها عمل کند. آن وقت است که شاید ما بتوانیم مردم را بفریبیم!!

پیام رسان زیاد به سوی معاویه رفت، و رسالت خویش را باز گفت. معاویه گفت: وای بر فرزند عبید! بخدای سوگند! شنیده ام آوازه خوان برای او سروده است که «امیر پس از من زیاد خواهد شد»! بخدای نسب او را به مادرش سمیه و پدر برده اش عبید باز خواهم گرداند؟! (1)

طبری و ابن اثیر، این داستان را با تفصیل بیشتر و با کمی اختلاف بازگو می کنند: که فرستاده زیاد بدو گفت: من معتقدم تو رأی معاویه را این گونه تخطئه نکنی و فرزندش را چنین مورد غضب و خشم او ننمائی! من به نزد یزید رفته و به او خبر خواهم داد که خلیفه با زیاد در مسئله بیعت با تو مشورت کرده است، و او از مخالفت کردن مردم هراس دارد؛ زیرا اعمال ناشایسته ای از تو مشاهده می شود. نظر زیاد این است که تو از این رفتار ناشایست دست برداری، تا امکان بیعت و خلافت برای تو پیدا شود!

زیاد نظر فرستاده خویش را پذیرفت. او از بصره حرکت کرده و به شام رفت و در آن جا پس از ملاقات یزید، نظر زیاد را باز گفت. یزید هم رأی و فکر زیاد را پذیرفت، و از بسیاری کار های ناشایسته و بدش موقتاً دست کشید!!

آن گاه فرستاده، نامه زیاد را به دست معاویه سپرد زیاد در نامه خویش معاویه را از تعجیل در کار نهی کرده بود معاویه با خواندن نامه، فکر زیاد را پسندید. اما هنگامی که زیاد از دنیا رفت، برای انجام بیعت یزید، عزم خویش را استوار ساخت، و اولین بار صد هزار درهم به نزد عبد الله بن عمر زاهد نمای عصر فرستاد. فرزند عمر پول ها را پذیرفت. فرستاده معاویه پس از پرداخت پول مسئله بیعت یزید را مطرح کرد.

عبد الله بن عمر گفت: پس خواسته معاویه این بود، اگر در مقابل این پول، من حاضر به بیعت شوم، معلوم می گردد، دینم را بسیار کم ارزش و بی ارج می دانم. (2)

ص: 486

1- تاریخ، یعقوبی، ج 2 ص 220 چاپ بیروت، دار بیروت.

2- کامل ابن اثیر، ج 3 ص 505 - 506، تاریخ طبری، ج 5 ص 302-303.

دانشمند بزرگ رجال شناس «ابن عبد البر» می نویسد: معاویه هنگامی که عزم خویش را برای بیعت یزید استوار ساخت، در میان مردم شام خطبه ای خواند، و بدیشان گفت: عمر من دراز گشته و اجل من فرا رسیده است، می خواهم برای مردی پیمان بیعت بگیرم. اما از آن جا که من هم مردی از شمایم، نظر خویش را برای من باز گوئید که بدون مشورت با شما تصمیمی گرفته نشود!؟

مردم همه متفق الرأی گفتند: ما به خلافت و حکومت عبد الرحمن بن خالد رضایت داریم. این مسئله سخت بر معاویه دشوار آمد او فکر می کرد مردم حتماً فرزند او یزید را بدین کار نامزد خواهند کرد. اما اینک می دید که آن ها اصولاً توجهی به یزید نکرده و نام عبد الرحمن فرزند خالد بن ولید را به میان آورده اند. خشم معاویه شدید بود، ولی نمی توانست آن را آشکار کند. مردم شام همان کسانی بودند که مدت چهل سال به حکومت و سلطنت او تن در داده و همواره در حوادث خطرناک عصر، از وی پشتیبانی کرده بودند. ناگزیر خشم خویش را فرو خورد و پنهانی در صدد برداشتن این مانع بر آمد!

مدتی گذشت. عبد الرحمن بن خالد مریض شد. معاویه طبیب مخصوص خویش را که مردی یهودی بود برای عیادت و مداوا به نزد او فرستاد این طبیب راز دار معاویه به شمار می آمد؛ لذا فرمان یافت که به هر وسیله ای که ممکن است عبد الرحمن را مسموم سازد. طبیب خود فروخته، فرمان معاویه را مو به مو به مرحله اجرا در آورد و مریض بی گناه را مسموم ساخت. سم آن چنان سخت بود که شکم عبد الرحمن را شکافت و با سرعت زیاد او را به دامان مرگ رها نمود. (1)

طبری و ابن اثیر داستان را به شکل دیگری نقل می کنند: معاویه به پزشک مخصوص خویش که مردی مسیحی مذهب بود، و ابن اثال نام داشت، دستور داد که به هر حيله ممکن می شود، عبد الرحمن را به قتل برساند و در برابر این خدمت از

ص: 487

1- الاستیعاب، ج 2 ص 372 شماره 1410 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه اسد الغابه، ج 3 ص 440 شرح حال 3287.

پرداخت مالیات در تمام عمر معاف گردیده و مأمور دریافت مالیات شهر حمص گردد که عنوان پاداشی برای او داشته باشد! طیب جنایت کار، عبد الرحمن را مسموم ساخت، و نظر پلید معاویه را اجرا نمود. معاویه هم در برابر خدمت او به وعده خویش وفا کرد!! (1)

ابن عبد البر اضافه می کند: پس از مرگ عبد الرحمن، برادرش مهاجر، پنهانی به دمشق مسافرت نمود؛ و به همراهی غلام خویش، در کمین طیب یهودی نشست. شب هنگام که طیب از نزد معاویه خارج می گشت، بدو حمله بردند و همراهیان وی را فراری ساخته او را به قتل رسانیدند ابن عبد البر پس از نقل حادثه می نویسد: این داستان در میان دانشمندان شهرت دارد. (2)

بیعت یزید در مدینه

ابن قتیبہ در کتاب «امامت و سیاست» گوید: معاویه اندکی بعد از وفات حسن بن علی علیهما السلام در شام برای یزید بیعت گرفت و به عمال و حکام خود در سراسر کشور دستور داد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرند، عامل او در مدینه مروان بن حکم بود، معاویه برای او نوشت تا مردم مدینه را گرد آورد و از آنان برای یزید بیعت بگیرد.

هنگامی که مروان نامه معاویه را خواند از این امر امتناع کرده و فریش هم از بیعت خودداری کردند، مروان برای معاویه نوشت که خویشاوندان از بیعت خودداری می کنند، اینک نظر خود را برایم بنویس، معاویه او را از فرمان داری مدینه عزل کرد و به جای او سعید بن عاص را به حکومت مدینه منصوب نمود. مروان در حالی که بر معاویه خشم گرفته بود از مدینه خارج گردید...

معاویه برای سعید بن عاص نوشت که از مردم مدینه بیعت بگیرد و جریان را برای او بنویسد و اسامی مخالفین و موافقین را به وی اطلاع دهد. هنگامی که سعید بن عاص وارد مدینه شد بر مردم سخت گرفت ولی با تمام سختگیری ها جز معدودی از مردم بقیه از بیعت خودداری کردند مخصوصاً بنی هاشم که به شدت به مخالفت

ص: 488

1- تاریخ طبری، ج 5 ص 227 و کامل ابن اثیر، ج 3 ص 453.

2- استیعاب، ج 2 ص 372 در شرح حال عبد الرحمن بن خالد، شماره 1410، اسد الغابه، ج 3 ص 440 شماره 3287 چاپ بیروت و نیز، ر.ک: تاریخ طبری ج 5 ص 227 و کامل ابن اثیر، ج 3 ص 453 حوادث سال 46.

برخاستند و عبد الله بن زبیر نیز شدیداً با این امر مخالفت می کرد.

سعید بن عاص در نامه ای برای معاویه نوشت: توبه من فرمان داده بودی مردم را به بیعت با یزید دعوت کنم، من به تو خبر می دهم، مردم در این مورد به کنندی حرکت می کنند، مخصوصاً خاندان بنی هاشم از آنان تا کنون هیچ کس این دعوت را اجابت نکرده است. کسی که در این میان دشمنی خود را کاملاً آشکار کرده است، عبد الله بن زبیر است. من بدون به کارگیری مردان جنگی نمی توانم از آنان برای یزید بیعت بگیرم، مگر این که خود پیش آیی و نظرت را در این باره بیان کنی و السلام.

معاویه در نامه های جدا گانه ای برای عبد الله بن عباس عبد الله بن زبیر، عبد الله بن جعفر، و حسین بن علی، نظر آنان را در مورد بیعت با یزید جویا شد، و از سعید بن عاص درخواست کرد تا نامه ها را به آنان برساند و پاسخ آن ها را هر چه زود تر به شام بفرستد.

این نامه ها از طرفی تهدید آمیز و از طرف دیگر، متملقانه و چاپلوسانه بود. تمام این افراد به معاویه جواب داده و نارضایتی خود را از خلافت یزید اظهار نمودند، و دلایل و براهین خود را برای او تشریح کردند و ما از جهت این که مطلب طولانی نشود از ذکر همه آن ها خودداری کردیم، و خوانندگان گرامی خود می توانند به کتاب «الامامه و السیاسة» مراجعه فرمایند.

راوی گوید: سعید بن عاص برای معاویه نوشت تا این چند نفر بیعت نکنند مردم بیعت نخواهند کرد و اگر اینان به بیعت تن در دهند مردم اطاعت خواهند نمود معاویه برای او نوشت: فعلاً با آنان در این موضوع تکلم نکن تا خودم بطرف مدینه حرکت کنم.

حرکت معاویه به سوی حجاز

معاویه به عنوان حج از شام حرکت کرد، هنگامی که نزدیک مدینه رسید مردم برای استقبال او بیرون شدند، زنان و کودکان و طبقات مختلف که بعضی سواره و گروهی پیاده بودند از شهر خارج گردیدند، معاویه با مردم بگفتگو پرداخت و از آنان اظهار تققد و دل جوئی کرد، تمام این خوش روئی ها و استمالت ها برای این بود که مردم را بطرف خود

جلب کند و آنان را در بیعت یزید در آورد.

راوی گوید: هنگامی که معاویه به «جرف» رسید حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله ابن عباس با معاویه برخورد کردند، معاویه گفت: ای پسر دختر پیغمبر و ای پسر عم پیغمبر خوش آمدید بعد از این روی خود را بطرف مردم کرد و گفت: این دو نفر شیخ بنی عبد مناف هستند، معاویه در این هنگام به طرف حسین بن علی و ابن عباس رفت و به آنان خوش آمد گفت، و در نزدیک خود جای داد و با آن ها شروع به سخن گفتن کرد تا آن گاه که به مدینه وارد شدند.

معاویه پس از این که وارد مدینه شد ابتدا به ملاقات عایشه رفت، و در این ملاقات جز ذکوان غلام عایشه و معاویه دیگری وجود نداشت، معاویه مذاکرات مفصلی با عایشه انجام داد، و عایشه هم مطالبی به او تذکر داد و نسبت به قتل حجر بن عدی او را توبیخ کرد و بعد از ملاقات با عایشه به منزل اختصاصی خود رفت.

گفتگوی معاویه با امام حسین علیه السلام

بعد از این دنبال حسین بن علی فرستاد و با او مدتی خلوت کرد و در ضمن سخنان خود گفت: ای برادر زاده مردم به این امر رضایت دارند جز پنج نفر از قریش که آنان هم تحت فرمان تو هستند، اکنون برای چه با این موضوع مخالفت می کنی!

حسین علیه السلام گفت: دنبال این پنج نفر بفرست و بینم آنان چه تصمیمی دارند، من بدون اطلاع آنان کاری انجام نمی دهم، و فعلاً در این امر بر من تعجیل نداشته باش، معاویه گفت: اگر آنان رضایت دادند تو حرفی نخواهی داشت؟ گفت: با آن ها مخالفت نخواهم کرد، معاویه گفت: پس اینک این مطالب در نزد خودت بماند.

بعد از این معاویه امر کرد تا بقیه را حاضر کردند و آنان هم مانند حضرت امام حسین علیه السلام جواب او را دادند، معاویه روز دوم پس از ورودش رسماً جلوس کرد و منشیان و نویسندگان خود را هم در نزدیک خود جای داد تا اندازه ای که آنان گفتار او را شنیدند، و به حاجب خود امر کرد کسی را بدون اذن او به مجلس راه ندهد اگر چه از نزدیکان او باشد.

پس از این فرستاد حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عباس را در مجلس او حاضر

کنند و ابن عباس قبل از امام حسین در مجلس شرکت کرد و معاویه او را در طرف چپ خود جای داد و با او به گفتگو پرداخت تا حسین بن علی وارد شد و او را هم در طرف راست خود نشانید و از حالات فرزندان حسن مجتبی علیه السلام و از سن و سال آن ها سؤال کرد.

خطبه معاویه

در این هنگام معاویه برای مردم خطبه خواند، پس از این که حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درود و تحیت فرستاد، و از شیخین و عثمان تجلیل و تکریم کرد از بیعت یزید سخن به میان آورد، و در اثناء کلام خود گفت: مقصود من از گرفتن بیعت برای یزید این است که شکاف بین ملت و رعیت را پر کنم و از اختلاف جلوگیری نمایم.

پس از این گفت: یزید در علم قرآن و فهمیدن سنت و داشتن حلم و بردباری بر همگان مقدم است، علاوه که در سیاست و تدبیر و مناظره فوق العاده باهوش است، البته در میان مسلمانان افرادی هستند که از نظر سن از وی بزرگ تر می باشند و از جهت قرابت به رسول خدا از او افضل اند، ولیکن بزرگی و قرابت دلیل اولویت نیست زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه ذات السلاسل عمرو بن عاص را که جوان بود بر بزرگانی مانند ابو بکر و عمر و اکابر اصحاب خود ترجیح داد و او را بر آنان امارت و ولایت داد اکنون ما هم باید به رسول خدا اقتدا کنیم.

سخنان حضرت سید الشهداء

در این هنگام ابن عباس خود را مهیا کرد تا پاسخ او را بگوید، ولیکن حسین ابن علی به ابن عباس گفت: تو از جای خود حرکت نکن مقصود معاویه از گفتن این مطالب من هستم، و باید از خود دفاع کنم، بعد از این حسین سلام الله علیه از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر جدش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ای معاویه گوینده هر اندازه بخواهد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و وصف کند باز هم قادر نیست حق او را ادا کند و تمام فضائل و مناقب او را بازگو نماید، ای معاویه من می دانم

که تو بعد از رسول خدا راه خلاف را در پیش گرفتی و از بیعت با امام حق سر باز زدی، و ای معاویه اکنون صبح روشن تاریکی شب را از هم شکافته، و نور آفتاب روشنایی

چراغ را ضعیف کرده است و حقائق پشت پرده فاش گردیده و مکر و حيله تو در نزد همگان ظاهر شده است - تو در حق یزید افراط کردی و در تقضیل او اجحاف زیاده روی نمودی و از اظهار حق و حقیقت بخل ورزیدی و از حق تجاوز کردی و درباره حقیقت جور نمودی.

ای معاویه تو درباره کسی که در این باره ذی حق است چیزی نگفتی و از حق وی چشم پوشیدی شیطان از این سخنانی که تو بر زبان راندی استفاده کامل کرد و بهره و نصیبش را برد من مقصود تو را درباره یزید فهمیدم و رأی تو را درباره او دانستم تو در سخنانت او را اهل علم و فضیلت و دانش و سیاست معرفی کردی و او را برای ریاست و امامت بر امت محمد شایسته دانستی

ای معاویه تو با این کلمات می خواهی مردم را درباره یزید مفتون سازی و حقائق را بر آنان وارونه جلوه دهی، گویا تو درباره شخصی سخن می گویی که وی از انظار مخفی است و مردم از حالات و اطوار او اطلاع ندارند، تو او را از داشتن علم تعریف می کنی و حال این که زندگی یزید برای مردم روشن است و همگان از خصوصیات او اطلاع کامل دارند.

ای معاویه چرا درباره یزید از سگ بازی هایش سخن نمی گوئی، که همواره با بر انداختن سگان به جان یک دیگر اوقات خود را می گذرانند و پیوسته با کبوتران مشغول لهو و لعب است یزید همواره با کنیزان و آوازه خوانان و مغنیان خوش الحان محشور می باشد و اینک تو او را یاری کننده دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می کنی؟!

ای معاویه از این موضوع درگذر و از این زور گوئی خودداری کن، و با زور و معصیت به این ملت مسلمان با خدا ملاقات مکن که هرگز نجات پیدا نخواهی کرد، معاصی و گناهایی که تا کنون مرتکب شده ای برایت بس است، به خداوند سوگند همواره راه باطل و جور را در پیش گرفته ای و ظلم و ستم و زور گوئی را پیشه خود ساخته ای، دیگر کاسه زندگی پر شده و از عمرت چیزی نمانده است.

ای معاویه اینک اندکی به خود آی و برای روز قیامت فکری بکن که در آن روز راه

فرار و چاره نیست، من اکنون مشاهده می کنم ما را برای بیعت با یزید دعوت می کنی و میراث ما را از دست ما می گیری، به پروردگار سوگند ما از هنگام ولادت وارث رسول خدا هستیم و به مقام او شایسته تریم.

ای معاویه در هنگام مرگ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، با ما احتجاج کردی و مطالبی را درباره خلافت به میان آوردی و اکنون لازم است باز هم همان احتجاجات را اذعان کنی و در این موضوع راه انصاف را بیمایی، شما در آن روز در موضوع خلافت علت ها تراشیدید و کار هائی را انجام دادید که حق از مسیرش منحرف گردید تا کار را بجائی رساندید که خلافت را در دست گرفتید، و حال این که اگر خلافت در مسیر خود حرکت می کرد هرگز به تو نمی رسید، (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ).

ای معاویه درباره این که گفتی: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن عاص را در حالی که جوان بود بر اکابر مهاجرین و انصار امارت داد، باید متوجه باشی که عمرو در آن روز از اصحاب به شمار می رفت و شرف مصاحبت با پیغمبر خود فضیلتی است، البته در آن روز هم بزرگان مهاجر و انصار از امارت عمرو اظهار عدم رضایت کردند و حضرت رسول هم فرمود: ای مهاجر و انصار دیگر پس از این کسی را بر شما امارت نخواهم داد.

ای معاویه تو امروز با این عمل حضرت رسول که منسوخ شده احتجاج می کنی و حال این که اکنون درباره بزرگ ترین مسائل اجتماعی که برای ملت مسلمان اهمیت زیادی دارد گفتگو می کنی، تو در مطالب خود اشاره و احتجاج می کنی به کسی که مصاحب و تابع پیغمبر بود و حال این که اکنون گروهی از اصحاب که در دین و تقوای آن ها حرفی نیست، و به شرف صحبت و قرابت مفتخر هستند پیرامون تو را گرفته اند.

ای معاویه تو اکنون با بودن اصحاب و خویشاوندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خلافت را بدست کسی می سپاری که در گناه و ارتکاب منهیات راه اسراف را در پیش گرفته و در فتنه و آشوب فرو رفته است، تو می خواهی با این کلمات ناروای خود مردم را گول بزنی و آنان را در شبهه اندازی، و در نظر داری عملی انجام دهی که فرزندت سعادت دنیا را ببرد و لذت آن را بچشد و تو در آخرت گرفتار شقاوت و بدبختی قرار گیری، و این ضرر بزرگی است که متوجه تو خواهد شد و من برای خود و تو استغفار می کنم.

در این هنگام که سخنان امام حسین علیه السلام به پایان رسید، معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت: این دیگر کیست ای پسر عباس! شاید نظر و گفته تو از این هم سهمگین تر و تلخ تر باشد! ابن عباس گفت: او به خدا قسم ذریه پیامبر است و یکی از «اصحاب کساء» است و از خاندان پاک و معصوم. (1)

به هر حال، پاسخ تند و کوبنده و حقایقی که حسین علیه السلام درباره یزید و اعمال ننگین او صریحاً و بی پرده در برابر معاویه بیان داشت امید زاده هند را یک باره ناامید ساخت و دانست که امکان ندارد که از آن بزرگوار با میل و رغبت برای یزید بیعت بگیرد و از سوی دیگر اگر حسین هم بیعت نکند نه مردم مدینه بیعت خواهند کرد و نه هم آن سه تن دیگر. از این رو پسر ابو سفیان با خود فکر کرد که باید چاره ای بیندیشد تا بتواند بر خر مراد سوار شود و کار زمامداری یزید را به سامان برساند.

برای انجام این مقصود برای آخرین بار به مکه آمد و آن چهار نفر یعنی حسین بن علی علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر را در یک مجلس نزد خود حاضر ساخت و داستان بیعت با یزید را با آن ها در میان گذاشت آن ها سخن او را نپذیرفتند و عبد الله بن زبیر هم در پاسخ وی مطالبی را بیان داشت.

معاویه که یک باره از آن ها و بیعت آنان مأیوس شده بود، ناچار آخرین نقشه شیطانی خویش را که قبلاً طرح کرده بود به مرحله اجرا در آورد و به آن ها گفت: من دوست داشتم شما را از این جریان مطلع کرده باشم تا عذر برطرف شده باشد. سپس گفت: من اکنون در نظر دارم خطابه ای برای مردم بخوانم و موضوعی را برای آن ها اظهار کنم و به خدا قسم اگر چنان چه کسی از شما حرکتی کند و در مقابل من حرفی بزند هیچ سخنی به او گفته نمی شود مگر آن که شمشیر بر آن سخن پیشی بگیرد و بر سر او فرود آید، پس هر کس مواظب جان خود باشد، پس از این رئیس گارد خود را طلبد و گفت: بالای سر هر یک از این چهار نفر دو نفر سرباز با شمشیر بگمار، اگر هنگام سخن گفتن یکی از اینان بخواهد کلمه ای در تصدیق و یا تکذیب من ادا کند آن دو مأمور با شمشیر خود گردن شان را بزنند.

سپس معاویه بالای منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و آن گاه گفت:

ص: 494

این چهار نفر از بزرگان و اخیار مسلمانان هستند، و بدون رأی و مشورت اینان نباید امری انجام بگیرد و اینک این چهار تن راضی شدند و با یزید بیعت نمودند، اکنون حرکت کنید و بیعت نمائید، در این هنگام مردم حرکت کردند و بیعت نمودند، و در انتظار بودند که این چند نفر درباره بیعت یزید چه نظری را در پیش خواهند گرفت؟ (1)

معاویه با اجرای این نقشه شیطانی، آن چهار تن را در برابر یک عمل انجام شده قرار داد و در برابر آنان خبر ساختگی بیعت آن ها را با یزید به اطلاع مردم رساند، اما در شرایطی که برای هیچ یک از آن ها امکان سخن گفتن و تکذیب نبود.

معاویه مکار و غدار و حيله گر پس از آن که با دروغ و زور شمشیر آن پرده را با مهارت و کمک شیطان بازی کرد، بلا درنگ با کاروان خود به سوی مدینه ره سپار گردید.

آری خواننده گرامی، معاویه با زور و فشار و تهدید و تطمیع و کشتار (زر و زور و تزویر) هر طور که بود برای یزید سگ باز و میمون باز و می گسار از مردم بیعت گرفت و آن چند نفر مخالف را با زور شمشیر و دار به سکوت کرد اما به هر حال، مسأله دروغین حضرت حسین علیه السلام و آن چند تن دیگر در پرده نماند. پس از آن که معاویه رهسپار مدینه گردید، مردم اطراف آن چهار تن را گرفته و گفتند: شما که در خیال داشتید که هرگز بیعت نکنید پس چرا تخلف کردید و به این سادگی با رضایت و رغبت تن به بیعت یزید دادید؟ آن ها در جواب مردم حيله ناجوان مردانه معاویه و شرایط خاصی که او در آن مجلس بر ایشان به وجود آورده بود برای مردم بازگو کردند، و خطری که جان شان را تهدید می نمود به آنان اعلام داشتند. (2)

آری، از مطالعه ماجرای آن بیعت ننگین و انحرافی این مطلب به خوبی روشن می شود که بیعت یزید در مدینه در محیطی خفقان آور و با تهدید و ارباب و تطمیع و رشوه و نیز با تهمت و افتراء و دروغ و مکر و حيله و نیرنگ صورت گرفت و این یکی دیگر از جنایات سهمگین معاویه بر ضد اسلام و دشمنی آشکار با اهل بیت

ص: 495

1- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 510-511.

2- کامل ابن اثیر، ج 3 ص 503 چاپ بیروت، دار صادر.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که بنا به توصیه ابو سفیان (1) به وسیله پسر هند جگر خوار به خود جامه عمل پوشید و او به آخرین آرزوی خود رسید و بالاخره یزید شراب خوار و سگ باز و بوزینه باز را به جانشینی خود نصب کرد.

ابن جوزی حنبلی در تذکرة الخواص می نویسد که از یکی از علمای بزرگ اهل سنت پرسیدند درباره «یزید» چه می گوئی در پاسخ گفت:

چگونه قضاوت می کنید درباره مردی که سه سال حکومت کرد. در سال اول حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رساند. در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت ساخت آن چه که در مدینه بود برای لشکریان خود مباح گرداند، و در سال سوم خانه کعبه را با منجنیق سنگ باران کرد و ویران ساخت؟». (2)

معاویه از نظر امیر مؤمنان علی علیه السلام و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از شخصیت های علمی و سیاسی

اشاره

تا بدین جا بخشی از مهم ترین جنایات بی شمار معاویه را درباره شناخت و معرفی پسر هند جگر خوار از منابع مهم و معتبر تاریخی بر شمریم و اینک می خواهیم

آخرین قسمت بحث خود را در این باره به نقل مطالب دیگری که در همین زمینه از زبان و بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام و برخی از صحابه و یاران بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصیت های علمی و سیاسی بازگو شده است اختصاص دهیم، تا ماهیت واقعی و چهره کریه و منافقانه و عدم ایمان و طغیان گری معاویه در برابر حق و حقیقت بیش از پیش برای همگان روشن شود. و اکنون به مطالبی که در این باره تحت چند عنوان می آوریم توجه فرمائید.

الف: سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معاویه

1. در نامه ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به معاویه چنین آمده است:

ص: 496

1- چنان که پیشتر اشاره کردیم، ابو سفیان در زمان عثمان خطاب به بنی امیه گفت: اینک که خلافت به دست شما افتاده است آن را مانند توپ بازی به یک دیگر پاس دهید. «فَتَلَقُّوْهَا تَلَقُّفَ الْكُرْهِ».

2- تذکرة الخواص، ص 291 - 292 چاپ، نجف در فصل مربوط به یزید بن معاویه.

مدّت زمانی است که تو و دوست دارانت که دوست داران شیطان مطرودند، حق - یا اسلام و تعالیم قرآن - را افسانه پیشینیان خوانده اید و آن را پشت سر افکنده اید و در صدد بر آمده اید که با دست و زبان تان، نور خدا را خاموش کنید، که البته خدا نور خویش را به کمال خواهد رساند گر چه کافران آن را نخواهند و کراهت داشته باشند. به جان خودم سوگند نور خدا را گر چه نخواهی و بدت بیاید به کمال خواهد رسید و دانش دین منتشر خواهد گشت و به سزای کارت خواهی رسید. بنا بر این در زندگی دنیایت که از تو جدا خواهد گشت هر چه می توانی تبهکاری کن ولی این را بدان که گویا هم اکنون روزگار باطل به سر آمده و نارواگری هایت به پایان رسیده و کار و حکومت بر باد رفته است، و تو به سوی شعله فروزان و سوزان آتش دوزخ کشانده شده ای، و خدا به هیچ وجه به تو ستم نکرده باشد که پروردگارت به بندگانش هرگز ستم نخواهد کرد. (1)

2- نامه دیگری خطاب به معاویه چنین می نویسد:

گروه بسیاری از مردم را به هلاکت افکندی، با گمراهی و ضلالت خویش آنان را فریفتی! و در امواج فتنه و فساد (و دریای نفاق و دورویی خویش) انداختی، همان فتنه و فساد که تاریکی هایش آن ها را فرا گرفته و امواج شبهاتش همه آن ها را در کام خود فرو برده و سبب گردیده تا آن ها از حق دور شده و به جاهلیت و دوران گذشته رو آورند؛ به قهقرا برگشته و به حسَب و نسب و تفاخرات قومی اعتماد کنند.

جز گروهی از روشن ضمیران و اهل بصیرت که از این راه بازگشته و پس از آن که تو را شناختند از تو جدا شدند. از همکاری و معاونت تو، به سوی خدا فرار کردند و این به خاطر آن بود که تو آن ها را به دشواری کشاندی (به باطل سوق داده) و از راه راست برگرداندی.

ای معاویه! در برابر کار هایت از خدا بترس! و مهارت را از دست شیطان بگیر! که دنیا از تو جدا خواهد شد و آخرت به تو نزدیک است... (2)

3. در یک نامه دیگر خطاب به معاویه چنین می فرماید:

... و شما بنی امیه ای معاویه چه زمانی رهبران رعیت و فرمان روایان ملت

ص: 497

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 16 ص 135.

2- نهج البلاغه، نامه 32 به ترتیب صبحی صالح.

بوده اید؟ آن هم بدون این که سابقه خوبی در اسلام و شرافت و فضیلتی داشته باشید؟ پناه بر خدا از این شقاوت ریشه دار! تو را بر حذر می دارم از این که به غرور آمال آروزها ادامه دهی و آشکار و نهانت یک سان نباشد (در ظاهر دم از اسلام می زنی ولی در باطن در راه شرک و کفر گام بر می داری).

مرا به جنگ دعوت کرده ای؟ اگر راست می گوئی مردم را کنار بگذار، و خود به مبارزه من بیا! کار به دو لشکر نداشته باش و آن ها را از جنگ معاف دار تا معلوم شود گناه بر قلب چه کسی چیره گردیده و پرده بر چشم چه کسی افتاده است!

من «أبو الحسن» درهم کوبنده جد و برادر و دائی تو در روز بدرم!

همان شمشیر با من است و با همان قلب پر توان با دشمن رو برو می شوم، بدعتی در دین نگذاشته ام و پیامبر جدیدی انتخاب نکرده ام. من بر همان راهم که شما پس از آن که از آن اطاعت کردید و با اکراه در آن قدم گذاردید، ترکش نمودید.

خیال کردی برای انتقام خون عثمان آمده ای؟ در حالی که می دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شده، اگر راستی طالب خون او هستی از همان جا که می دانی مطالبه کن. گویا تو را می بینم که آن چنان از رویا روئی در جنگ ضجّه و ناله می کنی که شتران زیر بارهای سنگین ناله می کنند.

و تو را مشاهده می کنم که با جمعیت خود از ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست و کشتگانی که پشت سر هم بر روی زمین می افتند، ناله و فریاد بر آورده ای و مرا به کتاب خدا دعوت می کنی (1) در حالی که جمعیت تو کافرنده و منکر، یا از جادّه حق بر کنارند. (2)

4. در یک نامه دیگر که امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ یکی از نامه های معاویه نوشته،

ص: 498

1- جالب توجه این که همان گونه که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است در آخرین لحظات جنگ صفین که شکست معاویه حتمی و قطعی گردید، شامیان با مکر و حيله عمرو عاص، قرآن ها را بر سر نیزه کردند و معاویه از علی علیه السلام دعوت نمود تا اختلافات شان را در پرتو «قرآن» حل و فصل نمایند. برای اطلاع بیشتر در این باره به تاریخ طبری، ج 5 ص 48 به بعد، ذیل حوادث سال 37 و کامل ابن اثیر، ج 3 ذیل حوادث سال 36 و 37 و شرح ابن ابی الحدید، ج 2 ص 204 - 264 در شرح خطبه 35 و صفین نصر بن مزاحم و دیگر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

2- نهج البلاغه بخش نامه ها نامه شماره 10.

اما بعد: نامه ات رسید، در آن یاد آور شده ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای دینش برگزید و با اصحابش وی را تأیید کرد. راستی که دنیا چه شگفتی هائی دارد! تو می خواهی ما را از آن چه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! و از نعمت وجود پیغمبر در میان ما به ما خبر بدهی! تو در این راه به کسی می مانی که خرما به «هَجَر» می برد (1) و یا همچون شاگرد تیر انداز که بخواهد به استادش درس تیر اندازی دهد. و گمان کرده ای که برترین اشخاص در اسلام فلان و فلانند، مطلبی را یاد آور شده ای که اگر راست باشد ابداً مربوط به تو نیست و اگر دروغ و نادرست باشد زیانی برای تو ندارد.

تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام و زیر دستانش چکار؟ اسیر آزاد شده کفار جاهلیت و فرزندان شان را با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقات شان چه نسبت؟!

هیئات! خود را در صافی قرار می دهی که از آن بیگانه ای، کار به جایی رسیده که محکومان حاکم شده اند ای انسان چرا سر جایت نمی نشینی؟! و چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی شوی؟ و چرا به جای خودت که قضا و قدر برای تو تأخیر داشته باز نمی گردی؟! غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در اسلام) با تو چه ارتباطی دارد؟

تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی و از راه راست و حد اعتدال منحرفی... (2)

5. در صفین ضمن سخنانی به هیئت اعزامی معاویه و طرفداران او می فرماید:

سپس عثمان عهده دار حکومت شد. کارهایی کرد که مردم بر او عیب گرفتند و گروهی به سویش رفته و او را کشتند. آن گاه مردم در حالی که من از حکومت شان بر کنار بودم به سراغ من آمدند و گفتند: بیعت کن. من خودداری نمودم. گفتند: بیعت کن، زیرا امت جز به حکومت تو راضی نمی شود و ما می ترسیم اگر نپذیری مردم پراکنده شوند. پس پذیرفتم و با ایشان بیعت کردم و هیچ چیز مرا نگران نمی داشت جز عهد شکنی و

ص: 499

1- این ضرب المثل مشابه این مَثَل فارسی است که گفته می شود: «زیره به کرمان می برد».

2- نهج البلاغه، بخش نامه ها نامه 28 به ترتیب صبحی صالح، و فیض الاسلام.

بد خواهی آن دو نفر (یعنی طلحه و زبیر) که با من بیعت کرده بودند و این که معاویه با من مخالفت کند، یعنی کسی که خداوند برای او هیچ سابقه ای در دین و پیشینه راستی و درستی در اسلام قرار نداده است؛ اسیر آزاد شده پسر آزاد شده دیگر و یکی از آن گروه های مشرک و مهاجمی است که همواره خودش و پدرش دشمن خدا و رسول و مسلمانان بودند تا آن که با زور و کراهت وارد اسلام شدند.

به راستی از شما جای بسی شگفتی است که چگونه با او همراهی می کنید و از وی فرمان برداری می نمائید و افراد خاندان پیامبر تان را وا گذاشته اید؛ خاندانی که نمی سزد با آنان ستیز و مخالفت کنید و نباید هیچ یک از مردمان را همتای شان بدانید. اینک من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر تان دعوت می کنم و این که باطل را بمیرانیم و نشانه های دین را زنده بداریم این سخن خود را می گویم و برای خود و هر مرد و زن مسلمان و مؤمنی از پیشگاه خداوند طلب آمرزش می نمایم. (1)

6. در خطبه ای که در یکی از روزهای صفین برای اصحاب و یاران خود ایراد نموده، خطاب به آنان می فرماید:

... همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من پیمانی بسته است که از آن سرپیچی نخواهم نمود. اینک شما با دشمن خود رویا روی شده اید و به خوبی دانسته اید که سالار شان منافق و آنان را به سوی دوزخ فرا می خواند، و حال آن که پسر عموی پیامبر تان با شما و در میان شماست و شما را به بهشت و اطاعت فرمان خداوند تان و عمل به سنت پیامبر تان فرا می خواند. هرگز کسی که پیش از هر مرد نماز گزارده و هیچ کس در نماز گزاردن با پیامبر بر او پیشی نگرفته است و از شرکت کنندگان در جنگ «بدر» است نمی تواند با معاویه که یک اسیر جنگی آزاد شده و فرزند یک اسیر جنگی آزاد شده است یک سان و برابر باشد. به خدا سوگند که ما بر حقیم و آن ها بر باطلند. مبادا که آنان بر باطل خویش مجتمع باشند و شما از حق خویش پراکنده شوید و سرانجام، باطل آنان بر حق شما پیروز شود: «با آنان بجنگید تا خداوند ایشان را با دست های شما شکنجه

ص: 500

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 4 ص 324، صفین نصر بن مزاحم، ص 201 چاپ مصر، تحقیق عبد السلام محمد هارون، تاریخ طبری، ج 5 ص 8 ذیل حوادث سال 37، چاپ ابو الفضل ابراهیم و جمهرة الخطب ج 1 ص 336 چاپ بیروت المکتبه العلمیه.

و اگر شما چنین نکنید خداوند آنان را به دست کسان دیگری غیر از شما عذاب خواهد کرد. (2)

7. هنگامی که شامیان قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند در سخنانی خطاب به یاران خود می‌فرماید:

ای بندگان خدا! من سزاوارترین کسی هستم که به کتاب خدا پاسخ مثبت داده و می‌دهد، ولی معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و ابن ابی سرح و ابن ابی مسلمه نه اصحاب دینند و نه قرآن. من از شما به ایشان آشنا تر و دانا ترم؛ هم به هنگام کودکی و هم پس از این که مرد شدند با آنان مصاحبت داشته‌ام؛ آنان بدترین کودکان و بدترین مردان بودند. ای وای بر شما، این کلمه حقیقی است که با آن اراده باطل می‌شود! آنان قرآن را از این جهت بر نیفراشته‌اند که آن را بشناسند و به آن عمل کنند، بلکه این مکر و خدعه و سستی و زبونی است! این سرها و بازوان خود را فقط یک ساعت به من عاریه دهید که حق به موقعیت قاطعی رسیده و چیزی باقی نمانده است تا دنباله ستم گران قطع شود. (3)

8. هنگامی که خواستند میان علی علیه السلام و معاویه و شامیان صلح نامه بنویسند به علی علیه السلام گفته شد: آیا اقرار می‌کنی که آنان مؤمن و مسلمانند؟!

فرمود: من برای معاویه و یارانش اقرار نمی‌کنم که مؤمن و مسلمان باشند، ولی معاویه هر چه می‌خواهد بنویسد و به هر چه می‌خواهد اقرار کند و هر نامی که می‌خواهد خود و اصحابش برای خود نام گذاری کند. (4)

9. شیوه علی علیه السلام این بود که هرگاه نماز صبح را می‌خواند در قنوت نماز خود معاویه

ص: 501

1- سوره توبه بخشی از آیه 14.

2- صفین، نصر بن مزاحم، ص 314 شرح نهج البلاغه، ج 5 ص 248 شرح خطبه 65، جمهرة خطب العرب، ج 1 ص 353.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 2 ص 216 چاپ ابو الفضل ابراهیم، صفین نصر بن مزاحم، ص 489 چاپ مصر، تحقیق عبد السلام محمد هارون، تاریخ طبری، ج 5 ص 48 و کامل ابن اثیر، ج 3 ص 316 چاپ بیروت، دار صادر.

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2 ص 232 چاپ ابو الفضل ابراهیم و صفین نصر بن مزاحم، ص 509 تحقیق عبد السلام محمد هارون.

و چند تن دیگر از یاران او را لعنت می نمود و می گفت: «اللهم العن معاویه و عمرًا، و أبا الأعور السلمی و حبیبا، و عبد الرحمان بن خالد، و الضحاک بن قیس و الولید». (1)

10. و سر انجام، در سخنان کوتاهی در معرفی معاویه و ماهیت واقعی او می فرماید: سوگند به خدا که «معاویه» از من سیاست مدار تر نیست، اما او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود.

اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود من سیاست مدار ترین همه مردم بودم، ولی هر نیرنگی گناه است و هر گناهی یک نوع کفر است، «در قیامت هر فرد غدار و مکاری پرچم خاصی دارد که به آن وسیله شناخته می شود».

به خدا سوگند، من با کید و مکر اغفال نمی شوم و در رویا روئی با شدائد ناتوان نمی گردم. (2)

آن چه تا بدین جا آوردیم، بخشی از سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معاویه بود که در منابع موثق حدیثی و تاریخی ثبت و ضبط گردیده است (3) و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در معرفی حضرتش فرموده است: (عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ)؛ علی با حق است و حق با علی است، در هر جهتی که او حرکت کند حق به همراه اوست». (4)

و نیز فرموده است: (عَلَيْهِ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ) : علی با قرآن است و قرآن با علی است». (5)

ب: سخنان برخی از صحابه و تابعین درباره معاویه

1. امام حسن مجتبی علیه السلام

ابو الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل خود می نویسد: امام حسن مجتبی علیه السلام نواده بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نامه ای که برای معاویه نوشته است خطاب به او می فرماید:

ص: 502

1- کتاب صفین، ص 551 - 552 و تاریخ طبری، ج 5 ص 71 در حوادث سال 37.

2- نهج البلاغه، کلام 200.

3- برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب شریف «الغدیر»، ج 10، ص 148 - 157 مراجعه فرمائید.

4- فرائد السمطين، ج 1، ص 177.

5- ینابیع الموده، ج 1، ص 88 باب 20 چاپ بیروت، أعلمی.

«... امروز ای معاویه، به راستی جای بسی شگفت است که تو به کاری دست زده ای که به هیچ وجه شایستگی آن را نداری زیرا نه به فضیلتی در دین معروفی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می باشی، تو فرزند دسته ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و پسر دشمن ترین افراد قریش نسبت به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشی».

(1)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

چون معاویه وارد کوفه شد به سخنرانی برخاست در حالی که حسن و حسین علیهما السلام پائین منبر نشسته بودند. پس نام علی علیه السلام آورد و به وی جسارت کرد، و سپس به حسن علیه السلام. حسین علیه السلام برخاست تا جوابش را بدهد و جسارت را به خود او بازگرداند، حسن علیه السلام دستش را گرفت و او را نشانید سپس ایستاد و خطاب به معاویه گفت:

هان! ای کسی که از علی نام بردی! من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر (ابو سفیان) است، مادر من فاطمه و مادر تو «هند» است، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و جد تو عتبه بن ربیع است، مادر بزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو قتیله. خدا از میان ما دو نفر آن کسی که آوازه ای محدود تر و حسبی پست تر دارد و در گذشته و حال شرارتی بیشتر و کفر و نفاق فزون تر داشته است، لعنت فرماید گروه های از مردم مسجد گفتند: آمین! (2)

هم چنین، نویسنده کتاب «المستطرف» در کتاب خود آورده است:

چون معاویه به مدینه رسید، به منبر رفته گفت: «پسر علی کیست؟ و علی کیست؟...» امام حسن مجتبی علیه السلام برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند گفت: خدای عزوجلّ هیچ پیامبری را مبعوث نگردانیده مگر این که برای او از تبهکاران دشمنی قرار داده است. آری من پسر علی هستم و تو فرزند صخر، مادر تو هند است و مادر من فاطمه، مادر بزرگ تو قتیله است و مادر بزرگ من خدیجه. خداوند هر یک از ما دو نفر را که دارای دودمانی پست و رفتاری ناپسند و آوازه ای محدود تر و کفری بیشتر و نفاق شدید تر است لعنت فرماید. مردمی که در مسجد بودند فریاد بر آوردند:

ص: 503

1- مقاتل الطالبین، ص 56 شرح ابن ابی الحدید، ج 16 ص 34 جمهرة رسائل العرب، ج 2 ص 15 چاپ بیروت، المكتبة العلمية.

2- شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 46 وصیة 31.

آمین! آمین! معاویه خطبه خود را قطع کرده به خانه رفت. (1)

ابن اثیر در تاریخ کامل خود آورده است:

وقتی حسن بن علی علیهما السلام حکومت را به معاویه وا گذاشت، خوارج گفتند: اینک وضعی پیش آمده که جای شک را باقی نگذاشته است. بنا بر این به طرف معاویه حرکت کرده علیه او جهاد کنید و در حالی که «فروة بن نوفل» فرماندهی آن ها را به عهده داشت به راه افتادند تا نزدیک کوفه در نخیله اردو زدند. حسن بن علی علیه السلام قبلاً به عزم مدینه از کوفه بیرون شده بود. به همین جهت معاویه نامه ای به وی نوشته او را به جنگ با «فروه» فرا خواند. پیک معاویه در «قادسیه» یا نزدیک آن به حسن بن علی علیه السلام رسید، اما او برنگشت و در جواب معاویه نوشت:

اگر من ترجیح می دادم با کسی از اهل قبله (از مسلمانان) جنگ کنم، حتماً نخست با تو می جنگیدم، لکن من جنگ با تو را به خاطر مصلحت مسلمانان و جلوگیری از خون ریزی رها کردم. (2)

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است: معاویه کسی را نزد حسن علیه السلام فرستاد و تقاضا کرد تا به جنگ خوارج برخیزد! امام فرمود: سبحان الله! من از جنگیدن با تو که برایم حلال است به خاطر مصلحت امت و ایجاد الفت و محبت در میان ایشان، دست برداشتم. آیا چنین پنداشته ای که من در کنار تو به جنگ خواهم پرداخت؟! (3)

2. حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام

ابن قتیبه در کتاب «امامت و سیاست» می نویسد:

معاویه در نامه ای برای حسین بن علی علیهما السلام نوشت: از ناحیه تو آخباری به من رسیده است که گمان نمی کنم آن حرف ها را بر زبان جاری کرده و به آن گونه مطالب رغبت نشان دهی، سزاوارترین مردم به وفای به بیعت کسی همچون تو می باشد که

ص: 504

1- المستطرف، ج 1 ص 157 و در چاپ دیگر، ج 1 ص 130.

2- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3 ص 409 چاپ بیروت، دار صادر.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 14.

خداوند در بزرگی و شرافت و منزلت جایگاه تو را بالا برده است. تقوای الهی را پیشه کن و این مردم را به داخل شدن در فتنه وادار مکن و خودت و دینت و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گرفتار آشوب و فتنه مساز (1).

حسین بن علی علیه السلام در جواب او نوشت:

اما بعد: نامه ات رسید. نوشته بودی از ناحیه من به تو گزارش داده اند من کار هایی کرده ام که تو انتظار آن را نداشتی که من آن ها را انجام دهم. کار های خوب به دست خداوند است اگر اراده کند آدمی را به طرف خیر و سعادت راهنمایی می کند، و اگر اراده اش تعلق نگیرد راه هدایت را بر انسان مسدود می کند.

اما درباره این که نوشته ای درباره من به تو گزارش هایی رسیده است باید بگویم: این مطالب را افراد مغرض و خبر چینان زبان باز به تو رسانیده اند که می خواهند اجتماع را از هم پراکنده سازند. این افراد گمراه که از راه راست خارج شده اند بر من دروغ و افترا بسته اند، من قصد جنگ و اختلاف ندارم، و لکن از جنگ نکردن با تو و حزب تو که از قاسطین هستند از خدا می ترسم، زیرا افراد ظالمی که پیرامون تو را گرفته اند، همگی از حزب ستمکاران و اعوان شیطان می باشند.

آیا تو قاتل «حُجر» بن عدی و یاران عابد و زاهد او نیستی؟ که از بروز بدعت نگران و بیتاب شده و امر به معروف و نهی از منکر می کردند و تو از روی ظلم و ستم پس از این که با آنان عهد و پیمان بستنی و به آنان اطمینان دادی پیمان خود را شکستی و تجاوز کارانه آنان را به قتل رساندی و در برابر خدا گستاخی و ورزیدی و پیمانی را که در برابرش بسته بودی به هیچ انگاشتی؟

آیا تو قاتل عمرو بن حمق خزاعی نیستی؟ آن مرد وارسته ای که از کثرت عبادت پیشانیش پینه بسته بود و تو او را هم پس از دادن عهد و میثاق کشتی و از میان بردی، در حالی که اگر چنان عهد و میثاقی به ساکنان بلندی ها داده می شد از کوه ساران به زیر می آمدند.

آیا تو نیستی که در دوره «اسلام» ادعا کردی که زیاد فرزند ابو سفیان است و او را منتسب به خویش گردانیدی و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان صادر کرده و فرمود:

ص: 505

(الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ وَاللَّعْنَةُ لِهَابِرِ الْحَجَرِ)، فرزند متعلق به بستر است و مرد زنا کار را پاداش سنگ است» و آن گاه او را بر مسلمانان مسلط ساختی تا آنان را بکشد و دست و پای شان را قطع کند و بر تنه های درخت خرما آنان را به دار آویزد؟!

سبحان الله، ای معاویه! گویا تو از افراد این امت نیستی و آن ها هم از تو نیستند!

آیا تو قاتل آن «حضر می» نیستی (1) که زیاد برای تو نوشت که او بر دین علی است. در حالی که دین علی همان دینی است که پسر عمیش (حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) داشته است و اینک تو در جای او نشسته ای؟ و اگر آن نبود، بالا ترین افتخارات تو و اجدادت کوچ کردن بود، که در زمان جاهلیت در تابستان و زمستان کاروان به راه می انداختند و به مسافرت و تجارت می پرداختند، ولی اکنون خداوند به واسطه ما - خاندان - رنج آن سفرها را از دوش تان برداشت؟

در نامه ات نوشته بودی که: این امت را به فتنه مینداز! من فتنه ای را بزرگ تر و سهمگین تر از حکومت تو - بر این امت - مشاهده نمی کنم.

نوشته بودی که: «متوجه خودت و دینت و امت محمد باش»، به خدا سوگند، من کاری را بهتر و برتر از جهاد علیه تو نمی شناسم، اگر بتوانم به جهاد با تو برخیزم مایه تقرب به پروردگارم خواهد بود و اگر نتوانم به انجام آن برخیزم، از خدا برای حفظ دینم آمرزش می طلبم و از او برای انجام آن چه دوست می دارد و می پسندد، توفیق و یاری می طلبم.

در نامه ات نوشته بودی تا زمانی که علیه من مکر کنی، من هم با تو مکر خواهم کرد. اکنون ای معاویه، علیه من مکر کن و نقشه بکش. به جان خودم سوگند، مردم پاک و نیک رفتار همیشه مورد نقشه کشی بد خواهانه بوده اند و من امیدوارم که جز بر خودت به دیگری ضرر نرسانی و عمل خودت را نابود سازی، پس تا می توانی علیه من نقشه بکش و توطئه کن.

از خدا بترسای معاویه و بدان که خداوند کتابی دارد که تمام اعمال کوچک و بزرگ

ص: 506

1- شریک بن شداد حضر می، یکی از اصحاب حُجر بن عدی است که زیاد بن ابیه - لعنة الله علیه - او را به جهت خودداری از برائت از امیر مؤمنان علی علیه السلام به نزد معاویه فرستاد و یکی از هفت نفری است که به - همراه «حجر» کشته شد. و همین برای جلالت و بزرگی او و خباثت معاویه علیه الهاویه کفایت می کند.

را فروگذار نکرده و همه آن‌ها را به حساب می‌آورد. و این را بدان که خداوند فراموش نمی‌کند که تو به محض گمان بردن به کسی، او را می‌کشی و به محض وارد آمدن اتهامی دستگیر می‌کنی، و پسری را برای امارت و حکومت اختیار کرده‌ای که شراب می‌نوشد و سگ بازی می‌کند. تو را می‌بینم که خویشان را به گناه و هلاکت انداخته‌ای، و دینت را تباه کرده‌ای و رعیت را نابود ساخته‌ای. و السلام. (1)

3. عبد الله بن بدیل بن ورفاء خزاعی

ابن عبد البر در «استیعاب» در شرح حال عبد الله بن بدیل می‌نویسد:

عبد الله به همراه پدرش پیش از فتح مکه اسلام آورد و در جنگ حنین و طائف و جنگ تبوک حضور داشت او انسانی با شخصیت و بزرگواری بود و از افراد سرشناس صحابه به شمار می‌رفت و در جنگ صفین به شهادت رسید.

عبد الله بن بدیل در جنگ صفین روزی در میان یاران خود پیا خاست و برای آنان سخنرانی کرد و چنین اظهار داشت معاویه چیزی را ادعا می‌کند که حق او نیست و در مورد حکومت با کسی که شایسته حکومت است و کسی هم‌تا و نظیر او نیست به کشمکش برخاسته و می‌خواهد با جدال باطل خویش حق را از میان ببرد؛ اینک همراه اعراب و احزاب بر شما حمله آورده است او گمراهی را برای آنان آراسته و عشق به آشوب و فتنه انگیزی را در دل‌های شان کاشته است؛ کارها را بر آنان مشتبه ساخته و بر پلیدی و ناپاکی شان افزوده است و شما به خدا سوگند که در پرتو نور و برهان روشن و آشکارید.

اینک با این ستم‌گران سرکش جنگ کنید، با آنان بجنگید و از ایشان نترسید و چگونه باید از ایشان ترسید و حال آن که در دست شما آیتی آشکار از کتاب خدای تان قرار دارد که می‌فرماید:

(أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ

ص: 507

1- الامامة والسياسة، ج 1، ص 131 و در یک چاپ دیگر ص 148 و در چاپ منشورات شریف رضی، ج 1 ص 201 - 204 و جمهرة رسائل العرب، ج 2 ص 58 - 64.

بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِرُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ (1)

آیا از آن‌ها می‌ترسید؟! با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید، با آن‌ها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند؛ و آنان را رسوا می‌سازد و سینه‌گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد.» همانا که من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان جنگ کرده‌ام و به خدا سوگند که در این جنگ هم آنان پاک‌تر و نیکوکارتر و با تقواتر از آن‌بار نیستند، بشتابید به سوی جنگ دشمن خدا و دشمن خودتان. (2)

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه گوید:

سپس عبد الله بن بدیل و رقاء خزاعی برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین، آن قوم اگر خدا را می‌خواستند و برای او عمل می‌کردند هرگز با ما مخالفت نمی‌ورزیدند ولی آنان برای فرار از برابری و علاقه به انحصار طلبی و حرص به قدرت خود و ناخوش داشتن از این که دنیای شان از دست برود با ما می‌جنگند و کینه‌هایی که در جان و دشمنی‌هایی که در سینه نهان دارند به سبب جنگ‌هایی بوده است که علیه ایشان برپا کرده‌ای، و در آن پدران و یاران شان را کشته‌ای.

آن‌گاه روی به مردم کرد و گفت: چگونه ممکن است معاویه با علی بیعت کند؟ حال آن که علی علیه السلام در یک جایگاه برادرش حنظله و دائی او ولید و پدر بزرگ مادری اش، عقبه را کشته است؟ به خدا سوگند، گمان نمی‌برم که چنین کاری کنند و آنان هرگز برای شما مطیع و مستقیم نمی‌شوند مگر آن که نیزه‌های استوار در میان ایشان به کار افتد و شمشیرها سرهای شان را ببرد و پیشانی‌های شان با گرزهای آهنین شکافته شود و کارهایی سخت میان دو گروه صورت گیرد. (3)

ص: 508

1- سوره توبه، بخشی از آیه 13 و تمام آیه 14.

2- استیعاب، ج 2، ص 9-10 در شرح حال عبد الله بن بدیل شماره 1489 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، تاریخ طبری، ج 5 ص 16 ذیل حوادث سال 37، شرح ابن ابی‌الحدید، ج 5 ص 186 در شرح خطبه 65 و جمهره خطب العرب، ج 1 ص 352 خطبه 239، صفین نصر بن مزاحم، ص 234.

3- شرح نهج البلاغه، ج 3 ص 180 در شرح خطبه 46 چاپ ابو الفضل ابراهیم و جمهره خطب العرب، ج 1 ص 300 شماره 208 و صفین نصر بن مزاحم، ص 102، چاپ مصر، تحقیق عبد السلام محمد هارون.

4. عبد الله بن عباس

نصر بن مزاحم در کتاب صفین خود می گوید: عبد الله بن عباس در جنگ صفین برای مردم ایراد سخترانی کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

... پسر هند جگر خوار از میان مردم فرو مایه یارانی پیدا کرده است تا بر ضدّ علی که پسر عم و داماد رسول خداست قیام کند. علی نخستین مردی است که با پیامبر نماز گزارده و از شرکت کنندگان در جنگ بدر است و در تمام جنگ های پیامبر همراه او بوده است و در این مورد هم بر همگان برتری داشته است و حال آن که معاویه و ابو سفیان در آن زمان هر دو مشرک و بت پرست بودند.

این را بدانید؛ سوگند به خدائی که تنها مالک پادشاهی است و خود آن را پدید آورده و شایسته آن است، در آن روزگار علی بن ابی طالب دوش به دوش پیامبر می جنگید و می گفت: خدا و پیامبرش راست می گویند، و معاویه و ابو سفیان می گفتند: خدا و پیامبرش دروغ می گویند. معاویه در این موقعیت امروزش، نیک رفتار تر و پرهیزکار تر و راه یافته تر و بر صواب تر از موقعیت های آن روزش در جنگ با شما نیست. بنا بر این، شما باد به تقوا و پرهیز کاری و کوشش و دور اندیشی و شکیبائی و ما به راستی می دانیم که شما بر حقیقت و آن قوم بر باطلند. مبادا که آن ها در باطل خود کوشا تر از شما در حق خود باشند به خدا سوگند که ما می دانیم که خداوند به زودی آنان را به دست شما و یا غیر از شما عذاب خواهد کرد... (1)

5. وائل بن حجر و معاویه

ابن عبد البر در استیعاب و ابن قتیبه در عیون الأخبار و ابن کثیر در «البدایة و النهایة» آورده اند در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وائل بن حجر حضر می یکی از ملوک یمن برای دیدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او وارد شد حضرتش او را گرمی داشت و به خود نزدیک ساخت و برای او احترام زیادی قائل شد. سپس به معاویه دستور داد تا او را به خانه یکی از انصار برده وی را در آن جا فرود آورد.

ص: 509

1- کتاب صفین نصر بن مزاحم، ص 318، جمهرة خطب العرب، ج 1 ص 351 و شرح ابن ابی الحدید، ج 5 ص 251 شرح خطبة 65.

و چون خانه میزبان انصاری در آخرین نقطه شهر مدینه بود وی سوار شتر خود گردید به راه افتاد. معاویه نیز در آفتاب سوزان و شدت گرما بدون این که کفش به پا داشته باشد پیاده در رکاب او به راه افتاد چون مقداری راه رفت معاویه از او خواست تا او را در در ردیف خود قرار داده سوار شترش کند ولی او نپذیرفت و گفت: تو را شایستگی آن نیست که در ردیف ملوک قرار بگیری.

معاویه گفت: من پسر ابو سفیانم.

او گفت: من وصف تو را از پیامبر شنیده ام.

معاویه گفت: پس لااقل کفش های خود را به من بده تا پای خود را از سوختن برهانم، گفت: پا های تو لیاقت کفش های مرا ندارد فقط به تو اجازه می دهم که در سایه شتر من راه بروی، و همین را برای خودت افتخار بدان، و گر چه سایه شتر من نیز برای تو زیاد است. (1)

پس معاویه در نظر این پادشاه از پادشاهان یمن در ردیف ملوک و سلاطین محسوب نمی شده و تنها یک فرد عادی به شمار می رفته است و از این رو، شایسته ندیده است که اهل یمن مطلع گردند که یک فرد عادی کفش پادشاه را پوشیده است و اگر معاویه در زمان جاهلیت و یا در صدر اسلام دارای شرافت و فضیلتی بود بر آن پادشاه پوشیده و مخفی نمی ماند.

6. شعبة بن غریض و داوری او درباره معاویه

ابو الفرج اصفهانی در اغانی از هیشم بن عدی روایت می کند که او گفت: معاویه در دوران خلافت خود دو مرتبه برای انجام مناسک حج بیرون شد، و در کاروان معاویه سی استر که زنان و کنیزان او را حمل می کردند وجود داشت، معاویه در یکی از این سفرها مردی را در مسجد الحرام دید در حالی که دو جامه سفید بر تن داشت، معاویه پرسید این مرد کیست؟

اطرافیان جواب دادند این شعبة بن غریض است که پیش از این یهودی بوده،

ص: 510

1- عیون الاخبار ابن قیبه، ج 1 ص 271 تاریخ ابن کثیر، ج 5 ص 71 - 72، تاریخ ابن خلدون، ج 2 ص 56.

معاویه فرستاد او را حاضر کنند، فرستاده معاویه رفت و گفت: امیر المؤمنین تو را احضار کند، شعبه گفت: امیر المؤمنین که از دنیا رفته، گفتند: معاویه تو را نزد خود طلب کرده و اکنون هر چه زود تر خود را به او برسان، شعبه آمد و به معاویه به عنوان خلافت سلام نکرد.

معاویه گفت: آن زمینی که در تیماء (1) داشتی چه کار کردی؟ گفت: برهنگان بوسیله آن زمین پوشانده می شوند زیاد بر مخارج هم به همسایگان می رسد معاویه گفت آن زمین را نمی فروشی، گفت: چرا در نظر دارم بفروشم، معاویه پرسید زمینت را به چه مقدار می فروشی؟ گفت به شصت هزار دینار و اگر چنان چه قبیله مرا فقر و حاجت فرا نگرفته بود هرگز او را نمی فروختم، معاویه گفت: گران گفتی، جواب داد اگر این زمین مربوط به یکی از یاران بود او را به ششصد هزار دینار از وی می خریدی، معاویه گفت: راست گفتی، اکنون که با ما بخل ورزیدی و زمین را نفروختی پس چند شعر از پدرت برای ما بخوان، او هم گفت:

یا لیت شعری حین أندب هالکا *** ماذا توّبنی به أنوحي

أیقنن لا یبعد فربّ کرهية *** فّرحتها ببشارة و سماع

و لقد ضربت بفضل مالی حقّه *** عند الشتاء و هبة الارواح

لقد أخذت الحقّ غیر مخاصم *** و لقد رددت الحقّ غیر ملاحی

و إذا دعیت لصعبة سهلتها *** ادعی بافلح مرّة و نجاح

کاش هنگامی که بر مرده ای نوحه می کنم می دانستم در ماتم من نوحه گران برایم چه نوحه می سرایند؟

آیا زنان نوحه گر خواهند گفت: (از رحمت) دور مباد!

زیرا که بسیار اندوه را که با رفتار نیک و بخشش خوشایندت از چهره ها زدودی.

چون من به گاه زمستان و وزش باد های سرد جان فرسا

اضافه در آمد خویش را بر گرفته به نیازمندان دادم

و حقّ خویش را از دیگران بی جنگ و دعوا گرفتم

و حقّ دیگران را بی آن که بخواهند و اصرار در گرفتن نمایند پرداختم

ص: 511

1- تیماء: نام محلی میان حجاز و شام است.

و هر گاه مرا برای حلّ مشکلی فرا خواندند آن را گشودم

آیا مرا رستگار می خوانند و موفق و کامیاب خواهند نامید؟

معاویه گفت: من به این اشعار از پدرت اولی هستم، شعبه گفت: دروغ گفתי و لثامت به خرج دادی، معاویه گفت: اما این که دروغ گفتم درست و اما لثامت از کجا است؟ گفت: برای این که تو در جاهلیت می خواستی حق را پا مال کنی و در اسلام هم همین رویه را اتخاذ کرده ای، در جاهلیت با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کردی و با وحی مبارزه نمودی، خداوند مکر و خدعه تو را رد کرد و نیرنگ و فریبت را از بین برد، و در اسلام هم فرزندان پیغمبر را از حقّ شان محروم ساختی، تو را با خلافت چکار تو طلیق و فرزند طلیق هستی، معاویه گفت: این مرد پیر شده و عقلش را از دست داده، اینک او را از مجلس دور کنی، اطرافیان معاویه دست او را گرفتند و از مجلس بیرونش کردند. (1)

خلاصه این داستان را ابن حجر عسقلانی در «اصابه» از زبان عبد الله بن زبیر آورده است با این افزوده که شعبه بن غریض گفت: من خرف نشده ام. اما تو را ای معاویه، به خدا سوگند می دهم آیا به یاد نمی آوری که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم و علی علیه السلام فرا رسیده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او استقبال کرد و در آغوشش گرفت و فرمود: خدا بکشد کسی را که با تو جنگ کند و دشمن بدارد کسی را که با تو دشمنی ورزد؟ معاویه سخن او را قطع کرد و حرف دیگری پیش آورد. (2)

7. گفتار حسن بصری درباره معاویه

ابن جریر طبری و ابن اثیر جزری و ابن کثیر شامی از حسن بصری (3) نقل کرده اند که درباره معاویه گفته است: در معاویه چهار خصلت وجود داشت که اگر جز یکی از آن ها در وجود او نمی بود برای اثبات گناه و هلاکت وی، کفایت می کرد.

ص: 512

1- الأغانی، ج 3، ص 100 چاپ بیروت، مؤسسه علمی.

2- الاصابه، ج 2، ص 43.

3- حسن بصری، أبو سعید ابن ابی الحسن بن یسار، از تابعین بوده و علی علیه السلام و طلحه و عائشه را دیده و او مدّتی در خراسان اقامت گزید و در حکومت ربیع بن زیاد منشی او بود و نامه های دولتی را می نوشت، جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و از آن ها أخذ حدیث نمود. وی را از منحرفان و مخالفان علی علیه السلام دانسته اند. شرح حالش در تهذیب التهذیب ابن حجر، ج 2 ص 243 شماره 1297 و الکنی و الألقاب محدث قمی ج 2 ص 84 زیر عنوان: البصری، آمده است.

1. چیره شدن بر این امت و تسلط بر حکومت به وسیله افراد سفیه و نادان تا جائی که دولت و حکومت را بدون مشورت با افراد امت در دست گرفت، در حالی که بقیه صحابه و افراد شایسته و با فضیلت در میان امت، باقی بودند
2. تعیین فرزند مست و دائم الخمرش یزید را به جانشینی و ولایت عهدی خود در حالی که او لباس حریر می پوشید و تار و طنبور می نواخت.
3. مدعی شدن برادری زیاد بن ابیه (و ملحق ساختن وی به ابو سفیان) علی رغم فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: (الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ) ، (فرزند زن، از آن شوهر قانونی و رسمی است و زنا کار را جز سنگ بهره ای نیست).
4. کشتن حُجر - بن عدی - و یارانش که وای بر معاویه از کشتن حجر و یارانش که عبارت آخر را دوبار تکرار کرد. (1)

8. صعصعة بن صوحان و معاویه

صعصعة بن صوحان یکی از یاران علی علیه السلام و از فصحاء و بلغاء عصر خود به شمار می رفت، شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب علی علیه السلام بر شمرده است.

ابن اثیر در «أسد الغابه» گوید: صعصعة بن صوحان در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شد ولی به خاطر کمی سنش آن جناب را رؤیت نکرد او از بزرگان عبد القیس بود و مردی فصیح و سخن گو و متدین به شمار می رفت. وی از اصحاب علی علیه السلام بود و در همه جنگ های آن حضرت شرکت کرد، صعصعه مردی موثق بود ولی حدیث چندانی از او روایت نشده است. او در ایام خلافت معاویه درگذشت. (2)

ابن حجر عسقلانی گوید: صعصعة بن صوحان عبدی از عثمان، علی علیه السلام و ابن عباس روایت کرده است و ابو اسحاق سبعی و ابن بریده و شعبی و دیگران از وی روایت کرده اند او در جنگ صفین با علی علیه السلام بود و بر قسمتی از لشکر امارت داشت، او مردی فصیح و خطیب بود و شعبی در نزد او فنّ خطابه می آموخت. (3)

ص: 513

-
- 1- تاریخ طبری، ج 5 ص 279 چاپ ابو الفضل ابراهیم تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3 ص 487 چاپ بیروت، دار صادر، تاریخ ابن کثیر، ج 8 ص 133 با اندکی اختلاف.
 - 2- اسد الغابه، ج 3 ص 21 شماره 2503 چاپ بیروت.
 - 3- الاصابه، ج 2 ص 200 شماره 4130 حرف صاد قسم . برای اطلاع بیشتر از شرح حال صعصعه به قاموس الرجال تستری ج 5 ص 492 شماره 3679 مراجعه فرمائید.

منصور بن وحشی، به نقل از ابو الفیاض عبد الله بن محمد هاشمی، از ولید بن بختری عیسی، از حارث بن مسمار بهرامی، گوید: «معاویه صعصعه بن صوحان عبدی و عبد الله ابن کواء بشکری را با تکی چند دیگر از یاران علی علیه السلام و مردان قریش بازداشت کرده بود. روزی معاویه به نزد آن ها رفت و گفت: «شما را به خدا قسم می دهم که درست و راست بگویید مرا چگونه خلیفه ای می دانید؟» ابن کواء گفت «اگر دستور نداده بودی نمی گفتیم برای آن که توستم گری لجوجی و در کشتن نیکان از خدا غافل، ولی می گوئیم تا آن جا که ما می دانیم دنیای تو وسیع و آخرت ناچیز است. مکنت فراوان داری، ظلمت را نور و نور را ظلمت می کنی.» معاویه گفت: «خداوند خلافت را به وسیله اهل شام عزت بخشید که مدافع آن شدند و محرمات خدا را ترک کردند و چون مردم عراق نبودند که مرتکب محرمات شوند و حرام خدا را حلال شمارند و حلال خدا را حرام پندارند.» عبد الله بن کواء گفت: ای پسر ابو سفیان هر سخنی را جوابی هست ولی ما از جبروت تو بیم داریم. اگر زبان ما را آزاد می گذاری با زبان های گشوده که در کار خدا از ملامت گری بیم ندارد از اهل عراق دفاع می کنیم و گرنه صبر می کنیم تا خداوند حکم کند و برای ما گشایش پیش آرد» گفت «بخدا هرگز زبان ترا آزاد نخواهم گذاشت.»

آن گاه صعصعه به سخن آمد و گفت: «ای پسر ابو سفیان هر چه خواستی گفتی. ولی قصه چنان نیست که تو می گوئی، کسی که بزور بر مردم حکومت یافته و به آن ها تکبر می فروشد و به دروغ و خدعه بر اسباب باطل مسلط شده، چگونه خلیفه تواند بود؟ بخدا تو روز بدر هیچ کاره بودی و چنان بودی که گویند: «نه اسب دارم نه شتر». تو و پدرت در کاروان و سپاه کسان را بر ضد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برانگیختید. تو آزاد شده

پسر آزاد شده ای، که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آزاد تان کرده است. آزاد شده چگونه شایسته خلافت تواند بود؟» معاویه گفت: «اگر سخن ابو طالب را در نظر نداشتیم که گفت: «با جهالت آن ها بحلم و بخشش مقابله می کنم و بخشش با قدرت یک نوع جوان مردی است»، همه

نگارنده گوید: این جنایت کار تاریخ نه برای ترس از خدا و دخول در آتش از کشتن آن جماعت خودداری نمود، بلکه امتناع او از کشتن آنان همان گونه که خودش تصریح نموده برای این بود که مردم او را حلیم و کریم بدانند چنان که طرفداران او وی را با صفت حلم و برد باری یاد نموده و حق را به باطل مخلوط کرده و سخن زور و ناروائی را ابراز داشته اند.

9. جاریه بن قدامة سعدی

جاریه بن قدامة یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بود که در سخت ترین روزها آن حضرت را ترک نکرد و نسبت به آن حضرت ایثار و فداکاری نمود. در کتب رجال و معاجم صحابه از وی یاد شده است، در اصابه ابن حجر آمده است: جاریه بن قدامة یکی از اصحاب علی علیه السلام بود و در جنگها با او همراهی می کرد.

ابن حجر گوید: جاریه بن قدامة بن زهیر سعدی تمیمی از اهل بصره بود، در این که او محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درک کرده باشد اختلاف است، او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب روایت می کند و در جنگ صفین با علی بود و در هنگام خلافت یزید بن معاویه درگذشت. عسکری گوید: او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد و از وی حدیث شنید.

(2)

جاریه مردی شجاع و بی باک و صریح اللہجه بود و از اشراف قوم خود به شمار می رفت. در اقرب الموارد «کتاب لغت» می گوید: یکی از معانی «جاریه» (الحیة من جنس الأفعی) است یعنی جاریه یک نوع ماری است از جنس افعی.

جاریه و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند. معاویه که بد بینی جاریه و کسانش را احساس کرده بود، تصمیم گرفت روزی در محضر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر قرار دهد، فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد.

ص: 515

1- مروج الذهب، ج 3 ص 51 چاپ بیروت، منشورات مؤسسه اعلمی.

2- الاصابه، ج 1، ص 218 حرف ج قسم 1 شرح حال 1050 و اسد الغابه، ج 1 ص 314 شماره 664 چاپ بیروت.

حافظ شام ابن عساکر دمشقی از عبد الملک بن عمیر روایت کرده که جاریه بن قدامه سعدی بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: تو چه کسی هستی؟ گفت: جاریه بن قدامه، معاویه گفت: مگر تو زنبوری بیش هستی؟! جاریه در جواب او گفت: تو مرا به گزنده ای شیرین دهان تشبیه می کنی ولی به خدا معاویه ماده سگی بیش نیست که عوعو کنان سگ های نر را به سوی خود فرا می خواند و امیّه نیز جز تصغیر «آمه» (یعنی کنیزک) چیز دیگری نیست.

و از فضل بن سوید روایت کرده که گفت: جاریه بن قدامه به عنوان نمایندگی بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: تو کسی هستی که همراه علی بن ابی طالب به راه افتادی و شعله آتش افروختی و در ده کده های عربی به گردش پرداخته و خون آن ها را ریخته ای.

جاریه گفت: ای معاویه! دست از علی بردار، چه آن که ما از آن وقتی که دوست دارش گشته ایم هرگز بد خواهش نشده ایم و از وقتی که همراهش شده ایم با وی به نفاق و دورنگی رفتار ننموده ایم.

معاویه گفت: وای بر تو ای جاریه، چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که نام تو را «مار» گذاردند؟ جاریه فوراً و بدون تأمل گفت: و تو ای معاویه چه مقدار نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم تو را معاویه گذارده اند (یعنی سگ ماده) [\(1\)](#)

همین داستان را ابن عبد ربّه اندلسی در «عقد الفرید» بدین گونه آورده است:

معاویه به جاریه بن قدامه گفت: تو چقدر در نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم تو را جاریه (یعنی مار) گذارده اند؟ جاریه گفت: و تو (ای معاویه!) چه مقدار نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم تو را معاویه گذارده اند؟ یعنی سگ ماده.

(معاویه سخت از این جواب ناراحت شد و) گفت: ای بی مادر! ساکت باش! جاریه جواب داد: من مادر دارم که مرا زائیده است، برای آن شمشیر هائی که وقتی با تو - در جنگ - روبرو

شدیم در دست داشتیم، معاویه گفت: مرا تهدید می کنی؟ جاریه گفت: (به خدا قسم دل هایی که با آن به تو کینه می ورزیدیم هنوز در سینه های ماست و

ص: 516

1- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص 199 و در چاپ دیگر، ص 133.

شمشیر هایی که به وسیله آن ها با تو جنگیدیم در دست های ماست.) (1) تو با زور کشور ما را نگشوده ای و با قوه قهریه بر ما تسلط نیافته ای تو در مورد زمامداری با ما عهد و پیمان بسته ای و ما نیز طبق آن پیمان عهد اطاعت و شنوانی داده ایم. اگر تو به پیمانت وفادار بمانی ما هم به اطاعت خود وفا داریم، و اگر تخلف نمایی و به چیز دیگری متوسل شوی باید بدانی ما که این جا آمده ایم، مردانی سرسخت و نیرومند و زبان آور (و نیزه های برنده) را پشت سر نهاده ایم. معاویه گفت: خداوند مانند تو را در جامعه زیاد نکند! جاریه گفت: حرف خردمندانه بزن و احترام ما را نگهدار... (2)

10. شریک ابن اعور حارثی

یکی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بنام شریک بن اعور، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه زندگی می کرد. او مردی زشت رو و نام وی «شریک» بود. این کلمه به عنوان نام، اسم جالبی نیست پدرش را هم «اعور» می گفتند، و اعور کسی است که یک چشم او معیوب باشد. در یکی از روز ها که معاویه در اوج قدرت بود «شریک بن اعور» به مجلس او وارد شد معاویه از نام او و پدرش و هم چنین از شکل و قیافه اش استفاده کرده و او را مورد تحقیر و اهانت قرار داده و خطاب به وی گفت:

نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست، تو پسر اعور (یعنی یک چشم) هستی و سالم بهتر از معیوب است (و صورت بد گلی داری و خوشگل بهتر از بد گل است) با این حال چگونه قوم و قبیله ات تو را به سیادت و آقائی خود برگزیده اند؟!

شریک در جواب او گفت: تو معاویه هستی، و معاویه ماده سگی است که عوعو می کند و سگ های نر را به سوی خویش می خواند (تو عوعو کردی نامت را معاویه گذاردند) تو فرزند صخری و زمین هموار بهتر از سنگلاخ است، تو پسر حرب (به معنای جنگ و نبرد) هستی و سلم و صلح بهتر از جنگ و نبرد است، و تو فرزند

ص: 517

-
- 1- این عبارت در کتاب «المستطرف، ج 1، ص 73 و درج 1، ص 58 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی آمده است.
 - 2- العقد الفرید، ج 2 ص 143 و در چاپ دیگر، ج 3 ص 86 کتاب المجنبه فی الأجوبه، مجاوبه الامراء و الرد علیهم چاپ بیروت دار الاندلس، و نزدیک به همین مضمون در مستطرف، ج 1 ص 58 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، و در یک چاپ دیگر، ج 1 ص 73.

امیه ای و امیه تصغیر «أمه» (یعنی کنیزک) است با این همه چگونه به مقام زمامداری مسلمانان نائل آمده و امیر المؤمنین شده ای؟! این را گفت و از دربار معاویه بیرون رفت در حالی که اشعاری می سرود و می گفت:

ایا معاویة بن حرب به من دشنام و ناسزا می گوید

در حالی که شمشیر برانم همراه من است و زبان گویایم

و از قبیله ام شیر مردانی گرداگرد من جمعند

که از سر شیفتگی به نبرد و هجوم در غرّشند؟

از بی خردی مرا به خاطر زشت روئی ام سرزنش می کند

در حالی که نمی داند که زیبا رویان بد کاره اند! (1)

11. محمد بن ابی بکر

نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آورده اند: هنگامی که محمد بن ابی بکر از جانب علی به فرمان روائی حکومت مصر منصوب گردید نامه ای بدین شرح به معاویه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد فرزند ابو بکر، به گمراه، معاویه پسر صخر. درود بر اهل طاعت خداوند، آنان که در برابر صاحبان مقام ولایت و امامت الهی سر فرود آورده اند.

اما بعد، خداوند - تبارک و تعالی - با عظمت و قدرت و سلطنت خویش خلق را به

اقتضای حکمت خود آفرید بدون این که ضعف و سستی در قوت و قدرت او راه یافته و حاجتی به خلقت مخلوق داشته باشد. آن ها را آفرید تا بندگی کنند و از میان آن ها افرادی گمراه و هدایت یافته و بد بخت و نیک بخت قرار داد. آن گاه از روی علم و دانش خویش آنان را برگزید و از میان آن ها محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انتخاب و اختیار فرمود و پیامبری را ویژه او گردانید. انتخابش فرمود تا وحی او را دریابد و امین رسالت او باشد. او را به پیامبری برانگیخت و او نیز کتاب های آسمانی پیش از خود را تأیید و تصدیق نمود. وی را

ص: 518

1- المستطرف، ج 1 ص 72 و در چاپ دیگر، ج 1 ص 57 و ثمرات الاوراق، ص 59 و أعيان الشيعة، ج 7 ص 344 چاپ بیروت، دار التعارف.

راهنمایی برای شرایع آسمانی قرار داد و حضرتش نیز مردمان را به راه خدای تعالی با حکمت و پند نیکو فرا خواند.

نخستین کسی که دعوت حضرتش را پذیرفت و اطاعت کرد و او را تصدیق نمود و با وی همراه شد و ایمان آورد و تسلیم اوامرش گردید برادر و پسر عمویش، علی بن ابی طالب بود که وی را در امور غیب و پنهان تصدیق کرد و او را بر همگان ترجیح داد و از هر گزندش در پناه گرفت و با جان بازی خویش او را از هر خطر مصون داشت. با دشمنانش جنگید و با دوستانش راه صفا و آشتی در پیش گرفت و از همان آغاز کار شب و روز در هنگامه های شدت و سختی و منزل گاه های ترسناک و وحشت آور، به جانبازی ایستاد تا این که از هر پیشگامی پیشی گرفت و حق سبقت وی مسلم گردید، آن سان که در پیکارش همانندی یافت نمی شد و در رفتارش همتائی وجود نداشت.

اینک می بینم تو خود را هم ردیف او قرار داده ای، در صورتی که تو همانی که هستی و او نخستین پیشتاز به سوی هر خیر و خوبی، و نخستین کسی از پیش قدمان در اسلام، و از همه مردم پاک نیت تر و فرزندان از همه بهتر و همسرش از همه نکوتر و پسر عمش از همه برتر است. اما تو ملعون پسر ملعونی.

تو و پدرت [با همه مکر و فریب تان] همواره در برابر دین خدا کار شکنی می کردید و می کوشیدید تا این که نور خدا را خاموش کنید و بر این اندیشه دیگران را به گرد خود فرا می خواندید و در این راه مال ها می بخشیدید و با دیگر قبایل بر ضد او پیمان می بستید. هم بر این اندیشه پدرت مرد و هم برای پیگیری کفرش تو بر جایش نشسته ای و دلیل روشن بر این مطلب این که باقی مانده احزاب و سران نفاق و کینه توزان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، گرد تو فراهم آمده و به تو پناه آورده اند.

اما دلیل شخصیت علی علیه السلام، با همه برتری و فضیلت آشکاری که دارد و پیش قدمیش در پذیرش اسلام، وجود یارانی است از مهاجر و انصار که به فضل و مقام شان در قرآن اشاره شده و خداوند به تمجید شان پرداخته است چنین چهره های سر شناسی با او هستند. رزمندگان و سوار کارانی پیرامون او را گرفته اند که با چالاکي شمشیر های خود

را بر سر خصم فرو می کوبند و در راه او از سر و جان می گذرند و از نثار خون خویش در رکاب او پروائی ندارند. زیرا فضل و شرف را در پیروی از او می دانند، و بدبختی و تیره روزی را در مخالفت و سرپیچی از فرمان او به حساب می آورند. ای وای بر تو! آخر چگونه است که تو خود را هم سنگ علی می دانی؟! در حالی که او وارث رسول خدا و وصی اوست و پدر فرزندانش می باشد و نخستین کسی است که از او پیروی نموده و آخرین فردی است که تا پایان عمر در کنارش بوده و اسرارش را به او خبر داده و در کار هایش با وی مشارکت داشته است اما تو دشمن او و پسر دشمن او هستی.

پس هر چه می توانی از باطل و ناحق که در پیش گرفته ای بهره بگیر و پسر عاص هم در این گمراهی تو را یاری رساند که گوئی پیمانۀ ات به سر رسیده و مکر و فریب سستی گرفته است. آن گاه بر تو معلوم خواهد شد که سر انجام والا از آن چه کسی است. این را هم بدان تو که با خدای خودت مکر و حیلۀ می کنی و از فکرش ایمن شده و از رحمتش نومید گشته ای او در کمین تو است و تو درباره او به غرور افتاده ای! و السلام علی من اتبع الهدی. (1)

ج. گفتار برخی از دانشمندان و نویسندگان درباره معاویه

1. امام احمد حنبل

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (شرح صحیح بخاری) در مورد اخبار وارده در فضائل معاویه می نویسد:

ابن جوزی از عبد الله بن حنبل روایت کرده که گفت: از پدرم درباره علی و معاویه پرسیدم چه نظری داری؟ پدرم سرش را پائین انداخت و پس از مدتی گفت:

علی بن ابی طالب دشمنان زیادی داشت، این دشمنان کوشش کردند تا درباره او عیب و نقص پیدا کنند، و هر چه در این باره کوشیدند نقصی برای وی پیدا نکردند، پس متوجه کسی شدند که با علی در حال جنگ بود بعد از آن روی عداوت و

ص: 520

1- صفین نصر بن مزاحم، ص 118 - 119، مروج الذهب، ج 3 ص 20 - 21، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3 ص 188 - 189، جمهرة رسائل العرب، ج 1 ص 475 - 477 شماره 502 و أنساب الأشراف، ج 3 ص 165 - 166 ط بیروت، دار الفکر.

دشمنی مطالب ناروایی را جعل کرده و در میان مردم منتشر ساختند. (1)

2. عبد الرزاق صنعانی

* عبد الرزاق صنعانی (2)

یاقوت حموی در معجم البلدان از عبد الله بن أحمد حنبل روایت کرده که گفت: از پدرم پرسیدم: آیا عبد الرزاق صنعانی شیعه بود و در شیعه گری راه افراد می پیمود؟

پدرم در جواب گفت: اما من در این باره چیزی از او نشنیده ام ولی او کسی بود که در مورد اخبار به شگفت می آمد! مخلد شعیری می گفت: ما در نزد عبد الرزاق بودیم مردی در آن میان نام معاویه به زبان آورد، عبد الرزاق گفت: مجلس ما را با نام زاده ابو سفیان آلوده نکنید. (3)

3. نویسنده تفسیر «المنار»

رشید رضا، نویسنده تفسیر «المنار» درباره معاویه بن ابی سفیان از قول یک دانشمند آلمانی می نویسد:

یکی از دانشمندان بزرگ آلمان در مجلسی که در اسلامبول تشکیل یافته و یکی از شرفای مکه نیز در آن حضور داشت به یکی از حاضران رو کرده و گفت: ما اروپائیان باید بسیار ممنون معاویه بن ابی سفیان باشیم! و بلکه جا دارد ما ملت آلمان مجسمه او را از طلا ساخته در یکی از میدان های بزرگ «برلین» نصب کنیم! از وی پرسیدند چرا و برای چه؟

گفت: برای آن که معاویه نظام حکومتی اسلام را از «دموکراسی» به عصبیت جاهلی و استبداد و رژیم سلطنتی موروثی تبدیل کرد و اگر او دست به چنین کاری نمی زد و اسلام همچنان با حربه آزادی و دموکراسی پیش می رفت عالم گیر شده همه جهان را فرا می گرفت و الآن ملت آلمان و سایر ملل اروپا عرب و مسلمان بودند (و ملیت های

ص: 521

-
- 1- فتح الباری، ج 7 ص 476 کتاب فضائل أصحاب النبی، باب 28 ذکر معاویه بن ابی سفیان، چاپ بیروت، دار الفکر.
 - 2- عبد الرزاق صنعانی یکی از محدثین مشهور و بزرگ و از مشایخ احمد حنبل است. شرح حالش در کتاب الکنی و الألقاب محدث قمی در ج 2 ص 427 آمده است.
 - 3- معجم البلدان، ج 3 ص 429 ماده صنعاء، چاپ بیروت، دار صادر.

4. حامد حنفی داوود

دکتر حامد حنفی داوود استاد ادبیات عرب در دانشکده قاهره از نویسندگان مشهور در کتاب «نظرات فی الکتب الخالده» درباره معاویه می گوید:

... معاویه در مورد مطالبه خون عثمان اجتهاد کرد همان گونه که پیش از او امّ المؤمنین «عائشه» نیز در این باره اجتهاد کرد، ولی اجتهاد معاویه به خاطر مصالح جامعه اسلامی و پیشبرد مقاصد والای انسانیت نبود. بلکه هدف او در این رابطه این بود که بر خر مراد سوار شود و به منصب حکومت و خلافت دسترسی پیدا کند. پس اجتهاد او اجتهاد باطلی بود و آن بدترین نوع مراتب اجتهاد است اگر قائل شویم که چنین اجتهادی می تواند صحت داشته باشد و اما علی علیه السلام در این باره به راه صواب و درستی رفت زیرا او به جامعه اسلامی آن روز فهماند و مسلمانان را آگاه ساخت که معاویه بر باطل است، پس او و همه یاران او راه صواب پیمودند در حالی که معاویه و یاران او به راه خطا رفتند. بنا بر این هیچ جنگجوی رزمنده ای در سپاه علی علیه السلام کشته نشد جز این که او به شهادت رسید خواه مقلد باشد یا مجتهد، و هیچ فرد جنگجو و مبارزی در لشکر معاویه به قتل نرسید که به دفاع از گمان باطل خود برخاسته باشد جز این که عاصی و گنهکار است و در این رابطه خواه مقلد باشد یا مجتهد زیرا او از «فئه باغیه» و گروه ستمکاری است که عمار یاسر را کشته است، چنان که نص صریح حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آشکارا دلالت بر این مطلب دارد. (2)

5. محمد بن عقیل حضر می شافعی

محمد بن عقیل حضر می شافعی در کتاب «نصایح الکافیة» درباره نظریه مسلمانان درباره معاویه می نویسد:

ص: 522

1- تفسیر «المنار» ج 11 ص 269 تفسیر سوره یونس الوحي المحمّدی، ص 231 - 232.

2- نقل از کتاب «معاویه» ص 310 به نقل از کتاب نظرات فی الکتب الخالده از حامد حنفی داوود، ص 151.

مسلمانان درباره معاویه رئیس «فنه باغیه» (1) و پیشوای نواصب سه دسته شده اند، هر یک درباره او نظری دارند که ذیلاً ذکر می شود:

اول - گروهی از مسلمین حکم به فسق وی کرده و رضای خداوند را در بغض او دانسته و شایسته لعنش می دانند و از تعظیم و تکریم وی خودداری می کنند، این جماعت اهل حق و حقیقت و طرفدار فضیلت و هدایت می باشند، پیشوای این دسته امیر مؤمنان و سرور متقیان علی بن ابی طالب است، این گروه اهل حق و فضیلت بوده و باید در مسائل دین به این جماعت اقتداء کرد.

دوم - جماعتی از مسلمانان که مزه حق را چشیده و از حقیقت هم بوئی برده اند و از فساد و طغیان معاویه نیز کم و بیش اطلاعی دارند، و لیکن برای شبهاتی که از برای آنان پیش آمده در مورد معاویه گرفتار تردید شده اند و لذا از تفسیق او خودداری می کنند و بغض او را آشکارا اظهار نمی دارند و مانند دسته اول علناً از او برائت حاصل نمی کنند.

این دسته خیال می کنند که سلامت در مسالمت و بی طرفی است و نجات و رستگاری در احتیاط و میانه روی می باشد، و لذا در مورد معاویه سکوت کرده و از بحث و تحقیق در این باره خودداری می کنند و ما امیدواریم انشاء الله این گروه که موضوع برای آن ها مشتبّه گردیده است به مذهب حق رجوع کنند و غبار شبهه را از دل خود بزدایند و به این آیه شریفه توجه کنند که فرموده: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) . (2)

سوم - گروهی هستند که وی را از محل خود تجاوز داده و موقعیت ناروایی برای او ترتیب داده اند این جماعت روایات زیادی در فضیلت او جعل کرده و اخبار فراوانی در مناقب وی اختراع نموده اند سیئات او را تبدیل به حسنات نموده و فضایح و قبایح وی را به محاسن و مکارم مبدل ساخته اند.

ص: 523

1- اشاره به حدیث معروفی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عمار یاسر فرمود: (تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ) : گروه ستمکاران تو را می کشند و ما در این زمینه پیشتر تحت عنوان جنایات معاویه و جنگیدن وی با امیر مؤمنان علی علیه السلام، به تفصیل سخن گفته ایم.

2- سوره نساء، آیه 65.

این گروه درباره معاویه راه غلو و افراط پیموده و او را پرچم دار حق می دانند، اینان برای اثبات مدعای خود هیچ گونه دلیل و برهانی ندارند و اخبار متواتره را که در فساد عقیده و طریقه او رسیده است با تاویلات فاسده خود توجیه می کنند و می خواهند حق را از بین ببرند و بر روی آن پرده بکشند و حقیقت قضیه را از انظار مخفی بدارند.

این جماعت طرفدارانی دارند که در اطراف زمین پراکنده شده اند، و درباره معاویه فریاد های ناهنجار و جوش و خروش های ناروایی می زنند، این مردم در هنگام بحث و تحقیق جز دشنام و فحش و ناسزا مطلبی ندارند و از حق و حقیقت گریزانند.

اینان مشمول این آیات کریمه اند که خدای تعالی فرموده است:

(وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُدْعِينَ * أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَرَضٌ أَنْ تَأْتُوا أُمَّ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (1)

و هنگامی که از آنان دعوت می شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان شان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می شوند. ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می آیند. آیا در دل های آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند یا می ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟ نه بلکه آن ها خود شان ستم گرند.

ما با این گروه هیچ سخنی نداریم و به سخنان بیهوده و ابا طیل آنان اعتنا نمی کنیم و به هدایت و ارشاد آن ها طمعی نداریم، و به عقائد و نظریات آنان هم توجه نمی کنیم، زیرا که گوش اینان از شنیدن حق امتناع دارد و بر دل آنان نیز پرده غفلت کشیده شده است، (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ كَيْلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (2)

جواب این جماعت که حق و حقیقت را درک نمی کنند جز سکوت چیز دیگری نمی تواند باشد، زیرا که اینان اهل بغی و عناد و ظلم و فساد می باشند و از هوی و تعصب پیروی می کنند (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ

ص: 524

1- سوره نور، آیات 48 - 49 - 50.

2- سوره فرقان آیات 43 - 44.

رَبِّهِمُ الْهُدَى) (1)، (وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ) (2)

نام برده در قسمت دیگری از سخنان خود درباره معاویه می گوید:

دلایل کسانی که لعن معاویه را تجویز می کنند و بغض او را موجب خشنودی پروردگار می دانند این است که: ظلم و ستم های معاویه و هتک محترّات و ارتکاب محرّمات که از جانب آن طاغی به مرحله ظهور و بروز رسیده او را مشمول آیات شریفه و روایاتی که در مورد مرتکبین برخی از گناهان وارد شده قرار می دهد، و او را مستوجب لعن و طرد معرفی می نماید زیرا خدای تعالی در قرآن کریم در آیات متعددی فرموده است:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ) (3)

اگر (از این دستور ها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین قطع پیوند خویشاوندی کنید، آن ها کسانی هستند که خداوند آنان را از رحمت خویش دور ساخته گوش های شان را کر و چشم های شان را کور کرده است.

و فرموده است:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (4)

کسانی که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آن ها عذاب خوار کننده ای را آماده کرده است.

و فرموده است:

(يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (5)

روزی (فرا می رسد) که عذر خواهی ظالمان به حال آن ها سودی نمی بخشد، و لعنت خدا برای آن ها و خانه و (جایگاه) بدی نیز برای آنان است.

و فرموده است:

ص: 525

1- سوره نجم، بخشی از آیه 23.

2- سوره مجادله، بخشی از آیه 18.

3- سوره محمد، آیات 22-23.

4- سوره احزاب، آیه 57.

5- سوره غافر، آیه 52.

(فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (1)

در آن هنگام ندا دهنده ای در میان آن ها ندا می دهد که: لعنت خدا بر ستم گران باد.

و فرموده است:

(لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرِ فَعْلُوهُ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (2)

کافران بنی اسرائیل، بر زبان داود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند. این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند، آن ها از اعمال زشتی که انجام می دادند یک دیگر را نهی نمی کردند؛ چه بد کاری انجام می دادند.

و فرموده است:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (3)

و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند، و او را از رحمتش دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

و فرموده است:

(فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ) (4)

به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم، و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم، سخنان (خدا را) از موردش تحریف می کنند؛ و بخشی از آن چه را به آن ها گوش زد شده بود، فراموش کردند.

و فرموده است:

(وَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) (5)

آن ها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند، و پیوند هایی را که خدا به

ص: 526

1- سوره اعراف، آیه 44.

2- سوره مائده آیه 78-79.

3- سوره نساء، آیه 93.

4- سوره مائده، آیه 13.

5- سوره رعد آیه 25.

برقراری آن فرمان داده است قطع می کنند، و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت بر آن هاست، و بدی (و مجازات) سرای آخرت.

و فرموده است:

(وَ جَعَلْنَا لَهُمْ آيَةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَ اتَّبَعْنَا لَهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) (1)

ما آن ها (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند، و روز قیامت یاری نخواهند شد و در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آن قرار دادیم و روز قیامت از زشت رویان خواهند بود.

و فرموده است:

(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشِدَّاءُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (2)

چه کسی ستمکار تر است از کسانی که بر خدا افترا می بندند؟! آنان در روز رستاخیز بر پروردگار شان عرضه می شوند در حالی که شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می گویند: این ها همان ها هستند که به پروردگار شان دروغ بستند ای لعنت خدا بر ظالمان باد.

خداوند تبارک و تعالی در این آیات شریفه مفسدین را که در روی زمین راه فساد افساد را می پیمایند لعنت کرده است، و نیز قاطعین رحم و اذیت کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ظالمین و متجاوزین و مرتکبین منهیات و کشتندگان اهل ایمان از روی عمد و نقض عهد کنندگان و پیشوایانی که مردمان را بطرف جهنم دعوت می کنند و کسانی که به خداوند دروغ و افتراء می بندند مورد لعن و طرد قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز افرادی را که فتنه پیا کنند و یا فتنه انگیزان را پناه دهند لعنت کرده است، و هم چنین کسانی که به مسلمانی ضرر برسانند و یا نسبت به او مکر و خدعه انجام دهند و یا اصحاب آن جناب را دشنام دهند مورد لعن آن حضرت قرار می گیرند پیغمبر راشی و مرتشی را لعنت کرده و سارقین و خمارین و فروشندگان و حاملین شراب را هم لعنت نموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس عمار را لعنت کند خداوند هم او را لعنت خواهد کرد،

ص: 527

1- سوره قصص، آیه 41 - 42.

2- سوره هود، آیه 18.

و نیز خداوند لعنت می کند کسی را که از شخصی رشوه بگیرد و او را امیر مسلمانان قرار دهد، و خداوند کسی را که اهل مدینه را بترساند مورد لعن و طرد قرار داده است.

اکنون معلوم است که معاویه طاغی مشمول همه این صفات است و او مرتکب این اعمال و افعال در زندگی خود گردید و هرگز نخواهد توانست از مصادیق این آیات روایات خود را خارج سازد و تمام این مطالب بر وی صدق می کند و او مرتکب تمام این کارها شده است، پس بنا بر این به حکم کتاب خدا و سنت حضرت رسول، معاویه ملعون و مطرود است و باید به حکم قرآن مسلمین از پیغمبر تأسی کنند خداوند فرموده است: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (1)

گروه زیادی بطور ضمنی و تصریح معاویه را لعنت کرده اند و در این باره به قرآن و سنت پیغمبر استناد کرده اند، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که امام مسلمین است و از همگان شایسته است که مؤمنین در امور زندگی خود به وی اقتداء کنند و از او راهنمایی بجویند، زیرا او کسی است که حق همواره با اوست و از وی جدا نمی گردد و هم اوست که باب مدینه علم می باشد، علی علیه السلام در نماز صبح در قنوت می فرمود: (اللَّهُمَّ الْعَن مُعَاوِيَةَ وَعَمْرُوًّا وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ حَبِيبًا وَ عَبْدَ الرَّحْمَانِ بْنِ خَالِدٍ وَ الصَّحَّاحَ بْنَ قَيْسٍ وَ الْوَلِيدَ) این روایت را ابن اثیر ذکر کرده است. (2)

ابن ابی شیبیه و بیهقی روایت کرده اند که: علی بن ابی طالب در قنوت خود درباره عده ای نفرین می کردند، ابن ابی شیبیه از عبد الرحمن بن معقل روایت کرده که وی گفت: من با علی بن ابی طالب نماز صبح خواندم و علی علیه السلام در قنوت خود گفت: اللَّهُمَّ عَلِيكَ بِمُعَاوِيَةَ وَ أَشْيَاعِهِ وَ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ أَبَا الْأَعْوَرِ السَّلْمِيِّ وَ أَشْيَاعِهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ وَ أَشْيَاعِهِ.

ابو الاعور سلمی که از انصار معاویه به شمار می رفت قبلاً مورد لعن و طرد حضرت رسول نیز واقع شده بود، ابو نعیم بسند خود روایت کرده است که پیغمبر در قنوت خود فرمود: اللَّهُمَّ الْعَن وَعِلَا وَ ذُكْوَانَ وَ عَصْبَةَ اللَّهِ وَ رَسُولَهُ وَ الْعَن أَبَا الْأَعْوَرِ اسَلْمِي. (3)

ص: 528

1- سوره احزاب، آیه 21.

2- کامل ابن اثیر، ج 3 ص 333، کنز العمال، ج 8 ص 82 ح 21989، تاریخ طبری، ج 5 ص 71 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

3- نصاب الکافی، ص 20 - 29 چاپ بیروت، مؤسسة الفجر.

این ها گفتار یکی از دانشمندان شافعی مذهب اهل سنت است که جداً در خور دقت و تأمل است، زیرا وی با نقل آیات و روایاتی که در مورد افراد عاصی و گنه کار وارد شده به روشنی انحراف معاویه را از دین و شریعت اثبات نموده و از کفر باطنی او پرده برداشته است.

به هر حال آن چه ثابت و مسلم است این است که استخفاف معاویه به دین و شریعت بر همگان روشن و آشکار است و افعال و اقوال او که در تاریخ ثبت و ضبط گردیده بر کلیه روایاتی که درباره وی وارد شده مهر تأیید و تأکید می گذارد و اگر هیچ حدیثی هم درباره او نرسیده بود تنها همان آیاتی که ذکر گردید برای اثبات کفر و بی دینی او کفایت می کرد.

بنا بر این، معاویه در پرتو اظهار نظر هایی که رجال دین، صحابه راستین، و دانشمندان واقع بین درباره او ابراز داشته اند زشت کاری بی آبرو، پیشوای گمراه گری، دشمن خدا و پیامبر و سنت و قرآن ملعونی ملعون زاده، منافقی منافق زاده، خیانت کاری جنایت پیشه، پیمان شکنی بد کردار بوده است که هیچ یک از افتخارات اسلامی را احراز ننموده و هیچ عملی از اعمال شایسته و انسانی که در اسلام ستوده باشد از خود بروز نداده و همواره به دشمنی با خدا و پیامبرش برخاسته و در جهت نابودی اسلام و مسلمانان و کشتن شایستگان تلاش و کوشش نموده و با تمام توان خود در خاموش کردن نور خدا کوشیده است و صفحات تاریخ سیاه و زندگی ننگین او که آکنده از تمام زشتکاری ها و نیز جنایت ها خیانت ها ستم گری ها انحرافات و بدعت های اوست که در تاریخ ثبت گردیده است گواه روشنی بر اثبات این مدعاست.

و اینک بیائید و ببینید که مدافع سر سخت او «ابن حجر هیتمی مکی» در دفاع از پسر هند جگر خواره و قاتل پاکان و نیکان و شایستگان چگونه در افشانی می کند و او به اوج آسمان می برد و فضایی برای وی می تراشد و بر خلاف گفتار خدا و پیامبر و شهادت صالحان و قضاوت تاریخ و گواهی همه مؤمنان بر گمراهی و کج روی زاده ابو سفیان، او را خلیفه و جانشین راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی می نماید!

دفاع ابن حجر از معاویه

در میان همه کسانی که در مقام دفاع از «معاویه» بر آمده و از تمام هم پالکی های

خود پیشی گرفته و حق و باطل را در هم آمیخته و سخنان یاهه ای را به هم بافته است ابن حجر هیتمی مکی است که گمراهی و کج روی را به اوج خود رسانیده و چون خویشتن را از جنگیدن با علی علیه السلام زیر پرچم امویان محروم دیده، صفحاتی را در دفاع از سر دستۀ تبهاران سیاه کرده است.

و جای بسی تعجب است که تعجب است که وی با همه علم و اطلاع از روایات وارده در نکوهش بنی امیّه و آگاهی از جنایات بی شمار «معاویه» و اعمال ناروایی که در طول دوران حکومت ننگینش مرتکب گردید و احکامی را که تغییر داد و حدودی را که تعطیل نمود و بدعت هایی را که به وجود آورد در کتاب «صواعق» خود، می گوید: «معاویه خلیفه بر حق و امام راستین است.»⁽¹⁾

و در کتاب دیگرش بنام «تطهیر الجنان» فضایی را برای معاویه ذکر کرده است که هر پژوهشگر منصفی را دچار حیرت و شگفتی می سازد.

و راستی چه خوب و نیکو گفته است، علامه، سید ابن عقیل حضر می علوی در کتاب «نصایح الکافیة» که درباره یاهه سرائی های ابن حجر در دفاع از معاویه می گوید:

«ابن حجر، در کتاب صواعق المحرقة و تطهیر الجنان، مطالبی را درباره معاویه ذکر کرده است که زن بیچّه مرده به آن می خندد و حکیم و دانشمند از آن ابراز تأسف می کند. او سخنان ناروا و فاسدی را ذکر نموده و تأویلات نامناسبی را که هیچ گونه ارتباطی با اصل موضوع ندارد اظهار داشته است که گفتار متناقض و کج روی های او بر همگان آشکار است.

از دو کتاب ابن حجر بوی «نصب» (و دشمنی آشکار با اهل بیت پیامبر) به مشام آدمی می رسد و اگر مردم کوتاه فکر و عادی از این گفتار ها فریفته شوند و گول حرف های نادرست او را بخورند، تعجبی ندارد از سخنان ابن حجر مو بر بدن آدمی راست می شود و دل ها به حرکت می آید. او در دو کتاب خود کسانی که معاویه را لعنت می کنند به باد لعنت گرفته و آنان را سب و دشنام داده است.

گویا ابن حجر درک نکرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «قائد و سائق» را که معاویه یکی

ص: 530

1- به صفحه 218 کتاب صواعق چاپ مصر، ط مکتبة القاهرة مراجعه کنید تا کمال وقاحت و بی شرمی یک دانشمند کور و کر را مشاهده کنید.

از آن دو نفر است لعنت نموده، و گویا نفهمیده است که علی بن ابی طالب علیه السلام در قنوت خود معاویه را سب و لعن می کرد و گویا ندانسته است که گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را لعنت می کردند، و ندانسته است که تابعین و بزرگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را لعن و طرد می نمودند.

من نمی دانم این شیخ جاهل بوده است یا این که خودش را به جهالت و نادانی زده است...» (1)

مؤلف گوید: ضرب المثل معروفی است که می گویند: «دروغ گو حافظه ندارد»، برای پی بردن به بی پایه بودن همه بافته های ابن حجر در دفاع از «معاویه» کافی است بدانیم که خود او در کتاب صواعقش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرموده است:

«... کسی که اهل بیت مرا سب کند و از آن ها بد گویی نماید، از خدا و دین اسلام اعراض نموده و مرتد است (تا آن جا که گفته است): پنج طائفه - یا شش طائفه - هستند که من و همه پیغمبران مستجاب الدعوه، آن ها را لعنت کرده ایم: 1. کسی که بر آیات کتاب خدا بیفزاید 2. کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب نماید؛ 3. کسی که محرّمات الهی را حلال بداند 4. کسی که حرمت اهل بیت مرا که خدا آن را حرام دانسته حلال انگارد؛ 5. کسی که سنت نبوی را ترک کند». (2)

اکنون با توجه به حدیث یاد شده از «ابن حجر» و هم فکran وی می پرسیم:

این کسانی که پیامبر خدا و همه پیامبران مستجاب الدعوه آن ها را لعنت کرده اند، چه کسانی هستند؟

آیا معاویه بن ابی سفیان - جرثومه فساد و تباهی، سر دسته تبهکاران و قاتل «عمار یاسر» و دشمن سر سخت امیر مؤمنان علیه السلام با آن روحیه پلیدش و جنایات سهمگینش و ردائیل بی حد و مرزش و دودمان ننگینش و نسب ناپاکش - از مصادیق بارز حدیث مزبور نیست؟

آیا پس از آن که خدای تعالی درباره بنی امیه آیه ای را در قرآن کریم به عنوان

ص: 531

1- نصاب الکافی، ص 63 - 64 چاپ بیروت، مؤسسة الفجر.

2- صواعق المحرقة، ص 240 چاپ، مصر مكتبة القاهرة، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، و در چاپ دیگر، ص 143. برای آگاهی بیشتر در این باره به فضائل الخمسه، ج 1، ص 91-95 نیز مراجعه فرمائید.

«شجره ملعونه» نازل نموده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاویه و پدر و برادر و خاندانش را در موارد متعدد لعنت نموده است باز هم می توان گفت که معاویه خلیفه بر حق و امام راستین است؟!

آیا هیچ انسان مسلمان با ایمان و عاقلی که به وحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه او از جانب خدا آورده است، می تواند باور کند که خدایی که پاکان و نیکان و شایستگان را مورد ستایش قرار داده و انبیاء و اولیاء و برگزیدگان خود را خلیفه و جانشین خویش ساخته و از بد کاران و ستم گران و طاغیان سرکش، مذمت نکوهش نموده و آن ها را هیزم جهنم معرفی فرموده و «شجره ملعونه» را به عنوان آزمایشی برای بندگان و بیداری افراد با ایمان به حساب آورده است، در عین حال جنایت کاران و ستم پیشگان و آلوده دامنان تاریخ را خلیفه و جانشین خود قرار می دهد؟

آیا بعد از آن همه اخبار صحیح و متواتری که از ناحیه وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره معاویه و شجره ملعونه در کتب حدیث و تفسیر و تاریخ وارد شده محدثان و مفسران و مورخان نام دار از عامه و خاصه آن ها را در رابطه با رؤیای پیغمبر خدا از افراد موثق و مورد اعتماد نقل کرده اند، باز هم می توان گفت که: «معاویه خلیفه بر حق و امام راستین است؟!»

چه کسی می تواند بگوید که معاویه بن ابی سفیان که تا آخرین لحظه حیات شرم آورش دشمن خدا و رسول، و دشمن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قاتل ریحانه رسول خدا، امام حسن مجتبی علیه السلام و عامل کشتار نیکان و شایستگان و افراد با ایمان و هزاران نفس محترمه و انسان های بی گناه دیگر از مسلمانان پاک سرشت و با ایمان است، خلیفه و جانشین پیامبر است؟

اگر طبق روایات وارده، خدای تعالی «بنی امیه» را به عنوان «شجره ملعونه» در قرآن کریم معرفی فرموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز که خود حامل پیام وحی و مبین و مفسر قرآن و رساننده وحی الهی به مردم می باشد و شجره ملعونه را به «بنی امیه» تفسیر نموده و به علاوه، آن ها را مورد لعن و نفرین قرار داده و جنایت کارانی که دین و آئینش را واژگونه و تحریف می نمایند آشکارا به امت اسلامی شناسانیده؛ و در دوران حیات خود فرمان قتل معاویه را صادر نموده و به مسلمانان دستور داده است که اگر معاویه را بر

فراز منبر من مشاهده کردید او را بکشید سنگ سارش کنید، و شکمش را پاره کنید (1)، چگونه می توان گفت که «معاویه» خلیفه بر حق و امام راستین است!!!

علاوه بر همه این ها چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است!» در حالی که مقام خلافت و امامت یک مقام و منصب الهی است و خدای تعالی در رابطه با امامت حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (2)

«من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

و در دنباله همین آیه در پاسخ سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام که از خداوند درخواست نمود تا از فرزندان او نیز امامانی قرار دهد، در کمال صراحت فرموده است:

(لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (3)

«پیمان من، به ستمکاران نمی رسد».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که خدای تعالی در رابطه با خلافت حضرت داوود علیه السلام خطاب به وی فرموده است:

(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) (4)

«ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم».

و چگونه می توان گفت که معاویه خلیفه بر حق و امام راستین است در حالی که پیغمبر خدا در حدیث معروف و مشهور «ثقلین» که مورد اتفاق شیعه و سنی است، خلافت و امامت را منحصر به عترت و اهل بیت خود نموده و آنان را هم ردیف قرآن قرار داده و عصمت و طهارت و پاکی ایشان را به امت اسلامی یاد آور شده، و دوام و بقاء عترت و اهل بیت را تا روز قیامت، به دوام و بقاء قرآن مرتبط ساخته و در کمال صراحت فرموده است:

(... إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ... وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ..) (5)

ص: 533

1- به روایاتی که پیش از این درباره معاویه، تحت عنوان: روایات وارده در نكوهش بنی امیه آورده ایم، مراجعه فرمائید.

2- سوره بقره، آیه 124.

3- همان آیه.

4- سوره ص، آیه 26.

5- مسند أحمد حنبل، ج 3، ص 17 و البته ناگفته نماند که حدیث مزبور از احادیث بسیار مشهور و متواتری است که علما و دانشمندان بزرگ (فریقین) به طرق متعدده آن را در کتاب های معتبر و موثق حدیث، از بزرگان و مشاهیر صحابه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند و از نظر متن و سند در کمال صحّت و قوّت، و از أدلّه استوار و حجت های پایداری است که مسأله خلافت و امامت را منحصر به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می سازد، - و ابن حجر مکی در کتاب صواعق خود صفحه 150 چاپ مکتبه القاهره و توأم با تطهیر الجنان) می گوید: «حدیث ثقلین» به طُرُق زیادی از بیست و چند صحابی نقل شده است. برای آگاهی از اسناد و مدارک حدیث مزبور در منابع اهل سنت به کتاب «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» مجلدات حدیث ثقلین، الغدیر، ج 1، فضائل الخمسه، ج 2، المراجعات و سایر مدارک مربوطه مراجعه فرمائید.

«من در میان شما دو اثر گران بار را به یادگار می گذارم که یکی کتاب خدای عزوجلّ، و دیگری عترت و اهل بیت من است، و این دو یادگار از یک دیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض - کوثر - بر من وارد شوند».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «به بیعت خلیفه اول که پیشتر با او بیعت شده است» وفادار باشید».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است «هر گاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شود، نفر دومی را بکشید».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: در آینده حوادثی به وجود خواهد آمد، پس اگر کسی خواست در حالی که امت متحد و یک پارچه است حکومت شان را متلاشی سازد، هر کس که باشد او را با شمشیر بزنید، و یا به عبارت دیگر فرمود: ... «او را بکشید».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس که آمد - در حالی که همه شما بر حکومت یک تن موافقید (یا زیر فرمان او هستید) - و می خواست بین شما اختلاف بیندازد، و یا اتحاد شما را بر هم زند او را بکشید».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق روایت عبد الله بن عمرو عاص فرموده است: «هر کس با امامی بیعت کرد و دست و دل خویش را به او داد باید تا آن جا که می تواند از او فرمان برداری

کند و اگر بعد از آن، شخص دیگری آمد و با آن امام (بر سر حکومت) به نزاع و کشمکش برخاست، باید گردن آن دیگری را بزیند».

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیر مؤمنان علیه السلام دستور داده بود که با «ناکشان» و «قاسطان» و «مارقان» جنگ کند؟

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به «ابن مسعود» و «ابو ایوب انصاری» از برجسته ترین اصحاب خود دستور داده بود تا در رکاب امیر المؤمنین علیه السلام و به همراه آن حضرت با سه گروه نامبرده، پیکار کنند؟

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمّار یاسر را محور حق و باطل و فتنه باغیه و گروه سرکش و متجاوز را قاتل «عمار» معرفی فرموده است.

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که وی سر دسته منافقان و رئیس و پیشوای گروه سرکش و قاتل عمّار یاسر است؟

و چگونه می توان گفت که معاویه «خلیفه بر حق و امام راستین است» در حالی که دانشمندان بزرگ اهل سنت به طغیان و سرکشی او اعتراف نموده و با استدلال و استناد به آیه نهم از سوره «حجرات» (1) که در مورد تجاوز گران سرکش نازل شده، هم چنین با اتکاء به سنت شریف نبوی که در مورد بیعت و خلافت رسیده است، متفقاً به وجوب جنگیدن با او فتوا داده اند؟

پس شکی نیست که معاویه و یاران او همگی از اهل «بغی» و ظلم و ستم و تجاوز بوده، و بر ضد امام حق و حقیقت، علی مرتضی، و سرور اوصیاء، و برادر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم قیام کردند و همان گونه که رسول صادق و مصدق فرموده است، همه آن ها از «قاسطان» به شمار می روند و خدای تعالی نیز در قرآن کریم فرموده است:

(وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (2)

ص: 535

1- (وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ).

2- سوره جن آیه 15.

«و اما ستمکاران آتش گیره و هیزم دوزخند».

و خود معاویه نیز که سر دسته و رأس و رئیس آن گروه بوده است، از مصادیق بارز این آیات است که خدای تعالی فرموده است:

(وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ * وَ اتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ) (1)

«ما آنان را به مقتضای سیرت شان» پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می کنند، و روز قیامت یاری نخواهند شد، و در این دنیا نیز لعنتی به دنبال آن (برای آن ها) قرار دادیم و روز قیامت از زشت رویان خواهند بود».

به هر حال، بر اساس روایات وارده شکی نیست که معاویه از شاخه های «شجره ملعونه» و از خاندان ننگین «بنی امیه» و سر دسته «فته باغیه» و قاتل عمار یاسر است که جنایات و تبهکاری های او و پدرش بر کسی پوشیده و مخفی نیست.

پدرش ابو سفیان با برپا ساختن جنگ اُحد که رهبری آن را به عهده داشت دندان های مبارک پیامبر را در جنگ شکست (2)، مادرش هند جگر خوار، شکم حمزه - عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - را درید و جگر وی را به دندان گزید (3) خود او، سبط بزرگ پیامبر، امام حسن مجتبی علیه السلام را به وسیله زهر به شهادت رسانید (4)، و «یزید» فرزند پلیدش نیز، سبط دیگر پیامبر، حسین بن علی علیهما السلام را به شهادت رساند و حرم او را به اسارت در آورد (5) که همه این ها حاکی از شقاوت و دشمنی این خاندان نسبت به اسلام و قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت پاک و مطهر آن حضرت علیهم السلام است.

ص: 536

1- سوره قصص، آیات 41 و 42.

2- سیره ابن هشام، ج 3، ص 84 سیره حلبی، ج 2، ص 513 چاپ، بیروت، دار المعرفه، تاریخ طبری، ج 2، ص 515 چاپ ابو الفضل ابراهیم، مسند أحمد حنبل، ج 1، ص 31 و بسیاری از منابع دیگر.

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 47، چاپ بیروت، تاریخ طبری، ج 2، ص 524 چاپ ابو الفضل ابراهیم، سیره ابن هشام، ج 3، ص 96-97 و شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 12.

4- مروج الذهب، ج 3، ص 6 در خلافت امام حسن استیعاب، ج 1، ص 446 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، مقاتل الطالبین، ص 73، چاپ قاهره و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 11 و 29.

5- این مطلب از متواتر مشهور است و در این باره کتاب ها نوشته شده و جریان عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام گوش جهان را کر کرده است. برای آگاهی کامل از این موضوع به کتاب های مقتل و منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

و چه نیکو گفته است «حکیم سنائی» که در معرفی پسر هند گوید:

داستان پسر هند مگر نشیدی *** که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او در دندان پیمبر بشکست *** مادر او، جگر عم پیمبر بمکید

او به ناحق، حق داماد پیمبر بستاد *** پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم، تو لعنت نکنی شرمت باد

لعن الله یزیداً و علی آل یزید (1)

آری خواننده گرامی، آن چه ابن حجر در رابطه با خلافت معاویه و دفاع از وی اظهار داشته است، سخنان یاوه و باطلی است که نه با کتاب خدا (قرآن) سازش دارد و نه با سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفق می دهد بلکه تراوش مغز یک انسان متعصب و عنود و عنود است که به دروغ بر نیش قلم بی زبان جاری گردیده است و هیچ شکی نیست که باطل و ناحق بر بر وی غلبه یافته و او را به بیراهه کشانده است.

ولی چه می توان کرد که آن چه او می گوید، همه از روی تعصب و عناد و ستیز با شیعه است که خود وی نیز در مقدمه کتاب صواعقش به این حقیقت اعتراف کرده است. (2)

یاران معاویه

اشاره

اگر بخواهیم اعمال زشت و ناروایی را که معاویه و عمال جنایت کار وی مانند مغیره بن شعبه عمرو بن عاص، عمرو بن سعید، بسر بن أرطاة، سمرة بن جندب، مروان بن حکم، زیاد بن ابیه، عبید الله بن زیاد، ولید بن عقبه و سایر جنایت پیشگانی را که مرتکب اعمال ضد انسانی شدند و امت اسلامی را به عذاب کشیدید و فرزندان آن ها را کشتند و زنان شان را به اسارت بردند شرح دهیم این مختصر گنجایش آن را ندارد. یک بررسی اجمالی در تاریخ زندگی یاران و پیروان معاویه به ما نشان می دهد کسانی که

ص: 537

1- ما این ابیات را از کتاب «تتمة المنتهی» تألیف مرحوم محدث قمی «رضوان الله تعالی علیه» نقل کرده ایم و آن چه بر سر زبان هاست و شهرت دارد همین است ولی با آن چه در دیوان «حکیم سنائی» که با مقدمه، تصحیح و شرح آقای محمد بقائی (ماکان) چاپ اقبال، ص 1204 آمده است، اندکی تفاوت دارد، در صورت تمایل مراجعه فرمائید.

2- به مقدمه کتاب «صواعق المحرقة» تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ مصر، مکتبة القاهرة که همراه با کتاب تطهیر الجنان و اللسان چاپ شده مراجعه فرمائید.

بنام همکار معاویه گرد او جمع شده با دستگیری هم دیگر بنیاد حکومت استبدادی اموی را پی ریزی کردند، در تبهکاری و بد اندیشی و پلییدی روح و پست فطرتی دست کمی از شخص معاویه نداشتند و هر یک از آن ها در عالم خود مثالی کامل و نمونه ای تمام عیار از شخصیت فریب کار و افسون گر معاویه به شمار می آمدند.

شرح حال یکا یک این گونه افراد چنان که در تاریخ اسلام آمده است، گواهی صادق بر این ادعاست که ما قسمت مختصر و کوتاهی را از راه و روش تئی چند از آنان که در طول حکومت پسر ابو سفیان با وی همکاری داشتند می نگاریم تا حقیقت و ماهیت امر آنان چنان که باید بر خواننده ارجمند آشکار و روشن شود.

الف: أبو هریره دوسی

یکی از صحابه ای که در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شد و در پناه معاویه و دستگاه آلوده او جزء منحرفین از امیر المؤمنین علیه السلام قرار گرفت و همواره معاویه را در نقشه های پلیید و شیطانی اش یاری می داد، أبو هریره دوسی است.

او با همه اطلاع و بصیرتی که درباره فضل و سابقه امام علیه السلام داشت، جانب حضرتش را رها کرده صرفاً برای وصول به شهوات و امیال نفسانی به جبهه معاویه پیوست و بی شرمانه با جعل حدیث و تزویر در روایت پی در پی برای معاویه فضیلت می تراشید و در میان مردم نشر می داد و بدین وسیله توجه مردم چشم و گوش بسته شام را به سوی معاویه فراهم می ساخت.

أبو جعفر اسکافی معتزلی به نقل ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می گوید:

معاویه گروهی از صحابه و تابعین - شاگردان صحابه - را وا داشت تا اخبار زننده و نادرستی را در نکوهش علی علیه السلام که موجب سرزنش و بی زاری از وی باشد، جعل نمایند، و برای آن ها پاداش و حقوقی قرار داد که این کار را از روی میل و رغبت انجام دهند. از جمله اینان «أبو هریره»، و عمرو عاص، و مغیره بن شعبه و از تابعین عروة بن زبیر بودند.

تا آن جا که گوید: أبو جعفر اسکافی در ادامه سخنان خود می گوید: اعمش روایت کرده است که وقتی أبو هریره در سال «عام الجماعة» پس از آن که امام حسن علیه السلام با

معاویه صلح کرد همراه وی وارد عراق شد، به مسجد کوفه آمد، چون کثرت استقبال کنندگان خویش را مشاهده کرد، بر دوزانوی خود نشست، و چند بار با دست خود بر پیشانی و سر بی موی خود کوبید و گفت: ای اهل عراق! آیا شما فکر می کنید که من بر خدا و رسول او دروغ می بندم و خود را به آتش جهنم می سوزانم؟ به خدا سوگند! من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: برای هر پیامبری حرمی است، و حرم من در مدینه مابین کوه عیر تا کوه ثور است، هر کس در این حرم حادثه ای به وجود آورد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد!

آن گاه اضافه کرد و من خداوند را شاهد می گیرم که «علی» در این سرزمین مقدس، فتنه و آشوب به پا کرد!

وقتی خبر این سخنرانی و بازگو کردن این حدیث به معاویه رسید، در برابر این خدمت بزرگ به او جایزه داد و او را مورد اکرام و مرحمت قرار داد، و حکومت و فرمان داری مدینه را به او واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در ادامه گوید:

سفیان ثوری از عبد الرحمن بن قاسم از عمر بن عبد الغفار روایت کرده که گفت: وقتی ابو هریره وارد کوفه شد شب ها در «باب کنده» می نشست و مردم دور او را می گرفتند. جوانی از مردم کوفه آمد و پهلوی او نشست و گفت: ای ابو هریره! تو را به خدا سوگند می دهم آیا از پیامبر شنیدی که به علی بن ابی طالب فرمود: خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن می دارد؟

ابو هریره گفت: بله این را شنیدم. جوان گفت: من خدا را گواه می گیرم که تو دشمن او را دوست داشتی و با دوست او دشمنی کردی سپس برخاست و رفت. (1)

ب: بسر بن أرطاة

بسر بن ارطاة، فردی از قبیله قریش و یکی از خون خوارترین فرماندهان جیره خوار و جنایت پیشه معاویه بود که در تحکیم پایه های قدرت وی به وسیله کشتار و خون ریزی و غارت و ایجاد رعب و وحشت سهم بسزائی داشت.

ص: 539

1- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 63 و 67 و 68. تحقیق أبو الفضل ابراهیم.

او از هوا خواهان سرسخت معاویه و در شمار سران سپاه وی در جنگ «صفین» بود.

بر اساس منابع تاریخی معاویه در اوایل سال چهارم هجری وی را به سوی حجاز و یمن فرستاد تا دست به ظلم و فساد بزند و به او دستور داد تا هر کسی را که در طاعت امام امیر المؤمنین علیه السلام است به قتل برساند. او در مکه و مدینه و یمن اعمالی زشت و جنایت بار و دور از انسانیت انجام داد. (1)

ابن عساکر می نویسد: او با توده های مختلف مردم برخورد می کرد هر کس را که به طاعت امام دل داده بود، به قتل می رساند. مثلاً قبیله «بنی کعب» که در یک آبادی مابین راه مکه و مدینه به سر می بردند، قتل عام کرد و سپس اجساد کشتگان را به چاه انداخت. (2)

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می نویسد: «بسر» در مدینه و میان راه مدینه و مکه افراد فراوانی از قبیله «خزاعه» و غیر از آن ها را به قتل رسانید. سپس به «جرف» (3) رفته گروه فراوانی از اعراب مقیم آن سرزمین را که به «أبناء» مشهور بودند کشتار کرد. او هر کس از طرفداران و هوا خواهان امیر المؤمنین علیه السلام را می یافت زنده نمی گذاشت. (4)

جرائم و جنایات بسیار سهمگین و وحشیانه ای که این مرد جبار و سیه اندیش طبق فرمان معاویه، زاده هند جگر خوار در یمن مرتکب گردید، بی تردید دل های انسان های با ایمان را به درد می آورد و وجدان ها را جریحه دار می سازد و خون ها را در رگ ها به جوش می آورد که چگونه اطفال بی گناه را کشتند و اموال را به غارت بردند و زنان مسلمان را اسیر کردند.

ابن اثیر در «أسد الغابه» و ابن عبد البر در «استیعاب» در شرح حال بسر بن أرطاة آورده اند که وی در یکی از پورش های وحشیانه اش، قبیله «همدان» را مورد حمله قرار داد، مردان شان را کشت و زنان شان را اسیر کرد. اینان نخستین دسته از زنان مسلمان به شمار می آمدند که در اسلام به اسارت در آمده و بر سر بازار برای فروش عرضه

ص: 540

1- تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج 1 ص 436 و در چاپ دیگر، ج 1 ص 397 چاپ بیروت دار الکتب العلمیه.

2- تاریخ مدینه دمشق، ج 10 ص 145 و 152.

3- حرف در جانب شمالی مدینه با فاصله سه میل قرار دارد. معجم البلدان.

4- مروج الذهب، ج 3 ص 32 چاپ بیروت، أعلمی.

أبو الفرج اصفهانی ادیب و مؤرخ مشهور در کتاب اغانی خود می نویسد:

معاویه پس از جریان حکمین، بسر بن ارطاة را به قلمرو حکومت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد. آن حضرت در آن ایام هنوز زنده بود. معاویه به بسر فرمان داده بود که در سرزمین های مختلف گردش کند و هر کس از شیعیان و اصحاب امام را یافت بکشد، و پس از قتل عام، اموال شان را غارت کند، و حتی از زنان و کودکان دست باز ندارد.

بسر، طبق فرمان معاویه حرکت کرده تا به مدینه رسید در آن جا گروهی از یاران و هوا خواهان امام را به قتل رسانید، خانه های زیادی را ویران ساخت و آن گاه بسوی مکه رفت، و در آن جا افرادی از فرزندان ابو لهب را کشت.

سپس به «سراة» (2) کوچ کرد و دوست داران امام را که در آن جا بودند به قتل رسانید. پس از آن به «نجران» (3) رفته و در آن جا عبد الله بن مدان حارثی و فرزندش را که از خویشاوندان خاندان عباس بودند، کشت.

آن گاه به «یمن» رفت فرمان دار این سرزمین از جانب امام (پسر عمش) عبید الله بن عباس بود که البته در آن هنگام در یمن حضور نداشت، و یا این که به گفته پاره ای از مؤرخین، پس از شنیدن خبر آمدن «بسر» فرار کرده بود بسر هم چون عبد الله را بدست نیاورد، دو کودک خرد سال وی را دستگیر کرده و به دست خود هر دورا سر برید! سپس با لشکر خویش بسوی شام به نزد معاویه بازگشت. (4)

ابن اثیر در تاریخ کامل خود در مورد جنایت تاریخی بسر درباره فرزندان عبید الله

ص: 541

1- اسد الغابه، ج 1، ص 214 - 213 شماره 406 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، و استیعاب، ج 1 ص 243 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.

2- سراة: مناطق کوهستانی بین تهامه و یمن است. (معجم البلدان 204/3).

3- نجران از بلاد یمن است. در سال دهم هجرت مسیحیان این شهر گروهی را برای ملاقات و مذاکره پیامبر اسلام به مدینه فرستادند. پیامبر ایشان را دعوت به اسلام کرد نپذیرفتند، پیشنهاد مباحله داد، امتناع کردند، پس معاهده ای با پیامبر بستند بر آن که جزیه بدهند و در امان باشند. ر.ک: لغت نامه دهخدا، ماده نجران، ستون دوم. برای اطلاع از جریان «مباحله» به کتب تفاسیر ذیل آیه 61، از سوره آل عمران مراجعه فرمائید.

4- الأغانی، ج 15 ص 45 چاپ ساسی، ج 16، ص 204، چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی. برای اطلاع از شرح حال عبید الله بن عباس به اسد الغابه و سایر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

زنی به «بُسر» گفت: ای مرد! تو این همه کشتار کرده ای و این قدر از مردان را به قتل رسانیده ای، دیگر این دو کودک خرد سال را برای چه می کشی؟ به خدا سوگند! هرگز کسی نه در جاهلیت و نه در اسلام این گونه کودکان را به قتل نمی رسانده و نمی کشته است!! به خدا سوگند ای فرزند اُرتاة، حکومتی که با کشتن کودکان خرد سال و پیر مردان کهن سال و قطع پیوند خویشاوندی و دوری گزیدن از مهر و رحمت بنیان گذارده شود، بسیار بد حکومتی خواهد بود. (1)

گفته اند مادر داغ دیده این دو کودک آن چنان در مصیبت آن ها گرفتار درد و رنج گردید که همچون دیوانگان عقل خویش را از دست داده در موسم حج به مکه می آمد و به شیون و زاری می پرداخت و با سوز و گداز اشعاری را که در مرگ فجیع بچه های خود سروده بود بدین مضمون می خواند:

ای وای! کدامین کس از دو فرزند دلبنده من آگاه است که آگاه است که همچون دو درّ گران بها بودند که از صدف جدا مانده اند؟

ای وای، چه کسی از داستان دو پسر من خبر دارد؟

که همچون قلب و گوش من بودند، و اکنون از من ربوده شده است.

ای وای، چه کسی از حال دو فرزند من آگاه است؟

که چون مغز استخوانم بودند و اینک مغز را از استخوانم بیرون کشیده اند!

چه کسی از بی چارگی دل سوخته ای حیران که دل را از دست داده است آگهی دارد؟

آن دل که بر دو کودک خرد سال که در غیاب پدر گم گشته اند، دردمند و بی تاب است.

مرا آگاه کردند که بسر خون خوار گلوی دو فرزندم را بریده است؟

به من گفتند که کارد برنده بر گلوی ایشان نهاده آن ها را کشته و با این کار مرتکب جنایتی بزرگ شده است. (2)

ص: 542

1- تاریخ کامل ابن اثیر، ج 3 ص 384 چاپ بیروت، دار صادر و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2 ص 14 با اندکی اختلاف در لفظ.

2- برای دست یابی به متن ابیات مزبور به این کتاب ها مراجعه فرمائید: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2 ص 13 چاپ ابو الفضل ابراهیم، الاغانی، ج 15 ص 45 چاپ ساسی و ج 16 ص 208 و 209 چاپ بیروت علمی، الاستیعاب، ج 1 ص 242 چاپ بیروت، منشورات محمّد علی بیضون. أنساب الأشراف، ج 3 ص 214 چاپ بیروت، دار الفکر، قاموس الرجال، ج 2 ص 305 چاپ قم و کامل مبرد، ج 2 ص 687 چاپ بیروت، دار الفکر.

اما عاقبت کار «بُسر» و سر انجام زندگی ننگین او چنان که در کتب رجال و حدیث و تاریخ آمده است چنین است:

هنگامی که خبر جنایت های پی در پی و کشتار های بی رحمانه او و به ویژه کشتن دو کودک عبید الله بن عباس به گوش امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسید، سخت اندوهگین و افسرده شد و درباره «بُسر» نفرین کرد و گفت:

(اَللّٰهُمَّ اِنَّ بَسْرًا بَاعَ دِيْنَهُ بِالْ دُّنْيَا، وَ اِنَّتَهَاكَ مَحَارِمَكَ، وَ كَانَتْ طَاعَةٌ مَخْلُوقٍ فَاجِرٍ، اَثَرَ عِنْدَهُ مِنْ طَاعَتِكَ، اَللّٰهُمَّ فَلَا تُمِتَّهُ حَتّٰى تَسْلُبَهُ عَقْلَهُ، وَ لَا تُوجِبَ لَهُ رَحْمَتَكَ، وَ لَا سَاعَةً مِنْ اَلنَّهَارِ...)

پروردگارا «بُسر» دینش را به دنیا فروخت و پرده های حرمت تو را درید، و اطاعت بنده ای تبهکار را بر آن چه در پیشگاه تو است مقدم داشت خدایا تا عقلش را از او نگیری مرگش را مرسان، و رحمت خود را حتی برای یک ساعت از روز برای او فراهم مفرمای.

گویند چیزی نگذشت که از این نفرین گرفتار جنون شد و عقلش را از دست داد پیوسته در جستجوی شمشیر بود و می گفت: شمشیر بدهید تا بکشم، و چندان در این باره اصرار کرد که ناچار شمشیری چوبین به دستش می دادند و بالشی پیش او می نهادند و او آن قدر بر آن بالش می زد که بی هوش می شد و این وضع همچنان تا هنگام مرگش ادامه داشت. (1)

ابن ابی الحدید به روایت از مدائنی گوید: پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، روزی عبید الله بن عباس و بُسر بن أرطاة نزد معاویه بودند، عبید الله بن عباس به معاویه گفت: تو این مرد لعین و پست را دستور دادی تا فرزندان مرا بکشد؟ معاویه گفت: نه، بسر عصبانی شد شمشیر خود را به زمین انداخت و گفت: ای معاویه شمشیرت را بگیر! تو آن را به من دادی و امر کردی که مردم را بکشم من آن چه را که تو می خواستی انجام دادم و حالا تو می گوئی که من دستور نداده ام! معاویه گفت: تو

ص: 543

مردی ضعیف هستی شمشیرت را بگیر، آن را جلو کسی انداختی که دیروز فرزندانش را کشته ای؟ عبید الله گفت: ای معاویه! خیال می کنی من «بُسر» را به جای یکی از فرزندانم خواهم کشت! او پست تر و حقیر تر از این است من اگر بخوام خون های فرزندانم را بگیرم می بایست یزید و عبد الله فرزندان تو را به قتل برسانم... (1)

علامه مسعودی در کتاب معتبر «مروج الذهب» خود در این باره می نویسد:

وقتی علی علیه السلام خبر یافت که «بُسر» دو فرزند عبید الله بن عباس را بنام های قشم و عبد الرحمن کشته است او را نفرین کرد و گفت: خدایا عقل و دینش را بگیر.

پس از آن بُسر دیوانه شد و عقل خود را از دست داد و پیوسته شمشیر می طلبید. برای او شمشیری چوبین ساختند و مشک باد کرده ای را پیش رویش می گذاشتند که با شمشیر بدان می زد و چون پاره می شد مشک را عوض می کردند، و پیوسته بدین حالت به سر می برد تا این که بدون عقل از دنیا رفت. با کثافت خود بازی می کرد و گاهی از آن می خورد و به کسانی که ناظر او بودند می گفت: ببینید که این دو پسر بچه - فرزندان عبید الله بن عباس - چگونه آن را به من می خوراندند؟

بسا می شد که برای جلوگیری از این کار دست هایش را از پشت می بستند. یک روز در جای خود کثافت کرد و (چون دست هایش را بسته بودند) با دهان روی آن افتاد و خورد. خواستند منعش کنند، گفت: شما منعم می کنید اما عبد الرحمن و قثم آن را به من می خوراندند. (2)

ج: زیاد بن ابیه

از جمله کسانی که از طرف معاویه به حکومت رسید و در راه تحکیم سلطنت قدرت پیشوای خود معاویه از هیچ گونه کوششی دریغ نورزید زیاد بن عبید معروف به زیاد بن سمیه و زیاد بن ابیه است.

زیاد ابن ابیه مادرش «سمیه» کنیز حارث ابن کلدیه است، زیاد در سال اول هجرت

ص: 544

1- شرح نهج البلاغه، ج 2 ص 17-18.

2- مروج الذهب، ج 3، ص 183 ذکر ایام ولید بن عبد الملك، تحت عنوان: عبید الله بن عباس و بسر بن أرطاة، چاپ بیروت منشورات أعلمی.

بنا به نقل مشهور متولد شده و او روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نکرده است و از سیاست مداران و خطبای فصیح عرب به شمار می آید.

عمر بن خطاب او را سرپرست بعضی از کارهای بصره نمود و پس از جریان عثمان جزو طرفداران علی علیه السلام بود و علی علیه السلام نیز او را فرمان دار ناحیه فارس قرار داد، زیاد تا بعد از شهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام جزو طرفداران امام بود و پس از صلح امام حسن علیه السلام به معاویه ملحق گردید و معاویه او را برادر پدری خود خواند.

علت این که معاویه او را برادر خود خواند این بود که زیاد در زمان زمامداری عمر بن خطاب به مدینه آمد تا بعضی از پیروزی ها را بشارت بدهد، عمر به او دستور داد که برای مردم سخنرانی کند او سخنرانی خوبی کرد، عمر وعاص گفت: اگر این جوان از خاندان قریش بود عرب را با عصایش به هر کجا که می خواست می برد. ابو سفیان گفت:

به خدا سوگند من آن کسی را که نطفه او را در رحم مادرش قرار داد، می شناسم، علی علیه السلام پرسید: آن شخص کیست؟ ابو سفیان پاسخ داد من، علی علیه السلام فرمود: آرام باش اگر عمر بفهمد به زودی تو را تنبیه خواهد کرد.

پس از آن که زیاد از طرف امام فرمان دار ناحیه فارس شد معاویه نامه ای به او نوشت و این جهت را یاد آور شد و او را تهدید نمود که اگر اطاعتش نکند چنین و چنان خواهد کرد زیاد نامه را برای امیر المؤمنین فرستاد و خود در بین مردم سخنرانی کرد و گفت این شگفت آور است، فرزند کسی که جگر شهداء را خورده، مرا تهدید می کند، با این که پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بین مهاجر و انصار است و مهاجر و انصار اطراف او هستند.

هنگامی که امام از نامه معاویه به زیاد آگاه گردید که می خواهد با ملحق ساختن زیاد به فرزندان ابو سفیان وی را بفریبد، نامه ای برای زیاد نوشت و بدین گونه او را از مکر و فریب معاویه بر حذر داشت.

(وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرُهُ فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ عَقْلَتَهُ وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ

وَ قَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَنَزَعَهُ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِزْتٌ وَالْمُتَعَلَّقُ

(دانستم که معاویه نامه ای برایت نوشته، تا عقلت را به دزدی، وعزم و تصمیمت را در هم شکنند، از او بر حذر باش که او شیطان است و از هر طرف به سراغ انسان می آید از جلو و از عقب از راست و چپ م یآید تا در حال غفلت او را تسلیم خود سازد و درک و شعورش را بر بایند.

(آری) ابو سفیان در زمان عمر بن خطاب سخنی بدون اندیشه از پیش خود با تحریکات شیطان می گفت ولی این سخن آن قدر بی پایه است که نه به آن نسب ثابت می شود و نه استحقاق میراث می آورد. کسی که به چنین سخنی متمسک شود همچون بیگانه ای است که در جمع شتران یک گله وارد شود و بخواهد از آب خور گاه آب بنوشد که بالاخره همه آن را کنار می زنند و از آب خوردن منعش می نمایند و یا همانند ظرفی است که به بار مرکبی بیاویزند که با حرکت مرکب همواره در تزلزل و اضطراب است).

هنگامی که «زیاد» این نامه را خواند، گفت: به پروردگار کعبه سوگند که امام علیه السلام با این نوشته شهادت بر این مطلب (که در دل من بوده) داده است و این همچنان در قلبش بود تا زمانی که معاویه او را دعوت به ملحق شدن نمود و سر انجام پس از شهادت امام علیه السلام به معاویه ملحق گردید. (2)

«زیاد» آن چنان به قضیه استلحاق سرخوش و دل بسته بود و از آن سود می برد که هرگز به کسی اجازه نمی داد بر خلاف آن سخنی بگوید و یا در مقام رد و انکار آن بر آید و به ویژه اگر گوینده از اشراف و افراد سرشناس و صاحب نفوذ بود که هیچ گونه گذشتی در این باره نداشت، زیرا قدرت و استبداد وی در امور، از آن هنگامی که او به معاویه خاندان اموی انتساب یافت شروع گردیده بود.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گوید: هنگامی که زیاد به امارت کوفه منصوب شد و بدان جا پای نهاد به جستجوی سعید بن سرح که از موالی و آزاد کرده

بنی عبد شمس ولی از پیروان سر سخت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود پرداخت.

سعید از بیم زیاد فرار کرده خود را به امام حسن مجتبی علیه السلام رساند و به ایشان پناهنده شد.

ص: 546

1- نهج البلاغه نامه 44.

2- اسد الغابه، ج 2 ص 271 شماره 800.

زیاد نیز برادر و فرزندان و همسر سعید را گرفت و به زندان افکند و اموالش را مصادره کرد و خانه اش را ویران نمود.

حسن بن علی علیه السلام- که یکی از مواد پیمان صلح با معاویه را در امان بودن پیروان خود قرار داده بود - در مقام وساطت بر آمده نامه ای را برای زیاد نوشت که متن آن از این قرار بود: از جانب حسن بن علی به «زیاد» (1)

اما بعد: توبه مردی از مسلمانان که با دیگران فرقی ندارد و هر چه برای ایشان و بر عهده ایشان است برای او هم خواهد بود، هجوم برده ای، خانه اش را ویران کرده ای، اموالش را گرفته ای و همسر و افراد خانواده اش را به زندان افکنده ای، اگر این نامه من به دست تو رسید، برای او خانه اش را بساز و مال و زن و فرزندش را به او برگردان و شفاعت مرا درباره اش بپذیر که من او را پناه داده ام، و السلام.

زیاد در پاسخ نامه آن حضرت چنین نوشت:

از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه! اما بعد نامه ات که در آن نام خودت را پیش از نام من نوشته بودی رسید. و حال آن که تو چیزی می خواهی و نیازمندی، و من دولت مرد هستم و تورعیت می باشی ولی چنان به من فرمان می دهی که گویی همچون فرمان سلطان بر رعیت باید اطاعت شود.

در مورد تبهکاری که با بد اندیشی او را پناه داده ای و به کار او راضی هستی، برای نامه نوشته ای، به خدا سوگند! که تو درباره او بر من پیشی نخواهی گرفت هر چند میان پوست و گوشت تو جای داشته باشد و من اگر بر تو دست یابم نه با تو مدارا می کنم و نه تو را رعایت خواهم کرد! و همانا دوست داشتنی ترین گوشتی که می خواهم آن را بخورم گوشتی است که تو از آن هستی. اینک او را در قبال گناهش به کسی تسلیم کن که از تو بر او سزاوار تر است، بر فرض که من او را عفو کنم چنان نیست که شفاعت تو را درباره او پذیرفته باشم و اگر او را بکشم فقط به سبب آن است که پدر تبهکار تو را دوست می دارد! و السلام.

چون این نامه به حسن علیه السلام رسید آن را خواند و لبخند زد و موضوع را برای معاویه

ص: 547

1- این جمله با این عبارت در متن نامه نیامده است ولی از پاسخی که زیاد به امام داده است این معنا به خوبی استفاده می شود.

نوشت و نامه زیاد را هم ضمیمه آن کرد و به شام فرستاد برای زیاد هم فقط دو کلمه نوشت که چنین بود: از حسن بن فاطمه به زیاد بن سمیه، اما بعد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ) : فرزند به فراش تعلق دارد، و زنا کار را جز سنگ سار شدن بهره ای نیست». و السلام.

چون معاویه از جریان امر آگاه شد سخت درهم فرورفت و نامه ای سرا پا عتاب آمیز به زیاد نوشت و از کار او اظهار شگفتی نمود و او را مورد بازخواست قرار داد و بدو اشاره کرد که متعرض سعید نشود و خانه اش را از نو بسازد و مال و عیالش را بدو باز گرداند. (1)

و این همه خشم و پرخاش برای آن بود که حسن بن علی علیه السلام حاضر نشده بود زیاد را به عنوان پسر ابو سفیان خطاب کند بلکه با صراحت تمام حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در این باره نوشته و برای او فرستاد.

آری خواننده گرامی، زیاد بن سمیه پس از آن که معاویه او را فریفت و به خود ملحق ساخت و او هم به طرف معاویه رفت و از وی متابعت نمود، مرتکب جرائم و جنایات زیادی گردید از جمله هنگامی که ولایت بصره را عهده دار شد حکومت نظامی اعلام کرد و عبور و مرور شبانه را ممنوع ساخت.

شبی از شب ها یک نفر عرب بیابانی را گرفته نزد وی آوردند. زیاد از او پرسید: مگر تو صدای منادی ما که خروج شبانه را ممنوع اعلام نمود نشنیدی؟ اعرابی گفت: نه به خدا سوگند من گوسفندان خود را از خارج به شهر آوردم، و چون شب فرا رسیده بود ناچار شدم آن ها را در نقطه ای نگاه دارم تا صبح فرا رسد و هیچ گونه اطلاعی از چگونگی فرمان امیر نداشتم.

زیاد گفت: به گمانم راست می گوئی ولی در کشتن تو صلاح امت است! آن گاه فرمان داد گردنش را زدند. (2)

هم چنین، زمانی که «قصر البیضاء» (کاخ سفید) را در بصره بنا نهاد به جاسوسان

ص: 548

1- شرح ابن ابی الحدید، ج 16 ص 194 و 195 برای آگاهی از متن نامه معاویه به همین مدرک مراجعه فرمائید که ما تنها به مفاد آن اکتفا کرده ایم.

2- تاریخ طبری، ج 5 ص 222 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

خود دستور داد گوش به زنگ باشند تا از مردم بشنوند در این باره چه می گویند. روزی مردی را نزد وی آوردند که متهم بود در ملاء عام این آیه را تلاوت کرده است:

(أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ) (1)

آیا شما بر هر مکان بلندی نشانه ای از روی هوا و هوس می سازید؟ و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید شاید در دنیا جاودانه بمانید؟!».

زیاد از وی پرسید: مقصودت از خواندن این آیه چه بود؟ گفت: مقصودی نداشتم آیه ای از کتاب خدا به خاطرم رسید و تلاوت کردم.

زیاد گفت: من هم آیه ای به خاطرم آمد که آن را می خوانم و مفهوم آن را - هم اکنون درباره توبه کار می بندم، سپس این آیه را خواند: (وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ) (2) و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران کیفر می دهید».

آن گاه فرمان داد وی را خوابانده یکی از پایه های قصر را روی او بنا کردند! (3)

از دیگر داستان های جنایت کارانه زیاد بن آیه برخورد ظالمانه و دور از انسانی است که با یکی از شیعیان علی علیه السلام بنام صیفی بن فسیل داشته است.

عده ای از مورّخین در کتاب های خود آورده اند که زیاد امر به احضار صیفی کرد و چون حاضر شد، به او گفت: ای دشمن خدا! درباره ابو تراب چه می گویی؟

گفت: من ابو تراب را نمی شناسم! زیاد گفت: تو او را نمی شناسی؟! صیفی گفت: نه، او را نمی شناسم! زیاد گفت: یعنی تو علی بن ابی طالب را نمی شناسی؟! گفت: چرا او را می شناسم. زیاد گفت: ابو تراب، همان است! و پس از گفتگویی چند که بین شان ردّ و بدل شد، زیاد فریاد زد چوب بیاورید، و چون حاضر کردند، رو به صیفی کرد و گفت: حالا درباره علی چه می گویی؟ گفت: بهترین سخنی را که درباره بنده ای از بندگان خدا می توانم بگویم درباره او خواهم گفت.

زیاد فریاد کشید: آن قدر چوب بر گردنش بزنید تا به زمین بچسبد. دژخیمان زیاد دستورش را کاملاً انجام دادند. آن گاه دستور داد بلندش کنید. او را بر پا داشتند. گفت: رهائش کنید و باز پرسید: درباره علی چه می گویی؟ صیفی گفت: به خدا سوگند اگر

ص: 549

1- سوره شعراء، آیه 128 - 129.

2- سوره شعراء، آیه 130.

3- المحاسن و المساوی ص 517 چاپ بیروت، دار صادر.

بدنم را - با تیغ ها و کارد ها - پاره پاره کنی، چیز دیگری جز آن چه را که درباره علی از من شنیدی، نخواهی شنید.

زیاد گفت: باید علی را لعن کنی وگرنه گردنت را می زخم. صیفی گفت: پس بی گمان گردنم را زده ای، و من خوشبخت هستم و تو مردی شقی و بدبخت خواهی بود. زیاد دستور داد تا گردنش را از زنجیر های گران سنگین کنند و به زندانش افکنند. سر انجام این بزرگ مرد شجاع و جانباز را به همراه حجر بن عدی و دیگر یاران او به شهادت رساندند. (1)

در واقعه دیگری زیاد دو مرد از اهالی حضر موت (2) را با نامه ای نزد معاویه فرستاد، و نوشت که اینان بر دین علی و هم فکر او هستند معاویه در پاسخ او نوشت هر کس که بر دین علی است و هم فکر او می باشد، به قتل برسان و پس از مرگ اعضای بدنش را پاره پاره کن. آن مرد جبار هم آن دو نفر را بر در خانه شان در کوفه به دار کشید. (3)

پایان زندگی جنایت بار «زیاد» را مسعودی و ابن عساکر در تاریخ های خود چنین آورده اند:

زیاد بن ابیه همه مردم کوفه را در مقابل قصرش جمع کرد و آنان را وادار به دشنام دادن به علی نمود و فرمان داد، مأمورینش هر کس که از این کار امتناع ورزد از دم شمشیر بگذرانند! در همان حال بود که در کف دست او دانه ای پیدا شد و او آن را خارانید و سر گشود و تیره گردید و آکله ای سیاه شد و به بیماری طاعون (گرفتار گردید) و به دنبال آن به چنگال مرگ در افتاد - و مردم شهر از ظلم و ستم او رهائی یافتند. (4)

د: سمرة بن جندب

سمرة بن جندب یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می رود که به صورت ظاهر

ص: 550

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 266 و 271 تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم کامل ابن اثیر، ج 3 ص 477 و الأغانی، ج 16 ص 7 چاپ ساسی و ج 17 ص 105 و 111 چاپ بیروت، علمی.

2- حضر موت: یکی از بلاد یمن، و سرزمینی وسیع در شرق عدن و نزدیک دریاست معجم البلدان.

3- المحجّر، ص 479 چاپ بیروت، دار الآفاق الجدیده.

4- مروج الذهب، ج 3 ص 35 و 36 در ذکر آیام معاویه، تاریخ مدینة دمشق، ج 19 ص 203 چاپ بیروت دار الفکر.

اسلام آورده و در زمان آن حضرت در مدینه زندگی می کرد و گر چه ظاهراً مسلمان شده بود ولی چنان که می باید نور اسلام در لوح دلش نتابیده بود.

ابن ابی الحدید از واصل، وابسته ابو عیینه، از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام از پدرانش نقل کرده که می فرموده است: سمرة بن جندب در نخلستان مردی از انصار درخت خرمایی داشت و آن مرد را آزار می داد او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به «سمره» پیام فرستاد و او را خواست و به او فرمود: این درخت خرما را به این مرد انصاری بفروش و بهای آن را بگیر. گفت: من این کار را نمی کنم. فرمود: درخت خرمایی را به جای این درخت بگیر. گفت: این کار را هم نمی کنم. فرمود: نخلستانش را بخر. گفت: نمی خرم. فرمود: این درخت خرما را به من واگذار کن و در برابر آن بهشت از آن تو باشد. گفت: چنین کاری هم نمی کنم!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مرد انصاری فرمود: «برو درخت خرمای او را قطع کن که او را در آن حقی نیست.» (1)

همین مطلب در منابع معتبر شیعه بدین صورت آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لجاجت و خود سری «سمره» بر آشفت و خطاب به او فرمود: ای سمره! تو شخص مردم آزاری هستی.

سپس به مرد انصاری فرمود: بی درنگ برو و درخت او را از ریشه بیرون بیاور و آن را در پیش رویش بینداز، زیرا اسلام هر گونه زیان و ضرری را به مردم با ایمان ممنوع ساخته است. (2)

«سمره» چنان که در شرح حالش در کتب رجال و تاریخ و حدیث آمده است فردی خود خواه، جاه طلب، مردم آزار، دنیا طلب و از کسانی بود که به همکاری با معاویه تن در و فرامین او را بر چشم نهاده و دستیار و همکار جنایت پیشه زیاد بن ابیه بوده که متأسفانه در شمار راویان حدیث نیز قرار داشته است.

ابو جعفر اسکافی گوید: روایت شده است که معاویه صد هزار درهم برای «سمرة بن

ص: 551

1- مروج الذهب، ج 3 ص 35 و 36 در ذکر أيام معاویه، تاریخ مدینه دمشق، ج 19 ص 203 چاپ بیروت دار الفکر.
2- کافی، ج 5 ص 292 کتاب المعیشه، باب الضرار، ح 2 تهذیب شیخ طوسی، ج 7 ص 147، من لا یحضره الفقیه، ج 3 ص 59 ح 208، باب حکم الحریم.

جندب» فرستاد تا روایت کند که این دو آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده است: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ الدُّ الْخِصَامُ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ) (1) پاره ای از مردم کسانی هستند که در زندگی دنیا گفتار او تو را به تعجب می آورد و خدای را بر آن چه در دل اوست گواه می گیرد، و (این در حالی است که) او از سر سخت ترین دشمنان است و هنگامی که روی برگرداند و از نزد تو خارج شود) در راه فساد در زمین، کوشش می کند و زراعت ها و آدمیان را نابود می سازد با این که می داند خداوند تباهی را دوست ندارد. و (هم چنین روایت کند که آیه) (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ) (2)، و از میان مردم کسی هست که جان خود را برای طلب خشنودی خداوند بفروشد» درباره «ابن ملجم» نازل شده است.

«سمره» آن مبلغ را نپذیرفت. معاویه دویست هزار درهم فرستاد، نپذیرفت. سیصد هزار درهم فرستاد نپذیرفت، و چون چهارصد هزار درهم فرستاد پذیرفت و همان گونه روایت کرد. (3)

ابن اثیر در شرح حال «سمره» آورده است: زیاد پس از آن که امارت کوفه را به دنبال ولایت بصره عهده دار شد رسمش بر این بود که شش ماه در بصره و شش ماه در کوفه می زیست و چون به کوفه می رفت «سمره بن جندب» را به نیابت خود بر بصره می گماشت و هنگامی که به بصره می رفت او را جانشین خود در کوفه می ساخت (4) وی چنان جلاد و نابکار و خون ریز بود که رفتار و بی دادگری های او ظلم و ستم «زیاد» را از یاد مردم می برد.

طبری در تاریخ معروف خود آورده است که از ابن سیرین پرسیدند: آیا سمره بن جندب هم کسی را کشته است؟ در جواب گفت: پرسید آیا کسانی که به دست سمره کشته شده اند به شماره در می آیند؟! سپس افزود: یک وقت زیاد به کوفه رفت و چون بازگشت بدو گزارش دادند که «سمره» هشت هزار نفر را کشته است! زیاد سمره را خواسته از او پرسید: آخر نترسیدی در میان این کشتگان بی گناهی وجود داشته باشد؟

ص: 552

1- سوره بقره، آیه 204 و 205.

2- سوره بقره، آیه 207.

3- شرح نهج البلاغه، ج 4 ص 73.

4- اسد الغابه، ج 2، ص 454 شماره 2241 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

سمره در پاسخ گفت: اگر دو برابر آن را هم کشته بودم باکی نداشتم! (1).

طبری گوید: روزی «سمره» با عده ای از سواران خود از راهی می گذشت در این وقت مردی نابهنگام با جلو داران او روبرو شد و تا آمد به خود آید یکی از سواران نیزه دار سمره، نیزه خود را بر دهان آن مرد فرو کرد، و در جا او را به قتل رسانید. چون سمره از پی ایشان فرا رسید و آن مرد را روی زمین افتاده و آغشته به خون دید از کیفیت امر پرسش کرد به او گفتند: این مرد با سواران امیر روبرو شده و از مقابل ایشان نگریخته است. سمره گفت: مردم باید بدانند که هر گاه ما با موکب خود به جایی ره سپاریم از مقابل ما دور شوند و خود را در معرض خطر قرار ندهند!! (2)

طبری می نویسد: سمره تنها در یک روز صبح گاهان چهل و هفت نفر را کشت که همه آن ها حافظ قرآن بودند. طبری اضافه می کند که «زیاد بن ابیه» در حالی درگذشت که «سمره» در بصره جانشین او بود. معاویه چند ماهی او را در حکومت این شهر برقرار داشت سپس عزلش کرد! سمره به همین مناسبت گفت: خدا معاویه را لعنت کند، به سوگند اگر من آن چنان که معاویه را اطاعت کردم، خدای را اطاعت کرده بودم، هرگز مرا عذاب نمی فرمود. (3)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: سمره بن جندب از شرطه های «زیاد» بود. عبد الملک بن حکیم، از حسن بصری نقل می کند که می گفته است: مردی از اهل خراسان به بصره آمد، اموالی را که با خود داشت به بیت المال سپرد و رسید پرداخت زکات خویش را گرفت و سپس وارد مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد. در همان هنگام سمره که رئیس شرطه های زیاد بود او را گرفت و متهم ساخت که از خوارج است و او را پیش آورد و گردنش را زد، و چون به چیزهایی که همراه او بود نگریستند آن رسید پرداخت زکات را که به خط سرپرست بیت المال بود دیدند. ابو بکره - برادر زیاد (4) - گفت: ای سمره مگر نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى -

ص: 553

1- تاریخ طبری، ج 5 ص 237 - 236 ، تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

2- همان مدرک ج 5 ص 237.

3- همان مدرک ج 5 ص 237 و 291 ذیل حوادث سال 50 و 53.

4- خوانندگان عزیز توجه دارند که ابو بکره برادر مادری زیاد است. ما در هر دو «سمیه» کنیز حارث بن کلدیه است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به اسد الغابه ابن اثیر و استیعاب در شرح حال زیاد و ابو بکره مراجعه فرمائید.

وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (1)، به یقین آن کس که پاکی جوید - خود را تزکیه نماید - و نام پروردگارش را یاد کند و نماز گزارد رستگار است؟ گفت برادرت مرا به این کار فرمان داد. (2)

هم چنین ابن ابی الحدید گوید: اعمش از ابو صالح نقل می کند که می گفته است به ما گفته شد مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، نزد او رفتیم دیدیم سمرة بن جندب است. کنار یکی از پاهایش شراب و کنار پای دیگرش یخ بود. گفتیم: این چه وضعی است؟ گفتند: گرفتار نقرس (3) است، در همین حال گروهی پیش او آمدند و گفتند: ای سمرة! فردا پاسخ خدای خود را چگونه می دهی؟ مردی را پیش تو می آورند و می گویند از خوارج است. به قتل او فرمان می دهی سپس یکی دیگر را می آورند و می گویند آن که کشتی از خوارج نبوده است بلکه جوانی بوده است که در پی کار بوده و اشتباه شده است، خارجی همین یکی است که حالا آورده ایم، و به کشتن دومی اشاره می کنی! سمرة گفت: چه عیبی در این کار است، اگر اهل بهشت بوده به بهشت می رود و اگر دوزخی بوده است به دوزخ می رود. (4)

و نیز ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده است که «شریک» روایت کرده که عبد الله بن سعد، از حبر بن عدی برای ما نقل کرد که می گفته است: به مدینه آمدم و کنار ابو هریره نشستم. گفت: از کجایی؟ گفتم: اهل بصره ام. گفت: سمرة بن جندب در چه حال است؟ گفتم: زنده است. گفت: طول عمر هیچ کس به اندازه طول عمر او برای من خوش تر نیست، گفتم: برای چه؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من و او و حذیفه بن یمان فرمود: «آن کس از شما که دیر تر از دو تن دیگر بمیرد در آتش است». حذیفه پیش از ما در گذشت و اکنون من آرزو دارم پیش از سمرة در گذرم. گوید: سمرة چندان زنده بود تا جائی که در زمان شهادت امام حسین علیه السلام حضور داشت.

و نیز از احمد بن بشیر از مسعر بن کدام نقل کرده که می گفته است: سمرة بن جندب هنگام حرکت امام حسین علیه السلام بسوی کوفه، سالار شرطه عبید الله بن زیاد بود و

ص: 554

1- آیات 14 و 15 سوره الاعلی.

2- شرح نهج البلاغه، ج 4 ص 77.

3- یک نوع بیماری است که همراه با ورم و آماس و درد شدید در پا و بند انگشتان و بخصوص در شست پا بروز می کند.

4- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 77-78.

مردم را برای حرکت به جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق می کرد. (1)

ه: سفیان بن عوف غامدی

سفیان بن عوف غامدی - چنان که در شرح حال او آورده اند - یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. وی از طرف معاویه به قتل و غارت و کشتن مردم بی دفاع شهر «انبار» (2) و «هیت» (3) مأمور شد و حسان بن حسان بکری نماینده امام را به شهادت رسانید. (4)

او می گوید: معاویه مرا خواست و گفت تو را با لشکر زیادی به جانب فرات می فرستم هنگامی که به سرزمین «هیت» رسیدی چنان که لشکری یافتی به آن ها حمله کن وگرنه به شهر «انبار» برو، اگر در آن جا نیز سپاهی نبود به «مدائن» هجوم نما، پس از آن به شام برگرد.

زنها به کوفه نزدیک مشو! و بدان که اگر به شهر «انبار» و «مدائن» حمله نمائی گویا کوفه را مورد حمله قرار داده ای، زیرا این کار قلب عراقیان را می لرزاند و دوستان ما را خوشحال می سازد. در این هجوم به هر کس برخوردی که حکومت را قبول ندارد، به قتل برسان و همه قریه هائی که سر راه تو قرار دارد ویران کن! اموال شان را غارت نما، زیرا غارت اموال همچون کشتن، برای مخالفان ما دردناک است!

«حبيب بن عفيف» می گوید: من و «اشرس بن حسان بکری» در سپاه «انبار» بودیم که «سفیان بن عوف غامدی» به ما حمله کرد و ما احساس کردیم تاب مقاومت نداریم، رئیس ما برای مبارزه به پا خاست، مبارزه سختی در گرفت و ما به خوبی از

ص: 555

1- شرح نهج البلاغه، ج 4 ص 78 ضمناً نا گفته نماند که تاریخ مرگ «سمره» را با اختلاف، سال های 58 و 59 و 60 هجری نوشته اند. ابن عبد البر در استیعاب، حاشیه اصابه، ج 2 ص 76 نوشته است: او در دیگ آب جوش افتاد و سوخت و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به ابو هریره فرموده بود، آخرین کس از شما که بمیرد در آتش است صحیح و درست بود.

2- انبار نام شهری است بر کناره فرات در سمت غربی بغداد و از شهر های کهن باستانی است که ایرانیان قدیم آن را فیروز شاپور می نامیدند. مدت کمی در حکومت ابو العباس سفاح پایتخت بوده است. (لغت نامه دهخدا و مرصده الاطلاع، ج 1 ص 120).

3- هیت نام شهری در ساحل فرات و بالا تر از انبار است. (معجم البلدان).

4- الاصابه، ج 2، ص 56 شماره 3323.

عهده بر آمدیم ولی بالاخره قدرت در هم شکستن آن ها را نداشتیم، فرمانده ما از اسب پیاده شد و آیه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) (1)

که مضمون آن این است: (بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی منتظرند) را تلاوت کرد و گفت آن کسی که لقای پروردگار را طالب نیست و خود را آماده مرگ نکرده است تا هنگامی که ما به مبارزه مشغول هستیم و آن ها نمی توانند فراریان را تعقیب کنند، از شهر بیرون بروند، و آنان که می خواهند به آن چه نزد خداست نائل آیند که برای نیکان از هر چیز بهتر است با ما همکاری نمایند. سپس همراه با 30 مرد پیاده به نبرد پرداخت تا همه شربت شهادت نوشیدند. (2)

هنگامی که به امام علیه السلام خبر دادند لشکری از طرف معاویه به شهر «انبار» که در مرز عراق و و شام قرار داشت حمله کرده و حسان بن حسان فرمان دار وی را کشته اند، امام علیه السلام با حال غضبناک آن چنان که دامن عبایش به زمین می کشید از کوفه خارج شد، تا به «نخیله» که منزل گاهی نزدیک کوفه بود رسید و مردم به دنبال او حرکت کردند، روی تپه ای ایستاد خطبه معروف جهاد را ایراد کرد (3) و در این خطبه ضمن بیان فوائد جهاد فرمود:

(أَلَا وَ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَىٰ قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لِيَلَا وَ نَهَارًا وَ سِرًّا وَ إِعْلَانًا وَ قُلْتُ لَكُمْ اغزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزُوكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غزِي قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا دَلُّوا فِتْوَاكَلْتُمْ وَ تَحَادَثْتُمْ حَتَّىٰ شُدَّتْ عَلَيْكُمُ الْعَارَاتُ وَ مُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ وَ هَذَا أَخُو غَامِدٍ وَ قَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ وَ قَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ وَ أزالَ خَيْلَكُمْ عَن مَسَالِحِهَا وَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْمَرْأَةَ الْمُسْلِمَةَ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَانِدَهَا وَ رُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ انصَرَفُوا وَ اِفْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمًا وَ لَا أَرِيَقَ لَهُمْ دَمٌ....) (4)

(آگاه باشید، من شب و روز در آشکار و نهان شما را به مبارزه با این قوم فرا خواندم و گفتم: زان پیش که آنان به جنگ شما برخیزند شما به جنگ با آنان برخیزید، به خدا سوگند، هیچ قومی در قلمرو سرزمین خود نجنگید مگر این که دچار شکست گردید).

ص: 556

1- سوره احزاب، آیه 23.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2/ 85-87.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 2/ 75.

4- نهج البلاغه، خطبه 27.

چندان کارها را بر عهده یک دیگر گذاشتید و یک دیگر را در سختی تنها رها کردید تا از هر سوی شما را تاراج کردند و سرزمین تان را مالک شدند.

این برادر «غامد» (1) است که سپاهش به انبار تاخته و حسان بن حسان بکری را کشته و لشکریان شما را از پایگاه مرزها که رخنه گاه دشمن بود رانده است به من خبر داده اند که مردی از آن سپاه به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان که در پناه اسلام جان و مالش در امان بوده وارد شده و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشوارهای آن‌ها را از تن شان بیرون آورده است در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته اند، آن‌ها با غنیمت فراوان برگشته اند بدون این که حتی یک نفر از آن‌ها زخمی گردد یا قطره ای خون از آنان ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تأسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجاست...

و: ضحاک بن قیس

ضحاک بن قیس مردی از قریش و از سرداران جنگی معاویه به شمار می رود. هفت سال قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده است. او از کسانی است که در جنگ‌های معاویه سخت کوشید و گرفتاری‌های فراوان را به جان خویش خرید. ضحاک مدت‌های مدید ریاست شرطه شهر دمشق را به عهده داشت، بعد ها در سال پنجاه و سه از هجرت حاکم کوفه شد و تا چهار سال در آن جا فرمان روایی کرد. سپس برای بار دوم در دمشق به ریاست شرطه این شهر منصوب شد.

او در هنگام مرگ و دفن معاویه متصدی امور بود و یزید بن معاویه را که در شکار گاه بسر می برد از مرگ پدرش مطلع ساخت، اما پس از مرگ معاویه بن یزید - سوم اموی - با عبد الله بن زبیر بیعت کرد و با مروان بن حکم خلیفه اموی در «مرج راهط» جنگید. در همین سرزمین و در همین نبرد بود که در نیمه ذی حجه سال 64 از هجرت به دست مروان بن کشته شد. (2)

ص: 557

-
- 1- غامد قبیله ای بود در یمن در این جا منظور از «غامد» سفیان بن عوف بن غامدی سردار معاویه است.
 - 2- اسد الغابه، ج 3 ص 49 شماره 2557 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، استیعاب، ج 2 ص شماره 1258 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون و اصابه ابن حجر، ج 3 ص 207، -- شماره 4169.

طبری می نویسد: معاویه ضحاک بن قیس را با سه هزار سرباز بسوی عراق گسیل داشت و بدو فرمان داد که از قسمت سفلی سرزمین «واقصه» (1) عبور کرده تمام اعرابی را که در این نواحی سکونت دارند و از امام اطاعت می کنند مورد غارت قرار دهد.

وی فرمان معاویه را از دل و جان پذیرفت، و بسوی سرزمین «ثعلبیه» حرکت کرد و قبایل آن جا را به غارت گرفت سپس به سوی کوفه ره سپار شد و در ناحیه «قطقطانه» (2) با عمرو بن قیس بن مسعود که به حج می رفت برخورد نمود و بدون این که ارزش و قداستی را در نظر بگیرد، او و کاروانش را که بسوی خانه خدا می رفتند غارت کرده آن ها را از ادامه مسیر بازداشت. (3)

در کتاب «غارات» ثقفی، داستان ضحاک بن قیس بدین گونه بازگو شده است:

«ضحاک» رو به عراق نهاد و در همه جا اموال را غارت می نمود و افراد را به قتل می رسانید، تا این که به سرزمین «ثعلبیه» (4)، رسید، در آن جا حاجیانی را که به راه مکه می رفتند، غارت کرد، و اموال شان را به یغما برد و سپس راه خویش را در پیش گرفت تا این که با «عمرو بن قیس» برادر زاده عبد الله بن مسعود صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخورد نمود، او را که همراه کاروان ها به مکه می رفت کشت و گروهی از همراهانش را هم به قتل رسانید. (5)

ز: عمرو بن عاص سهمی

از جمله کسانی که به معاویه پیوست و او را در اجرای نقشه های شوم و شیطانی و ضدیت با امیر مؤمنان علی علیه السلام یاری داد عمرو بن عاص سهمی است.

پدرش «عاص بن وائل یکی از کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را استهزاء و آشکارا با آن

ص: 558

1- واقصه: نام یکی از منازل راه مکه بعد از قرعاء از کوفه به طرف مکه است که فاصله بین این دو موضع هشت فرسخ است. ر.ک: معجم البلدان و مراصد الاطلاع مادة قرعاء و واقصه.

2- قطقطانه: نام جایی نزدیک کوفه است که زندان نعمان بن منذر در آن جا بوده است. (معجم البلدان و مراصد و لغت نامه دهخدا).

3- تاریخ طبری، ج 5 ص 135 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

4- ثعلبیه: یکی از منازل راه مکه از طرف کوفه است که سابقاً دهکده ای بوده و اکنون خراب شده و مشهور است مراصد الاطلاع، معجم البلدان و لغت نامه دهخدا.

5- الغارات، ص 292 تحقیق سیّد عبد الزهراء حسینی، مؤسسه دار الکتب الاسلامی.

حضرت دشمنی می کرد و او را آزار می داد و درباره او و دوستانش این آیه نازل شده است: (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) (1): ما شر استهزا کنندگان را از تو کفایت خواهیم کرد).

عاص بن وائل در اسلام ملقب به «أبتر» بود زیرا وی به قریش گفته بود به زودی این شخص (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) بی دنباله خواهد مرد و نام و یادش از خاطره ها محو خواهد شد. او این حرف را می زد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسری نداشت که از او عقبایی بماند و خدای تعالی این آیه از سوره «کوثر» را نازل نمود که: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)؛ همانا دشمن تو ابتر است).

«عمرو عاص» یکی از کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در مکه آزار می داد و به حضرتش دشنام می گفت و در راه آن حضرت سنگ می انداخت. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شب ها از خانه بیرون می آمد و به طواف کعبه می پرداخت و عمرو بر سر راه آن حضرت سنگ می ریخت تا در تاریکی شب پایش به سنگ ها برخورد کند و به زمین بیفتد.

هم چنین «عمرو» یکی از کسانی است که وقتی زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواست از مکه به مدینه هجرت نماید، او را تعقیب نموده و ترسانیدند و با ته نیزه به هودج او کوبیدند که زینب از ترس و بیم، بچه ای را که از شوهرش أبو العاص بن ربیع در شکم داشت سقوط کرد، و هنگامی که این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید سخت افسرده و اندوهگین شد و آن گروه را لعن و نفرین نمود. (2)

واقعی و مورخان و محدثان دیگر روایت کرده اند که «عمرو عاص» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بد گوئی می کرد و بدان حضرت ناسزا می گفت، و بچه های مکه را برای اذیت و آزا پیامبر آموزش می داد و آن ها را تحریک می کرد و آنان هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار شان می گذشت اشعاری را که عمرو عاص در بد گوئی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سروده بود می خواندند و بر روی او فریاد می کشیدند و صدای خود را بلند می نمودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی

ص: 559

1- سوره حجر، آیه 95 این استهزا کنندگان پنج نفر بوده اند: عاص بن وائل ولید بن مغیره (پدر خالد بن ولید) أبو زمعه، اسود بن عبد یغوث و حرث بن عیطله. برای اطلاع بیشتر به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج 6 ص 356 چاپ نجف و نیز سیره ابن هشام، ج 3، ص 50 چاپ مصر و دلائل النبوة بیهقی ج 2 ص 316 مراجعه فرمائید.

2- برای اطلاع بیشتر در این باره به دلائل النبوة بیهقی ج 3 ص 154 و یا ترجمه آن ج 2، ص 316 به قلم دانشمند گران قدر مهدوی دامغانی مراجعه فرمائید.

که در حجر اسماعیل نماز می گزارد عرضه داشت:

(اللَّهُمَّ إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ هَجَانِي وَ لَسْتُ بِشَاعِرٍ فَالْعَنُهُ بِعَدَدِ مَا هَجَانِي)

خداوندا! عمرو بن عاص مرا هجو نمود و من شاعر نیستم که همانند او شعر بگویم و پاسخش را بدهم پس به شمار حرف هایی که مرا هجو نموده او را لعنت فرمای.

هم چنین مورخان و اهل حدیث روایت کرده اند که نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن عاص، شکمبه و روده های شتری را که کشته بودند برداشته و آوردند و روی سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کنار کعبه در حال سجود بودند نهادند و آن کثافات بر سر پیامبر می ریخت و آن حضرت همچنان در حال سجده صبر کرد و سر برداشت و گریست و بر آنان نفرین نمود دخترش فاطمه در حالی که می گریست آمد و آن کثافات را برداشت و دور افکند و گریان بالای سر پدر ایستاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را بلند کرد و عرضه داشت: «خداوندا تو خود سزای قریش را بده». سپس صدای خود را بلند کرد و سه بار عرضه داشت: «من ستم دیده ام، تو مرا یاری فرما» و سپس برخاست و به خانه خویش رفت و این داستان دو ماه پس از مرگ عمویش ابو طالب بود.

و به سبب شدت دشمنی عمرو عاص با رسول خدا بود که اهل مکه او را نزد نجاشی - پادشاه حبشه - فرستادند تا او را از گرایش به اسلام باز دارد و مهاجران مسلمانی را که به حبشه هجرت کرده بودند از سرزمین خود بیرون کند و در صورتی که بتواند جعفر بن ابی طالب را به قتل برساند. (1)

نَسَبِ عَمْرِو عَاصِ

ابن ابی الحدید درباره نسب «عمر و عاص» می نویسد:

أبو عمر بن عبد البر صاحب کتاب «الاستیعاب» می گوید:

نام مادر عمرو سلمی، لقب او نابغه و دختر حرمله از طایفه بنی جلان بن عنزة

ص: 560

1- شرح نهج البلاغه، ج 6 ص 282 در شرح خطبه 83 و داستان هجرت مسلمانان به سرزمین حبشه و تعقیب «عمر و عاص» از ایشان در کتاب های سیره و تاریخ مانند: سیره ابن هشام، سیره حلبیه، تاریخ کامل ابن اثیر و کتاب های دیگر و نیز شرح نهج البلاغه ج 6 ص 307 - 312 به نقل از سیره ابن هشام با تفصیل آمده است.

بن أسد بن ربیعة بن نزار است. او به اسیری افتاد و پس از آن که میان گروهی از قریش دست به دست گردید در اختیار عاص بن وائل قرار گرفت و عمرو را برای او به دنیا آورد. (1)

ابن عبد البر می گوید: برای مردی هزار درهم جایزه قرار دادند که از عمرو عاص در حالی که بر فراز منبر باشد پرسد که مادرش کیست. آن مرد از او پرسید. عمرو گفت: مادرم سلمی دختر حرمله و ملقب به نابغه و از طایفه بنی عنزه و از خاندان جلان است، به دست اعراب اسیر و در بازار عکاظ فروخته شد. فاکه بن مغیره او را خرید، سپس عبد الله بن جدعان او را از وی خرید و سر انجام در اختیار عاص بن وائل قرار گرفت، و من با نجابت تمام از او متولد شدم، (!!!) اینک اگر برای تو جایزه ای قرار داده اند آن را بگیر. (2)

مفاخر عمرو عاص

ابن ابی الحدید می گوید زمخشری در کتاب ربیع الأبرار چنین آورده است که «نابغه» مادر عمرو عاص کنیزی بود که به مردی از قبیله عنزه تعلق داشت و در جنگ اسیر شد. عبد الله بن جدعان تیمی آن کنیز را خرید و او زنی آلوده و بی پروا بود. عبد الله بن جدعان بعد او را آزاد ساخت. ابو لهب، امیه بن خلف جمحی، هشام بن مغیره مخزومی، ابو سفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی در طهر واحد با او آمیزش کردند و او «عمرو» را زائید و هر کدام از این چند نفر مدعی بودند که «عمرو» فرزند اوست. سر انجام خود نابغه را حکم قرار دادند و او گفت عمرو فرزند عاص بن وائل است و این گفتار او به خاطر کمک های مالی «عاص بن وائل» بود که بیشتر به او می بخشید. گویند «عمرو» به ابو سفیان شبیه تر بوده است و از این رو ابو سفیان همواره می گفت: من تردید ندارم که «عمرو» فرزند من است. و در همین رابطه حارث بن عبد المطلب در شعری خطاب به عمرو عاص گفته است:

ص: 561

-
- 1- ابن ابی الحدید، این مطلب را از روایت بعدی روایت عمرو عاص درباره مادرش اقتباس کرده است.
 - 2- شرح نهج البلاغه، ج 6 ص 283 و 284، و استیعاب، ج 3 ص 266 شماره 1953 چاپ بیروت، منشورات محمّد علی بیضون و در حاشیه اصابه، ج 2 ص 508.

پدرت ابو سفیان است و در این باره شگگی نیست که میان ما آثار و شمایل تو آن را آشکار ساخته است. (1)

سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» می نویسد:

در مجلسی که معاویه به درخواست عمروعاص و ولید بن عقبه - برادر مادری عثمان - و عتبه بن ابی سفیان - تشکیل داده بود تا حسن بن علی را احضار کند و آن ها با نیش زبان حضرتش را اهانت نموده و آزار دهند خطاب به «عمروعاص» فرمود: «وُلِدَتَ عَلِيَّ فَرَّاشَ مُشْتَرِكٍ؛ تو از یک زن آلوده که چند کس در هم بستری با او شرکت داشتند متولد شدی».

و این گفتار امام حسن علیه السلام - چنان که کلبی در کتاب مثالب خود آورده است - بدین علت بود که: نابغه مادر عمروعاص از زنان بد کاره رسمی و صاحب پرچم در مکه بود و عاص بن وائل و چند تن دیگر از قریش، از جمله: ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره و ابو سفیان بن حرب در طهر واحد با او در آمیختند.

وی در ادامه گوید: ابن کلبی گفته است: زنا کارانی که در مکه شهرت داشتند چند نفر بودند که علاوه بر اشخاص مزبور، امیه بن عبد شمس، عبد الرحمان بن حکم بن ابی العاص - برادر مروان بن حکم - عتبه بن ابی سفیان - برادر معاویه - و عقبه بن ابی معیط نیز از آن ها شمرده می شدند.

هنگامی که «نابغه» به عمروعاص حامله گردید درباره او به گفتگو پرداختند و چون مادرش او را زانید پنج نفری را که ذکر نمودیم درباره او به مخاصمه برخاستند و هر یک مدعی بودند که عمروعاص فرزند اوست و در این مورد عاص بن وائل و ابو سفیان بن حرب بیش از همه اصرار می ورزیدند، و ابو سفیان می گفت:

به خدا سوگند که «عمرو» فرزند من است.

سر انجام «نابغه» را حاکم قرار دادند و او عاص بن وائل را برگزید و نوزاد را به وی نسبت داد. و چون به او گفته شد از چه رو «عاص» را بر ابو سفیان مقدم داشتی با این که ابو سفیان شریف تر از عاص بن وائل است؟ گفت مطلب از همان قرار است که شما می گوئید ولی ابو سفیان مردی بخیل و تنگ نظر است اما «عاص» مردی دست گشاده

ص: 562

و سخاوتمند است که به دخترانم کمک می کند و ابوسفیان این گونه نیست. (1)

و ابن ابی الحدید معتزلی به نقل از کتاب «مفاخرات» زبیر بن بکّار می گوید: حسن بن علی علیه السلام در آن مجلس خطاب به «عمر و عاص» فرمود:

(وَ أَمَّا أَنْتَ يَا بَنَ الْعَاصِ؛ فَإِنَّ أَمْرَكَ مُشْتَرِكٌ، وَصَدِّعْتَكِ أُمَّكَ مَجْهُولًا؛ مِنْ عَهْرٍ وَسِيفِ فَاحٍ، [فَتَحَاكَمَ] فَيْكَ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ، فَغَلَبَ عَلَيْكَ جَزَائِرَهَا؛ أَلَأَمْهُمْ حَسَبًا، وَ أَحْبَبُّهُمْ مَنْصِبًا، ثُمَّ قَامَ أَبُوكَ فَقَالَ: أَنَا شَانِيٌّ مُحَمَّدٍ الْأَبْتَرِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ).

و اما تو ای پسر عاص! آغاز کار و نطفه ات در میان چند کس مشترک است. مادرت تو را با زنا کاری و رابطه نامشروع بدون این که شناخته شوی به دنیا آورد؛ چهار تن از افراد قریش درباره این که کدام یک پدر تو هستند با یک دیگر به محاکمه پرداختند و سر انجام قصاب قریش که نسب او از همه پست تر و مقامش از همه فرو تر بود در مورد تو بر دیگران غلبه کرد. سپس پدرت برخاست و گفت: من محمد ابتر را دشنام می دهم و خداوند درباره او آن چه را که لازم بود نازل نمود.

و تو در همه موارد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگیدی و در مکه ایشان را هجو گفتی و آزار دادی و تمام مکر خود را درباره او بکار بردی و از همگان بیشتر او را تکذیب نمودی و با او دشمنی ورزیدی سپس به تعقیب کشتی نشینان پرداختی و پیش نجاشی - پادشاه حبشه - رفتی تا جعفر (بن ابی طالب) و یارانش را به مکه برگردانی...

پس تو در دوران جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بوده ای، و خود می دانی و این جمع هم همگی می دانند که تو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با هفتاد بیت شعر هجو و ناسزا گفتی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت:

(اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَقُولُ الشُّعْرَ، وَلَا يَنْبَغِي لِي، اللَّهُمَّ الْعَنَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ أَلْفَ لَعْنَةٍ، فَعَلَيْكَ إِذَا مِنَ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى مِنَ اللَّعْنِ)

پروردگارا من شعر نمی گویم (شاعر نیستم و شعر گفتن شایسته من نیست، خدایا! او را در برابر هر حرف هزار لعنت فرمای) پس در این صورت لعنت بی شمار خداوند بر

ص: 563

1- تذكرة الخواص سبط ابن جوزی، ص 200 - 204 و 205، چاپ نجف، دنباله شرح حال امام حسن علیه السلام.

تو خواهد بود. (1)

اسلام عمروعاص

عمرو عاص در سال هشتم از هجرت به اتفاق خالد بن ولید و چند تن دیگر به مدینه آمده نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را اختیار نمود عمرو از آن جا که در سفر حبشه، رفتار «نجاشی» پادشاه با نفوذ حبشه را در مورد خود و یارانش دیده و هم توجه خاص وی را نسبت به مهاجران مسلمان از نزدیک مشاهده کرده بود، برایش یقین حاصل شد که خواه ناخواه باید اسلام را اختیار کند.

زیرا: چنان که نقل کرده اند در آن موقع که «عمرو» برای بدبین ساختن نجاشی نسبت به مسلمانان پی در پی نزد وی آمد و شد می کرد و از تلاش و کوشش خود نتیجه ای نمی گرفت روزی نجاشی روی بدو کرده گفت: ای عمرو، تو که مدعی هستی

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عموی تو است چگونه امر او بر تو پوشیده مانده و این گونه با او رفتار می کنی؟ به خدا سوگند محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و حق به جانب اوست. عمرو گفت: تو نیز این را می گویی و بدان اعتقاد داری؟ نجاشی گفت: آری، از من اطاعت کن و بدو پیوندد. عمرو از آن روز تصمیم گرفت که بسوی پیامبر برود و بدان حضرت بگراید. از این رو در سال فتح خیبر به مدینه آمده و اسلام را اختیار کرد. (2)

اوصاف عمروعاص

در یکی از خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» در توصیف عمروعاص و زندگی ننگین او چنین آمده است:

شگفتا! از پسر آن زن بد نام که در میان مردم شام شایع می کند که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع که مردم را سرگرم شوخی می کند! او حرف باطلی را گفته، و سخنی را به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید! بدترین گفتار؛ دروغ است، او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده

ص: 564

1- شرح نهج البلاغه، ج 6 ص 291.

2- الاستیعاب، ج 3 ص 266 شماره 1953 چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون.

می دهد و تخلف می نماید، اگر چیزی از او درخواست شود بخالت می کند، اما خود سؤال می کند (چیزی را می طلبد) و اصرار می ورزد به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می نماید، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهییج و تحریص می نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست ها به شمشیر نرفته است، در این هنگام برای رهایی جانش بهترین و بزرگ ترین نقشه اش آن است که جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشکار سازد (تا از کشتن او چشم پوشی شود)!

آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد، ولی او فراموشی آخرت از گفتن سخن حق باز داشته است. او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز این که از او مزدی به دست آورد و در برابر از دست دادن دینش بهای اندکی بگیرد. (1)

معاویه و عمروعاص

ابن ابی الحدید می نویسد: هنگامی که علی علیه السلام از جنگ بصره آسوده شد و به کوفه آمد نامه ای به معاویه نوشت و او را به بیعت خود دعوت نمود، و نامه را همراه جریر بن عبد الله بجلی فرستاد. همین که او نامه را خواند سخت اندوهگین و پریشان حال گردید و پاسخ نامه را به تأخیر انداخت تا بتواند با گروهی از شامیان در مورد مطالبه خون «عثمان» مذاکره کند.

و چون آنان به وی پاسخ مثبت دادند و او را مطمئن ساختند که او را در این باره یاری خواهند داد با برادرش عتبه بن ابی سفیان مشورت کرد. او گفت: در این باره باید از «عمروعاص» کمک بگیری که او سیاست مدار زیرک و کهنه کاری است، و اگر در برابر دینش بهای سنگینی تعیین شود، به زودی آن را خواهد فروخت که او مردی دنیا خواه است.

پس معاویه نامه ای برای عمروعاص نوشت و از او خواست تا به شام بیاید تا در مورد اموری که در نظر دارد با وی گفتگو کند.

هنگامی که نامه به عمروعاص رسید با دو پسرش عبد الله و محمد مشورت کرد.

ص: 565

عبد الله به وی گفت: اندیشه و رأی من این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت نمود و از تو راضی بود؛ هم چنین دو خلیفه پیشین ابوبکر و عمر هم از تو راضی بودند و به هنگام کشته شدن عثمان هم که غایب بودی. به نظر من اکنون هم در خانه خود بنشین که تو را خلیفه نخواهند کرد و افزون از این نخواهد بود که از اطرافیان و حاشیه نشینان معاویه خواهی بود. آن هم برای اندک زمانی از دنیای بی ارزش و ممکن است هر دو به زودی هلاک شوید ولی در کفر به خدا و عقاب آن با هم شریک خواهی بود.

اما پسر دیگرش محمد گفت: رأی من این است که تو از بزرگان قریش و فرمان روای آن هستی، و اگر جریان حکومت و خلافت استوار بماند و تو از آن غافل باشی کار تو کوچک خواهد شد، پس به جماعت شامیان ملحق شو و یکی از قدرت های آن ها باش و خون عثمان را مطالبه کن که بزودی بنی امیه بر این کار قیام خواهند کرد.

عمر و گفت: اما تو ای عبد الله، مرا به چیزی فرمان دادی که برای دین من بهتر است و تو ای محمد! مرا به چیزی فرمان دادی که برای دنیای من بهتر است، و من در این باره فکر خواهم کرد...

سر انجام (عمر و) فریب دنیا را خورد و نزد معاویه آمد و با یک دیگر به مذاکره پرداختند.

نصر بن مزاحم گوید: معاویه به عمر و عاص گفت: ای ابو عبد الله، من تو را به جهاد کسی که از فرمان خدا سرپیچی نموده و میان مسلمانان اختلاف انداخته، خلیفه مسلمین - عثمان - را به ناحق کشته، و آتش فتنه را روشن کرده است دعوت می کنم!

عمر و گفت: او کیست؟ معاویه پاسخ داد: علی!

عمر و گفت: به خدا سوگند که تو هم تراز او نیستی، تو هیچ یک از فضائل علی را نداری، نه هجرت، نه سبقت به اسلام، نه مصاحبت با پیامبر، نه جهاد در راه خدا و نه فهم و درک و دانش او را داری. به خدا سوگند، او در جنگ مهارتی دارد که کسی همتای او نیست، اگر من بخواهم از احسان و نعمت های خداوند روی گردان شوم و در جنگ با علی با همه خطراتی که در بر دارد با تو همکاری کنم چه امتیازی به من خواهی داد؟! معاویه گفت: آن چه تو خواهی!

عمر و گفت: مصر! باید آن را در اختیار من قرار دهی!

معاویه گفت: ای ابو عبد الله، من دوست ندارم این حرف بین مردم شایع شود که تو به خاطر دنیا به من پیوسته ای! عمرو گفت: «دعنی عنك، این حرف ها را کنار بگذار!»

و بالأخره بین معاویه و عمرو عاص قرار دادی امضا شد که «عمرو» با معاویه همکاری کند و در مقابل اگر معاویه پیروز گردید، حکومت مصر را به او واگذار نماید.

ابن ابی الحدید گوید: شیخ ما ابو القاسم بلخی می گفت: این سخن عمرو عاص که گفته است: «این حرف ها را کنار بگذار!» نه تنها کنایه، بلکه تصریح به الحاد و بی دینی اوست، زیرا معنای این جمله: (این حرف ها را کنار بگذار!) این است که اعتقاد به آخرت اساسی ندارد، و این که نباید آن را با خواسته های دنیایی فروخت، از خرافات است.

و نیز استاد ما ابو القاسم بلخی که خدایش رحمت کند می گفت: عمرو عاص همواره ملحد بوده و بوده و هیچ گاه در الحاد و بی دینی خود تردید نکرده است و همیشه زندیق بوده و معاویه نیز مانند او بوده است...

ابن ابی الحدید اضافه می کند که شیخ ما ابو عثمان جاحظ می گوید: هوای دل عمرو عاص به دنبال «مصر» بود زیرا که خودش آن را در سال نوزدهم هجرت گشوده بود و آن در روزگار حکومت «عمر» بود، و به سبب بزرگی مصر در نفس خود و اهمیت آن در سینه اش و اطلاعی که از بزرگی و اموال آن داشت به نظرش مهم نمی آمد که آن را بهای دین خود قرار دهد و این موضوع در آخرین مصرع ایاتی که خودش در این باره سروده است گنجانیده است که می گوید: «و ائی بذی الممنوع قدما لمُولِعُ»

و معنای این گفتار این است که می گوید:

«و من به آن چه که تو آن را باز می داری، از دیر باز شیفته و آزمند آم». (1)

نگارنده گوید: امام با جمله «و لم یبایع حتی شرط أن یؤتیه علی البیعة ثمناً: عمرو عاص با معاویه، بیعت نکرد مگر این که بر او شرط کرد که در برابر آن بهائی دریافت کند»، به همین جریانی که بین معاویه و عمرو عاص صورت گرفت اشاره فرموده است که معاویه نیز پذیرفت که در برابر همکاری عمرو عاص با او حکومت مصر را در اختیار او قرار دهد.

و به همین دلیل امام علیه السلام برای تنبه و بیداری عمرو عاص نامه ای در توییح و

ص: 567

سرزنش وی نگاشته و برایش ارسال داشته است که چون حاوی اثبات بی دینتی عمروعاص است آن را در این جا می آوریم.

امام در این نامه خطاب به عمروعاص چنین فرموده است:

تو دین خود را تابع دنیای کسی قرار داده ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده اش دریده افراد با شخصیت و بزرگواری را در هم نشینی با خود لگه دار می سازد و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاهت و نادانی می گراید.

تو گام به جای قدم او گذاشتی و بخشش او را خواستار گردیدی، همچون سگی که به دنبال شیری برود به چنگال او متکی شده و منتظر قسمت های اضافی شکارش باشد که به سوی او اندازد (تو با این کار) دنیا و آخرت را تباه کرده ای! در حالی که اگر به حق می پیوستی به آن چه که می خواستی می رسیدی.

اگر خداوند به من امکان دهد و دستم به تو و پسر (ابو سفیان) برسد کیفر آن چه را که انجام داده اید به شما خواهم داد. اما اگر حوادث طوری پیش آمد که من آن قدرت را نیافتم و شما باقی ماندید آن چه در پیش دارید و در سرای آخرت برای شما مهیا شده بدتر است. و السلام. (1)

در نامه ابن عباس نیز در پاسخ نامه ای که برای عمروعاص نگاشته چنین آمده است:

اما بعد: من هیچ کس از اعراب را بی آرم تر از تو ندیده و نمی دانم! معاویه تو را به هوس افکند و دین خود را به بهای اندکی به او فروختی و به سبب طمع به دنیا مردمان را به تردید و اشتباه انداختی دنیا را همچون دنیا داران بزرگ دانستی و در عین حال، چنین می پنداری که از آن همچون پارسایان، پاک و پاکیزه ای! اگر در آن چه می گویی راست گفتاری، به خانه خود برگرد و طمع به مصر و توجه به دنیای فانی را رها کن. و بدان که در این جنگ معاویه هرگز همچون علی نیست که علی علیه السلام جنگ را با حق شروع کرد و با عذر و بهانه به پایان برد. و حال آن که معاویه آن را با سرکشی آغاز کرد و به خطا و خود کامگی به پایان برد. مردم عراق هم در این جنگ چون مردم شام نیستند، عراقیان با علی که از آنان بهتر است بیعت کردند و حال آن که شامیان با معاویه که خود شان از او بهترند بیعت

ص: 568

کردند، من و تو نیز در آن برابر نیستیم چه آن که من خدا را قصد کرده ام و تو مصر را برگزیده ای و بخوبی می دانی که چه چیزی تو را از من دور ساخته است و من نمی دانم چه چیزی تو را این چنین به معاویه نزدیک ساخته است. اینک اگر آهنگ شرّ و فتنه داری ما در آن کار بر تو پیشی نمی گیریم و اگر آهنگ خیر داری تو بر آن از ما پیشی نخواهی جست. و السّلام. (1)

رسوایی عمروعاص در جنگ صفین

داستان رسوایی عمروعاص در جنگ «صفین» و این که برای محفوظ ماندن از حمله علی علیه السلام خود را بر زمین افکند و عورت خود را برهنه و آشکار ساخت آن چنان معروف است که هر کس در سیره و به ویژه درباره جنگ صفین کتابی نوشته آن را آورده است.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین می گوید: محمّد بن اسحاق از عبد الله بن ابي عمرو و عبد الرحمان بن حاطب نقل می کرد که «عمرو عاص» از دشمنان حارث بن نصر خثعمی بود که از جمله یاران علی علیه السلام بود، و همه شجاعان و سوار کاران شام از علی علیه السلام می ترسیدند که با شجاعت خویش دل های آنان را پر از ترس و بیم کرده بود و همه آنان از اقدام به جنگ با او خودداری می کردند. عمروعاص در کم تر مجلسی می نشست که در آن از حارث بن نصر خثعمی بد گویی نکند و بر او عیب نگیرد و حارث این ابیات را سرود:

«گویا» «عمرو» تا هنگامی که در جنگ با علی رویا روی نگردد بد گوئی درباره حارث را رها نمی کند.

علی شمشیر خود را بر دوش راست خویش می گذارد و شجاعان و سوار کاران را چیزی به حساب نمی آورد...»

این اشعار شایع شد و چون به اطلاع عمرو رسید سوگند یاد کرد که با علی جنگ خواهد کرد اگر چه هزار بار بمیرد. از این رو هنگامی که صف ها مقابل یک دیگر قرار گرفت «عمرو» با نیزه خود به علی حمله برد، علی علیه السلام با شمشیر کشیده و نیزه آماده به

ص: 569

او حمله کرد و چون نزدیک عمرو رسید و اسب خود را برانگیخت تا بر او چیره گردد، عمرو خود را از بالای اسب به زمین انداخت و در حالی که پاهای خود را بالا برده بود عورت خود را آشکار ساخت. علی علیه السلام چهره از او برگرداند و بر او پشت کرد و مردم این کار را از مکارم اخلاقی و سروری علی دانستند و همواره به آن مثل می زدند.

آری خواننده گرامی: جمله «أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّهَةً؛ بزرگ ترین نقشه اش آن است که جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشکار سازد». اشاره به همین جریان و داستان معروفی است که بین امام و عمرو عاص اتفاق افتاده و امام علیه السلام آن را در توصیف عمرو عاص بیان نموده و این لکه ننگ برای همیشه در تاریخ زندگی او ثبت گردیده است.

پایان زندگی عمرو عاص

اشاره

پایان زندگی «عمرو» را یعقوبی در تاریخ خود چنین آورده است:

هنگامی که مرگ عمرو عاص فرا رسید به پسرش گفت:

پدرت آرزو می کند ای کاش در غزوة ذات السلاسل مرده بود، همانا من در کارهایی وارد شدم که نمی دانم عذر من در آن ها نزد خدا چیست؟ سپس به اموال خود نگریست و بسیاری آن را مشاهده کرد و گفت: ای کاش این مال ها پشکلی بود، ای کاش من سی سال پیش از امروز مرده بودم، دنیای معاویه را آباد کردم و دین خود را تباه ساختم، دنیای خویش را برگزیدم و آخرتم را رها کردم، راه راست بر من پوشیده ماند تا مرگم فرا رسید، گویی معاویه را می نگرم که دارایی مرا تصرف نموده و بجای من درباره شما بدی کرده است.

«عمرو» در شب عید فطر سال چهل و سوم هجری درگذشت و معاویه پسرش عبد الله بن عمرو را بجای او گذاشت و سپس دارایی عمرو را خالصه کرد (1) و او نخستین کسی بود که دارایی هر کارمندی را خالصه می کرد و هیچ کارمندی از کارمندان معاویه نمی مرد مگر آن که دارایی او را با ورثه اش تقسیم می کرد و نیمی از آن را می گرفت و هر گاه در این باره با او سخن می گفتند، می گفت: این روشی است که عمر بن خطاب آن

ص: 570

1- خالصه ملکی را گویند که متعلق به دولت باشد.

ج: مروان بن حکم

یکی از کسانی که بر اساس دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام، و از روی آزمندی و انحراف و تباهی اخلاق و شیطنت و فطرت ناسالم به دور معاویه جمع شده و او را در راه رساندن به هدف های پلید و شیطانی اش یاری می داد سر سلسله حکام مروانی، پناه منافقان، و آتش افروز فتنه و فساد - چه در دوران خلافت عثمان و چه در زمان پیشوایی علی بن ابی طالب علیه السلام - مروان بن حکم است که دستش آلوده به جنایت اندیشه و روحش آمیخته به تبهکاری و پلیدی بود و آشکارا و بی پروا به هر گونه تجاوز و ستمکاری دست دراز می کرد و از ارتکاب آن هیچ باکی نداشت.

برای شناساندن این جرثومه فساد و تباهی کافی است بدانیم که: حاکم نیشابوری از طریق عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که گفت: در مدینه برای کسی فرزندی متولد نمی شد مگر آن که او را به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می آورد تا برای او دعا کند. هنگامی که مروان بن حکم را نزد آن حضرت آوردند فرمود: او چلیپاسه فرزند چلیپاسه و ملعون فرزند ملعون است. (2)

بلاذری در «أنساب الأشراف» در شرح حال «حکم» می نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم بن ابی العاص و فرزندانش را بطور دسته جمعی از مدینه طرد و به طائف تبعید نمود. (3)

و ابن عبد البر در شرح حال «مروان» می گوید: هنگامی که پدرش به طائف تبعید شد و او هم همراه پدرش بود کودکی بود که چیزی نمی فهمید. حکم هم چنان مقیم بود تا آن که عثمان عهده دار حکومت شد و او را به مدینه برگرداند. حکم و پسرش مروان در دوران حکومت عثمان به مدینه آمدند. حکم در مدینه درگذشت و عثمان «مروان» را به دبیری خود برگزید و او را کاتب خود قرار داد و مروان تا هنگامی که عثمان کشته شد بر او مسلط بود. روزی علی علیه السلام به مروان نگریست و به او گفت: «وای بر تو، و وای بر امت محمد از دست تو و پسرانت هنگامی که موهای شقیقه ات

ص: 571

1- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 222 چاپ بیروت، دار بیروت.

2- مستدرک حاکم، ج 4 ص 479.

3- أنساب الأشراف، ج 6 ص 135 چاپ بیروت، دار الفکر.

سپید شده باشد!) و گوید: «مروان» معروف به «خیط باطل» بود و این را بدان سبب بدو می گفتند که قد دراز لرزانی داشت. (1)

مؤلف کتاب «استیعاب» می نویسد: هنگامی که معاویه به خلافت رسید، و زمام امور حکومت اسلامی را بدست گرفت، مروان بن حکم را والی مدینه کرد، سپس امارت مکه و طائف را هم به او سپرد. (2)

نویسنده کتاب «نصایح الکافیة» در مورد این عمل معاویه و معرفی مروان بن حکم و تبهکاری های او می گوید: از جمله کسانی که معاویه به آنان ولایت و حکومت داد مروان بن حکم بود در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او و پدرش را مورد طرد و لعن قرار داده و آن ها را از مدینه به «طائف» تبعید کرده بود و او همان کسی است که موجبات کشته شدن عثمان را فراهم آورد. و در جنگ «جمل» نیز طلحه را کشت. و او همان کسی است که به حسین بن علی ناسزا گفت، و همان کسی است که به ولید بن عقبه حاکم مدینه گفت: اینک که «حسین» از بیعت یزید خودداری می کند او را به قتل برسان. (3)

أبو زید ابن شبه نمیری گوید: عثمان بن مظعون رضی الله عنه نخستین فرد از مهاجرانی بود که از دنیا رفت. گفتند: یا رسول الله! او را کجا دفن کنیم؟ فرمود: در بقیع. پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دفن نمود سنگی از سنگ های لحد را بر فراز قبر او نزد پا هایش قرار داد. وقتی مروان بن حکم والی مدینه شد و گذارش به آن سنگ افتاد داد آن را به دور افکندند و گفت: به خدا سوگند! نباید بر قبر عثمان بن مظعون سنگی باشد که بدان وسیله شناخته شود! پس بنی امیه نزد او آمدند و گفتند: کار بدی کردی! با سنگی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را روی قبر قرار داده بود دشمنی کردی و به دور افکندی خیلی کار بدی انجام دادی! دستور بده تا آن را به جای خود برگردانند. گفت: نه

ص: 572

1- الاستیعاب، ج 3 ص 444 شماره 2399 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.

2- الاستیعاب، ج 3 ص 445 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.

3- نصایح الکافیة، ص 94 و برای دستیابی به مدارک هر یک از جملات مزبور به این کتاب ها مراجعه فرمائید: أنساب الأشراف، ج 6 ص 135 چاپ بیروت، دار الفکر، استیعاب، ج 1 ص 414 شماره 547 در شرح حال حکم بن ابی العاص، مستدرک حاکم، ج 4 ص 481، تهذیب التهذیب، ج 5، ص الزوائد، ج 10 ص 72 و مقتل خوارزمی، ج 1، ص 184 - 185 منشورات مکتبه المفید - قم.

به خدا! حال که آن را به دور افکندم دیگر به سر جایش بر نمی گردد! (1).

آری، معاویه «مروان بن حکم» را حاکم مدینه گردانید، و او هم به دستور امیرش عمل می کرد و بر فراز منبر در هر روز جمعه به علی علیه السلام ناسزا می گفت و آشکارا آن حضرت را سب و لعن می کرد!

ابن حجر مکی در «تطهیر الجنان» گوید: هنگامی که مروان بن حکم در مدینه حکومت داشت هر روز جمعه علی علیه السلام را بر بالای منبر دشنام می داد، پس از او سعید بن عاص به حکومت رسید و از دشنام دادن به علی خودداری کرد، بار دیگر مروان به حکومت رسید دشنام گویی خود را تجدید کرد.

و حسن بن علی علیهما السلام چون می دانست مروان پدرش را سب می کند جز هنگام بر پا بودن نماز به مسجد نمی آمد و مروان از این کار خشنود نبود، تا این که کسی را به نزد حسن علیه السلام فرستاد و در خانه خودش به او و پدرش دشنام بسیار داد از آن جمله: خطاب به آن حضرت گفت: من مانندی برای تو جز استر نیافتم که چون گویندش پدرت کیست گوید مادرم اسب است!!

حسن علیه السلام به پیام آور گفت: نزد او بازگرد و به وی بگو: به خدا سوگند که من با دشنام دادن به تو، چیزی از آن چه را که گفتی از میان نمی برم ولی وعده گاه من و تو نزد خداوند است که اگر دروغ گفته باشی عذاب خدا شدید تر است، ولی جدّ من بزرگوار تر از آنست که مَثَلِ من مَثَلِ استر باشد... (2)

انتقاد شدید امام از مروان

اشاره

چون مروان این حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نزد امیر المؤمنین شفیع قرار داد، آن دو بزرگوار برای آزادی او نزد امام علیه السلام شفاعت کردند امام علیه السلام وی را آزاد ساخت. حسین علیهم السلام پرسیدند آیا او با شما بیعت نکند، امام علیه السلام فرمود:

ص: 573

1- تاریخ المدینة المنورة، ج 1 ص 69 حدیث 318 چاپ، بیروت، دار الکتب العلمیة و علامه سمهودی نیز آن را در جلد سوم وفاء الوفا، ص 893 چاپ بیروت نقل کرده است.

2- تطهیر الجنان، ص 63 ط مکتبة القاهرة و در حاشیه صواعق، ص 124.

(أَوْلَمَ يُبَايِعُنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ! لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ! إِنَّهَا كَفَّتْ يَهُودِيَّةً، لَوْ بَايَعَنِي بِكَفِّهِ لَعَدَرَ بَيْتَهُ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَقَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعِي، وَسَتَلَقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمَ أَحْمَرَ) (1)

(آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ (و پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود) مرا به بیعت او نیاز نیست، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است (که به مکر و حیله و پیمان شکنی مشهور است) اگر با دستش بیعت کند با پشت خود به شکستن پیمان اقدام می کند!)

آگاه باشید او حکومت کوتاهی خواهد یافت همانند مقدار زمانی که سگی بینی خود را با زبان پاک کند! او پدر قوچ های چهار گانه است و امت اسلام از دست او و پسرانش روز خونینی خواهد داشت).

این سخن امام علیه السلام از طرق فراوانی نقل شده و گفتار امام بیش از این بوده که مرحوم سید رضی مقدار کمی از آن را نقل کرده است از جمله این عبارت است:

(يَحْمِلُ رَأْيَةَ ضَلَالَةٍ بَعْدَ مَا يَشِيْبُ صُدْغَاهُ)

(مروان پرچم ضلالت را موقعی بر دوش می کشد که موهای او سفید شده باشد).

ابن ابی الحدید می گوید: تمام آن چه امام فرموده است واقع شده و او در موقعی به خلافت رسید که 65 سال از عمرش گذشته بود و بیش از 9 ماه حکومت ننمود.

مراد از «ابو الاکبش الاربعه» (پدر قوچ های چهار گانه) فرزندان مروان یعنی «عبد الملک»، «عبد العزیز»، «بشر» و «محمد» هستند که مردان شجاعی بودند. عبد الملک به خلافت رسید و عبد العزیز حاکم مصر و «بشر» والی عراق و «محمد» فرمان دار «الجزیره» گردید و آن ها در مکر و حیله و گمراه کردن مردم مانند پدر شان بودند.

بعضی ها گفته اند مراد از چهار قوچ چهار پسر عبد الملک ابن مروان: ولید، سلیمان، یزید و هشام هستند که هر چهار نفر به خلافت رسیدند.

مروان این چنین روی کار آمد: مروان پسر حکم است که پیامبر پدرش را از مدینه بیرون کرد و به طائف فرستاد که مروان نیز همراه پدرش بود و حق آمدن به مدینه و

ص: 574

دخالت در امور مسلمانان نداشت. این وضع تا زمان عثمان ادامه داشت. اما عثمان او را و به کارهای حکومتی گماشت و پس از آن که یزید پسر معاویه از دنیا رفت و معاویه پسرش به جای او نشست که بیش از 40 روز بیشتر زنده نبود و خلافت در دست انداز عجیبی قرار گرفت. گروهی برای این که حکومت در خاندان بنی امیه باشد و به خالد و عبد الله فرزندان یزید برسد با مروان بیعت کردند که پس از یافتن تجربه و از بین رفتن مروان حکومت به آنان برسد بدین ترتیب مروان سر کار آمد ولی تصمیم گرفت برای عبد الملک و عبد العزیز فرزندان خود از مردم بیعت بگیرد که نوبت به عبد الله و خالد نرسد در این باره مشورت کرد، گفتند برای این کار باید با ام خالد همسر یزید ازدواج کنی تا کار تو آسان شود او این کار را کرد ولی روزی بین مروان و خالد در مجلس عمومی سخنی رد و بدل شد که مروان به خالد ناسزا گفت و خالد با گریه نزد مادرش آمد و جریان را گفت، ام خالد به او قول داد حساب مروان را خواهد رسید.

مروان پس از بازگشت به منزل از ام خالد جویا شد که بداند، خالد به او شکایتی کرده یا نه؟

ام خالد گفت: خیر او به تو احترام می گذارد ولی به کنیزانش دستور داد آماده باشند چون مروان به خواب رفت به آنان دستور داد، متکا و لحاف و وسائل خواب روی دهانش قرار دادند و بر روی آن نشستند و بدین ترتیب او را خفه کردند. (1)

به نقل دیگر خالد به مادرش از مروان شکایت کرد، مادرش گفت: به خدا قسم که پس از این آب سرد نمی نوشد. آن گاه برای او زهری را داخل شیر کرد و چون مروان به خانه در آمد آن شیر مسموم را به او خوراند. (2)

اما در مورد این که مسلمانان از دست مروان و پسرانش در چه وضعی قرار گرفتند به شرح ابن ابی الحدید مراجعه شود. (3)

ط: مغیره بن شعبه

یکی دیگر از کسانی که به خاطر دنیا طلبی و فساد اخلاقی و تیرگی درونی و

ص: 575

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6/165.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2/257.

3- شرح ابن ابی الحدید، ج 6/146 به بعد.

دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام به معاویه پیوست و با او همکاری نمود و وی را در محکم کردن پایه های قدرتش یاری رساند
مغیره بن شعبه ثقفی است.

مؤلف کتاب «غارات» ابراهیم بن محمد ثقفی درباره مغیره می نویسد: در نزد علی علیه السلام سخن از مغیره به میان آمد و از این که او به
شدت از معاویه حمایت می کند و در طرفداری از او فعالیت و کوشش فراوان دارد، آن حضرت فرمود: مغیره کیست؟ اسلام او از روی
مکر و فریب و در اثر یک جنایت بود گروهی از قوم او به وی اطمینان کردند ولی او ناگهان به آن ها تاخت و آنان را از پای در آورد، و بعد
هم فرار کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به اسلام پناه آورد، به خدا سوگند هرگز کسی در اسلام از آن زمانی که وی
ادعاء مسلمانی کرده است، خضوع و خشوعی ندیده است. (1)

واقدی از محمد بن سعید ثقفی و عبد الرحمان بن عبد العزیز و عبد الملک بن عیسی ثقفی و عبد الله بن عبد الرحمان بن یعلی بن کعب و
محمد بن یعقوب بن عتبة، از پدرش و دیگران نقل می کند مغیره بن شعبه می گفته است: ما گروهی از اعراب بودیم که به آیین جاهلی
خویش سخت پای بند و سرپرست بت خانه لات بودیم و من چنان که اگر می دیدم همه قوم من مسلمان شده اند، هرگز از ایشان پیروی
نمی کردم. گروهی از بنی مالک تصمیم گرفتند پیش مقوقس بروند و هدایایی به او تقدیم کنند من هم تصمیم گرفتم با آنان بروم و در عین
حال با عمویم عروه بن مسعود در این باره مشورت کردم. مرا از آن نهی کرد و گفت هیچ کس از برادرانت و افراد قبیله ات همراه تو نیست.
من رأی او را نپذیرفتم و همراه آنان رفتم و از احلاف و هم کیشان من کسی جز من همراه ایشان نبود چون به اسکندریه رسیدیم دیدیم
مقوقس بر جایگاه خود که مشرف بر دریا بود نشسته است. من سوار بر زورقی شدم و خود را در برابر جایگاهش رساندم. مقوقس چون مرا
دید که ناشناسم کسی را مأمور کرد از من بپرسد کیستم و چه می خواهم. چون آن شخص از من پرسید، گفتم به چه منظوری آمده ایم.
مقوقس فرمان داد ما را در کلیسا مسکن دادند و پذیرایی کردن

د. سپس ما را فرا خواند و چون پیش او رفتیم نخست به سالار بنی مالک نگریست و او را پیش خود فرا خواند و کنار خود نشاند و پرسید آیا
همگی از بنی مالک هستید؟ گفت: آری جز یک مرد که از

ص: 576

احلاف (1) است و مرا به او معرفی کرد و من در نظر مقوقس از همگان خوار تر آمدم. آنان هدیه های خویش را مقابل او نهادند دستور داد برداشتند و به آنان پاداش هایی داد و برخی را بر برخی امتیاز داد و بیشتر بخشید. نسبت به من کوتاهی کرد و چیزی که درخور باشد نداد. بنی مالک برای خانواده های خود هدایایی خریدند و شاد بودند و هیچ یک از آنان حاضر نشد با من مواسات کند. آنان از مصر بیرون آمدند و همراه خود شراب داشتند و می نوشیدند و من هم با ایشان می نوشیدم، ولی نفس من سرکشی می کرد و با خود می گفتم این ها با این هدایا که مقوقس به آنان ارزانی داشته به طایف باز می گردند و به همه قوم من خبر خواهند داد که پادشاه نسبت به من اعتنایی نکرد و مرا خوار و زبون ساخت و به این سبب تصمیم گرفتم آنان را بکشم چون به منطقه بساق رسیدیم خود را به بیماری زدیم و دستار بر سر خود بستیم، گفتند: تو را چه می شود؟ گفتم: سخت درد سر دارم، آنان مرا به باده نوشی دعوت کردند. گفتم: سرم سخت درد می کند ولی می نشینم و به شما باده می نوشانم. تعجب نکردند من نشستم و شروع به ساقی گری کردم و قدح بعد قدح به آنان دادم و چون باده بر آنان اثر گذاشت افزون خواستند همچنان جامه ای آکنده به ایشان دادم چندان که سخت بر آنان اثر گذاشت چیزی بفهمند خوابیدند. من برجستم و همه را کشتم و هر چه داشتند برگرفتم و به حضور پیامبر آمدم. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که با یاران خود در مسجد خویش نشسته است، من که جامه سفر بر تن داشتم به شیوه مسلمانان به او سلام دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابو بکر بن ابی قحافه نگریست. ابو بکر که مرا می شناخت پرسید برادر زاده عروه ای؟ گفتم: آری و آمده ام گواهی دهم که خدایی جز خداوند نیست و محمد رسول خداست. پیامبر فرمود: سپاس خداوندی که تو را به اسلام هدایت فرمود. ابو بکر پرسید آیا از مصر می آید؟ گفتم: آری. گفت: آن اشخاص قبیله مالک که همراه تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آنان همانی که میان اعراب پیش می آید اتفاق افتاد و ما همگان مشرک بودیم، آنان را کشتم و غنائم ایشان را برداشتم و پیش

ص: 577

1- احلاف یعنی هم پیمانان دوره جاهلی که با یک دیگر پیمان می بستند و گاه در قبال یهودیت و مسیحیت از آیین اعراب جاهلی و پیروان آن به احلاف تعبیر می شده است به مقاله ارندنگ (APENAONK) در دائرة المعارف اسلام ترجمه عربی، ج 8 ص 50 مراجعه شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده ام که خمس آن را بردارد یا هر نظری که دارد عمل فرماید، که هر حال این ها غنایمی است که از مشرکان به دست آمده است و من اکنون مسلمانم و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من اسلام تو را می پذیرم، ولی هیچ چیز از اموال آنان را نمی گیرم و خمس آن را هم تصرف نمی کنم که این مال با مکر و حيله به دست آمده و خیری در آن نیست.

مغیره می گوید، بسیار اندوهگین شدم، و گفتم: ای پیامبر من آنان را در حالی که مشرک بودم کشتم و هم اکنون که به حضورت آمدم مسلمان شدم. فرمود: اسلام گناهان پیش از خود را می پوشاند. گوید: و از ایشان چه مقدار کشته بود... (1)

مغیره در زمان خلافت عمر بن خطاب حکومت بصره را عهده دار بود و در زمان حکومتش در بصره مرتکب عمل زشت زنا گردید که یکی از مشهور ترین داستان های تاریخی عرب و از وقایع قضایی بحث انگیز صدر اسلام است به گونه ای که پس از آن مورخین و صاحب نظران در نقل کیفیت و آثار آن قلم فرسایی بسیار کرده اند.

چهار نفر از صحابه به این عمل مغیره گواهی داده اند از آن جمله ابو بکره است که در شمار فضلاي صحابه و حاملان آثار نبوی است و نافع بن حارث که او نیز از صحابه است و شبل بن معبد.

به هر حال، دادگاهی برای رسیدگی این امر در حضور «عمر» تشکیل گردید و سه نفر بر عمل زشت مغیره به صراحت گواهی دادند، و به دلیل این که شمار شهود به چهار نفر نرسید و در واقع زیاد بن ابیه به لحاظ دوستی با مغیره از شهادت صریح در این باره امتناع ورزید، دادگاه نیز از اجرای حد بر او خودداری نمود و در مقابل، شهود را تنبیه کرد.

ابن خلکان در این باره می نویسد: ابو بکره - برادر زیاد - بعد از آن که حد بر او جاری شد گفت: شهادت می دهم که مغیره چنین عملی را مرتکب گردید.

«عمر» خواست حدّ دوّمی را بر او جاری کند ولی علیّه بن ابی طالب گفت: اگر او را

ص: 578

1- طبقات ابن سعد، ج 4 ص 284 - 286 چاپ بیروت، و نیز، ر.ک: سیر أعلام النبلاء، ج 4 ص 219 - 220 چاپ بیروت، دار الفکر، أغانی ابو الفرج، ج 16 ص 60 62 چاپ بیروت، مؤسسه أعلمی، و تاریخ دمشق، ج 17 ص 35 - 36.

حد زدی من دوستت مغیره را سنگ سار می کنم. بدین جهت «عمر» او را رها کرد.

ابن خلکان در ادامه می گوید: شیخ ابو اسحاق شیرازی در اول باب تعداد شهود در کتاب «المهذب» می نویسد: سه نفر شهادت دادند که مغیره بن شعبه زنا کرده: أبو بکره و نافع و شبل بن معبد ولی زیاد (1) گفت: من سترین برهنه دیدم و صدای نفسی که بر می آمد و.... دیگر غیر از این چیزی نمی دانم. عمر هم سه نفر شاهد را حد زد و بر مغیره حدّ شرعی زنا را جاری نساخت.

سپس می گوید: فقها درباره سخن علی - رضی الله عنه - که به عمر گفت: اگر او را حدّ زدی من دوستت مغیره را سنگ سار می کنم، سخن گفته اند. ابو نصر بن صباغ گفته است: منظور علی این بوده است که اگر شهادت دوم أبو بکره شهادت دیگری باشد، چهار شاهد تکمیل می شود و لازم می آید که مغیره باید سنگ سار شود. و اگر همان شهادت اول پذیرفته است که او را حد زدی، و الله أعلم. (2)

مؤلف گوید: داستان زناي مغیره ثابت و مسلم است و تردید پذیر نیست. در این رابطه در کتاب غارات ثقفی آمده است که علی علیه السلام می فرمود: اگر قدرت پیدا کنم، او را سنگ سار خواهم نمود. (3)

و در سخنان امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که: در مجلس مفاخره ای که میان آن حضرت و چند تن از قرشیان در حضور معاویه روی داد، خطاب به مغیره فرمود:

... أما تو ای مغیره... همانا حدّ زنا بر طبق حکم خدا بر تو ثابت است و «عمر» اجرای آن حق را در مورد تو معطل ساخت و خداوند در آن باره از او بازخواست خواهد نمود. (به یاد داری که) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدی: آیا مرد می تواند به زنی که با او قصد ازدواج دارد نگاه کند و پیامبر فرمود: «ای مغیره تا هنگامی که نیت زنا نداشته باشد در این کار گناهی نیست» و این به سبب علم پیامبر در مورد تو بود که می دانست تو

ص: 579

1- باید توجه داشت که أبو بکره و نافع و شبل بن معبد و زیاد بن ابیه - یا زیاد بن عبید و یا زیاد بن سمیّه، همگی از یک مادر و پدران متعدد بودند، و جز زیاد بن ابیه (پدر عبید الله بن زیاد) که وضع نامناسبی داشته است، بقیه برادران از افراد سرشناس و اشخاص محترم و عدول امت بودند.

2- وفيات الأعیان، ج 6 ص 366 و 367 در شرح حال یزید بن مفرغ حمیری، شماره 821 چاپ بیروت، دار صادر.

3- الغارات، ص 354 تحقیق سید عبد الزهراء حسینی.

طبری در تاریخ خود آورده است که:

معاویه، مغیره بن شعبه را نامزد حکومت کوفه کرد و به او گفت: می خواستم که تو را به انجام اموری چند سفارش کنم، اما همه آن ها را با اعتماد به هوش و درایت تو به خودت واگذار می کنم ولی یک موضوع است که آن را باید تذکر دهم، و آن این که از بد گوئی و دشنام دادن به علی غفلت نکنی، و دل سوزی و رحمت بر عثمان و طلب آموزش برای او را از یاد نبری هم چنین از اصحاب و یاران علی عیب جوئی کنی و آن ها را طرد و تبعید و شیعیان و دوستان عثمان را به خود نزدیک سازی و از آنان تجلیل و تکریم نمایی.

مغیره گفت: من تجربه خود را داده ام و تو هم مرا آزموده ای و قبل از تو هم برای دیگران کار کرده ام و هرگز مورد سرزنش نیز قرار نگرفته ام. اینک بار دیگر در بوته آزمایش قرار می گیرم تا چه پیش آید: تعریف و ستایش خواهم دید و یا بد گوئی و سرزنش. معاویه گفت: بلکه ستایش خواهی شنید. (2)

ی: مسلم بن عقبه مری

مسلم بن عقبه مری، یکی از جنایت کار ترین عمال معاویه و سرکردگان لشکر او بود که وی را به خاطر داستان «حرّه» (3) و کشتار بی رحمانه مردم مدینه «مسرف» نام نهاده اند.

در تاریخ ابن عساکر در شرح حال او آمده است که: وی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده و در جنگ «صفین» همراه معاویه بوده است. او همان جلاد مشهور و خون ریز و سنگ دلی است که معاویه او را برای دستیاری فرزندش یزید اندوخته و بدو سفارش کرده بود: سر انجام روزی مردم مدینه علیه تو قیام خواهند کرد، و بیعت تو را رد خواهند

ص: 580

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 6 ص 295 و جمهرة خطب العرب، ج 2 ص 30 چاپ بیروت، المكتبة العلمية.

2- تاریخ طبری، ج 5 ص 253 تحقیق ابو الفضل ابراهیم.

3- حرّه: زمینی را گویند که انباشته از سنگ سیاه سوخته باشد و حره و اقم محلی این چنین بوده است در سمت شرقی مدینه که جریان قتل و کشتار و غارت در زمان «یزید» از آن جا شروع شده است. معجم البلدان.

نمود، و اگر چنین کردند «مسلم بن عقبه» را برای سرکوبی آن ها روانه کن. (1)

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هنگامی که مردم مدینه به رهبری عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه قیام کرده، عامل یزید و گروهی از بنی امیه را که قریب به هزار نفر بودند از شهر بیرون نموده و با خلافت یزید مخالفت ورزیدند، او مسلم بن عقبه را با سپاهی مجهز برای سرکوبی مردم به مدینه فرستاد.

ارتشیان شامی که به فرماندهی این عنصر پلید و ننگین برای سرکوبی مردم شریف مدینه آمده بودند در آن نخستین پایتخت حکومت اسلامی و محل فرودگاه وحی بدترین و شرم گین ترین جنایات و تجاوزات را مرتکب شدند، که چنین جنایاتی حتی در تاریخ زندگی خون خوران و آدم کشان و اقوام وحشی و جنگلی کم تر سابقه دارد.

ابن قتیبه در کتاب «الامامة و السیاسة» از ابو معشر روایت کرده است که: در گرما گرم قتل عام مدینه مردی از اهل شام بر زنی از طایفه انصار که تازه طفلی زائیده و کودکش در بغلش بود، وارد شد و از وی مالی خواست که برایش بیاورد، آن زن سوگند یاد کرد که خانه ام سراسر غارت شده و چیزی برای من باقی نگذاشته اند که برایت بیاورم. آن مرد وی را تهدید کرد که باید چیزی بیاوری وگرنه تو و کودک شیر خوارت را خواهم کشت. زن انصاری گفت: وای بر تو! این کودک فرزند ابی کبشه انصاری صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است...

از خدا بترس و از کشتن ما در گذر. سپس فرزندش را مورد خطاب قرار داده گفت: ای فرزندم، به خدا سوگند اگر چیزی می داشتم به این مرد می دادم و جان تو را می خریدم و نمی گذاشتم صدمه ای به تو برسد.

مرد شامی خشمناک شد و پای کودک شیر خوار را در حالی که پستان در دهنش بود گرفته از دامن مادرش بیرون کشید و چنان او را به دیوار کوبید که سرش متلاشی شد و مغزش روی زمین ریخت.

راوی گفت: هنوز آن مرد از خانه بیرون نرفته بود که نصف صورتش سیاه گردید و ضرب المثل شد. (2)

ص: 581

1- تاریخ دمشق، ج 58 ص 102 و 104.

2- الامامة و السیاسة، ج 1 ص 238 چاپ، قم منشورات شریف الرضی و منتهی الآمال، ج 2 ص 86 چاپ قم، مؤسسه انتشارات هجرت.

عَلَّامَه مسعودی در کتاب معروف خود «مروج الذهب» در این باره می نویسد:

یزید بن معاویه لشکری از اهل شام به فرماندهی مسلم بن عقبه به سوی مدینه فرستاد، مسلم پس از فتح و پیروزی مردم آن جا را سخت دچار وحشت ساخت و آن شهر را غارت نمود و ساکنین آن را به قتل رسانید و از آن ها برای یزید بیعت گرفت که بنده و برده او باشند و هر کس از این گونه بیعت امتناع می ورزید بلا فاصله کشته می شد.

مسلم بن عقبه شهر مدینه را «نتنه» یعنی «پلید» لقب داد با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به «طیبیه» ملقب ساخته و فرموده بود:

هر کس مردم مدینه را به وحشت اندازد و آنان را بترساند، خداوند او را در روز قیامت دچار وحشت خواهد نمود. مسلم بن عقبه را به علت کار های ننگینی که در مدینه انجام داد، مجرم و مسرف خوانده اند. (1)

یعقوبی درباره بیعت گرفتن مسلم بن عقبه از مردم مدینه می نویسد:

مسلم بن عقبه پس از تسلط بر مدینه مردم آن جا را تحت فشار قرار داده که با «یزید» به این صورت بیعت کنند که آن ها بنده یزید باشند و چنان بود که مردی از قریش را می آوردند و به او می گفتند با یزید بیعت کن بدین گونه که بنده و برده یزید بن معاویه باشند و اگر امتناع می ورزید گردن او را می زدند. (2)

محمد بن عمر واقدی از عبد الرحمان بن عثمان بن زیاد اشجعی، از پدرش نقل می کند: معقل بن سنان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ جوانی ظریف بود که در فتح مکه لوای قوم خود را بر دوش می کشید و پس از آن چندان زنده ماند که ولید بن عتبه بن ابی سفیان که امیر مدینه بود، او را برای بیعت با یزید بن معاویه به شام گسیل داشت. او همراه نمایندگان مردم مدینه به شام آمد و روزی با مسلم بن عقبه که معروف به مسرف است، ملاقات کرد.

مسلم بن عقبه و معقل با یک دیگر اُنس داشتند و گفتگو می کردند، ضمن سخن،

ص: 582

1- مروج الذهب، ج 3 ص 81 و 83 چاپ بیروت، علمی و ج 2 ص 69 چاپ مصر سال 1303 هجری.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 250 - 251.

معقل درباره یزید بن معاویه گفتگو کرد و گفت: مرا با زور برای بیعت با این مرد فرستاده اند و این آمدن من پیش او از قضا و قدر است، مردی که باده نوشی می کند و با محارم خویش هم بستر می شود؛ و سپس به دشنام دادن به یزید پرداخت و هیچ فروگذار نکرد و به مسرف گفت: دوست می دارم این موضوع همچون امانتی پیش تو بماند.

مسرف گفت: داستان گفتگوی امروز را هرگز به امیر المؤمنین نخواهم گفت و به خدا سوگند چنین نمی کنم ولی در پیشگاه خدا عهد و میثاق می بندم که اگر روزی بر تو دست یابم و بر تو قدرت پیدا کنم چیزی را که چشم هایت در آن است جدا خواهم کرد. و چون مسرف به مدینه آمد و در واقعه «حرّه» با مردم مدینه در افتاد، و معقل سالار مهاجران را گرفتند و به صورت اسیر پیش مسرف آوردند. مسرف به او گفت: ای معقل بن سنان آیا تشنه ای؟ گفت: آری خداوند کار امیر را اصلاح فرماید. گفت: برای او شربت بادام بیاورید، آوردند و نوشید. مسرف به او گفت: آشامیدی و سیراب شدی؟ گفت: آری. گفت: مرا با این کار خوار و کوچک مشمر، ای مفرج برخیز و گردن معقل را بزن. سپس به مفرج گفت: بنشین و به نوفل بن مساحق گفت: برخیز و گردن معقل را بزن. و او برخاست و گردن معقل را زد. مسرف گفت: به خدا سوگند پس از سخنی که از تو درباره امامت شنیدم و بر او چنان طعنه زدی دست از تو بر نمی داشتم، و این چنین او را اعدام کرد. (1)

ننگین ترین رفتاری که سپاهیان یزید و مردم شام به فرماندهی مسلم بن عقبه انجام دادند، تجاوزات آشکار و بی شرمانه ای بود که نسبت به نوامیس و زنان و دختران مدینه انجام دادند و در نتیجه فرزندان نامشروع فراوانی از خود به جای گزاردند تا جایی که یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

مسلم بن عقبه زنان مدینه را که به منزله خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود بر مردم شام حلال کرد و در نتیجه دختران و دوشیزگان آبتن شدند و بچه آوردند، بدون آن که پدران آن ها شناخته شوند. (2)

ص: 583

1- طبقات ابن سعد، ج 4 ص 283، چاپ بیروت.

2- تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 250، چاپ بیروت، دار بیروت، للطباعة و النشر.

و سبط ابن جوزی در این باره می نویسد:

هزار زن از زنان مدینه پس از جریان «حرّه» بدون شوهر فرزند آوردند ولی غیر از مداینی از روایت دیگر می نویسند ده هزار زن بی شوهر بچه زائیدند. (1)

جنایاتی که مسلم پس از تسلط بر مدینه انجام داد به راستی که بهت انگیز و تکان دهنده است.

سبط ابن جوزی می نویسد:

«مسلم بن عقبه با جمع زیادی از مردم شام به سوی مدینه رفتند و پس از تسلط بر آن تمام آن چه را که در مدینه بود برای اهل شام حلال گردانید(!!!) و عبد الله بن حنظله غسیل الملائکه و بزرگان آن جا را کشت و اموال مردم را به غارت بردند و به نوامیس آنان تجاوز نمودند. تعداد کشته ها در مسجد پیغمبر آن قدر زیاد بود که مردم در میان خون شناور بودند تا جائی که خون به قبر پیغمبر خدار سید و مسجد و حرم آن حضرت را پر کرد و همچنان شمشیر در میان آن ها بکار برده می شد و افراد به قتل می رسیدند». (2)

ابن حریر طبری مورخ مشهور اهل سنت نیز می نویسد:

مسلم بن عقبه سه روز تمام آن چه را که در مدینه بود برای لشکر خود حلال گردانید، در نتیجه مردم آن جا را کشتند و اموال آن ها را به غارت بردند و تمام صحابه را که در مدینه بودند به ناله و زاری در آوردند. (3)

و بنا به نوشته تاریخ «الفخری» در وقعه مذکور زنان مدینه چنان هتک حرمت شدند که تا چندی پس از آن، مردم مدینه هنگام شوهر دادن دختران خویش ضمانت بکارت آن ها را نمی کردند و می گفتند: شاید در جریان حرّه بکارت شان زایل شده باشد. (4)

مورخان در کتب تاریخی خود آورده اند: مسرف بن عقبه پس از فارغ شدن از کار مدینه و ارتکاب آن همه جرم و جنایت و خون ریزی و بی دادگری و ظلم و فساد بی حد، عازم مکه شد تا مردم آن جا را نیز سرکوب کند ولی در نیمه راه بیماری او شدت یافت و

ص: 584

1- تذکره الخواص، ص 289، چاپ نجف.

2- تذکره الخواص سبط ابن جوزی، ص 162 چاپ نجف.

3- تاریخ طبری، ج 4 ص 377، چاپ مصر سال 1358 هجری و ج 5 ص چاپ ابو الفضل ابراهیم.

4- تاریخ الفخری، ص 116 چاپ منشورات الشریف الرضی.

بنا به سفارش یزید کار مکه را به عهده «حُصَین بن نُمیر» واگذار و در نقطه ای به نام «ثَنیة المُسَلَّل» درگذشت و در همان جا دفن شد و چون سپاه مسلم از آن جا حرکت کردند زنی که همسرش به دست ایشان کشته شده بود آمد و جَنّه مسلم را از زیر خاک بیرون کشید و به دار آویخت و هر کس از آن جا عبور می کرد آن را سنگ باران می نمود. (1)

ک: نعمان بن بشیر

نعمان بن بشیر مردی از انصار و از طایفه انصار به شمار می رفت که هشت یا شش سال قبل از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. او در آشوب ها و فتنه های دوران عثمان که همه به خاطر کارها و رفتارهای خلاف او به وجود آمده بود، هوا دار خلیفه به شمار می رفت، پس از کشته شدن عثمان با معاویه همراه شد و پس از او هم با پسرش یزید همکاری می کرد. این عمل او بر خلاف رفتاری بود که اکثریت قریب به اتفاق قوم و قبیله اش داشتند. زیرا طوایف انصار در تمام دوران حکومت امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی علیه السلام با این دو بزرگوار همراهی می کردند، و از هیچ گونه گذشت و فداکاری خودداری نمی نمودند، نعمان بن بشیر همان کسی است که پیراهن خون آلود عثمان را از مدینه به شام آورد (2)، و معاویه آن را در کنار منبر دمشق بر پا داشته مردم ساده لوح شام را بدان وسیله بر ضدّ جبهه اسلامی علوی و امام امیر المؤمنین علیه السلام تهییج و بسیج می نمود. او در دوران خلافت معاویه حاکم کوفه و پس از آن فرمان روای شهر «حمص» شد اما پس از معاویه بن یزید - خلیفه سوم اموی - طرفداری از عبد الله بن زبیر را برگزید، از این رو لشکریان اموی او را در «مرج راهط» در ماه ذی حجه سال شصت و

ص: 585

-
- 1- الامامة و السياسة، ج 1 ص 241 - 242 چاپ قم، انتشارات الشریف الرضی. برای اطلاع بیشتر درباره واقعه حرّه و مسلم بن عقبه و جنایات او در منابع مهمّ و معتبر تاریخی، به تاریخ مدینه دمشق، ج 58 ص 102 - 114 - کامل ابن اثیر، ج 4، ص 111 - 123 ذیل حوادث سال 63 - 64، تاریخ طبری، ج 5، ص 482 - 495 چاپ ابو الفضل ابراهیم، أخبار الطوال أبو حنیفه دینوری و به ویژه الامامة و السياسة ابن قتیبه معروف به تاریخ الخلفاء مراجعه فرمائید.
 - 2- مروج الذهب، ج 2 ص 370 چاپ بیروت اعلمی.

معاویه، نعمان را در سال 39 هجری با دو هزار نفر به «عین التمر» (2) فرستاد تا آن جا را مورد غارت و چپاول قرار دهند. در این شهر پادگانی مسلح از سربازان امام وجود داشت که شماره آنان به صد تن بالغ می شدند، نعمان حمله ای سخت بر ایشان نمود. اما مدافعان شجاع و دلیر غلاف های شمشیر های خود را شکسته سخت در مقابل غارت گران شامی به جنگ و دفاع پرداختند در اثنای درگیری، پنجاه نفر از سرزمین های اطراف به کمک ایشان رسیدند، افراد جبهه اموی گمان کردند که نیروی کمکی بزرگی است که برای دفع آن ها رسیده است، از این رو شبان گاهان فرار را بر قرار ترجیح داده و به سرحدات شام گریختند. (3)

ل: ولید بن عقبه

ولید از کسانی بود که تبهکاری و آلودگی را از نیاکان اموی خود و به ویژه پدرش «عقبه» به ارث برده بود. ولید با دو واسطه - یعنی عقبه و ابو معیط - از نسل «ذکوان» پسر خوانده امیه بود و ذکوان همان کسی است که چنان که پیشتر در فصل «نیاکان معاویه» نگاشتیم، امیه در هنگام اقامتش در «صفوریه» شام با زن یهودی شوهر داری زنا کرده وی را از آن زن به وجود آورد و به خود ملحق ساخت.

اما عقبه پدر ولید از سرسخت ترین دشمنان پیغمبر اکرم بود که هنگام اقامت خود در مکه همواره مورد آزار و اهانت و بد رفتاری های او قرار می گرفت.

از این رو بود که در پایان جنگ بدر هنگامی که عقبه به دست مسلمانان اسیر شد، و او را نزد پیغمبر آوردند پیغمبر بدون هیچ گونه رحمی فرمان داد گردنش را با شمشیر زدند.

ص: 586

-
- 1- به شرح حالش در اسد الغابه و استیعاب و تاریخ یعقوبی ج 2، ص 256 و قاموس الرجال تستری مراجعه فرمائید.
 - 2- آبادی و یا شهرکی است که در غرب کوفه و نزدیکی شهر انبار واقع شده (معجم البلدان، ج 4 ص 176 ط بیروت، دار صادر).
 - 3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2 ص 301 در شرح خطبه، 39 تاریخ طبری در حوادث سال 39 و انساب الأشراف، ج 3 ص 206 چاپ بیروت، دار الفکر.

و چون از پیغمبر پرسش شد که چرا در میان قریش با او چنین رفتار کردی و او را مورد عفو قرار ندادی؟ پیغمبر گفت: عقبه در آزار من کوتاهی نکرد و از هیچ اهانتی درباره ام دریغ نورزید.

از جمله روزی هنگامی که در نماز به سجده رفته بودم چنان با لگد بر گردن من کوبید که پنداشتم چشمانم از کاسه در آمده روی زمین افتاد یک روز نیز زهدان گوسفندی را آورده هنگام نماز بر سرم فرو افکند از این روی را شایسته هیچ گونه عفو و بخشش ندانستم! (1)

ولید برادر مادری عثمان بود لذا هنگامی که عثمان به خلافت رسید برای خوش خدمتی درباره اش وی را والی کوفه کرد.

ولید از آن جا که به نوشیدن شراب و زنا عادت داشت در کوفه نیز دست از رفتار زشت خویش بر نداشت بلکه به اتفاق ندیم نصرانی خود ابوزبید طائی همواره به فسق و فجور و لا ابالی گری و زشت کاری می پرداخت.

موضوع حکومت یافتن «ولید» را ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خود از طریق بن سعید اموی چنین آورده است عباس بن عبد المطلب، أبو سفیان، حکم بن ابی العاص، ولید بن عقبه؛ تنها کسانی بودند که در کنار عثمان و بر مسند او می نشستند.

روزی بنا به عادت معمول و همیشگی، ولید نزد خلیفه نشسته بود که «حکم» عموی عثمان وارد شد، عثمان به احترام حکم از جای خود برخاست به کنار رفت و حکم را در جای خود نشانید!!

عمل عثمان درباره حکم، ولید را سخت ناراحت کرد ولی چیزی به روی خود نیاورد؛ پس از رفتن حکم روی به عثمان کرد و گفت:

ای امیر المؤمنین! هنگامی که عمویت حکم را بر من ترجیح دادی، این دو بیت شعر به خاطر رسیدن عثمان جواب داد: آخر «حکم» بزرگ قریش است و احترامش بر ما واجب است! اما آن دو بیت شعر کدام است؟

ولید این شعر را خواند:

ص: 587

1- انساب الاشراف ج 1 ص 166 و 167 ط بیروت، دار الفکر و النزاع و التخاصم، ص 43 - 44 چاپ انتشارات الشریف الرضی.

«دیدم عمویش را بیش از برادرش عزیز و گرامی داشته، در صورتی که این تازگی دارد و از قدیم چنین نبوده است، و چون چنین دیدم، آرزو کردم تا عمر و خالد (فرزندان عثمان) بزرگ شوند و روز رستاخیز مرا عمو بخوانند.»

عثمان دلش به حال او سوخت و با همین دو بیت شعر، برای این که برادر مادری اش بیشتر از او نرنجد، زمام گوشه ای از کشور اسلام را در اختیار او گذاشت و گفت: حکومت عراق را به تو بخشیدیم!!!» (1).

حمایت از ندیم شراب خوار

ابو الفرج در کتاب اغانی از قول ابن اعرابی چنین روایت می کند:

هنگامی که ولید از جانب برادرش عثمان به فرمان داری کوفه تعیین شد، ابو زبید شاعر مسیحی به او پیوست. ولید او را در خانه ای که ملک عقیل بن ابی طالب بود، منزل داد و همان را به وی بخشید. بخشیدن این خانه به ابو زبید مسیحی شراب خوار باعث آن گردید تا مردم مسلمان کوفه برای نخستین بار زبان به بد گوئی و انتقاد از او بگشایند زیرا ابو زبید که مردی مسیحی بود، برای این که نزد ولید برود وارد مسجد کوفه می شد و از آن جا به خانه ولید می رفت و با او به شب زنده داری و می گساری می پرداخت، و باز در حالی که از شدت مستی از خود بی خود شده بود و تلو تلو می خورد از مسجد عبور می کرد و به خانه خود باز می گشت!

رفتار ولید بی قیدی او را به امور دین، و بی اعتنائیش را نسبت به احساسات معتقدات مردم بخوبی نشان می داد، و در وقتی که مردم از او انتظار داشتند که خود دست از می خواری بردارد و از رفتار ناشایست و خلاف شرع و عرف هم دم و ندیمش ابو زبید جلوگیری کند، بر عکس سرزمین پهناوری را که مابین دو بخش کاخ های سرخ شام و حیره قرار داشت به او بخشید و آن را چرا گاه ویژه اغنام و احشام او قرار داد استفاده دیگران را از آن جا ممنوع ساخت! ابو زبید نیز به پاداش چنین لطفی که ولید در حق او کرده بود شعری ساخت و او را مدح و ثنا گفت و از وی تشکر نمود. (2)

ص: 588

1- الأغانی، ج 5 ص 89 چاپ بیروت، أعلمی.

2- اغانی 182/4 و 183 و 97/5 و 98 ط بیروت أعلمی.

بلاذری می نویسد: ولید برای شاعر و ندیم مسیحیش، ابو زبید، از محل در آمد بیت المال مسلمین از شراب و گوشت خوک مستمری ماهانه معین کرده بود نزدیکانش به او خاطر نشان ساختند که این عمل مایه ناراحتی و تحریک احساسات عمومی علیه تو می شود، در نتیجه ولید عین شراب و خوک را قطع و دستور داد تا بهای آن ها را بطور ماهانه بر حقوق او بیفزایند!! این حاکم کوفه، ابو زبید نصرانی را به مسجد مسلمانان وارد می کرد. (1)

یکی دیگر از کار های ناشایست ولید بن عقبه که موجب شد تا هر چه بیشتر مردم به دستگاه حکومت عثمان و دست پرورده او بدین شوند این بود که ولید دستور بود تا مسخره یهودی او، بساط جادوگری و شعبده بازی خود را در مسجد کوفه پهن کند و سرگرمی جناب فرمان دار را فراهم سازد.

مسجد و بساط شعبده بازی!

به ولید خبر دادند که مردی یهودی بنام زراره که به نظر وی معروف است و در انواع شعبده و سحر و جادو ماهر می باشد در یکی از دهات نزدیک جسر بابل سکونت دارد. ولی ولید دستور داد تا او را به کوفه بیاورند تا از نزدیک تر دستی ها و شیرین کاری های او را تماشا کند. گماشتگان ولید در اجرای دستور او شعبده باز را به خدمت حاکم آوردند و او هم دستور داد تا مرد یهودی بساط شیرین کاری های خود را در مسجد کوفه پهن کند و هنر خویش را در معرض تماشای حاکم مسلمان و اطرافیان او قرار دهد.

یک چشمه از نمایش های او این بود که در تاریکی شب، فیل بزرگی را به تماشاگران خود نشان داد که بر اسب نشسته بود!

دیگر این که مرد شعبه باز خود بشکل شتری در آمد که روی ریسمانی راه می رفت! بار دیگر، دراز گوشی را نشان داد که خودش از دهان او داخل، و از مخرجش بیرون می آمد.

در پایان یکی از تماشا کنندگان را پیش کشید و بی پروا با شمشیر گردن زد و سر و تش را از یک دیگر جدا ساخت و سپس در برابر چشم های حیرت زده تماشاگران دیگر

ص: 589

بار شمشیر بر او کشید، و کشته سالم به پا خاست!

جندب فرزند کعب ازدی که ضمن جماعتی از مردم کوفه در صحن مسجد حضور

داشت، همه این کارهای یهودی شعبده باز را بچشم خود می دید و پیاپی از شیطان و گمراهی، و کار هائی که آدمی را از خدا و یاد او باز می دارد بخدا پناه می برد. او یقین داشت که همه این ها تر دستی و شعبده بازی است که در اسلام از آن شدیداً نهی شده است پس بیش از این درنگ را جایز ندانست و شمشیر بر کشید و با یک ضربت سر از تن یهودی برداشت و فریاد کشید:

حق آمد و باطل نابود گشت که بی شک باطل نابود شدنی است. (1)

و نیز گفته اند که این وقایع به روز اتفاق افتاده است نه به شب، و جندب را شمشیری همراه نبوده. او به بازار رفت، و از شمشیر سازی شمشیری گرفته بازگشت و با آن یهودی شعبده باز را گردن زد و بانگ برداشت حالا اگر راست می گوئی خودت را زنده کن!

در هر صورت این ولید بوده است که صحن پاک و مقدس مسجد کوفه، محل عبادت و نیایش را صحن نمایش شعبده باز یهودی خود ساخته، این جندب بوده است که با کشتن همان شعبده باز، بساط شادی و سرگرمی حاکم فاسق و عزیز کرده عثمان را بر هم می زند و عیش او را تیره و تار می سازد.

باری، ولید که از گستاخی جندب سخت خشمگین شده بود، فرمان داد تا به انتقام خون زراره یهودی او را به قتل برسانند. اما فامیل او از قبیله (ازد) به حمایت جندب برخاستند و از کشتنش جلوگیری کردند. ناچار ولید به حيله متوسل شد، و بسودای کشتن بی خبر او، بظاهر از کشتنش درگذشت و به حبس او فرمان داد.

جندب را به زندان بردند، و دینار زندانبان را به پاسداریش گماشتند. دینار چون از علت حبس او آگاه گردید، و زهد و پارسائیش را مشاهده کرد، و دید که او از سر شب تا به صبح به نماز و عبادت مشغول است، روا ندید که دستش به خون چنین مردی زاهد و با ایمان آلوده شود. پس به او چنین پیشنهاد کرد:

من راه را برای تو باز می کنم فرار کن و جان سلامت ببر.

ص: 590

1- جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا.

- اگر چنین کنم، ولید از تو دست بر نمی دارد و ترا می کشد!

- خون من در راه رضای خدای، و نجات یکی از اولیای او چندان ارزش ندارد.

سر انجام بر اثر اصرار و پافشاری زندانبان، جندب از زندان پای بیرون نهاد و متواری شد.

صبح گاهان که ولید خود را دور از چشم مزاحمین از قبیله ازد و دیگران آماده کشتن جندب کرده بود فرمان داد تا او را بنخدمتش حاضر کنند. گماشتگان ولید دست خالی از زندان بازگشتند و فرار جندب را به او گزارش دادند، دینار زندانبان نیز همان را گفت و گریختن جندب را تأیید کرد. ولید حاکم خودسر و فاسق کوفه که فرار جندب و سهل انگاری زندانبان او، وی را سخت از کوره به در کرده بود. فرمان داد در ازاء این سهل انگاری دینار را گردن زدند. (1) و تنش را بر مزبله گاه کوفه بدار آویختند. (2)

از طرفی چون جندب از زندان گریخت پنهانی خود را از کوفه بیرون انداخت و به مدینه رسانید و در آن جا سکونت گزید تا این که علی بن ابی طالب در حق او با عثمان سخن گفت و از او شفاعت کرد. عثمان نیز شفاعت امام را پذیرفت و نامه ای به ولید نوشت، و از او خواست تا مزاحمتی برای جندب فراهم نسازد به این ترتیب بار دیگر جندب به کوفه بازگشت. (3)

ص: 591

1- مروج الذهب مسعودی، 2/356 اغانی 102/5 و 103 ط بیروت، اعلمی.

2- مروج الذهب 2/357 ط بیروت، اعلمی.

3- جندب از اصحاب رسول خداست و از قبیله «أزد چهار تن جندب نام داشتند، یکی جندب الخیر بن عبد الله، دیگری جندب بن زهیر، سومی جندب بن کعب و بالأخره چهار می جندب بن عقیف است، ولی اکثر راویان کشتن یهودی جادوگر را به جندب بن کعب نسبت داده اند. ابن اثیر می نویسد... با یک ضربت کار یهودی را ساخت و گفت: حالا خودت را زنده کن! و سپس این آیه را - خواند: (أَفْتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ) (سوره انبیاء آیه 3) سپس سر برداشت و راست در چشم ولید نگریست و گفت: خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: حد ساحر یک ضربت شمشیر است، ولید او را زندانی کرد برادر زاده اش در این مورد در شعری چنین گفت: أفي مضرب السحار يحبس جندباً*** و يقتل أصحاب النبي الاوائل در ازاء قتل یک یهودی جادوگر جندب را زندانی می کنند و صحابه نخستین رسول خدا را می کشند! جندب در اواخر عمر به شامات رفت و به پیکار با مشرکان پرداخت و سر انجام در دهمین سال خلافت معاویه درگذشت، به أسد الغابه، ج 1 ص 361 شماره 806 چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی مراجعه فرمائید. و داستان های مختلف او با جادوگر در، اغانی، ج 5 ص 102 و 103 چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی، و أنساب الأشراف، ج 6 / 141 ط بیروت، دار الفکر، و مروج الذهب مسعودی، ج 2 ص 356 و 357 و دیگر مدارک مربوطه آمده است.

ابن کثیر شامی، مورخ قرن هشتم، در تاریخ خویش آورده است:

ولید بن عقبه بن اُبی معیط، هنگامی که متوجه شد، معاویه نامه ای به امیر المؤمنین علی علیه السلام نگاشته و از او حکومت شام و مصر را درخواست کرده است نامه ای به معاویه نوشت و او را سخت مورد سرزنش و ملامت قرار داده و این اشعار را نیز در نامه خویش درج نمود:

ای معاویه، شام سرزمین توست، آن را در دست خود نگهدار، مواظب باش، دشمنانی را که چون افعی خطرناکند، بدان راه ندهی، علی در انتظار است که چه پاسخ می دهی! برای او جنگی به ارمغان بر که موهای سیاه جوانان را سپید کند، از شام خودت با شمشیرها و نیزه ها حمایت کن، دست بسته و سست مباش وگرنه زیر بار تسلیم برو، که در امنیت، آسودگی ها برای کسی که خواهان جنگ نیست، نهفته است ای فرزند حرب، آن نامه ای را که از راه طمع نوشتی، مصیبت های بزرگ بر سرت فرو خواهد ریخت. در آن نامه از علی خواسته هایی داشتی که هرگز بدان نخواهی رسید و اگر به خواسته ات هم برسی، جز شبی چند پایدار نخواهد ماند. آن قدر به آرزو می نشینی، که سر انجام به چیزی برسی که تو را به هلاکت خواهد افکند.

پس این اندازه آرزو در سر خود جمع مکن. مردی مانند علی را، هرگز تو با نیرنگ، فریب نخواهی داد، و در گذشته به مقدار کافی او را آزموده ای، آن چه را که تو خراب می کردی او می ساخت. اگر چنگال او یک بار در تو فرورود تو را که پوست ها را می کندی، پوست خواهد کند. (1)

آری خواننده گرامی، همه این کسانی را که نام بردیم و جنایت ها و خیانت ها و خطا های شان را بر شمردیم همگی از کسانی هستند که - به اصطلاح - از أصحاب پیغمبر به شمار می روند و ابن جزری می گوید همه آن ها عادل اند و راهی برای عیب جوئی و خرده گیری از آنان وجود ندارد. (2)

ص: 592

1- البداية و النهایه، ج 8 ص 131 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیّه.

2- به مقدمه أسد الغابه، ج 1 ص 9 و 10 چاپ بیروت مراجعه فرمائید.

و خطیب بغدادی می گوید: «اگر کسی را دیدی که از یکی از صحابه پیغمبر انتقاد می کند، بدان که او زندق است.» (1) و ابن حجر عسقلانی می گوید:

«عقیده به پاکی و پاکیزگی صحابه از واجبات است، زیرا ثابت شده که همگی ایشان، اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها داخل آتش نخواهد شد.» (2)

و همه این اظهار نظر ها و گفتار های بی اساس و دور از واقعیت در حالی ابراز شده که خدای تعالی بهشت و جهنم را دایر مدار عمل بندگان و پیروی و عدم پیروی از خدا و پیامبر دانسته و در آیات متعددی از سوره های مختلف قرآن کریم نتیجه عمل هر کس را در کمال صراحت به روشنی بیان فرموده است. حال باید دید اهل بهشت و جهنم چه کسانی هستند

اهل بهشت و جهنم از دیدگاه قرآن

از آن جا که نیمی از آیات هدایت گر قرآن کریم مربوط به اعمال بندگان و بهشت و جهنم است و بحث ما در این جا گنجایش آوردن همه آیات و شرح و تفسیر آن ها را ندارد، از این رو، از میان همه آیات مربوطه چند آیه را انتخاب نموده و برخی از آن ها را برای تفکر و تدبیر ذکر می نمایم و کسی که اهل منطق و عقلانیت باشد یک آیه هم برای او کفایت می کند.

خداوند متعال در مورد اعمال همه بندگان در قرآن کریم فرموده است:

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...) (3)

روزی (فرا می رسد) که هر کس، آن چه را از کار نیک انجام داده حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او و آن چه از اعمال بد انجام داده است، فاصله زمانی زیادی باشد...

و فرموده است:

(يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (4)

ص: 593

1- ر.ک: الاصابه، ج 1 ص 10.

2- الاصابه، ج 1 ص 9-10.

3- سوره آل عمران، آیه 30.

4- سوره نحل، آیه 111.

روزی فرا می رسد که هر کس (در فکر خویشتن است، و تنها) به دفاع از خود بر می خیزد و نتیجه اعمال هر کس بیکم و کاست به او داده می شود و به آن ها ظلم نخواهد شد.

و فرموده است:

(وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أُحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا) (1)

و کتابی (که نامه اعمال همه انسان هاست) در آن روز گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آن چه در آن است ترسان و هراسانند؛ و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است؟ و (این در حالی است که همه اعمال خود را حاضر می بینند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.

و فرموده است:

(وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (2).

و اما ستم گران هیزم آتش جهنم اند.

و فرموده است:

(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (3)

هر کس در گرو اعمال خویشتن است.

این ها بخشی از آیات فراوانی است که نشان می دهد هر کس عمل خیری در زندگی انجام دهد پاداش آن را در آخرت می بیند و هر کس عمل زشتی را انجام دهد و گناهی را مرتکب شود کیفر آن را خواهد دید.

و اما آیات دیگری که نشان می دهد رفتن به بهشت مشروط به ایمان و عمل صالح است آیات فراوانی است که از آن جمله آیات ذیل است که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(وَ يَبْتَئِرُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

ص: 594

1- سوره کهف، آیه 49.

2- سوره جن، آیه 15.

3- سوره مدثر، آیه 38.

به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنان است

بهشت هایی که نهر هایی در زیر درختان آن جاری است و فرموده است:

(وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) (2)

و فرموده است:

(وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...) (3)

هر کس که خدا و رسولش را اطاعت کند (خداوند) او را در باغ هایی (از بهشت) وارد می کند که نهر هایی از زیر (درختانش) جاری است

و اما آیات دیگری که نشان می دهد چه کسانی اهل آتش و مستحق رفتن به جهنم می باشند آیات زیادی است که از آن جمله این آیات

است که خداوند فرموده است:

(وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) (4)

هر کس که خدا و رسولش را نافرمانی کند برای اوست آتش جهنم که برای همیشه (جاودانه) در آن می ماند.

و فرموده است:

(وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يَدْخُلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ) (5)

آن کس که خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود الهی (تکالیفی که خداوند بر عهده او گذاشته) تجاوز نماید، خداوند او را وارد آتشی

می کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او عذاب خوار کننده ای است.

و فرموده است:

(وَ عَذَابَ اللَّهِ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ) (6)

ص: 595

1- سوره بقره، آیه 25.

2- سوره نساء، آیه 124 .

3- سوره فتح، آیه 17 .

4- سوره جن آیه 23 .

5- سوره نساء، آیه 14 .

خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده جهنم داده که جاودانه در آن خواهند ماند. همین برای آن ها کافی است که خداوند آنان را لعنت نموده (و از رحمت خود دور ساخته) و عذاب همیشگی برای آنان است.

و فرموده است:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا) (1)

منافقان در پائین ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یابری برای آن ها نخواهی یافت.

و فرموده است:

(قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (2)

ای پیامبر! به مردم بگو: خدا را اطاعت کنید و از پیامبر خدا فرمان برید، پس اگر از فرمان خدا و رسول سرپیچی نمائید پیامبر (تنها) مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود (که باید از او اطاعت کنید) اما اگر از او اطاعت کنید (به راه راست و جانب بهشت) هدایت خواهید شد، و بر عهده جز ادای رسالت و بیان احکام الهی چیز دیگری نیست.

با توجه به آن چه گذشت این معنا به خوبی روشن می شود که صرف مصاحبت با پیغمبر موجب «عدالت» و دخول در بهشت نمی شود، بلکه باید با عمل و تقوا و اجتناب از بدی ها مصاحبت با آن حضرت را به نیکی و پاکی پایان داد و اوامر و نواهی آن جناب تا آخرین لحظه زندگی به کار بست اگر به مقتضای مصاحبت که عمل کردن به دستورات نبی مکرم اسلام است عمل کرد مثاب و مأجور است و اگر تنها صرف مصاحبت بود و به احکام دین و فرامین رسول خدا توجهی ننمود و بر خلاف آن عمل کرد اهل آتش است، و در این باره هیچ امتیازی بین صحابه و سایر مردم نیست زیرا طبق آیات یاد شده کسی که به فرمان خدا و پیامبر عمل کند اهل بهشت است و کسی خلاف فرمان خدا و پیامبر عمل کند او اهل آتش است.

و به طور خلاصه، أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند افراد دیگر در ثواب و عقاب با

ص: 596

1- سوره نساء، آیه 145.

2- سوره، نور آیه 54.

هم شریکند اگر اهل خیر و صلاح و تقوا بودند به اجر و پاداش اخروی نائل می شوند، و اگر به طرف فسق و فجور و ظلم و جنایت رفتند به کیفر اعمال ناروای خود می رسند زیرا خدای مالک آسمان ها و زمین که پیامبرش را برای هدایت و ارشاد بندگان فرستاده است در این باره فرموده است:

(وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسَاءُوْا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا بِالْحُسْنٰى) (1)

برای خداوند است آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است تا بد کاران را به کیفر کار های بد شان برساند و نیکو کاران را در برابر اعمال نیک شان پاداش دهد.

پس اگر طبق آیات یاد شده رفتن به بهشت مشروط به ایمان و عمل صالح و فرمان برداری از خدا و پیامبر است و هر کس در گرو اعمال خویشتن است، و ستم گران هیزم آتش جهنم اند، و فاسقان و کافران و منافقان در آتشند...

چگونه این حضرات می گویند که همگی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادل اند و به دین هیچ قید و شرطی همه اهل بهشتند و هیچ یک از آن ها به جهنم نمی روند؟!

آیا آن ها قرآن را نخوانده و آن همه آیات وعد و وعید را ندیده اند؟ آیا غافل و فراموش کارند و یا این که خود را به غفلت و فراموشی زده اند؟ و آیا شما خواننده عزیز تعجب نمی کنید از کسانی که خود شرح حال صحابه پیغمبر را همچون: معاویه و بسر بن أرطاة و ولید بن عقبه و افراد دیگری امثال آنان را در کتاب های خود آورده و زشت کاری های شان را یاد آور شده اند، اما در عین حال: در مقدمه کتاب های خود می نویسند: همه اصحاب پیغمبر عادلند و بالا تر از جرح و تعدیل اند و راهی برای عیب جوئی از آنان وجود ندارد و به کسانی که به برخی از اصحاب انتقاد می کنند و یا آن ها را عادل نمی دانند سخت حمله می کنند و همه را زندق و کافر می شمارند؟!

به هر حال با وجود آن همه آیات روشن و احادیث بسیاری که در مورد ارتداد گروهی از اصحاب از وجود مقدس پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و هم چنین ملاحظه اعمال و رفتار جنایت آمیز برخی از اصحاب که درباره عملکرد ظالمانه آنان در منابع مهم و معتبر تاریخی آمده است، ما که ندانستیم چگونه می توان گفت که همه اصحاب

ص: 597

پیغمبر عادل اند و راهی برای عیب جوئی از آنان وجود ندارد، زیرا:

وقتی به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم آیات زیادی در مذمت و نکوهش برخی از آنان نازل شده و هنگامی که به احادیث و سنت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در مورد اصحاب آن حضرت رسیده است مراجعه می کنیم، می بینیم که روایات صحیح و متواتری در مورد ارتداد گروهی از آنان در منابع معتبر و موثق حدیث از آن حضرت نقل شده است، و هنگامی که به کتب رجال و تاریخ مراجعه می کنیم، می بینیم به وضوح و روشنی از تمام سیاه کاری ها جرم و جنایت ها قتل و کشتار ها و فجایع اعمال هولناک و دهشت انگیز گروه زیادی از اصحاب که پا را از دایره حریم شریعت فرا تر نهاده و فرمان خدا و رسول را پشت سر و مرتکب معاصی کبیره شده اند، پرده برداشته است.

و نیز ندانستیم چگونه می توان گفت، کسانی که به خدا و رسول خدا ایمان آورده و به وحدانیت خدا و نبوت رسول گرامی اسلام گواهی داده و به دستور خدا و پیامبر عمل می کنند و در انجام هر کار خیر و عمل صالح کوشا و جدی هستند، و بر نیکان صحابه سلام و درود می فرستند و بر اساس آیات و روایات وارده درباره برخی از اصحابی که راه و روش دیگری غیر از راه مؤمنان در پیش گرفته اند انتقاد می نمایند، همه آن ها زندیق و کافرند!

هم چنین ندانستیم بر اساس کدامین دلیل و برهان منطقی باید به پاکی و پاکیزگی همه صحابه معتقد بود و همه را بدون قید و شرط در عین مخالفت با خدا و رسول اهل بهشت دانست، در حالی که شارع مقدس اسلام و خدای بزرگ و متان رفتن به بهشت را مشروط به ایمان و عمل صالح و فرمان برداری از خدا و رسول دانسته است.

آیا در آئین مقدس اسلام، تنها به صرف این که کسانی از یاران پیامبر اسلام بوده اند، می توان آن ها را از اهل بهشت دانست اگر چه مستحق عذاب و جهنم باشد؟

و آیا می توان کسانی را که به خدا و رسول خدا و روز جزا ایمان و اعتقاد دارند به میل و دل خواه خود، و برخلاف دستور خدا و پیامبر، کافر و زندیق و خارج از دین قلمداد نمود؟

افسانه اجتهاد و مرجعیت صحابه

چنان که پیشتر در بحث عدالت صحابه اشاره کردیم، اهل سنت همه اصحاب

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عادل می دانند و به مرجعیت همه آن ها قائلند و در اخذ احکام و معارف اسلامی به ایشان مراجعه می کنند و هر کدام از صحابه را مرجعی مستقل و قائم به ذات می شمارند و به عقیده آن ها مسائل و احکام شرع از هر کدام آن ها پذیرفته است زیرا به عقیده آنان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین و شایسته ترین افراد امت اند.

و شگفت انگیز این که می گویند: همه اصحاب رسول خدا مجتهد عادل اند و هر وقت کار های زشت و نادرست برخی از اصحاب مانند معاویه و امثال او مطرح می شود، مسأله اجتهاد و مرجعیت صحابه را پیش می کشند و بر خلاف همه مقررات اسلامی و رهنمود های خدا و رسول که جانیان و ستمکاران و آدم کشان و فاسدان را اهل دوزخ معرفی کرده اند، می گویند: معاویه و طلحه و زبیر و امثال ایشان مجتهد بودند، و گر چه در اجتهاد خود به خطا رفتند، اما چون مجتهد بودند، نه تنها کیفر ندارند، بلکه به اندازه نیمی از پاداش مجتهدان «مُصیب» پاداش خواهند داشت.

در این رابطه، ابن حجر هیتمی مکی در کتاب «تطهیر الجنان» خود می نویسد:

معاویه به خاطر اجتهادش مأجور بوده است، زیرا وی به موجب این حدیث که می گوید: «اگر مجتهد اجتهاد کند و اجتهادش درست باشد دو اجر، و اگر اجتهادش خطا باشد یک اجر خواهد داشت»، اجتهاد کرده و مأجور می باشد. معاویه بدون هیچ شکی مجتهد بوده و اگر در اجتهادش به راه خطا رفته است، مزد و پاداش خواهد یافت و هیچ عیب و ایرادی هم بر کار های او وارد نیست. (1)

و نیز نام برده در کتاب صواعق خود در معنای کلمه «باغی» می نویسد:

در کتاب انوار، که یکی از کتاب های ائمه اخیر ما می باشد آمده است که باغی (ظالم و تجاوزگر) نه به معنای فاسق است و نه کافر؛ بلکه «الباغون» (یعنی ظالمان و تجاوزگران) مستی مردم اشتباه کارند که دنباله رو اشتباهات خود می باشند. و روا نیست که معاویه به باد سرزنش و زخم زبان گرفته شود. زیرا او از بزرگان صحابه به شمار می آید. (2)

هم چنین، وی در کتاب صواعق خود می گوید:

ص: 599

1- تطهیر الجنان.... ص 15 طبع مکتبة القاهرة.

2- صواعق المحرقة، ص 223 ط مکتبة القاهرة.

أهل سنّت و جماعت بر این باورند که معاویه در دوران زمامداری علی علیه السلام خلیفه نبود و لکن یکی از پادشاهان به حساب می آمد و در اجتهادش یک پاداش خیر خواهد برد، اما شخص علی علیه السلام را دو پاداش است: یکی به جهت اجتهادش، و دیگری برای این که اجتهادش درست بوده است (1)...

و شیخ عبد الوهاب عبد اللطیف نیز در حاشیه اش بر کتاب صواعق ابن حجر می نویسد: همه صحابه ای که در زمان علی بوده اند، چه آن هایی که در کنار او جنگیدند یا بر او شوریده و به رویش شمشیر کشیدند، و یا کسانی که بی طرفی اختیار نموده، خود را از دو سپاه متخاصم به کنار کشیدند و با او جنگیدند... همگی مجتهد بوده، کار خود را تأویل کرده و آن چه را انجام داده اند موجب بیرون شدن شان از حریم عدالت نخواهد شد. (2)

و ابن حزم اندلسی (متوفای سال 456 هجری قمری) درباره «أبو الغادیه» (قاتل عمّار یاسر) می نویسد:

عمّار یاسر به دست أبو الغادیه (یسار بن سبع سلمی) کشته شده است. عمّار در بیعت رضوان شرکت داشته و از کسانی است که خداوند به سود وی گواهی داده است؛ زیرا به راز درونی او آگاه بوده و آرامش به دلش افکنده و از او اظهار رضایت و خشنودی فرموده است: اما أبو الغادیه نیز مجتهدی بوده است متأول و خطا کار که بر عمّار ستم کرده و او را کشته است و به پاس این حرکت یک پاداش خیر نزد خدا خواهد داشت. (3)

و ابن حجر عسقلانی نیز در شرح حال أبو الغادیه در کتاب اصابة خود می نویسد: گمان غالب در مورد صحابه در جنگ هائی که در زمان آن ها رخ داده این است که آن ها دست به تأویل زده اند و مجتهد خطا کار را یک ثواب است و چنان چه حقّ اجتهاد برای عموم مردم قابل قبول باشد، صحابه را به طریق اولی چنین حقی خواهد بود. (4)

ما درباره اجتهاد این مجتهدان که پیروان مکتب خلفا از آن ها به عنوان «مجتهد» یاد کرده و فجایع آن ها بر همه روشن است بیش از این سخنی نمی گوئیم و به موارد اجتهاد

ص: 600

1- صواعق المحرقة، ص 217.

2- صواعق المحرقة، پاورقی، ص 211 طبع مکتبة القاهرة.

3- معالم المدرستین ج 2 ص به نقل از: الفِصَلِ بن حزم، ج 4، ص 161.

4- الاصابه، ج 4 ص 151.

آنان نیز که در کتاب‌ها و منابع تاریخی به تفصیل آمده است کاری نداریم، ولی برای روشن ساختن حقیقت به سراغ کتاب‌های لغت و مصطلحات اسلامی که در کتاب‌های خود‌شان آمده است، می‌رویم، تا معلوم شود که معنای اجتهاد در لغت چیست و مجتهدی که از دیدگاه بزرگان خود آن‌ها واجد شرایط اجتهاد است چه کسی می‌باشد. و اینک به مطالبی که بطور فشرده در این زمینه می‌آوریم توجه فرمائید.

معنای اجتهاد در فرهنگ لغت عرب

ابن اثیر در کتاب نهایی خود می‌نویسد: الاجتهاد بذل الجهد في طلب الأمر، و هو افتعال من الجهد: الطَّاقَه (1) اجتهاد عبارت است از به کار بردن توان دریافتن موضوع، و ریشه آن جهد یعنی طاقت و توان است.

اجتهاد در اصطلاح مسلمانان

آمدی (2) در کتاب الاحکام فی اصول الاحکام می‌گوید: اجتهاد به کار بردن تمام کوشش در جستجوی ظن به چیزی از احکام شرعی است، به طوری که جوینده احساس کند که از نایل شدن به زاید بر آن عاجز است. (3)

أبو حامد غزالی در تعریف اجتهاد می‌گوید:

اجتهاد عبارت است از به کار بردن نهایت سعی و کوشش در هر کاری و این لفظ تنها در موردی به کار می‌رود که نیازمند کوشش و تلاش باشد... اما همین لفظ در عرف علمای دین به تلاش و کوشش پیگیری گفته می‌شود که شخص مجتهد در کسب دانش احکام شرعی به کار می‌برد... (4)

ص: 601

1- نهایی ابن اثیر، مادة: جهد.

2- علی بن محمد حنبلی شافعی بغدادی مصری دمشقی متوفای سال 631 هجری در دمشق از علمای اصول فقه و دانشمندان عامه، صاحب کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» است.

3- الاحکام آمدی، ج 4، ص 218.

4- أبو حامد غزالی (متوفای سال 505 هجری) در کتاب المستصفی فی اصول الفقه، چاپ مصطفی البابی، مصر سال 1356، ج 2، ص 101. و شرح حالش در کشف الظنون، ج 2 ص 1673 و نیز الأحکام آمدی، ج 2، ص 141 آمده است.

دهلوی نیز در تعریف اجتهاد گوید: اجتهاد به معنای واقعی آن به کار بردن نهایت سعی و کوشش برای دستیابی به احکام فرعی شرعی از ادله تفصیلی آن هاست که اساس آن به چهار رکن اصلی بازگشت می کند که عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع، قیاس (1).

این ها که گفتیم معنای اصطلاحی اجتهاد در مکتب خلفاء بود.

پس اجتهاد در لغت به معنای سعی و کوشش و در اصطلاح علمای اصول، به معنای کوشش و تلاش برای دست یابی به حکم ظنی چیزی از احکام شرعی از راه ادله تفصیلی آن است.

بنا بر این «مجتهد» کسی است که با به کارگیری قوه و قدرت استنباط، حکم موضوعی را از مدارک اصلی آن به دست آورد. بر این اساس احکام واضح و روشن اسلام مانند: نماز و روزه و سایر واجبات در دائرة اجتهاد قرار نمی گیرد.

هم چنین مسأله اطاعت از امام معصوم - و یا امام منتخب مهاجر و انصار - بالا تر از آن است که در قلمرو اجتهاد قرار گیرد و کسی درباره آن شک و تردید نماید. زیرا: اولاً - از نظر شیعه، طبق نصوص ثابت و مسلم - از کتاب و سنت - اطاعت از امام معصوم همانند اطاعت از خدا و رسول بدون هیچ قید و شرطی بر یکا یک افراد امت فرض و واجب است. (2)

و ثانیاً - از نظر اهل سنت نیز که عقیده دارند مقام امامت انتخابی است و هر گاه مردم کسی را برای اداره مقام امامت برگزینند همه باید از او اطاعت کنند تردیدی نیست که پس از کشته شدن عثمان - به اتفاق همه تاریخ نگاران همه مهاجر و انصار

ص: 602

-
- 1- این را محمد فرید و جدی در واژه «جهد» در دائرة المعارف قرن بیستم، ج 3 ص 236، به نقل از رساله الانصاف فی بیان سبب الاختلاف، نوشته احمد بن عبد الرحیم دهلوی محدث فقیه و متوفای سال 1176 یا 1179 هجری آورده است. شرح حال دهلوی در الاعلام زرکلی، ج 1، ص 149 چاپ بیروت، دار العلم للملایین تحت عنوان شاه ولی الله آمده است.
 - 2- برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب دیگر مؤلف بنام «امامت و خلافت از دیدگاه مکتب اهل بیت و مکتب خلفاء» مراجعه فرمائید.

جز پنج نفر (1) با علی علیه السلام بیعت کردند، اتفاقی که درباره هیچ یک از سه خلیفه گذشته صورت نگرفته بود و او نیز حجت را بر مخالفان تمام کرد و معاویه را از مقام خود عزل نموده و به دست دیگری سپرد. (2)

حال در برابر این اصل مسلم و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به علیّه دستور بود تا با «ناکثین» و «فاسطین» و «مارقین» پیکار کند، و همه افراد امت وظیفه داشتند که باید از علی علیه السلام پیروی کنند و گوش به فرمان او باشند، (3) اجتهاد چه معنایی می تواند داشته باشد؟

آری خواننده گرامی، پیروان مکتب خلفا از قرن دوم هجری تا به امروز بر این مسأله اتفاق کرده اند که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجتهد بوده اند و خدای بزرگ بر تمام کارهای ایشان، از دشمنی هائی که کرده اند و خون هایی که ریخته اند و گناهایی که انجام داده اند، نه تنها گناهی در نامه عمل شان نخواهد نوشت بلکه در برابر آن همه خطاها و لغزشها و گناهان، مزد و پاداش نیکو نیز به ایشان ارزانی خواهد داشت!

و راستی که بسیار عجیب و شگفت آور است که برخی از علمای اهل سنت تمام خلافتکاریها و خطاها و جرائم و جنایات غیر قابل بخشش بعضی از اصحاب منحرف و گمراه را توجیه نموده و به عنوان این که آن ها مجتهد بوده اند دامن همه صحابه خطا کار را از آلائش به گناه پاک نموده بین خوب و بد فرقی نگذاشته و با تقوا و بی تقوا را یک سان معرفی کرده اند و حال آن که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است:

(أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمْ

ص: 603

1- این پنج نفر بنا به گفته ابن اعثم عبارتند از: عبد الله بن عمر، محمد بن مسلمه، اسامة بن زيد، حسان بن ثابت و كعب بن مالك (یعنی سعد بن ابی وقاص). ر.ک: فتوح ابن اعثم، ج 2 ص 439 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیة. و در تاریخ طبری آمده است: وقتی عثمان کشته شد همه انصار با علی علیه السلام بیعت کردند به جز تعدادی معدود و انگشت شمار که عبارت بودند از: حسان بن ثابت کعب بن مالک (سعد بن ابی وقاص)، مسلمة بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، رافع بن خدیج، فضالة بن عبید و کعب بن عجره که این ها از طرفداران عثمان بودند. ر.ک: تاریخ طبری، ج 4، ص 429 - 430 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

2- ر.ک: تاریخ طبری، ج 4، ص 440.

3- به بحث: «دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام برای جنگ...» در اوایل همین کتاب مراجعه فرمائید.

آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه هرگز این دو برابر نیستند. اما کسانی که ایمان آوردند و کار های شایسته انجام دادند، باغ های بهشت جاویدان از آن ها خواهد بود، و این پاداش کار های شایسته آن هاست که انجام می دادند، و اما کسانی که فاسق شدند جایگاه همیشگی آن ها آتش است...

و فرموده است:

(بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (2)

آری، کسانی که مرتکب گناه شوند، و آثار گناه سراسر وجود شان را بپوشاند آن ها اهل آتشند، و جاودانه در آن خواهند بود، و آن ها که ایمان آورده، کار های شایسته انجام داده اند آنان اهل بهشتند؛ و همیشه در آن خواهند ماند.

و فرموده است:

(إِنَّهُ مَنْ يَبْتِغِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَا* وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ* جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى) (3)

هر کس در محضر پروردگارش خطا کار حاضر شود، برای او آتش دوزخ است، در آن جا نه می میرد و نه زندگی می کند و هر کس در نزد او با ایمان بیاید که عمل صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند، باغ های جاویدان بهشت که نهر ها از زیر درختانش جریان دارد، در حالی که همیشه در آن خواهند بود، و این پاداش کسی است که خود را پاک نماید.

در این آیات چنان که ملاحظه می شود، خداوند متعال افراد خوب و بد را از هم جدا ساخته، جایگاه مؤمنان و صالحان را بهشت جاویدان و جایگاه بد کاران و مجرمان را آتش دوزخ معین نموده و پاداش و کیفر هر یک از آن ها را به روشنی مشخص فرموده

ص: 604

1- سوره سجده، آیات 18 - 19 - 20.

2- سوره بقره، آیه 81-82.

3- سوره طه، آیات 74 - 76.

است.

بنا بر این، چگونه می توان گفت که همه اصحاب خوب و بد شان در بهشتند و چگونه می توان دامن همه اصحاب خطا کار و آلوده به گناه را به بهانه این که همه آن ها مجتهد بوده اند، از آلودگی به گناه و خون ریزی پاک نمود و آن ها را مبرای از خطا و گناه دانست.

آیا اجتهاد چیزی است که به وسیله آن می توان با فرمان خدا و پیامبر مخالفت کرد و احکام واضح و روشن اسلام را تغییر داد و سنت پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به ذوق و سلیقه شخصی خود تبدیل نمود؟

آیا مجتهد بودن خصیصه ای است که خدا به عوام الناس و افراد بی سواد و دور از انسانیت ارزانی می دارد تا هر طور دل شان خواست عمل کنند؟

و راستی اگر بتوان گفت، خدای حاکم دادگر که در قرآن ناطقش فرموده است:

(وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ) (1) ، ما در روز قیامت ترازوی عدل بر پا می کنیم، پس به هیچ کس کم ترین ستمی نخواهد شد، و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد ما آن را حاضر می کنیم، و کافی است که ما خود حساب کننده باشیم.»، با این حال، اصحاب را به پاس زشت کاری های شان اجر و پاداش عنایت کند و سایر بندگان را به خاطر گناهان شان مجازات نماید، پس چه عدالتی برای خدای عادل و حکیم علی الاطلاق باقی می ماند؟

نتیجه این که توجیه جنایات و خلافکاری های اصحاب منحرف و گنهکار با حربه اجتهاد بسیار سست و بی پایه است و اگر بخواهیم به این اجتهاد ها بها بدهیم، باید تمام ملاحده و زندیقان و یهودیان و مسیحیان را مجتهد بدانیم، و به علاوه؛ اگر قرار بر این باشد که تمام مخالفت های با خدا و رسول را به وسیله «اجتهاد» توجیه نمود، دیگر نمی توان هیچ قاتلی را ملامت نمود و یا حدود الهی را در مورد او به اجرا در آورد زیرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.

مثال روشن آن این که در میدان جنگ «جمل» و «صفین» و «نهروان» دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعاً هر دو بر حق نبودند زیرا طبق روایات وارد، رسول

ص: 605

خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات خود در امتیازات ولی خدا و جانشین خود فرموده بود: (عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيِّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) : علی با حق است و حق با علی است. و از یک دیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت بر سر - حوض کوثر - بر من وارد شوند. (1)

با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست، با این که همه می دانستند علی علیه السلام بر طبق نصّ پیامبر و یا با انتخاب مسلمانان و اهل حل و عقد - به عقیده اهل سنت - وی خلیفه بر حق است اما در عین حال به رویش شمشیر کشیدند با او جنگیدند و هزاران نفر را به کشتن دادند این کار را چگونه از طریق اجتهاد می توان توجیه نمود؟! چرا شورش «اهل رده» را در زمان ابو بکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسماً آن ها را مرتد می شمارند اما شورشیان جنگ «جمل» و «صفین» را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟

در این رابطه، محقق و مورخ بصیر مرحوم قاضی زنگنه زوری، بهلول بهجت آفندی از دانشمندان متأخر اهل سنت که تاریخ را به جهت پای مال کردن حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم محاکمه می کند در کتاب پر محتوای خود می نویسد:

بر عموم واضح است که جنگ جمل در اسلام واقعه هولناکی بوده است و نخستین ضربه ای است که بر پیکر اتحاد و اتفاق امت مرحومه محمدی زده شده و تاریخ این حادثه را ثبت کرده و حتی حق را از باطل هم روشن کرده است فقط جای تأسف این جاست که مورخان حادثه را طوری نقل کرده اند که حق از باطل و ظالم از مظلوم به طور وضوح شناخته نشده است و حتی اغلب حقایق مخفی مانده و به بهانه های واهی و بی مأخذ از روی علم و عمد حق را کتمان داشته اند! صد حیف که علت غائی و نهائی تاریخ نویسی را فراموش کرده و از اهمیت آن کاسته و حتی ضربه مهلکی بر این علم شریف زده اند علت این اغماض را هم صحابه بودن مسبب این فاجعه می دانیم.

ص: 606

1- این حدیث از احادیث بسیار مشهور و متواتر است و عده زیادی از دانشمندان اهل سنت آن را از عمّار یاسر، جابر بن عبد الله، ابو سعید خدری، ابن عباس، محمد بن ابی بکر، و امّ سلمه نقل کرده اند. ما پیش از این مدارک و مأخذ حدیث مزبور را از منابع اهل سنت آورده ایم. برای آگاهی بیشتر در این مورد به الغدیر، ج 3 ص 177 به بعد و احقاق الحق، ج 5 ص 623 - 638 و ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق و سایر منابع مربوطه مراجعه فرمائید.

آری مسبب جنگ جمل از صحابه رسول خدا و حتی از بزرگان اصحاب هم بودند و به همین جهت که آنان صحابه بوده اند، به تشخیص حق و باطل جرأت نکرده و نخواستند در این باره اظهار عقیده نمایند و عفو و اغماض بی جهت را عملی نیکو و پسندیده فرض کرده اند و لیکن ما می گوئیم وظیفه تاریخ این است که اصل و حقایق اشیاء را کشف نموده بر عموم ارائه نماید تا این که آیندگان امت از تشخیص حق و باطل، عاجز و متحیر نمانند، عفو و گذشت از وظایف حاکم محشر و به روز جزاست و تاریخ چنین وظیفه ای ندارد.

کاملاً واضح است که امت اسلامی بر خلاف رضای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شعبات مختلف متفرق گردیده و باعث این تفرقه همان سکوت از اظهار حق و مسامحه در احقاق حق بوده است معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امت اسلامی را چقدر از تفرقه و اختلاف بر حذر داشته است.

قاضی در ادامه سخنانش می گوید: اگر قدرت حکومت عذر مظالم و سیئات اعمال نمی شد می بایست در نظر ارباب انصاف، معاویه بن ابی سفیان و حرقوص بن زهیر هر دو در یک درجه بوده باشند ولی حکومت و قدرت معاویه او را خلیفه و امیر المؤمنین جلوه داده و او را صحابه و صاحب اجتهاد معرفی کرده و چون «حرقوص» چنین موقعیتی نداشت دچار لعن و طعن گردیده است اگر او نیز مانند معاویه دارای ثروت و قدرت بود جنایات او هم در زیر پرده مستور می ماند.

قدری واضح تر بگوئیم: حرقوص بن زهیر از جمله اصحاب و از اهل بدر بوده و در تمام غزوات پیامبر حاضر و فداکاری ها نموده است فقط آن بخت برگشته در فاجعه صفین به حضرت علی علیه السلام عاصی گردیده و در جنگ نهروان شرکت داشته است و حالا تمام ارباب تواریخ حرقوص را با نفرت و لعنت یاد کرده اند و ابدأ صحابه بودن او منظور نظر کسی نمی باشد زیرا که او بر امام حق عاصی شده و مقدار یک روز بر ضد آن حضرت جنگ نموده و در این واقعه به هلاکت رسیده است.

ولی معاویه که فجایع او اسلام را دچار وحشت و مصائب گوناگون نموده بدعت ها وضع کرده، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را لعن و سب نموده، در حرم رسول خدا بر آن منبر پاک صعود کرده و در مقابل جماعت صحابه به حضرت امیر مؤمنان و سبطین مکرّم او

نعوذ بالله لعن و نفرین نموده و خلافت اسلامی را به شکل سلطنت کسری و قیصر تبدیل کرده، از بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمار یاسر و اویس قرنی را شهید کرده، می توان گفت: هر گاه تمام فجایع او را کنار گذاشته فقط در قتل حجر بن عدی بحث و دقت نمائیم در حکم بر این که معاویه شریر و ظالم و یاغی و ملعون است هیچ تردیدی نخواهیم داشت، افسوس که معاویه با وجود این همه مظالم بی شمار باز با لقب امیر المؤمنین ملقب و تمام مظالم او در پرده نسیان مخفی مانده حتی در فسق و فجور های خود نسبت اجتهاد به او می دهند، فقط در اجتهاد خود در صورت خطا مثل مثاب بوده است.

همین که سخن قاضی به این جا می رسد به شدت منقلب شده می گوید: من می گویم که لعنت بر چنین مجتهدی که نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن مجتبی را شهید نموده، و در این موضوع اجتهاد نماید، نفرت عالم به چنان مجتهدی که مثل یزید جنایت کار را بر مرحومه مسلط نماید و چه جنایت ها بکند؟ «عمر النسفی» در کتاب معروف خود

موسوم به «عقاید النسفی» می گوید: محاربه و تمام افعال معاویه حمل بر اجتهاد می شود، اگر کسی سؤال کند چرا اعمال و افعال «حرقوص بن زهیر» حمل بر اجتهاد نمی شود؟ چه جوابی خواهند داد! عجب! نظر به این که حرقوص نه درهم و دنیار داشت نه صاحب شمشیر بران بود تا قوه اجتهاد بر او بدهد. راست است که قدرت و شوکت بنی امیه پرده پوش تمام عیوب و فجایع معاویه بوده، علما و ارباب تاریخ به بحث و انتقاد از اعمال ظالمانه او جسارت نکرده اند و تمام آثار همان عصر، در زمان های بعد سر مشق و دستور العمل گردیده است...» (1)

دلیل شرعی اهل سنت بر مرجعیت صحابه

ابن عبد البر در کتاب «جامع بیان العلم» می نویسد:

بزار از سلام بن سلیم روایت کرده که حرث بن غصین از اعمش از ابو سفیان و او از «جابر» روایت کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ إِقْتَدَيْتُمْ إِهْتَدَيْتُمْ) اصحاب من مانند ستارگانند شما به هر کدام از آن ها که اقتدا کنید

ص: 608

نام برده پس از نقل حدیث مزبور می گوید: این حدیث از نظر سند قابل احتجاج نیست، زیرا حرث بن غصین مجهول است و نیز گفته است: بزار گوید: من از اهل حدیث پرسیدم، این روایت معروف که در دست مردم قرار گرفته و می گویند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: (إِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي كَمَثَلِ النُّجُومِ، أَوْ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ، فَبَاتَهَا أَفْتَدُوا اهْتَدُوا) : همانا مثل اصحاب من مانند ستارگان است، یا این که فرموده است: اصحاب من همچون ستارگانند به هر کدام از آن ها که اقتدا کنند هدایت خواهند شد» چگونه روایتی است؟

محدثین گفتند: این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست و اهل علم درباره این روایت سکوت کرده و آن را ضعیف می شمارند و متن این روایت نکارت دارد و شایسته انتساب به پیامبر نیست. (1)

ابن تیمیه نیز که شیخ حنبلی هاست و جمهور به او لقب «شیخ الاسلام» داده اند درباره حدیث مزبور می گوید: و حدیث اصحابی کالنجوم... را پیش کسوتان حدیث و روایت آن را ضعیف شمرده اند و لذا حجیت ندارد. (2)

بنا بر این، حدیث اصحابی کالنجوم... به اجماع امت مردود و باطل است. (3)

حال با توجه به آن چه گذشت از دانشمندان اهل سنت و جماعت و کسانی که به مرجعیت صحابه عقیده دارند می پرسیم: آیا با یک حدیث ضعیف و مجعول که راوی آن هم مجهول و محدثین عامه حتی ابن تیمیه آن را ضعیف شمرده و غیر قابل اعتماد دانسته اند، می توان همه یاران رسول خدا را وسیله هدایت دانست در حالی که برخی از آنان قطعاً مایه ضلالت و گمراهی بودند؟

چگونه می توان افرادی مانند «خالد بن ولید» و «بسر بن أرطاة» و «سفیان بن عوف» و «مسلم بن عقبه» را ستارگان هدایت دانست در حالی که آنان روی زمین را از

ص: 609

-
- 1- جامع بیان العلم و فضله، ص 361 و 360 چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، و در چاپ دیگر، ج 2 ص 90 - 91 طبع دار الکتب العلمیه و نصاب الکافی، ص 233 چاپ بیروت، مؤسسه الفجر.
 - 2- نظریة عدالة الصحابه، ص 117 چاپ قم به نقل از کتاب حجة المنفی ذهبی، ص 551.
 - 3- اضواء علی السنة المحمّدیة، ص 341 - 344.

آیا به راستی «خالد بن ولید» که «مالک بن نویره» را با حیله و نیرنگ به قتل رسانید و در همان شب با همسر او که در عده بود ازدواج کرد، مایه هدایت است؟!

آیا بُسر بن أرطاة، که به فرمان معاویه، حَمّام خونی را در حجاز و یمن به راه انداخت و حتی دو کودک عبید الله بن عبّاس را سر برید، ستاره هدایت است؟

آیا مسلم بن عقبه، فرمانده سپاه یزید که هزاران نفر را در مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ماجرای «حرّه» به قتل رسانید و ناموس دختران و زنان مدینه را بر سپاه یزید حلال کرد (1)، مایه هدایت است؟!

آیا معاویه بن اُبی سفیان، جرثومه فساد و تباهی قاتل عمار یاسر و نیکان صحابه که مرتکب آن همه قبايح و زشتی ها و قتل نفس ها گردید و بدعت ها در دین گذاشت و از هیچ گونه جنایتی دریغ نورزید و علی علیه السلام را لعن می نمود و به موجب روایات وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید اعدام می شد، چنین تبهکار فاسدی که جنایات هول انگیز او بر همه تاریخ نگاران و افراد آگاه روشن و آشکار است، مایه هدایت می باشد؟

به هر حال، شکی نیست که حدیث «أصحابی کالنجوم» از احادیث مجعول و ساختگی در عصر اموی است که برخی از بازرگانان حدیث آن را به نفع بنی امیه وضع کرده اند، و در حقیقت گروهی که نمی توانستند با نیزه و شمشیر به نفع اموی ها بجنگند با جعل حدیث به آنان کمک می کردند.

ابن ابی الحدید گوید: ابن عرفه معروف به «نفظویه» که از محدثین بزرگ سرشناس به شمار می رود، روایت کرده است که: «بیشتر روایاتی که در فضایل صحابه وارد شده در زمان بنی امیه ساخته شده است، سازنده این گونه احادیث می خواست بدین وسیله به دستگاه خلافت تقرب جوید، و امویان هم به پندار خود می خواستند با این کار شان، دماغ بنی هاشم را به خاک بمالند.» (2)

و امام محمد عبده گوید: معاویه گروهی از اصحاب و تابعین را مأمور ساخت تا اخبار نادرست و طعن آمیزی را در حق علی علیه السلام و اخبار مثبت و افتخار آفرینی را در حق

ص: 610

1- ر.ک: شرح حال مسلم بن عقبه.

2- شرح نهج البلاغه، ج 11 ص 46 چاپ ابو الفضل ابراهیم.

خودش، جعل کنند و چنان دستمزد شوق انگیزی بر ایشان مقرر نمود که آن‌ها، بر سر جلب رضایت و خشنودی معاویه با یک دیگر دعوا می‌کردند یکی از این افراد ابو هریره بود. (1)

و دکتر احمد امین مصری نیز در مورد بهره‌گیری از حدیث به خاطر اغراض سیاسی و هم چنین درباره نفاق برخی از محدثین در کتاب «ضحی الاسلام» می‌گوید: آن‌چه از نظر گذشت، ما را بر آن می‌دارد که خاطر نشان سازیم، بنی امیه در حاکمیت خود، احادیث و روایاتی را جعل کردند - یا برای آن‌ها جعل شد - که از جوانب مختلف در خدمت سیاست آنان بود. (2)

از آن‌چه تا بدین جا آوردیم، این معنا به خوبی روشن می‌شود که «نظریه عدالت همه صحابه» افسانه‌ای بیش نیست و مخالف با نص صریح قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقعیت تاریخ است و با روح کلی اسلام و حقیقت شریعت نیز مابینت دارد و تنها مهر و نشان بنی امیه را بر می‌تابد.

کسانی که این نظریه را به وجود آوردند، آن‌را به گونه‌ای مطرح نموده و ساخته و پرداخته کردند که تأیید تام و تمام همه صحابه را در بر داشته باشد، و گذشته و حال و آینده آنان را تضمین نماید و بر روی عملکرد آنان در دوره‌های گذشته ردای مشروعیت بیوشاند و پوششی شرعی و قانونی بر وضع آنان در هر زمان باشد.

این نظریه، موفقیت معاویه را در رویا روئی با دشمنان و یا حد اقل تصور مساوات و

برابری وی را با دشمنانش تأمین می‌کرد و از باب مثال: اگر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند: ما کسانی هستیم که آیه «تطهیر» درباره ما نازل شده و خداوند پلیدی و آلودگی را از ما خاندان پیامبر زوده و ما را به بهترین نحوی پاک و پاکیزه گردانیده است معاویه و پیروانش نیز بی‌درنگ می‌گفتند: ما هم از اصحاب پیامبریم، ما هم عدالت پیشه‌ایم، تکذیب ما جایز نیست و ما دچار خطا و اشتباه نمی‌شویم و همگی از اهل بهشتیم و هیچ‌یک از ما به دوزخ نمی‌رود!

ص: 611

1- شیخ المضیره أبو هریره، استاد محمود ابوریة. و نیز مقدمه امام محمد عبده بر رسالة التوحید، ص 7 و 8 و نظریه عدالة الصحابه، ص 110.

2- شیخ المضیره، استاد محمود ابوریة، ص 220 به نقل از کتاب ضحی الاسلام، 2، ص 123 و نیز نظریه عدالة الصحابه المحامی أحمد حسین یعقوب، ص 111 چاپ قم، ط 3.

حقیقتاً جای بسی تأسف و تالم است که برخی از دانشمندان اهل سنت بر خلاف نصوص صریحه آیات قرآن کریم و سنت پاک پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت تاریخ، تمام اعمال و رفتار و زشت کاری های جنایت کارانه معاویه و پیروانش را توجیه نموده و همه آن ها را عادل و اهل بهشت معرفی نموده اند. در پایان لازم است این نکته را خاطر نشان سازیم که آن چه ما در این کتاب در مورد «صحابه» و شرح حال آنان آورده ایم، همه آن ها - جز موارد کمی - را از منابع معتبر حدیثی و تاریخی و رجالی اهل سنت نقل کرده ایم تا بیشتر مورد وثاقت و اعتماد باشد، و امیدواریم که مورد توجه دانشمندان و اندیشمندان و محققان واقع بین قرار گرفته روزنه ای را بروی حقیقت خواهان حق جو بگشاید.

(وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) .

کتابه بانامله الدائره، العبد الراجي إلى رحمة ربه الغنى: اسد الله الموسوی الشهیدی الهاشمی

ص: 612

فهرست ها

اشاره

1- فهرست آیات کریمه

2- فهرست انبیاء و معصومین

3- فهرست اشخاص

4- فهرست مکان ها

5- فهرست مصادر

ص: 613

- آیه (اَتَيْنُونَ بِكُلِّ رُبْعٍ آيَةً تَعْبُدُونَ..) سورة شعراء شماره 129 - 128 صفحه 549
- آیه (اَتَحْسَبُونَ أَنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَحْسَبُوهُ...) سورة توبه شماره 14 - 13 صفحه 507
- آیه (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...) سورة توبه شماره 19 صفحه 124،125،126
- آیه (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) سورة احزاب شماره 5 صفحه 480
- آیه (وَإِذَا أَعْجَبْتُمْ كَثَرَتُمْ...) سورة توبه شماره 25 صفحه 175
- آیه (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ...) سورة منافقون شماره 41 صفحه 165
- آیه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...) سورة نصر شماره 31 صفحه 196
- آیه (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ...) سورة آل عمران شماره 153 صفحه 169
- آیه (إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا...) نمل شماره 97 صفحه 275
- آیه (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنِ كُمْ أَحْسَنُ...) سورة ملك شماره 2 صفحه 145
- آیه (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ) سورة انعام شماره 82 صفحه 63
- آیه (الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا) سورة ابراهيم شماره 28 صفحه 299
- آیه (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا) سورة ابراهيم شماره 28 صفحه 298
- آیه (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا...) سورة نساء شماره 62-60 صفحه 156
- آیه (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى...) سورة سجده شماره 20-19 صفحه 62
- آیه (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...) سورة جاثيه شماره 21 صفحه 63
- آیه (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...) سورة محمد شماره 30-29 صفحه 163
- آیه (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ...) سورة ص شماره 28 صفحه 62
- آیه (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) سورة كوثر شماره 1 صفحه 222،282

- آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ...) سورة توبه شماره 105 صفحه 287
- آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...) سورة قدر شماره 31 صفحه 282
- آیه (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) سورة حجر شماره 95 صفحه 559
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...) سورة نساء شماره 137 صفحه 66
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ...) سورة آل عمران شماره 155 صفحه 171، 172
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا...) سورة فصلت شماره 30 صفحه 95
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...) سورة فتح شماره 10 صفحه 134، 37
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى...) سورة بقره شماره 159 صفحه 345
- آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ...) سورة احزاب شماره 57 صفحه 44، 201، 468، 317
- آیه (إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي) سورة علق شماره 8 صفحه 268
- آیه (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) سورة حجرات شماره 13 صفحه 144
- آیه (إِنَّ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) سورة احزاب شماره 54 صفحه 201
- آیه (إِنَّ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا...) سورة تحريم شماره 4 صفحه 40
- آیه (إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ...) سورة حجرات شماره 6 صفحه 181
- آیه (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) سورة كوثر شماره 3 صفحه 559
- آیه (إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ) سورة شورى شماره 48 صفحه 283
- آیه (إِنَّ قَاذِرِينَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ) سورة قصص شماره 76 صفحه 149
- آیه (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) سورة قلم شماره 4 صفحه 266
- آیه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...) سورة حجرات شماره 15 صفحه 140
- آیه (أَتَمَّا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) سورة تغابن شماره 12 صفحه 283
- آیه (أَتَمَّا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) سورة مائده شماره 92 صفحه 283

آیه (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...) سوره نساء شماره 145 صفحه 69 596

آیه (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ...) سوره نساء شماره 142 صفحه 156

ص: 616

- آیه (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ...) سورة تكوير شماره 22 - 19 صفحه 232
- آیه (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ...) سورة حاقه شماره 43-40 صفحه 233
- آیه (إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ...) سورة طه شماره 76-74 صفحه 604
- آیه (إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ...) سورة نجم شماره 23 صفحه 524
- آیه (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) سورة بقره شماره 124 صفحه 533
- آیه (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ) سورة عنكبوت شماره 2 صفحه 148، 235
- آیه (أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...) سورة فرقان شماره 44-43 صفحه 524
- آیه (أَفَأَيْنِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) سورة آل عمران شماره 144 صفحه 80
- آیه (أَفَأَنْتَ تُنْفِذُ مَن فِي النَّارِ) سورة زمر شماره 19 صفحه 249
- آیه (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى، وَ أَعْطَىٰ قَلِيلًا وَ أَكْثَىٰ...) سورة نجم شماره 35-33 صفحه 199
- آیه (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) سورة سجده شماره 18 صفحه 61، 182، 183، 603
- آیه (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِئَتُهُ...) سورة بقره شماره 82-81 صفحه 604
- آیه (بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) سورة نساء شماره 105 صفحه 288
- آیه (تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ...) سورة معارج شماره 4 صفحه 215
- آیه (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا...) سورة قصص شماره 83 صفحه 132
- آیه (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...) سورة بقره شماره 253 صفحه 68
- آیه (ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا* وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا...) سورة مدثر شماره 26 - 11 صفحه 351
- آیه (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) سورة توبه شماره 100 صفحه 93
- آیه (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَسْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا...) سورة انعام شماره 148 صفحه 178
- آیه (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ...) سورة تحريم شماره 11-10 صفحه 40
- آیه (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْبُصَارِ) سورة حشر شماره 2 صفحه 493

آیه (فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ) سوره آل عمران شماره 20 صفحه 283

آیه (فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) سوره اعراف شماره 44 صفحه 526

ص: 617

- آيه (فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) سورة نازعات شماره 41-37 صفحه 145
- آيه (فَسَبِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) سورة زمر شماره 18-17 صفحه 5
- آيه (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ...) سورة آل عمران شماره 159 صفحه 265
- آيه (فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ) سورة مائده شماره 13 صفحه 526
- آيه (فَحَسْبُنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضُ) سورة قصص شماره 81 صفحه 149
- آيه (فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ...) سورة توبه شماره 81 صفحه 159
- آيه (فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ...) سورة كهف شماره 34 صفحه 24
- آيه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...) سورة آل عمران 61 صفحه 463
- آيه (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...) سورة نساء شماره 65 صفحه 216، 232، 523
- آيه (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ.) سورة نور شماره 63 صفحه 125، 234
- آيه (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ) سورة فتح شماره 10 صفحه 38
- آيه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) سورة احزاب شماره 23 صفحه 556
- آيه (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ) سورة محمد شماره 23-22 صفحه 146، 317، 525
- آيه (قَالَتِ الْأَعْرَابُ مَتَىٰ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا) سورة حجرات شماره 14 صفحه 164
- آيه (قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكْفَرْتُ بِالَّذِي خَلَقَكَ..) سورة كهف شماره 37 صفحه 24
- آيه (قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ...) سورة صافات شماره 102 صفحه 275
- آيه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ...) سورة اعلیٰ شماره 15-14 صفحه 554
- آيه (قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ...) سورة بقره شماره 144 صفحه 285
- آيه (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ التَّعْوِيقَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ) سورة احزاب شماره 19-18 صفحه 163
- آيه (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا) سورة نور شماره 52 صفحه 596
- آيه (قُلْ ائِدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَ لَا يَضُرُّنَا) سورة انعام شماره 71 صفحه 24

آیه (قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ، أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ وَفُرَادَىٰ.....) سوره سبأ شماره 46 صفحه 23

آیه (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ) سوره كهف شماره 110 صفحه 295

آیه (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ) سوره انعام شماره 19 صفحه 276

ص: 618

آیه (قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ...) سورة انعام شماره 50 صفحه 287

آیه (قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ) سورة نساء شماره 77 صفحه 268

آیه (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) سورة زمر شماره 9 صفحه 61

آیه (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً) سورة اعراف شماره 158 صفحه 261

آیه (كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِباً) سورة كهف شماره 5 صفحه 152

آیه (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) سورة مدثر شماره 38 صفحه 145، 594

آیه (كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ) سورة انفال شماره 5 صفحه 277

آیه (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...) سورة مجادله شماره 22 صفحه 147

آیه (لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...) سورة نساء شماره 95 صفحه 61

آیه (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) سورة بقره شماره 124 صفحه 533

آیه (لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ...) سورة مائده شماره 79-78 صفحه 526

آیه (لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ...) سورة توبه شماره 48 صفحه 43

آیه (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) سورة زخرف شماره 78 صفحه 91

آیه (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ...) سورة توبه شماره 128 صفحه 264

آیه (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) سورة فتح شماره 18 صفحه 37، 64، 132

آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ...) سورة فتح شماره 27 صفحه 278

آیه (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) سورة احزاب شماره 21 صفحه 528

آیه (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...) سورة آل عمران شماره 164، 151، 263

آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ...) سورة حشر شماره 108 صفحه 128

آیه (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا...) سورة مائده شماره 93 صفحه 365

آیه (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا) سورة انفال شماره 42 صفحه 104

آیه (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) سوره حشر شماره 7 صفحه 232

آیه (مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى) سوره نجم شماره 2 صفحه 23

آیه (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ ...) سوره آل عمران شماره 179 صفحه 97

ص: 619

- آیه (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ...) سورة احزاب شماره 40 صفحه 263
- آیه (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ...) سورة فتح شماره 29 صفحه 137،64
- آیه (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ...) سورة مائده شماره 32 صفحه 362
- آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ احزاب) سورة احزاب شماره 6 صفحه 249
- آیه (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ...) سورة قلم شماره 41 صفحه 262
- آیه (و اتخذ الله ابراهيم خليلا) سورة نساء شماره 125 صفحه 227
- آیه (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً...) سورة انفال شماره 25 صفحه 234،98
- آیه (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا...) سورة اعراف شماره 176-175 صفحه 149
- آیه (وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ...) سورة كهف شماره 29-27 صفحه 136
- آیه (وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشُكُمْ جَبَّارِينَ) سورة شعراء شماره 130 صفحه 549
- آیه (وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ...) سورة يونس شماره 15 صفحه 286
- آیه (وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ...) سورة نور شماره 50-48 صفحه 524،202
- آیه (وَإِذَا رَلُّوا تِجَارَةً أَوْ لَهْوا انْفِضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوا فَايَمًا) سورة جمعه شماره 11 صفحه 39،38
- آیه (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...) سورة احزاب شماره 53 صفحه 189
- آیه (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا...) سورة بقره شماره 14 صفحه 155
- آیه (وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ...) سورة انفال شماره 7 صفحه 277
- آیه (وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...) سورة احزاب شماره 12 صفحه 43
- آیه (وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا) سورة نساء شماره 79 صفحه 261
- آیه (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ) سورة كهف شماره 28 صفحه 137،135
- آیه (وَ الَّذِي قَالَ لِيُؤْتِنَا أَفْ لَكُمْ) سورة احقاف 17 شماره 254
- آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ...) سورة شوری شماره 23-22 صفحه 95

آیه (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّتَهُمْ...) سوره عنكبوت شماره 58 صفحه 95

آیه (وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا...) سوره توبه شماره 107 صفحه 166

آیه (وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...) سوره فرقان شماره 69-68 صفحه 362

ص: 620

- آيه (وَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...) سورة رعد شماره 25 صفحه 526، 146
- آيه (وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ...) سورة احزاب شماره 58 صفحه 468
- آيه (وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) سورة توبه شماره 61 صفحه 468
- آيه (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ...) سورة توبه شماره 100 صفحه 64، 93
- آيه (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) سورة واقعه شماره 110 صفحه 61
- آيه (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) سورة قصص شماره 83 صفحه 144
- آيه (وَ النُّجُومِ إِذَا هَوَى، مَا صَلَّى صَاحِبِكُمْ وَ مَا غَوَى...) سورة نجم شماره 51 صفحه 233
- آيه (وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) سورة جن شماره 15 صفحه 535، 594
- آيه (وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ...) سورة اعراف شماره 183 صفحه 23
- آيه (وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...) سورة لقمان شماره 15 صفحه 24
- آيه (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ...) سورة نحل شماره 44 صفحه 276
- آيه (وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...) سورة حجرات شماره 9 صفحه 452
- آيه (وَ إِنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) سورة قلم شماره 4 صفحه 267، 268
- آيه (وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ...) سورة احزاب شماره 29 صفحه 239
- آيه (وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ...) سورة فصلت شماره 41-42 صفحه 233
- آيه (وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...) سورة بقره شماره 25 صفحه 95، 594
- آيه (وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...) سورة يس شماره 20 صفحه 104
- آيه (وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...) سورة قصص شماره 41-42 صفحه 527، 536
- آيه (وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ...) سورة آل عمران شماره 154 صفحه 157
- آيه (وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...) سورة فتح شماره 29 صفحه 138
- آيه (وَ عَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ...) سورة توبه شماره 68 صفحه 595

آیه (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ....) سوره توبه شماره 72 صفحه 94

آیه (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ...) سوره احزاب شماره 33 صفحه 240، 246، 249

آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) سوره بقره شماره 143 صفحه 34

ص: 621

- آیه (وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ ...) سورة حجرات شماره 2 صفحه 197
- آیه (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا...) سورة آل عمران شماره 105 صفحه 99,57
- آیه (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...) سورة حشر شماره 19 صفحه 234
- آیه (وَلَا رَظْبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) سورة انعام شماره 59 صفحه 227
- آیه (وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ) سورة زمر شماره 65 صفحه 150
- آیه (وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ) سورة آل عمران شماره 152 صفحه 158
- آیه (وَ لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَارَ...) سورة احزاب شماره 15 صفحه 178
- آیه (وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...) سورة نجم شماره 31 صفحه 597
- آیه (وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً...) سورة توبه شماره 48-46 صفحه 160
- آیه (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ) سورة حاقه شماره 47-44 صفحه 150
- آیه (وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ) سورة آل عمران شماره 159 صفحه 265
- آیه (وَ لَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا ...) سورة اسراء شماره 75-74 صفحه 150
- آیه (وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) سورة سبأ شماره 28 صفحه 262
- آیه (وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ) سورة اسراء شماره 60 صفحه 278, 280, 281, 315, 344, 386
- آیه (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...) سورة شوری شماره 51 صفحه 274
- آیه (وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ...) سورة احزاب شماره 53 صفحه 201
- آیه (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا...) سورة احزاب شماره 36 صفحه 232
- آیه (وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ ...) سورة آل عمران شماره 161 صفحه 67, 66
- آیه (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...) سورة آل عمران شماره 144 صفحه 46, 68, 99, 171, 172, 227
- آیه (وَ مَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ) سورة عنكبوت شماره 43 صفحه 228
- آیه (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) سورة نجم شماره 43 صفحه 286, 287, 293

- آیه (وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ...) سورة توبه شماره 101 صفحه 38
- آیه (وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ ...) سورة قصص شماره 50 صفحه 130
- آیه (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ...) سورة حجرات شماره 93 صفحه 186
- آیه (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ...) سورة هود شماره 18 صفحه 527
- آیه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ) سورة بقره شماره 207 صفحه 552
- آیه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...) سورة بقره شماره 205 - 204 صفحه 552
- آیه (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ...) سورة بقره شماره 97 صفحه 155
- آیه (وَ مِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ ...) سورة توبه شماره 101 صفحه 43
- آیه (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا ...) سورة اسراء شماره 33 صفحه 354
- آیه (وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) سورة مائده شماره 45 صفحه 363
- آیه (وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) سورة مائده شماره 44 صفحه 363
- آیه (وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ ...) سورة توبه شماره 61 صفحه 44
- آیه (وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ ...) سورة توبه شماره 77-75 صفحه 179
- آیه (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْتِنِّي وَ لَا تَقْتِيبِي ...) سورة توبه شماره 49 صفحه 159
- آیه (وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ...) سورة توبه شماره 58 صفحه 161، 162
- آیه (وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) سورة حشر شماره 4 صفحه 96
- آیه (وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى ...) سورة نساء شماره 115 صفحه 35، 96، 231
- آیه (وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) سورة انفال شماره 13 صفحه 96
- آیه (وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ ...) سورة فتح شماره 17 صفحه 595
- آیه (وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ ...) سورة جن شماره 23 صفحه 595
- آیه (وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ ...) سورة نساء شماره 14 صفحه 595

آیه (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) سوره زلزله شماره 8 صفحه 144

آیه (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى ...) سوره نساء شماره 124 صفحه 595

ص: 623

آیه (وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا) سورة نساء شماره 93 صفحه 63، 246، 362، 526

آیه (وَ مَنْ يَقْتُلْ مِنْكُمْ لِيَلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا ...) سورة احزاب شماره 31 صفحه 240

آیه (وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ...) سورة انبياء شماره 47 صفحه 605

آیه (وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ ...) سورة كهف شماره 49 صفحه 594

آیه (وَ هُمُوا بِمَا لَمْ يَأْلُوا وَ مَا تَقَمُّوا ...) سورة توبه شماره 73 صفحه 44

آیه (وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ) سورة مجادله شماره 18 صفحه 525

آیه (وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ ...) سورة توبه شماره 57-56 صفحه 162

آیه (وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ...) سورة نور شماره 47 صفحه 202

آیه (وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ عَجَبْتَكَمْ كَثَرْتُمْ ...) سورة توبه شماره 25 صفحه 177، 176

آیه (وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ ...) سورة فرقان شماره 28-27 صفحه 396

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) سورة توبه شماره 119 صفحه 141، 142، 143

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا ...) سورة نساء شماره 94 صفحه 211

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفُوا ...) سورة انفال شماره 16 - 15 صفحه 168، 177

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ ...) سورة انفال شماره 25 - 24 صفحه 97

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...) سورة نساء شماره 59 صفحه 246

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...) سورة محمد شماره 33 صفحه 100

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا ...) سورة حجرات شماره 6 صفحه 5، 180

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ ...) سورة نساء شماره 29 صفحه 455

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ ...) سورة مائده شماره 51 صفحه 200

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ...) سورة احزاب شماره 53 صفحه 265

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ) سورة حجرات شماره 2 صفحه 194

آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...) سوره حجرات شماره 1 صفحه 193

آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ...) سوره احزاب شماره 28 صفحه 239

ص: 624

آیه (یا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) سوره ص شماره 26 صفحه 533

آیه (یا صَاحِبِ السُّجُنِ) سوره یوسف شماره 39 صفحه 26

آیه (یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ...) سوره احزاب شماره 32 صفحه 240

آیه (یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ ...) سوره احزاب شماره 30 صفحه 40، 31، 153، 240

آیه (يٰمُنُوْنَ عَلَيكَ اَنْ اَسْلَمُوْا قُلْ لَا تَمْتُوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ...) سوره حجرات شماره 17 صفحه 164

آیه (يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا...) سوره نحل شماره 111 صفحه 593

آیه (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوْدٌ....) سوره آل عمران شماره 106 صفحه 220

آیه (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا...) سوره آل عمران شماره 30 صفحه 593

آیه (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِيْنَ مَعْذِرَتُهُمْ...) سوره غافر شماره 52 صفحه 525

ص: 625

2- فهرست أنبياء و معصومين

محمد رسول الله عليه السلام، 15، 16، 21، 22، 23، 24، 25، 26، 27، 29، 32، 33، 34، 35، 36، 38، 39، 41، 43، 45، 46، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 56، 58، 59، 60، 61، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 70، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 88، 91، 92، 94، 98، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 111، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 118، 11، 120، 121، 122، 124، 125، 126، 127، 130، 131، 132، 133، 134، 136، 137، 138، 13، 140، 141، 143، 145، 146، 147، 148، 151، 152، 153، 154، 15، 159، 160، 162، 165، 166، 167، 168، 169، 170، 172، 173، 174، 175، 176، 178، 179، 180، 181، 182، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 195، 196، 197، 198، 199، 201، 202، 203، 204، 207، 208، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 223، 224، 226، 227، 228، 22، 230، 232، 235، 236، 23، 238، 241، 242، 243، 246، 247، 248، 249، 250، 251، 252، 253، 254، 255، 256، 257، 258، 259، 260، 261، 262، 263، 264، 265، 266، 267، 268، 269، 270، 271، 272، 273، 274، 276، 277، 278، 279، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 288، 289، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 27، 298، 300، 301، 302، 303، 304، 305، 306، 307، 308، 310، 311، 312، 314، 315، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 326، 327، 330، 331، 332، 333، 338، 340، 343، 344، 347، 349، 350، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 362، 364، 366، 367، 373، 377، 376، 382، 385، 386، 387، 388، 393، 394، 458، 463، 503

فاطمه زهرا عليها السلام، 50، 106، 107، 127، 192، 248، 268

امير المؤمنين على عليه السلام، 40، 48، 49، 50، 51، 52، 54، 56، 57، 58، 59، 60، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 81، 82، 83

ص: 626

.119 ،.118 ،.117 ،.116 ،.115 ،.114 ،.113 ،.112 ،.111 ،.110 ،.109 ،.108 ،.107 ،.106 ،.105 ،.104 ،.103 ،.102 ،.101 ،.87 ،.175 ،.162 ،.161 ،.147 ،.146 ،.144 ،.143 ،.142 ،.134 ،.131 ،.129 ،.128 ،.127 ،.126 ،.125 ،.124 ،.123 ،.122 ،.121 ،.120 ،.252 ،.248 ،.247 ،.245 ،.243 ،.236 ،.235 ،.230 ،.215 ،.203 ،.202 ،.193 ،.191 ،.190 ،.186 ،.185 ،.184 ،.183 ،.182 ،.176 ،.340 ،.33 ،.336 ،.335 ،.333 ،.331 ،.330 ،.326 ،.322 ،.320 ،.314 ،.313 ،.311 ،.310 ،.309 ،.303 ،.300 ،.29 ،.26 ،.268 ،.257 ،.389 ،.388 ،.384 ،.383 ،.382 ،.381 ،.380 ،.379 ،.378 ،.375 ،.374 ،.371 ،.370 ،.369 ،.368 ،.367 ،.366 ،.352 ،.342 ،.341 ،.451 ،.450 ،.449 ،.442 ،.444 ،.443 ،.442 ،.441 ،.440 ،.439 ،.437 ،.436 ،.431 ،.430 ،.42 ،.423 ،.413 ،.408 ،.401 ،.393 ،.476 ،.474 ،.473 ،.472 ،.41 ،.468 ،.467 ،.466 ،.465 ،.464 ،.463 ،.462 ،.461 ،.460 ،.459 ،.458 ،.457 ،.456 ،.453 ،.452 ،.531 ،.530 ،.528 ،.523 ،.522 ،.520 ،.519 ،.517 ،.515 ،.514 ،.513 ،.512 ،.509 ،.502 ،.501 ،.498 ،.496 ،.491 ،.478 ،.477 ،.573 ،.571 ،.570 ،.569 ،.568 ،.566 ،.565 ،.564 ،.558 ،.552 ،.550 ،.549 ،.546 ،.545 ،.544 ،.543 ،.541 ،.540 ،.538 ،.535 ،.610 ،.607 ،.606 ،.603 ،.600 ،.592 ،.591 ،.585 ،.578،.579

.468 ،.464 ،.463 ،.461 ،.426 ،.424 ،.33 ،.337 ،.335 ،.282 ،.255 ،.248 ،.185 ،.102،.58 ،.50 ،امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، .579 ،.573 ،.563 ،.562 ،.5477 ،.546 ،.545 ،.543 ،.538 ،.536 ،.532 ،.503 ،.503 ،.502 ،.41 ،.488 ،.482 ،.477 ،.470 ،.469 ،.585

.495 ،.494 ،.490 ،.489 ،.486 ،.477 ،.463 ،.331 ،.307 ،.306 ،.280 ،.248 ،.58 ،.56 ،.50 ،سیّد الشهداء امام حسین علیه السلام، .581 ،.573 ،.572 ،.554 ،.536 ،.504 ،.503 ،.496

امام محمّد باقر علیه السلام ، 183 ،.142

امام جعفر صادق علیه السلام، 551 ، 192

امام موسى بن جعفر علیه السلام ، 108

حجه بن الحسن امام مهدی علیه السلام، 6، 15

ابراهيم علیه السلام، 533 ،.275

اسماعیل علیه السلام، 275

داوود علیه السلام، 533

عیسی ، 104 ،.122 ،.318 ،.590

لوط علیه السلام، 41

موسی علیه السلام، 26 ،.104 ،.213 ،.247،.275،

نوح عليه السلام، 41، 231

يحيى عليه السلام، 122

يوسف عليه السلام، 26

ص: 627

3- فهرست اشخاص

آسيه زن فرعون، 117

آمدی، 601

آمنه، 420

آمنه بنت شريد، 476

أبا الاعور سلمی، 528

ابان بن عثمان، 244، 383

ابراهيم بن مالک، 69

ابراهيم بن محمد ثقفی، 576

ابراهيم بن هلال ثقفی، 303

ابراهيم تميمی، 69

ابن ابی الحديد، 79، 82، 107، 108، 109، 110، 115، 116، 118، 123، 129، 172، 173، 174، 181، 185، 190، 192،
238، 23، 255، 281، 303، 329، 330، 333، 357، 359، 369، 370، 374، 377، 379، 388، 389، 392، 415، 429،
430، 437، 458، 460، 465، 469، 476، 477، 479، 503، 504، 508، 538، 539، 543، 546، 551، 553، 554، 560،
561، 563، 565، 567، 574، 575، 610

ابن ابی حاتم، 161، 183، 189، 279، 280

ابن ابی سبره، 172

ابن ابی سرح، 501

ابن ابی شيبه، 28، 220، 451، 528

ابن ابی لیلی، 183

ابن ابی مسلمه، 501

ابن أبی معیط، 501

ابن ابی ملیکہ، 69، 193، 194، 272

ابن اثال، 487

ابن اثیر، 32، 46، 109، 111، 169، 170، 191، 312، 362، 382، 425، 451، 459، 473، 483، 486، 487، 504، 512،

513، 528، 540، 541، 552، 601

ابن اسحاق، 117، 212

ابن اعثم، 383

ابن اعرابی، 588

ابن بریده، 513

ابن بطّة عکبری، 329

ابن تیمیہ، 327، 609

ابن جریح، 193

ابن جریر طبری، 109، 111، 116، 117، 122، 126، 137، 157، 161، 181، 182، 220، 237، 279، 512، 584

ابن جوزی، حنبلی، 386، 496، 520

ص: 628

ابن حجر، 27، 28، 30، 31، 53، 54، 294، 296، 303، 311، 451، 515، 537، 600

ابن حجر عسقلانی، 21، 32، 111، 114، 303، 305، 312، 355، 357، 364، 382، 457، 512، 513، 520، 600

ابن حجر مکی، 229، 290، 293، 315، 327، 426، 461، 537

ابن حجر ہیتمی مکی، 120، 251، 307، 310، 445، 529، 530، 531

ابن حزم اندلسی، 29، 461، 600

ابن خلدون، 56، 327

ابن خلکان، 342، 355، 358، 360، 361، 578

ابن دحیہ، 451

ابن سعد، 242، 304، 308، 382، 383

ابن سعد کاتب واقدی، 53، 112، 241، 246

ابن سیّد الکمل قطفی، 330

ابن سیرین، 552

ابن شاہین، 191

ابن شہاب، 246

ابن عبّاس، 1، 4، 66، 67، 74، 80، 83، 103، 104، 105، 107، 113، 115، 120، 12، 181، 183، 188، 189، 191، 18

220، 221، 238، 239، 271، 280، 281، 20، 313، 314، 369، 426، 436، 444، 451، 470، 477، 513، 568

ابن عبد البر، 36، 50، 83، 108، 111، 113، 114، 115، 116، 120، 181، 218، 238، 330، 364، 382، 384، 450، 451

464، 469، 477، 479، 481، 487، 488، 507، 509، 540، 561، 571، 608

ابن عبد ربہ، 382

ابن عبد ربہ اندلسی، 245، 384، 465، 483، 516

ابن عدی، 183

ابن عرفه، 338

ابن عرفه نبطويه، 610

ابن عساكر دمشقى، 28، 78، 81، 82، 104، 105، 106، 109، 125، 142، 221، 252، 280، 27، 298، 314، 382، 30، 432،
451، 516، 540، 550، 580

ابن عقيل حضرى علوى، 530

ابن عمر، 114، 236

ابن عيينه، 304

ابن قتيبه دينورى، 116، 124، 176، 237، 393، 488، 504، 509، 581

ابن قمئه، 169

ابن قسيم جوزيه، 327، 339، 427

ابن كثير شامى، 66، 67، 291، 292، 294، 296، 327، 426، 509، 512، 592

ابن كلبى، 358، 390، 562

ص: 629

ابن ماجه 116، 219

ابن مردويه 136 ، 137 ، 161 ، 183 ، 253 ، 280 ، 299

ابن مسعود، 83 ، 107 ، 158 ، 203 ، 297 ، 450 ، 535

ابن معين، 467

ابن مغازلى شافعى، 74، 104، 106، 109

ابن ملجم، 552

ابن منده، 114، 297

ابن منذر، 157، 161، 253

ابن موهب، 313

ابن هشام، 208، 209، 213، 349، 352، 400، 402، 406، 413، 422

ابو احمد، 114

أبو اسحاق سبيعي، 513

ابو اسحاق شيرازى، 579

ابو اسيد، 42

ابو الأعور سلمى، 477

ابو الحسن مدائنى، 469

أبو الطفيل كنانى، 436

أبو العاص بن ربيع، 559

ابو الغاديه يسار بن سبيع سلمى، 600

أبو الفرج اصفهانى، 418، 460، 541، 587

شيخ ابو القاسم بلخى، 181

شیخ ابو القاسم بلخی، 182

ابو الیسر کعب بن عمر، 451

ابو امامه، 451

ابو ایوب انصاری، 82، 83، 106، 107، 109، 432، 535

أبو بکر، احمد بن موسی بن مردویه، 73

أبو بکر بغدادی، 74

ابو بکر بن ابی قحافه، 30، 31، 50، 54، 59، 77، 98، 107، 108، 114، 116، 121، 122، 123، 124، 171، 173، 191،

193، 194، 195، 199، 219، 225، 226، 242، 253، 271، 280، 288، 314، 330، 341، 354، 358، 359، 360، 366،

413، 434، 479، 491، 566، 577، 358، 360، 360، 366، 479، 566، 606

ابو بکر بن حفص، 469

ابو بکر بن عربی، 453

أبو بکره، 459، 460، 553، 578، 579

ابو ثابت، 75

ابو جعفر اسکافی، 73، 107، 110، 115، 120، 123، 370، 378، 460، 55، 538

ابو جعفر طبری، 317

أبو جعفر نقیب، 329

ابو جهل، 299

ابو حاتم، 390

أبو حاتم رازی، 33، 36

ابو حازم اعرج، 110

ابو حامد غزالی، 198، 331، 601

ابو حبيبة بن ازعر، 168

ابو حمزة انصاري، 113

أبو خليل، 378

أبو داود، 271، 269

ابو داوود طيالسي، 113، 220

أبو دجانه انصاري، 421

ابو دردارء، 46، 221، 226، 271، 307

ابو ذر غفاري، جندب بن جنادة، 48، 49، 74، 102، 105، 107، 108، 115، 123، 136، 203، 256، 257، 297، 312، 313، 479، 343

ابو رافع، 107، 110، 236، 451

ابو زبيد طائي، 587، 588

أبو زرعه، 33

ابو زهير سعدي، 358

ابو زيد ابن شبه نميري، 572

أبو زيد عمر بن شبه، 114

أبو سعيد، 120، 304، 450

أبو سعيد تيمي، 75

أبو سعيد خدري، 48، 49، 50، 74، 78، 107،

ابو سفيان بن حارث بن عبد المطلب، 134

ابو سفيان بن حرب، 54، 58، 59، 170، 255، 256، 264، 311، 317، 318، 321، 323، 325، 327، 366، 388، 400، 401، 402، 403، 404، 405، 406، 40، 410، 411، 412، 413، 414، 416، 417، 418، 420، 421، 423، 425، 426، 427، 428، 480، 481، 482، 503، 505، 510، 513، 513، 536، 545، 546، 547، 561، 562، 568، 587، 608

ابو سلمه، 201

ابو الشيخ، 161، 175

أبو صادق، 82

ابو صالح، 238، 554

أبو طالب، 114، 400، 514، 560

أبو طلحه، 268

ابو عبد الله جدلي، 272

ابو عبد الله حاكم نيشابوري، 119

ابو عبيده جراح، 107، 108، 123، 225

أبو عثمان، 28

أبو عثمان جاحظ، 190، 256، 430، 458، 567

أبو عمر بن عبد البر، 560

أبو عمرو مدني، 353

ابو عوانه، 113

ابو عيساي ترمذي، 113

ابو عيسى، محمد بن عيساي، 314

ابو عيينه، 551

أبو الغادية، 133

ص: 631

أبو الفرج اصفهاني، 28، 183، 390، 469، 502، 510، 588

أبو الفضل ابراهيم، 43

أبو الفياض عبد الله بن محمد هاشمي، 514

أبو القاسم بلخي، 567

أبو القاسم مغربي، 329

أبو قتاده انصاري، 178، 356، 357، 359، 360، 433، 450

أبو قتاده حارث بن ربيعي، 211

أبو قتاده حراني، 110

أبو لهب، 400، 561، 562

أبو ليلى غفاري، 114

بولؤلؤ، 189

أبو محمد، 124

أبو محمد بن حزم، 428

أبو مخنف، 238، 239، 243، 244، 375

أبو مريم سلولي، 480

أبو معيط، 392

أبو نصر بن صباغ، 579

أبو نصر سجزي، 220

أبو نضرة، 303

أبو نعيم، 110، 125، 136، 297

أبو هريره دوسي، 222، 223، 241، 258، 259، 260، 281، 289، 305، 366، 450، 538، 53، 554

ابو يعلى 120، 220، 450

ابى الجارود، 183

ابى الفداء، 117، 358

أبى النصر، 219

ابى بلج، 113

ابى ثابت، 74

أبى رافع، 108

أبى زميل، 427

ابى فراس 208

ابى كبشه انصارى، 581

أبى مسعود انصارى، 208

ابى وائل، 70

ابى واقد ليشى، 213

أحمد امين مصرى، 611

أحمد بن أبى طاهر، 431

أحمد بن بشير بن بشير، 554

احمد بن حنبل، 22، 105، 111، 157، 208، 213، 218، 220، 236، 251، 259، 271، 329، 342، 450، 520

احمد بن زهير بن حرب، 113

احمد بن شعيب نسائى، 342

احمد بن عبد العزيز جوهرى، 413

احنف بن قيس، 381، 465

ادينه، 397

اسامة بن زيد، 176

اسحاق، 303

اسحاق بن طابة بن عبيد، 418، 419

ص: 632

اسد بن موسى، 113

اسماعيل بن ابراهيم اسدي، 305

اسماعيل بن خالد، 238

اسماعيل فرزند امام صادق عليه السلام، 192

أسماء بنت عميس، 107، 367

اسماء دختر ابو بكر، 224

اسماء دختر نعمان جونيته، 42، 43

اسود بن يزيد، 69

أسيد بن حضير، 217، 404

اشرس بن حسان بكري، 555

اشعث بن قيس، 111، 469

أصبغ بن نباته، 78، 82

اصفهانى، 29، 30

أصمعي، 337، 417

اعمش، 228، 303، 538، 554، 608

اقرع بن حابس حنظلي، 136، 193، 194، 211، 215

ام الحارث، 177

ام اوفاي عبديّه، 245

م ايمن، 107

امّ تميم، 358

امّ جميل، 400

امّ حبيبه 322، 427، 428

امّ خالد همسر يزيد، 575

امّ رؤ القيس بن عدى كلبى، 28، 29، 31

امّ سلمه، 48، 74، 75، 81، 201، 218، 224، 236، 242، 249، 450، 464

امية بن عبد الشمس، 250، 389، 391، 392، 393، 562، 586

انس بن مالك، 48، 107، 109، 120، 125، 170، 214، 219، 268، 303، 369، 450

انس بن نصر، 170

اوس بن خولى، 37، 133

اويس قرنى، 608

امّ ايمن، 176

أيوب، 305

بجاد بن عثمان، 168

بجاله، 297

بخارى، 41، 42، 70، 157، 161، 175، 178، 198، 214، 216، 218، 221، 222، 224، 235، 245، 249، 258، 268،

269، 270، 272، 281، 288، 305، 340، 386، 450

بخرج، 168

بديل بن ورقاء، 411

براء بن عازب، 157، 224، 227، 255

بريده اسلمى، 107، 110

بزّار، 608

بسر بن ارطاة، 58، 459، 477، 537، 539، 540، 541، 543، 544، 597، 609

بشر بن مروان، 574

ص: 633

بلاذرى، 252، 398، 571، 589

بلال، 268، 319

بلعم باعورا، 149

بهلول بهجت افندى، 606

بيهقى، 46، 83، 136، 157، 280، 313، 314، 482، 528

ترمذى، 269، 272، 450

ثابت بن ضحاك، 270

ثابت بن قاسم، 357

ثعلبة بن حاطب، 168، 179، 180

ثوبان، 298

ثوب بن تله، 390

جابر، 108

جابر بن سمره، 451

جابر بن عبد الله انصارى، 25، 39، 48، 49، 74، 107، 109، 159، 288، 302، 413، 451، 608

حافظ، 123، 465

جار الله زمخشري، 104، 298

جارود سيّد عبد القيس، 365

جارية بن عامر، 168

جارية بن قدامة سعدى، 515، 516

جاسوم، 209

جبلة بن حنبل، 413

جبير بن مطعم، 312

جد بن قيس، 37، 133، 159

جرير بن عبد الله بجلي، 437، 439، 565

جرير بن يزيد، 238

جعده بنت اشعث، 469

جعفر بن ابي طالب، 123، 560، 563

جعفر طيار، 482

جلال الدين سيوطي، 103، 125، 183، 188، 253، 279، 298، 444، 450

جلام بن جذل غفاري، 312، 313

جلّام بن جندل غفاري، 256، 257

جندب بن كعب ازدي، 590

جويره، 480

شيخ الاسلام جويني حمويني، 81، 108، 110، 142

شيخ الاسلام جويني شافعي، 74

جهينه، 175

حارث ابن كلده، 544

حارث بن عبد المطلب، 561

حارث بن مالك، 213

حارث بن مسمار بهرامي، 514

حارث بن نصر خثعمي، 569

حارث همداني، 330

حافظ ابو نعیم، 109، 343

حافظ ابو نعیم اصفهانی

حافظ شوکانی، 386

حافظ طبرانی، 80، 83، 298

حافظ قندوزی، 74

ص: 634

حافظ نسائی، 111، 113، 116

حافظ ہیثمی، 115

حاکم، 236، 299، 313، 450

حاکم حسکانی، 102، 105، 109، 110، 142

حاکم نیشابوری 53، 75، 80، 82، 110، 111، 112، 113، 116، 220، 253، 281، 297، 308، 312، 315، 339، 341، 571

حامد حفنی داوود، 57، 522

حبّہ عُرَنی، 115

حبّہ بن جوین عُرَنی، 115

حبيب بن ثابت، 228

حبيب بن عقیف، 555

حبيب بن عمیر، 238

حبيب بن مسلمہ، 477

حبيب نجّار، 103

حجاج بن یوسف ثقفی، 326، 337

حجر بن ادبر، 479

حجر بن عدی، 459، 460، 469، 471، 472، 473، 474، 479، 490، 505، 513، 550، 554

حجر بن عدی کندی، 321

حذیفہ یمانی، 40، 45، 69، 71، 107، 110، 208، 408، 409، 450، 554

حرب بن امیہ، 397، 398، 399

حرث بن غصین، 608

حرقوص بن زهیر، 607، 608

حرملة، 560

حزقيل، مؤمن آل فرعون، 103

حسام الدين متقى، 79، 105، 171، 236، 306

حسان بن حسان بکری، 555، 556

حسکانی، 98

حسن، 126

حسن بصری 212، 301، 384، 512، 553

حسن بن حماد، 113

حسن بن زید، 120

حسن بن سفیان، 303

حصین بن منذر رقاشی، 469

حصین بن نمیر، 585

حفصه، 41، 201

حکم بن ابی العاص 59، 91، 203، 250، 251، 205، 254، 279، 280، 282، 293، 294، 306، 312، 313، 314، 315، 319،

327، 344، 571، 587

حکم بن ابی عاص، 253

حکم بن ظهیر، 107

حکیم بن حزام، 411

حکیم زادان، 115

حکیم سنائی، 537

حلبی، 352

حليس بن زبان، 406

حلية الاولياء، 136

حماد بن سلمه، 303

ص: 635

حمزة، 59، 102

حمزة بن ابى اسيد عامرى، 42

حمزة بن عبد المطلب، 124، 351، 406، 414، 419، 422، 423، 482، 536

حنظلة بن ابى سفيان، 402، 426

حنظلة بن ربيع تيمى، 429

حوران، 31

خالد، 28

خالد بن رياح، 172

خالد بن سعيد اموى، 587

خالد بن سعيد بن عاص، 123

خالد بن وليد 30 54 215، 349، 351، 352، 353، 354، 355، 356، 357، 358، 359، 360، 362، 364، 564، 609

خالد بن يزيد، 575

خباب بن ارت، 107، 108، 110، 123

خديجه عليها السلام، 107، 110، 111، 112، 113، 115، 116، 117، 118، 249، 503

خدام بن خالد، 168

خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين، 450، 451

خطيب بغدادى، 36، 56، 117، 242، 281، 593

خطيب خوارزمى، 81، 104، 106، 109

خطيب و ابن عساكر، 183

خنيس بن حذافه، 201

خوارزمى، 105

دغفل، 390، 393

دمیری، 281، 311

دهلك، 200

دهلوی، 602

دینار، 591

ذکوان أبو عمرو، 390، 392، 393، 394، 490، 528، 586

ذو الخویصره، 161

ذهبی، 55، 281، 294، 296، 308، 327، 340، 341، 342، 384، 450

راشد بن سعد، 312

ربیع بن زیاد حارثی، 473

ربیعة بن حارث بن عبد المطلب، 176

رشید رضا، 521

رفاعة بن شداد، 475

رفاعی، 450

رویانی، 307

زبیر، 56، 79، 82، 84، 97، 98، 130، 131، 190، 216، 237، 238، 243، 244، 351، 366، 367، 368، 369، 370، 371،

374، 375، 377، 379، 380، 381، 382، 382، 384، 399، 438، 446، 449، 500

زبیر بن بگّار، 185، 255، 299، 433، 563

زر، 51، 303

زراره، 589

زرقاء، 312، 314

زمخشري، 183، 200، 415، 561

زهري، 237، 296

زهير بن اقمري، 252

زهير بن معاوية جعفي، 42

زياد بن ابيه، 58، 451، 459، 460، 471، 472، 473، 474، 480، 481، 482، 484، 513، 537، 544، 546، 547، 548، 549، 550، 551، 553، 579

زياد بن ربيعة بن مُفرغ حميري، 481

زياد بن عبيد، 326

زيد الخيل طائي، 215

زيد بن ارقم، 107، 108، 113، 120، 228،

زيد بن أوفى، 451

زيد بن ثابت، 429

زيد بن جاريه، 168

زيد بن حارثه، 118، 123

زيد بن ضميره، 211

زيد بن علي بن الحسين بن علي عليه السلام، 78

زيد بن لصيت، 209، 210

زينب بنت جحش 42، 81، 241

زينب بنت رسول الله، 559

سالم، 236

سالم حضرمي، 297

سبط ابن جوزى، 198 ، 417 ، 418 ، 562 ، 584

سُدّى، 107 ، 126 ، 170 ، 189 ، 200 ، 201 ، 202

سعد الدين تفتازانى، 332

سعد بن ابى وقاص، 183 ، 190 ، 225 ، 370 ، 463 ، 464 ، 469

سعد بن عباد، 217

سعد بن معاذ، 217

سعيد بن جمهان، 314 ، 315

سعيد بن سرح، 546 ، 547

سعيد بن عاص، 184 ، 483 ، 488 ، 489 ، 573

سعيد بن مسيب، 280 ، 281

سفيان بن عوف، 58 ، 609

سفيان بن عوف غامدى، 555

سفيان ثورى، 539

سفينه، 314

سلام بن سليم، 608

سلمان فارسى، 49 ، 102 ، 107 ، 108 ، 120 ، 136 ، 143 ، 407

سلمة بن أسلم، 404

سلمة بن اكوع، 159

سلمة بن كهيل، 115

سلمى مادر عمرو بن عاص، نابغه، 560

سليمان بن عبد الملك، 294 ، 574

سمرة بن جندب 537، 550، 551، 552، 553، 554

سمية مادر زياد، 480، 481، 482، 486، 544

سودة بنت زمعه، 241

ص: 637

سويلم، 209

سهل بن حنيف، 244

سهل بن سعد، 222، 279، 462

سيف بن عمر، 28

سيف بن عمر تميمي، 28، 32

سيوطي، 67، 142، 161، 171، 175، 279، 280، 299

شبل بن معبد، 578، 579

شداد بن اوس، 110

شريح بن نعمان، 114

شريف رضى رحمه الله عليه، 51

شريك، 303، 554

شريك ابن اعور حارثي، 517

شعبه، 113

شعبة بن غريص، 510، 512

شعبي، 126، 330، 513

شمس الدين ذهبي، 291، 328، 339

شوكانى، 188

شيبه، 125، 127

شيبه بن ربيعه، 402

صالح بن صدقه، 440

صباح، 415

صعبة بنت حضرمي، 366

صعصعة بن صوحان، 471، 513، 514

صفوريّه، 326

صفيه، 381

صفيه بنت عبد المطلب، 367

صقّب بن زهير، 244

صيفي بن فسيل، 549

ضحاك، 102

ضحاك بن خليفه، 209

ضحاك بن قيس، 557، 558

ضرار بن أزور، 356، 358

ضرار بن خطاب، 407

ضمرة بن سعيد 173

طاووس، 236

طبراني، 137، 220، 229، 299، 306، 307، 313، 450

طبري، 28، 67، ، 169، 170، 355، 356، 359، 369، 374، 375، 377، 382، 383، 384، 385، 438، 446، 449، 467،

500

طلحة بن شيبه، 126

طلحة بن عبيد الله، 188، 189، 201، 209

شيخ طوسي، 513

عاص بن وائل، 558، 561، 562

عاصم، 303

عاصم بن عدی، 167

ص: 638

عاصم بن قتاده، 208

عامر بن اضبط اشجعي، 211

عامر بن سعد بن ابي وقاص، 463

عامر بن طفيل، 30

عامر شعبي، 238

عايشه 39، 41، 56، 57، 58، 73، 75، 76، 79، 84، 87، 104، 131، 171، 189، 191، 201، 207، 227، 235، 236، 237،
238، 239، 242، 244، 245، 246، 247، 248، 249، 254، 259، 260، 267، 271، 272، 289، 294، 367، 374، 375،
377، 384، 385، 446، 451، 490، 522

عباد بن حنيف، 168

عباد بن عبد الله اسدي، 116

عباد بن يعقوب رواجني، 303

عباده، 28

عباس بن عبد المطلب، 107، 111، 125، 126،

عباس محمود عقاد، 362

عبدالك بن جعفر، 494

عبد الله، 235، 303

عبد الله ابن ابي، 37، 133، 170، 211، 216، 217

عبد الله ابن كواء پشكري، 514

عبد الله اشعري، 46

عبد الله بن ابي سر 25، 59، 200

عبد الله بن ابي عمرو، 569

عبد الله بن بديل بن ورقاء خزاعي، 507، 508

عبد الله بن جبير، 157

عبد الله بن جدعان، 561

عبد الله بن جعفر، 489

عبد الله بن حنبل، 520

عبد الله بن حنظله، 307، 308، 581، 584

عبد الله بن زبير، 56، 193، 237، 244، 252، 315، 367، 379، 477، 486، 489، 494، 512، 557، 585

عبد الله بن زيد بن عاصم، 174

عبد الله بن سبأ، 28

عبد الله بن سعد، 554

عبد الله بن سعد بن ابي سرح، 186، 187

عبد الله بن طفيل عامري، 441

عبد الله بن عباس، 48، 51، 139، 140، 142، 200، 470، 486، 489، 490، 491، 494، 509

عبد الله بن عبد الرحمان بن يعلى عليه السلام بن كعب، 576

عبد الله بن عمر، 69، 42، 107، 142، 242، 251، 254، 255، 279، 302، 357، 363، 451، 486

عبد الله بن عمرو، 565، 570

عبد الله بن عمرو بن عاص، 454، 534

عبد الله بن قيس، 528

ص: 639

عبد الله بن مالك بن عبيد الله، 404

عبد الله بن مدان، حارثي، 541

عبد الله بن مسعود، 81، 198، 219، 270، 301، 558

عبد الله بن مغيرة، 58

عبد الله بن يزيد، 575

عبد المطلب بن هاشم، 389، 390، 397، 398، 399

عبد الملك بن حكيم، 553

عبد الملك بن عمير، 516

عبد الملك بن عيسى ثقفى، 576

عبد الملك بن قريب، 337

عبد الملك بن مروان، 56، 294، 314، 326، 337، 574، 575

عبد الوارث بن سفيان، 113

عبد الوهاب بن سكينه، 479

عبد الوهاب عبد اللطيف، 600

عبد بن حميد، 220، 253

عبد الرحمن بن أبزى، 450

عبد الرحمن بن أبى بكر، 253، 356، 359

عبد الرحمن بن حاطب، 569

عبد الرحمن بن حسان عنزى، 473

عبد الرحمن بن حكيم بن ابى العاص، 481، 562

عبد الرحمن بن خالد، 487، 488

عبد الرحمن بن سعيد بن يربوع، 242

عبد الرحمن بن سهل بن حنيف، 137

عبد الرحمن بن عبد الله ثقفي، ابن ام حكم 475

عبد الرحمن بن عبد ربّ، 455

عبد الرحمن بن عبد العزيز، 576

عبد الرحمن بن عبيد الله، 544

عبد الرحمن بن عثمان بن زياد اشجعي، 582

عبد الرحمن بن عمر، 363

عبد الرحمن بن عوف، 70، 102، 190، 203، 225، 253، 253، 364، 571

عبد الرحمن بن قاسم، 539

عبد الرحمن بن معقل، 528

عبد الرحمن بن ملجم، 58

عبد الرزاق، 304

عبد الرزاق صنعاني، 521

عبد شمس، 402

عبد شمس بن عبد مناف، 389

عبد العزيز بن مروان، 574، 575

عبد الغفار بن قاسم، 255

عبد القيس، 513

عبد مناف، 192، 193

عبيد الله بن أبي رافع، 443

عبيد الله بن جحش، 428

عبيد الله بن زياد، 537، 554

عبيد الله بن عباس، 541، 543، 544، 610

عبيد الله بن عبد الله بن مسعود، 198

عبيد الله بن عثمان قرشي، 366

عبيد الله بن عمر، 447، 449

ص: 640

عبيد ثقفى، 480

عتاب بن غيلان ثقفى، 184

عتبه، 419، 325

عطاء 280 عتبه بن ابى سفيان، 255، 256، 415، 562، 565

عتبه بن ربيعه 402

عتبة بن ربيعة بن عبد شمس، 319، 388، 415، 503

عثمان بن حنيف، 243، 244

عثمان بن زياد أشجعي، 308

عثمان بن سعيد، 107، 115

عثمان بن عفان، 54، 55، 98، 143، 170، 183، 184، 185، 187، 190، 191، 12، 199، 200، 201، 202، 203، 225، 226،
250، 251، 253، 256، 314، 318، 329، 335، 336، 369، 370، 371، 379، 382، 383، 389، 393، 413، 414، 434،
435، 438، 443، 444، 445، 446، 447، 449، 450، 457، 467، 471، 473، 474، 475، 479، 484، 499، 513، 522،
545، 562، 565، 566، 571، 575، 580، 585، 587، 589، 590، 602

عثمان بن مظعون، 572

عدي بن ثابت، 51، 255

عروة بن زبير، 538

عروة بن مسعود، 576

عسقلانى، 306

عسكري، 515

عصام بن قدامه 239

عطاء بن يسار، 182، 241

عفره، 114

عفيف كندی، 111، 112

عقاب بن ثعلبه، 82

عُقبه بن ابي معيط 182، 326، 393، 394، 395، 560، 562، 586

عقيل بن ابي طالب، 185، 393، 465، 588

عكرمه، 239

عكرمة بن أبي جهل، 407

عكرمة بن عمّار، 236، 427، 428

عَلّامه، ابن قتيبه دينورى، 73

عَلّامه آلوسى، 315، 316

عَلّامه امينى، 343

عَلّامه مناوى، 304

علاء بن حريز قشيري، 303

علاء بن مسيب، 224، 227

علقمة بن علاثة عامرى، 215

علقمة بن علاثة كلبى، 29، 30، 31

على بن ابراهيم قمى، 183

على بن اقمير 255

على بن جعد، 113

على بن ربيعه، 78، 79

ص: 641

على بن زرعه، 54

على بن زيد، 303، 304

على بن زيد بن عبد الله بن أبي مليكة، 303

عمّار، 102

عمارة بن حزم، 209، 210

عمارة بن خزيمة بن ثابت، 452

عمارة بن وليد بن مغيرة، 415، 417

عمار ياسر، 40، 49، 73، 78، 133، 203، 296، 450، 451، 453، 478، 522، 531، 535، 600، 608

عمران بن حصين، 48، 271، 297، 378

عمر بن الخطاب، 25، 28، 29، 30، 31، 41، 54، 59، 67، 71، 77، 82، 98، 107، 108، 123، 161، 170، 171، 172، 173،
175، 177، 178، 188، 189، 190، 193، 194، 195، 198، 199، 203، 208، 216، 225، 226، 253، 268، 280، 281،
288، 298، 314، 341، 360، 362، 363، 364، 365، 366، 371، 398، 414، 434، 448، 460، 479، 491، 545، 566،
567، 570، 578، 579

عمر بن عبد العزيز، 458

عمر بن عبد الغفار، 539

عمر بن عبد الله بن دبّاس، 479

عمر بن عبيد الله، 219

عمر المقصوص، 309، 311

عمر النسفي، 608

عمرو، 114

عمرو بن ابو سفيان، 402

عمرو بن اميه، 404

عمرو بن ،جرموز، 367، 381، 382

عمرو بن حزم 450

عمرو بن حمق خزاعي، 321، 459، 472، 474، 475، 476، 505

عمرو بن سعيد، 305، 537

عمرو بن سعيد بن عاص، 391

عمرو بن شاس اسلمي، 49

عمرو بن عاص، 54، 58، 187، 255، 339، 363، 417، 442، 448، 451، 461، 477، 482، 491، 493، 501، 520، 528،

537، 538، 545، 559، 560، 561، 562، 564، 565، 566، 567، 569، 570

عمرو بن عاص سهمي، 558

عمرو بن عبدود، 407، 408

عمرو بن عنبسه سلمى، 123

عمرو بن قيس، 558

عمرو بن قيس بن مسعود، 558

عمرو بن مره، 113

عمرو بن ميمون، 113

عوف بن خارجة مري، 29

عون بن قتاده، 98

عيسى بن موسى بن محمد بن علي بن عبد الله

ص: 642

بن عباس، 192

عبيدة بن بدر فزاري، 136، 215

عبيدة بن حصين، 211

غيلان بن جرير، 98

فاخته، 470

فاكه بن مغيرة، 352، 353، 561

فاكه بن مغيرة مخزومي، 416

فتيله، 503

فخر الدين رازي، 267، 280، 286، 287

فرات بن سائب، 114

فروه، 504

فروة بن نوفل، 504

فضل بن سويد، 516

فضل بن عباس، 134

فضل بن عباس بن ربيعه، 470

فضل بن عباس بن عبد المطلب، 176

قارون، 149

قاسم، 113

قاسم بن اصبيغ، 113

قاسم بن محمد، 245

قاسم بن محمد بن يحيى بن طلحة بن عبيد الله تيمي، ابو بعره، 192

قاضى زنگه زورى، 606

قتاده، 220، 469

قثم بن عبید الله، 544

قدامة بن مظعون، 364، 365

قرطبي، 189، 425، 432، 45

قُرطى، محمد بن كعب، 114، 126

قرظة بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف، 470

قزمان 208، 209

قسطلانى، 223

قصى بن كلاب، 54

قعقاع بن معبد بن زرارہ، 193

قيس بن ابى حازم، 238

قيس بن عدى سهمى، 391

كثير بن شهاب، 459

كريم بن عفيف خثعمى، 473

كعب الاحبار، 281

كعب بن اشرف، 157

كعب بن مالك، 451

كلبى، 200، 238، 562

كلدة بن حنبل، 413

ليلاى غفاريه، 104

ماریه قبطیه، 39

مازری، 85

مالک ابن انس، 219

مالک اشتر نخعی، 437، 442، 476، 477، 478، 479

مالک بن دخشم، 167

مالک بن نویره، 225، 354، 355، 356، 357، 358، 35، 360، 361، 362، 610

متقی هندی، 296، 299، 307، 313، 314

ص: 643

متمم بن نویره، 360، 361

مجاهد، 67

مجمع بن جاریه، 168

محب الدین طبری، 50، 80، 105، 111، 116

محلّم بن جثامه، 211

محلّم بن جثامه، 212

محمّد ابن ابی بکر، 73، 257، 518

محمّد بن ادريس شافعی، 328، 343

محمّد بن اسحاق، 118، 238، 569

محمّد بن حبیب، 281، 400

محمّد بن حسن شیبانی حنفی، 452

محمّد بن زیاد، 253

محمّد بن سعد بن ابی وقاص، 122

محمّد بن سعید ثقفی، 576

محمّد بن سیرین، 378

محمّد بن طلحه، 237

محمّد بن عبد الرحمان بن محمّد اصفهانی، 389

محمّد بن عبد الله لیشی، 175

محمّد بن عبید الله بن ابی رافع، 108

محمّد بن عقیل حضرمی شافعی، 522

محمّد بن عقیل علوی شافعی علامه، حضرمی 85

محمّد بن عمرو، 565

محمّد بن عمر واقدى، 582

محمّد بن كعب قرظى، 114، 126

محمّد بن مروان 574

محمّد بن مسلمه، 172

محمّد بن مسلمه انصارى، 436

محمّد بن معد علوى موسى، 172، 173، 174

محمّد بن يعقوب بن عتبة، 576

محمّد حسنين هيكلى، 362

محمّد عبده، 389، 610

محمّد فريد وجدى، 86

مخنف بن سليم، 83

مدائنى، 334، 338، 384، 469، 584

مرتضى عسكرى، 28

مرزبانى، 356

مروان بن حكم، 59، 192، 243، 250، 251، 253، 254، 293، 294، 305، 306، 311، 312، 313، 314، 315، 319، 324،

339، 382، 383، 385، 389، 445، 462، 463، 481، 482، 488، 537، 557، 562، 571، 572، 573، 574، 575

مسافر بن أبى عمرو، 415

مسافر بن عمرو، 416، 417، 418

مسجد الحرام، 127

مسعر بن كدام، 554

مسعودی، 139، 184، 185، 383، 429، 432، 459، 464، 470، 480، 514، 518، 540، 544، 550، 582

مسلم، 46، 51، 70، 157، 208، 218، 219.

ص: 644

450, 427, 340, 313, 289, 281, 271, 269, 259, 258, 236, 224, 223

مسلم بن حجّاج نيشابورى، 290

مسلم بن عقبه، 308، 580، 582، 583، 584، 609، 610

مسيب بن شريك، 200

مصعب بن عمير، 169

مصنف ابن أبي شيبة، 315

مطرف بن مغيرة بن شعبه، 433

معاذ بن جبل، 107، 110، 307

معاذة عدويه، 116

معاوية بن ابي سفيان، 54، 56، 57، 58، 59، 60، 76، 82، 83، 130، 131، 139، 140، 143، 185، 253، 254، 255، 256، 257، 264، 290، 291، 292، 294، 296، 301، 302، 303، 304، 306، 309، 310، 313، 314، 315، 317، 318، 320، 321، 322، 323، 325، 326، 332، 333، 334، 335، 336، 338، 341، 342، 343، 344، 385، 386، 387، 388، 389، 390، 393، 400، 402، 412، 413، 415، 416، 417، 418، 41، 422، 424، 425، 426، 427، 428، 429، 430، 431، 432، 433، 435، 436، 437، 439، 440، 441، 442، 443، 444، 445، 446، 447، 448، 449، 450، 451، 452، 453، 455، 456، 457، 458، 459، 466، 468، 466، 465، 466، 468، 469، 470، 471، 472، 473، 475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 497، 498، 499، 500، 501، 502، 503، 504، 506، 507، 508، 509، 510، 511، 512، 513، 513، 515، 516، 517، 518، 520، 521، 522، 523، 524، 525، 526، 528، 529، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 536، 537، 538، 539، 540، 541، 543، 544، 545، 546، 547، 550، 551، 552، 553، 555، 556، 557، 558، 562، 565، 566، 567، 568، 570، 571، 572، 573، 576، 579، 580، 585، 586، 591، 592، 597، 599، 603، 607، 608، 610، 611

معاوية بن ضحّاك بن سفيان، 441

معاوية بن يزيد، 309، 311، 557، 585

معتب بن قشير، 168

معتضد عبّاسي، 317

معقل بن سنان، 308، 582، 583

معقل بن يسار، 105

معن بن عدى، 167

مغيرة بن شعبه، 37، 58، 133، 256، 299، 369، 433، 439، 459، 460، 471، 472، 483، 484، 485، 537، 538، 576.

578

ص: 645

579، 580

مفرج، 583

مقداد، 102 ، 108

مقریزی، 118، 391، 398، 412

مقوقس، 576

مکحول، 380

ملحم بن جثامه، 212

منصور بن وحشی، 514

موسی بن مغیره، 485

میر سید علی همدانی شافعی، 74

میمون بن مهران، 114

میمونه، 246

مؤمن آل یاسین، 117

نابغه، 562

نافع، 235، 305، 579

نافع بن حارث، 578

نافع بن عمر، 194

نبتل بن حارث، 168

نجاشی، 398، 417، 428، 560، 563، 564

نجران، 29

نسائی، 113، 157، 161، 253، 342

نسيبه دختر كعب، 173، 174

نصر بن عاصم ليشي، 255

نصر بن مزاحم، 79، 254، 255، 301، 437، 439، 440، 447، 449، 509، 518، 566، 569

نضر بن حارث، 560

نضير، 101

نعمان بن بشير، 585

نعمان بن منذر، 417

نعيم بن حماد، 297، 312

نُقل بن عبد العزى، 398

نور الدين هيثمى، 104، 108، 110، 112، 208، 218، 307، 312

توفل بن مساحق، 583

نوفلى، 418

نووى، 22، 455، 456

وائل بن حجر، 509

واحدى، 126، 183

واقد بن ابى واقد، 242

واقدى، 67، 172، 173، 174، 175، 177، 307، 412، 559، 576

وحشى، 59، 422

وديعه بن ثابت، 168

وكيع، 194

وليد، 419

وليد بن بحترى عيسى، 514

وليد بن عبد الملك، 294، 574

وليد بن عتبة، 326، 402، 582

وليد بن عقبة بن ابي معيط، 180، 181، 182، 183، 184، 185، 186، 255، 393، 396، 537، 562، 572، 586، 587، 588،

590

ص: 646

591، 592، 597

وليد بن مغيرة 349، 350

وهب بن جرير، 377

وهب بن عبد مناف بن زهره، 392

هاشمي شهيدى، اسد الله 17

هانى بن عدى، 471

هبيرة بن أبى وهب، 407

هشام بن عبد الملك 294، 324، 326، 574

هشام بن عروه، 267

هشام بن كلبى، 392

هشام بن محمد، 42

هشام بن محمد كلبى، 417، 418

هشام بن مغيرة مخزومى، 561، 562

هشام بن يوسف، 193

هند، 325، 402، 405، 415، 416، 418، 419، 420، 421، 422، 423، 424، 425، 480، 496، 503، 509، 529، 536،

537، 540

هند دختر ائانه بن عبّاد بن مطلب، 422

هيثم بن عدى، 510

هيثمى، 242

ياقوت حموى 521

يحيى بن سعيد، 245

يزيد بن ابي سفيان، 318، 425، 446

يزيد بن عبد الملك، 574

يزيد بن معاوية، 56، 253، 264، 305، 307، 308، 309، 310، 315، 322، 323، 326، 332، 339، 341، 391، 418، 419،
469، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 491، 492، 493، 494، 495، 496، 513، 515، 536، 537، 544،
557، 572، 575، 580، 582، 583، 585، 608، 610

يزيد بن وليد بن عبد الملك، 294

يعقوب بن سفيان، 221

يعقوبي، 357، 359، 360، 382، 435، 462، 472، 570، 582، 583

يعلى بن مره، 279

يوشع بن نون، 104

يونس بن ابي عبيد ثقفى، 480

ص: 647

4- فهرست مکان ها

آلمان، 521

أبواء، 420

أجیاد، 415

أحد، 47، 59، 99، 157، 158، 169، 170، 171، 172، 173، 174، 175، 177، 190، 200، 203، 209، 219، 317، 318،

366، 367، 401، 405، 406، 420، 421، 422، 536

اسكندريه، 576

اسلامبول، 521

انبار، 556، 557

أنبار، 555

بابل، 589

بازار عكاظ، 561

بحرين، 365، 368

بدر، 42، 54، 66، 67، 182، 216، 277، 298، 322، 325، 388، 396، 401، 402، 405، 406، 419، 422، 423، 425،

433، 447، 500

برلين، 521

بساق، 577

بصره، 83، 116، 130، 143، 192، 237، 238،

بطاح، 354، 355، 356، 358، 362،

بطحاء، 416

بغداد، 172

بقيع، 572

بيت المقدس، 285

تبوك، 39، 167، 210، 507

تهامه، 397

تيماء، 511

ثعلبيه، 558

ثنيّة المُسلّل، 585

جابلقا، 441

الجزيره، 574

جعرانه، 25

حبشه، 54، 101، 364، 398، 417، 428، 560، 563، 564

حجاز، 29، 540

حجر اسماعيل، 560

حديبيه، 49، 54، 227، 474

حرّه، 308، 322، 580، 583، 584، 610

ص: 648

حضر موت، 390، 550

حمص، 488، 585

حنين، 101، 134، 175، 176، 177، 190، 211، 213، 412، 413، 425، 428، 507

حوأب، 236، 237، 238، 239

حوران، 29

حيدر آباد دكن، 33

حيره، 417، 418، 588

خراسان، 340، 474، 553

دار الندوه، 54، 400، 464

دمشق، 29، 342، 343، 472، 484، 557

ذى أوان، 167.

ذى قار، 237

زَيِّد، 479

روم، 30، 70

رى، 459

سبخه، 384

سراة، 541

سقيفه بنى ساعده، 47

شام، 29، 39، 80، 200، 302، 309، 324، 342، 393، 394، 402، 432، 435، 437، 439، 440، 448، 449، 451، 458

465، 470، 472، 474، 476، 478، 483، 485، 486، 487، 489، 514، 538، 548، 555، 556، 564، 565، 581، 582

583، 584، 585، 588، 592

صفوريه، 393، 586

صفين، 76، 79، 87، 130، 143، 329، 436، 440، 443، 447، 450، 451، 452، 471، 474، 478، 499، 500، 507، 513،
605، 580، 569، 540، 515

طائف، 25، 53، 253، 507، 571، 572، 574، 577

عراق، 29، 80، 340، 442، 458، 478، 514، 539، 556، 558، 574، 588

عريض، 403

عقبه هرشي، 39، 45

غدير خم، 228، 247

فارس، 70، 545

فدك، 192

فراة، 555

قادسيه، 504

قاهره، 522

قس الناظف، 473

قططانه، 558

قُلْم، 478

كاخ خضراء، 470

كربلا، 58

كعبه، 60، 118، 125، 126، 187، 252، 285، 319، 323، 326، 496، 546، 560

كوفه، 58، 183، 184، 192، 324، 326، 336، 369، 446، 459، 460، 471، 472، 473

ص: 649

ماوراء النهر، 340

مدائن، 555

مدينه، 27، 30، 38، 39، 43، 50، 53، 54، 75، 83، 128، 136، 157، 167، 175، 179، 180، 181، 184، 186، 204، 208،
210، 214، 216، 225، 243، 244، 250، 253، 268، 278، 280، 283، 289، 304، 305، 308، 322، 355، 356، 361،
364، 374، 345، 438، 439، 444، 458، 462، 463، 464، 474، 488، 489، 40، 494، 495، 496، 503، 504، 510،
528، 539، 540، 541، 545، 551، 554، 559، 564، 571، 572، 573، 574، 580، 581، 582، 583، 584، 585، 591،
610

مرج راهط، 557، 585

مرج عذراء، 471، 472

مسجد الحرام، 252، 285، 510

نصر، 187، 342، 363، 439، 477، 478، 518، 566، 568، 569، 574، 577، 592

مكة، 25، 27، 39، 53، 54، 101، 118، 128، 131، 136، 175، 182، 186، 191، 236، 238، 242، 250، 308، 349، 351،
352، 366، 374، 375، 377، 391، 393، 394، 395، 398، 399، 401، 402، 404، 406، 408، 410، 412، 413، 415،
416، 418، 419، 420، 423، 425، 426، 428، 436، 439، 446، 494، 507، 521، 540، 541، 542، 558، 559، 560،
562، 563، 572، 582، 584، 586

مكة، 278، 319، 391

مُنكبر، 237

موصل، 472، 475

نجران، 541

نُخيله، 504، 556

نهر وان، 78، 82، 83، 87، 162، 471، 474، 605، 607

وادي السباع، 381

واقصه، 558

هباله، 418

هیت، 555

یرموک، 101

یمامه، 368

یمن، 50، 368، 509، 510، 540، 541

ینبع، 444

ص: 650

پس از قرآن کریم منابع و مآخذی که در تهیه و تدوین کتاب حاضر مورد مراجعه قرار گرفته به ترتیب حروف الفبا بدین شرح است:

1. الاتقان في علوم القرآن: جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر سيوطي شافعي، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم - 4 ج در 2 مجلد - چاپ مكتبة فخر الدين.
2. احقاق الحق: قاضي نور الله شوشتری، به تصحيح و تعليق و پاورقی: آية الله، سيد شهاب الدين مرعشي نجفی، چاپ قم، كتاب خانه آية الله نجفی مرعشي.
3. احياء علوم الدين: أبو حامد، محمد بن محمد غزالي - 5 ج - چاپ بيروت، دار الفكر.
4. أخبار الطوال: أبو حنيفة دينوري - چاپ افسس - بغداد المكتبة المثنى.
5. الأخبار الموفقیات: زبير بن بكار، تحقيق: دکتر سامی مكي العاني، چاپ افسس، قم، منشورات الشريف الرضي.
6. الارشاد: شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري، چاپ قم، مكتبة بصيرتي.
7. ارشاد الساری فی شرح صحيح البخاري: أبو العباس أحمد بن محمد قسطلانی - 10 ج - چاپ بيروت، دار صادر / 1304 ق.
8. الاستيعاب في معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبد الله ابن عبد البر قرطبي - 4 ج - چاپ بيروت منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية.
9. أسباب النزول: أبو الحسن، علي بن أحمد واحدی نيشابوري، چاپ بيروت، دار الكتب العلمية.
10. أسد الغابه في معرفة الصحابة: أبو الحسن، علي بن محمد بن محمد بن عبد الكريم جزري (معروف به ابن أثير) تحقيق ابراهيم بنا أحمد عاشور و عبد الوهاب فايد - 7 ج - چاپ بيروت دار احياء التراث العربي.
11. الاصابه في تمييز الصحابه: شهاب الدين، أبو الفضل، أحمد بن علي بن حجر عسقلانی - 4 ج - چاپ، بيروت، دار احياء التراث العربي.
12. أضواء على السنة المحمديّة: شيخ محمود أبو ريه، دانشمند فقيده مصري، چاپ دار الكتاب الاسلامي.
13. الأعلام (قاموس التراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين) خير الدين زركلي - 8 ج - چاپ بيروت، دار العلم للملايين.

14. أعيان الشيعة: الامام، السيد محسن الأمين، چاپ بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
15. الأغاني: أبو الفرج، علي بن الحسين بن محمد... الاصفهاني، العلامة النسابة الأخباري، چاپ بيروت، مؤسسة الأعلمي.
16. الامامة و السیاسة: أبو محمد، عبد الله بن مسلم كوفي مروزي (معروف به ابن قتيبه دينوري): چاپ مصر، مطبعة مصطفى البابي و چاپ، قم منشورات الشريف الرضي.
17. إمتاع الأسماع بما للنبي صلى الله عليه وآله وسلم من الأنباء و الأموال و الحفدة و المتاع: تقي الدين أحمد بن علي مقرزي، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، چاپ قاهره، دار العلوم العربيه.
18. أنساب الأشراف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، چاپ بيروت، دار الفكر، 1417 هجرى.
19. انسان العيون فى سيرة الأمين المأمون (معروف به سيرة حلبى) على بن برهان الدين حلبى شافعى، چاپ بيروت، دار المعرفه.
20. بحار الأنوار: مولى محمد باقر بن محمد تقي مجلسى، چاپ جديد، تهران.
21. البداية و النهاية: تاريخ ابن كثير: ابو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى، چاپ بيروت، دار الكتب العلميه، 1409 هجرى.
22. تاج العروس من جواهر القاموس: سيد مرتضى زبيدى حنفى.
23. تاريخ ابن أعثم = الفتوح: أبى محمد أحمد بن أعثم كوفى - 8 ج در 4 مجلد - چاپ بيروت، دار الكتب العلميه 1406 هجرى.
24. تاريخ بغداد: أبو بكر أحمد بن علي، معروف به خطيب بغدادى - 14 ج - چاپ بيروت دار الكتاب العربى.
25. تاريخ الخلفاء: حافظ جلال الدين سيوطى شافعى، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، (چاپ افست) منشورات الشريف الرضى، قم.
26. تاريخ طبرى = تاريخ الامم و الملوك: محمد بن جرير طبرى، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، (افست در بيروت).
27. تاريخ فخرى: محمد بن علي بن طبابا معروف به ابن طقطقا (چاپ افست قم)، منشورات الشريف الرضى 1414 هجرى قمرى.
28. تاريخ كامل ابن أثير: علامه عز الدين أبى الحسن على بن أبى الكرم... (معروف به ابن اثير) - 12 ج - چاپ بيروت، دار صادر 1402 هجرى قمرى.
29. تاريخ مدينة دمشق: حافظ، أبو القاسم على بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله شافعى، معروف به ابن عساكر - 80 ج - چاپ بيروت، دار الفكر.
30. تاريخ يعقوبى احمد بن أبى يعقوب بن جعفر... ابن واضح (معروف به يعقوبى) - 2 ج -

چاپ بیروت، دار بیروت.

31. تذكرة الحفاظ: أبو عبد الله، شمس الدين، محمد بن أحمد ذهبي، تصحيح: عبد الرحمن بن يحيى معلمی - 4 ج در 2 مجلد - چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

32. تذكرة الخواص: أبو لمظفر، يوسف بن فرغلی، سبط ابن جوزی، چاپ نجف.

33. ترجمة الامام علی بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق = تاريخ ابن عساكر: حافظ، أبو القاسم علی بن حسن بن هبة الله، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودی، چاپ بیروت مؤسسه المحمودی.

34. تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم: قاضی، بهلول بهجت آفندی زنگه زوری شافعی، چاپ و نشر بنیاد بعثت.

35. تطهير الجنان: شهاب الدين أحمد بن محمد بن علی عليه السلام ابن حجر هيثمی مکی، تحقيق و تعليق: عبد الوهّاب عبد اللطيف، چاپ مصر، مكتبة القاهرة.

36. تفسير ابن كثير - تفسير القرآن العظيم أبو الفداء اسماعيل بن كثير دمشقی، چاپ بیروت، دار الفكر.

37. تفسير تبيان = التبيان في تفسير القرآن: شيخ الطائفة، أبي جعفر محمد بن حسن طوسی.

38. تفسير خازن: علاء الدين علی بن محمد بن ابراهيم بغدادی (معروف به خازن) - 4 ج - چاپ بیروت، دار الفكر.

39. تفسير درّ المثور سيوطی: جلال الدين سيوطی، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

40. تفسير روح المعانی: أبي الفضل، شهاب الدين، سيد محمود آلوسی بغدادی 30 ج در 15 مجلد - چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

41. تفسير صافی: مولى محسن ملقب به فيض كاشانی چاپ بیروت، منشورات مؤسسه اعلمی.

42. تفسير فتح القدير: محمد بن علی عليه السلام بن محمد شوکانی - 5 ج - چاپ بیروت، دار الفكر.

43. تفسير قمی: شيخ أبو الحسن، علی بن ابراهيم قمی، تصحيح سيد طيب موسوی جزایری - 2 ج - چاپ قم، دار الكتاب للطباعة و النشر.

44. تفسير كبير: فخر رازی محمد بن عمر خطيب، فخر الدين رازی، چاپ قاهره، المكتبة التوفيقيّة.

45. تفسير كشاف زمخشری، ابو القاسم، محمود بن عمر زمخشری - 4 ج - چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط 2، 1421

46. تفسير مجمع البيان طبرسی أبي علی فضل بن حسن، طبرسی، چاپ بیروت، منشورات

47. تفسير المنار: شيخ محمد عبده مصری.

48. تفسير نور الثقلين: شيخ عبد علی بن جمعة عروسی حویزی، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتی - 5 ج - چاپ قم، المطبعة العلمیه.

49. تهذيب التهذيب: أبو الفضل، أحمد بن علی بن حجر عسقلانی تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، چاپ بیروت، دار الكتب العلمیه / 1415 هجرى.

50. جامع الأحاديث: الحافظ، جلال الدين عبد الرحمان سيوطى - 21 ج - چاپ بیروت، دار الفكر.

51. جامع الاصول من أحاديث الرسول: أبى السعادة، مبارك بن محمد (معروف به ابن أثير) تحقيق: محمد حامد القففى - 12 ج - چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

52. جامع البيان في تفسير القرآن = تفسير طبرى: أبو جعفر محمد بن جرير طبرى چاپ بیروت، دار الجیل.

53. الجامع لإحكام القرآن = تفسير قرطبي أبو عبد الله، محمد بن تفسير قرطبي، چاپ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

54. جامع بيان العلم وفضله: الحافظ، أبو عمر يوسف بن عبد الله... ابن عبد البر قرطبي، چاپ بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دار الكتب العلمیه.

55. الجامع الصحيح = سنن ترمذی: أبو عيسى محمد بن عيسى بن سوره ترمذی، تحقيق: احمد محمد شاکر، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

56. جمهرة أنساب العرب: أبو محمد، علی بن أحمد، بن سعيد بن حزم اندلسی، چاپ بیروت منشورات. محمد علی بیضون، دار الكتب العلمیه.

57. جمهرة خطب العرب: احمد زكى صفوت - 3 ج - چاپ بیروت، المكتبة العلمیه.

58. جمهرة رسائل العرب: أحمد زكى صفوت - در 4 جلد - چاپ بیروت، المكتبة العلمیه.

59. حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء: أبو نعیم، أحمد بن عبد الله اصفهانی - 10 ج - چاپ، بیروت، دار الكتب العلمیه.

60. حياة الیوان الكبرى كامل الدين - محمد بن موسى الدمیری - 2 ج - چاپ أفست قم انتشارات مكتبة الحیدریة.

61. خصائص امیر المؤمنین علی بن أبى طالب علیه السلام، حافظ أبى عبد الرحمن، أحمد بن شعيب نسائی.

62. دائرة معارف القرن العشرين: محمد فريد و جدی - 10 ج - چاپ، بیروت، دار الفكر 1399 هجرى.

63. دلائل النبوه و معرفة احوال صاحب الشريعة: أبو بكر، أحمد بن حسين بيهقي، تصحيح و تعليق: عبد المعطى قلعه چى، چاپ بيروت، دار الكتب العلمية.
64. ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى: محب الدين، احمد بن أحمد بن عبد الله طبرى، چاپ بيروت، مؤسسة الوفاء.
65. ربيع الأبرار: أبى القاسم، محمود بن عمر زمخشري، تحقيق: دكتور سليم نعيمى (چاپ افسست) منشورات الشريف الرضى.
66. رياض النضره في مناقب العشرة: أحمد بن عبد الله طبرى (معروف به محبّ الدين) - 4 ج در يك مجلد - چاپ بيروت، دار المعرفه - 1418 هجرى.
67. زاد المعاد في هدي خير العباد: شمس الدين أبى عبد الله محمد بن أبى بكر الزرعى الدمشقى، معروف به ابن قيم جوزيّه، تحقيق: الشيخ عبد القادر عرفات، چاپ بيروت، دار الفكر 68 سفينة البحار: شيخ عباس قمى - 8 ج - چاپ أسوه.
69. السنن: ابو عبد الرحمن، احمد بن شعيب بن على بن بحر نسائى - 8 ج در 4 مجلد - با شرح سيوطى و حاشيه امام سندى، چاپ بيروت، دار الفكر.
70. سنن ابن ماجه: أبو عبد الله محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي - 2 ج - چاپ بيروت دار احياء التراث العربى / 1395 هجرى.
71. سنن دارمى: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن فضل بن بهرام دارمى، انتشارات دار احياء السنة النبوية.
72. السنن الكبرى: أبو بكر أحمد بن حسين بيهقى، چاپ بيروت، دار الفكر.
73. سير أعلام النبلاء: شمس الدين، محمد بن أحمد بن عثمان ذهبى، چاپ بيروت دار الفكر.
74. السيرة النبويّه سيرة ابن هشام أبو محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب حميرى معافرى بصرى، تحقيق مصطفى السقا، ابراهيم أيارى و عبد الحفيظ شلبى - 4 ج - چاپ مصر، مطبعة مصطفى البابى الحلبي.
75. شرح مقاصد: علامه مسعود بن عمر بن عبد الله معروف به سعد الدين تفتازانى - 3 ج - چاپ بيروت، منشورات محمد على بيضون، دار الكتب العلمية.
76. شرح نهج البلاغه: أبو حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله (معروف به ابن أبى الحديد)، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم - 20 ج - چاپ مصر (افست در ايران) قم، دار الكتب العلميه، اسماعيليان.
77. شواهد التنزيل: ابو القاسم، عبید الله بن عبد الله بن أحمد (معروف به حاكم حسانى)، تحقيق و تعليق: شيخ محمد باقر محمودى - 2 ج در يك مجلد - چاپ بيروت، منشورات

78. شیخ المضیره أبو هریره: شیخ محمود أبو ربه دانشمند فقیه مصری.

79. صحیح بخاری: أبو عبد الله، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بخاری - 9 ج در 4 مجلد - چاپ بیروت، دار القلم.

80. صحیح مسلم: أبو الحسین، مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری - 2 ج - چاپ بیروت، دار الفکر.

81. صحیح مسلم بشرح النووی - 18 ج در 9 مجلد - چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط 4.

82. صواعق المحرقة فی الردّ علی أهل البدع و الزندقه: أحمد بن حجر هیتمی مکی، تحقیق: عبد الوهّاب عبد اللطیف. چاپ مصر، مكتبة القاهرة.

83. الطبقات الكبرى - طبقات ابن سعد محمد بن سعد کاتب واقدی، چاپ بیروت، دار بیروت.

84. الطرائف فی معرفة المذاهب الطوائف: رضی الدین، أبو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - 2 ج - تحقیق: سیّد علی عاشور، چاپ بیروت، مؤسسه علمی.

85. العقد الفرید: أبی عمر، أحمد بن محمد (معروف به ابن عبد ربه اندلسی) - 5 ج - چاپ، بیروت، دار الاندلس / 1408 هجری.

86. عیون الأخبار: أبی محمد، عبد الله بن مسلم (معروف به ابن قُتیبه) - 4 ج در 2 مجلد چاپ بیروت، دار الكتاب العربی.

87. الغارات أبی اسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال (معروف به ابن هلال ثقفی) تحقیق: سیّد عبد الزهراء حسینی، دار الكتاب الاسلامی.

88. الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب علامه شیخ عبد الحسین آمینی نجفی - 11 ج - تهران، دار الکتب الاسلامیه.

89. فتح الباری (شرح صحیح بخاری): حافظ، أحمد بن علی بن حجر عسقلانی - 15 ج - چاپ بیروت، دار الفکر / 1420 هجری.

90. فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین و الائمه من ذریتهم علیهم السلام، ابراهیم بن محمد بن جوینی خراسانی، تصحیح: شیخ محمد باقر محمودی - 2 ج - چاپ بیروت، مؤسسه المحمودی.

91. الفصول المهمه فی معرفة أحوال الائمه: شیخ علی بن محمد بن أحمد مالکی (مشهور به ابن صبّاغ) چاپ نجف، مطبعة العدل / 1381 ق.

92. فضائل الصحابه أبی عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل - 2 ج - چاپ سعودی، دار ابن

93. فضائل الخمسة من الصحاح الستة: علامه سید مرتضیٰ حسینی فیروز آبادی - 3 ج - چاپ، بیروت منشورات مؤسسه علمی.
94. القاموس المحيط: مجد الدین، محمد بن یعقوب فیروز آبادی.
95. قاموس الرجال: علامه محقق، شیخ محمد تقی تستری، چاپ قم، مؤسسه النشر الاسلامی / 1410 هجری قمری.
96. کامل بهائی: حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری (مشهور به عماد الدین طبری) - 2 ج در 1 مجلد - چاپ مکتب مرتضوی.
97. کتاب المغازی: محمد بن عمر بن واقد (معروف به واقدی) تحقیق: مارسدن جونز - 2 ج انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.
98. کشف الغمه فی معرفة الاثمه: علامه محقق ابی الحسن، علی بن عیسیٰ بن ابی الفتح اربلی، تعلیق: از سید هاشم رسولی محلاتی چاپ تبریز ط بنی هاشمی / 1381 هجری قمری.
99. کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام علامه، جمال الدین، حسن بن یوسف (معروف به علامه حلّی)، تحقیق: علی آل کوثر، چاپ قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه.
100. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: حافظ، محمد بن یوسف گنجی شافعی، تحقیق: محمد هادی امینی - چاپ تهران، دار تراث أهل البيت عليهم السلام.
101. کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال: علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی - ضبط و تصحیح: شیخ بکری حیانی - شیخ صفوة السقا، چاپ بیروت، مؤسسه الرساله / 1413 هجری.
102. الکنی و الألقاب: شیخ عباس قمی چاپ، تهران از منشورات مکتبه صدر ط 1409 / 5 هجری.
103. لسان العرب: ابی الفضل، جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور افریقی مصری، چاپ بیروت، دار صادر.
104. لسان المیزان، حافظ شهاب الدین ابی الفضل أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، چاپ بیروت، مؤسسه علمی.
105. مجمع البحرین شیخ فخر الدین طریحی، چاپ تهران، منشورات المکتبه المرتضویه / 1395 هجری.
106. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ، نور الدین، علی بن ابی بکر هیشمی - 10 ج - چاپ بیروت، دار الفکر.

107. المحاسن و المساوى: ابراهيم بن محمد بيهقى، چاپ بيروت، دار صادر / 1390 هجرى.
108. المُحَبَّر: علامه أخبارى نسابه محمد بن حبيب چاپ بيروت، منشورات دار الآفاق الجديده.
109. المختصر في تاريخ البشر = تاريخ أبي الفداء: عماد الدين أبي الفداء اسماعيل بن على بن محمود - 2 ج - چاپ بيروت منشورات محمد على، بيضون دار الكتب العلميه / 1417 هجرى
110. مروج الذهب و معادن الجواهر: أبو الحسن على بن حسين مسعودى، تحقيق عبد الأمير مهنا - 4 ج - چاپ، بيروت، مؤسسه أعلمی / 1411 هجرى.
111. المستدرک على الصحيحين: حافظ، أبو عبد الله، حاکم نیشابورى، زیر نظر يوسف عبد الرحمن مرعشلى - 4 ج - چاپ بيروت، دار المعرفه
112. المستطرف فى كل فن مستظرف: شهاب الدين محمد بن أحمد أبشيهي - 2 ج در 1 مجلد - چاپ بيروت، دار احیاء التراث العربی.
113. المسند امام احمد حنبل، 6 ج - چاپ قديم.
114. مصنف ابن أبى شيبه، أبو بكر، عبد الله بن محمد بن أبى شيبه كوفى، متوفى سال 235 هجرى.
115. مفردات راغب: علامه حسين بن محمد بن فضل (معروف به راغب اصفهانی).
116. مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول: كمال الدين محمد بن طلحه شافعى - 2 ج در 1 مجلد - تحقيق: ماجد بن أحمد العطيه چاپ بيروت، مؤسسة أم القرى.
117. مع الخطيب فى خطوطه العريضه: آية الله لطف الله صافى گلپایگانی، چاپ قم، مؤسسة السيده المعصومه / چاپ اول، 1418 هجرى.
118. معالم المدرستين: علامه، سيد مرتضى عسكرى - 3 ج - چاپ تهران، مؤسسه بعثت قسم الدراسات الاسلاميه.
119. معجم البلدان: شهاب الدين، أبى عبد الله، ياقوت بن عبد الله الحموى - 5 ج - چاپ بيروت، دار صادر / 1399 هجرى.
120. المعجم الكبير: حافظ، أبى القاسم، سليمان بن أحمد طبرانى - 25 ج - تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفى، چاپ بيروت، دار احیاء التراث العربی / 1422 هجرى.
121. المعارف: أبى محمد، عبد الله بن مسلم (معروف به ابن قتيبه دینورى)، چاپ بيروت، منشورات محمد على بيضون دار الكتب العلميه / 1424 هجرى.
122. المعيار و الموازنه: أبو جعفر اسكافى، محمد بن عبد الله معتزلى - تحقيق شيخ محمد باقر محمودى / چاپ اول: 1402 هجرى

123. مقاتل الطالبین أبو الفرج اصفهانی - تحقیق: سید أحمد صقر، چاپ قاهره / 1368 هجری.
124. مقتل الحسين أبو المؤید موفق بن احمد مکی خوارزمی - 2 ج در 1 مجلد - تحقیق: شیخ محمد سماوی، چاپ قم، منشورات مکتبة المفید.
125. مقدمه ابن خلدون عبد الرحمن بن محمد بن خلدون - چاپ بیروت، دار الکتب العربی، 1422/3 هجری.
126. المناقب: أبو المؤید، موفق بن أحمد مکی خوارزمی، چاپ قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
127. مناقب علی بن أبی طالب مَلِک الحفاظ، أبی بکر أحمد بن موسی بن مردویه، چاپ قم، دار الحدیث.
128. مناقب علی بن أبی طالب خطیب، ابو الحسن، علی بن محمد بن محمد واسطی جلاّ بی شافعی (معروف به ابن مغزلی) چاپ تهران، المکتبة الاسلامیه.
129. المواهب اللدنیة: أحمد بن محمد قسطلانی، چاپ بیروت، دار الکتب العلمیه.
130. الموطأ: مالک بن انس، تصحیح و تعلیق: محمد فؤاد عبد الباقي، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی / 1406 هجری.
131. میزان الاعتدال: أبی عبد الله، محمد بن أحمد بن عثمان ذهبی، تحقیق: علی محمد بجادی، چاپ بیروت، دار الفکر.
132. ناسخ التواریخ / زندگانی حضرت علی بن أبی طالب علیه السلام : لسان الملك محمد تقی سپهر - 6 ج - چاپ تهران، انتشارات اسلامیه.
133. النصائح الکافیة: سید محمد بن عقیل علوی، بیروت، مؤسسة الفجر، ط 1 / 1412 هجری.
134. التّراع و التّخاصم فیما بین بنی امیّه و بنی هاشم: تقی الدین أحمد بن علی مقریزی - چاپ قم، انتشارات الشریف الرضی / 1412 هجری.
135. النّص و الاجتهاد سید عبد الحسين شرف الدین - چاپ بیروت، مؤسسه اعلمی / 1426 هجری.
136. نظریة عدالة الصحابه المحامی، احمد حسین یعقوب - چاپ قم، مؤسسه انصاریان / 1417 هجری.
137. نور الأبصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار: شیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی از علمای قرن سیزدهم - چاپ (بیروت) دار الفکر.
138. النّهایة فی غریب الحدیث و الأثر: مبارک بن محمد بن محمد جزری (معروف به ابن اثیر)، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی - 5 ج - مؤسسه مطبوعاتی

139. نهج البلاغه: گرد آورنده: سید رضی متوفای سال 406 هجری قمری / ترجمه فیض الاسلام - 6 ج در 1 مجلد - تهران.

140. وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان: أبي العباس، شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (معروف به ابن خلکان) تحقیق: دکتر احسان عباس - 7 ج - چاپ بیروت، دار الفکر.

141. وقعة صفین نصر بن مزاحم منقری، تحقیق عبد السلام محمد هارون، چاپ قاهره، 1382 هجری.

142. ینابیع الموده: شیخ سلیمان قندوزی حنفی، چاپ نجف، منشورات المكتبة الحیدریّه 1384 و چاپ بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

